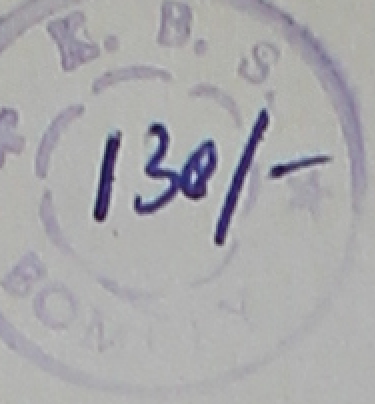
Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date



Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date

سعید نفیسی

تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران

در دورهٔ معاصر

مجلد دوم

(از ۱۲۲۸ تا ۱۲۵۰ ق.)

از :

انتشارات بنیاد

میدان بهارستان

تلفن: ۳۰۲۰۲۵

جلد دوم این کتاب بتعداد ۲۰۰۰ نسخه درآبانماه ۱۳۴۴ درچاپخانه رنگین پایان یافت

دیباچه

مجلد اول این کتاب در ۱۳۳۵ انتشار یافت واین مجلد که طرح آن درهمان زمانها ریخته شده بود می‌بایست زودتر ازین منتشرشود وتنها دوری ازطهران وسفرهای چنددرین مدت سبب درنگ درین کار شد. این مجلد بپایان سلطنت فتحعلی شاه می‌انجامد و اگر روزگار یاری کند مجلدات دیگر درپی آن خواهدآمد.

دربارهٔ حوادث ونتایج جنگ دوم باروسیه دراسناد ایرانی جـز عبارت پردازیهای میان تهی وحقیقت پوشیهای متملقانه چیزی نیست وچاره جزان نبود که باسناد روسی بپردازم وممکنست که گاهی درین اسناد تنها بقاضی رفته باشند و درین حوادث درد انگیز مبالغه کرده باشند.

تصاویری که از مراحل جنگ درین مجلد چاپ شده ماخوذ از آلبومیست بقطع بسیار بزرگ که درهمان‌سالها درروسیه چاپ کرده‌اندوشامل نقشهاییست از ماشکوو **Machkov** نقاش روسی که چنان می‌نماید درین مراحل همراه لشکریان بوده واین تصاویر را در همان موقع ساخته است.

تصاویری که ازخسرو میرزا وهمراهان اوست نیز کارنقاشان روسیست کـه از روی طبیعت درسفر ایشان بپترز بورگ کشیده‌اند.

تهران ـ آبانماه ۱۳۴۴

سعید نفیسی

فهرست مطالب

دورهٔ میان دو جنگ

جنك اول ایران با روسیه با امضای عهدنامهٔ گلستان در۲۹ شوال ۱۲۲۸ (۱۲ اکتبر ۱۸۱۳) بپایان رسید وجنك دوم روز۱۰ ذی‌الحجهٔ ۱۲۴۱ (۱۶ ژویهٔ ۱۸۲۶) آغاز شد .

درفاصلهٔ میان این‌دو جنك یعنی درمدت ۱۳ سال‌ویك‌ماه ویازده روزظاهرا صلح درمیان ایران وروسیه برقرار بوده‌است ، اما چنانکه پس‌ازین خواهد آمد درین مدت دربار ایران گاهی آشکاروگاهی پنهان تهیهٔ جنك دیگررا میدیده‌است . ناچار دولت روسیه نیز که ازجزییات آگاه بوده غافل‌ننشسته وکاملا مراقب اوضاع‌بوده‌است .

درپایان جنك اول در۱۲۲۷ (۱۸۱۲ م.) ناپلئون درلشکر کشی معروف خود بروسیه آن‌رسوایی تاریخی‌را بارآورد و برآبروی‌دولت روسیه درسراسرجهان‌افزوده شد . ازآن‌پس دیگرحتی دربارطهران مانعی دربرابر دست‌اندازیهای روسیه درآسیا نمی‌دید وتنها همان غروری که همیشه دربارفتحعلی‌شاه‌را درمی گرفت وحسابی درمیان نبود مدارکارها بود .

عباس میرزا نایب‌السلطنه داناتر و بیناتراز آن بوده است که متوجه ناتوانی لشکریان‌خود نشود، اما ازقراین پیداست که دربرابر اصرار دربار پدرش چاره‌ای جز تسلیم نداشته‌است .

جنك اول باروسیه که نه‌سال پی درپی کشیده‌است ناچار از نظر مادی ومعنوی می‌بایست‌اوضاع ایران‌را پریشان کرده باشد. چاره‌جویی از فرانسه و پس‌ازآن یاری خواستن ازانگلستان بااوضاع آن‌روز جهان اندك‌سودی‌برای ایران نداشت. ناچاردست زدن بجنك دوم که تنها غرور دربارفتحعلی‌شاه محرك‌آن بود جززیانی مسلم و قطعی چیزی بار نمی‌آورد .

درآغاز این کشمکش‌ها گاهی طوایفی که درآنسوی کوههای قفقاز بوده‌اند و سرانی که داشته‌اند چون قرنها دست‌نشاندهٔ ایران بوده‌اند گاهی بسود ایران‌برخاسته وبرخی از جنگها جان‌فشانی کرده‌اند . اما پس‌ازعهدنامهٔ گلستان که‌آن نواحی جزو خاك روسیه‌شد ناچارامپراتوری‌روسیه دست ایشان‌را ازین‌یاوریها بازداشت وازآنسوی دیگر یاری بایران‌نرسید . دولت فتحعلی‌شاه مجبور بود باوسایلی که درگوشه وکنار آن‌روز داشت با روسها برابری کند، اما اوضاع داخلی ایران بهیچ‌وجه برای این‌کار سازگار نبود .

در ۱۸ ربیع‌الثانی ۱۲۴۱ (اول دسامبر ۱۸۲۵) یعنی ۷ ماه و۱۶ روز پیش‌از آنکه جنك دوم دربگیرد الکساندر امپراتور روسیه درگذشت و پسرش نیکالای اول بجای او نشست . چنان می‌نماید که چون خبرمرك وی بایران‌رسیده‌است دربارفتحعلیشاه دلیرشده وپنداشته‌است که جانشین وی‌نیروی اورا نخواهد داشت وتنها الکساندر بوده که ناپلئون‌را ناتوان کرده‌است واو که رفت دیگر شکست دادن‌روسیه آسانست . اما این‌کاررا کسی می‌بایست بکند که مرددلاورومدبری باشد ووسایل مادی و معنوی این‌کاررا در ایران فراهم کند .

یکی‌ازدشواری‌های بزرك فتحعلیشاه درفرمانروایی‌نفاق وچنددستگی شگفتی‌بود که در خانواده اش برقراربود . تاجایی که اسناد تاریخی آن‌زمان گواهی می‌دهد وی خانواده‌ای‌تشکیل‌داده‌است که درتاریخ‌هیچ کشوری‌درهیچ‌زمانی‌مانندآنرا نمی‌توان‌یافت.

سپهر که‌خوددرجوانی‌معاصروی بوده‌درناسخ‌التواریخ۱۵۸زن‌اورا نام‌میبردودرباره فرزندان وفرزندزادگانش‌چنین‌مینویسد:«ازروزی که‌پادشاه بحدرشدوبلوغ‌رسیدوبازنان مضاجعت توانست کردوفرزندآوردتااین‌وقت که بجهان دیگرشتافت ازچهل وهفت سال افزون‌نبوددرین‌مدت‌قلیل‌ازصلب‌پاك اودوهزارتن‌فرزند وفرزندزاده بعرصهٔ‌شهود خرامید و بیشترازیشان‌هم درحیات اووداع زندگانی گفتند و تااین‌زمان، که پس‌از وفات او بیست‌ویکسال سپری‌شده، اگرفرزند وفرزندزادگان آن پادشاه‌راشماره کنیم عجب‌نباشد که با ده‌هزارتن‌راست آید . لکن‌راقم این‌حروف‌مردگان ایشان را رقم نکند ونبیرهٔ فرزندان‌را که نسبت‌بآن‌شهریار بطن‌سیم باشند نام نبرد؛ بلکه‌فرزند وفرزندزادگان‌را که هنگام وفات شهریارزندگانی‌داشتند برنگارد . همانا دویست‌وشصت تن‌پسر ودختر بی‌واسطه، ازپشت پادشاه بادیدآمد ویکصد وپنجاه ونه تن‌ازیشان در زمان حیات پدر بمردند ویکصد ویك‌تن مخلف ماندند . ازین جمله پنجاه‌وهفت تن پسروچهل‌و[illegible]شش‌تن دختربود وازپسرزادگان پانصدوهشتاد وهشت تن‌فرزند بجای‌ماند واین‌جمله دویست و نودوشش تن پسرودویست و نودودوتن دختر بودند و از دختر زادگان نودوهفت تن بجای بود وازین‌جمله چهل‌وهفت تن دختربود . پس معلوم شدکه هنگام بیرون شدن ازین‌جهان آن پادشاه‌را هفتصد وهشتاد وشش تن‌فرزند وفرزندزاده زندگانی‌داشت..»

اگرچنان پنداریم که دختران وفرزندزادگان وی دراوضاع ایران آن‌روز و در روزگارهای آینده موثرنبوده‌اند، ناچارپسران وی که هریك‌دعوی جداگانه داشته‌اند اوضاع کشوررا تامی‌توانسته‌اند پریشان میکرده‌اند. از پسران وی شصت‌تن باسم ورسم درتاریخ معروفند ، تاریخ ولادت برخی ازیشان معلومست که در پی نامشان می آورم و این شصت تن‌بدین گونه بوده‌اند :

۱ ـ عباس میرزا نایب‌السلطنه ، چهارشنبهٔ چهارم ذی‌الحجهٔ ۱۲۰۳ درقصبهٔ نوا نزدیك دماوند ازدخترفتحعلی خان قاجاردوالو برادر جان محمدخان ولادت یافت‌ودر ۱۲۴۹ درگذشت .

۲- محمدعلی‌میرزا دولتشاه در همان‌سال ۱۲۰۳ در هفتم ماه ربیع‌الثانی متولد

شد ودر ۱۲۳۷ درگذشت .
۳- محمدقلی میرزا ملك آرا متولد در۲۲ رمضان ۱۲۰۳
٤- محمدولی میرزا متولد درروز آدینهٔ عید رمضان۱۲۰۳
٥- حسینعلی میرزا فرمانفرما متولد درعید اضحی همان‌سال ۱۲۰۳
٦- حسینقلی میرزا شجاع‌السلطنه در غرهٔ ذی‌الحجهٔ ۱۲۰٤
۷- علیشاه ظل‌السلطان ٦ شعبان ۱۲۱۰
۸- علینقی میرزا رکن‌الدوله ۱۹ شوال ۱۲۰۷
۹- امام وردی میرزا ایلخانی ١٤ شوال ۱۲۱۱
۱۰- شیخ علی میرزا شیخ‌الملوك ۱۰ رجب ۱۲۱۰
۱۱- عبدالله‌میرزا دارا ۲٤ جمادی‌الاولی ۱۲۱۱
۱۲- محمدتقی میرزا حسام‌السلطنه ٦ صفر ۱۲۰٦
۱۳- محمد رضا میرزا ۳ ذی‌القعدهٔ ۱۲۱۱
١٤- حیدرقلی میرزا ١٥صفر ۱۲۱٤
١٥- محمود میرزا ۱۲ صفر ۱۲۱٤
١٦- همایون‌میرزا ۲۸ جمادی‌الاخرهٔ ۱۲۱٦
۱۷- الله‌وردی میرزا ۲۳ رمضان ۱۲۱٦
۱۸- اسمعیل‌میرزا ١٤ شعبان ۱۲۱۷
۱۹- احمدعلی‌میرزا ٦ شوال ۱۲۱۸
۲۰- علیرضامیرزا ٦ ذی‌القعدهٔ ۱۲۱۸
۲۱- کیقبادمیرزا ۱۸ صفر ۱۲۲۲
۲۲- بهرام میرزا ٥ ربیع‌الاول ۱۲۲۱
۲۳- شاپورمیرزا ۱۳ صفر ۱۲۲۲
۲٤- ملك‌قاسم‌میرزا ۲ جمادی‌الاخرهٔ ۱۲۲۲
۲٥- منوچهر میرزا ٤جمادی‌الاخرهٔ ۱۲۲۲
۲٦- هرمزمیرزا ١٤جمادی‌الاولی ۱۲۲۳
۲۷- ایرج میرزا غرهٔ جمادی‌الاخرهٔ ۱۲۲۲
۲۸- کیکاوس‌میرزا ۱۸ شوال ۱۲۲۲
۲۹- شاهقلی‌میرزا ۱۱ محرم ۱۲۲۳
۳۰- محمد مهدی میرزا غرهٔ شوال ۱۲۲۳
۳۱- کیخسرومیرزا ظاهرا در۱۲۲۳ یا ۱۲۲٤
۳۲- کیومرث میرزا ابوالملوك ایلخانی ١٤جمادی‌الاخرهٔ ۱۲۲٤
۳۳- جهانشاه میرزا ۲٥ رمضان ۱۲۲٤
۳٤- سلیمان‌میرزا ٤ محرم ۱۲۲٥
۳٥- فتح‌الله میرزا ۹ رجب ۱۲۲٦
۳٦- ملك منصور میرزا ۲۲ رجب ۱۲۲٦

۳۷- بهمن میرزا بهاءالدوله ۲۳شوال ۱۲۲٦
۳۸- سلطان محمدمیرزا سیف‌الدوله ۲٦ جمادی‌الاولی۱۲۲۸
۳۹- سلطان سلیم‌میرزا ۲٦ شوال ۱۲۲۸
٤۰- سلطان مصطفی‌میرزا ۱۱ ذی‌القعدهٔ ۱۲۲۸
٤۱- سلطان‌ابراهیم‌میرزا ۱۹جمادی‌الاخرهٔ ۱۲۲۸
٤۲- سیف‌الله‌میرزا ۱٤ رجب ۱۲۲۹
٤۳- یحی‌میرزا غرهٔ محرم ۱۲۳۳
٤٤- زکریا میرزا ۲٦ ربیع‌الاول ۱۲۳٤
٤٥- محمد امین میرزا ۱۰ ربیع‌الثانی ۱۲۳٤
٤٦- سلطان حمزه‌میرزا ۲۱ رمضان ۱۲۳٤
٤۷- فرخ‌سیر میرزا
٤۸- سلطان احمد میرزا عضدالدوله ۱۹ ذی‌القعدهٔ ۱۲۳٤
٤۹- صاحبقران میرزا
٥۰- طهمورث‌میرزا ۱۷جمادی‌الاولی ۱۲۳٥
٥۱- حسینقلی خان جهانسوز
٥۲- محمد هادی میرزا
٥۳- شاه پرویزمیرزا
٥٤- علیقلی‌میرزا حجة‌السلطان
٥٥- عباسقلی‌میرزا
٥٦- کامران‌میرزا
٥۷- اورنك زیب‌میرزا
٥۸- سلطان جلال‌الدین‌میرزا
٥۹- امان‌الله میرزا
٦۰- سلطان‌حسین میرزا

درمیان این پسران درایران‌دوستی و دانایی و بینایی ودلاوری و عزت‌نفس حتما عباس‌میرزا نایب‌السلطنه برهمه ترجیح داشته‌است. وی بزرك‌ترین پسرفتحعلی‌شاه بود که ازمادر قاجارزاده بود.

معروفست آقا محمد خان ببرادرزاده‌اش فتحعلی‌شاه وصیت کرده بود که ولیعهد ایران همواره ازپدرومادرقاجارباشد تاهمهٔ طوایف قاجار پشتیبان سلطنت این‌خاندان باشند. بهمین‌جهت در۱۲۱۳ فتحعلی‌شاه درسال‌دوم سلطنت خود عباس‌میرزارا که در آن‌زمان ده ساله بوده‌است ولیعهد وجانشین‌خود کرده وبهمین‌سبب اورا نایب‌السلطنه لقب داده‌است. عباس‌میرزا سه‌برادر بزرگتراز خود داشت: محمدعلی‌میرزا دولتشاه که هفت‌ماه وسه‌روز ازومهتر بود ومحمدقلی‌میرزا ملك‌آرا که ۵ماه ودوروز ومحمد ولی‌میرزا که دوماه‌وچهارروز زودتر ازوی بجهان آمده بودنداما مادران‌این‌هرسه برادر ازطوایف قاجارنبودند.

از ۱۲۱۹ که جنك اول باروسیه درگرفت عباس میرزا که شانزده ساله بود وارد جنك شد وازآن‌پس بیشتر درآذربایجان میزیست وحکمرانی آن سرزمین‌را داشت تا بمیدان جنك نزدیکتر باشد وناچار کمتر در دربار پدر بود . برادران که بروی رشك می‌بردند درغیاب او پیوسته‌دسیسه می کردند. پسر مهتر فتحعلشاه محمدعلی میرزا بر برادران دیگر برتری داشت وچند کار برجسته کرده و مردی‌دانا وشاعری نسبةً توانا بوده است و دولت تخلص می کرده‌است .

وی در نزد پدر بسیار گرامی بود . در ۱۲۲۱ وی را بجنك عثمانی فرستاد و حکمرانی کرمانشاه تابصره‌وبغدادرا باوداد تادر برابر ایشان‌پایداری کند ووی‌تقریباهمیشه درغرب ایران بود وچندین بار بالشکریان عثمانی جنك کرد و آخرین بار که نزدیك بود فتح نمایانی بکند درماه صفر ۱۲۳۷ درمیدان‌جنك هنگامی که چیزی نمانده بود بغداد را بگیرد بسببی که معلوم نشد در گذشت .

درمیان‌عباس‌میرزا ومحمدعلی میرزا نقاری بود و گاهی‌دشمنی ایشان‌آشکارمی‌شد. عده‌ای ازبرادران دیگر که چندتن از درباریان متنفذ باایشان همدست بودند همواره کوشیده‌اند پشتیبانی ویاوری‌راکه عباس‌میرزادرجنگهای با روسیه لازم داشته‌است باو نرسانند تااوشکست بخورد وسرشکسته بشود وشاید ازولیعهدی بیفتد .

برخی قراین هست که می‌رساند تازمان فتحعلی شاه هنوز مردم ایران بپادشاهی قاجارها عادت نکرده وهواخواه ودوستدار ایشان نبوده‌اند. دلیل عمدهٔ این‌دوری مردم ایران ازقاجارها اینست که هنوزدیرزمانی از سلطنت صفویه وافشارها و خاندان زند نگذشته بود وهرسه خاندان در ایران هواخواهان داشتند و قاجارها را غاصب تاج و تخت می‌دانستند .

ژنرال یرمولف فرمانده لشکریان روسیه درجنك نخستین و آغاز جنك دوم در نامه‌ای که بدربار روسیه نوشته صریحا دربارهٔ قاجارها چنین گفته‌است : « نفرتی را که این‌مردم همواره برانگیخته‌اند وتنها نامشان ناسزایی بوده‌است هنوز گذشت زمانه در برابرایرانیان ازمیان نبرده‌است (۱) » .

بهمین‌جهت مدتهای درازیگانه پشتیبان‌این‌خاندان همان‌چادرنشینان‌قاجار بوده‌اند. بااین‌همه برادرکشیها ونزدیك‌آزاریهای آقامحمد خان ازآغاز دوگانگی آشکار در میان قاجارها انداخته وایشان را بفتنه و دسیسه و توطئه بر یکدیگر خوی داده بود . چنانکه تا زمان ناصرالدین شاه هر پادشاهی که میمرده از میان پسران وی مدعیان برمی‌خاسته‌اند وهم برادران محمدشاه وهم برادران ناصرالدینشاه بروی‌قیام کردند.

درآنسوی مرزهای جدید ایران‌یعنی درنواحی جنوب قفقازوشمال رود ارس که قرنها ازولایات ایران‌بوده‌است وبسیاری‌ازسرکردگان قاجارحکمرانی نواحی‌مختلف آنرا داشته‌اند بجز حکمران گنجه که پایداری کرد دیگران همینکه لشکریان روسیه

---

(1) Le Feld-Maréchal Prince Paskévitsch... Par Le Général Prince Stcherbatow - Tome Second - St - Pétersbourg 1890 - p.5

بایشان نزدیك شدند تن بفرمانروایی روسیه دردادند و بایران وحتی بخاندان وطایفهٔ خود خیانت کردند. چون روسها این نواحی را گرفتند مردم آنجا که درمسلمانی هموراه بسیار متعصب بوده‌اند واز اوضاع دربار فتحعلی‌شاه خبر نداشتند وبعلل حقیقی شکست ایران پی نمی‌بردند قاجارهارا مقصر می‌دانستند که سبب شده‌اند کافران بریشان چیره شوند. چون‌عهدنامهٔ گلستان بامضا رسید وآن‌نواحی یکسره جزو خاك روسیه شد برخشم مردم این نواحی افزوده شد.

دربار طهران‌هم درنتیجهٔ همان‌غروری که داشت یکسره ازاوضاع جهان ونیروی نظامی شگرفی که روسیه فراهم کرده و در میدانهای جنك اروپا کاملا آزموده شده بود وسرانجام ناپلئون بناپارت را ازپای درآورد بی‌خبر بود. پیداست که درهمه جای ایران مردم کشور این‌زبونی‌را ازقاجارها می‌دانستند ودوگانگی وپراگندگی‌راکه در میان ایشان بود بچشم میدیدند.

آقا محمدخان پایهٔ تخت‌خاندان خودرا بر کشتار وبی‌رحمی و بیدادگری استوار کرده بود. اوضاع اجتماعی و اقتصادی ایران چه در زمان وی وچه پس‌از و سخت پریشان وآشفته شده بود. لشکرکشی‌هایی که درسراسرسال پس‌ازمرك کریم خان‌در ۱۱۹۳ تا پایان جنك اول باروسیه در۱۲۲۸ یعنی در۳۵ سال پیاپی دوام داشت‌زندگی اجتماعی واقتصادی‌را ازهم پاشیده بود.

زمینه‌سازیهای برادران ومخالفان عباس‌میرزا که در دربارپدرش بودند سبب‌شده بود که گروهی وی‌را یگانه مسئول شکست‌های ایران می‌دانستندوننك عهدنامهٔ گلستان را متوجه او کرده بودند. در پایان جنك اول چنانکه پیش‌ازین آورده‌ام (۱) ژنرال کاتلیاروسکی سپاه وی‌را یکسره درهم‌شکست وپریشان کرد ومردم ایران ازدست‌رفتن ایالات آنسوی ایرانرا ازو می‌دانستند.

ازسوی دیگردو برادرعباس‌میرزا که بسال ازوی‌مهتر بودند یعنی‌محمدعلی میرزا دولتشاه حکمران‌غرب ایران و محمدولی میرزا حکمران کرمان آشکاروی‌راﺑﻮلیعهدی نمی‌شناختند. فتحعلی‌شاه حکمرانی‌هر یك‌از نواحی‌بزرك یاکوچك ایرانرا بیکی‌ازپسران خود داده و برخی از دامادان خودرا هم برسر کارهای مهم نشانده بود. هریك ازین پسران درقلمرو خویش لشکریانی مسلح کرده‌بود وهمه برعباس‌میرزا رشك میبردند، نه‌تنها بدانسبب که ولیعهد وجانشین‌پدر بود بلکه بدانجهت که آذربایجان مهمترین و وسیع‌ترین ایالت ایرانرا باوسپرده بودند. در هر دوجنك باروسیه هنگامی که قرار میشد ایشان سپاهیان خود را بیاری وی بفرستند یا در هزینهٔ جنك شرکت کنند طفره می‌رفتند وبسیاری ازشکست‌های لشکریان درهردوجنك بواسطهٔ‌آن بود که سپاه بیاری وی نمی‌رسید وبی‌پولی وی‌را بعقب‌نشینی وادار می کرد.

عباس‌میرزا درپدر نفوذ بسیارداشت اما پدرش مردی‌سست ودهان‌بین وزودفریب وبسیار دلبسته ودلدادهٔ تملق و خوش‌آمدگویی بود. دربار وی انباشته از یك گروه

---

(۱) مجلد اول این کتاب ص ۳۳۱-۳۳۲

سودپرست و نادان وازجهان بی‌خبربود . پادشاه نیزلئیم وپول‌پرست بود و کسانیکه از غارتگری دارایی‌های سرشار اندوخته بودند و هنگام ضرورت باو وام می‌دادند یا هوی وهوس‌های اورا برمی‌آوردند کاملا بروی تسلط داشتند. پیداست کسی که ۱۵۸ زن و دو هزار تن فرزند و فرزندزاده داشته باشد زندگی او تا چه اندازه پر خرج خواهد بود .

در میان کارگزاران متنفذ دربار وی مردان پاك ودرستكار و آگاه بسیار کم بوده‌اند . حاج محمد ابراهیم کلانتر شیراز درپایان پادشاهی خاندان زند که جنك در میان بازماندگان کریم‌خان و آقامحمدخان در گرفت ازمخدومان سابق و دیرین خود روی برتافت وبقاجارها پیوست . آقامحمدخان بپاس‌این خدمت او را اعتمادالدوله‌لقب داد وصدراعظم خود کرد و درلشکرکشی‌ها وی‌را با خود می‌برد . پس‌از کشته شدن وی چندی درهمان مقام دردربار فتحعلیشاه بود وزمام اداره و مالیهٔ کشور بدست وی بود . این‌مرد بسیار حیلت‌گر برای آنکه خویشتن‌را درمقام خود استوار کند حکمرانی همهٔ نواحی ایرانرا بنزدیکان و بستگان خود داده وایشانرا درتاراج کردن آزاد گذاشته بود و ازین‌یغماگری سهم می‌برد . سرانجام عرصه برفتحعلیشاه تنك شد و پس‌از سه سال سلطنت نابهنگام در ۱۲۱۵ پنهانی بهرجایی که خویشاوندان وی درآنجاحکمرانی داشتند دستور داد درروزمعین‌همه‌را بگیرند وزندانی کنند ودرهمانروز وی‌رادرطهران کورکردند و کشتند وازجملهٔ نزدیکانش که گرفتارشدند عبدالرحیم‌خان برادرش‌حکمران اصفهان وحسینعلی‌خان پسرش‌را نیز کور کردند و میرزا محمدخان پسردیگرش‌حکمران شیرازرا هم کور کردند و کشتند وبا محمدعلی خان برادرش که در طهران بود همین رفتاررا کردند وآقا اسدالله پسردیگرش‌را عزل کردند ومحمدحسین‌خان برادر دیگررا که حکمران کوه‌گیلویه بود کشتند و آقا محمد زمان برادر دیگر را کور کردند و پسرانش را نیز گرفتند و سرشان را دردامان پدرگذاشتند ونابیناکردند وگروهی‌از هواخواهان این خانواده‌را بتوپ بستند وطناب انداختند یا درآب خفه کردند ویا کور کردند ودارایی ایشانرا ضبط‌کردند (۱) .

پس‌ازنابود شدن حاج محمد ابراهیم فتحعلیشاه‌میرزامحمد شفیع قدیمی‌مازندرانی راکه ازروز نخست ازدرباریان قاجارها بود بصدارت برداشت ووی که مردی امین و درستکاروپرهیزگار بود تا زنده‌بود درین‌مقام ماند ودر۱۹ رمضان ۱۲۳۴ یعنی چهار سال پس‌ازامضای عهدنامهٔ گلستان وهفت‌سال پیش‌ازآغازجنك دوم درگذشت. پیداست که وی کاردان‌تر وهوشیارترازدیگران بوده ویکی از کسانیست که بیش‌ازهمه‌درنزدیك شدن بناپلئون ونیرودادن بسپاه ایران بوسیلهٔ آموزگاران فرانسوی واسلحهٔ جدید و درصلح کردن با روسیه وبستن‌عهدنامهٔ گلستان کوشیده‌است .

---

(۱) تاریخ زندیهٔ آقا محمدرضا شیرازی ذیل تاریخ گیتی گشای میرزا محمد صادق‌موسوی نامی اصفهانی - با تصحیح ومقدمهٔ سعید نفیسی- طهران ۱۳۱۷ ص ۳۹۲- ۳۹۵

پس‌ازمرك وی فتحعلی‌شاه صدارت‌را بحاج محمدحسین‌خان امین‌الدولهٔ اصفهانی داد که پیش‌ازآن سمت خزانه‌داری وی را داشت و مستوفی‌الممالك ایران بود و همهٔ کارهای مالی کشور بدست او بودوتا پایان ۱۲۳۹ که زنده بود درمقام خود ماند و از آغاز این‌دوره نفوذ فوق‌العاده دردربار ودرمزاج شاه داشته زیرا بازیرکی‌وزبردستی خاصی فتحعلی‌شاه را بوام‌خواستن ازخودمحتاج کرده بود . روایتی که دهان بدهان بما رسیده است حاکیست که وی درآغازدراصفهان علاف بوده ودارایی سرشاری درآنجا بهم زده ودرآغازکار که آقا محمدخان ازشیراز گریخته‌است در اصفهان‌با اویاری کرده وویرا وام گزار ومدیون خویش‌ساخته‌است و بهمین‌جهت ازآغاز سلطنت آقامحمدخان ازبزرگان دربار وی شده‌است .

درین که وی درآغازکارکاه فروش و دکاندار بوده‌است تردیدی نیست زیرا که فتحعلی خان صبا ملك‌الشعرای معروف دربار فتحعلی شاه نیز در مثنویی که بعنوان «عبرت‌نامه» درهجای وی سروده بدین‌نکته‌چنین اشاره کرده‌است :

از کاهکشی بکهکشان شد　　　بر تخت ز تختهٔ دکان شد

چنانکه در مجلد اول این کتاب نیز کراراً اشاره رفته‌است حاج محمدحسین‌خان که پس‌از صدارت اعتمادالدوله لقب گرفته با پسرش‌عبدالله خان نظام‌الدوله حکمران اصفهان که پس‌از مرك پدردرکارهای مالی جانشین‌اوشده‌است ازطرفداران جدی اتحاد ایران با انگلستان وبدخواه آشکار سیاست فرانسه و سازش با روسیه بوده‌اند و تا می‌توانسته‌اند با عباس‌میرزا و بسته‌شدن عهدنامهٔ گلستان مخالفت کرده‌اند و بالعکس حاج محمدحسین‌خان دردوعهدنامه‌ای‌که با انگلستان بسته شده‌دست داشته‌است . هنگام امضای عهدنامهٔ ترکمان چای در ۱۲۴۳ حاج محمدحسین خان زنده نبوده اما پسرش عبدالله خان نظام‌الدوله که درآنزمان امین‌الدوله لقب داشت درین موقع نیز کارشکنی کرده‌است .

پس‌از مرك حاج محمدحسین‌خان فتحعلی‌شاه در ۱۲۴۰ صدارت را باللهیار خان آصف‌الدوله پسر میرزا محمد خان بیگربیگی از سران قاجار و برادر زن عباس میرزا نایب‌السلطنه و دایی محمدشاه‌دادوتاپایان سلطنت وی این مرد درین مقام بود و پس‌از مرك فتحعلی‌شاه وی وپسرش سالار در خراسان فتنهابرپاکردند و مدتی مزاحم سلطنت محمد شاه بودند واین داستان بجای خود خواهد آمد . آصف الدوله مردی بوده است نسبةً عامی واز سیاست تهی دست اما در ضمن فتنه جوی وآشوب طلب .

گذشته ازین چهارتن که هریك بگونه‌ای مدارسیاست ایران و مسئول سرنوشت این کشور بی‌سامان آنروز بوده اند در دربار فتحعلی‌شاه چهار تن مردان دیگر بجز لشکریان در کارهای مهم دست داشته‌اند یعنی میرزا عیسی قایم‌مقام فراهانی معروف بمیرزا بزرك وپسرش میرزا ابوالقاسم‌قایم‌مقام متخلص بثنایی نویسنده وشاعر معروف ومیرزا تقی علی‌آبادی صاحب دیوان ومیرزا عبدالوهاب معتمدالدوله اصفهانی متخلص بنشاط که ایشان نیز ازنویسندگان وازشاعران نامی آندوره بوده‌اند وذکر هر چهار تن درمبحث مخصوص بمردان ادب این‌دوره خواهد آمد .

درسراسر دورهٔ فتحعلی‌شاه هریك ازنزدیکانش ناحیه‌ای ازایرانرا داشتند، تنها هنگامی ازکار برکنار میشدند که بمقام بالاتر می‌رفتند وایشان درقلمروحکمرانی خود کاملا مختار بودند وتقریبا آن چیزی راکه در آن‌زمان «جزء جمع» میگفتند و بودجهٔ عایدات آن ناحیه بود تنها درروی کاغذی که نزد مستوفی یعنی ناظر مالیات هرناحیه‌در طهران بود و بآن «فرد» میگفتند ثبت شده بود وحکمران همیشه ازآن تجاوز میکرد و هرچه می‌توانست بعناوین مختلف ازمردم آن ناحیه بزور و اکراه میگرفت و از عایدات محل‌تنها حقوق کسانی‌راکه باو تملق میگفتند میپرداخت.

عباس‌میرزا در آذربایجان می‌بایست بتنهایی از درآمدهای آن ایالت مخارج لشکرکشی و جنگها ونگاهداری لشکریانی را که گاهی شمارهٔ آنها بسی هزار میرسید بپردازد و گاهی نیز هزینهٔ توپ ریزی و ساختن اسلحه با او بود. اصول سربازگیری همان بود که درزمان صفویه برقرار کرده بودند و آقا محمدخان آنرا توسعه داده بود. صورتهایی تهیه کرده بودند که بآن «بنیچه» میگفتند ودر درجهٔ اول آن‌طوایف چادرنشین ایران از هرنژادکه بودند عده‌ای سوار وپیاده بفراخورجمعیت آن طایفه بخرج خود برای شرکت درجنگها آماده میکردند وتهیهٔ اسلحه واسب بعهدهٔ ایشان بود ودردرجهٔ دوم برزگران وکشاورزان برخی ازنواحی پرجمعیت‌تر عده‌ای‌از جوانان خودرا دربرابر ماهیانهٔ بسیارناچیزی که بآن «جیره» می گفتند و شش‌ماه پیش بآنها می‌پرداختند برای‌شرکت درکارهای‌نظامی می گماشتند وفرمانده ایشان نیزاغلب ازمردم همان ناحیه بود.

درموقع جنك ظاهرا برماهیانهٔ ایشان مبلغی میفزودند ولی در حقیقت فشار بر مردم غیرنظامی وارد می آمد زیرا که بهر ناحیه می‌رسیدند علوفه‌ای را که برای چهارپایان خود لازم داشتند وبآن «علیق» می گفتند از مردم آبادیهای سر راه بزور می گرفتند وزراعت آنهارا می‌چریدند وخوراك خودرا نیز بهمین‌وسیله بدست می آوردند. بهمین‌جهت درسراسر دورهٔ فتحعلی‌شاه نواحی حاصل‌خیز ایران در قزوین وزنجان و آذربایجان وگیلان‌ومازندران که درسرراه لشکرکشی بقفقاز بود ونواحی مغرب ایران که درسرراه لشکرکشی بخاك عثمانی بود ونواحی‌مشرق ایران که درسرراه لشکرکشی بافغانستان وآسیای مرکزی بود گرفتار تاراج و غارت وتعدی واجحاف دایمی بود.

عباس‌میرزا پس‌ازجنك اول گرفتار وضع بسیار دشواری شده بود. از یك سو می‌بایست با دسیسه‌هایی که در پای‌تخت درباریان و برادرانش می کردند روبرو شود و ازسوی دیگرهم مردم نواحی قفقاز که ازدست ایران رفته بود وهم‌مردم سراسرایران که گروهی ازمسلمانانرا گرفتار استیلای «کافران روس» می‌دیدند مسئولیت‌را متوجه اوکرده بودند. چون امیدوار نبود بتواند برادران ودرباریان‌را از دسیسه مانع شود چاره جزآن‌نداشت که جنك دیگری با روسیه بکند شاید بتواند نواحی از دست رفته را پس بگیرد.

بهمین‌جهت درمدت ۱۳ سال‌ویك‌ماه ویازده روز که در میان دو جنك فاصله شد همهٔ حواس او متوجه تدارك جنك دوم وجبران شکست‌های گذشته بود که پیروزمندی

ژنرال کاتلیا روسکی درپایان جنك اول آنرا بمنتهی‌درجهٔ ناکامی رسانده بود.

چون‌خود‌در‌احتیاج‌می‌دید که‌از‌خارج‌از‌ایران‌نیز‌یاری‌بخواهد‌پس‌از آنکه ناپلئون با روسها صلح کرد ووی ازجانب فرانسه نومید شد تنها راهی که درپیش داشت این‌بود که‌ازدولت انگلیس در برابر روسها یاری بخواهد. پس‌از کوشش بسیار توانست پنج‌سال ونه ماه وسه روز پیش‌از امضای عهدنامهٔ گلستان یعنی در ۲۵ محرم ۱۲۲٤ (۱۹مارس ۱۸۰۹) انگلستان‌را بعقد قراردادی با ایران وادار کند.

برای تهیهٔ‌زمینهٔ این‌عهدنامه چندی پیش‌از‌آن‌میرزا ابوالحسن‌معروف بایلچی را بلندن فرستاده بودند. درآن هگنام سفیر انگلستان دردربار ایران‌سرهرفردجونز بریج بود که از ۱۲۲۲ (۱۸۰۷ م.) ماموروایران شده بود. (۱)

این‌عهدنامه که نخستین سند امضا شده در میان ایران و انگلستانست در زمان فتحعلی‌شاه به «عهدنامهٔ مجمل» معروف شده بود زیرا که درعهدنامه این اصطلاح را بکار برده‌اند ودرموقع عمل انگلیسها از‌آن سر باز زدند وعهدنامهٔ مفصل‌تری‌باایران امضا کردند. این عهدنامه در تاریخ ٥ محرم ۱۲۲٤ مطابق با ۱۹ مارس ۱۸۰۹ در طهران بامضای میرزا محمد شفیع صدراعظم و حاج محمدحسین خان مستوفی‌الممالك (امین‌الدوله) نمایندگان ایران و سرهرفرد جونز بریج سفیر انگلستان رسیده و متن فارسی آنرا ازروی یك نسخهٔ خطی آنچنانکه درآنزمان نوشته شده‌است نقل‌می کنم:

عهدنامهٔ ۱۲۲٤ با انگلستان

«چون دریناوان سعادت نشان‌سفیر بی‌نظیر روشن‌ضمیر صایب‌تدبیر، صاحب نشان همایون هلالیهٔ عثمانیه، عالیجاه عمدة‌الاعاظم‌المسیحیه سرهرفردجانس بارونت، ازجانب سعادت جوانب شهریار نامدار کامگار، خسروعدل گستر مکارم شعار، نظم‌آرای‌مناظم کشورستانی، صدرنشین ارایك سلطنت وجهانداری، شرف‌افزای‌سپهرجلالت و بختیاری خدیو باذل عادل، دارای ابر کف دریا دل، پادشاه والا جاه فلك دستگاه ممالك فسیح‌المسالك انگلستان وهندوستان، ادام‌الله تعالی‌ایام سلطنته‌الباهره، برسم سفارت با نامهٔ همایون پادشاهی وارد آستان سپهر نشان و شرف اندوز تقبیل عتبهٔ علیهٔ اعلی حضرت‌قدرقدرت، قضا همت، گردون حشمت،جهان‌داورخدیومکرم، فلك‌یاورخسرواعظم، بلند اختر داورانجم خدم، مالك‌رقاب‌الامم، غوث‌الاسلام والمسلمین، عوذالملة والدین، قهرمان‌الماء والطین، شهریارجم‌اقتدار کشورخجستهٔ ایران وتوران، لازالت‌مشارق‌اقباله بمطالع کواکب‌الاجلال، گردیده وموافق وکالت نامچهٔ معتبرهٔ میمونه، ممهوره بمهر مهر آثار بادشاه والا جاه معظم‌الیه درتشیید مبانی یك‌جهتی والفت‌دولتین علیتین وکیل مطلق ومعتمد ومختار بوده واز طرف بهی‌الشرف شاهنشاه سپهر بارگاه ایران نیز

(1) Diplomatic and Consular Officers of Great Britain and Iran by H.L. Rabino di Borgomale, 1946 p. 61

بعالی‌جاهان نبالت وجلالت پناهان، عزت ودولت دستگاهان، مجدت وحشمت همراهان، مقربی الخاقان، صدرالوزراء الفخام معتمدالدولة العلية الباهره میرزا محمد شفیع وزیر و امیرالامراء العظام ، امین‌الحضرة البهیة القاهره حاجی محمد حسین‌خان مستوفی‌الممالک دیوان همایون اعلی، ازقرارفرمان اشرف جداگانه وکالت مطلقه تفویض رفته که : با عالیجاه ایلچی مشارالیه بتمهید شرایط مودت ویك‌جهتی ووفاق دولتین پرداخته، ارکان اتحاد حضرتین بهیتین‌را، بنحوی که متضمن صلاح طرفین باشد، مستحکم ومشید ساخته باشند، لهذا عالی‌جاهان مشارالیهم بعدازانعقاد مجالس عدیده وطی مقالات ومکالمات لازمه باستصواب ورضای یکدیگر بنای عهد ومیثاق وادای شروط یگانگی و وفاق، فیمابین دولتین باصول مفصلهٔ هشت‌گانه گذاشته؛ براولیای هردولت لازم وثابت‌داشتند که ازین‌پس هریك بنهج مسطورعمل‌وشرطی‌را ازشروط متروك ومهمل نگذارند:

فصل اول ـ چون تفصیل شروط و توضیح و تعیین مقاصد جانبین موقوف می‌بود بمکالمات گوناگون ومجالس متعدده، عجالةالوقت این‌وثیقهٔ میمونه، که عهدنامهٔ‌مجملست مرقوم می گردد، تاکاخ دوستی‌واتحادرا بنیادی متین‌باشدومکنونات ضمایرجانبین‌رامبین گردد وقرار این که من‌بعد عهدنامهٔ مفصلی مشتمل‌برجمیع مقاصد وحاکی تمامی‌شرایط وضوابط مرقوم وبخط ومهروکلای اجلای ثلثه مختوم گردد ومدار یك جهتی دولتین برآن باشد .

فصل دویم ـ باید که این عهد خجسته، که درمیان دو دولت جاوید مدت بدست صدق وراستی بسته‌اند، ازهرگونه تغییر وتبدیل مصون وروزبروز ملزومات ومقتضیات یك جهتی ویگانگی درمیانه افزون باشد وپیوند مواحدت وموافقت میان این‌دوپادشاه جم جاه زادهما الله ملکا وسلطانا وولیعهد وفرزندان واحفاد امجادایشان ووزراوامرا وولات وحکام ولایات‌وسرحدات مملکتین ابدالاباد استوار ماناد .

فصل سیم ـ اولیای دولت علیهٔ ایران برخود لازم دانستند که : از تاریخ این عهدنامچهٔ میمونه هرعهد وشرطی که با هریك ازدولت‌های فرنك بسته‌اند باطل سازند ولشکرفرنك‌را ازحدود متعلقه بخاك ایران راه عبور بطرف مملکت هندوستان وسمت بنادر هندوستان نخواهند داد.

فصل‌چهارم ـ درین‌صورت که لشکری‌ازطوایف فرنك بمملکت ایران آمده باشد ویادرصورتی که بیاید‌پادشاه‌والاجاه‌انگلستان‌قشون‌وتدارك‌واسباب‌ویادرعوض آن‌وجه‌نقدو توپ وتفنك و معلم وعمله، بقدری که صلاح دولتین باشد، بخدمت شهریار سپهراقتدار ایران بفرستند ودر دفع ورفع ایشان‌با پول کمال اعانت وامداد نمایند. بعدازین‌قشون یا مبلغ وجه ومقدار تدارکات‌واسباب بقراریست که درعهدنامهٔ‌مفصل مشخص‌ومعین‌خواهد شد و اگراحیاناً بنای مصالحه فیمابین آن‌طایفهٔ فرنك، که با دولت علیهٔ ایران نزاع و جنك دارند واولیای دولت انگلیس اتفاق افتد پادشاه والاجاه ممالك انگلستان کمال سعی ودقت واهتمام نماید که فیمابین ایران وآن طایفه نیزرفع‌نزاع ودشمنی‌شده وصلح واقع شود واگرخدا نخواسته این‌سعی‌بجایی نرسد شاه والاجاه انگلستان بطریقی که مرقوم شده ودرعهدنامهٔ مفصل تشخیص وتعیین داده خواهد شد، قشون ولشکرویا وجه

نقد واسباب بکومك ایران بدهد واین اعانت و کومك‌را مادام که جنك فیمابین ایران و آنطایفه باشد داده، تا هنگامی که رفع جدال بشود و آنطایفه با اولیای دولت ایران صلح نمایند مضایقه دردادن کومك ننمایند وهر گاه افاغنهٔ هندوستانرا بااولیای دولت انگلیس نزاع وجدالی باشد اولیای دولت ایران ازین‌طرف لشکر تعیین کرده، بقسمی که مصلحت دولتین باشد، بدولت انگلیس اعانت وأمداد نماید، ازقراری که درعهدنامه مشخص ومعین خواهد شد.

فصل پنجم ـ اگرازسواحل‌هندوستان قشون ولشکروارد بحرالعجم شده باشد و قبل‌از اذن ورخصت اولیای دولت علیهٔ ایران درجزیرهٔ خارك یاجای دیگر از سواحل عمان نزول کرده باشند، بهیچوجه من‌الوجوه دخل وتصرفی درآنجا نکرده واز تاریخ عهدنامهٔ میمونه قشون مذکوره درتحت اختیاراولیای دولت ایران باشد. اگرعالیجاه رفیع جایگاه، جلالت و نبالت پناه، حشمت وشوکت دستگاه، فرمانفرمای هندوستان قشون مزبوره را برای حراست حدود هندوستان ضرور نداشته باشد و اولیای دولت ایران خواهند برای امداد خودهمان قشونرا نگاه دارند واگرنخواهند روانهٔ‌هندوستان نمایند ودرعوض قشون، بطریقی که سبق‌ذکر یافت و درعهدنامهٔ مفصل مشخص خواهد شد، وجه نقد برای اخراجات وتدارکات بازیافت نمایند.

فصل ششم- اگر قشون مذکور بخواهش اولیای دولت ایران در جزیرهٔ خارك، یا جای‌دیگر از سواحل‌عمان، توقف نمایند باید ازجانب‌کارگزاران دولت ایران کمال شفقت و مهربانی نسبت بایشان بعمل‌آید وبحکام و مباشرین بنادر فارس قدغن نمایند که هرقدر سیورسات وآذوقه‌برای قشون مزبور ضروروددرکار باشد بنرخ وتسعیرعادلهٔ وقت بایشان فروخته، قیمت بازیافت نمایند.

فصل هفتم ـ اگرجنك ونزاعی فیمابین دولت ایران و افغان اتفاق افتد اولیای دولت انگلیس‌را درآن میانه‌کاری نیست و بهیچ طرف اعانت و امداد نخواهدکرد، مگرآنکه بخواهش طرفین واسطهٔ صلح گردد.

فصلهشتم ـ این‌عهدنامچهٔ میمونه برسم ومعنی عهد محافظت مرقوم و در ضمن العهدشرطرفت که: مادامی که این‌عهدجاوید برسوم وشروط مقررهٔ مفصله، بین‌الدولتین برقرارست، اولیای دولت دوران مدت ایران عهد و شرطی که مخالف دوستی دولت انگلیس وباعث اهانت واضرارایشان درحدود هندوستان بشود، با هیچ یك از طوایف فرنك ننمایند. امید که این عهد همایون خجسته تا ابد پایدار باد واین پیوند میمون باولیای هردودولت‌محاسن وفواید آثار گردد. ماکه وکلا می‌باشیم براستی‌واستحکام این عهد نامهٔ مبارك را دستخط ومهر گذاشته‌ایم. بتاریخ نوزدهم ماه مارچ سنهٔ یکهزار هشتصد ونه ۱۸۰۹ عیسوی‌مطابق بیست‌وپنجم‌شهر محرم‌الحرام‌سنهٔ‌هزارودویست وبیست وچهار ۱۲۲٤ هجری.

سواد دستخط وامضای اعلیحضرت قدرقدرت امپراتورانگلستانست: «ماکه‌این عهدنامهٔ مجمل‌را دیده‌ایم، همهٔ فصلها وشروط آنرا مقبول ومنظور داشته‌ایم وداریم، برای خودمان وهم برای وراث ما و ولیعهدهای ما ونیز قول شاهانه را می‌دهیم که:

همیشه موافق شروط این‌عهدنامه عمل و حسب‌المقدور ما کسی‌را اذن خلاف کردن آن نخواهیم‌داد. برای‌مربوطی‌این‌امرمهر بزرك‌دولت‌خودرا برین عهدنامهٔ مجمل‌چسبانیده‌ایم و آنرا با دست مبارك خود دستخط کرده‌ایم . درقصر شاهانهٔ ولز (۱) ، بتاریخ هفتم شهر جمیدی‌الاولی سنهٔ ۱۸۱۰ عیسویه (!) جلوس‌ما، جارج‌شاه . »

این عهدنامه که بامضاو توشیح جارج(ژرژ)سوم(۱۷۳۷–۱۸۲۰) پادشاه‌انگلستان نیز رسیده است درمتن فارسی نام آنرا«عهدنامهٔ مجمل» گذاشته‌اند واین‌تعبیر ترجمهٔ Preliminary Treaty بزبان انگلیسی‌و Traité Préliminaire بزبان فرانسه‌است که بمعنی « عهدنامهٔ مقدماتی » باشد . از همین‌جا پیداست که انگلیسها می‌خواسته‌اند با فتحعلی شاه و درباریان بی‌خبرش بازی بکنند و باصطلاح وعدهٔ سر خرمن بدهند .

ناپلئون در ۲۶ ربیع‌الثانی ۱۲۲۲ مطابق ۲ ژویهٔ ۱۸۰۷ یعنی یك سال‌و هفت ماه و۱٤ روز پیش‌از امضای این‌عهدنامهٔ انگلیس و ایران عهدنامهٔ معروف تیلسیت‌را با روسیه امضاکرده بود . وی ازآغازدشمن‌آشکار انگلستان بود . درین عهدنامه با امپراتورروسیه نیز اتفاق‌کرد و قهرا روسیه نیز در صف دشمنان انگلستان درآمد . آشکارست که مقصود ازین عهدنامه با ایران اینست که ایرانرا یکسره از فرانسه جدا کنند ودردشمنی باروسیه پروبال بدهندودلیر تر بکنندو بان‌وعدهٔ بی‌اساسی بدهند که‌هر گاه یکی ازدول فرنك بایران حمله‌کند با لشکریان و اسلحه و پول بیاری ایران بیایند . مقصود عمده ازین عهدنامه آنست که ازراه ایران نه‌فرانسه ونه روسیه مزاحم انگلیسها در هندوستان نشوند .

انگلیسها نخست بعنوان‌تجارت وارد هند شده بودند و تا مدتی « شرکت هند شرقی » که ظاهرا یك شرکت تجارتی‌بود بکارهای‌هندوستان‌می‌رسید چنانکه نخستین ماموران سیاسی که‌بایران‌آمدنداز‌هندآمدند وعنوان‌رسمی ایشان‌فرستادهٔ‌شرکت‌هندبود. اندکی پیش‌از امضای این عهدنامه با ایران دولت انگلستان دیگر آشکارا سرنوشت هندوستان‌را بدست‌گرفته بود وبیشتر هراس این‌دولت‌ازین‌بود که افغانها از شمال و ایرانیان‌ازمغرب بهندوستان‌حمله‌کنند ومزاحم‌پیشرفت‌ایشان که بدشواریهای گوناگون برخورده بود بشوند . یگانه مقصود این‌عهدنامه هم‌همین‌بود که ایران نه‌خودبهندوستان بتازد و نه بگذارد روسها و فرانسویها و افغانها منافع انگلستان‌را درین سرزمین پهناور بخطر بیندازند .

چیزی که درین عهدنامه بسیار شگفت‌انگیزست اینست که در مادهٔ چهارم قید کرده‌اند اگرجنگی درمیان ایران وافغانستان دربگیرد « اولیای دولت انگلیس‌را در آن‌میانه‌کاری نیست وبهیچ‌وجه اعانت وامداد نخواهد کرد». پیداست که مقصود ازین ماده اینست که ایران‌وافغانستان باید بجان یکدیگر بیفتند و یکدیگررا ضعیف کنند و

---

(۱) Wales دراصل نسخهٔ خطی «ونز»

انگلستان از ناتوانی هردوطرف بهره‌مند شود.

چیزی که درین عهدنامه بسیارجالب‌ترست اینست که درمادهٔ سوم قید شده‌است که دولت ایران هرعهدنامه‌ای‌را که «باهریك ازدولت‌های فرنك» بسته‌است باطل بکند و البته مقصود از آن بیشتر تعهداتیست که ایران نسبت بدولت فرانسه داشته است.

درین «عهدنامهٔ مجمل» وعده داده شده بودعهدنامهٔ مفصلی نیز بامضا برسد. بهمین جهت سه‌سال و پنج‌روز کم پس‌ازامضای‌عهدنامهٔ اول آن عهد نامهٔ دوم نیز بسته شد. این‌عهدنامهٔ دوم را سر گوراوزلی سفیر کبیر ووزیر مختار انگلستان که در۲۹ محرم ۱۲۲۵ (٦مارس ۱۸۱۰) بدربارایران رسیده‌است ازجانب انگلستان امضا کرده و از جانب ایران عباس‌میرزا نایب‌السلطنه آنرا تصدیق کرده ودر ۲۹ صفر ۱۲۲۷ مطابق با ١٤ مارس ۱۸۱۲ بامضا رسیده است. متن این‌عهدنامه که یکسال‌و پنج ماه و ۲۸ روز پیش‌ازامضای‌عهدنامهٔ گلستان بسته شده ازروی همان‌نسخهٔ خطی بدین گونه‌است:

عهدنامهٔ ۱۲۲۷ با انگلستان

«الحمدلله‌الوافی‌الکافی - اما بعد این خجسته اوراق دسته گلیست که از گلزار بی‌خار وفاق رسته و بدست و کلای حضرتین علیتین برسم عهدنامهٔ مفصل بر طبق صدق خلوص پیوسته می گردد. چون قبل ازینکه عالیجاه زبدةالسفراء سرهرفرد جانس برونت ازجانب‌دولت‌علیهٔ انگلیس بجهت تمهیدمقدمات یك‌جهتی‌دولتین واردد بارشهریاری‌شده‌بود وعهدنامهٔ مجملی‌فیمابین‌و کلای‌دولت‌علیهٔ ایران: اجـل‌الکفات‌الفخام،صدرالوزراءالعظام، فخرالصدارةوالوزارةوالاحتشام ،میرزامحمدشفیع‌صدراعظم‌وامیرالامراءالکرام،المؤتمن الحضرة العلیةالعالیه ، امین‌الدولة البهیة السنیه ، قواما للجلالة والنباله ، حاجی محمد حسین‌خان مستوفی‌الممالك دیوان معظم بامشارالیه، که و کیل وسفیردولت بهیهٔ انگلیس بود، بشروط چند که تبیین و تعیین آن بعهدنامهٔ مفصل‌رجوع شده، مرقوم گردیده بود، حال که عالی‌جاه رفیع جایگاه ، عزت و فخـامت همراه، شهامت و صداقت اکتناه ، فطانت ودرایت‌آگاه ، دولتخواه بلااشتباه، سر گوراوزلی برونت، ایلچی بزرك دولت مزبور برای اتمام عهود وانجام مقاصد حضرتین شرفیـاب التزام درگاه خلایق پناه پادشاهی می‌باشد وازجانب آن‌فرخنده دولت و کیل‌و کفیل مهمات یك‌جهتیست ، و کلای این‌همایون حضرت قاهره، بصلاح وصوابدید مشارالیه، شروع در تفصیل عهود کرده و تفصیل مقاصد ازقراریست که درفصول لاحقهٔ دوازده گانه شرح داده خواهد شد وامور متعلقه بتجارات ومعـاملات مملکتین ازقراریست که در عهدنامهٔ تجارنامهٔ جداگانه‌معین ومفصل خواهد گشت :

فصل‌اول- اولیای‌دولت علیهٔ ایران‌برخودلازم دانستند که : از تاریخ این‌عهدنامهٔ فیروز هرعهدو شرطی که باهریك ازدولتهای فرنك بسته‌اند باطل و ساقط سازند و لشکر سایر طوایف فرنگستان‌را ازحدود متعلقهٔ بخاك ایران‌راه عبوربطرف‌هندوستان

وسمت بنادر ندهند واحدی ازین طوایف را نگذارند که داخل مملکت ایران شوند واگر طوایف مزبور خواهند که از راه خوارزم یا تاتارستان و بخارا وسمرقند وغیره عبور بمملکت هند نمایند، شاهنشاه ایران حتی المقدور پادشاهان ووالیها واعیان آن ممالك را مانع شوند وازراه طوایف مزبوررا بازدارند ، خواه ازراه تهدید وتخویف وخواه ازراه رفق ومدارا .

فصل دویم ـ اگر دشمنی از ممالك فرنك بمملکت ایران آمده باشد یا بیاید و اولیای دولت علیهٔ ایران ازدولت بهیهٔ انگلیس خواهش اعانت وامداد نمایند فرمانفرمای مملکت هند ازجانب دولت بهیهٔ انگلیس، هرگاه امکان وقدرت داشته باشد، بقدری که خواهش اولیای دولت علیهٔ ایران باشد، عسکروسپاه ازمملکت هندوستان روانهٔ سمت ایران نمایند واگر بعلت بعضی گرفتاریها فرستادن عسکر امکان نداشته باشد هرساله مبلغ دویست هزار تومان بجهت اخراجات سپاه بسرکار دولت علیهٔ ایران بدهند. مادام که جنك وجدال با طوایف مزبوره درمیان باشد وجوه مزبوره برقرار کارسازی شود . چون وجوه نقد مزبور برای نگاه داشتن قشون است ایلچی دولت بهیهٔ انگلیس را لازمست که رسیدن آنرا بقشون مستحضر ومطلع وخاطرجمع بشود وبداند که درخدمات مرجوعه صرف می شود .

فصل سیم ـ اگر احیاناً طایفهٔ فرنك را که با دولت علیهٔ ایران نزاع وجدال دارند با دولت بهیهٔ انگلیس مصالحتی اتفاق افتد، پادشاه والاجاه انگلستان کمال سعی ودقت را نمایدکه : فیمابین آنطایفه ودولت علیهٔ ایران نیزرفع دشمنی ونزاع شده، صلح واقع گردد و اگراین سعی بجا نیفتد، پادشاه ذیجاه انگلستان ، بطریقی که مرقوم شد، از مملکت هند عسکروسپاه بکومك ایران مامور کند، یا اینکه دویست هزار تومان مقرره رابرای خرج عسکروغیره کارسازی دولت ایران نمایدواین اعانت وامدادرامادام که جنك میان دولت علیهٔ ایران وآنطایفه باشد ورفع جدال نشود وآنطایفه بادولت ایران صلح ننماید مضایقه ننمایند، بشروط مرقومهٔ مفصله ازین امداد کوتاهی ننمایند ودرصورتی که صلح میان آن طایفه ودولت بهیهٔ انگلیس اتفاق افتد بازهروقت اولیای دولت علیهٔ ایران خواهند جنك و جدال باآن طایفه رفع نشود معلم وغیره بجهت تعلیم وتعلم سپاه ایران خواهند، اولیای دولت انگلیس بشرط فراغت وقت بقدرمقدور البته مضایقه نخواهند کرد.

فصل چهارم ـ چون قرارداد مملکت ایران اینست که : مواجب قشون شش ماه بشش ماه وپیش داده می شود قرارداد تن خواهی که بعوض عساکرازدولت بهیهٔ انگلیس داده شده چنین شد که : تن خواه مزبوررا ایلچی آندولت بهیه هرچه ممکن شود، زودتر و پیشتر مهم سازی نماید .

فصل پنجم ـ هرگاه طایفهٔ افاغنه را با اولیای دولت بهیهٔ انگلیس نزاع وجدالی باشد، اولیای دولت علیهٔ ایران لشکر تعیین نموده ، بقسمی که مصلحت دولتین باشد ، بدولت بهیهٔ انگلیس اعانت و امداد نمایند ووجه اخراجات آنرا ازاولیای دولت بهیهٔ انگلیس بگیرند، ازقراری که اولیای دولتین قطع وفصل خواهند کرد.

فصل ششم ـ اگر جنك و نزاعـی فیمابین دولت علیهٔ ایران وافغان اتفاق افتد، اولیای دولت بهیهٔ انگلیس را در آن میان کاری نیست و بهیچ طرف کومك وامدادی نخواهند کرد ، مگر اینکه بخواهش طرفین واسطهٔ صلح گردند .

فصل هفتم ـ درصورتی که درسواحل دریای قلزم، چوب واسباب مهیاشودوشاهنشاه ایران خواهش فرماید که : درخورهای بحرمزبور کشتیهای جنگی سازند پادشاه ذیجاه انگلستان اجازت بمعلم وعملهٔ کشتی سازوغیرهم، از دارالسلطنهٔ لندن وهم‌ازبندر بنبائی عطا نمایند که : بخدمت شاهنشاه ایران حاضر وبخدمت مرجوعه مامورشوند ومواجب و اخراجات آن با سرکارپادشاه جم‌جاه دولت علیهٔ ایران باشد، بموافق قراری که بـا ایلچی دولت بهیهٔ انگلیس داده خواهد شد .

فصل هشتم ـ اگراز رؤسای ایران کسی بخواهد دشمنی کند ویاغی شود وفرار بولایت انگلیس نماید، بمحض اشارت امنای دولت علیهٔ ایران آن کس را ازولایت مزبور بیرون کنند واگر بیرون نرود اورا گرفته روانهٔ ایران نمایند ودرصورتی که پیش‌از رسیدن آن کس بولایت مزبور اشارتی از امنای دولت ایران درباره‌ٔ او بحاکم آن حدود رسد آنکس را رخصت فرودآمدن ندهند واگر بعدازممانعت آنکس فرودآید، اورا گرفته روانهٔ ایران نمایند .

فصل نهم ـ اگر در بحرالعجم اولیای دولت علیهٔ ایرانرا امدادی ضرور شود اولیای دولت بهیهٔ انگلیس بشرط امکان و فراغ بال در آنوقت کشتی جنگی و قشون بدهند واخراجات آنرا موافق برآورد آنوقت قطع و فصل نموده، بازیافت نمایند و کشتی‌های مزبور بر آن خورها و لنگرگاهها عبور کنند که‌امنای دولت علیهٔ ایران نشان بدهند وازجای دیگر بی‌رخصت وضرورتی عبورنکنند .

فصل دهم ـ مواجب صاحبان وعمله ومعلم وغیره را امنای دولت بهیهٔ انگلیس خواهند داد ولیکن چون شاهنشاه جم جاه ایران‌نخواستند که : کسی که بخدمت‌ایشان مشغول باشد از عنایات خسروانی بی‌بهره باشد، لهذا از وفور عنایت بموجب تفصیل ذیل و علی قدرمرا تبهم مواجب در وجه هریك برقرار فرمودند:

صاحبان وسرداران (۱) :

کرنیل (۲) سه‌هزاروششصد تومان

میجرجنرال (۳) دوهزاروششصد تومان

کوماندر جنرال (٤) هزاروپانصد تومان

---

(۱) دراصل‌همهٔ این قسمت بشکل‌سیاق و با ارقام سیاق نوشته شده‌است .

(۲) Colonel سرهنك

(۳) Major General سرلشکر

(٤) Commander General سپهبد

مهندس :

کرنیل هزاروپانصد تومان

لفتننت کرنیل (۱) پانصد وده تومان

میجر (۲) هشتصدو چهل تومان

سرکردگان توپچی سوار :

کرنیل هفتصد وپنجاه تومان

لفتننت کرنیل پانصد وهشتاد تومان

میجر چهارصد وهفتادو پنج تومان

سرکردگان توپچی پیاده وسرباز :

کرنیل هفتصدو پانزده تومان

لفتننت کرنیل چهارصدوهشتاد تومان

میجر سیصدو هفتاد وپنج تومان

کاپتین (۳) دویست تومان

لفتننت (٤) صدوچهل تومان

سرتیپ (!) توپچی سوار :

سرجنت میجر (٥) بیست وپنج تومان

سرجنت (٦) بیست وچهار تومان

سرباز :

سرجنت میجر بیست تومان

سرجنت شانزده تومان

کارپرال (۷) سیزده تومان (۸)

صاحبان و معلمان که اکنون درکاب ظفرانتساب شاهنشاه جم‌جاه ایران حاضر و مشغول خدمت می باشند و هریك ازصاحبان مرتبه‌های مفصلهٔ حشو(۹) که بعدازین حاضر شوند از قراری که در حشو مشخص شده است موافق مرتبه بهریك انعام داده خواهد شد وهریك ازیشان که برسایر ملتزمین وحاضرین بزرگتر و حکمران باشد نصف آنچه موافق مرتبه برای اومقرر و مشخص شده‌است علاوه انعام‌داده خواهد شد که مرحمت شود واگرخدا نخواسته یکی ازیشان‌در خدمت مرجوعه کوتاهی کندبمجرد اظهار آن بایلچی از خدمت شاهنشاه رانده خواهد شد .

فصل یازدهم ـ چون منظور هر دو پادشاه آنست که : این عهـد جاوید مهد ابدالاباد مابین اولاد و احفاد امجاد پایدار و برقرار بماند ، لهذا از هر دو طرف بهی‌الشرف قرارداد چنین شد که هریك از کواکب فروزان سپهر پادشاهی که ولیعهد

---

(۱) lieutenant-colonel سرهنك دوم

(۲) Major سرگرد

(۳) Captain سروان

(٤) lieutenant ستوان

(٥) Serjeant-major گروهبان یکم

(٦) Serjeant گروهبان

(۷) Corporal سرجوخه

(۸) تردیدست اعدادی که دراصل بسیاق نوشته شده‌درست باشد

(۹) حشو بمعنی متن عهدنامه است

دولت وزینت بخش سریر سلطنت باشد، بادولت دیگر عهودیك جهتی ودوستی راپایدار نداشته ، این طریقهٔ انیقه‌را ممضی دارند و هرگاه ولیعهد یکی از دولتین علیتین محتاج باعانت جدیدی‌ازدولت دیگر گردد، بطریقی که پیشرفت وصلاح‌دولتین ومملکتین ومقدور طرفین باشد مضایقه و کوتاهی درامداد واعانت‌ننمایند و اعانت و امدادی که الحال ازقرارتفصیل‌فصول سابقه درین عهدنامهٔ میمونه مشخص‌شده‌است باید با ولیعهد نیز مستمرو برقرارباشد .

فصل‌دوازدهم - چون‌ازقراری که براولیای هردودولت واضح واز مکنون دل وضمیر یك‌دیگر واقف شده‌اند، منظور ازین‌عهد دوستی ازدیاد قوت هر دو دولت و وسعت هردومملکتست وهریك‌را پیشنهادخاطراینست که : تقویت‌بیکدیگر کرده، بامداد یکدیگر برمملکت طرفین افزوده باشند ومطلب وخواهش امنای‌دولت بهیهٔ‌انگلیسست که دولت علیهٔ ایران روزبروززیاده قوی ومستحکم گردد واز خارج کسی نتواند دخل درمملکت‌مزبور نمایدو بامداددولت‌انگلیس‌دولت‌ومملکت‌رعیت‌ایران‌قوی‌وفسیح‌تر گردد، اگربرسراموردا‌خلهٔ مملکت ایران فیمابین شاهزادگان ویا امرا و سردارها مناقشتی روی دهددولت‌بهیهٔ انگلیس‌رادرین‌میانه‌کاری‌نیست، تاشاه‌وقت‌خواهش‌نمایدواگراحیانا احدی‌ازمشارالیهم‌ولایتی وجایی‌ازخاك‌متعلقهٔ بممالك‌ایران رابآن دولت‌بهیه بدهند، که بازای آن کومك و اعانتی نمایند، هرگزاولیای‌دولت بهیهٔ انگلیس باین‌امراقبال‌نکرده، پیرامون آن نخواهندگشت ودخل‌وتصرف درممالك متعلقهٔ بایران‌هرگزنخواهند نمود.

تمت‌الفصول بالیمن والسعاده . امیدکه این‌عهدمیمون خجسته با فواید ونتایج‌نیك تا ابد منعقد وپیوسته ماند . این‌عهدنامهٔ میمون‌را ماکه‌وکلای حضرتین علیتین‌میباشیم بصداقت و راستی مشحون بفصول دوازده گانه مستحکم و منعقد داشته ، دستخط و مهر گذاشته‌ایم. بتاریخ‌چهاردهم ماه مارچ‌سنهٔ یکهزاروهشتصدودوازده عیسویه، مطابق بیست ونهم شهرصفرالمظفر سنهٔ یکهزارودویست وبیست وهفت هجریهٔ مصطفویه، علی هاجرهاالسلام والتحیه، تحریرافی‌دارالخلافهٔ طهران صانهاالله تعالی عن‌الحدثان .

سواد امضای مرحوم نایب‌السلطنه عباس میرزا : چون اعلی‌حضرت قدر قدرت فلك رفعت شاهنشاه‌عالم‌پناه نیابت سلطنت دولت ابد مدت قاهره رابماتفویض‌فرموده، لهذا قبول‌نموده ، حسب‌الامر که‌همین‌عهد میمون خجسته، که مابین دولتین بسته ومحکم گردیده‌است ، بشروطی که درعهدنامهٔ میمونه مبسوط ومشروطست، ازحال تحریر الی انقراض زمان فیمابین ما واخلاف کبار این دودمان خلافت نشان باحضرت ولیعهددولت بهیهٔ انگلستان مستمروبرقراروتخلف وتجاوزروی ندهد والسلام خیرختام باشد. »

درین‌عهدنامهٔ دوم نکات جالب‌هست : نخست آنکه‌درمادهٔ اول‌قیدشده‌است که‌اگر اروپاییان « ازراه خوارزم یا تاتارستان وبخارا وسمرقند وغیره » بهندوستان حمله برند ایران‌پادشاهان واعیان‌این‌نواحی‌را وادارد مانع‌شوند. پیداست که دولت‌انگلستان درضمن‌آنکه باروسیه دربرابرناپلئون متحد شده‌بود درین‌تاریخ‌ازپیشرفت روسها بسوی آسیای مرکزی ونزدیك شدن بمرزهای غربی هندوستان‌واهمهٔ مخصوصی داشته‌است و

می‌خواسته‌است بتوسط ایران‌سران نواحی مختلف آسیای مرکزی‌را وادار کنداز پیشروی روسیه مانع شوند .

درمادهٔ سوم انگلستان وعده کرده‌است هرگاه جنگی درمیان ایران و یکی از کشورهای اروپا دربگیرد ازهندوستان سپاه واسلحه بیاری ایران بفرستد و یاآنکه سالی دویست هزار تومان برای مخارج لشکر کشی بپردازدودرضمن آموز گاروافسر برای تعلیم لشکریان بدهد . برای اینکه ارزش حقیقی این مبلغ دویست هزار تومان درآنموقع معلوم شود باید درنظرداشت که درآغاز این تاریخ که پول ایران هنوز در قفقاز رواج داشته‌است سکهٔ طلای یك تومانی وپنج قرانی (نیم تومانی) ویك ربع تومان معمول بوده است . سکهٔ یك تومانی بیست وهشت نخود طلا داشته یعنی یك مثقال وشانزدهم مثقال و بیست فرانك فرانسه ارزش آن بوده‌است . سپس وزن پول ایران‌را پایین برده‌اند وارزش آن چهارروبل نقرهٔ روسی یا ۱۶ فرانك فرانسه‌شده‌است وسکه‌های سه‌تومانی که زده‌اند با ۴۸ فرانك فرانسه برابر بوده ووزن آن درست معادل چهاردوکای هنلدی بوده‌است . دربازار معاملات یك تومان‌را چهل فرانك فرانسه حساب می کردند . یك تومان‌را بهشت ریال تقسیم می کرده‌اند وهرریال معادل دو فرانك بوده‌است . درضمن سکهٔ دیگری بنام «عباسی» رایج بوده که اززمان شاه‌عباس صفوی معمول شده بود وبنام‌اومعروف بود وازنقرهٔ خالص بود وهرعباسی معادل با ۸۰ کپك روسی بود واین پول ازپولهای دیگر بیشتر رواج داشت.

چون سکه‌های عباسی درقفقازرواج بسیارداشت تا مدتی دولت‌روسیه درضرابخانهٔ تفلیس سکهٔ یك‌عباسی ودو عباسی می‌زد وبجای آنکه بزبان فارسی سجع سکه‌را بنویسند دریك سوی آن بزبان گرجی نام شهر تفلیس ودرسوی دیگر کلمهٔ پول وتاریخ سالی‌را که سکه زده بودند بهمان زبان نوشته بودند . اما این‌سکه‌های ایران ازنقرهٔ خالص نبود وعیارداشت ولی‌دربازار اختلافی‌درمیان‌سکه‌های‌ایران وتفلیس نبود.

برخی ازحکمرانان نواحی قفقاز نیزحق‌سکه زدن داشتند واین‌حق‌را دربار ایران بایشان داده بود، ازآنجمله حکمران گنجه ومخصوصا حکمران شروان سکه‌هایی‌میزدند که عیار آنها تفاوت داشت و بهمین جهت ارزش آنها کمتر از سکه های ایران وتفلیس بود (۱) .

تقسیمات پول ایران تا پایان دورهٔ قاجاریه برقرار بود باین‌معنی که چهار سکهٔ طلا رواج داشت : سکه‌ای که دوتومان ارزش داشت وبآن «اشرفی» می گفتند ، سکهٔ طلای یك‌تومانی، سکهٔ‌طلای نصف‌تومان که بآن «پنج‌هزاری زرد» می گفتند، سکهٔ ربع تومان که بآن «دوهزاری‌زرد» می گفتند. در اواخر دورهٔ فتحعلی شاه بجای آنکه یك تومان‌را بهشت ریال تقسیم بکنند بده ریال تقسیم کردند و چنانکه پس‌ازین بجای خود خواهد آمد وقتی که در روی سکه کلمهٔ «صاحب قران» را بر نام فتحعلی‌شاه

(۱) Voyage dans la Russie Méridionale... par le Chevalier Gamba Tome second , Paris 1826 , p. 455-457

افزودند سکهٔ یك‌ریالی را «صاحب‌قران» گفتند وسپس این کلمه مختصر شدو در زبان مردم به «قران» تبدیل‌شد. درهمان زمانها یك سکهٔ کوچك نقره که نصف‌ریال بود در«پناه آباد» آذربایجان درست کردند که بآن «پناه آبادی» گفتند و درزبان مردم این کلمه «پناباد» شد. هرریال یا قران‌را بهزار دینار تقسیم کردند و یك هزارم دینار را «شاهی» نام گذاشتند ودوشاهی‌را «صددینار» گفتند. سکه های کوچك نقره بارزش پنج‌شاهی نیز معمول بود که ربع‌قران باشد و روی‌آن کلمهٔ «ربعی» نوشته بودند. سکه‌های کوچکتر ازآن ازنقره سه‌شاهی ارزش‌داشت که بآن «شاهی‌سفید» می گفتند. بعادت زمان صفویه کلمهٔ عباسی نیزرواج داشت ویك‌عباسی عبارت‌از چهارشاهی‌بود.

چنانکه گذشت درآنزمان ارزش واقعی یك‌تومان پول ایران بحد اکثر بیست و بحد اقل شانزده فرانك فرانسه بوده‌است. درصورتی که حد اکثر را بحساب بیاوریم دویست هزارتومانی که انگلیسها درهرسال درموقع جنك بایران وعده کرده‌اند چهار میلیون فرانك آنروز می‌شده‌است. درآنزمان بحدوسط‌خرج یك‌تن‌ازمردم متوسط‌در اروپا معادل صدوپنجاه فرانك وتقریبا سالی دوهزار فرانك بوده‌است. ناچار چهار میلیون فرانك‌درسال تنهازندگی‌دوهزارتن‌را تامین‌می کرده‌است. حداقل سپاهیان‌ایران درجنگهای با روسیه سی‌هزار تن‌بوده‌است وانگلیسها اگراین‌پول‌را می‌دادند تنهاخرج زندگی‌دوهزارتن‌ازلشکریان‌ایران‌را می‌پرداختندوخرج ۲۸هزارتن‌دیگر راایران‌میبایست از درآمد ناچیز آنزمان خود بپردازد. چنانکه پس‌ازین بتفصیل خواهدآمدهرگز در سخت‌ترین‌روزهای‌جنك با روسیه دولت انگلستان این‌پولی‌راکه درین عهدنامه بعهده گرفته‌بود نپرداخت وپیداست‌مقصود ازین‌وعدهٔ دروغ این‌بوده‌است که ایرانیان‌رابفریبند وایشانرا بجنك با روسیه دلیر کنند تا ناتوان شوند ونیرویی در برابر انگلستان در آسیا فراهم نکنند.

درفصل دهم این‌عهدنامه، چنانکه پیش‌ازین‌از نسخهٔ خطی متن فارسی نقل کردم. برای بیست درجه ازصاحب‌منصبان جزو و کل‌انگلیسی که‌بخدمت دولت ایران گماشته شوند حقوقی منظورشده که دراصل‌بسیاق نوشته‌اند ودردرست‌بودن‌این‌اعداد شك‌دارم. اگرفرض کنیم که این اعداد درست باشد وازهریك ازین صاحب‌منصبان یك‌تن‌را دولت آنزمان استخدام کرده باشد بنابراعدادی که درین‌فصل آمده‌است می بایست درسال باین بیست‌تن ۱۴۳۷۸ تومانرا بپردازد وازین‌مبلغ دویست‌هزارتومان تنها ۱۸۵۶۲۲ تومان برای‌سی‌هزارتن ازسپاهیان ایران درسال باقی‌می ماند.

همین‌حساب می‌رساند تا چه‌اندازه وعدهٔ دولتی که این‌مبلغ‌را درین‌عهدنامه ذکر کرده‌است بی‌بنیاد بوده ورضایت دولتی که این‌مبلغ‌را پذیرفته وباین‌عهدنامه تن‌درداده وخشنود شده‌است بی‌اندیشگی‌را می‌رسانیده‌است.

شگفت‌تر اینست که درهمین‌فصل دوم عهدنامه که این مبلغ را وعده داده اند قید کرده‌اند لازمست ایلچی‌انگلستان ازرسیدن‌آن بقشون مستحضرو خاطرجمع بشود یعنی حتی درخرج کردن‌این پول کم‌نظارت داشته باشد ودولت ایران درهرراهی که‌او بخواهد

آنرا خرج نکند.

فصل پنجم این‌عهدنامه نسبت بفصل‌هفتم عهدنامهٔ نخستین‌باز بیشتر بزیان ایران بوده‌است زیرا که در آن‌عهدنامه‌قید کرده بودند که‌هر گاه‌جنگی درمیان‌ایران‌وافغانستان‌در بگیرد انگلستان دخالت نخواهد کرد اما دربن‌عهدنامه قیدشده‌است که هر گاه افغانها با انگلیسها وارد جنك بشوند ایران ازانگلستان یاری کنداما اگرجنگی درمیان‌ایران و افغانستان دربگیرد «انگلیس‌را در آن‌میان‌کاری نیست». معنی‌صریح و عجیب این‌ماده اینست که «هر گاه کسی مرا زد توباید ازمن یاری کنی کنی وهر گاه کسی‌ترا زد من‌در کنارمی‌ایستم وتماشا می کنم.»

نکتهٔ دیگری که دربن‌عهدنامه تازگی دارد اینست که درفصل‌یازدهم قید کرده‌اند ولیعهد آندو کشور باکشوردیگری دوستی نکنند. پیداست مقصود ازین‌عبارت اینست که عباس‌میرزا نایب‌السلطنه ناچارباشد همواره با روسها دشمنی بکند و هر گز ازدر سازش با ایشان‌درنیاید.

دردنبالهٔ این‌مطالب درهمین‌فصل چنین آمده‌است که هر گاه ولیعهد یکی‌از دو کشور محتاج بیاری کشور دیگر باشد از آن خود داری نکنند. پیداست که این‌ماده‌را بچه‌سبب دربن‌عهدنامه‌جای داده‌اند. عباس‌میرزا که همواره ازبدخواهی برادران ومدعیان خود هراسان بوده می‌ترسیده است که دولتهای دیگر پشتیبان‌سلطنت مدعیان اوشوند واین‌ماده برای‌رفع واهمهٔ اووجلب همکاری ودوستی اوست. چنانکه پیش‌ازین گذشت همین‌مطلب‌را درفصل چهارم عهدنامهٔ گلستان (۱) نوشته‌اند وپس‌ازین نیزخواهد آمد که درعهدنامهٔ ترکمان چای نیزوارد کرده‌اند. بهمین‌جهت پس‌ازامضای عهد نامهٔ ترکمان چای دولت تزاری روسیه همواره آشکارا خود را پشتیبان سلطنت فرزندان وبازماندگان عباس میرزا نایب‌السلطنه می‌دانسته‌است.

درفصل‌دوازدهم نیزقید کرده‌اند که اگر درمیان شاهزادگان و سردارهای‌ایران اختلافی دربگیرد دولت انگلیس درین زمینه‌کاری نکند واگرهم قسمتی‌ازخاك ایرانرا بانگلستان بدهند ویاری بخواهند نپذیرند. این‌مطلب خودآشفتگی اوضاع‌راددربار ایران ونفاقهاوچند دستگی‌های شاهزادگان‌ودرباریانرا درآنزمان می‌رساند وپیداست که همه‌ازین اختلافها وفتنه‌های وخیم هراسان بوده‌اند.

دوسال وده‌ماه و بیست‌ودوروز پس‌ازامضای عهدنامهٔ دوم درتاریخ ۱۲ذی‌الحجهٔ ۱۲۲۹ مطابق با ۲۵ نوامبر۱۸۱۴ عهدنامهٔ سومی بسته شده‌که ازجانب ایران‌میرزا محمد شفیع صدراعظم ومیرزا بزرك قایم مقام و میرزا عبدالوهاب نشاط معتمدالدوله منشی‌الممالك واز جانب انگلستان مسترهنری الیس (۲) امضا کرده‌اند. هنری الیس که در ۱۷۷۷ متولد شده ودر ۲۸ سپتامبر ۱۸۵۵ در گذشته نخست از کارگزاران شرکت هندوستان بوده ودر ۱۲۲۵ (۱۸۱۰ م.) جزو هیئت فرستادگان این شرکت

---

(۱) ص ۲۵۸ مجلد اول این کتاب

(۲) Henry Ellis

با جان‌ملکم معروف بایران‌آمده وازآن وقت با کارهای ایران‌آشنا شده‌است . سپس هنگامی که موریهٔ معروف ازایران‌رفته بود در ۲۷ ربیع‌الثـانی ۱۲۲۹ (۱۸آوریل ۱۸۱۴) بسمت کفیل‌سفارت انگلستان درطهران مامورشده‌است ودر نیمهٔ دوم ذی‌الحجهٔ آنسال (اوایل ماه دسامبر) پس‌ازهفت‌ماه وچند روز درنك درایران همین عهد نامه را با خود بانگلستان برده است . پیداست که وی‌را برای همین کار بایران‌فرستاده بودند. وی‌چنانکه‌بجای خود خواهدآمد باردیگردرسال ۱۲۵۱ (۱۸۳۵ م .) بسفارت بایران آمده است (۱).

متن فارسی این عهدنامه‌را نیز ازهمان نسخهٔ خطی سابق‌الذکر نقل میکنم :

عهدنامه ۱۲۲۹ با انگلستان

« الحمدلله الکافی الوافی - امابعد - این‌خجسته اوراق دسته گلیست که ازگلزار بی‌خاروفاق‌رسته وبدست‌اتفاق‌وکلای حضرتین سنیتین بهیتین برسم عهدنامهٔ‌مفصل، برطبق صدق وخلوص پیوسته می گردد : چون قبل‌ازین که عالیجاه‌زبدة‌السفراء سرهرفردجانس برونت ازجانب دولت بهیهٔ انگلیس بجهت تمهیدمقدمات یك‌جهتی دولتین علیتین وارد دربار سپهراقتدار شهریاری‌شده بود وعهدنامهٔ مجملی فیمابین وکلای دولت علیهٔ‌ایران اجل‌الکفات‌الفخام،فخرالوزراءالعظام، نظاماللصدارةوالوزارةوالاحتشام،جناب‌میرزامحمد شفیع‌صدراعظم‌وامیرالامراءالکرام‌الموتمن‌الحضرةالعلیةالعالیه، امین‌الدوله‌البهیهٔ السنیه، قواماللعزةوالنباهه‌ونظاماللجلالهٔ‌والنباله،جناب‌حاجی‌محمدحسین‌خان‌مستوفی‌الممالك دیوان معظم با مشارالیه، که‌کفیل وسفیردولت بهیهٔ انگلیس بود، بشروط چند که توضیح و تبیین آن بعهدهٔ نامهٔ مفصل رجوع شده، مرقوم گردیده بود و عهدنامهٔ مزبوره علی شرایطها بتصدیق وامضای دولت بهیهٔ انگلتره مصدق‌وممضی آمد، بعد که‌عالی‌جاه‌رفیع جایگاه، عزت وفخامت‌همراه، شهامت وصداقت اکتناه فطانت ودرایت آگاه، دولت خواه‌بلااشتباه،عمدةالاکابر،سرگوراوزلی‌بارونت‌ایلچی‌بزرك‌دولت‌مزبوره،برای‌اتمام‌عهود وانجام مقصود حضرتین شرفیاب التزام درگاه خلایق‌پناه پادشاهی گردید؛ازجانب‌آن فرخنده‌دولت وکیل‌وکفیل‌درباب‌مهمات‌یك‌جهتی‌بود وو کلای این‌همایون حضرت قاهره، بصلاح وصوابدید عالی‌جاه مشارالیه‌عهدنامهٔ‌مفصله، مشتمله برعهود وشروط‌معینه مرقوم ومشروح ساخته، بعدازآنکه عهدنامهٔ یك‌جهتی واتحاد مزبور منظوراولیای دولت بهیهٔ انگلتره گردید، چند فصل ازآن‌را با تغییرات چند بمقتضای مراسم یك‌جهتی و اتحاد

---

(۱) کتاب سابق‌الذکر رابینودی بورگوماله ص ۲۲

دولتین علیتین ، انسب دانسته ، عالی جاه رفیع جایگاه، شهامت ودرایت اکتناه، معتمد آن دولت بهیه هنری الس راروانه ودرطی نامهٔ دوستانه خواهشمند تغییرات مزبوره گردیده، لهذا جناب جلالتماب، صدر الوزراء العظام، نظام للصدارة والاحتشام، صدر اعظم معزی الیه وعمدة الکبراء الفخام وزبدة الاعیان العظام، مقرب الخاقان، نایب الوزاره، میرزا بزرك قایم مقام و معتمد الدولة العلیه ومؤتمن السدة السنیه، میرزا عبدالوهاب منشی الممالك، دیوان همایون وکلای دولت علیهٔ ایران، باعالی جاه فخامت اکتناه ، اصالت پناه ، فطانت و ذکاوت همراه ، شهامت و بسالت دستگاه ، مجدت و نجدت انتباه ، عزت و رفعت جایگاه ، دولت خواه بلا اشتباه ، عمدة الاعاظم المسیحیه و زبدة الافاخم العیسویه ، مستر موریه ایلچی جدید دولت بهیهٔ انگلتره و عالی جاه مشارالیه شروع درتفصیل شروط و عهود کرده، و مقاه دمعاهدهٔ میمونه از قراریست که بعداز تغییرات مزبوره در فصول یازده گانهٔ لاحقه شرح داده خواهد شد و امور متعلقه بتجارات و معاملات مملکتین ازقراریست که در عهدنامهٔ تجارت نامهٔ جداگانهٔ لاحقه شرح داده خواهد شد .

فصل اول ـ اولیای دولت علیهٔ ایران بر خود لازم داشتند که : از تاریخ این عهدنامهٔ فیروز هر عهد و شروطی که بهریك از دولت های فرنك ، که با دولت بهیهٔ انگلتره در حالت نزاع و دشمنی باشد ، بسته اند باطل و ساقط دانند و لشکر سایر طوایف فرنگیان را از حدود متعلقه بخاك ایران راه عبور بطرف هندوستان و سمت بنادر هند ندهند واحدی ازین طوایف را ، که قصد هندوستان و دشمنی با دولت بهیهٔ انگلتره باشد ، نگذارند که داخل مملکت ایران شود واگر طوایف مزبوره خواهند که از راه خوارزم یا تاتارستان و بخارا و سمرقند و غیره عبور بمملکت هند نمایند شاهنشاه ایران حتی المقدور پادشاهان و والیان و اعیان آن ممالك را مانع شوند و از راه دادن طوایف مزبوره باز دارند ، خواه از راه تخویف و تهدید و خواه از روی رفق و مدارا .

فصل دوم – چون این عهد خجسته ، که در میان دو دولت ابد مدت ، بدست صدق و راستی بسته‌اند امید چنانست که بخواست خداوند یگانه از هرگونه تغییر و تبدیل مصون و روزبروز ملزومات و مقتضیات یك جهتی و یگانگی در میانه افزون و پیوند موافقت و مواحدت در میان این دو پادشاه جم جاه فلك دستگاه ، زادهما الله ملکا و سلطانا ، و ولیعهد و فرزندان و احفاد امجاد ایشان و وزرا و امرا و ولات و حکام و لایات و سرحدات مملکتین ابدالاباد برقرار و استوار باشد ، پادشاه والاجاه انگلیس قرار داد می‌نماید که : اگر برسر امور داخلهٔ مملکت ایران فیمابین شاهزادگان یا امرا و سرداران مناقشتی روی دهد ، دولت بهیهٔ انگلیس را درین میان کاری نیست ، تا شاه وقت خواهش نماید و احیاناً اگر احدی از مشارالیهم ولایتی و جایی از خاك متعلقه بایران را بآن دولت بهیه بدهند ، که بازای آن کومك

و اعانتی نمایند ، هرگز اولیای دولت بهیهٔ انگلیس باین امر اقبال نکرده ، پیرامون آن نخواهند گشت و دخل و تصرف در ممالك متعلقهٔ بایران هرگز نخواهند نمود .

فصل سیم – مقصود کلی از ین عهد نامه آنست که : دو دولت قوی شوکت از جانبین امداد و کومك بیگدیگر نمایند ، بشرطی که دشمنان در نزاع وجدال سبقت نمایند و منظور اینست که : از امداد جانبین بیك دیگر هردو دولت قوی و مستحکم گردند و این عهد نامه محض از برای رفع سبقت نمودن دشمنان در نزاع و جدال استقرار یافته است و مراد از سبقت تجاوز نمودن از خاك متعلقه بخود و قصد ملك خارج از ملك خود کردنست و خاك متعلقه بهریك از دولتین ایران و روس از قراریستکه باستصواب و اطلاع و کلای دولت علیهٔ ایران و انگلتره و دولت روس بعدازین مشخص و معین خواهد گشت .

فصل چهارم – چون در یك فصل از فصول عهدنامه مجمله ، که فیمابین دولتین علیتین بسته شده ، قرار داد چنینست که : اگر طایفه‌ای از طوایف فرنگیان بممالك ایران بعزم دشمنی بیایند دولت‌علیهٔ ایران از دولت بهیهٔ انگلیس خواهش امداد نماید، فرمانفرمای هند از جانب دولت بهیهٔ انگلیس خواهش مزبور را بعمل آورده‌و لشکر بقدر خواهش با سردار و اسباب و اساس جنك از سمت هندوستان بایران بفرستد و اگر فرستادن لشکر امکان نداشته باشد بعوض آن از جانب دولت بهیهٔ انگلیس مبلغی‌وجه نقد ، که قدر و قرار آن در عهدنامهٔ مفصله ، که من بعد فیمابین دولتین قوی شوکتین بسته می‌شود ، معین خواهد شد . الحال مقررست که : مبلغ و مقدار آن دویست هزار تومان سالیانه خواهد بود واگر دولت علیهٔ ایران قصد ملکی خارج از خاك خود نموده ، در نزاع و جنك سبقت با طایفه‌ای از طوایف‌فرنگستان نموده باشد ، امداد مذکوره از جانب دولت بهیهٔ انگلیس بهیچ وجه داده نخواهدشد وچون وجوه نقد مزبور برای نگاه داشتن قشونست ایلچی دولت بهیهٔ انگیس را لازم است که : از رسیدن آن قشون مستحضر و خاطر جمع گردد و بدانند که در خدمات مرجوعه صرف می شود .

فصل پنجم – هرگاه اولیای دولت علیهٔ ایران خواهند که : برای تعلیم و تعلم نظام فرنك معلم بایران بیاورند مختارند که : از مملکتی از ممالك فرنك، که‌بادولت بهیهٔ انگلتره‌نزاع و جدال نداشته باشند ، معلم بگیرند.

فصل ششم – اگر کسی از طوایف فرنك ، که در حالت مصالحه با دولت‌بهیهٔ انگلیس می باشد ، نزاع و جدال‌با دولت علیهٔ ایران‌نمایند پادشاه والا جاه انگلستان کمال سعی و دقت نمایندکه : فیمابین دولت علیهٔ ایران و آن طایفه نیز رفع دشمنی و جدال شده ، صلح واقع گردد و اگر این سعی بجا نیفتد پادشاه ذی‌جاه انگلستان، بطریقی که مرقوم شده ، از مملکت هند عسکر و سپاه بکومك ایران مأمور کند و

یا اینکه دویست هزار تومان مقرره را بـرای خرج عساکر و سپاه و غیره کار سازی دولت علیهٔ ایران نمایندو این اعانه وامداد را مادام که جنگ فیمابین دولت علیهٔ ایران و آن طایفه باشد و اولیای دولت علیهٔ ایران صلح ننمایند مضایقه ننمایند.

فصل هفتم ـ چون قرار داد مملکت ایران اینست که: مواجب قشون شش مـاه بشش ماه داده‌می شود قرارداد تن‌خواهی ، که بعوض عساکر از دولت بهیهٔ انگلیس داده می شود ، چنین شد که : تنخواه مزبور را ایلچی دولت بهیه هر چه ممکن‌شود زودتر و پیشتر مهم سازی نماید.

فصل هشتم ـ هر گاه طایفهٔ افاغنه را بااولیای دولت بهیهٔ انگلیس نزاع‌وجدالی باشداولیای‌دولت‌علیهٔ‌ایران ازین‌طرف لشکر تعیین کرده ،بقسمی که مصلحت‌دولتین باشد، بدولت بهیهٔ انگلیس امداد و اعانت نمایند و وجه اخراجات آنـرا از اولیای دولت بهیهٔ انگلیس بگیرند ، از قراری که اولیای دولتین قطع‌و فصل خواهند کرد.

فصل نهم ـ اگر جنگ و نـزاعی فیمابین دولت علیهٔ ایـران و افغان اتفاق افتد اولیای دولت بهیهٔ انگلیس را در آن میانه کاری نیست و بهیچ طرف کومك وامدادی نخواهندکرد ، مگراینکه بخواهش طرفین واسطهٔ صلح گردند.

فصل دهم ـ اگر از روسای ایران کسی خواهد دشمنی کند ویاغی شود وفرار بولایت انگلیس نماید باید بمحض اشارتی که از جانب اولیای دولت ایـران بشود آن‌کس را از ولایت مزبوره بیرون کنند و اگر بیرون نرود اوراگرفته ، روانـهٔ ایران نمایند و درصورتی که پیش‌از رسیدن آن کس بولایت مزبوره اشارتی از امنای دولت علیهٔ ایران دربارهٔ او بحاکم آن حدود رسدآن کس را رخصت فرودآمدن ندهند وبعداز ممانعت اگرآن کس فرودآید اوراگرفته، روانهٔ ایران‌نمایند وهم چنین معلومست که : از جانب دولتین شرایط این فصل از طرفین استقرار پذیرفته است.

فصل یازدهم ـ اگر دربحرالعجم دولت علیهٔ ایران را امدادی ضرور شوددولت بهیهٔ انگلیس بشرط امکان و فـراغ بال درآن وقت کشتی جنگی و قشون بدهند و اخراجات آنرا موافق برآورد همان وقت بگیرند و کشتیهای مزبور برآن خورها و انگرگاه‌هاعبور کنند که امنای دولت علیهٔ ایران نشان بدهند و از جای دیگر بی‌رخصت و ضرورتی عبور نکنند.

خـاتمه ـ ماکه وکلای حضرتین علیتین می باشیم این عهد نامه مفصله را ، که سابقا فیمابین دولتین علیتین بفصول دوازده‌گـانه نگارش یافته ، حال بتغییرات چند ، که منافی دوستی و یك جهتی دولتین علیتین نبود و بصلاح حضرتین‌انسب مینمود، در فصول یازده‌گانه تعیین و تقریر و تحریر یافته ، دستخطو مهر گذاشتیم . بتاریخ دوازدهم شهرذی‌حجةالحرام سنهٔ‌یکهزارودویست وبیست‌ونه‌هجریهٔ مصطفویه،مطابق بیست و پنجم ماه‌نوامبر سنهٔ یکهزاروهشتصدوچهارده عیسویه . تحریرافی دارالخلافة طهران ، صانهاالله تعالی عن‌طوارق‌الحدثان.

اساس مطالبی که درین عهدنامهٔ ۱۲۲۹ گنجانیده اند همانست که در عهدنامهٔ دوم در تاریخ ۲۹ صفر ۱۲۲۷ مطابق با ۱۴ مارس ۱۸۱۲ هست و بهمین جهت معلوم نیست ایران خواستار تجدید عهد و تنظیم این عهدنامهٔ جدید بوده است با انگلستان و چه چیز سبب انعقاد این عهدنامهٔ سوم شده است. تنها تفاوتی که درین عهدنامهٔ سوم نسبت بآن دو عهد نامهٔ پیشین هست اینست که مبالغ حقوقی را که می بایست دولت ایران بصاحب منصبان انگلیسی که وارد خدمت آن میشوند بدهد حذف کرده‌اند. دیگر آنکه قید دوستی نکردن ولیعهد ایران را با دولت دیگر برداشته‌اند و معلوم نیست چه شده است که این پشتیبانی از عباس میرزا را نیز ازمیان برده‌اند و شاید بهمین جهت بوده است که دیگر عباس میرزا در ذیل این عهدنامهٔ سوم ضمانتی را که برای اجرای عهدنامهٔ دوم کرده بوده نکرده است.

دلیل مسلم این بی مهری نسبت بعباس میرزا هم اینست که در عهد نامهٔ گلستان که سیزده ماه و سیزده روز پیش از امضای این عهدنامهٔ سوم با انگلستان بسته شده است روسها همین پشتیبانی را ازعباس میرزا کرده بودند و عباس میرزا از ناچاری و برخلاف میل انگلیسها بعهدنامهٔ گلستان تن در داده بود و ناچار انگلیسها پشتیبانی را که درعهدنامهٔ دوم ازو کرده بودند دریغ کردند.

اما نکاتی که درین عهدنامهٔ سوم برعهدنامهٔ دوم افزوده‌اند یکی اینست که در فصل سوم صریحاً نامی ازروسیه برده شده است ولی درین مورد دو جا کلمهٔ «سبقت» را وارد کرده‌اند. پیداست که دولت انگلستان از سیاست آن روز روسیه کاملا آگاه بوده و می‌دانسته است که روسها بهمان نواحی که تا آن زمان گرفته‌اند و در عهدنامهٔ گلستان که در ۲۹ شوال ۱۲۲۸ (۱۲ اکتبر ۱۸۱۳) یعنی یکسال. یك ماه و سیزده روز پیش از امضای این عهدنامه بخود تعلق داده‌اند قناعت خواهند کرد و دیگر حاجت بجنك تازه‌ای نخواهند داشت ولی ایرانیان ازین عهدنامه راضی نیستند و مایلند با جنك دومی این نواحی از دست رفته را پس بگیرند، پس سبقت در جنك با ایرانیان خواهد بود و درین صورت انگلستان دیگر تعهدی نخواهد داشت و خواهد گذاشت روسیه و ایران با یکدیگر درافتند و هریك که درین زد و خورد نا توان شدند بسود انگلستان خواهد بود. درین عهدنامهٔ سوم باز در فصل چهارم وعدهٔ دادن مبلغ دویست هزار تومان را درسال تکرار کرده‌اند و بازوزیر مختار انگلستان حق نظارت درخرج کردن آن خواهد داشت.

نکتهٔ دیگری که درین عهدنامهٔ سوم تازگی دارد اینست که دولت ایران بعهده گرفته است معلمانی را که برای سپاهیان خود لازم دارد از کشورهایی در اروپا بگیرد که باانگلستان اختلاف نداشته باشند. پیداست که این تعهد از جانب ایران پذیرفتن قیمومت انگلستان بر نظام ایرانست.

مهم ترین مطلبی که درین عهدنامهٔ سوم هست اینست که در پایان فصل سوم تصریح کرده‌اند که خاك متعلق بایران و روسیه از قراریست که بتصویب نمایندگان ایران و انگلستان وروسیه برسد. بدینگونه انگلیسها خودرا در اختلاف‌در میان ایران و روسیه داخل کرده و حکمیت قاطع برای خود قایل شده و از ایران گرفته‌اند چنانکه عواقب شوم این دخالت را پس ازین درجای خود خواهم آورد.

اماعهدنامهٔ‌تجارتی که در پایان مقدمهٔ عهدنامهٔ دوم وعده داده شده است تا مدتهای‌مدید معوق مانده و نخستین بار که عهدنامهٔ تجارتی درمیان ایران و انگلستان بسته شده در۱۲۵۷ (۱۸۴۱ م) یعنی ۲۸ سال‌پس‌ازامضای این عهدنامهٔ سومست.

این عهدنامهٔ سوم ضمیمه ای یا صورت مجلسی هم دارد که درآن زمان‌بآن « احتجاج نامه » گفته‌اند و گویا در همان روز امضای عهدنامهٔ سوم نوشته شده ومتن فارسی آنرا از همان نسخهٔ خطی نقل میکنم :

ضمیمه عهدنامهٔ ۱۲۲۹

صورت احتجاجیست که با عالی جاهان مستر هنری‌آلس و مستر موریه ایلچیان دولت بهیهٔ انگلیس واقع شده :

مارا باآن عالی جاهان ، که ایلچیان دولت بهیهٔ انگلتره ومتکفل مهمات دوستی دولتین میباشند ، درلزوم تنخواه قراردادی ومعلم سه‌حجت قوی و متینست :

حجت اول - مبنای این حجت ها همان عهدنامهٔ مبارکهٔ مجمله و مفصله است . بیان این سخن را چنین می کنیم که : مادامی که صلح حقیقهٔ واقع نشود باید دولت بهیهٔ انگلتره از عهدهٔ تنخواه قراردادی برآید و این صلح مجمل ما با روسیه حقیقهٔ - مشروط باسترداد ولایاتست . ایلچی ما بپای تخت روسیه رفته است . عهدنامهٔ مفصله درمیانست ، تا ایلچی بازگردد و عهدنامهٔ مفصله بسته گردد حقیقهٔ صلح مشخص نشده است و ما مستحق اخذ تنخواه تا هنگامی که این امرمبهمست خواهیم بود و شاهد ما برین‌معنی که : مصالحهٔ ما با روسیه مشروط باسترداد ولایاتست و هنوز باتمام نرسیده است همان کاغذ های ایلچی بزرك شماست و حجتی که او سپرده و صریحا در آن نوشته است که : تا عهد نامهٔ مفصله نرسد تنخواه را از عهده برآید ، دلیلی واضح بر عدم تحقق مصالحه و اتمام‌آن و این سخن شما که : حجت تنخواه سپردن ایلچی بی امضای دولت برای ما ، که ایلچیان جدیدیم، حجت نیست اگر فرضا مسلم باشد جواب این سخن ما نمی شود ، چراکه ما بحجت ایلچی مطالبهٔ تنخواه از شما نمی کنیم ، بلکه بحکم فصل چهارم ودویم عهد نامهٔ مجمله و مفصله‌تنخواه را مطالبه می‌نمایند وحجت ایلچی ودیگر کاغذهای اورا شاهد عدم تحقق مصالحه واتمام‌آن قرارداده‌ایم.

حجت دویم - مبنای این حجت ما بر سخنان ایلچی بزرك شماست و ما ایلچی

بزرك انگلتره را ، موافق اختیار نامهٔ پادشاه ذی جاه ، مختار مطلق و وکیل آن دولت بهیه در طی مهمات یك جهتی دولتین عموما یافته‌ایم و نامهٔ مبارکهٔ پادشاه و کاغذهای وزرای دولت بهیه ، که دردست هست ، بر اختیار و عظم و شان و وکالت مطلقهٔ اودلیلی واضحست و این معنی برهمهٔ ایران و رؤس و صاحبان شما ، که‌درین جا بوده است ، آشکارست که : ما را درسال گذشته هیچ رایی بمصالحهٔ با روسیه نبوده ، بلکه در جنك اصرار زیاده داشتیم • ایلچی شما مایل بمصالحه و واسطهٔ صلح و مصر ترك جنك شدو سخن او این بود که: دولت انگلتره خواهان این صلح می باشدو این صلح را برای دولت خود و دولت ایران افاقه می‌داند• شما این صلح را مجملا قبول کنید و در قید قرار و مدار استرداد ولایات با سردار روسیه ، در عهد نامهٔ مجمله ، نباشید و خاطر جمع دارید که : مقصود اصلی و شرط کلی مصالحه ، که استرداد ولایاتست، بتوسط دولت انگلتره بعمل خواهد آمد . کاغذهای او برین معنی شاهدست و از آنجا که دولت انگلیس در راستی عهد و درستی قول مسلم و مشهور عالمست سخن ایلچی بزرك هم ، بحکم اختیارنامهٔ پادشاه فلك جاه و مراسلات وزرای بزرك ، با سخن دولت تفاوتی ندارد. ما قبول مصالحهٔ مجمله ومشروطه کردیم • خاطرجمعی و اطمینان ما بآن دولت وسخنان ایلچی بزرك آن دولت بوده و اگر بچنین صلحی بی سرانجام اقبال واقدام نمی نمودیم تحمل رشتهٔ اعتذار و بهانه بدست اولیای آن دولت بهیه می آمد ولی بعد از قبول مصالحهٔ مجمله ، بحکم همین کاغذ ها که از ایلچی دردست داریم ، استرداد ولایات و اتمام مصالحه را از دولت انگلتره می‌خواهیم و تا ولایات استردادنشود وعهدنامهٔ مفصله ،بطریقی که ایلچی بزرك آن دولت با ما قرار داده است باتمام نرسد ، تنخواه رامطالبه می نماییم•

حجت سیم ـ درین حجت قطع نظر از تفصیل های گذشته می کنیم و همین می گوییم : ما از ایلچی بزرك آن دولت ، که بحکم اختیار نامه، قایم مقام پادشاه فلك جاهست ، حجتی صریح دردست داریم که : تا عهدنامهٔ مفصله نرسد تنخواه را ازعهده برآید و انصاف دولت انگلتره را ازین بیشتر می‌دانیم که : حجت ایلچی بزرك را ، که درحقیقت حجت دولتست ، انکار نماید• شماکه حال ایلچی معتمدآن دولت بهیه‌اید و بحکم اختیار نامه کفیل مهمات یك جهتی دولتین می باشید بمراتب مرقومه انصاف خواهید داد. ما راباّن عالی جنابان ، که معتمد دولت بهیهٔ انگلتره‌اند ، درباب معلمین انگلیس سخن اینست که : البته برشما ظاهرست که : نظام آلات جنك با نظام دولت علیهٔ ایران درین سالها بقانون دولت بهیهٔ انگلیس منتظم گشته و همواره معلمین انگلیس متوجه تعلیم آنها بوده‌اند و اگر درین وقت معلمین انگلیس ترك تعلیم آنها نمایند شیرازهٔ نظام آنها مختل خواهد شد و این همه خسارت و مرارت ، که درین مدت برای این نظام رسیده است ، ضایع و باطل خواهد بود . دولتین هم برحکم

دولت واحدست و در حقیقت نقصانها بآن دولت میرسد و تفاوتی ندارد. اگر سخن شما اینست که : در اصلاندوز بر خلاف قانون معلمین انگلیسی اقدام بجنك سپاه روس کرده‌اند البته گوشزد شما شده است که : در آن هنگامه وضعی اتفاق افتاد که غیرت فطری معلمین انگلیس تاب تحمل نیاورد و بعضی خود باختیار ، نه بحکم کارپردازان این دولت علیه ، اقدام بجنك کردند. روزنامهٔ نواب مستطاب ولیعهد دولت علیه ، که بدولت انگلیس مرقوم شده ، درین باب شرحی نگاشته شده و ان شاءالله تعالی من بعد ازین گونه امور روی نخواهد داد و اهتمام و التفاتی زیاده در انتظام این مهام خواهد بود و یقینست که : آن عالی جاهان مضایقه از قرار معلم نخواهند نمود و بنقصان و خسارت دولتین علیتین راضی نخواهند شد.»

ازین « احتجاج نامه » پیداست که در تعبیر و تفسیر فصل چهارم عهدنامهٔ سوم که تکرار فصل دوم عهدنامهٔ دوم نیز هست درمیان ایران و انگستان اختلاف بوده است. چنانکه از اسناد موجود برمی آید این اختلاف تا سالیان دراز و گویا تا پایان سلطنت فتحعلی شاه باقی بوده و دربار ایران کراراً آنرا بیان کرده و هرگز بنتیجه نرسیده است. درین دو عهدنامهٔ پی‌در پی قید کرده‌اند که هر گاه درمیان ایران و یکی از دول اروپا جنگی دربگیرد دولت انگلستان سالی دویست هزار تومان برای هزینهٔ جنك بایران بدهد.

معلوم نیست که تاجنك اول هنوز خاتمه نیافته بود این مبلغ را پرداخته‌اند یانه. جنك اول با روسیه در ۲۹ شوال ۱۲۲۸ مطابق ۱۲ اکتبر ۱۸۱۳ با امضای عهدنامهٔ گلستان بپایان رسیده است. عهدنامهٔ دوم با انگلستان که این مبلغ دویست هزار تومان را درآن وعده کرده‌اند در ۲۰ صفر ۱۲۲۷ مطابق با ۱٤ مارس ۱۸۱۲ بسته شده است ، یعنی درست یك سال و هشت ماه در میان امضای عهدنامهٔ دوم و پایان جنك اول مدت گذشته است وچنکه ازقراین برمی آید درین مدت گویا انگلیسها تنها بدادن چند صاحب‌منصب بسپاه ایران قناعت کرده‌اند.

جنك اول که بپایان رسیده انگلیسها باز انتظار جنك دوم را داشته و ایران را باین کار تشویق می کردند زیراکه یکسال و سیزده روز پس از پایان جنك اول عهدنامهٔ سوم را با ایران امضا کرده‌اند و درین عهد نامه بار دیگر اشاره بجنك با یکی از دول فرنك کرده ووعدهٔ یاوری نظامی ودویست هزار تومان درسال را داده‌اند.

وضع نواحی از دست رفته

امضای عهدنامهٔ گلستان را مردم آن سوی ارس که سرزمین ایشان از ایران جدا شده و بروسیه پیوسته بود بسیار ساده تلقی کرده‌اند. بهترین دلیل اینست که عباسقلی بیك متخلص بقدسی پسر میرزا محمدخان ثانی باکویی درکتابی که در تاریخ این زمان و حوادث آن سرزمین در ۱۲۵۷ بنام «گلستان ارم» تالیف کرده است این

واقعه را با آهنگی که هیچ گونه نگرانی در آن نیست بیان کرده است. این عباسقلی بیك که بعدها بنام عباسقلی خان معروف شده و در همین زمانها وارد سپاه روسیه شده شده و نام خانوادگی خودرا بسیاق زبان روسی «باکی خانوف» بمناسبت اینکه پدرانش از خوانین باکو بوده‌اند گذاشته است و بزبان ترکی و فارسی شعر می گفته و گویا در فارسی نورس و در ترکی قدسی تخلص کرده این کتاب را بزبان فارسی نوشته است. متن فارسی این کتاب تاکنون چاپ نشده و تنها ترجمهٔ روسی آن در ۱۹۲۶ در باکو منتشر شده است. یك نسخه از آن متعلق بدانشمند وسیع الصدر دانش دوست آقای حاجی حسین آقا نخجوانی ساکن تبریز که مقارن تالیف آن نوسته شده نزدمن امانتست و در پایان فصل راجع بحوادث تاریخ که بوقایع سال ۱۲۲۸ مینجامد چنین نوشته است:

«درین اثنا بوساطت ایلچی انگلیس، سر گراوزلی، سخن مصالحه بمیان آمده، سردار روس با نایب السلطنه در کنار ارس بنای مکالمه گذاشتند. اما صورت انجام نپذیرفت. سردار مذکور کاتلیاروسکی را با دو هزار سالدات و مشق توپ در کنار چپ ارس گذاشته، خود مراجعت بتفلیس کرد و نایب السلطنه ازسلطان حصار، پیرقلی خان و میرزا محمدخان قاجار وعلی مرادخان خمسه را باافواج سواره مامور بمملکت شکی ساخته، خود باسرباز وتوپخانه بموضع اصلاندوز آمد وصادق خان قاجار وجعفرقلی آقا را برای کوچانیدن ایل بقراباغ فرستاده، جنرال کاتلیاروسکی، که در آق اغلان توقف داشت، شب نهانی از ارس عبور وسحر گاهان براردوی ایرانیان، که چندمقابل لشکر او بودند، تاخته، شکست داد. جمعی از ایشان بکل پریشان، فرار و نایب السلطنه با باقی سپاه در کارپیکار بود که جنرال شب دیگر بیستم تشرین اول(۱) حمله برده، ایشان را بالکلیه متفرق و بسیاری را مقتول و باغنایم موفور مراجعت نمود وعساکر مامورهٔ شکی وقراباغ نیزازاستماع این خبر بر گشته، بنایب السلطنه پیوستند و بارارتحال بمشکین واز آنجا بتبریز بستندوجنرال کاتلیاروسکی عزیمت مقان کرده، ایل قراباغ را، که در آنجا بودند، کوچانیده، قلعهٔ ارکوان را بیورش مسخر وبلنکران رفته، قلعهٔ آنجار امحاصره، شب عاشورا اول کانون آخر(۲) سنهٔ ۱۲۲۸ - ۱۸۱۳ هزارو دویست وبیست وهشت بنای یورش نهاد. هریك از طرفین بکمال استقامت داد مردانگی داده، بالاخره بقوت طبع بی هراس جنرال روس قلعهٔ آنجا را مسخر وصادق خان و محمد بیك سرهنك قاجار، که سر کردهٔ مستحفظان بودند، باجمع کثیری ازروس ومسلمان بقتل رسیده وخود کاتلیاروسکی سه زخم سنگین برداشت ودربهار این سال، که دولت ایران از استرداد ممالك متصرف روس مایوس

---

(۱) بیستم اکتبر ۱۸۱۳ مطابق با ۲۵ شوال ۱۲۲۸ و اواخر مهر ماه
(۲) اول ژانویه ۱۸۱٤

و مصالحهٔ روم واغتشاش خـراسان علاوهٔ آن بود ، شاه اظهار میل بصلح نمود . میرزا ابوالحسن خان شیرازی ازآن طـرف برسالت مامور وسردار رتیشچوف نیز آمده، در موضع گلستان قراباغ ، روز دوازدهم تشرین‌اول سنهٔ مذکور(۱) عهدنامه میان‌دولتین روس وایران متعلق گشته ؛ دولت ایران باختصاص ممالك خوانین‌نشین گنجه وقراباغ و طالش وشکی وشروان وباکووقبه ودربند وهمهٔ داغستان‌وگرجستان وطوایف هم‌جوار آن‌را بدولت روس اقرار وازهرگونه ادعایی درباب آنها دست بردارشد وامپراتور روس‌نیز متعهد گشت که‌شاه هرکدام ازاولادخودرا ، که‌ولیعهد سازد ، ثابت وباستقرار امراو پردازد .»

امالحن کسانی که درین‌سوی رودارس بوده‌و بـرای‌خوشآمد دربار فتحعلی‌شاه سخن می‌رانده‌اند لحنی دیگرست واین‌شکست جبران ناپذیر لشکریان عباس‌میرزارا دربرابر تاخت وتـاز سپاهیان کاتلیاروسکی نتیجهٔ‌خشم طبیعت و ناسازگاری آسمان دانسته‌اند . عبدالرزاق‌بیك مفتون‌دنبلی که درتبریز می‌زیسته ایـن‌واقعه رادر کتاب‌مآثر سلطانیه چنین‌وانمود کرده است :

«شرح قضیهٔ اصلان‌دوز ووقایعی که‌روی نمود ـ حضرت‌حق ، جل وعلا ، که جمیع موجودات‌بوحدت‌او گواهست، چگونه تواند شد که گردونی چنین بلند برکشد و فضای فسیح‌الارجای اورا بثوابت وسیار وپرتوماه وهور وابـراج ومنازل برآراید و خیمهٔ گردون را بی‌طناب وستون بدارد ؟آن همه اجرام علوی درحرکات وسکنات ومقارنه و مقابله‌وغروب وطلوع واستقامت ورجوع خالی ازنفع وضر وعاری‌ازسعودونحوس‌باشد وحیرت‌زدگان عالم خاك ، که نـاظرحرکات واشکال افلاکند ، آنهارا بیك‌بـارگی‌در گذرگاه سنین و شهور ازتاثیروتصرف مهجور دانند ؟ وحال‌این که درین‌سال مشاهده شد ومعلوم‌گردیدکه : بواسطهٔ نظرات وعلامات ردیـه ،ازظهور ذوذابه و خسوف و کسوف ، لشکرکشیهاوخونریزیها وآشوب وفتن ، فتور ومحن در دول متعدده‌پدیدار، که باعث‌حیرت عقول ودهشت نفوس اولوالا بصار گردید . ازآن‌جـمله پادشاه‌روس ، بسبب دوستی و صداقت باپادشاه انگلیس درعداوت پادشاه فرانسه جازم‌گشت ،تجارو اهل معاملات راازتردد وتجارت بمملکت فرانسه وآمیزش آنها منع‌نمود وبالاخره در میان ایشان اتفاق‌محارباتی چندافتاد وجمعی کثیر ازدو طرف کشته‌شد، که‌شرح آن‌وقایع طولی‌دارد ولایق بسیاق کتاب نیست(۲) ونیز ازتأثیرات ثوابت وسیاردرین سال‌مرض وباوطاعون باهالی‌اسلامبول راه‌یافت. ازقرار اخبارجمعی تجار ، که‌بسخن‌ایشان اعتماد بودوالعهدةعلیهم،قریب ششصد وپنجاه‌هزارنفس ترك‌زندگانی کرده، ازحیات‌فانی‌دست شستند. آشوب‌وتزلزل‌فتنه‌وتطاول‌فسادوتداخل‌درسرحدات آذربایجان نیز، که‌متصرفهٔ‌روسیه بود،اتفاق‌افتاد.روسیه‌دربساط‌حیله‌وتزویرمنصوبه‌ساختندو بغفلت‌رایتی‌درخودنمایی‌برافراختند.

---

(۱)۱۲اکتبر ۱۸۱۳

(۲)اشاره است بلشکرکشی ناپلئون بروسیه در ۱۸۱۲- ۱۲۲۷

آری، اگر بادولتیاران همواره دولت ظفریار باشد ایشان را مراتب تجربت‌اندوزی‌و قدردانی وعدل آموزی روی ننماید واگر قرین‌صاحب قرانـان‌همیشه شاهد نصرت گردد هیچ گاه حلاوت‌غلبه بردشمن ،بعدازانحطاط‌کار ، در مذاق‌تلاش‌وسعی ایشان لذت‌نبخشد، بلکه همواره کامگاری را عادتی دانند مالوف وکامـرانی را رسمی پندارند معهودودر طبیعت ملك‌داری‌ایشان کامروایی چون طبیعت ثانیه باشد ،که گفته‌اند: «العادة کالطبیعة الثانیه».تاتشنگی غالب‌نگردد قدرآب زلال ندانند وتاشام هجران پردهٔظلام‌نگستراند آیت پرتوافروزی آفتاب وصال‌ازاوراق لیل‌ونهار نخوانند .پاینده بریك‌حال ذات‌بی مثال خداوند ذوالجلالست ،شعر :

خدایست آنکه ذاتش بی مثالست نگردد هرگز ازحالی بحالـی

تغییر حالات ،که‌از نتایج ادوارچرخ دوارزایـد و درك‌آن از بدیهیات‌اواست، مخصوص بنی‌نوع انسانست ، بتخصیص ظاهروآشکار درکارفرماندهان ودرعالم امکان، که‌عالم‌صورتست ومبتنی‌برحدود وجهات .چگونه ممکن‌باشد کـه چهرهٔحسنای‌مکونات خالی ازخال‌تغییرات وعاری ازخدشهٔ تبدلات ماند ؟هرکرا درعالم‌معنی وصورت‌درجه و رتبت‌بلندترست درمدارج‌ومسالك اونسبت نشیب‌وفرازبیشترست .فرومایگان راازگزند حوادث چه غم‌و دون‌همتان را ازگردش ناهموار چرخ پرآزار چه‌الم ؟ پادشاهان در غم‌گرفتن‌اقالیم باشند و گدایان رادل ازغصهٔ نیم‌نانی ،که‌بچنك‌آرند ، دونیم . قـامت همت هربلند رتبتی ،که‌بخلعت‌ریاست عامه وسیاست‌مدن و کسب‌اخلاق فاضله ، که‌مهمی خطیرست ، آراسته است . درصوادر احوال اوکمال و نقصان وکاهش (و) افزایش وقبض وبسط ونفع وضر باهم آمیخته ،شعر :

برآسمان‌ستاره‌بودبی شمار ،لیك رنج و خسوف بردل شمس‌وقمربود

صاحب‌دولتان را غلبه‌در هزیمت هاوفزایشها درکاهشهاست. پادشاهان‌قوی‌مکنت‌امتحان بیشتر دیده‌اند وپیغمبران‌بلند رتبت‌زهر بلیت‌بیشتر چشیده. صافی‌نظران دانند که:ارتفاع وانحطاط‌درحرکات‌آفتاب وماه پیداست . خلاصهٔ این تشبیب‌وتبیین این مدعاآنست که: همت بلند نهمت نواب‌نایب‌السلطنه مقصودبودکه : هم درین‌سال ، بعون‌ایزد متعال،کار روسیه‌بیك سوشود ودرآن روزهاورود جمعی‌ازاکابرشکی بر کاب والاوعرض‌تعدیات جعفرقلی‌خان دنبلی‌واستدعای‌آنهادر تعیین سردار وسپاه وتعهداتی کـه درتصرف شکی نمودند والحاحی که سلیم‌خان درانجاح مسئول ایشان کرد معاون وممداین معنی آمد. با آنکه‌غالب سپاه بمهم طالش ،که‌اهم‌امور بود ، مشغول‌و تعسرو تعذرآذوقه درموغان مـانع ازدحام همهٔ سپاه‌آذربایجان درمعسکر ظفراثر بود ، قلع مواد روسیه‌واستخلاص عجزه وملهوفین‌شکی مهیج‌مادهٔ شوق ودامن زن‌آتش‌غیرت نایب‌السلطنه گشته،ازموضع سلطان حصار پیرقلی‌خان قاجار راباامیرزامحمدخان قاجار وعلی‌مردان‌خان خمسه‌وجمعی کثیرازمجاهدان شیر گیر ، ازراه قرباغ‌بشکی‌مامور ، رایات فیروزازسلطان‌حصار باسه

چهارفوج سرباز و توپخانه و چند دسته غلام و جمعی سواره عازم اصلان‌دوز و منظور نظر مهر گستر آن بود که: بعداز عبور مامورین از رودارس و کروا تمام کار ولایت شکی، از اصلان‌دوز عزیمت قراباغ فرمایند ودر بدایت ورود باصلاندوز سواران دشمن سوز باطراف اردوی روسیه مامور ولشکر منصور اطراف ایشان رااحاطه کرده، آن‌جماعت را عزم متقابل مقدور نبود. ازغلبهٔ رعب وهراس درقلعه وسنگر خویش خزیدند ورایت مخاصمت بمیدان مجادلت نکشیدند. رفته‌رفته کار بجایی انجامید که: آذوقه وعلف برای سالدات ممتنع الحصول آمد. ینارال روسیه بفکر چاره‌جویی افتاد ودام‌حیلت نهاد وسرحقهٔ تزویر گشاد وتنی‌چنداز قراباغیان یاغیان‌درلباس موافقان بفرستاد، بشیوهٔ فراریان، بمعسکر اسلامیان وبملاقات جعفرقلی‌خان قراباغی پیوستندواظهار کردند که: ما ازطرف ایلات قراباغ آمده‌ایم که سپاهی ازرکاب منصور بریم وایل قراباغ‌را بتمامت‌از کناررود ترتر کوچانیده، بر کاب سعادت اثر آوریم. جعفرقلی‌خان‌ازساده‌لوحی بسخنان آنها فریفته، سپاهی بسرداری صادق‌خان قاجاراز نواب نایب‌السلطنه بگرفت‌واز رودارس عبور نمودو تنی‌دواز جاسوسان مزبور، چون دزدان‌در بنگاه جعفرقلی‌خان‌مانده، ازعدت‌سپاه‌و کم‌و کیف‌و کارو شمار پیاده‌وسوار اردو آگاه، ببهانهٔ اینکه: از پی‌مامورین‌می‌رویم ازارس‌عبورو باردوی ینارال پیوستندواورااز حقیقت هر کارخبردار داشتند. او نیزچون دریافت که: جمعیت اردو منحصر بچند فوج سرباز نوآموز وچند دسته‌غلام وبنهٔ مامورین شکی‌و قراباغست و معلمین‌انگلیس، که متوجه تعلیم توپچیان‌وسربازان تازه‌مشق بودند، بمناسبت‌مسالمت انگلیس‌وروس ازکار بی‌کار آسوده واگر غفلةً عزم رزم نمایند صید مراد بدام و کار بروفق مرام خواهدبود ودر یافت نمود که: سواران اسلام نیز از ظهور عجز روسیه اطمینانی یافته‌اند ومانند زمان سابق اهتمامی‌در احاطت‌اردوی او بجانمی‌آورند. شب هنگامی برهنمونی مراد خان دلاغرده، که غالب ایل اودر اصلان‌دوزمیان ایلات قراباغی بود، از آق اغلان رانده؛ نیم شب از معبری غیر معروف عبور و سواری چند، از قراباغی، از معبر دیگر، بقراولان اسلام ملحق داشت که: خودرا کس جعفرقلی‌خان گفته، قراولان را تارسیدن او معطل‌دارند وآنها بموجب تمهید ومخادعه عمل‌نمودند. مقارن آن ینارال برسیدوسوارهٔ قزاق‌دورقراولان رافرو گرفته، تمامت رادستیگر کردند وبتعجیل‌رانده، صبح گاهی در کنار اردو سیاهی نمودند. سپاه اسلام چنان پنداشتند که: صادق‌خان مراجعت‌نموده. چون‌نیك نگریستند رایت جماعت روس نمودار، مجال تسویهٔ‌صفوف نیافته، اجتماع‌سپاه درنظر اندیشه محال آمد وشجاعت وخودداری‌درچنین هنگام مشکل. نواب نایب‌السلطنه، که‌خداوند بی‌مانندش یارو بخت‌بلند ظفرمندش در نوایب‌مددگار، قدم‌ثبات ودوام‌افشرده، فورا بشلیك زنبورکخانه‌فرمان داد، تاجمعی که دواب خودرا بصحرا برده بودند، ازان بشلیك بی

هنگام دریافت وقوع حادثه کرده، باردو مراجعت نمایند و آن حضرت خود از سراپردهٔ جلالت میان فوج سرباز و توپخانه آمده، طبل جنك فرو کوفت. صفهای سربازان، که متصل بخیام اردو بود، راست شد. چون میان دو لشکر فاصله نمانده بود، حکم صادر شد که: علی خان نسقچی باشی اصحاب حرفت وصنعت واهل اردو بازار وبنهٔ سپاه مامورین بشکی را باستعجال تمام کوچانیده، ازمعرکهٔ جنك وغوغا دورتر برد. سوارهٔ قزاق از قلت سوارهٔ اسلام جرأت کرده، عنان گشادند. نواب نایب السلطنه باغلامان خاص تاختن آورد وبحملهٔ اول آنها رادرهم شکست وداخل سالدات وتوپخانهٔ روس نمود. اماچه سود؟ پس روسیه رااز مشاهدهٔ آن حالت آتش توپ وتفنك دراشتعال آمد. زبانهٔ نوایر جدال وقتال سربزبانا کشید. چون معلمین انگلیس خودرا دوراز کار داشته، توپچیان نوآموز آذربایجانی نیز استقلالی درآن کار نیافته، جنك توپخانه برحسب دلخواه نایب السلطنه نبود. ازسمند آسمان حرکت بزیر آمد ودامنی، که اطلس فیروزهٔ چرخش عطف او بود، برکمر استوارساخته، بدست دریامثال ازدهان توپهای دوزخ شرار دردامن دامن شعله بر دامن سپهر دوارمی افشاند. صواعق توپ وتفنك از دوطرف، چون ابر بهاری، برق ریز بود و عرصهٔ کارزار، چون هوای هاویه، آتش انگیز. نایب السلطنه درروز چنین عافیت سوز دلیریها کرد که باعث حیرت دورونزدیك گردید و ازتوپخانه بصفوف سرباز تاخته، آن شیرمردان را بجنك وجدال دلیر ساخت وبازوی تجلاوبسالت برافراخت.

فوج سربازحاضر، که بمراتب ازسالدات روس درعدد کمتر بودند، کوششهای مردانه می نمودند. سه چهار ساعت سددریای آتش شده، تااینکه اکثردواب اهل اردو رسید و جمعی عاری ازفنون جنك خودرا از میان نارسوزان بکنار سلامت کشید. نایب السلطنه زیاده توقف رادرآن مقام مقرون بصرفه ندید و ازآنجا بپای تپهٔ اصلان دوز، که با روسیه زیاده از یك تیر پرتاب فاصله نبود، کشیدند. درآن روزآرام سوز شیوهٔ ثبات قدم از جعفرقلی خان مقدم، که سرهنك فوج مراغه بود، ظاهر گشت و مصابرت اومایهٔ آرام سربازان نوآموزشقاقی ونخجوانی گردیدودر معرکهٔ جدال اززبان نایب السلطنه تحسینات گوناگون شنید. روسیه درجای اردو تسویهٔ صفوف و تعبیهٔ الوف کرده لشکر اسلام (را) متصل بپشتهٔ اصلان دوز آن روزتاشب نفسی آسودگی نبودو جنگهای متوالی روی نمود. نه غیرت نایب السلطنه متحمل آن خسارت ازروس ونه روسیه جزمدافعت چاره داشتند. هنگام عصرهنگامهٔ جنك گرم ترومبارزان اسلام حملهای جان شکرمی کردند. چون نقاب قیرگون برروی گردون کشیده آمد، روسیه خودرا بدامن تپهٔ بلند که بمقام اردو متصل بود، کشیدند. باین اراده که: چون شب تیره ترگردد راه معاودت پیمایند. پس برحسب حکم سربازان مراغه برسر پشتهٔ اصلان دوزمتمکن وافواج دیگر و توپخانه دردامن پشته مقیم وقراولان تعیین شدکه: ازحرکات روسیه خبر رسانند. اتفاقادرآن شب شبه رنك جمعی سالدات ازاسرای سلطان بود، که درمیانهٔ فوج بهادران بودند، فرصت یافته، بروسیه ملحق. وقتی که روسیه بار مراجعت بسته بودند ایشان را از مراجعت ممانعت کرده، گفتند: اگر ازشما عنزی (۱) بظهوررسید، ماپیشروشده، اسم بعضی

(۱) دراصل عزی. عنز بفتح اول وسکون دوم بمعنی روی برگرداندنست، مؤلف ناسخ التواریخ دربن مورد «شبیخون» آورده است.

ازسربازان شقاقی ونخجوانی بریم وشمارا بمیان آن‌دوفوج می‌رسانیم .ینارال آن‌رای راپسندیده ،ازقرار تمهیدایشان معمول‌داشت .سربازان شقاقی ونخجوانی وقتی بخود پرداختند که‌روسیه رادرمیان خودیافتند .جنك‌درگرفت ودودتفنك‌دامن چرخ واختر،در شلیك اول . کرشت انگلیس (۱)سرهنك فوج شقاقی‌ونخجوانی، که‌ازاشتغال‌جنك‌وجدال واشتعال نایرهٔقتال فراغی داشت ،باچندنفرسرکرده مقتول ومجروح گشته ، سربازان مزبوره مجال‌جنك نیافته ، بجانب‌تپهٔ اصلان‌دوز روان وتوپخانه نیز پی ایشان گرفت . نایب‌السلطنه ازمشاهدهٔ این‌حال ،ازپی دفع این حادثه ، خودرا بآن گیرودار درافگند . اتفاقا سمندآسمان رفتارش در گودی ژرف‌افتاده ، ازصدرزین جدامانده . غلامان چنین پنداشتند که‌آسیبی پیکر مبارکش رسیده ، ازهرطرف صدابلند شد وهرکس‌شنید خود رابکناری کشید .سربازان مراغه نیز،چون سالدات روس وسربازان‌اسلام رادیدند ، که‌آمیخته بهم‌قاصدتپه‌شده‌اند ،وآن‌پشته جایی‌نبود که‌حفظ‌آن واجب باشد ،بعدازکشش وکوشش بی‌فایده پی‌دیگران گرفتند.چون لطف پروردگار حافظ وجود مسعودنواب نایب‌السلطنه بود ، خودرا ازان‌حضیض پرخطرباوج سلامت رسانیده ، سواری‌رادیدند که:مرکب انگیخته ومرکبی دیگرمی کشد . نواب اشرف ،بتصور این‌که او سوارهٔ دشمنست‌واسبی‌بغنیمت می‌برد، پیاده باشمشیر برکشیده ،قصد اونمود ونهیبی بروی کردند وآن‌سوار خوداز جلو داران سرکار بود . صدای مبارکش بشناخت وخودرا ازاسب برزمین انداخت .جنیبت پیش کشید و نایب‌السلطنه سوار گردید و مردم از سلامتی وجودش استبشار کردند وآن‌جناب کوشش زیاده ازآن رابی‌جا دانسته ،سپاه‌رادرمحلی که موسوم بحاجی خمرلو بود ، مجتمع داشتند ،که اجتماعی‌نمایند واختصامی‌فرمایند. مقارن‌آن‌خبررسید که :روسیه دراصلان‌دوز بقدراینکه تفنك مقتولین را برگیرندتوقف جایز ندانسته ، مراجعت وبتعجیل‌ازرود ارس عبور نمودند. نایب‌السلطنه روزدیگردر همان محل توقف وکس تعیین‌فرمودند که :اسبابی که درارادومانده ، ضبط و شهیدان چهادرادفن نمایند. پیرقلی‌خان نیز درهمان منزل مراجعت نموده. مشخص‌شد که : بعداز عبور ازکر، خبر شبیخون روسیه ومراجعت موکب والا باورسیده بود.دیگر توقف در حدود شکی رابی حاصل دانسته ، مراجعت وازرود کروارس بی جنك وجدال گذشته ، برکاب پیوست .متعاقب اوصادق‌خان وجعفرقلی خان ازطریق قراباغ وابراهیم‌خان از طرف سالیان ،مجرد شنیدن‌این اخبار ،برکاب‌سعادت‌آثار رسیدند .چون‌هواسردشده‌و گیاه‌درکوه‌ودشت‌یافت‌نمی‌شدوازآن‌موضع‌تاآبادانی‌مسافتی‌بعیدبود،عزیمت‌مشکین‌برتوقف

---

(۱) درناسخ‌التواریخ: مسترکرشت انکریزی

راجع آمد. قاصدمشکین گشتند وچندی در آنجامتوقف بودند که اسباب اختصامی فراهم آورند وهمت در تلافی وانتقام گمارند. مقارن آن حال خبر دست انداز روسیه بایلات مغاویز که ساکن درهٔ ایلدگز نخجوان بودند، رسیدواین خبرعنان کش موکب سعادت اثر بجانب تبریز گردیدو نظامی که بایست، درکار ایلات آنجاداده شد. »

این شرح نسبةً مفصل را از کتاب مآثر سلطانیه که بدستور عباس‌میرزا نایب‌السلطنه تالیف ودر ۱۲۴۱ چاپ شده است عمداً برای آن آوردم که نمونه‌ای از انشای سنگین و پر تکلف تاریخ نویسان آن‌زمان دردست باشد ودر ضمن نشان بدهد چگونه سخت‌ترین وبد فرجام ترین شکستی‌را که لشکریان ایران درپایان جنك اول خورده‌اند درین‌سوی رود ارس‌توجیه می کرده وخطای فاحش‌را نتیجهٔ ناسازگاری آسمان وزمین‌وحوادث‌دور دست‌جهان می‌دانسته‌اند .

وضع اجتماعی ایران درین‌دوره

آشکارست که‌دورهٔ نه‌سالهٔ جنك اول با روسیه چسان اوضاع‌اجتماعی ایران را آشفته وپریشان کرده بود. گذشته از بار بسیار گران جنك باروسیه کشتارهایی که‌درشمال غربی‌ایران‌شده ودرهرواقعه شمارهٔ بسیار ازسپاهیان جان‌سپرده‌اند ناچار جمعی کثیراز مردم‌ایران که‌شوهر وفرزندو پدروبرادر وخویشاوندشان راازدست‌داده‌اندچسان‌سوگوار وخشمگین بوده‌اند. باآن اوضاع قهراً وسایلی که کشتگان میدان جنك‌را هرچه زودتر بخاك بسپارند ودفع‌عفونت بکنند درمیان نبوده‌است وبهمین‌جهت درین‌دوره بیماریهای عفونی وواگیر در سراسر ایران انتشار یافته وگروه بسیاری از مردم راکه در پشت میدانهای جنك بوده‌اند گرفتار کرده است . از آن‌جمله در سالهای ۱۲۳۵و۱۲۳۶ و ۱۲۳۷ بیماری جانکاهی در ایران روی‌داده و مولف مـاثر سلطانیه دربارهٔ آن چنین نوشته است:

« بیان کیفیت امراض مهلکه که درین دو سه سال دربعضی ازممالك چین‌وهند و ایران روی نمود ... درین دو سه‌سال ازتاثیر حرکات اجرام علویه و قرانات کواکب امراض‌مهلکه دربعضی‌از بلادچین وهندوستان اتفاق‌افتاده ، جمع کثیر از زندگانی سیر آمدند وازان حدود ببعضی‌ازبلادایران سرایت کرده، درشیراز واصفهان‌ویزد وکاشان‌و وقزوین وعراق‌عجم واز آنجا ببعضی ازولایات آذربایجان ، مثل‌مراغه وتبریز وخوی و قراجه‌داغ و نخجوان افتاده، درهمهٔ این ولایات گروهی انبوه رخت هستی بکاخ نیستی کشیدند. هماناکه هوا عفونتی پیداکرده بود . هرکرا این ناخوشی می گرفت درسال اول یخ وآب‌سرد بروی ریخته ، می‌مالیدند واکثری را قی و استفراغ و اسهال دست می‌داد ومدت بیست وچهارساعت طول می کشید ودرین زمان اندك چنان می گداخت که گویا دوماه آزارکشیده بود. هالك بیش از ناجی بود و معلوم می‌شدکه : این مرض

سرایتی داشت ،یکی‌را می گرفت ویکی را می گذاشت واکثر پیران‌را گریبان‌می گرفت وکمتر متعرض جوانان می‌شد واحیانا سمیت‌هوارا قوت‌طبیعت جوانان دافع بود وسر این‌امراض مهلکه بر کسی ظاهر نشد و نه‌کسی‌اورا فجاو وبامی توانست گفتن ونه‌غیر فجای وبااحتمال می‌رفت. بالجمله قایم مقام صدر دولت پایدار ، در دارالسلطنهٔ تبریز برای نظام‌کار وانتظام‌اموردولت قرارداشت وبتدابیر ودوا جوان‌وپیراین خطهٔ دلپذیر را پرستاربود ودر همهٔامور مساعی جمیله ،که عادت‌آن‌جناب بود ،بظهورمی‌رسانید و بعدازفتح سپاه روم وشکست‌آن جماعت ناخوشی دراردوی معلی نیزافتاد و در زمان مراجعت‌نواب نایب‌السلطنه بدارالسلطنهٔ‌تبریزجمعی‌از بهادران نومسلمان وسربازان‌جلادت نشان درراه وداع زندگانی نمودندودرتبریزنیز بازارجان دادن گرم بود.وضیع‌وشریف آن دیاد ،بصوابدیدارکان‌دولت ، بحوالی‌وحواشی فرار کردند وقایم مقام ازمقام خود حرکت‌نکرد وسرگرم انجام خدمات دیوانی ومشغول حراست وحمایت‌ملک وملت‌بود ، تادربیست‌و پنجم شهرذیقعدةالحرام مریض‌شده ، روح پرفتوحش باروحانیان درحظایر قدس ماوی گرفت ودرجوارسیدحمزه مدفون گردید (۱)»

رضاقلی‌خان هدایت درروضةالصفای ناصری این‌واقعه راچنین آورده است :«ذکر عروض وبروز مرض‌وبا در اردوهای متعددهٔ‌سپاه حضرت شاهنشاه...ازتاثیرات‌قضاوقدر وقرانات اختر، بلکه بتقدیر حضرت داوردربلادچین وهندوستان مرضی‌مهلك قتال‌روی کرده بود وبسیاری را ازپای‌درآورده ،تابنادر وسواحل فارس ،بعراق‌دررسید واز فارس بعراق خرامید ودر بلادایران سیروسیاحت کرد ودرهر جابر پیرو برنا ابقانمودو جمعی کثیروجمی غفیر ، ازهرشهری ، روی‌بوطن اصلی نهادند وحکما آن‌را از عفونت هواشمرده ، بمقویات‌قلب ودماغ ومعطرات لطیفهٔ قویه معالجه می نمودند ویخ‌آب و حموضات‌می‌دادند و غالباًسودی نمی‌داد ودربدوحال قی‌واسهال برطباع چیره می شدو گرداگرد دیده هاسیاه وتیره ،ناخنها کبود وصدغین فرورفته وفوات می‌یافتند واحیاناً بعضی معالجه می‌یافتند ، برخی‌را فصدمی نمودندوببعضی جوهریات وراح‌می پیمودند و فی‌الحقیقه قانونی ومعالجتی صریح نداشته وکماکان الاالان ندارد وجناب قایم‌مقام‌در پنجم ذی‌قعدةالحرام درتبریز بدین مرض وحشت انگیز در گذشت ... ودرین ایام در اردوی ثلثهٔ شاهزادگان فتوری‌عظیم‌و وهنی‌جسیم در افگند، جماعتی انبوه‌ازهر گروه ، متاع جان‌را ازوبا درمعرض هدروهبا دیدند ... ودراردوی‌بزرك شاهنشاهی نیز بروز کرده ،جماعتی‌براه دیارعدم قدم نهادند وتوهم تمام درهمه افتاده، کس‌را یارای عرض این عارضه نبود ،تاآخر الامرجناب‌میرزا محمدحسین اصفهانی ،حکیم‌باشی‌خاصهٔ‌حضرت خاقانی ،بعرض شیوع‌ووقوع این‌عارضه دراردوی بزرك اقدام کرد وچون یکی ازجمله

---

(۱) مقصود میرزا عیسی قایم مقام معروف بمیرزا بزرك پدر میرزا ابوالقاسم قایم‌مقامست.

مجربات ضعف این مرض عدم اجتماع وازدحام وتفرقه درمنزهات و ییلاقات و کوهستانست شاهنشاه کار آگاه عساکر نصرة مآثر را رخصت رجعت باوطان داده ؛ فسخ عزیمت بغداد و در دامان کوه الوند فرمود ..»

درپایان قرن دوازدهم و آغاز قرن سیزدهم بارها در ایران بیماریهای جانکاه واگیر مردم را از پای درآورده است از آن جمله در سال ۱۱۸۷ در مغرب ایران طاعون بسیار سختی رواج یافته و کشتار بسیار کرده است و مـاده تاریخ آن را « طاعون العظیم » یافته اند و در ۱۱۹۸ یك نیمه از مردم مازندران بطاعون جان سپرده اند.

در سال ۱۱۹۳ هم در نواحی مرکزی ایران ومخصوصاً در شهر کاشان نخست زلزلهٔ بسیار سختی روی داده و پس از آن بیماری واگیر عفونی جانکاهی بر مردم ایران مسلط شده و کشتار بسیار کرده است. دانشمند بزرك آن روزگار حاج ملامهدی بن ابوذر نراقی که در ۱۲۰۹ در گذشته وسی مجلد کتاب و رسالهٔ جالب در علوم مختلف بفارسی و تازی ازو مانده است در پایان کتاب «جامع الافکار» خود که نسخه ای بخط وی نزد دانشمند هنرپرور آقای حسن نراقی در طهران هست و بامهربانی خاصی مرا رخصت داده است از آن بهره مند شوم شرحی در بارهٔ این بلاهای درد انگیز نوشته است که عیناً آنرا ترجمه مـی کنم :

«در آغاز ماه ربیع الاول سال ۱۱۹۳ از هجرت مبارك پیامبر بپایان رسید و آن هنگام گرد آمدن اندوهها و دلگیریها و بسیار شدن غمها و دلازاریها و بسیاری بی آرامی و نبودن تن آسایی از گرد آمدن مصیبت ها و رنجها و پی درپی رسیدن بلاها و فتنها بود ، نخست آنکه در شهر کاشان، که خدای آنرا از گزند آسیب ها نگاه دارد ، زمین لرزه های هراس انگیز و آسیب های جانکاه ناگوار رسید و همه ساختمانها وجایگاه هـا ویران شد و خانها و زادگاه ها بهم ریخت و بسیاری از دوستان و دوستداران مردند و بیش از یك تن از یاران و یاوران رفتند و پس از آن گرفتار بیماریهای سخت و شگفت و دردهای و بایی شگرف شدیم. پس از آنکه بواسطهٔ نداشتن جایگاه و جز آن و پریشانی کار بیرخی از روستاها رفتیم و دلم از رفتن برخی از فرزندانم داغدار شد و چشم از تاریکی های غم و اندوه تیره گشت و روی آوردن اندوه و غم مرا پریشان کرد و در بلای سخت و فتنهٔ بزرك افگند یعنی مرك پادشاه و پیش آمدن پریشانی و هراس مردم ایران ...»

ازین جا پیداست که رادمردان ودانشمندان بزرك این روزگار در سالیان دراز گرفتار چه حوادث جانکاه بوده اند.

نفوذ روحانیان درین دوره

یکی از ناگواریهای بسیار زیان بخش درین دوره از آغاز پادشاهی قاجار ها در در ایران نفوذ مصنوعی فوق العاده ایست که بروحانیان مردم آزار و سودپرست داده بودند. سیاست مذهبی دورهٔ صفویه چندان زیان آور نبود زیرا که پادشاهان آن خاندان روحانیان

راتنها برای ایجاد و نیروی باطنی وروحانی در برابر اهل تسنن که از دوسوی خطر هایی متوجه ایران کرده بودند می‌خواستند . ازسوی شمال شرقی ازبکان حنفی هرگاه نیرومی گرفتند با یران می تاختند و کشتار و تاراج بی‌رحمانه می کردند . ازسوی مغرب ترکان عثمانی که پادشاه خودرا خلیفهٔ مسلمانان اهل سنت می‌دانستند نیز بارها نواحی ایران‌را بخاك وخون کشیده‌اند وصفویه چاره‌ای جزآن نداشتند که کینهٔ ایشان با انتشار طریقهٔ شیعه دردل ایرانیان استوار کنند تابدین وسیله خاك خودرا ازدستبرد ایشان بازدارند . بااین‌همه هرگز بروحانیان سودجوی وآزارگر آن آزادی را نداده‌اند که برجان ومال‌مردم‌دست اندازی کنند. شاهان صفوی خودرا سایهٔ‌خدای و جانشین پیامبر درروی زمین وپیشوای روحانی می‌دانستند وناچار روحانیان دیگردست نشاندهٔ ایشان وپیروفرمانشان بودند ودر مردم داری‌وزیردست نوازی ایشان‌جای سخن‌نیست .

دردورهٔ افشارها وخاندان زند هم چنان روحانیان جزادای وظایف شرعی خود کاری‌نداشتندو کسی ایشان‌را برجان‌ومال مردم مسلط نمی کرد . قاجارها چون بسر کار آمدند خودمی‌دانستند که مردم ایران پادشاهی ایشان رامشروع وبحق نمی دانند بهمین جهت ازآغاز روحانیان راکه پشتیبان خودساخته بودندبرمردم چیره کردند .آقامحمد خان‌با بسیاری ازین‌روحانیان دیدار کرده‌وایشان رابخودپذیرفته وتملق گفته‌است .فتحعلی شاه دنبال این کارا گرفت وبلکه پای را فراتر گذاشت. مخصوصاً در دوجنگی که با روسها کرد چون بوسایل مصنوعی سپاهیان را بمیدان جنك می‌برد ومی دانست که مردم ایران صمیمانه باا‌و یاری‌نمی کنند جنك را جهاد وغزای‌باکافران وانمودمی کرد ومرتبا ازروحانیان حکم جهاد وفتوای غزامی گرفت ، مخصوصا جنك‌دوم با روسیه را باهمین‌ماجری آغاز کرد وپس ازین شرح آن خواهدآمد .

روحانیانی که بدین گونه دستیار دربارطهران‌می شدند اختیاراتی بیش ازآنچه برای‌ادای و ظایف شرعی خود لازم داشتند بدست آوردند .ناچار این قدرت نمایی بزیان‌مردمی تمام شدکه خریدار بازار ریاکاران سالوس‌نبودند . در ایران نزدیك هزارسال درگوشه و کنار فرق‌مختلف تصوف زیسته‌ونه‌تنها آزادی کامل‌داشته‌اند بلکه همواره بسیار محترم بوده‌اند .

تنها دراوایل دورهٔ صفویه درمرکزایران در میان دوگروه‌ازصفویه ازیك‌طرف نعمتیان، پیروان‌طریقهٔ نعمت‌اللهٔ‌ولی وازطرف دیگرحیدریان پیروان‌طریقهٔ‌سلطان‌حیدرصفوی مخصوصادر قزوین زدوخوردهایی‌شده‌است امابزودی این آتش فتنه فرونشست‌ودوباره صوفیهٔ ایران‌امان یافتند وبرخی ازمتشرعان دورهٔ صفویه‌تنهابنوشتن کتابهای‌غرض آلود در رد صوفیه پرداختند .

اما دردورهٔ قاجار ها چون‌آزادی بی‌سرانجامی بگروه متشرعان دادند و دولت ایشان‌را بپشتیبانی خود برای پیشرفت مقاصدسیاسی برگزید آتش فتنه بالاگرفت.در اسنادآن زمان مطالب‌شگفت انگیز درین زمینه می توان‌یافت .

ازآن جمله سپهر در ناسخ التواریخ در حوادث سال ۱۲۳۵ شهر رشت چنین

آورده‌است :

« هم درین سال فقهای مملکت گیلان معروض داشتند که : خدام حضرت شاهزاده محمدرضا میرزا وعلی‌خان اصفهانی وزیراورا با درویشان نعمت‌اللهی ارادتی بنهایت داشت و بتسویلات ایشان نیز شاهزاده از ارادت کیشان درویشانست .هم اکنون از بی‌قیدی این جماعت کس نام ازجمعه وجماعت نبرد و آیات شریعت منهدم ومطموس باشد. شاهنشاه ایران بدست‌آویز نخجیر کردن تااراضی طارم شتافت وشاهزاده محمدرضامیرزاوملازمان حضرت‌اورا حاضر کرده ، درمعرض عتاب‌وعقاب بداشت. وزیراورا نیز ازعمل‌معزول کرد وحاجی محمدجعفر قراگوزلو ، که در قریهٔ کبوتر آهنك نشیمن داشت ودر طریقت نعمت‌اللهی خلیفهٔ عهدومرشد وقت بود ، باتفاق سیدحسن همدانی ، مورد سخط پادشاه شدند وبمصادرهٔ دوهزار تومان زرمسکوك گرفتار گشتند. فاضل خان گروس، امیرجار، که فاضلی نام بردار و ادیبی کامگار بود ، باجماعتی از چاوشان ، باخذ آن مامورشد وعبدالله‌خان امین‌الدوله ازبهر فیصل حساب گیلان راه‌رشت درنوشت وشاهنشاه مراجعت بطهران کرد .»

هدایت درروضة‌الصفای ناصری این داستان‌را چنین نوشته‌است : « ذکر شکار طارم ولواسان وتادیب بعضی ازچاکران‌شاهزادهٔ محمدرضا میرزا والی گیلان .چون طریقهٔ طریقت سلسلهٔ شاه نورالدین نعمت‌الله ماهانی کرمانی را ازعهدامیر تیمورالی زمان صفویه درایران کمال عزت‌وشهرت بوده وتشیع آنان باثبات رسیده بود ، بسیاری ازعلماوفضلا بمشایخ آن طایفه رغبت‌کردندوجماعتی ازامرانیزمیل بدان طریقه نمودند ودر زمان دولت‌ابد مدت خاقان کامران‌حاجی محمدحسین اصفهانی ، ازاولاد شیخ‌زین‌الدین وحاجی محمدجعفر همدانی از طایفهٔ قراگوزلو ، وبسیاری ازین قوم بریاضت و زهد معروف‌شده، لهذاشاهزادهٔ‌محمدرضامیرزا ،حاکم گیلان‌را، بواسطهٔ‌علی‌خان اصفهانی وزیروی‌بدان‌طایفه‌وسلسله تقویتی رفت. گروهی‌ازان قوم‌در گیلان‌اجتماع کردندو بملازمت ملك‌زادهٔ‌موصوف‌اقدام جستند.چون گروهی ازمقلدین ومتشبهین‌درهرطایفه‌خواهندبودو تحقیق‌محق‌ومبطل‌موقوف‌بصیرتی کاملست، علمای گیلان‌رااز بعضی نقاری‌بخاطرروی‌دادو درحضرت‌خاقان‌شریعت‌پروورمعروض‌شدو گروهی‌ازار باب‌اغراض‌این‌طایفه رابداعیهٔ‌سلطنت متهم کردند.لهذا خاقان کامگار بشکار طارم رغبت‌فرموده‌و نواب شاهزاده نایب‌السلطنه بحضرت‌آمد وپس‌از استیفای حظ‌ازشکار رخصت یافت و موکب پادشاهی با همراهان رکاب بمنزل‌لوشان ذهاب جست. نواب‌شاهزاده محمدرضا میرزاوعمال گیلان را احضار فرمود و وزیر مذکور را معزول و برخی را مقهور و مغلول ساخت چون آن طایفه بارادت حاجی محمد جعفر قراگوزلوی کبودرآهنگی مشهور بودند فاضل‌خان گروس جارچی باشی که مردی ادیب وفاضل بود ، مامور شد که : بهمدان

رفته ، هزار تومان ازوی وسید حسن همدانی جریمهٔ گناه گیلانیان اخذ کند .وی رفت و بگرفت ودرمنزل لوشان فرستادهٔ شاهزادهٔ آزاده نایب السلطنه در رسید ومعروض داشت که :سرخای خان لگزی ومصطفی خان جوانشیر ازرفتار روسیه دلگیروروی بدین سوی کرده اند .ازجانب شاهنشاه ایران مورد التفات بی کران شدند وامین الدوله عبدالله خان ابن صدراعظم اصفهانی بتفریغ محاسبهٔ اهالی گیلان ورشت مامور بدان ولایت گشت ودر پنجشنبهٔ بیست وهفتم جمادی الاول سال یکهزار ودویست وسی وشش آن شهریار معظم و خدیواعظم بدارالملك باز آمد .»

حاج محمدجعفر کبوتر آهنگی که درین واقعه مبلغ گزافی وی را جریمه کرده اند از بزرگان ادبا ودانشمندان ایران درین زمان بوده است واحوال او بدین گونه است :

حاج محمدجعفر ملقب بمجذوب علی شاه پسر حاج صفرخان بن عبدالله بیك همدانی کبوتر آهنگی بیوك آبادی ، پدروجدش نیز از پارسایان روزگار خود واز بزرگان طایفهٔ قراگوزلو از طوایف قزلباش بوده اند ووی درآغاز درکربلاو اصفهان وکاشان از بزرگترین دانشمندان آن روزگار دانش آموخته واز بسیاری ازیشان بهره مندشده واز عارف مشهور آن زمان نورعلیشاه ، که ذکرش پس ازین خواهد آمد ، در ۱۲۰۷ اجازهٔ ارشاد گرفته ونیز ازمریدان حاج محمدحسین بن زین الدین اصفهانی ازمشایخ نام بردار آن زمان بوده است. چنان می نماید که پس از مصادره ای که در ۱۲۳۶ ازو کرده اند شاید برای دادخواهی نزد عباس میرزا نایب السلطنه بتبریزرفته باشد ، زیرا که درین شهردر روزپنجشنبهٔ ۲۲ ذی القعدهٔ ۱۲۳۸ ببیماری وبا در گذشته ودرمقبرهٔ سیدحمزه وی را بخاك سپرده اند .

این عارف مشهور آن روزگار درنواحی مختلف ایران مریدان ومعتقدان بسیار داشته ووی را صاحب کرامات می دانسته اند ودرهمهٔ دانشهای معمول آن روزگار دست داشته وکتابهای جالب پر مغز بزبان فارسی نوشته است ازآن جمله : شرح دعای «اللهم نورظاهری بطاعتك» وشرح حدیث نبوی معروف «انااصغرمن ربی بسنتین» ورساله در بیان اعتقادات ودو کتاب بسیارشیوادر تصوف بفارسی ازو باقیست یکی بنام «مرآةالحق» (۱) ودیگری بنام «مراحل السالکین» (۲) و در نظم ونثر فارسی استاد بوده و این چند بیت بلند ازوست (۳) :

من نگویم: خدمت زاهد گزین یامی فروش
هر که حالت خوش کند درخدمتش چالاك باش

زخاموشی بریدم من زبان هرزه گویان را ... دولب برهم نهادم کارشمشیر دودم کردم
درعشق موی دوست بمانند مو شدم ... وزیاد او چنان شدم آخر که او شدم

---

(۱) چاپ طهران ۱۳۱۵
(۲) چاپ طهران ۱۳۲۰
(۳) ریاض العارفین هدایت چاپ طهران ۱۳۰۵ ص ۳۰۲-۳۰۴

مبلغی را که باین بهانه درین موقع ازو گرفته‌اند سپهر دوهزار تومان وهدایت هزار تومان نوشته است. چنان می‌نماید که در روضة الصفای ناصری یا مولف ویا کاتب بخطا رفته‌اند. پیداست که دوهزار تومان بزور گرفتن از مرد صوفی وارستهٔ پرهیزگاری آن هم ببهانهٔ آنکه در گیلان مردم باو گرویده بودند تاچه مایه کار زشت نابخردانه است واین نمونه‌ایست از طرز حکمرانی قاجارها در آن روزگار پر آشوب.

شگفت تر آنکه فاضل‌خان گروسی که در آن زمان جارچی باشی یعنی سر کردهٔ منادیان دربار بوده ومامور این گوش‌بری واخاذی عجیب شده‌است خود از شاعران و نویسندگان بسیار باذوق این روزگار بوده‌است. محمدخان معروف بفاضل‌خان گروسی متخلص براوی از ترکمانان بایندری گروس در ١٤ ذی‌الحجهٔ ١١٩٨ ولادت یافته ودر ١٢١٤ پس‌ازمرگ پدرش ازسرزمین‌خود برون آمده وپس ازچندی بفتحعلی‌خان‌صبای کاشانی ملک‌الشعرای معروف دربارفتحعلی شاه پیوسته وچون شاعر توانایی بوده کارش بالا گرفته وازدرباریان مقرب شده ودرسفرهانیز همراه‌شاه بوده است وپس‌ازمرگ‌وی خانه نشین‌شده وسرانجام در ١٢٥٢ درگذشته است (١). وی‌از بزرگان ادبای این روزگارست و نویسندهٔ بسیار توانایی بوده ونامهٔ‌بسیار شیواومعروفی ازو بدستست که باقاخان‌محلاتی نوشته وازشاهکارهای نثر فارسیست (٢) ودر ١٢٣٤ کتابی شامل‌مدایحی که‌شاعران زمان دربارهٔ فتحعلی‌شاه سروده‌اند بنام «انجمن خاقان» تالیف کرده ودر سفری که‌خسرو میرزا رابرای‌عذرخواهی از کشته‌شدن گریبایدف سفیر روسیه درطهران بروسیه فرستاده‌اند، چنانکه‌بجای خودخواهدآمد، بااوهمراه بوده‌است.

شگفت‌تر ازین‌داستان‌صوفی کشی آقامحمدعلی کرمانشاهی معروف ببهبهانیست. وی‌پسر آقامحمدباقر بن‌محمد اکمل بهبهانی معروف‌بآقااز معاریف فقیهان‌پایان قرن دوازدهم بوده، در کربلادر ١١٤٤ ولادت یافته وپس ازسفرهای چند در عراق وحجاز وایران در کرمانشاه ساکن‌شده ودر آنجا درروزآدینه عیدمبعث سال ١٢١٦ درگذشته است. مولفات چندازو مانده‌است که بیشتر آنها بزبان تازیست وآن چه‌معروفست بدین گونه‌است: قطع‌القال والقیل‌فی انفعال الماء القلیل - رسالهٔ امامیه - رسالهٔ‌نبویه - شرح دیباچهٔ‌مفاتیح وشرح‌میراث ومطاعم‌آن کتاب - خوان‌الاخوان - پنج‌رساله‌مبسوطه‌ومختصره در مناسک حج - ده‌رساله در تاریخ حرمین‌شریفین - سهوالاقلام - رسالهٔ تفضیلیه - تجدد الاعسار بعدالیسار - مقامع‌الفضل - رساله‌فی‌حلیة‌الجمع بین‌فاطمتین. پسردومش آقااحمد کتابی بفارسی بنام «مرآة‌الاحوال جهان‌نما» نوشته که قسمت‌اول آن شامل‌تفصیلی در احوال خاندان پدری‌ومادری اوست وقسمت‌دوم آن شرح سفرهاییست که از ١٢١٠ تا ١١٢٤ در

---

(١) مجمع الفصحای هدایت ج ٢ چاپ طهران ١٢٩٥ ص ١٤٢

(٢) مخزن‌الانشاء چاپ طهران ١٢٨٥ حواشی ص ٤٢١ - ٤٢٧



باین چند کلمه یادگار میگذارم نام خود را

خسرو میرزا

خسرو میرزا پسر عباس میرزا

ص ۴۲

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date

عراق وایران ومخصوصاً هندوستان کرده است.

ازجملهٔ مولفات این آقا محمدعلی کتابیست بفارسی بنام «خیراتیه» که دررد برصوفیه نوشته و خود در مقدمه آورده است که ماده تاریخ تالیف آن کلمهٔ «خیرات» یعنی ۱۲۱۱ است. معروفست که وی در روزگار خود بهرزه درایی وشهوترانی وفتنه انگیزی معروف بوده ودر کرمانشاه که بموعظه می نشسته مردم را بارها بفساد برانگیخته است و دهان بدهان از کسانی که وی را دیده بودند بما رسیده است که مردی بسیار تنومند و پرزور بوده است وازین راه نیز مردم روزگار را مرعوب می کرده است.

ازین کتاب خیراتیهٔ او یك نسخهٔ خطی که ورق اول آن افتاده وتاریخ روز شنبهٔ ۲۰ ربیع اول ۱۲۳۳ را دارد نزد آقای باستانی راد در طهران دیدم وباگشاده رویی رواداشت از آن بهره مندشوم. اینك برخی قسمت های بسیار جالب آنرا عیناً نقل می کنم:

درپایان این کتاب که سراسر مطالب آن بی منطق ودلیل وتنها تهمت وافترا و دشنامست نخست چنین نوشته است: «بدان که در تاریخ شهر صفر المظفر ۱۲۱۳ هزارو دویست وسیزده قاصر از کرمانشاهان روان، بعزم زیارت شاه خراسان وتهنیت جلوس میمنت مانوس بندگان سکندرشان، دارادربان، انوشیروان نشان در قلع وقمع مزدکیان و صوفیان، سلطان ایران فتحعلی شاه، ملقب ببابا خان قاجار، بعداز وفات عم بزرگوار معدلت شعار، که ملك الشعرای کاشان، بلکه مجموع ایران، هردو را تعمیه کرده است باین عنوان: «زتخت آقامحمدخان شدو بنشست باباخان» ودر شهر ربیع المولود وارد دارالسلطنهٔ مسعود طهران، صنیت عن طوارق الحدثان، گردیده، درآنجا مشغول تعزیه (ظ: تعزیر) و تنبیه ملاحدهٔ صوفیه وفرقهٔ ضالهٔ ظلمتیه شده، بنابر درویش کشی شده و سرهای آنهارا تراشیده وکلاه مخروطی آنهارا پاره پاره و ازان دیار وحوالی آواره نمود. قلندرا طلب کنان صاحب امان ازابواب ارباب مناصب و بزرگان گریزان، رو بفرار نهاده واجازهٔ ضرب وشتم و ازالهٔ ایشان ببسیاری ازدوستان داده ودفع ورفع خوف ازدم این سك دمان از مردمان نموده، گفتم بایشان بریزند، بدم درویشان و بریش معتقد وقریب بنصف رسالهٔ خیراتیه، که تا آن وقت بر بیاض رسیده، بنظر فیض مظهر مقربان درگاه حضرت ظل الله مشرف گردیده، بخدام و الامقام امرواعلام شد که: آن کتاب در کتاب فیض یاب ازخواندن عالی جاهان نورچشمان شاهزادگان ودرشبها نقل مجلس انس بندگان ثریامکان شدو باین تقریب بعداز اطلاع اعلی حضرت شاهی ظل اللهی برقبایح افعال وفضایح اقوال آن گروه ضال، کماهی فرمان قضا جریان قدر توامان، باعیان وارکان حدود محروسهٔ ایران صادر گشت که: هرجاوهر کسی را ازان درویشان گرگان درلباس میشان ببینند اورا ازنجا نیده وسر تراشیده وتوبه داده از کسوت عاری سازندو اموال را، که بعنوان تکدی وحرام ازعوام کالانعام اخذ نموده اند، چون مجهول المالك هست، برفقرا قسمت نمایند. نسبت ببلاد طهران وهمدان وحوالی آن وبعضی را از همدان بر کاب ظفر

انتساب برای تادیب و تنبیه اولی الالباب طلبیده و در آن بین مهدی ضال و تقی شقی کرمانی درمعرض خطاب وعتاب درآمده ،مهدی ضال خسران مـال بوساطت ضرب و عقاب بدارالعذاب جحیم رسیده واززقوم حمیم چشید. تقی‌شقی را بسا کنده و دوشاخه مغلولا،«غلت ایدیهم ولعنوا بما قالوا» (۱) ،بافرمانی نزدقاصر ارسال ، کـه تابحال درین محال محبوس وهنوز چون معبود مطرود ومردودش بمعراج نرفته وازبی‌قیدی نگریخته وبعداز ورودآن مردود وقاصر بعضی راروانهٔ بلدهٔ ذهاب (۲) که مقر والس (؟) ورئیس ذوی‌الاذیاب(۳)،اعنی‌مستحق لعن ازلی نور علی شاه ، وجهه (٤) بود ،نمود، که‌شاید آن لعین راما نند معبودخویش بتلهٔ مخلص افتادو بعداز اطلاع از آنجافرار برقرار واز تقدیرات وتدبیرات مستحسنه راه آن گمراه ببلدهٔ موصل متصل گشت ..در مـوصل بمرض طاعون بدرك نیران واصل گشت .»

گذشته از معانی والفاظ رکیك که درین مورد بکاررفته انشای این کتاب چنانکه پیداست بسیار کودکانه و هذیان مانندست .درین شرح مراد از«قاصر» مولف کتابست و مراد از«مهدی» ظاهراً آقامحمدمهدی بن خواجه شفیع کرمانی شبستری ساکن آذربایجان ازمریدان معروف نورعلیشاهست که نام طریقتوی معطرعلیشاه بود و مرحوم اسدالله ایزدگشسب در کتاب «نورالابصار درشرح حالات نورعلیشاه» (٥) رحلت وی رابسال ۱۲۱۷ ضبط کرده است ،امامراد از «تقی‌شقی» میرزا محمدتقی مظفرعلیشاه کرمانیست که ذکرش پس ازین خواهدآمد . این مولف اندکی پس ازآنـچه پیش‌ازین آوردم نوشته است :

«ازغرایب‌رغایب آنکه بعدازاتمام رسالهٔ خیراتیه بدو ساعت مژدهٔ فتح ونصرت نواب مستطاب ، نورچشم احباب ، صاحب سطوت و باس سلطان عباس جهانبانی ، سیرالله‌الامال والامانی ، براهل نااهل خوی ضلات‌پوی رسید ... وچون ابراهیم نمرود اساس‌وفصل ولایت خوی وسلماس ، نیز ازارکان کفار بود ، ازبرای تاریخ‌قتلش تفالا بخاطرخطور نمود : «مقتول بود خوئی» .

درجملهٔ «مقتول بودخوئی» اگر همزه‌را الف بگیریم ۱۲۰٥ واگرپا بـگیریم ۱۲۱٤ می‌شود . در هرصورت باآنکه مولف خود تصریح کرده که در ۱۲۱۳ ایـن کتاب‌را می‌نوشته بهیچ وجه سازگار نیست‌واین‌می‌رساند که‌وی‌در حساب نیز تهی‌دست و سبکبار بوده است.چیزی که‌ازین‌جامسلم می‌شود اینست که بخت‌برگشته‌ای‌راهم درشهر

---

(۱) سورة المائده آیهٔ ٦۹

(۲) دراصل چنینست وباید «زهاب» باشد

(۳) چنینست وگویا دراصل «اذناب» بوده است

(٤) چنینست وگویا دراصل «سودالله وجهه» بوده است

(٥) چاپ ۱۳۲٥ ص ٤٤

خوی بهمین بهانه کشته‌اند اما نتوانستم در کتابها اثری از ین صوفی مقتول فلک‌زده بیابم.
پیداست که این مرد چنانکه خودمی گوید درخوی وسلماس نیز فتنه‌ای برانگیخته‌است.

درپایان کتاب تاریخ تالیف آنرا ۱۲۱۳ نوشته و پس از آن گفته‌است:

«وازحسن تقدیرات وخیر تاثیرات ختم رسالهٔ خیراتیه آنست که بعدازختم رساله بسه ماه وسه شب در شب یکشنبهٔ سیم شهررجب المرجب صواعق قهر وغضب الهی برمیرزا تقی کرمانی مزبور ریخت وخاکستر حسرت وندامت برچهرهٔ آمال وامانی او بیخت وچون او نیز بامعصومعلی و نورعلی ومهدی کرمانی اربعهٔ متناسبه‌ی نمودند رفاقت ایشان را اختیار وازراه کرمانشاهان عزم سفر سقر ودارالبوار نموده ، رحل اقامت ببیت خلودوابود بدرك اسفل کشید واز برای تاریخ رحلتش مانندیگران چنین بخاطر فاتر رسید: «مردن تقی شقی» وبعضی ازظرفا تاریخ اورا وتاریخ نورعلی، که قبل ازین گفته بودم، درسلك نظم سفته وچنین گفته ،ماده تاریخ:

نورعلی هادی راه ضلال — مرشد گمراهی وسرگشتگی
داده بصدعاشق ناکام کام — درصغر وکودکی وسادگی
ازپدرش ابنه چو میراث بود — کردورا حاجت هربدرگی
بودچودر ملك ضلالت رئیس — شد بسقرحاکم وبیگلربیگی
خامه بتاریخ وفاتش نوشت: — «نورعلی رفته زدنیا سگی»

میرزا تقی:

گبر کرمانی، آن لعین، که بعکس — بود ذاتش شقی ونام تقی
آنکه دردرس کفروجهل ونفاق — با ابوجهل داشت هم سبقی
کفر ابلیس، با همه تلبیس — از کتاب ضلالتش ورقی
رفت دردوزخ آن لعین، صد شکر — که‌نماند از حیات اورمقی
خامهٔ آفتاب مشرق فضل — که‌مه ازنور او بود شفقی
بهرتاریخ فوت آن مردود — زدرقم: «مردن تقی شقی»

نخست ازخوانندگان این کتاب پوزش می خواهم که این کلمات رکیك و اشعار سخیف عامیانه ومغرضانه‌را عیناً نقل کردم .چاره‌جز آن نبودومی‌خواستم روح و روش این گونه پیشوایان مردم کش‌وجان اوباررا که درآن روزگار برمردم ایران چیره کرده بودند بزبان خودشان نشان بدهم.

خوانندگان دادگرمنصف خود گواهی خواهنددادمولفی که کشته‌شدن این وآن‌را شگون خاتمهٔ کار خود بداند وبدان تااین مایه شادی کندوبنازدتاچه‌اندازه مردزبون‌نا بکاری بوده‌است وانگهی بیشتر مطالب‌اودرست نیست‌وپیداست که‌دردروغزنی نیز بی‌باك بوده‌است:

نخست آنکه میرزا محمدتقی مظفرعلیشاه در ۱۲۱۵ از جهان رفته است و بهترین دلیل آن اشعاریست که بر سر خاك وی در همان زمان بر سنك مقبرهٔ وی که در محلهٔ فیض آباد کرمانشاهست نقش بسته‌اند و آنهارا عینا نقل می کنم :

ای دریغاز گردش گردون! — اختری شد نهان بزیر زمین
اختری کو بآسمان سلوك — بنیامد قرینش از پروین
تا نگویم ... قرین او کس بود — در بزرگی کسش نبود قرین
گلشن فقر جاودان از وی — بود خرم چو صبح فروردین
چون ززندان تن روانش زد — بال و پر در فضای علیین
باتکلف برای سال وفات — خود تبرایش بگفت چنین
دوصد و پانزده فزون زهزار — شد مظفرعلی بخلد برین

دراین اشعار که تبرایی ازشاعران زمان درهمان روزها سروده صریحست که وی در ۱۲۱۵ ازجهان رفته است .

محمدتقی بن محمد کاظم بن ابوالقاسم بن محمد کاظم بن سعید شریف طبیب کرمانی معروف بمیرزا محمد تقی که لقب اودرطریقت مظفرعلیشاه بوده ازخانوادهٔ پدری منست و پسر دوم جد چهارم من بوده است . وی از بزرگان دانشمندان زمان خود بود و درهمهٔ دانشهای آن عصر از نام برداران زمان بشمار می رفت و مخصوصا درپیشهٔ پدران و نیاگان خویش منتهای مهارت را داشت چنانکه فتحعلی شاه اورا برای حذاقتی که درین فن داشت از کرمان خواست وچندی که در دربار او بود بخواهش آقامحمد علی کرمانشاهی که ازمتنفذان آن دستگاه بود برای معالجهٔ پسرش آقا محمود و باصرار حاج محمد ابراهیم صدراعظم وی را بکرمانشاه فرستاد ودر آن شهر درخانهٔ همان آقامحمد علی در ۱۲۱۵ وی رازهر دادند و کشتند(۱). این مرداز نوادر زمان خویش بود وفقیه و ادیب و حکیم وطبیب ومفسر و شاعر کاملی بوده است. درجوانی در کرمان ازمریدان میرزا محمدتربتی ازمشایخ طریقهٔ نعمة اللهی شد که درطریقت مشتاقعلی شاه لقب داشته است و چون وی را در ۱۲۰٦ در کرمان کشتند سخت ازین واقعه سوکوارشد و چندان فریفتهٔ او بود که در پایان بیشتر ازغزلیات خود که شمارهٔ اشعار آنها بچهار هزار می رسد نام مرشد خود ا برده و بهمین جهت آنرا دیوان مشتاقیه نام گذاشته ودرین کار تقلید ازمولانا جلال الدین کرده است که در پایان بسیاری ازغزلیات خود نام مرشد خویش شمس الدین تبریزی را جای داده است. پس از آن مظفرعلیشاه ازمشایخ دیگر طریقت خود. مانند نورعلیشاه و رونقعلی شاه نیز بهره مند شده است. وی را مولفات چند بنظم و نثر فارسی هست بدین گونه: دیوان مشتاقیه شامل غزلیات ورباعیات—

(۱) رجوع کنید بکتاب طرائق الحقائق تالیف معصومعلی شاه شیرازی ج ۳ ص ۹۳ - ۹۴ و نورالابصار تالیف اسدالله ایزدگشسب ص ۴۳-۴۴ و مقدمهٔ مجلد اول فرنودسار یافرهنگ نفیسی طهران ۱۳۱۷-۱۳۱۸ ص پ وریاض العارفین ص ۲۸۱-۳۰۲

ابحر الاسرار تفسیر منظوم سورهٔ سبع المثانی - مجمع البحار تفسیر همان سوره بنثر - کبریت احمر در اوراد و اذکار طریقهٔ نعمت اللهی - رسالهٔ افیونیه در طب - رسالهٔ خلاصة العلوم - نور الانوار فی علم الاحجار در کیمیا. پسر وی میرزا محمد کاظم نیز از پزشکان حاذق زمان خود بوده و دختر وی مادر میرزا عبدالحسین بن میرزا عبدالرحیم ابن عبدالحسین بردسیری معروف بمیرزا آقاخان کرمانی شاعر و مولف و مرد سیاسی معروفست که در ۱۲۷۰ در کرمان ولادت یافت و در ۱۳۱۴ در تبریز در راه آزادی ایران کشته شد.

بدین گونه مظفر علیشاه حتما در ۱۲۱۵ در گذشته و نه در ۱۲۱۳ که این رسالهٔ خیراتیه بپایان رسیده است و این مرد آشکار دروغ گفته است و سازندهٔ آن اشعار رکیک هم حساب نمی دانسته و جملهٔ «مردن تقی شقی» که بحساب جمل ۱۲۱۳ می شود ماده تاریخ مرگ این دانشمند بزرگ نیست. پیداست که چون مولف این رسالهٔ خیراتیه را در ۱۲۱۳ بپایان رسانیده خواسته است زهر دادن و کشتن مظفر علیشاه را از کرامات خود و نتیجهٔ کتاب بی مغز خود بداند و این کار را بخود ببندد. تنها چیزی که ممکنست درست باشد اینست که مظفر علیشاه را در شب یکشنبهٔ سوم رجب ۱۲۱۵ چنانکه وی نوشته است زهر داده باشند.

اما آنکه در آن قطعهٔ رکیک و سخیف دیگر ماده تاریخ در گذشت نورعلی شاه را هم «نورعلی رفته زد نیا سگی» آورده که بحساب جمل ۱۲۱۳ می شود این نیز درست نیست زیرا که عارف و شاعر بسیار معروف نورعلیشاه در ۱۲۱۲ در شهر موصل در گذشته و این واقعه معروف تر از آنست که کسی در آن شك کند.

محمدعلی بن عبدالحسین بن محمدعلی رقی طبسی اصفهانی معروف و ملقب بنور علیشاه یکی از بزرگان مشایخ تصوف طریقهٔ نعمت اللهی و در عصر خود از نامآورترین مردان ایران بوده است. پدرش نیز از مشایخ معروف بود و در طریقت فیض علیشاه لقب داشت. از مردم روستای رقه در طبس بود و در اصفهان جای گزین شد و این پسر را بنام پدرش که امام جماعت طبس بود نامید. وی از کودکی بسیار هوشیار و رشید بود و علوم زمان خود را بخوبی فرا گرفت و در جوانی مرید سید معصوم علیشاه دکنی پیشوای طریقهٔ نعمت اللهی هندوستان شد و چون وی بهندوستان می رفت نورعلیشاه را ماموراً ایران کرد و او سفرهای بسیار بخراسان و هرات و کرمان و شیراز و عتبات کرد و در آنجا ماند و شهرت بسیار یافت و بهمین جهت مخالفان برو برخاستند و وی را آزار بسیار کردند و حتی تهمت زدند که اندیشهٔ پادشاهی در سر دارد و وی هرجا که می رفت در میان مردم می گشت و در کوی و برزن اشعار خود را با آواز می خواند و پس از پنج سال که در عراق بود و چندتن از فقهای شیعه در کربلا با وی مناظره کردند سرانجام ناچار شد از آن سرزمین برود و بعزم حج از راه سلیمانیه بموصل رفت و پس از چندی در آنجا بسال ۱۲۱۲ در گذشت و در جوار قبر معروف بقبر یونس او را بخاك سپردند. نورعلیشاه گذشته از مقام شامخی که در میان صوفیه دارد مردی دانشمند و شاعری توانا بوده و دیوان غزلیات

او در میان اشعار متصوفه شهرت و امتیاز خاص دارد و آنچه از آثار او معروفست بدین گونه است: جامع الاسرار بتقلید گلستان سعدی - رسالهٔ اصول و فروع - تفسیر منظوم سورهٔ بقره - منظومهٔ تفسیر خطبة البیان - منظومهٔ کبری در منطق - مثنوی جنات الوصال - منظومهٔ روضة الشهداء - منظومهٔ کیمیا. مثنوی جنات الوصال را می خواسته است در هشت قسمت بپایان برساند ولی عمرش وفا نکرده و تنها تا اندکی از قسمت سوم را سروده و بنام جنات عدن معروف شده و پس از و جانشین وی رونقعلی شاه میرزا محمدحسین کرمانی دو جلد و نظامعلی شاه از مشایخ این طریقه یك جلد بر آن افزوده اند. همسرش که حیاتی تخلص می کرده و خواهر رونقعلی شاه بوده نیز در شعر فارسی دست داشته است. نورعلیشاه مرد زیبا روی و خوش اندام و شیرین سخنی بوده و بدین صفات نیز در عصر خود در میان صوفیه معروف بوده است.

اما ابراهیم نام که ذکر او نیز درین کتاب بتحقیر آمده پیداست مراد ازان سید ابراهیم تونی مظهرعلیشاهست که در اصفهان از شاگردان و مریدان نورعلیشاه بوده و با او بعتبات رفته و در پایان زندگی ناپدید شده و تاریخ رحلت او معلوم نیست شاید وی را نیز ازمیان برده باشند.

مراد از معصوم علی هم همان معصومعلی شاه دکنی سابق الذکر ست که مرشد و سلف نورعلیشاه درین طریقه بود.

در بارهٔ افزون جویی ها و خودکامیهای روحانیان این دوره کتابی هست که ازین حیث بسیار جالبست و آن قصص العلماء تألیف محمد بن سلیمان تنکابنی از روحانیان پایان قرن گذشته و آغاز این قرنست که چاپ اول آن در زندگی وی در طهران در ۱۳۰۴ با کتاب تبصرة العوام انتشار یافته است. این مؤلف قهرا نسبت باین گروه از مردم مؤمن و نیکوخواه بوده است و آنچه از درازدستیهای ایشان نوشته از بزرگواریها و گاهی از کرامات ایشان دانسته است. اما در دیدهٔ مورخان گونهٔ دیگر بخود می گیرد و آنچه جالب ترست با همان کلماتی که او بکار برده است عینا ازان کتاب نقل می کنم:

در بارهٔ ملاحسن یزدی (ص ۷۰-۷۱) چنین آورده است: «در آخر حال مبتلا بآزار رعشه بود و اطبا او را هر روزی یك مثقال سم الفار اعتیاد داده بودند و از جمله کرامات آخوند ملاحسن یزدی اینکه در بدو امر در ولایت یزد بودند و حاکمی از جانب سلطان اعظم فتحعلی شاه در یزد بود و بالنسبه برعایا تعدی زیاد نمود. اهل شهر از ستم او بستوه آمدند. آخوند مزبور حکم کردند که رعایا اجماع کردند و او را با نواع فضاحت و فظاعت بیرون کردند و در بدو امر بسلطان عارض شدند و مردم امر را بسلطان اشتباه کردند ...... مجملا در معاملهٔ یزد سلطان جنت مکان فتحعلی شاه آخوند ملاحسن را بدار الخلافه خواست. پس از ورود او را احضار بدربار معدلت آثار فرمود و عند الملاقات سخنان خشونت آمیز درمیان آمد. سلطان استفسار واقعه از آخوند نمودند و میلش آن بود که آخوند این امر را از خود

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date



تصویر فتحعلی شاه در پایان زندگی که یکی از نقاشان روسی معاصرش از روی طبیعت ساخته‌است

ص ۴۹

خاع نماید. آخوند گفت که: این حاکم ظالمست وفقرا ازظلم او بستوه آمدند، لهذا من من اورا بیرون کردم. سلطان متغیر شد وحکم کرد که چوب وفلك آوردند که آخوند را، العیاذبالله، چوبکاری وتنبیه وسیاست کرده باشد. پس در مجلس سلطان پاهای آخوند را بفلك بستند. مجدداً سلطان بامین‌الدولهٔ اصفهانی روی آورده که: امین‌الدوله، آخوند یقیناً تقصیری نکرده واین کاررا رعایا وبرایا خودشان نموده‌اند ومقصودش این بود که بآخوند تلقین نماید که او ازین کار تبری نماید. امین‌الدوله نیزچون بطبقهٔ علیهٔ علما اخلاص داشته، درمقام معذرت وتصدیق سلطان برآمده، بناگاه آخوند، باآنکه پایش بسته بود، بتغیر گفت که: سلطان چرا باید دروغ بگوید؟ من حاکم را بیرون کردم، بسبب ظلم و تعدی او بفقرا و رعایا، فقرا و رعایا تقصیری ندارند. سلطان بامین‌الدوله اشاره کرد که: توسط کند. پس امین‌الدوله توسط کرده، پای آخوندرا باز نمودند وآخوند ازمجلس برخاست وبمنزل خود رفت. چون شب شد سلطان درعالم رؤیا رسول خدا را دید که دوانگشت پاهای مبارکش‌را بسته‌اند و آن جناب افتاده. سلطان بنزد پیغمبر شتافت وسلام کرد. آن جناب بسلطان اعتنایی نکرد. سلطان عرض کرد که: پاهای مبارك شما را که بسته‌است؟ تامن او را تنبیه و سیاست نمایم. پیغمبر فرمود که: پای مرا تو بستی. سلطان عرض کرد که: من‌این گونه بی‌ادبی ننمودم. آن‌جناب فرمود: تودیروز حکم نکردی که پای آخوند ملاحسن را بستند؟ پس پادشاه با بیم و هیبت و خوف ازخواب بیدارشد وصباح آن روز بآخوند احترام بسیار نمود وخلعتی فاخر بدو داد واورا مامور برجوع بوطن نمود. آخوند قبول نکرد ودرهمان دارالخلافه ماند و در آخر عمر بکربلا سکنی نمود...»

جای دیگر (ص۸۴) دربارهٔ حاج محمد ابراهیم بن محمدحسن کلباسی ساکن اصفهان درگذشته در۱۲۶۲ چنین آورده است: «. آقاسید رضی مازندرانی ازحکما واز تلامذهٔ آخوند ملاعلی نوری بود ویکی ازاساتید معقول این فقیر مؤلف کتابست واز زبان آقاسید رضی بحاجی رسانیدند که: او گفته است که ملاهادین ندارند. حاجی سیدرا طلب کردوفرمود که: من ازعدول شنیده‌ام که تو گفته‌ای که: ملاهادین ندارند ویکی ازملاها منم وازین‌جا معلوم می‌شود که دین‌تو ورای دین منست ودین من ورای دین توومن‌ماموزم که هرکرا ورای دین‌من دینی باشد اورا بقتل بیاورم. پس‌سید با لبدیهه عرض کرد که: مرا جنون ادواریست وآن کلام را درحالت جنون گفته‌ام و فلان طبیب که ازاخلاص کیشان سید بود اوهم مطلع برجنون منست واهل‌خبره است واین ایام قرارشده است که مرا معالجه کند وآن طبیب ازمعاریف اطبای اصفهان بود. حاجی اورا خواست. آن طبیب بهمین مضمون شهادت داد. پس‌حاجی ازقتل اودر گذشت، لیکن اورا نفی ازبلد نمود. پس سید مدت یك سال یا زیادتر درنجف آباد، که یکی ازقرای اصفهان بود، منزل کرد تااینکه حاجی سید محمد باقرحجة‌الاسلام درنزدحاجی توسط کرد تاباردیگرحاجی اذن داد که باصفهان بیاید ودروقتی ازاوقات حاکم اصفهان با حاجی کم اخلاصی کرد. حاجی دعا کرد وباندك زمانی آن حاکم معزول ومنکوب ومخذول گردید. پس‌جناب حاجی رقعه‌ای باو نوشت واین

بیت را در آن رقعه درج نمود:

دیدی که خون ناحق پروانه شمع را　　چندان امان نداد که شب را سحر کند

... و در وقتی از اوقات یکی از همسایگانش بلهو و لعب و ساز و دف اشتغال داشتند. پس حاجی ملازمی از خود بنزد او فرستاد که: این عمل را ترک کن. آن شقی در جواب گفت که: بآقای خود بگو که غل بخایهٔ من بگذارد آن شخص همین مضمون را بحاجی عرضه داشت. پس وقت ظهر حاجی بمسجد رفت، بعد از نماز موعظه فرمود و بعد از موعظه دعا کرد، عرض کرد: خداوندا، من که صنعت نجاری نمی‌دانم که غل بخایهٔ او گذارم. فوراً بیضهٔ آن شخص ورم کرده و بسیار بزرگ شد و در همان شب جان بمالکان دوزخ سپرد. وقتی فتحعلی شاه بدیدن حاجی آمد. پس نقل در میان خوان و درمیان مجلس گذاشتند. ناگاه پرستوك درمیان آن فضله انداخت. پادشاه گفت: فضلهٔ مرغ نقل مجلس شد. حاجی فرمود: چون هوائیست مال دیوانست ...»

جای دیگر (ص ۸۸-۸۹) در بارهٔ سید محمد مهدی بن سید علی چنین میگوید:

«در امر بمعروف شدید التعصب بود و بشهادت شریف العلماء و حاجی ملاجعفر استرابادی که درمحضر او با حاجی سید کاظم مناظره کردند حکم بر تکفیر شیخ احمد احسائی نمود و در آخر حال برای اینکه یهود بشرایط ذمه عمل ننمودند از عتبات بسمت اصفهان آمد. مرحوم حجة الاسلام نهایت اعزاز و احترام آن بزرگوار را مرعی داشتند. پس از حجة الاسلام خواهش آن داشت که باتفاق او بطهران رفته و این امر را انجام دهند. آقا سید محمد باقر قبول ننمود، بلکه او را ازین حرکت منع نمود. آن جناب را خوش آیند نشد و در شب از اصفهان بی اطلاع مردمان حرکت بسوی طهران کرد. بعد از ورود حکم نمود که آب بر یهودان بستند. محمد شاه حکم برخلاف کرده، پس پادشاه بدیدن جناب سید آمد. سید از خانه بیرون نیامد و عذر خواست که: مریض میباشم. پس از طهران بنحو طرح و قهر بشاهزاده عبدالعظیم نزول اجلال فرمود و در آنجا مریض شد. سلطان بعیادت او رفت، باز بیرون نیامد و متعذر شد و در همان جا وفات یافت.»

جای دیگر (ص ۹۳) در بارهٔ سید محمد بن سید علی طباطبایی معروف بسید مجاهد درگذشته در ۱۲٤۲ که ذکر وی پس ازین بتفصیل نیز خواهد آمد چنین آورده است:

«سلطان عصر مرحوم فتحعلی شاه را با او اخلاص بسیار بوده و در همهٔ امور مطیع آن بزرگوار بود و بامر او سلطان جمع عساکر نمود و مهیای جهاد باسلطان روس شد و چون دولت روس بر بلاد مسلمانان استیلا یافت مانند دربندوقبه و گنجه و شیروان وغیر آنها از ولایات اطراف، پس مسلمانان احوال خود را بآقا سید محمد عرضه داشتند که: کفار بر بلاد ما غلبه نمودند و ما را امر نمودند که: اطفال ما را بسوی معلم ایشان بفرستیم، تا رسوم دین ایشان را و شریعت و طریقت ایشان را تعلیم گیرند و بالنسبه بقرآن و مساجد و سایر شعائر اسلام بی احترامی می نمایند. پس آن جناب بجهاد امر نمود و خود بنفسه با جمع کثیر از علما و متدینین وطلاب بدان صوب رفته، لیکن مسلمانان تقصیر کردند و مغلوب روسیه شدند و آن جناب بقزوین معاودت فرمود. این مرحله مایهٔ فتح لسان منافقین و رجوع ضعفهٔ مسلمین از

اعتقاد بجناب ایشان وقلت احترام سلطان گشت وآن جناب ازحزن واندوه، چنانچه سجیهٔ آبا واجداد آن جناب بود مریض شد ودرهمان سفروفات کرد...»

جای دیگر (ص ۱۰۰-۱۱۱) درحق حاجی سیدمحمدباقر بن سید محمد تقی موسوی شفتی رشتی معروف بحجة الاسلام ساکن اصفهان درگذشته در ۱۲۶۰ چنین می نویسد: «عبادت این بزرگوار بنحوی بود که ازنصف شب تاصبح بگریه وزاری وتضرع اشتغال داشته ودرصحن کتابخانه‌اش مانند دیوانگان می گردید ودعا ومناجات می‌خواند وبرسر وسینه‌اش می‌زد تا صبح وچنان بی‌اختیار حنین وانین آن سروردین بلند می‌شد که اگر همسایگان بیدارمی بودند می‌شنیدند ودراواخر زندگانی آن قدر گریسته بود وبهایهای ناله وبی‌قراری وگریه وزاری کرده بودکه اورا فتق عارض شده بود وبافتق بند اورا بسته واطبا هرچه معالجه کردند مفید نیفتاد، آخرالامر اورا ازگریه منع کردند وگفتند که: گریه برتوحرامست، چه موجب زیادتی آن باد می‌شود. پس هرزمانی که بمسجد می‌رفت ذاکرین تا اونشسته بود بربالای منبر نمی‌رفتند مگرزمانی که ازمسجد بیرون می‌آمد واگرذاکری بربالای منبرمی‌رفت واوحضورداشت برنمی‌خاست وبازگریه می‌کرد .... درسالی که مؤلف کتاب بزیارت امام ثامن‌مشرف شدم دراثنای طریق‌حاجی سلیمان خان‌قاجارحاکم سبزوارمصاحب‌ماشده‌بود وتازه‌حکومت گرفته، بسبزوارمی‌رفت. شبها که براه می‌افتادیم بایك دیگرصحبت می‌داشتیم، تازمانی حکایت ازمرحوم حاجی‌سید محمد باقرشد. حاجی‌سلیمان خان گفت که‌یکی از شاهزادگان دراصفهان توطن داشت واوبرایم حکایت کرد که: مرا کنیزی بود و فرار کرد و در خانهٔ مرحوم حجةالاسلام رفت. بعد از چند وقتی آن بزرگوار آن کنیز را بخانهٔ من روانه ساخت ورقعه بمن نوشت که: این کنیزرا گرتقصیریست بما بخشیده باشید وبعدها بملازمان وخانواده سفارش داشته باشیدکه بااو بنهج خوش رفتار نمایند. پس ماازان کنیزاستفسارازخانه و احوالات آن بزرگوار نمودیم. آن کنیز گفت که: آن جناب چون شب می‌شد دیوانه می‌شد وروزعاقل. گفتیم: چگونه دیوانه می‌شد؟ گفت: چون قدری ازشب می گذشت درصحن و سرای کتابخانه مانند آدم دیوانه برسرخود می‌زد وبهایهای گریه می کرد وبمناجات و ادعیه‌اشتغال داشته، تااین که صبح می‌شد، عمامه برسروعبابدوش می گرفت ومانندمعقولین می‌نشست وهرشب کارش همین بود. مجملادر کتابخانه هرشب تنها بود وکنیزی دردم در می‌خوابید وچراغ اودوفتیله داشت: یکی کلفت ویکی باریك. آن فتیلهٔ کلفت را زمانی که بیدار بود روشن می کرد وچون می خوابید فتیلهٔ باریك روشن می کرد و چون از خواب برمی‌خاست باز آن فتیلهٔ کلفت را روشن می کرد و همیشه چون قرص آفتاب مستترمی‌شد پیش از مغرب چراغ را روشن می کرد و چون آفتاب طلوع می کرد چراغ را خاموش می کرد. گویند که این قسم مایهٔ انفتاح امور و اقبال ورو دادن دولتست . . . . دولت و ثروت حجة الاسلام بعد ازانجام فقروافاقهٔ فاقه آنست که دولت آن بزرگوارازاحصاء گویاگذشته و حضرت آفریدگارقدرت خود را درآن بزرگوار آشکارساخته ، که عبرت جمیع انظارومایهٔ اعتبارارباب اعتبار گردید ویکی ازخوانین شفت تنخواهی‌جزاف بنزد

آن جناب فرستاد که: قدرمعینی از آن جناب و مادام‌الحیوة مالکش آن را معامله داده، آن چه منافعست مال جناب سید باشد و اصل آن تنخواه را بعدازوفات درمصارف معینه صرف نماید وسید آن مال را بمعاملهٔ تجارت داده، تااینکه دراندك زمانی ربح بسیار نمود واگرمالی می‌داد ببیع شرطی پس ازرسیدن موعد بلافاصله آن بیع را تصرف می کرد ونگه می‌داشت ویا مـی‌فروخت. پس شترخانه وقاطرخانه داشت ومحوطهٔ خانه‌اش خانهٔ مرحوم آقا محمد بیدآبادی بود که ازعرفا وصاحبان باطن ومعروف بکیمیا بود وخانه‌اش مشتمل بود بردورو وبیوت بسیارداشت. هفت پسرداشت، هریك اندرونی وبیرونی علیحده ومخارج ایشان جدا بود وفرزند اکبرش آقا مـیرزا زین‌العابدین دراصطبل اوهفده راس اسب خوب بسته داشت وعیال حجةالاسلام، قطع نظراز پسران وعیال ایشان، صدنفردرشماره آمده بود، از خادمان و کنیزان وزنان وقرای و ضیاع وعقار بـی‌اندازه داشته، درشهراصفهان گویا چهارصدکاروانسرا ازمال خود داشته، گویا زیاده ازدوهزارباب دکاکین داشته ویکی‌از قرای اودراصفهان کروند بود که نهصد خروار برنج مقرری آنجا بود، قطع نظراز گندم وجووحبوبات دیگرویك باب آسیا درنجف آباد داشت که مستمرا روزی یك تومان اجارهٔ او بود و هکذا و املاکی که در بروجرد داشت مداخل آن هر سالی تقریباً شش هزار تومان بود و املاکی که دریزد داشت سالـی دو هزار تومان مداخل آنها بود ودهاتی که درشیرازداشت سالی چند هزارتومان مداخل آنها بوده، مجملا سالی هفده هزارتومان مالیات دیوانی دهات آن جناب در اصفهان بود که بدیوان می‌رسید و رضوان آرامگاه فتحعلی‌شاه بسید گفت که: ماازمالیات دهات شما می گذریم. آن جناب فرمود که: آن مقدار ازمجموع مالیات اصفهان کم مـی کنید ویامالیات اصفهان باحوال خود باقیست؟ سلطان گفت که: مالیات اصفهان کم نمی‌شود، وجه را سرشکن محال دیگرمی کنند. سید فرمود که: من راضی بآن نمی‌شوم که مالیات دهات مرا سرشکن بکنید ومردم دیگر بدهند واین ظلمست ومن بآن راضی نخواهم بود، بلکه خودم مالیات دهات خودم را می‌دهم وازبلاد وهمهٔ امصارازایران وغیرایران وجوه بررا نقل می کردند و باصفهان بنزد سید می‌بردند واوفوراً بفقرا می‌داد ودرزمانی فتحعلـی‌شاه دراصفهان درعمارت هفت دست که دربیرون شهرست منزل داشت ودوربین‌انداخته بصحراتماشامی کرد. دیدفیلی‌رابار کرده‌می آورند. سلطان بملازمان حضور گفت که: فیلی برای ما می آورند. پس نگاه کرد دید فیل را از اردو گذرانیدند وبجانب شهرمی برند. سلطان استفسار کرد که: فیل ازکیست وبارش چیست؟ بعرض‌اورسانیدند که‌این‌فیل را تجاروارباب دول‌ازمسلمانان‌هندبرای حجةالاسلام فرستادند وبارش‌تن خواهیست که تجارهند ازوجوه برومال امام برای آن‌جناب‌فرستادند. سلطان را درباطن خوش آیند نشد. چون فیل را بنزد سید بردند وحکایت سلطان رانیز بعرض جناب سید رسانیدند سید بارآن راکه تنخـواه بود قبض کرده وفیل را برای سلطان فرستاد. مجملا دولت وثروت سید را درمیان علمای امامیه ازمتقدمین ومتاخرین کسی نداشته . . . زمانـی که سلطان باصفهان آمد سید را بدیدن اوبردند. پس سلطان بسید گفت که: ازمن مطلبی‌خواهش کنید. سید امتناع نمود. ساطان اصرار کرد. آخرالامر

سید گفت که: چون اصرار دارید مرا استدعا این که فرمایش کنید که نقاره‌خانه راموقوف کنند. سلطان سکوت کرد. پس از برخاستن سید سلطان بامین الدوله گفت: عجب سیدیست! که ازمن خواهش می کند که: نقاره خانهٔ سلطانی، که علامت پادشاهیست، موقوف دارم. امین الدوله معذرت خواست. چون سال دیگر سلطان باصفهان رسید وسید بدیدن اورفت پس ازانقضای مجلس سلطان بامین الدوله گفت: این سید آن سید سال سابق نیست، اکنون بسیار زیرك شده است !.... ازامر بمعروف آن جناب این بود که هفتاد نفررا بحدود شرعیه قتل نمود واما حد غیرقتل بس بسیار بود ودردفعهٔ اول که بسبب لواط حکم بقتل فرمود بهر که تکلیف کرد که اوراقتل کند ابا کردند. آخرخود برخاست وضربتی زد که اورا تأثیری نکرد. پس شخصی برخاست واورا گردن زد وخود بر و نماز گزارد و دروقت نمازغش کرد ودر مدایح او آن قدرازقصاید ازعرب وعجم گفته‌اند که جمع کردند وآن دیوانی بزرگ شد... وآن جناب هرگز بدیدن وبازدید ومیهمانی کسی نمی‌رفت وهرگز بدیدن حاکم بلد نرفت، بلـی بدیدن سلطان درزمان ورود باصفهان می‌رفت وحاکم اصفهان هروقت که شرفیاب خدمت ایشان می شد در دم در سلام می کرد و می‌ایستاد و بسا بود که آن جناب ملتفت نمی‌شد، بعد ازساعتی نگاه می کرد واورا اذن جلوس می‌داد وتواضعی نمی کرد برای او ودوسه دستگاه تاکتابخانهٔ او بود که درهرجایی دربانی می نشست وملازمین بسیارداشت، ده باشی داشت وزمانی که بمکه مشرف شد زمان محمد علی پاشاه مصری بود وبا اومراوده داشت. باغ فدك را ازوگرفت وبسادات مدینه برگذار کرد وآن جناب سه نفرازعلمای عصررا تفسیق نمود: یکی حاجـی ملااسدالله بروجردی بود، که ازشاگردان آقا سید محمد مرحوم بود ومجاز بودوصبیهٔ میرزای قمی عیال او بود. پس چند نفرازعلمای بروجرد مانند آخوند ملا علی و غیره سید را معتقد بر تفسیق او نمودند. پس حاجی را تفسیق نمود. دوم میرزا محمد تقی نوری ازشاگردان حاجی کلباسی بودوحدت ادراکی داشت وفی الجمله تلمـذی نیزدرخدمت آقا سید علـی نموده ودراصول راجل بود و تقویت ازاقوال ضعاف می‌نمود، مانند این که درمضاف قایلست باین که: نجاست ازاسفل باعلی سرایت می کند و حال این که این قول خلاف فتوی مشهور، بلکه دراجماع منقول برخلاف اوست وایضاً تسبیحات اربع را دردورکعت آخرظهروعصروعشاء ویك رکعت آخرمغرب سه دفعه واجب عینی نمی‌دانست ودرماه رمضان غلیان بربالای منبرمی کشید ودخان را مفطرنمی‌دانست، اگرچه مفطر نبودن دخان صوم فتوای شیخ حسن بن شیخ جعفر نجفـی وصاحب مدارك و جمعی دیگرست وقاعده نیزاقتضای عدم افطارمی کند وتمسك باولویت خالی ازصعوبت نیست. لیکن فتوی دادن و علانیه کشیدن خلاف طریقهٔ فقهاست. مجملا میرزای مزبوررا فتاوی غریبه، که خـارج ازقانون فقـاهتست، بسیارست، لیکن درامرمعروف اوحـد زمان ونادر دوران بود. پس جماعتی ازاهالی نوردرخدمت حجة الاسلام شهادت برفسق اودادند. پس سید اورا تفسیق نمودند وفتحعلی شاه اورا بجهت فتوای غلیان بطهران آورد، برای این که تأدیبش کند. درحضور بااومحاجه کرد وسخنان ناشایست بمیرزا گفت. میرزا عرض کرد که: اعلم العلمای شما آقا سید محمد باقرست، بفرستید بیاید درطهران ودر باب غلیان با

من گفتگو کند. سلطان گفت: آخوند، تومخبوط ومصروعی. آقا سیدمحمد باقر کدایی از اصفهان برای من وتومی آید بطهران؟ پس بعضی ازاعیان توسط نمودند، سلطان ازو گذشت. سوم حاجی ملاصادق رشتی بود وحاجی مزبورجامعیت فی الجمله داشت و نطاق بود ودروعظ اورا تسلطی بود ودرمیان علمای آن جا ازهرقسم ممتازواز تلامذهٔ مرحوم آقا سید علی بود ومدت صد وهیجده سال عمر کرد وحواس او برجا بود ومؤلف این کتاب دروعظ اوحاضر شده، عنوانی بلند می نمود، اگرچه درانجام آن عجزداشت... وحاجی عیالی ازدهاتی گرفته بود و اسم پدرعیالش کریم بود پس ازآن زن اولادی تولد یافت وآنها بعرصه آمدند. روزی حاجی مزبوروارد خانه شد. دید پسرانش بالای تختی، که درسرای خانه بود، نشسته‌اند واخوانش باالبسهٔ فاخره درپهلوی همشیره زادگان خویش نشسته‌اند. حاجی این رباعی را بالبدیهه گفته:

بنو کریم جلسوا بالتخت	وهکذا یفعل البخت
قد بدلوا الفاکون بالسریر	واستبدلوا الکرباس بالحریر

فاکون بزبان رشتیست و درین جا معرب شده است، معنی آن خانهٔ محقریست که سکنهٔ دهات در جنب خانه بنامی کنند و مقصود حاجی ازین ابیات این که: اخوال پسرانش نجابتی نداشتند و بسبب بستگی پسرانش بنعمت وعزت رسیدند. الحاصل بعضی از اهالی رشت جمع شدند و در خدمت حجةالسلام شهادت برفسق او دادند، لهذا جناب سید تفسیق او را باهالی رشت نوشتند. چون حاجی مزبور کیفیت مذکوره را استماع نمود بر بالای منبر برآمد و زبان بسخنان ناهنجار گشود و یحتمل که امر بر جناب سید مشتبه شده و در واقع طرفین ناجی و برحق بوده‌اند والله اعلم و مناسب این مقام حکایت شیرینی دارم وآن این که: حاجی میرزا مسیح ازتلامذهٔ فاضل قمی وساکن طهران بود، که ایلچی روس را بسبب تجاهر بکفر وفسق و بعضی ازامور کشته وحکم باخراج او از طهران شد و آقا محمود بن آقا محمد علی بن محمد باقر بهبهانی فاضل و جامع و مسلك او مسلك اخباریین بوده و این فقیر بموعظهٔ او نشسته‌ام. پس حاجی میرزا مسیح آقا محمود را تکفیر کرده بود. پس از مدتی حاجی میرزا مسیح بزیارت قم ودر مسجد امام حسن عسکری علیه‌السلام نماز می کرد و آقا محمود نیز بزیارت قم رفته بود. روزی آقا محمود بمسجد امام حسن حاضرشد. دیدکه نماز جماعت می نمایند، از امام آن جماعت سؤال کرد. گفتند: حاجی میرزا مسیحست. آقا محمودباو اقتدا کرده، ازان پس بمنزل خود معاودت کرد. پس اصحاب آقا محمود ازو سؤال کردند که: حاجی ترا تکفیر کرده بود و تو باو اقتدا کردی. آقا محمود در جواب گفت که: چه منافاتیست میان این که او اعتقاد بکفر من داشته و امر برو مشتبه شده باشد و من اعتقاد بعدالت او داشته باشم وهردو مثاب وماجور باشیم. چون این خبر بحاجی میرزا مسیح رسید ازاخلاق آقا محمود تعجب کرده و بدیدن اورفت ومباعدت بمصادقت مبدل گردید. مجملا در مسجد حجةالاسلام در روزی ازایام صیام نمازگزارندگان بشماره بیست و دوهزار نفر بودند و در اقالیم سبعه و دول خارجه همه‌جا آن جناب معروف ودر همه جا حکم اوممضی ومقلدان

او درهمه اصقاع بودند و درمیان علمای امامیه مانند او در ثروت نیافتم ؛ نه در اسلاف و نه در اخلاف ، بلی سید مرتضی علم‌الهدی نیز صاحب ثروت بوده ، لیکن ثروت حجة‌الاسلام بیشتر وسطوت و اقتدار سید مرتضی نیز بسیار بوده واما سخاوت حجة‌الاسلام : پس اکثر از توصیف واصفینست . چه خودآن وجود مبارک براسم برمکیان و حاتم‌عربان خط‌محو کشیده وآخوندملاعلی اکبرخوانساری گفت که : روزی‌در کتابخانهٔ حجة‌الاسلام‌واردشدم، در حالتی که از زرسرخ وسفید، از بابت‌مال‌امام،علیه‌السلم،آن قدردرپیش‌روی‌حجة‌الاسلام ریخته که آن‌جناب از آن طرف که نشسته است نزدیك بآن‌بود که‌پیدا نباشد وآن تن‌خواه میان من واوحایل شدند . پس غلیانی برای من‌خواست. من شروع بکشیدن غلیان کردم، که فقرا و سادات راخبر کرده ، بنحو جمعیت حاضر شدند . سید بهر کسی‌یك چنگ‌ازان تنخواه می‌داد وهنوز غلیان را انجام نداده بود که آن تنخواه تمام‌شد . پس‌من بـر سبیل سرورو تعجب عرض کردم که : شمارا در اموال امام زیاد تجربیست. آن‌جناب فرمود که : بلی ، پسر درمال پدر زیاده ازین تصرف می نماید و فقیر مؤلف کتاب روزی ازمنزل‌خود بمدرسهٔ میرزا حسین می‌رفتم . دراثنای راه بکوچه‌ای که‌درجنب‌خانهٔ سید بود گذارم‌افتاد. دیدم که : آن‌قدر فقرای‌سادات هجوم کرده وبخانهٔ‌سید می‌شتابند که کوچه ازعبورمسدود شده است . استفسار کردم که : چه واقعه روی داده باشد که‌این همه‌جمع شده‌اند ؟ جواب گفتند که: معادل‌هشتصدتومان مال‌امام از بروجرد آوردند، بجهت حجة‌الاسلام واو فرموده که : فقرای سادات را اخبار کنند ، تامال‌امام را بایشان داده باشد . پس از حضور بهر کسی یك دکله یا بیشتر قلمکار داده و همه را در آن‌ساعت تمام نمود و از جمله شعرای اهل بیت ، علیهم‌السلام ، درآن ازمنه ملاقربان متخلص ببیدل بوده ، که ازاهل رودبار و ساکن قزوین بود وبا مؤلف کتاب‌صداقت داشته، روزی بحجره‌ام‌آمدو گفت : الیوم‌محض برای کشیدن غلیان کدو آمده‌ام . یکی از تلامذه را ، که از اتراك بود ، گفتم که: غلیان کدو رادرست کردواوراچندان‌وقوفی نبود . خوب درست ننمود . پس ببیدل داد و اوهر چند کشید سودی نبخشید . پس‌این بیت را انشاد کرد :

در کشمکشیم‌ازین دو حالت غلیان بکشیم یا خجالت ؟

پس من دوبار خود آنرا اصلاح کردم و باو دادم و بیدل دربدو امر پرهیزگاری و تقوایی نداشت ، ازان پس تایب و زاهد و عابد ، بلکه ازهد و اعبداقران خـود شد و کتابی در مصیبت نوشته ، که در آثار حزن واندوه سرآمد کتب مصیبتست وهرگز برای غیر اهل بیت مدح نمی گفت و هجو نمی کرد ، بلکه اشعارش منحصر بمراثی و نواحی و مصیبتست ، مگر این که یك رباعی برای حاجی‌میرزا آقاسی وزیر سلطان محمد شاه گفته و آن اینست :

نگذاشت برای شاه حاجی درمی شدصرف‌قنات‌وتوپ هر بیش و کمی
نه مزرع دوست‌را از آن آب نمی نه خایهٔ خصم را از ان توپ غمی

و چون حاجـی میرزا آقاسی‌استماع نمود باموال اورا انجاح وانجام داده و ایضا شخص‌کامل طویل‌اللحیه را واسطهٔ کاری‌در نزد کسی گرفته، آن شخص‌یا قاصرشدیامقصر.

بیدل یك شعر در توصیف لحیهٔ او گفته و آن اینست :

معنعن ریش او چندان طویلست که از سیچقان الی تنگوز ئیلست

وبیدل می گفت که: محتشم دوازده بند خود را درمدت هفده سال گفته، باین معنی که: این اشعاررا گفته بود وتاهفده سال حك واصلاح مـی کرد وبعد ازهفده سال آن را داده، که مردم انتساخ گرفتند وبیدل راکرامات بسیارست. ازان جمله می گفت که این کتاب مصیبت را قدری نوشتم، پس مقروض شدم ودماغ سوخته وچیزی نداشتم ونوشتن کتاب را ترك نمودم. پس دروقت مغرب درخانه راکوبیدند، بیرون رفتم، دیدم شخصی یك کیسه وجه نقد سربمهر بمن داد وفرمود که: این تنخواه را بقرض خود بده و کتاب مصیبت را انجام ده . ایضاً می گفت: پیاده بکربلا می رفتم. پس مدتی گذشت که قوتی پیدا نکردم و تنها بودم. بحدی گرسنه شدم که ازرفتار ماندم . ده خرابی بود که دیوارهای شکسته ازان باقی بود. پس ازعجزوگرسنگی نشستم و بدیواری تکیه کردم و قدرت برحرکت نداشتم. ناگاه نظرم بسوراخ آن دیوارشکسته آمد. دیدم میان دیوار نان خشك بسیارست. قدری ازآن نان بقدرسد رمق خوردم. دوباره آن سوراخ را مسدود ساختم که بکاردیگری آید. ایضاً بیدل می گفت که: درایام گردش وسیاحت وقتی دربیابانی دورازآبادی بودم وشب رسید وچند وقت گذشته بود که غذایی نخورده بودم. پس وقت مغرب دررسید. درمیان بیابان مشغول بنمازشدم ونمازمغرب را اداکردم وازضعف نشسته بودم ومشغول بذکر خدا بودم. ناگاه شخصی پیدا شد وسفرهٔ گسترده که درآن نان تازه با خورش بود، و فرمود: بخور. پس من بقدرحاجت خوردم. باقی را باسفره برداشته ورفت. مجملا بیدل در وقتی ازاوقات پریشان ومدیون شده، پس باصفهان خدمت حجة الاسلام شرفیاب ودرپریشانی خویش بآن جناب عرضه داشت. آن بزرگوارمبلغ یکصد تومان وجه نقد ببیدل داده و مبلغ یکصد تومان هم دربروجرد نزد تاجری برات کرد. بیدل ببروجرد رفته وبرات را بآن تاجر نشان داد. آن تاجرقبول ننمود. پس بیدل قضیه رابآن جناب عریضه کرد. آن جناب برات دیگریکصد تومان بتاجردیگر برات کرد. تاجرثانی تنخواه را داد. ازان پس تاجر اول هم درخواست کرد که: بیدل وجه برات را قبض گیرد. بیدل بازعریضه کرد که: تاجر ثانی وجه برات را داده، اکنون تاجراول هم خواهش آن کرده وجه را داده باشد. اکنون چه مصلحت می دانید؟ آن بزرگواردرجواب نوشت که: آن وجه را نیزقبض وضبط کرده، که آن را هم بتو بخشیدیم. پس جمعاً سیصد تومان باورسید ودرروزعیدغدیر تجاراصفهان، هرکسی بفرا خورخود، ازصد ودویست وکمترو بیشترخدمت آن جناب می دادند که: بفقرا بذل کند. ازقضا دریك روزعید غدیر بمسجد رفته وبرمنبر برآمد. ودراطراف او کیسهای تنخواه گذاشتند، اززرسرخ وسفید وازپول سیاه ودهشاهی وهزاردینار وحکم کرد که: فقرادرسریك درجمع شوند، یك یك بیایند وازدردیگر بیرون روند. پس فقرا جمعیت بسیار کردند وبهریك یك مشت اززرمی داد، تاچه مقدار برآید. بقدریك ساعت تقریباً آن تنخواه بفقرا بذل نمود وحساب نمودند: هیجده هزارتومان شد، که درمدت یك ساعت بفقراداده بود ودوباب دکان ازمال خود داشت: یکی نانوایی ویکی قصابی، برای فقرا، قرارداده

بود که: نانوایی آن گندمش ازمال خود ودکان ازخود ومزد نانواازخود وهم چنین قصابی واین‌دوباب دکان مصرف آنها بود که: بفقرا برات می کرد از نان و گوشت و گویا یك هزار نفر، بلکه دوهزار خانوار از نان‌وگوشت ازان بزرگوار موظف بودند. شخصی حکایت داشت که: وقتی بفقر گرفتار بودم و چند وقت بود که غذایی بگیرم نیامد. پس شبی ازکوچه‌ای عبورمی کردم، دیدم حجة الاسلام ازان کوچه عبور می کند. چون بمن رسید یك مشت از زر سرخ بمن داد و گذشت و در سال طاعون درشهررشت اموال بلا وارث ومالك بسیار جمع کرده بودند. فتحعلی شاه بدیدن سید رفت و گفت که: پادشاه صاحب عیال بسیارفقیرشده است. شما از آن اموال که دررشت جمع شده بما برات کرده باشید. سید مبلغ بیست‌هزارتومان بشاه برات کرده، که دررشت ازان اموال داده باشند وهرساله برای فقرای مدینه تن‌خواهی می‌داد وطلاب را بسیاراعانت می نمود، بلکه رؤسا واعیان وتجاروشاهزادگان را برسم قرض رعایت می کرد ودرمحلهٔ بیدآباد مسجدی بنا کرد، که‌گویا درعالم چنین مسجدی بنا نکردند وبنیان آن مسجد را، که تا مقابل زمین آوردند، مبلغ‌شست هزارتومان مخارج شد وتاوفاتش تمام نشد. بعد ازوفاتش ملاحظه کردند هفتاد هزارتومان مخارج باقی‌داشت ودرزمان مرحوم فتحعلی‌شاه، که بعلما باروباالحسان وتلطف بود، باسید بتماشای مسجد رفتند. سلطان استدعا نمود که: مرا هم شریك درین مسجد گردان. سیدقبول نکرد. سلطان گفت که: شما راقدرت براتمام وانجام این بنانیست. سید گفت که: دست من درخزینهٔ خلاق عالمست ودرسالی که وفات می نمود مؤلف کتاب دراصفهان بودم، که امین‌الدوله دعوی بیست هزارتومان بر آن جناب نمود، درجواب فرمود که: تواین تنخواه راداده بودی که من‌ازبابت مظالم بفقرا داده‌باشم، من داده‌ام. امین‌الدوله گفت که: من بودیعه نزد شما گذاشته بودم. سید گفت: مرا اشتغال ذمه بتنخواه تونیست، لیکن الحال که‌قبول نداری، من خود قبول‌دارم و آن که من بفقراداده‌ام مال من‌باشد ووصیت کرد که: ازمال او بیست هزارتومان داده‌باشند، درقروض اومصروف سازند. ایضاً تاجری، ازطایفهٔ حاجی‌غفور، درهمان زمان ازسید ادعا نمود. آن جناب فرمود: آن را ازبابت مال فقرا بمن دادی ومن هم داده‌ام واشتغال ذمه بتو ندارم. آن شخص گفت که: من بودیعه نزد تو گذاشته بودم. سید گفت: اکنون که پشیمانی، آنچه بفقرا داده‌ام ازمال من باشد. پس‌آن را هم داخل قروض فرمود ووصیت فرمود که: ازمال او کرده باشند...»

اندکی بعد (ص ۱۱۱-۱۱۷) دربارهٔ همین سید محمد باقرحجة الاسلام می گوید:

«مخفی نماناد که مسجدحجة‌الاسلام فی‌الحقیقه بیان قابلی برای آن نکردیم، زیرا که محتاج بدیدنست ومشتمل برقریب‌بپنجاه درمدرسه است وبعد ازاتمام مسجدآخوند ملاعلی نوری چند بیت دروصف‌آن مسجد انشاء نمود وبرای حجة الاسلام فرستاد. سیدفرمود: من چیزی قابل برای‌جایزهٔ این‌اشعار ندارم واگر مایتملك خود را نثاراین اشعار نمایم کمست وآخوند پیرشده بود وعمرطویل کرده بود وسید وحاجی کلباسی درسوابق ایام درخدمت آخونددرس‌خوانده بودند. روزی بمسجدآمده، که بسیداقتدا کند. از نهایت‌ضعف‌شیخوخت

دربین راه غش کرد . بعد بهوش آمد و بمسجد رفت . دید سید آن روز بمسجد نیامده ، آخوند بسیار تغیر نمود که : من باین سن بمسجد آمده‌ام ، که ادراك نماز جماعت نمایم و تو بمسجد نیامدی و آخوند ملاعلی درمیان حکما ازهمه کس متشرع‌تر بود و در بدو امر تقلید میرزای قمی می کرد . پس‌ازوی تقلید حجة الاسلام می کرد . آخوند ملاعلی نصف شرح حکمة‌العین را درمدت نه‌سال درس‌خوانده و در سالی او ومیرزای قمی هم کجاوه شدند وبعتبات رفتند ودربین راه میرزا ازاشعارملای رومی سؤال‌می کرد ، صفحه‌صفحه و ورق ورق اشعار آن‌رازحفظ می‌خواندواز آخوند سؤال می کرد . آخوند خودرا دزدیده، گفت: من دراشعارچندان سررشته ندارم وبقدراشعاری که شما ضبط دارید من‌ضبط‌ندارم. روزی آخوند بدیدن آقا سیدعلی صاحب ریاض‌رفت . سید بغلیان معتادنبود وآخوندمعتاد بود . پس‌غلیانی برای آخوند آوردند که منفذ بسیار داشت و کوك نبود . هرچه کشید دیدند دود نمی‌دهد . بسید گفت : آن غلیانی که اخباری حرام می‌داند این‌غلیان شماست، نه غلیانهای دیگر. پس‌سید خندید و امر کرد که : غلیان دیگر آوردند و باید دانست که غلیان دراواسط زمان آخوند ملامحمد باقرمجلسی احداث شد و سلطان ازان منع نمود . مردم ممتنع نشدند ودرخلوات وسردابها وزیرزمین ها غلیان می کشیدند . چون سلطان مطلع شد تنباکورا خراج بسیار بست ، که شاید مردم ترك کنند ، آخرصورت نگرفت و ازین بابتست که تنباکوی شیرازی گمرك بی‌اندازه‌دارد. لیکن سید جزایری در انوار نعمانیه نوشته‌است که : خانه‌ای پیدا کردند که اکثری از اسباب بود و از ایام قدیم بود و درآن‌جا آلات غلیان هم بود و این کاشف ازان بود که : در عهد قدیم نیز غلیان معمول بود. مجملا آخوند ملاعلی دراشتهارسید اهتمام تمام داشت وخود مسلم ومقبول‌القول‌بود، لهذا مردم ازومی‌پذیرفتند ودراذلال وتکفیرصوفیه اهتمامش‌زیاده ازفقها بود ومی گفت: من اهل خبره‌ام و این‌گونه اشخاص کافرند و درعلم الهی بر آخوند ملاصدرا بالاتفاق ترجیح داشت . وقتی بشیرازرفته بود و میرزا ابوالقاسم نامی صوفی مشهور بسکوتی در شیرازمنزل داشت . پس‌مردم بدیدن آخوند می‌رفتند ومعرفی درمجلس‌معرفی‌می کرد ، تا اینکه میرزا ابوالقاسم سکوتی وارد شد و خواست که با آخوند ملاعلی ملاقات نماید . معرف گفت که : ایشان میرزا ابوالقاسم سکوتی هستند . آخوند دست خودرا سوی خود بازپس کشید وگفت : این مرد نجسست و کافرست ، از مجلس من بیرون رود . میرزا ابوالقاسم شرمساراز‌مجلس‌مراجعت نمود. چون خواست که کفش‌خود را بپوشد بملازمان آخوند‌گفت : حکیم خرهم نوبرست و دروقتی از اوقات صوفی معروفی را مردم تکفیر کردند . پس‌خدمت آخوند استفسار نمودند. آخوند شرح مفصلی درتکفیرش نوشت و گفت که : فتوای قتل با مجتهدینست . خدمت سید رسیده که : حکم بقتل کند . سید درین امور بحسب تکلیف شرعی مسامحه داشت . دوباره خدمت آخوند رسید. آخوند بسیار تغیر برای سید کردند و گفتند که : من اهل‌خبرهٔ ایشانم و ایشان کافرند و حکم بقتل تکلیف حاکم شرعست . چرا باید مساهله ومسامحه ومسادفه نمایید؟ گویند که: از آخوندملاعلی نوری سؤال کردند که : اگرماهی درمیان چاه بیفتد چند دلو آب باید کشید؟ آن جناب

تأمل کرده ، ازان پس گفت که : حکم این مسئله را نمی‌دانم...»

جای دیگر (ص۱۲۵) در بارهٔ سیدمهدی بن سیدمرتضی بن سید محمدحسنی حسینی طباطبایی بروجردی معروف ببحرالعلوم متولد در کربلا درشب آدینهٔ ازماه شوال ۱۱۵۵ و متوفی در ۱۲۱۲ نوشته است: « زمانی بحرالعلوم و استادش آقا باقر بهبهانی در مجلس مصیبت نشسته بودند که ناگاه ذاکری تغنی کرد . بحرالعلوم متغیر شد وذاکر را از تغنی منع نمود . مؤسس بهبهانی بر بحرالعلوم تغیر کرد وفرمود : « اسکت یا سید مهدی » واین حکایت را مرحوم ملا آقا دربندی در کتاب اکسیرالعبادات نقل کرده . .»

پس‌ازان جای دیگر (ص۱۲۹) می گوید : « خال مفضال مؤلف کتاب مرحوم آقا سید صادق پیشنماز تنکابنی الاصل ساکن لنگرود حکایت می نمود که : زمانی مرا مسافرت ازعتبات بجانب اصفهان اتفاق افتاد . پس از راه نهاوند عبور کردم که کرامات سید را شنیده بودم وخواستم چیزی ازآن را معلوم نمایم ، بلکه چیزی از آن را مشاهده کنم . پس بخدمت سید رسیدم ، نهایت سید با اخلاق و با صفا بنظرم آمد ودر آن صفحات مردم را باواخلاص زیادی بوده بنحوی که شاهزادگان رعایت وحمایت او بسیار می کردند، بگمان اینکه توجهی کند که بعد ازفتحعلی شاه جنت آرامگاه ایشان بسلطنت برسند . خال مفضال گوید که: سید پس‌از پرسش ازحال من سؤال کرد که : سبب آمدن شما باین‌جا چیست ؟ گفتم: چون کرامات شما دراصقاع مقروع اسماع گردیده خواستم که فیض‌عمیم شما عایدم گردد وچیزی ازآن را برای‌العین مشاهده کنم. سید گفت: مرا کرامتی نیست‌وسبب‌اشتهار کرامت من‌ازآنست که : هر کسی ازمادر متولد می‌شود درمیان طایفهٔ اجنه نیزدرآن‌حین کودکی ازمادرمتولد می‌شود وآن کودك را همزاد این شخص می نامند ومراهمزادیست که آن همزاد چنان اتفاق افتاده که پادشاه طبقه‌ای از طبقهٔ جنیانست و او همزاد من ، پنج شش نفر از اجنه را برایم فرستاده که در خانهٔ من باشند و مرا خدمت نمایند ، مثلا گاهی ظرف خانهٔ من خالی ازآبست ، بیك دفعه ملاحظه می کنی، پرآبست و گاهی طفل درگهواره گریه می کند وبسا باشد که گهواره می‌جنبد ، بدون این که کسی اورا بجنباند، یا این که هیزم نیست، پس ناگاه هیزم‌آورده می‌شود یا اینکه خاموش شد ، بیك دفعه آتش‌چیده می‌شود، بدون این که کسی آتش‌بچیند وچون مردم این گونه‌امورات‌رامی بینند گمان می کنند که این از کرامتست و حال این که مرا کرامتی نیست ، بلکه این گونه خدمات ازان اجنه‌می باشد . مؤلف کتاب گوید که: حکایت همزاد معروفست وازشیخ‌احمد احسایی سؤال نمودند که : سبب چیست که انسان دربعضی از احیان بدون سببی از اسباب ظاهره ملول ومکدرمی‌شود ؟ شیخ احمد چند وجه در جواب گفته : یکی این که هر کسی را همزادیست، ازاجنه ، چون اوملول شود انسان بدون جهتی بسبب ارتباطی که بااودارد ملول می شود و سببش را نمی‌فهمد . دوم این که چون امام برنامهٔ اعمال شیعیان آگاه می‌شود ازبرای صدورمعاصی ملول می‌شود وچون امام قلب عام امکانست و هر وقت که قلب را کلالت وملالتی روی دادآن ملالت در همهٔ اعضا سرایت می کند . هم چنین ملالت امام درهمهٔ سکنهٔ عالم سرایت می کند وشاید که همان شخصی که ازعصیان او امام مکدر

شد ، بسبب علایق وارتباط آن ، همان شخص ملول ومکدرمی شود ، نه اشخاص دیگر.»

سپس جای دیگر (ص ۱۳۰) در بارهٔ سیدعلی بن سیدمحمد علی بن سیدابوالمعالی ابن‌سید ابوالمعالی طباطبایی اصفهانی ساکن کربلا متولد در کاظمین در ۱۲ ربیع‌الاول ۱۱۶۱ و متوفی در ۱۲۳۱ معروف بصاحب شرح کبیر و صغیر ویا صاحب ریاض‌المسائل می گوید : « بسیارخوش احوال بود . شخصی برایم حکایت کرد که : آن جناب روزی شرح کبیررادرس‌می گفت‌ودراثنای‌خواندن‌عبارت بجایی رسید که‌نوشته بود: « ذکرا کان اوانثی » . یکی ازتلامذه عرض کرد که : «من ذکررا ندارم » . آن جناب‌خندید وفرمود که : «من دارم بقدریك ذراع».

درپایان ترجمهٔ حال این سیدعلی طباطبایی شرحی در بارهٔ جدلهایی که میرزامحمد اخباری‌باوی کرده آورده‌است. ذکراین‌میرزا محمداخباری پیش‌ازین گذشت(۱) ولی این مؤلف (درص۱۳۱) نمی‌دانم بچه سبب نوشته است «میرزا محمد اخباری‌ازاهالی بحرین» وسپس (درص۱۳۳-۱۳۲) داستانی را که در مجلد اول آورده‌ام چنین بیان کرده است : « درزمانی‌شیخ جعفر نجفی ، اعلی‌الله‌مقامه ، وارد طهران شد ومیرزا محمد نیزدر طهران بودوشبها که اعیان شیخ را بضیافت دعوت می نمودند میرزا محمد را نیزدعوت‌می کردند ومیرزا محمد با شیخ مکالمه می کرد وچون مهارت شیخ درعلم منقول بود ومیرزامحمد را جامعیت و تسلط در مناظره وجدل بود ، لذا میرزا محمد در انظارناس بر شیخ غلبه می‌نمود واوقات را برشیخ تلخ داشت . پس در شبی ازشبها شیخ نهایت تغیر را بمیرزا محمد نمود که : با این کلمات واهیه برعوام امررا مشتبه می‌سازی وسخنان فاسدخودرادر ظاهرزینت می‌دهی وادیان مسلمانان را فاسد می‌سازی . اکنون اگرترا سخنیست صباح وقت ظهرمن وتودر بیرون دروازه بمباهله می‌رویم ، تا هرکسی که محقست ازمبطل‌ممیز گردد . پس‌صباح آن‌روزمیرزا محمد تقدم ورزید وبیرون دروازه رفت وجمعیت بی‌اندازه آمدند ومیرزا محمد بنمازایستاد . جمع بسیار باو اقتدا کردند : ناگاه شیخ در رسید و بنمازایستاد . جمعیت همه درعقب شیخ رفتند وبنمازدرپشت سرشیخ ایستادند . پس میرزا محمد بتعجیل نمازرا تمام کرد وبلافاصله بشهر مراجعت نمود و بمباهله نایستاد وبایددانست که مباهله درفصل میان حق وباطل بسیارمؤثرست ، اما با تحقق شرایطودراصول کافی اخبار بسیاردرمباهله وکیفیت وشرایط آن مذکورست وازوقایع غریبه این که:درزمانی‌از ازمنه مرحوم فتحعلی‌شاه وسلطان روس درمقام مخاصمه برآمده و اشپختر سردار لشکر روس‌شد وقبه وبادکوبه راگرفت و عازم شهرهای ایران شد و بهر شهری که می رسید فتح می کرد . فتحعلی‌شاه را اضطراب بسیارحاصل شد ومیرزا محمد اخباری درآن‌زمان دردارالخلافهٔ طهران اقامه داشت . پس‌میرزا محمد نزد فتحعلی‌شاه رفت و گفت : من سر اشپختررا چهل‌روزه برای تو بطهران حاضر می‌سازم ، مشروط باین که مذهب مجتهدین را منسوخ ومتروك سازی وبن وبیخ مجتهدین را قلع وقمع نمایی ومذهب اخباری رادر بلاد ایران رواج دهی . فتحعلی‌شاه قبول کرد. پس‌میرزا محمد یك اربعین بختم نشست و

(۱) ص ۲۵۰-۲۵۲ ازمجلد اول این کتاب .

بختم آیةالکرسی باده وقف، بشرایطی که درمیان ایشان متداول بود شروع نمود و ترك حیوانی کرده وصورتی ازموم درست کرده و در اثنا شمشیر بگردن آن صورت نواخت. چون روزچهلم شد فتحعلی شاه بسلام عام نشست، دید اثری ازسراشپختر پدیدار نگردید، متغیر برمیرزا محمد شد وفراش فرستاد که: اورا حاضرسازند. میرزا محمدازختم بیرون آمد وحیوانی خورد ودرآمدن بنزد سلطان مسامحه و مساهله و مساوقه نمود، تا اینکه سلطان دوسه فراش برعقب یك دیگر برای احضارمیرزا محمد فرستاد. پس میرزامحمد بتانی روانه شد وچنان آمد که سر اشپختر ومیرزا محمد بیك مرتبه وارد مجلس سلطان شدند وبیان کردند که درلنکران حکمران آنجا درزمان محاصره اشپختررا بگوشهٔمیدان خواست که: تنها با یك دیگردرامراصلاح مکالمه کنند. پس اشپختر با یك نفروآن حاکم بایك نفربهم رسیدند ونشستند وآن حاکم فوراً تپانچه برآورد واشپختر را نشان گلوله ساخت وسرش را جدا کرد ولشکرش، چون سردار را کشته دیدند، فرار کردند. پس سرسردارروس را برای سلطان آوردند. سلطان بسیارمتعجب گشته، میرزا محمد معروض داشت که: ما بوعدهٔ خود وفا نمودیم، اکنون شما نیز بوعدهٔ خود وفا نمایید. سلطان با امنای دولت درین باب مشاورت نمود، اعیان دولت معروض داشتند که: مذهب مجتهدین مذهبیست که اززمان ائمهٔ هدی، علیهم السلام، الی الآن بوده، برحقند ومذهب اخباری مذهب نادر ضعیفیست و زمان اول سلطنت قاجارست، مردمان را نمی توان از مذهب برگردانید واین شاید مایهٔ اختلال حال دولت سلطان شود و مردمان برسلطان شورش نمایند. علاوه بسا باشد که میرزا محمد ازشما نقاری پیدا کندو باخصم شما ساختگی کند وبا شما همین معامله نماید که با اشپخترروس نمود. مصلحت آنست که باو خرجی داده و معذرت ازوخواسته، حکم بفرمایید که: بعتبات عالیات رفته، درآنجا سکنی نماید، که وجود چنین کسی درپای تخت مصلحت دولت نیست. پس سلطان از میرزا محمد معذرت خواسته وباو خرجی داده واو را روانهٔ عتبات ساخته. چون میرزا محمد بعتبات عالیات مشرف شد بخدمت جناب آقا سید علی مشرف شده ومسئلهٔ نزاع میان اخباری و مجتهد درمیان ایشان شد. آقا سید علی فرمود که: من با تومباحثه ومجادله می نمایم، بشرطاینکه کاربمکالمه ومقاوله تمام شود و پای نوشتجات وارسال رسایل بمیان نیاید. میرزا محمد قبول نمود. پس مناظره کردند وآقا سید علی برمیرزا محمد غلبه نمود. پس میرزا محمد بکاظمین رفت وازآنجا رساله‌ای درین مسئله دررد برآقا سید علی نوشت وبرای اوفرستاد. سید چون رساله را دید قبول نکرد و گفت که: قرارمیان من واو بمکالمه ومقاوله ومباحثه بود، نه بمکاتبه ومراسله، اکنون نیزاگرسخنی دارد حاضرشود وبا من مکالمه کند، تا اورا ملزم سازم ومیرزا محمد درعلوم غریبه مربوط بود ودرانساب عرب مهارت داشت و می گفت، العیاذ بالله که: شیخ جعفر نجفی ازنسل بنی امیه است وچون شیخ جعفروفات کرد آن ملعون مطرود این عبارت را گفت که: «مات الخنزیر بالخنازیر»، چون مرض شیخ ازخنازیر بود، که حلق و گلویش و گردنش ورم کرده بود. پس افعال شنیعه ازوصدوریافت، که علمای عتبات اورا تکفیر نمودند، بسبب اقوال شنیعه وسحر کردن. پس حکم بقتل اوشد. چون

خواستند که بخانه‌اش درآیند دیدند که خانه در ندارد ، بسبب سحری کـه کرده بود. پس دیوارخانه شکافتند واورا یافتند و کشتند.»

پس از آن جای دیگر(ص۱۳٤) دراحوال میرزا ابوالقاسم بن محمد حسن گیلانی قمی معروف بمیرزای قمی در گذشته در ۱۲۳۱ ه‍.ق چنین آورده‌است: «... میرزا از آنجا (قلعه بانودرچاپلاق) بدارالسلطنهٔ اصفهان آمد ودرمدرسهٔ کاسه گران چند از زمان را گذرانید. پس بعضی ازعلمای دنیا که آثار رشد را در آن بزرگوار دیدند باواهانت نمودند. پس میرزا بجانب شیرازمسافرت کرد وآن زمان سلطنت باکریم خان‌زند بود. پس مدت دوسال یا سه‌سال درآنجا اقامه داشت واورا شیخ عبدالمحسن با پسرش شیخ مفید اعانت نمودومبلغ هفتاد تومان یا دویست تومان، علی اختلاف الحکایتین، باودادند. پس میرزا آن تنخواه‌را گرفته، باصفهان مراجعت کرد وچون اسباب اجتهاد نداشت، پس بعضی از کتب استدلالیه و کتب لغت و کتب احادیث ابتیاع نمود. گویند که : در آن زمان کتاب را بمن می فروختند ومن بوزن شاه، که معادل دومن تبریز بود، بده تومان معامله وداد وستد می نمودندوچون داب ودیدن دربن ازمنه بدان جریان یافته که : بایع کفهٔ میزان بیع را سنگین‌تر ازسنگ وزن می نماید ، لهذا میرزا کتاب خریده وبرای ثقل میزان کتـاب روضة البهیه، که شرح لمعهٔ دمشقیه است، بربالای کفهٔ کتب گذاشته، که کفه کتب سنگین‌ترشود بقریهٔ بابو مراجعت نمود... ازجمله فتاوی اوحرمت کشمش مطبوخست وجایز می‌دانست که مقلد برای مجتهد خود مرافعه نماید ...»

پس از آن جای دیگر(ص۱٤۷-۱۳۹) دراحوال شیخ جعفر بن خضر بن یحیی حلی جناحی نجفی معروف بکاشف الغطاء یا صاحب کشف الغطاء درگـذشته در ۱۲۲۸ چنین آورده است: «آن جناب کثیرالاکل بودند. گویند که: هروقتی یك من تبریز طعام وصد درم پیازوده تخم فلفل ویك رأس بره غذای اوبود وهرشب را هم بـا زن مقاربت می نمود و هرشب دوثلث‌شب رابیدار بود وبعبادت‌حضرت آفریدگار اشتغال داشته ودراکثرازسنوات خانهٔ خود را برهن می گـذاشت وقیمت آنرا بفقرا بذل می نمود وبـلاد ایران می آمد و تنخواه‌تحصیل‌می کردومراجعت می نمود وخانه‌اش‌را ازرهن بیرون‌می آورد وهمیشه کنیزی بهمراه داشت ودراسفارهر کجاکه شهوت بروغالب می‌شد حکم می کرد که چادرمی‌زدند ودفع حاجت می نمود وآن جناب بسیارخوش احوال بوده ودروقتی ازاوقـات آن جنـاب خواست که با اصحاب اطناب ازشهر بزیارت ارواح وادی السلام رفته باشد. پس با جمعی سوارشده، روانـه شدند وازان جمله میرزا ابوالحسن نامی بود، ملقب بخـوش مزه، او برحماری سواورودرخدمت بود،آن بزرگوارازدردروازه بیرون رفتند. همه بسمت وادی-السلام‌می رفتند ومیرزا ابوالحسن براهی‌دیگرروانه شد. شیخ آوازداد که: ازان راه‌بکجا می‌روی؟ میرزا ابوالحسن عرض کرد که: مرا معذوردارید، که‌درازگوش من مجـهد وخود رایست، بهر کجا که می‌خواهد ومیل‌اوست می‌رود، شیخ بخندید.... دریکی ازسنوات‌شیخ وارد شهر زنجان می‌شد. زبان ترکی نمی‌دانست. یکی‌ازظرفا بشیخ عرض کرد که:امروز مردم بسیار باستقبال شما می آیند و تحیت بجا می آورند ، من بشما یك کلمه ترکی تعلیم

می کنم، که آنرا تعلیم گرفته، هر که بنزد شما می آید همان یك لفظ را درجـواب او گفته باشید. شیخ گفت: «آن لفظ کدامست؟» گفت: «پخ بمه». پس شیخ همین یك کلمه رادرجواب مستقبلین می گفت. تا این که حاکم زنجان بخدمت آن‌جناب مشرف شد وتحیت بجای آورد. شیخ همان‌کلمه را فرمود. حاکم زنجان از کیاست وفراست‌فهمید وبشیخ عرض کرد کـه: این‌کلمه معنیش را می‌دانید؟ آن جناب فرمود که: نمی‌دانم، بمن تعلیم دادند. حاکم عرض کرد که: بعدها شما این‌کلمه را فرمایش نکنید، که خوب نیست. شیخ آنرا ترك نمود... درسالی شیخ جعفر را گذار بشهر رشت افتاد. خواستند نمازرا با آن‌جناب بجماعت گزارند. مساجد موجوده درشهر کم وسعت و وفا بجمعیت ننمود. پس درمیدانی که دارند‌جمع‌شدند وهمه‌اهل‌شهر جمع‌شدندو بعداز نمازازشیخ خواهش نمودند که موعظه کند. شیخ فرمود که: من فارسی را خـوب نمی‌دانم. پس اصرار از حد گذرانیدند. شیخ بر منبر برآمد وباین عبارت فرمود که: «ایهـاالناس، رشت شما مانند بهشتست. چه در بهشت قصورست و در شهررشت نیزقصورعالیه و بوستانهایی که دارای نهرهاست و دربهشت حورالعینست، که در نهایت حسن و جمالند وجود دارند، زنان رشت نیزمانندحورالعین باشند، در کمال وجاهت و دربهشت غلمان باشند،هم‌چنینست دررشت ودربهشت تکلیف از نمازوروزه‌وسایر عبادات برداشته‌است،هم‌چنینست دررشت که نمازوروزه‌وعبادات‌دیگر بالکلیه برداشته است. پس نگاه کرد، درپای منبردید که‌ذاکری نشسته‌است. شیخ بآن ذاکرفرمود که: برخیزوذکر مصیبت کن. پس ازمنبر برآمد وچون علمای‌آن بلد غالب ایشان تن‌برور وعیاش بودند و ائمهٔ جماعت رشت‌نوازنوافل را ادا نمی کردند واین مطلب را بشیخ عرض کردند، شیخ فرمود که: هر که نمازنافله بجا نیاورد باواقتدا نکنید. پس ائمهٔ جماعت که این سخن را ازشیخ‌شنیدند همه بنای‌نمازنافله با جماعت گذاشتند وایضاً درسالی که شیخ‌بقزوین‌آمدند بمسجد رفتند. مردم خواهش موعظه نمودند. شیخ درمسجد بربالای منبر رفت وفرمود: ایها الناس، شما مگرشیعه نیستید؟ چرا عقدانقطاع درمیان شما متداول نیست؟ پس‌فرمود که: تقصیر با علمای بلدست وچون حاجی ملاعبدالوهاب رئیس علمای قزوین در آن عهد بود، شیخ باوخطاب فرمود که: چرا دخترخود را بعقد انقطاع نمی‌دهی؟ تـا مردم رغبت درعقد انقطاع کنند وبتو مطابعت نمایند؟ پس شیخ فرمود کـه: مرا صبیه‌ای بـود، چون بتکلیف رسید من اورا خواستم و گفتم که: خداوند عالم قرارداده که زنان شوهر کنند و اکنون وقت شوهر کردن تست. هر کرا که میل‌داری من ترا باوتزویج کنم. پس یك یك ازاقارب وعشایر واهل‌علم را اسم بردم. قبول نکرد. آخرالامر بقالی درهمسایگی‌داشتیم، اسم اورا بردم، سکوت کرد. من ازآن رضایت فهمیدم وآن بقال راآوردم وصبیهٔ خودرا باوتزویج کردم وبدست اودادم، بخانه برد. بعد ازچندی دیدم که دخترم‌آمد و شکایت از شوهرخویش دارد. من باوتغیر کردم و گفتم که: خود بخواهش خود این مرد را اختیـار کردی. اکنون علاجی‌جزصبروشکروحوصله نیست. پس‌درهمان‌ساعت اورا بخانهٔ‌شوهرش روانه ساختم... وآن جناب فتحعلی شاه را اذن درسلطنت داد واورا نایب خود قرارداد، اما با شرایط چندکه: درهرفوجی ازلشکرمؤذنی قرار دهد وامام جماعت درمیان لشکر

داشته باشد و هر هفته یك روز وعظ کنند و تعلیم مسائل کنند و کیفیت آنرا در چهار کتاب کشف الغطاء نوشته است ودر زمانی از ازمنه ستر کبری ومهد علیا، والدهٔ فتحعلی شاه، بعتبات عالیات مشرف شد و بنجف رفت ودر آنجا بخانهٔ شیخ شرفیاب خدمت ایشان شد و بشیخ عرض کرد که: چون پسرم پادشاهست، لهذا ظلم وستم ازو وازبستگان ما برعایا و برایا واقع می شود، ازشما مستدعیم که: قسمی فرموده باشید که خدای تعالی از گناهان ما درگذشته وما را با حضرت صدیقهٔ کبری محشور نماید ودرزمانی ازازمنه فتحعلی شاه بجهت امری ازجناب شیخ دلتنگ شد واوازین معنی متغیرشد، تازمانی که شیخ جعفر وارد طهران شد. پادشاه باامین الدوله گفت که: من دیدن ازشیخ نمی کنم وحکم کرد که: اورادر خانهٔ پادشاهی راه ندهند. پس شیخ روزی بعزم دیدن پادشاه وارد ارگ شد. حجاب و دربانان وحرسه وملازمین استقبال شیخ نمودند ودست مبارکش را بوسیدند. پادشاه دید که شیخ وارد سرای سلطانی شد. تعجب کرد که: دربانان چگونه او را راه دادند؟ پس باامین الدوله گفت که: چون بمجلس آید برای اوتعظیم و تکریم نمی نمایم. پس شیخ چون خواست که از درجات قصر بالا برود بلند «یاالله» گفت. سلطان بی اختیار از جای برخاست وباستقبال شیخ شتافت ودست شیخ راگرفت وازپله بالا آورد. پس نشستند، بعد ازانقضای مجلس امین الدوله بسلطان عرض کرد که: شما فرمایش داشتید که برای شیخ تواضع نکنید، چگونه قضیه بعکس نتیجه داد؟ سلطان فرمود که: چون شیخ صدای «یاالله» بلند کرد دیدم که ماری عظیم روبروی من حاضرست ومی خواهد برروی سینهٔ من بجهد ومرا اذیت کند. پس بی اختیارازجای خود برخاستم ودست شیخ را گرفتم، ازان پس مارمفقود شد... دروقتی ازاوقات شیخ وارد اصفهان شد و چندی را درآنجا اقامه فرمود. پس خواست ازآنجا رفته باشد، ازمنزل بیرون آمد و سوارشد. درین وقت سیدی آمد وازشیخ سؤال کرد که: فقیرم ومبلغ یکصدتومان مخارج ضروریه دارم وازشما می خواهم. شیخ فردمود که: توزودتر نیامدی، اکنون من درسرراهم. سید اصرار را ازحد گذرانید ودرآن زمان امین الدوله حاکم اصفهان بود. شیخ بآن سید گفت که: بروو بامین الدوله بگو که: شیخ گفته: صدتومان بتو دهد. سید گفت گاهست نداد و توهم که می روی. شیخ گفت که: من سواره درهمین جاخواهم بودتا تومراجعت کنی. پس شیخ سواره ایستاد. سید بنزدامین الدوله رفت وپیغام شیخ را رسانید. امین الدوله گفت که: شیخ کجاست؟ سید گفت که: سواره ایستاده است، تا من مراجعت نمایم. امین الدوله بملازمین گفت که: بتعجیل صدتومان تنخواه بیاورید ملازمین یك کیسه تنخواه آوردند. خواستند که بشمارند، زیرا که وجه زیادتر بود. امین الدوله گفت که: مشمارید، زیرا که می ترسم طول بکشد وشیخ خود باین جا بیاید و ضرر بسیار برما وارد آورد. پس آن کیسه را بسید دادند. سید آنرا بنزد شیخ آورد وشیخ هنوز ایستاده بود. پس شیخ فرمود تنخواه این کیسه را شمردند، مبلغ دویست تومان بشماره آمد. صدتومان بسید داد. سید مطالبهٔ صدتومان دیگر نمود. شیخ گفت که: تو ازصد تومان بیشتر نخواستی، بیشتر ازان بتو نمی دهم پس فرمود که: فقرای شهر را اعلام کنید. پس شیخ همان جا آن قدر سواره ایستاد که فقرا را اعلام کردند وایشان جمع شدند وآن صدتومان دیگر را

میان ایشان تقسیم نمودند. پس راحله‌را بحرکت درآورده، براه افتاد ودروقتی ازاوقات شیخ وارد طهران‌شد ووقت غروب‌بود. پس بدرخانهٔ امین‌الدوله آمد واورا ازخانه بیرون آورد وگفت که: شیخ ازتوزن می‌خواهد . امین الدوله در آن وقت چاره ندید جزین که کنیز گرجی داشت، باوبخشید. شیخ بمنزل معاودت کرده وطریقهٔ شیخ این بود که:مکرّر درمیان صفوف جماعت دامن خود را پهن می کرد و از مردم درهم و دیناری برای فقرا می گرفت وبایشان می‌داد وچون بمجلس ظلام یا تجارمی آمد ومهمان می‌شد، بعدازچیدن خوان‌وطعام می‌فرمود که: آن اطعمه‌را قیمت‌ می کردند. پس آن‌را، بصاحب خانه‌می‌فروخت وعوض را بازیافت می کرد ،آن‌وقت اذن می‌داد که حاضران غذا را صرف نمایند، بحدی که شبی درجایی میهمان‌بود. مبلغ سی‌تومان یا بیشتراطعمهٔ ضیافت‌را قیمت کردندوتنخواه راگرفت، جز یك‌تومان که حاضرنبود. صاحب‌خانه گفت که: غذا سرد می‌شود، شما طعام‌را میل کنید، بعد ازصرف غذاآن یك‌تومان‌می‌رسد . شیخ راضی نشد تاآن یك‌تومان رااخذ کرده، پس ازآن مردم‌را رخصت داد که غذارا صرف کنند وآن وجوه راکه اخذمی نمود بفقرا بذل می کرد ومکررمی‌شد که بخانه‌ای واردمی‌شد، تعریف‌ازان خانه‌می نمودوصاحب خانه‌عرض‌می کرد که: آن پیشکش‌شماست. شیخ می‌فرمود که: قبول کردم. دوباره می گفت که اهل خبره خانه را قیمت‌می کردندوآن‌را بصاحب‌خانه می‌فروخت ووجه آنرا می گرفت و بفقرا بذل می‌نمود ... گویند روزی در اصفهان‌وجهی بفقرا قسمت نمود، پس‌ازاتمام آن بنمازایستاد. سیدی بین‌الصلوتین آمد و بشیخ گفت که : مال جدم رابمن‌بازده. شیخ‌فرمود که : تودیرآمدی واکنون چیزی باقی‌نیست . سیدآب دهان خود را بریش شیخ‌انداخت. شیخ ازجای خود برخاست ودامن خود راگرفت ودرمیان صفوف گردش کرد و فرمود : هرکه ریش‌شیخ را دوست دارد بسید اعانت کند . پس مردم دامن شیخ را پراز زر سرخ وسفید کردند . شیخ آنها را بسید داد . ازان پس‌نمازعصررا بجماعت اداکرد و ایضاً در وقتی ازاوقات شیخ وارد قزوین شد ودرخانهٔ حاجی ملاعبدالوهاب منزل کرد . پس‌تجار کاروانسرای شاه استدعانمودندکه : جناب شیخ ببازدید تجاررفته باشد . پس حاجی ملا عبدالوهاب شیخ را برداشت، که ببازدید ایشان بروند . شیخ با اصحاب و علما و اطیاب روانه شدند . چون ببازار رسیدند تجار کاروانسرای شاه باستقبال شیخ شتافتند . چون بدرکاروانسرا رسید درسبقت ورود شیخ بحجرات تجارنزاع درمیان تجارشد و هرکس را تمنای آن بود که شیخ اول بمنزل او رفته باشد. پس حاجی ملا عبدالوهاب منازعهٔ تجار را معروض جناب شیخ داشت ، شیخ درهمان‌جا نشست وگفت : هرکه بیشتر تنخواه می‌دهد شیخ دراول بمنزل اومی‌رود . پس بعضی ازتجارظرفی‌را پرازدرهم‌ودینارساختند و بخدمت آن بزرگوار آوردند . آن جناب اول فقرا را خواست و آن وجه را در میان ایشان تقسیم نمود . ازان پس بمنزل ایشان رفت وایشان را بازدید نمود ... مسموع شده است که : شخصی بخدمت شیخ رسید ،که مسئلهٔ محتاج‌الیها را سؤال نماید بناگاه‌غذای شیخ راآوردند . دید غذای بسیارآوردند ودرآنجا بجزشیخ کسی‌نیست. باخودخیال کرد که : قانون مجلس اعیان آنست که‌غذا بسیارمی آورند ، لیکن همه را نمی‌خورند . هرچه

ضرورست صرف می‌شود ، باقی را ملازمان صرف می نمایند . پس شیخ شروع باکل نمود وآن غذا را مصروف داشت . آن مرد تعجب کرد با خود اندیشید که : این غذایی که این مرد خورده اکنون ابخرهٔ این اغذیه بدیوان خانهٔ دماغ او می نشیند و معلوم ومجهول او یکسان خواهد بود ، درچنین وقتی سؤال نمودن بی جاست و بی فایده. پس آن مرد برخاست که رفته باشد . شیخ فرمود که : بنشین و بگو برای چه کار آمده‌ای ؟ گفت : کاری نداشتم. پس ازاصرار بسیار آن مرد حاجت خویش را ابراز واظهار داشت وعرض کرد که: بجهت کثرت اکل شما ازخیال سؤال گذشتم . پس شیخ فرمود که : مسئلهٔ خود را بیان کن. آن مرد بیان کرد . شیخ جواب آن مسائل را بنحو استیفا با فروع بیان فرمود . پس از آن فرمود که : حضرت خلاق عالم در علم مرا فرید دهر ساخته وهمیشه بلذاید روحانیه می باشم ودراکل نیز اشتهای وافر بمن عطا فرمود، که بلذت نعمت‌های اوعلی الدوام متلذذ می باشم وچنان شهوتی بمن کرامت فرموده که هرشب باید مجامعت نمایم وچنان قوهٔ اطاعت و طاعت بمن موهبت فرموده که همیشه از نصف شب تا صبح براز و نیاز حضرت بی نیاز دمساز و مداومت دارم وترا نه فهم و ادراکست که غذای روح نیست ونه آن اشتهای بمطعومات که غذای جسمانیست ونه آن قوهٔ شهویه که بمباشرت ملتذ شوی و نه آن قوهٔ شب خیزی که بعبادت قیام نمایی ، پس نه لذت دنیا را برده‌ای و نه لذت آخرت . . . و مکرر در بازار می نشست و غذا می‌خورد . پس باوعرض کردند که : اکل در بازار خلاف مروت و سالب عدالتست . درجواب می‌فرمود که : اگر آقا سیدعلی در بازار اکل کند سلب عدالت او می‌شود واگر من در بازار اکل کنم سلب عدالت من نمی‌شود ، زیرا که مرا جلالی نیست ودرویش می باشم وشخصی ازطلاب یکی ازتلامذهٔ شیخ را واسطه گرفت که: درخدمت شیخ دخترش را برای اوخطبه نماید. پس آن واسطه صباح بمجلس درس رفته وچون شیخ بسیار با هیبت بود هروقت که خیال این جواب و سؤال می کرد عرق انفعال بررخسارش جاری می‌شد ، بهمین خیالات بود تا درس تمام شد وبا خود قرارداد که بشیخ ابراز این مطلب نکرده باشد وپشیمان شد وچون خواست که برخیزد شیخ فرمود: بنشین. پس از خلوت کردن شیخ فرمود که : ترا مطلب چیست ؟ بیان کن. پس خجلت آن شخص زیادتر شد وعرض کرد که: حاجتی ندارم. شیخ فرمود که: البته حاجتی داری وآن ابراز کرده، که حاجت تو بانجاح مقرونست . آن شخص با خود اندیشه کرد که : چون شیخ این مطلب را برآورده خواهد فرمودومن هم در سؤال باید خجالت را بکشم ، پس بهتراین که برای خود اظهار نمایم. پس عرض کرد که : صبیهٔ خود را بمن تزویج فرما. پس دست اورا گرفت وباندرون خانه رفت ودخترخود را باوتزویج نمود ودرهمان شب یك باب خانه برای او خالی کرد وایشان درهمان شب زفاف کردند . چون نیمی ازشب گذشت شیخ بنفس نفیس خویش بدرخانهٔ ایشان آمد وصدا کرد که : برخیزید، که برای شما آب گرم کردم که غسل نمایید وبنمازشب قیام نمایید .. الحاصل شیخ جعفررا سخن این بود که : من هرگزمال حرام نخورده‌ام. پس درزمانی وارد اصفهان شد. امین الدوله عبدالله خان حاکم اصفهان بوده، پس شیخ را دعوت ضیافت کرد وجمیع مخارج ضیافت ازمال گمرك خانه وعشاری

قرارداده، پس بعد ازصرف غذا امین‌الدوله بشیخ عرضه داشت که : شما فرموده‌اید که من هرگزمال حرام نخورده‌ام ونمی‌خورم وحال این که این غذایی که بالفعل میل فرمودید همهٔ آن ازمال حرام وازوجه عشر گمرك بوده وشما تناول‌فرمودید. شیخ فرمود که: مجهول‌المالك برمن‌حلالست وبرتوحرام.ازجمله کرامات شیخ جعفراین که: درزمانی که درلاهیجان اقامه داشت شخصی خدمت آن بزرگوارآمد وعرض کردکه: بشماعرضی دارم، که باید درخلوت بشما عرضه دارم. پس شیخ مجلس‌را خلوت نموده،آن شخص‌عرض کرد که: من مردی هستم که دوزن دارم، روزی بصحرا رفتم، دختری دیدم درغایت حسن وجمال، ازدیداراودرآن بیابان هراسان شدم و ازوسؤال نمودم که: توکیستی و دربن‌جا چه می کنی ؟ درجواب گفت که : من طایفهٔ اجنه می باشم وبا توتعشق بهم رساندم. چون بخانه رفتی یك باب خانهٔ جداگانه برایم ترتیب داده باش واززنان خود هم باید دوری کنی وبا ایشان مجامعت نکنی‌ومن هرشب بنزد تومی آیم ومی باید که این رازمیان من و توباشد وآن را بکسی ابرازننمایی والاخواهم ترا هلاك ساخت . پس من بخانه‌آمدم و بدستورالعمل آن جنیه عمل‌کردم وازآن وقت تا حال هرشب بنزد من می آید ومرا از مقاربت اوضعف وسستی بسیارروی داده، که مشرف بهلاکت می باشم واموالی بسیارهم برای من‌آورده وآنها هم درخانهٔ علاحده (!) گذاشته‌ام . اکنون تونایب امام زمان می باشی، علاجی برایم بفرما ومرا ازین مهلکه نجات بخش. شیخ دورقعه نوشته وبآن مرد داده وفرمود که: یکی ازآنها را بربالای آن اموالی که آن جنیه آورده بگذاروورقهٔ دیگررا درسردست بگیروبردرخانه بنشین. چون آن جنیه پیدا شد رقعهٔ مرا باونموده و بگو: این رقعه را شیخ جعفر نجفی نوشته است. پس آن مرد بفرمودهٔ شیخ عمل نموده و یك رقعه را بربالای اموال گذاشته ورقعهٔ دیگررا بدست‌گرفته ، چون آن جنیه بعادت سابقه پیدا شد،آن مرد آن رقعه را ابراز نمود وگفت که : این رقعه را شیخ جعفر نجفی نوشته .آن جنیه پیش‌نیامد ودرهمان جا ایستاد. پس‌آن جنیه بسراموالی که‌آورده رفته ، که آنها رابرداشته وبرده باشد . دید که رقعه‌ای ازجناب شیخ بربالای آن‌اموال گذاشته. پس گفت که: اگرنه‌آن بود که شیخ بزرگواررقعه نوشته‌هرآینه ترا بهلاکت می‌رساندم. پس آن‌جنیه ناپیدا شدودیگرمعاودت ننمودومروت‌جناب‌شیخ برخلاف نفس نمودنش بسرحد کمال بود. چنانچه شیخ زمانی بزنجان رفته‌وازبزرك آن بلدشبی‌صیغه‌ای خواسته ، که بعقد انقطاع درآورد. زنان آن دیارازین معنی‌انکار کردند.آن مرد را دختری جمیله بود.پس اورا بانواع زینت‌ها وتجملات آراست وبمنزل شیخ فرستاد. چون شیخ داخل منزل شد و آن دختررا باآن تجملات دیده، تعجب کرده، درگوشه‌ای بنشست وازان دختر سؤال کرد که: دختر کیستی؟ گفت:من‌دخترفلانم گفت که:اکنون برضا ورغبت برای شیخ بعقدانقطاع درمی آیی؟ گفت: بلی. شیخ فرمود که: چگونه شدکه توبااین حسن وجمال تابحال شوهر نکردی؟ گفت که: من کسی‌را طالب بودم وپدرم ازازدواج اوامتناع داشت وکسان دیگر که پدرم میل داشت من راضیه بمزاوجت آنها نشدم . شیخ گفت :آن کسی‌راکه توطالب اوبودی درکجاست؟ گفت: درفلان مکانست. گفت: می‌خواهی که باوتزویج شوی؟ گفت که:

اکنون بمزاوجت شیخ درآمده‌ام وهمین مایهٔ افتخارمنست . شیخ ازان دختر میل بان کس را مشاهده فرمود . پس درحال پدردختررا احضار نمود وآن کس راکه دختر باو تعشق داشت تعیین کردند وآن دختررا تسلیم آن مرد نمودواین داخل در کرامات آن بزرگوارست. اگرچه شهوت داشت ، لیکن امیرشهوت بود ، نی اسیرشهوت وملای روم در کتاب مثنوی درباب رسالت حضرت سلیمان پیغمبر، علی نبینا وآله وعلیه السلم، ببلقیس نوشته است:

هین بیا، بلقیس، ور نه بد شود	لشکرت خصمت شودمرتد شود
هین بیا، که من رسول شهوتی	چون اجل شهوت کشم،نی شهوتی
که بود شهوت امیر شهوتم	نی اسیر شهوت روی بتم

وازفتاوی غریبـهٔ شیخ جعفراین که می فرمود : تعبیه وشبیه مصیبب حرامست و بنظر مؤلف کتاب این قول اقویست. ایضاً شیخ فرموده که: اگر درجایی تسبیح نداشته باشند، استخاره کنند، می توان قدری ازموی ریش راگرفته، استخاره کنند ، یعنی جفت وطاق کنند وازجمله فتاوی غریبهٔ اوآنکه اگرنتوانند که جسد انسانـی را حمل بعتبات عالیات دهند جایزست که جزوی ازاعضای اورا جدا کنند و بمشاهد مشرفه رسانند، اگرچه بجدا کردن یك بندی ازبندهای انگشت او باشد . گویا راه خیالش آنست که درچنـین مقام تعارض میان دفـع ضرردنیوی ودفع ضرراخرویست وضرردنیوی اذیت کردن بجسد وهتك حرمت مؤمنست واما دفع ضرراخروی برای این که نقل بمشاهد مشرفه بجهت دفع عذاب اخرویست ودفع ضرراخروی بجهت اقوائیت واشدیت مقـدم بردفع ضرردنیویست . پس باید که دفع ضرر دنیوی را مرتکب شد ودفع ضرراخروی را نمود...»

جای دیگر(ص۱۴۹-۱۴۸) دربارهٔ ملا محمد باقر بن محمد اکمل بهبهانی درحق پسرش آقا محمد علی سابق الذکروهمان مؤلف رسالهٔ خیراتیه چنین نوشته است: «...آقا محمدعلی فاضل وجامع بوده، دراصول وفقه و کلام و تاریخ اوحد زمان بود ودرامر بمعروف ونهی ازمنکرفرید دوران ومشهور بصوفی کش وبسیارازدراویش وارباب تصوف را بقتل رسانید و دروقتی ازاوقات شیخ جعفر نجفی در کرمانشاه بر آقا محمد علی وارد شد. دید که ده بیست نفرازکسانی که قباهای ماهوت و شالهای تیرمه بر کمرداشتند ایستاده‌اند. شیخ بآنها گفت : بنشینند .آنها ابا وامتناع ازنشستن کردند . پس شیخ بآقا محمد علی گفت: اذن بده که اینها بنشینند .آقا محمد علی گفت که : اینها ملازمان منند ودرمجلس من باید بایستند ، زیرا که من چندین قتل وحد در اغلب اوقات باید جاری کنم ، اگراینها بنشینند مرا آن قدرت وسطوت نخواهد بود ودرآن زمان نورعلیشاه درویش ، که خود را مرشد می دانست، بروز کرد وتقریباً چهارصد ویا پانصد درویش مرید داشت و بر بالای چادرش قبهٔ طلامی زد واووارد اصفهان شد وامررا برمردم مشتبه کرد. هر که آنجامی رفت اززیر بساطی، که بر بالای آن نشسته بود، دست بزیرآن می برد ونان تازه و کباب جوشان بیرون می آورد واین راکرامت خود قرارداد وسرش آن بود که نقبی اززیرمجلس خود بیرون برده و در زیرنقب نانوا و کباب پزی نشانده بود و دودست بآن سوراخ مـی برد ونان و کباب تازه بیرون می آورد وامررا برمردم مشتبه کرده بود وآخوند ملاعلی نوری اورا تکفـیر کرده ، نورعلیشاه باآن جمعیت ازمریدان بجانب کرمانشاه آمدومراسله‌ای

بنظم بآقا نوشته، چون کرمانشاهان در بالای قلهٔ کوه واقعست ازجملهٔ اشعارش این بود که: « ما شاه جواهر ناسوتیم، هی هی جبلی قم قم » . چون آن مراسله بآقا محمد علی رسید جواب بنظم بهمان وزن نوشت وازجمله اشعاراین بود که: « توخرسك دم داری هی هی دغلی قم قم » . پس آقا محمد علی حکم بقتل نورعلیشاه کرده واورا کشتند ومؤلف این کتاب ازشهید ثالث شنیده که می فرمود: این که آقامحمدعلی بر بالای منبر موعظه می کرد، اشعارمی خواند وتاویلات می نمود ازان جمله این شعر را می خواند:

شد فصل بهار و گشتم از غصه هلاك دارم جگری کباب و چشمی نمناك
گلها همه سر ز خاك بیرون کردند الا گل من که سر فرو برده بخاك

وآنرا توجیه وتاویل می کرد وعالمی برایم حکایت کرد که: پدرم گفت که: عزم داشتم که بکربلا برای تحصیل رفته باشم. بکرمانشاه رفتم. گفتند: آقا محمد باقردرین جاست. بدرخانه‌اش رفتم واستخاره خواستم. پس بمن فرمود: بکجا می روی؟ گفتم: بکربلا، برای تحصیل می‌روم. گفت که: در نزد علمای اهل دنیا تلمذ مکن وفرزندم محمد علی ازعلمای اهل دنیاست. گویند که: آقا محمد علی زمانی وارد مجلس کریم خان شد، که سلطان بودوآقامحمد خان قاجاردرحضور کریمخان ایستاده بود. پس کریمخان درباب آقامحمدخان مسئله‌ای سؤال کرد وآقامحمدعلی جوابی داد، که آقا محمد خان راخوش آیند نشد. پس درزمانی که سلطنت بآقا محمد خان انتقال یافت آقا محمد علی بعزم زیارت مشهد وارد قریهٔ شاهزاده عبدالعظیم شد. آقا محمد خان فتحعلی شاه را فرستاد که: بآقا محمدعلی بگو که: ماذون نیستی که بطهران بیایی وصباح نیز حکما باید ازشاهزاده عبدالعظیم حرکت کنی. چون صباح شدآقا محمد علی حکم کرد که چادر او را دردم دروازهٔ طهران زدند ودرآن جا منزل کرد. چون این خبر بآقا محمد خان رسید برای فتحعلی شاه تغیر کرد وبوزیرخود گفت که: اکنون من بدیدن اومی‌روم و این مسئله را ازو سؤال می کنم. پس اگرغیرآن جواب گفت، که درمجلس کریم خان گفته بود، پس درهمان مجلس اوراگردن می‌زنم واگرهمان جواب راگفت باومحبت خواهم کرد. پس بلا فاصله آقا محمد خان وارد مجلس آقا محمد علی شد و همان مسئله راسؤال کرد. آقا محمد علی عین همان جواب سابق راگفت. آقا محمد خان گفت که: این مرد حقیقت عالمست، پس باومحبت واحسان کرد ...آقا محمد علی را تالیفات نیکوست ازان جمله رساله درحلیت جمع میان دوزن‌فاطمیه..»

احکام جهاد

برای نمایانیدن سیاست داخلی فتحعلیشاه ودخالتی زیان‌انگیز که بروحانیان‌زمان خودمی داده است وسیله‌ای بهتر از مطالعه دراحکام جهادی که بمناسبت دوجنگ صادر کرده‌اند ودر کتابهای آن‌روزگار منعکس شده‌است نیست.

مؤلف مآثرسلطانیه‌دربارهٔ جنگ‌اول چنین نوشته‌است: « دربیان فتاوی مجتهدین عصر درین سالها درباب محاربات روسیه ورسیدن رسالهٔ هریك که باین محاربه‌احکام

جهاد جاریست و بیان نیابت اعلی حضرت شاهنشاهی و نواب نایب السلطنه در مقام نیابت امام عصر در تهیهٔ این جنگ و ترتیب رسالهٔ جهاد قایم‌مقام و بر القاب اعلاحضرت و نایب السلطنه لفظ الغازی و الجاهد فی سبیل الله افزودن- درین سالها که لشکر اسلام را محاربات باروسیه واقع بود و دلیران اسلام آن فرقه را دافع، جنگ و پیکار ن طایفه موقوف بوقتی و معین بزمانی نبود، بلکه بر سبیل استمرار صفوف کارزار آراسته بود و علم نصرت در خرام و نایب السلطنه ومیرزا بزرگ قایم‌مقام، صدر دولت و امرا و بزرگان حضرت و لشکر بان را آسایش حرام و کفایت این زحمت بی‌نهایت بر ذمت همت نایب السلطنه و قایم‌مقام و حاضران رکاب ظفر نصاب و لشکر فیروزی اثر بود و آسودگان ممالك دیگر در مهد راحت غنوده، از غوغای قیامت خبری می‌شنیدند و اثری از نارودخان او نمی‌دیدند. در سرمای زمستان آذربایجان و گرمای صحرای قراباغ و موغان دایم در رکضت و نهضت بودند. جنسی که در آن جیش، قیمتی نداشت نقدجانها بود و متاعی که بجوی نمی‌ارزید جوهر روانها و هر چیزی که نظر التفات نمی‌رفت سرهای مسلمان و روٗس بود، افتاده درمیدان هیجا دایرهٔ لشکر گاه روس، دریای آتشی درجیش و جهنمی پرخروش افواج مواج سرباز و سوار در غمرات آتش شعله بار، چون سمندر و سیاوش. درمیان این قتال وجدال مقربان حضرت را در ماههای روزه و غیره از صلوة وصیام و حکم اسیر و چپاول و فروعات بآن مسئلهٔ چندعارض می‌شد که تمیز و تشخیص این حروب باغزا وجهاد مشکل می‌نمود و خارخار این اندیشه نیز بردامن دلهامی آویخت که: آیا تحمل این مشقت و مصابرت درین زحمت بی‌نهایت، که هنگامهٔ محشر از و نمونه و روز غضب داور ازو نشانه بود و صرف اموال بی‌کران و تضییع جانها و در باختن سرها و روانها در بارگاه الهی مثمر سعادتی و باعث اثیار رحمتی و مغفرتی نیست؟ یامحض صیانت ملك یا مجرد دفاع یا رعایت سد رخنهٔ بیگانه یامخصوص باهل آذربایجان یاغزا وجهادیست که همهٔ مسلمانان درین زحمت شرکت دارند و این همه خزاین و سلاح که در اصلاح این کار و تجهیز لشکر جرار صرف میشود خزینه‌ها پرداخته و کارها ساخته میگردد، موافق قانون شرع رسول اکرمست یامتعارف بقاعدهٔ عرف و دستور ملك‌داری خسروان معظم و شیوهٔ کسری و جم؟ بنا بر تمهید این مقدمات نایب السلطنه و قایم‌مقام، بعد از عرضه داشت بدربار خاقان جم جاه، اولا عالی جناب حاجی ملاباقر سلماسی و ثانیاً صدر الملة والدین مولانا صدرالدین محمد تبریزی را برای استفتا و حل مسایل و تحقیق مدعا از شیخ جعفر نجفی و میرزا ابوالقاسم جاپلقی و آقا سیدعلی مجتهد، نورالله مضاجعهم و شکرالله مساعیهم، بعتبات عالیات عرش درجات روانه نمودند و نیز مکاتبات و مراسلات درین خصوص بتفتیش آیات و فصوص بعلمای اصفهان ویزد و کاشان، مانند مرحوم حاجی محمد حسین امام جمعهٔ اصفهان و ملاعلی اکبر ایجی و آخوند ملا احمد کاشی نگاشتند. و در اندك مدت رسایل عدیده از اطراف و جوانب در رسید وشعرای آستان امیرالمؤمنین، علیه السلام، قصاید عربی درمدح اعلی حضرت خاقانی ونواب نایب السلطنه بر رشتهٔ نظم کشیده، ارسال داشتند و رسالها در اثبات جهاد و غزا و فتاوی درملت بیضا، که امروز شاهنشاه و نایب السلطنه براستی غازی راه دین ومحیی ملت سیدالمرسلینست پرداخته و در رسالهٔ شیخ جعفر و آقاسیدعلی، که راس و رئیس مجتهدین بودند، صراحة تعیین نیابت امام و وکالت فقهای ذوی العز والاحترام درین مقام نگ‌اشته و

بدلایل واضحه و براهین ساطعه تصریح نموده که : امروز محاربات با جماعت روسیه جهادست وهرچه بقانون شرع شریف خراج حسابی از رعایا گرفته، صرف این راه شود، حلالست ومباشران امورجهاد، بشرط دیانت وامانت، از کاتب تاسررشته داران نظام جدید، اندوزندهٔ ثواب و مأجور درروزحساب و برصغیر و کبیرو وضیع وشریف ممالك محروسه واجب که: بعزم جهاد و برای تقویت دین واعلای کلمهٔ حق وحفظ بیضهٔ اسلام بواجبی تهیهٔ حرب سازند. بالجمله بعد ازورود درسایل قایم مقام صدردولت بمطالعهٔ آنها پرداخته، عمری صرف ساخت وبس ازتحقیق وتدقیق فتاوی واجتهادات فضلارا مطابق یافت. همت برجمع وتدوین مسایل رسایل نهاد. مجالس روح برور درتشریف حضورافاضل هنرورآراست وشروع در جمع اقوال مجتهدین دررسالهٔ علیحده نمود. مسایل جهادیه، که سالها متروك بود وهیچ یك ازفضلا وعلمادر روزگارها اقبال والتفات بتدریس ومباحثهٔ آن ننمود، ازآن روی که سلاطین سابق را محتاج الیه نبود، قایم مقام مجرد چندروز مطالعه وتتبع ازحدت ذهن سلیم واستقامت سلیقه چنان درآن مسایل مهارت یافتند که کسی رامقدور نبود ومزیدی برآن متصورنمی گشت رسالهٔ علیحده باتمام رسید ومحتاج الیه امرا وسرتیپان وسرهنگان بود اندکی بسط یافت ومطلب درازهان دیرتر جای میگرفت. لهذابترتیب رسالهٔ دیگر برداختند وآن نسخه را دراندك روزی مضبوط ومدون ساختند وآن رساله درنهایت اختصار پسندیدهٔ طباع مختلفه وآرای متفاوته برآمد واز روی آن نسخه نسخ دیگر درقلم آمد ودر انجمن حضور اعلی حضرت شاهنشاهی بعرض رسید ومورد تحسین وآفرین گردید ونیز یوسف نام پادری ازاهالی فرنگستان بود، باصفهان آمد ونزدعلمای آنجا تحصیل کرد ومهارتی تمام درخط وعلم دین مسلمانی ازفضلای گرام بهم رسانید. ازغایت خبث طینت وفساد طویت دررد ثبوت ختم رسالت وانکار اعجازقرآن، ببراهین وادلهٔ سخیفهٔ خودسخنان گفت ونوشت بعضی ازفضلای عراق وفارس جواب مختصری نوشته، غیراقناعی. دربن اثنا پادری رامرگ دریافت واوراق او بنظر قایم مقام رسید. ازغلبهٔ غیرت هاشمی وعصبیت دین مصطفوی وفصاحت مرتضوی دامن همت برمیان زد ودوسه تن ازقسیسین ورهابین آگاه حاضر ساخت وبتتبع توراة وانجیل پرداخت وبنای مذهب نصاری ویهود، چنانکه بود، نیك دانست، سستی مذاهب خودشان رامحاجه کرده ، ازحدت ذهن دلایل دیگر نیز آورد وردسخن های پادری فرمود ودرحقیقت ازعهده برمی آید والحال بتحریر آن کتاب مشغولست ودلایل و براهین بلند، که بذهن اکثری ازعلما وفضلا نرسیده، بذهن شریفش می رسد ودر هرمطلب هشت دلیل می آورد وابواب هشت بهشت برروی مستمعین می گشاید. آن نیز نسخه ای مرغوب ورساله ای باسلوب خواهدشد وتوفیق اتمام خواهدیافت، ان شاء الله تعالی. بالجمله دربن سال فرخنده مآل فضلا وعلمای آذربایجان درمساجد ومنابر رفته، بنای وعظ نهادند وسلوك آن طایفه را بامسلمانان بآواز بلند برفراز منابر گفته و گوهرهای وعظ بمثقب طلاقت لسان وفصاحت بیان سفتند ومستمعان رامتأثر وقلوب غافلان رامنزجر ساختند وسوای جماعت سرباز ونوکر مواجب خوار، جمعی کثیر راغیرت اسلام دامن گیر گشته، داوطلب جهاد شدند وبا اسلحه واسباب حرب ازسان گذشته، منتظر محاربت ومجاهدت گشتند، تاهر وقت که امرواشارت رود بمجاهده پردازند وجوهر ذاتی خودرا ظاهروباهر سازند واکنون درهمهٔ بلاد

آذربایجان بایراق واسباب درهمه جا قریب صدهزار نفر مجاهد بهم رسیده است.»

رسالهٔ جهادیه که مؤلف مآثر سلطانیه درین مورد بدان اشاره کرده است نخستین کتابیست که در چاپخانهٔ سنگی که درین زمان در تبریز دایر کرده اند چاپ شده است. در خطبهٔ این رساله مولف نام خودرا «اقل الخلایق عیسی بن الحسن الحسینی» نوشته که همان میرزا عیسی قایم مقام فراهانی معروف بمیرزا بزرگ است. چاپ اول این رساله نخست در تبریز در ۱۲۳۳ منتشر شده است و چاپ دوم آن در ۷٦ صحیفه بقطع رقعی باحروف عربی درشت جلی در آمده و در «دارالانطباع» تبریز در روز سه شنبهٔ ۱۷ ذی الحجهٔ ۱۲۳٤ چاپ آن بپایان رسیده است.

در آغاز جنگ دوم نیز در بار طهران بدین وسیله دست یازیده است. سپهر در وقایع سال ۱۲٤۱ می نویسد: «این هنگام شاهنشاه ایران در کیفر جماعت روسیه یك جهت شد، چه از این پیش نقض عهد ایشان و در آمدن بقلعهٔ بالغ لوی ایروان بشرح رفت و هم درین مدت که در اراضی مسلمانان مسلط بودند ازدراز دستی بازنان بیگانه و اخذ اموال مردم خودداری نمی نمودند. این حدیث بدست بعضی ازچاکران نایب السلطنه، که ازمصالحهٔ با روسیان دل گران بودند، گوشزد آقا سید محمد اصفهانی، که ساکن عتبات عالیات بود، گشت و او بکارداران درگاه شاهنشاه ایران نگاشت که: این هنگام جهاد با جماعت روسیه فرض افتاده، پادشاه اسلام را درین امر رای برچگونه است؟ شهریار تاجدار فرمود که: ما پیوسته باندیشهٔ جهاد شاد بوده ایم وخویشتن راز ازبهر ترویج دین و رونق شریعت نهاده ام. جناب آقا سید محمد، چون مکنون خاطر پادشاه را اصغا فرمود، بی توانی ازعتبات کوچ داده، راه دارالخلافه برگرفت و در عشر آخر شوال المکرم وارد طهران شد و تمامت شاهزادگان و علمای آن بلده جنابش را پذیره شدند و شهریارش نیز عظیم گرامی بداشت واز اجرای لشکر برزیادت سیصد هزار تومان زرمسکوك ازخزانهٔ خاص باز کرد، تا در تجهیز لشکر بکار شود. پس آقا سید محمد دل شاد کرد و باهر یك ازعلمای ایران مکتوبی نگار داد که: بحضرت شهریار گرد آیند و مردم را ازبهر جهاد تحریض کنند و فرمان رفت که: عبدالله خان امین الدوله، که این هنگام ازخدمت وزارت معزول بود، آقا سید محمد و دیگر علما را میهمان پذیر باشد.»

اندکی پس از آن چنین آورده است: «روز جمعهٔ هفدهم ذیقعده جناب آقا سید محمد وحاجی ملاجعفر استرابادی و آقا سید نصرالله استرابادی و حاجی سید محمدتقی قزوینی و سید عزیزالله طالش و دیگر علما و فضلا وارد لشکرگاه گشتند و شاهزادگان و امرا ایشان را پذیره کردند وروز شنبهٔ هیجدهم جناب حاجی ملااحمد نراقی کاشانی، که ازتمامت علمای اثناعشریه فضیلتش برزیادت بود، باتفاق حاجی ملاعبدالوهاب قزوینی وجماعتی دیگر ازعلما وحاجی ملامحمد پسر حاجی ملااحمد، که او نیز قدوهٔ مجتهدین بود، ازراه برسید. تمامت شاهزادگان وقاطبهٔ امرا واعیان نیز باستقبال بیرون شتافتند و جنابش را باتکبیر و تهلیل فرود آوردند و این جمله مجتهدین، که انجمن بودند، باتفاق فتوی راندند که: هر کس باجهاد ازروسیان بازنشیند ازطاعت یزدان سر برتافته، متابعت شیطان کرده باشد. شاهنشاه دیندار وولیعهد دولت نیز سخن ایشان را استوار داشت. از میانه معتمدالدوله

میرزا عبدالوهاب و حاجی میرزا ابوالحسن‌خان وزیر دول خارجه رزم روسیه را[۴] پسنده نمی‌داشتند، ورضا نمی‌دادند. مجتهدین ایشان را پیامهای درشت فرستادند[۵] و گفتند: همانا شما را در عقیدت و کیش خویش فتوریست واگرنه چگونه جهاد باکافران را مکروه می‌شمارید؟ لاجرم ایشان دم‌در بستند وازان‌سوی سفیرروس نیز چندان که سخن‌ازدر صلاح راند وهمی گفت: وقت آنست که کس بحضرت ایمپراطور گسیل دارید، تااورا تهنیت جلوس گوید واز بهر پادشاه گذشته تعزیت فرماید، سخنان اورا نیزوقعی نگذاشتند وازقضا هم درین وقت کینیازوسرحدداران پنبك وقراکلیسیا ازحدود خود بیرون شده، تاآباران ایروان تاختن کردند. این معنی یك باره علمای دین‌واعیان دولت‌را درکارجهاد یك جهت کرد وسفیرروس ازگفت وشنود باکارداران دولت مایوس شد وخواست تا مجتهدین را دیدارکند، بلکه ایشان را ازاندیشهٔ جدال فرودآرد و خویشتن بر گردن نهد که: دست روسیان را ازحدود ایران بازدارد ومجتهدین درپاسخ گفتند که: درشریعت ما باکفار ازدرمهروحفاوت سخن کردن گناهی بزرگ باشد، اگرچه روسیان ازحدود ایران بیرون شوند، هم جهاد باایشان را واجب دانیم. درپایان کارشاهنشاه ایران سفیرروس را طلب داشته، فرمود: اکنون کار برحسب تشیید مبانی شریعتست وماهمواره قوام ملت را برصلاح دولت فضیلت نهاده‌ایم واورا رخصت انصراف داده، یك هزارتومان زرمسکوك وبعضی از اشیای دیگر او را عطا فرمود و بر حسب فرمان میرزا اسمعیل منشی نایب السلطنه بمهمانداری اومامور گشت وراه آذربایجان برداشت.»

اندکی بعد سپهر درپایان حوادث سال ۱۲٤۱ نوشته است: «این هنگام جناب آقا سید محمد، که درمیان علمای ایران فحلی نام بردار بود، مزاجش ازاعتدال بگشت[۶] واز تبریز بیرون شد ودربین راه بمرض اسهال وداع جهان گفته، درجنان جاویدان‌جای کرد.»

هدایت در روضة الصفای ناصری درین زمینه چنین نوشته است: «برامنای دولت ابد مدت اسلامیه چنان خاطرنشان شد که: بعد ازتسلط روسیه برگنجه وشیروانات[۷] و قراباغ دست تعدی برعرض وناموس اهالی‌اسلام دراز کرده، بانطماس ملت اسلام و اندراس شریعت خیرالانام مجد وممدند وبنسخ وفسخ دین مبین خیرالمرسلین راعی‌وساعی واین اخبارمخالفت آثاردر بلاد ایران پراگنده گشت وبنیاد صبروسکون علمای متعصب ازجای کنده‌آمد. همانا کارگزاران دربارحضرت ولیعهد کامگار، که بنابربعضی مصالح راضی بمصالحه نبودند نیزدرین باب تقویتی نمودند. علمای ایران، که برحسب مذهب اثنا عشری، خود را نایب امام ومجتهد انام می‌دانستند، ازدیارعرب وعجم بهمهمه و دمدمه درآمدند که: اگرپادشاه ایران درین باب مسامحه ومعاطله کند تکلیف ما، که مروجان دین مبین و حامیان شرع حضرت سیدالمرسلینیم، آنست که بالاتفاق با همه عوام وخواص اهل‌آفاق موافقت ورزیم ومرافقت جوییم وبا سرداران دولت روسیه راه محاربت ومضاربت پوییم، اگرمغلوب شویم ومقتول آییم عواقب ما بخیرومنزل ومرجع ما بهشت عنبرسرشت واگرغلبه کنیم مآل کارما برتحصیل مثوبات‌خواهد بود. چون عموم عوام کالانعام مطیع و منقاد علمای معروف باجتهادند، برین قول‌اتفاق کردند واین سخن را تصحیح واین عقیدت را تصریح نمودند وچون جناب‌مجتهد الزمانی آقا سید محمد

اصفهانی را ظن بر آن بود که : حضرت شاهنشاه صاحب قران مخالفت با اولیای دولت بهیهٔ روسیه را صلاح دولت ابد مدت نخواهد دانست اسلم واصلح آن که : معتمدی ازخود بدان حضرت روانه نماییم واستمزاجی حاصل آوریم. لهذا ملارضا خوئی را باصورت حکم جهاد بحضرت خاقان صاحب قران فرستاد که : استمزاجی رود وازمکنون خاطرخطیر صاحب قرانی تحقیق شود . حضرت شهریاردانش شعارقاجار، صاحب قران کامگار، که پادشاهی عاقل ودانا و شهریاری دقیق وتوانا بود و ازقواعد علمای اسلامیهٔ اثنا عشریه مفصلا اطلاعی کامل داشت، دانست که: مجتهدین اسلام خود را نایب امام وپادشاه عهد را در آن کیش نایب مناب ازجانب جناب خویش همی شمرد ندواگرجزین باشدعوام را برانگیزند وطرح فساد ریزند وبرحسب قانون ملت بسلطان عهد بدین علت طغیان گزینند . کار دولت خود را ازدوروی ودوسوی قرین اعتلال دانست ، چه که با مخالفت علمای اعلام و مجتهدین اسلام امرسلطنت ایران راکمال اختلال همی دید وبا مؤالفت دولت بهیهٔ روسیه مفاسدت این کاربزرگ را بیشترمقرون بفساد همی فهمید وعقلادانند که: چون کاری مشکل را دوروی ازدوسوی ظاهرشد بطرف انسب واوجب متمایل شدن الزمست . بناء علی هذا حضرت شاهنشاه صاحب قران رعایت جانب عموم اهالی ایران را اولی شمرد وملا محمد رضای فرستادهٔ جناب اکمل المجتهدین آقا سید محمد را بروفق رضای اوپاسخ نگاشته وبعتبات عالیات عرش درجات مرجوع داشته، روانه فرمود وچون اوبدان مقصد رسید و تمکین حضرت شاهنشاه شریعت آگاه را مصدق گردید ، عالی جناب سید سند فضایل القاب را ، که قبول خاصه وعامه وگرمی هنگامه داشت ، بحضورحضرت صاحب قرانی ترغیب کرد . جناب سید محمد ، که در کیش اسلام بمنزلهٔ نایب واعلم علمای فضیلت مآب بود ، با جماعتی ازمعارف مجاورین ازعتبات فیض قرین حرکت فرموده ، بدارالسلطنهٔ طهران تصمیم عزم فرمود ودراوایل شوال وارد گردید وبنا بررعایت شریعت اسلام تکریم وتعظیم او برخواص وعوام لازم شد وازحضرت خاقان صاحب قران وشاهزادگان والاشان تعظیم وتکریم بی کران دید . لهذا بعموم فضلای ایران نامها نگاشت وآنان را بآمدن دارالسلطنه مجبور ومأمور داشت. همهٔ علمای ایران در طهران گردآمدند ودرامرجهاد باروسیهٔ بدنهاد هم داستان شدند . پادشاه ذی‌جاه قاجار ناچار بدان گروه شریعت‌پژوه موافقت کرد وآنان را بقید مرافقت درآورد واگرنعوذبالله چنین نکردی بلوای عام شدی وکار سلطنت خاصه تمام . مبلغ سیصدهزار تومان زر مسکوك، اضافه برمخارج مواجب وعلوفهٔ هرشهر بلوك، بمصارف معارف اهل جهادمقررشد . کارکنان توانا، بحکم حضرت صاحب قران دانا، مقدار زر سره رادر قوصره کرده ، باردوی کیهان پوی اعلی نقل و تحویل نمودند. »

اندکی پس از آن نوشته است : «روز جمعهٔ هفدهم این ماه (ذیقعدهٔ ۱۲۴۱) عالی جناب سلالة الاطیاب آقاسید محمداصفهانی ،مجتهدعصر ومفتی عهد، که درقبول عامه وخاصه متفرد وباجرای احکام فروعیه واصولیه احدی ازامرش نامتمرد بود، بافضلای عظام : حاجی ملامحمد جعفر وآقاسید نصرالله استرابادی وحاجی سیدمحمدقزوینی وسیدعزیزالله طالش وبسیاری ازعلما وفضلای هربلد وارد اردوی خاقان صاحب قران (درچمن سلطانیه)

شدند ودر کمال تعظیم وتوقیر ونهایت کثرت وتوفیردرخیمهای آماده بیاسودند ودرورود این علماتمام خوانین وعظما مقدم‌ایشان رااستقبال کردند وعموم لشکریان اردو باسلام و صلوات وتکبیر وتهلیل دررکاب ایشان پیاده همی آمدند وهمهمهٔ غریب دراطراف انتشار یافت وعموم اهل ایران راتمنای موافقت ومتابعت باپیشوایان‌دین‌مبین‌مرکوز ضمیرارادت تخمیرگردید. پس‌از روزی دو، جناب حاجی ملاعبدالوهاب قزوینی وحاج ملااحمدنراقی وجمعی ازعلما دررسیدند. الحاصل رای تمام‌پیشوایان شریعت، که حامیان‌ملت ودین‌مبین اسلام بودند، برین مقرر شد که: بایدحضرت صاحب‌قران بادولت بهیهٔ‌روسیه ترک‌مصالحه ومدارا کنند ولازمست وواجب شرعی که: عداوت ومنازعت آشکارسازد. چه برما معلوم شده که: سلوک اهالی آن‌دولت دربلاد متصرفهٔ قراباغ تعرض بعرض‌وناموس وتمسخر بدین وآیین اهالی اسلام والامقام بنحویست که: درشریعت‌ما ننگ ومایهٔ نزاع‌وجنگ وتکلیف پادشاه ایران وتمامی اهل اسلام وایمان در جهاد باروسیه است وتمامت فقها وعلما، که بحسب مذهب پیروی ایشان برپادشاه ایران عهد لازم بود، فتوی دادند ومجله نگاشتند که: این‌امر، یعنی جهاد برپادشاه‌وهمهٔ‌مسلمانان‌واجبست‌ومسامحهٔ دربن‌باب کفروضلالت. ناچار کل امرای دربار بفتاوی‌علمای‌مذکور گردن‌اطاعت‌نهادند وبمطاوعت تن‌دردادند، الاجناب‌معتمدالدولة العلیة‌العالیه میرزا عبدالوهاب‌نشاط اصفهانی وحاجی‌میرزاابوالحسن شیرازی‌وزیر دول خارجه، که برین‌رای‌انکارداشتند ومخالفت بادولت بهیهٔ‌روسیه‌را صلاح دولت‌ومملکت نمی پنداشتند. علماوفقهابدین‌دوعاقل بادها، پیامهای‌تهدیدآمیز وعیدانگیز فرستادند. آن‌دونیز ازبیم تسلیم نمودند وسفیر دولت بهیهٔ روسیه باامنای دولت‌علیهٔ‌عالیه مجالس ملاقات ومکالمه آراست. سخن‌ازترک‌خلاف راند ومفید نیفتاد ومقارن این‌حال روزگار فتنه‌انگیز ودوران‌نابه‌کار حادثه‌آمیز اسبابی‌مجدد فراهم آورد وخبررسید که: کینیاز و سرحدداران پنبک و قراکلیسیا ازحدودخود تجاوز کرده‌وبا باران ایروان‌روی آورده، استماع این واقعه بر لجاج علما برافزود ونصح‌سفیر روسی‌دریشان سرایت‌ننمود وکار برحضرت صاحب‌قران تنگ وباابرام‌واصرار مجتهدین ملت‌مجبور بجنگ‌شد. ناچار بسفیر دولت بهیهٔ روسیه اتفاق آرای علما وامرا را درمیان نهاده واو را رخصت رجعت داده، مبلغ یکهزار تومان نقدوچهار طاقه‌شال کشمیری، سوای انعام همراهان، بکینیاز بخشکوف التفات نموده وروز جمعهٔ بیست‌وچهارم شهر ذی‌قعده روانه‌شد ومیرزا اسمعیل انجدانی[1] بمیهمان داری سفیر مذکور تا تفلیس مأمور گردید وفتنهٔ خفته ازخواب بیدار آمد واز دو سوی مؤالفت بمخالفت تبدیل یافت‌وتمامت‌ایران برآشفته شد ودلهای عموم رعایاوبرایااز مواعظ علمابهم برآمده گشت‌وزمام‌رفع‌این‌فتنهٔ‌عظمی‌ازدست‌تصرف پادشاه دانش آگاه اسلام بدر رفت وکار ملک بکف کفایت گروهی بی کفایت در افتاد. عوام کالانعام را کار بجایی رسید که: احکام‌علما براوامر سلطان ایران رجحان دادندوگوش جان ودل برطاعت واطاعت مجتهدین نهادندو کمر همت بر جهاد بربستند وبردر ارباب اجتهاد نشستند. بازار لاف وگزاف گرم ودیدهٔ عقل وانصاف بی‌شرم گردید. کتاب خوانان شمشیر جوی شدند وقلم زنان‌رمح بر گرفتند، عمامها وخامها بخود ورمح بدل وعباها وقباها بخفتان وقزاگند مبدل آمد. ازدحام عام مایهٔ امیدعوام گشت وجلوهٔ‌سراب

در دیدهٔ متعطشان نادان دریای آب همی نمود... تا در همه ایران کار چنان شد که: اگر حضرت خاقان صاحب قران برای علما انکار کند اهالی ایران سلطانی برانگیزند و بمخالفت شاهنشاه اسلام برخیزند. لاجرم حضرت خاقانی، با آن فر سلیمانی، بمتابعت ملت محافظت دولت خواست و سپاه کینه‌خواه بمحاربه و مجادله با سرحدداران قراباغ و ارمن برآراست.»

اندکی بعد در ضمن شرح نخستین زدو خوردهای لشکریان ایران و روسیه و رفتن فتحعلی شاه بآذربایجان برای چاره جویی چنین نوشته است: «توقف لشکر در چنین زمین (طویلهٔ شاهی) کمال صعوبت داشت و حضرت خاقان صاحب قران را بر عساکر پریشان خاطر دل بسوخت و ترحم فرموده، از آن منزل کوچ داد و در اهر که یک فرسنگی آنجاست نزول گرفت. چون آزوقه و علوفهٔ این همه سپاه بعد از توقف بسیار در آن دیار روی بکم‌یابی نهاده بود و بعلت قلت ضروریات سپاهیان بعسرت درافتاده بودند، از اهر عزیمت تبریز فرمود و چون عوام تبریز بجهت کشته شدن تنی دو از سادات و قادات آن ولایت با جناب آقا سید محمد مجتهد سوءادب شیوه کردند، حضرت شاهنشاه بدیدن جناب مجتهدالعصر توجه فرمود و زنگ کدورت از آیینه خاطر علما زدود.»

اندکی پس از آن نوشته است: «و هم از واقعات این سال وفات عالی جناب فخرالمجتهدین آقا سید محمد اصفهانی بود که در تبریز مریض و در عرض راه بمرض اسهال ارتحال جست و با مقام اجتهاد و ثواب جهاد روی بسوی عام جزا نهاد.»

دربارهٔ این سید محمد طباطبایی اصفهانی ساکن عراق معروف بسید مجاهد پیش از ین در صحیفهٔ ۵۰ شرحی آمده است. مرحوم محمد علی تبریزی مدرس در کتاب ریحانة‌الادب فی تراجم‌المعروفین بالکنیة اواللقب (۱) دربارهٔ وی چنین نوشته است:

«صاحب مناهل سید محمد معروف بمجاهد ابن صاحب ریاض سید علی طباطبایی سالف‌الترجمه، از مشاهیر علمای امامیهٔ اواسط قرن سیزدهم هجرت که فقیه اصولی متبحر ادیب ماهر عابد زاهد بوده و از والد معظم خود و پدر زن خود سید مهدی بحرالعلوم تکمیل مراتب علمیه نموده و در حال حیات پدر از کربلا که مولدش بوده بایران آمده و در اصفهان اقامت گزیده و بتدریس و تألیف مشغول و مرجع استفادهٔ افاضل آن نواحی بوده و کتاب مفاتیح را نیز در آنجا تألیف داده تا آنکه خبر وفات والد معظمش رسیده و بلافاصله عازم عراق و در کاظمین مقیم و مشغول انجام وظایف علمیه بوده تا آنکه سلطان فتحعلی شاه قاجار مدافعهٔ روس و دفع شر و تعدیات ایشان را که نسبت ببلاد اسلامیه داشتند تصمیم گرفته و محض تبرک و استمداد از معنویت سید خواستار حضور او در موکب همایونی گردید سید نیز اجابت کرده و با چندی از اکابر علمای وقت که محقق نراقی نیز از آن جمله بوده عزیمت ایران داده و بیش از اندازه مورد عنایات ملوکانه و احترامات درباریان و عموم اهالی گردیده و بمعنویت و اهل باطن بودن سید اعتقادی کامل داشتند حتی گویند سید در حوض مسجد شاه قزوین وضو گرفته و اهالی آن بلده در اثر حسن عقیدتی که دربارهٔ وی داشته‌اند تمامی آن آب حوض را باندک زمانه محض تبرک و استشفا بردند لکن عاقبت باقتضای تقدیر ازلی که سلطان ایرانی بدان مرام مقدس موفق نگردید آن رسوخ و خلوص عقیده

۱- ج ۲ طهران ۱۳۲۸ ص ۴۴۷-۴۴۸

که‌در بارهٔ سیدداشتند فتور یافته‌و سیدنیز بادلی پرملال که ازاقوال ناشایست ونابایست آن جماعت بی‌خبر ازاسرار غیبیهٔ‌الهیه‌داشته درقزوین اقامت کرده تادراوایل سال‌هزارو دویست‌و چهل‌ودویم هجرت درهمان جاوفات وجنازه‌اش باتمام فوریت بکربلای‌معلا نقل ودر بازار بین‌الحرمین‌مدفون‌ولفظ «مغرب» مادهٔ‌تاریخ وفات اوست‌وازمصنفات‌اوست: ۱) الاستصحاب ۲) اصلاح‌العمل‌درعبادات ۳) الاغلاط‌المشهوره ٤) جامع‌العبائر ٥) جامع‌المسائل نظیر جامع‌الشتاب میرزای‌قمی ٦) الجهادیه ۷) حاشیهٔ معالم‌الاصول ۸) حجیة‌الشهره ۹) حجیة‌المظنه ۱۰) المصابیح درفقه ۱۱) مفاتیح‌الاصول که‌درطهران چاپ‌سنگی شده ۱۲) مناهل‌در فقه ۱۳) الوسائل الی‌النجاة دراصول فقه که‌در اوایل زندگانی تألیفش کرده و غیر اینها وسبب اشتهاراو بمجاهد هم از بیانات‌مذکور روشن گردید.»

درمیان کسانی که درین گیرودار وارد شده‌اند و بنیادکاری راکه آن‌همه نتایج‌وخیم برای ایران داشته است گذاشته‌اند دخالت حاج‌ملا احمدنراقی بیش‌ازهمه مایهٔ شگفتیست. مرحوم حاج ملا احمدبن حاج‌ملا محمدمهدی‌بن ابی‌دز نراقی‌کاشانی‌یکی از بزرگان‌ایران درآن روزگار ومردی بسیار دانا ومحیط برمعارف عصرخود وعارف پیشه وشاعر بسیار زبردستی بوده وصفایی تحلص می کرده وآثارجالب ازومانده است‌واز آن جمله‌مثنوی معروف طاقدیس وغزلیات بسیار شیواست . وی‌در فقه واصول ورجال ونجوم وریاضیات وحکمت دست داشته، مردی بسیار پرهیزگار بوده است وچند تن‌ازبزرگان زمان مانند شیخ مرتضی انصاری وحاج سید محمد شفیع جاپلقی از شاگردانش بوده‌اند وخود از بزرگان روزگار دانش آموخته است .

در میان مؤلفات وی کتابهای مهم هست از آن جمله : اجتماع‌الامر والنهی، اساس الاحکام فی تنقیح عهد مسائل الاصول بالاحکام در اصول فقه ، اسرارالحج بفارسی، حجیة‌المظنه، خزائن بفارسی ، دیوان اشعار ، سیف‌الامه بفارسی در رد پادری عیسوی، شرح تجرید الاصول پدرش، مثنوی طاقدیس، عوائد الایام من قواعد الفقهاء الاعلام وقوانینهم التی لابدفیها من الاعلام، عین‌الاصول دراصول، مستندالشیعه فی احکام‌الشریعه در فقه استدلالی، معراج‌السعاده دراخلاق بفارسی، مفتاح‌الاحکام دراصول‌فقه، مناهج‌الوصول الی‌الاصول .

یکی از امتیازات بزرگ این مرد در میان معاصرانش اینست که در زبان فارسی نویسنده وسرایندهٔ بسیار باذوق شیرین‌سخنی بوده است وزندگی بسیار سادهٔ بی آلایش داشته ودر آزادمنشی یگانهٔ روزگار خویش بوده‌است .سرانجام در روستای نراق‌کاشان ببیماری وبا درآغاز شب یکشنبهٔ ۲۳ ربیع الثانی ۱۲٤٥ درگذشت وپیکرش را بنجف بردند ودر آنجا بخاك سپردند(۱) .

وی در پایان زندگی در ۱۹ ذیقعدهٔ ۱۲٤۱ یعنی سه سال‌وچهار ماه وچهار روز پیش ازآنکه ازین جهان برود برای شرکت درین ماجری وارد چمن سلطانیه شده‌است وبسیار شگفتست که مردی بااین جلالت قدرو بزرگواری در زمانی که پیداست پیرو شکسته بوده است بااین کار تن دردهد وپیداست که هنگامهٔ ماجری جویان و دنیاپرستان

(۱) ریحانة‌الادب ج ٤ طهران ۱۳۳۱ ص ۱۸۳-۱۸٥

در آن زمان باندازه‌ای بالا گرفته است که چنین مرد بزرگی‌راهم ازخانه وشهر خویش باین میدان می کشد.

چنانکه تاریخ نویسان آن زمان نوشته‌اند وپیش ازین آوردم ازمیان درباریان فتحعلی شاه تنها کسانی که باین کار تن‌در نداده‌ومخالف ورودایران بجنگ دوم باروسیه بوده‌اند میرزا عبدالوهاب معتمدالدوله نشاط اصفهانی شاعر بزرگ آن‌روزگار ومیرزا ابوالحسن شیرازی معرف بایلچی بوده‌اند که درآن زمان تازه «وزیردول خارجه» شده بود. این دوتن رانیز ماجری جویان بی لگام آن روز بزور‌تهدید ازمیدان رانده‌اند.

سپهر درناسخ التواریخ درحوادث سال ۱۲۲۹ نوشته است: «در عشر آخر محرم حاجی ملامحمد زنجانی که در زاویه‌ای اززوایای مسجد دارالخلافهٔ طهران نماز بجماعت می گذاشت ودر کسب علوم نیزاندك بضاعت داشت روزی در عبور کوی وبرزن بامستی دوچار شد ودر میان ایشان عربده‌ای برفت. حاجی‌ملا محمداین معنی‌رادست آویز کرده، باجمعی ازمریدان خودبی آگهی کارداران‌دولت بسرای جماعت ارامنه، که‌سکنهٔ طهران‌اند دررفت وخمهای خمر واوانی دیگر مسکرات، هرچه بیافت بشکست وبعضی‌اموال ایشان نیز بدست عوام بغارت رفت. شهریار نامدارفرمود: این‌جماعت درپناه اسلامیان‌اند ونیز از اهل ذمت شمرده شوند، خسارت ایشان درشریعت ماپسندیده نیست وجسارت حاجی‌ملا محمد در سدهٔ‌سلطنت سخت‌نکوهیده است. پس‌فرمان دادتا اورا واهل اورا، هر که بود، از زن وفرزند از دارالخلافهٔ طهران اخراج کردند».

هدایت در روضة‌الصفای ناصری این‌واقعه‌را چنین آورده‌است: «ملا محمدزنجانی، که از علمای رسمیهٔ متوقفه در دارالخلافهٔ طهران‌بود بجهت قبول عامه‌بامردی ازاواسط الناس، که ازباده سرخوش ودرعرض راه بازار باوی عربده کرد، جمعی از عوام کالانعام را با خود یار کرده، بخرابی کلیسیای ارامنه، که از زمان شاه‌عباس صفوی ماضی درهمهٔ ایران برپاست، حرکت کرده، باآنکه‌اهل جزیه بودند بخانهٔ ایشان‌رفته، بشکستن‌خمهای شراب‌ناب بلوی‌عام برانگیخت وبعضی ازابنیهٔ آنان رادر آن غوغا خراب کرد وخمهای آن طایفه راشکسته، خفته‌گان (!) زیر تراب را ازجریان شراب سرمست ساخت. نواب شاهزاده حسنعلی میرزا، حاکم طهران، وقتی اطلاع یافت که آن متزاهد خشك مغز باین آلایش نغزتردامان شده بود. لاجرم بحکم‌سیاست سلطانی اورا از بلدهٔ طهران‌اخراج بلد کردند وغرامت و خسارت اموال ارامنه‌را از مرتکبین‌مأخوذ وبدانها موصول داشتند ومحمد مهدی خان مازندرانی متخلص بشحنه که از امرا وشعرای این دولت بود بس نیکوسروده، رباعی:

زاهد بشکست از سر خامی خم می   اسباب نشاط می کشان زو شد طی
گر بهر خدا شکست ای وای بمن   وربهر ریا شکست پس وای بوی».

این نیز نمونهٔ دیگری از تجاوزهای روحانیان آن دوره است.

روابط روسیه باایران درین دوره

چنانکه اسنادمعتبر نشان می دهد دولت‌روسیه بهمان‌عهدنامهٔ گلستان‌قانع شده‌ودیگر

در اندیشهٔ جنگ با ایران نبوده است. با این همه زمینه‌ای که در ایران می‌چیدند و آشکارا در بارهٔ این عهد نامه سخن می گفتند و گاه گاهی نیز با دولت روسیه برای تغییر مواد آن و پس گرفتن برخی از نواحی که در آن عهدنامه با ایران واگذار شده بود گفتگو می کردند دولت روسیه را وادار می کرد احتیاط خود را بکنند.

دولت انگلستان هم با وجود آنکه در سه عهدنامهٔ ۱۲۲٤ و ۱۲۲۷ و ۱۲۲۹ پی در پی بعهده گرفته بود از ایران در برابر هر دولت اروپایی پشتیبانی بکند و نیز وعدهٔ واهی یاوری نظامی و حتی مساعدت نقدی کرده بوده بهمین قانع بود که دیگر ایران مزاحم منافع آن در هندوستان و افغانستان نشود و میانجی گری که در میان روسیه و ایران گاه گاهی می کرد چندان جدی و صمیمانه نبود و در حقیقت بیشتر مایل آن بود که ایران در جای دیگری گرفتار باشد و از پای در بیاید و نتواند در مرزهای هندوستان کاری از پیش ببرد.

ناپلئون هم دیگر از ایران منصرف شد و آن بلندپروازیهای سابق را رها کرده و روز بروز بپایان کار خود نزدیك تر می‌شد.

در همان روزی که عهدنامهٔ گلستان امضا شده است شاید در همان مجلس نمایندگان ایران از نمایندگان روسیه خواستار شده‌اند که تجدید نظری در این عهدنامه بکنند. سپهر در ناسخ‌التواریخ بلافاصله پس از ضبط متن عهد نامهٔ گلستان نوشته است: «صورت نوشتهٔ سردار روسیه نیکولای ردیشچوف سپارنی اکد: چون میان وکلای دو دولت پایدار عهدنامه قرار یافته بنابرین شد که بعد از اتمام مصالحه و دستخط گذاشتن برای استقرار دوستی و اتحاد سفرا آمدوشد نمایند. لهذا ایلچی که از دولت علیهٔ ایران برای مبارکباد بدولت بهیهٔ روس می‌رود مطالبی که از شاه خود مأمورست برای حضرت ایمپراطور اعظم عرض و اظهار نماید سردار دولت بهیهٔ روس تعهد نمود که در مطالب ایران بقدر مقدور کوشش وسعی نماید بجهت اعتماد خط گذاشته مهر نمودیم بتاریخ سیزدهم ماه اکدمیر.»

پیداست که این شرح ترجمهٔ سندیست که در همان ۱۲ اکتبر ۱۸۱۳ (۲۹ شوال ۱۲۲۸) ژنرال رتیشچوف سپاردانی فرمانده لشکریان روسیه و امضا کنندهٔ آن عهدنامه امضا کرده و قرار گذاشته‌اند سفیر ایران که پس از امضای عهدنامه بروسیه میرود با امپراتور روسیه دربارهٔ تغییر یا توجیه و تفسیر برخی از مواد عهدنامه گفتگو بکند.

دو همین موقع سر گور اوزلی سفیر انگلستان و امضا کنندهٔ عهدنامهٔ دوم که دست اندر کار انعقاد عهدنامهٔ گلستان بوده از راه روسیه بانگلستان رفته و هدایا و نامه‌ای برای دربار انگلستان برده و موریهٔ معروف را بجای خود گماشته و از راه تفلیس و سن پترزبورگ رهسپار شده است.

دربار طهران نیز میرزا ابوالحسن شیرازی معروف بایلچی را بسفارت بروسیه فرستاده است که با سفیر انگلستان عزیمت کند و بیاری او در دربار روسیه کار را بجایی برساند. دوهزار تومان نقد خرج سفر او را پرداخته و حواله داده بودند که اگر محتاج بشود چهل هزار تومان از بازرگانان گیلان دریافت کند.

وی در آغاز سال ۱۲۳۱ (پایان ۱۸۱۵) وارد پای‌تخت روسیه شد و در ۲۰ ژانویه ۱۸۱٦ (۱۹ ربیع‌الاول ۱۲۳۱) یادداشتی بکنت نسرلود وزیر امور خارجهٔ روسیه داده

که مداول آن چنین بوده است :

چون عهدنامهٔ جدید گلستان را باختصار نوشته اند امیدوارست درسن پترزبورك عهدنامهٔ مفصل‌تروصریح‌تری بسته‌شود. امپراتور بزرگ روسیه ازراه کرم بدرخواست‌شاه ایران‌خان نشین‌هایی را که بروسیه واگذار شده‌است پس بدهد. ایران ازسوی خود بعهده می گیرد هزینهٔ جنگ راپردازد واگر پس‌دادن ولایاتی که منتزع شده است ممکن نباشد وتنها باسترداد قسمتی از آنها رضایت دهند بازهم غرامت جنگی پرداخته خواهدشد.

کاونت کاثکارت (۱) سفیرانگلستان دردربار روسیه نیزدرین موقع تقاضای ایران راتأیید کرده‌است وپیداست که‌این اقدام وی نتیجهٔ سفرسرگوراوزلی ازراه سن‌پترزبورك بانگلستان بوده است. اما کنت نسلرود وزیرامورخارجهٔ روسیه بالحن خشك وخشنی این تقاضای سفیرانگلستان را رد کرده ودرتاریخ ۵ آوریل ۱۸۱٦ (٦ جمادی الاولی ۱۲۳۱) چنین نوشته است: « باتکای اصولی که کابینهٔ انگلستان را درچنین مواردی وادار می کند پذیرفتن دخالت یك دولت خارجی درین کاردشوارست.»

اما پاسخی که بسفیرایران‌داده مبهم بوده است باین معنی که بجزناحیهٔ گنجه که لشگریان روسیه بضرب شمشیر تصرف کرده‌اند همهٔ نواحی دیگر بمیل خود فرمانروایی روسیه را پذیرفته‌اند با این همه ژنرال یرمولف را امپراتور مأمور کرده‌است دربارهٔ مرزهای روسیه وایران تجدیدنظر کند وامپراتورپس ازدریافت اطلاعاتی که وی خواهد فرستاد پاسخ قطعی‌خواهد داد ورعایت مصالح امپراتوری خود را خواهد کرد ودرضمن صمیمانه خواستارآنست بااعلی‌حضرت شاه ایران یاری کند.

درین هنگام یرمولف را بفرماندهی کل لشکریان قفقاز برگزیده بودند ودر دستوری که بامضای امپراتورروسیه باوداده بودند چنین‌نوشته‌شده بودند: « باید مطمئن شودآیا ممکن خواهد بود درخان نشین‌های طالش و قراباغ وسیله‌ای بدست‌آورد که دولت ایران را راضی کند وخط مرزی تازه‌ای رسم کند ودربرابرآن مزایای دیگری بدست‌آورد.» این مزایا را برای یرمولف شرح داده بودند اما امپراتور عقیده داشت که دولت ایران بدادن آنها سرفرود نخواهد آورد وچنین نوشته بود: « تردید نیست که مفیدتر ازهمه آن خواهد بود که بجای، نواحی که درآن سوی رود ارس واقع شده است ولایات ایروان و نخجوان را گرفت ولی چون می‌دانم با چه لجاجتی همیشه دولت ایران هرگونه واگذاری را رد کرده است شك دارم که امروزهم بدان رضایت بدهد.»
سپس امپراتور مقصود دیگری‌راکه رسیدن بآن آسان‌تر بود بیرمولف پیشنهادمی کرد: تأسیس تجارت خانهایی درانزلی واستراباد آن‌چنانکه کاترین‌دوم پیش ازان دردستوری که بکنت زوبف‌داده بود نقشهٔ آن راکشیده بود. درپایان‌مطلب امپراتورنوشته‌بود: « این برای بازرگانی‌ما درحاج طرخان‌فایدهٔ بسیارخواهد داشت واگربتوانید این کار را اجری کنید خدمت‌حقیقی‌خواهید کرد.» این دستوردرتاریخ ۲۹ ژویه ۱۸۱٦ (٤ رمضان ۱۲۳۱) بامضای امپراتوربژنرال یرمولف داده شده است (۲).

۱- Count Cathcart

۲- کتاب سابق‌الذکر پرنس سچرباتف ج ۲ ص ۱۲-۱۳

چیزی که بسیار شگفت است اینست که قطعاً پس گرفتن نواحی شمال رود ارس که از دست ایران رفته بود بر اجازهٔ تأسیس تجارت خانهای روس در استراباد و انزلی بمراتب رجحان داشته است و نپذیرفتن این پیشنهاد جز لجاج کودکانه چیز دیگر نبوده است. باهمهٔ قدر و قیمتی که می توان در کارهای عباس میرزا نایب السلطنه قایل شد این جا باید بخطای جبران ناپذیر وی اعتراف کرد زیرا تردیدی نیست که مانع پذیرفته شدن این پیشنهاد وی بوده است و آن هم دلیل بسیار شگفتی دارد. یرمولف در آخرین زد و خوردهای جنك اول از کاردانی خود عباس میرزا را رنجانیده بود و عباس میرزا سخت با وی دشمن شده بود و چون واسطهٔ این گفتگوها یرمولف بوده است عباس میرزا هر گز روی خوشی نشان نداده و چون درمزاج پدر بسیار مؤثر بوده سرانجام این کار سر نگرفته است.

ولایت عهد عباس میرزا

چنانکه پیش ازین گذشت موضوعی که تقریباً درسراسر دورهٔ پادشاهی فتحعلی شاه دشواریهای فراوان در ایران فراهم کرده و مدار همهٔ حوادث این زمان بوده و در جنگها و روابط سیاسی فوق العاده مؤثر بوده و تا مدتهای مدید درسرنوشت ایران و خاندان قاجار اثر فوق العاده داشته ولیعهدی عباس میرزا نایب السلطنه بوده است. قطعاً اگر فتحعلی شاه پسر دیگری جز و نمی داشت و پسران مهتر ازمادران دیگر بجز او بجهان نیاورده بود سرنوشت ایران درین روزگارها جز این می بود که شد.

عباس میرزا باهمهٔ مخالفتها و دسیسه هایی که در دربار پدر شب و روز متوجه او بود در وجود پدر بسیار مؤثر بود و همهٔ حواس او متوجه این بود که ولیعهد باشد و پس از پدر بجای او بنشیند. برای تأمین حق خود از هیچ چیز دریغ نکرد و یکی از مطمئن ترین وسایلی که بکار می برد شناسایی این حق بوسیلهٔ دولت های اروپایی یعنی فرانسه و انگلستان و روسیه بود.

در فصل چهارم عهد نامهٔ گلستان قید شده است که دولت روسیه هر کس را که پادشاه ایران بولیعهدی خود بر گزیند باین سمت بشناسد و در دشواریها با او یاری کند. در فصل یازدهم عهد نامهٔ ۱۲۲۷ با انگلستان و فصل دوم عهد نامهٔ ۱۲۲۹ با همان دولت نیز همین قید را کرده اند.

پس از امضای عهد نامهٔ گلستان ژنرال رتیشچوف عباس میرزا را بولیعهدی ایران رسماً شناخته است. آقای محمود فرهاد معتمد در طهران اصل نامه ای را که ژرژ سوم (۱۷۳۸ - ۱۸۲۰) پادشاه انگلستان بامضای خود بعباس میرزا نوشته است دارد. درین نامه پادشاه انگلستان رسمی شدن ولایت عهد وی را شناخته و باو تبریك گفته است. چنان که پس ازین خواهد آمد در عهد نامهٔ ترکمان چای نیز مادهٔ مخصوصی را باین مطلب اختصاص داده اند. پس از مرك فتحعلی شاه که پسران وی در گوشه و کنار دعوی پادشاهی داشته اند محمد شاه ازهمین حق بهره مند شده و بیاری دولت روسیه بسلطنت رسیده است. پس از مرگ وی ناصرالدین شاه نیز بموانع بسیار برخورده و باز روسها با او

یار شده‌اند. محمد علی شاه نیز در پادشاهی خود متکی بیاری دولت روسیه بوده است و بدین گونه این موضوع مدتهای مدید در حوادث ایران اثر فوق العاده داشته و بسیاری از وقایع را فراهم کرده است.

در دستوری که در تاریخ ۱۰ اوت ۱۸۱۶ (۱۶ رمضان ۱۲۳۱) امپراتور روسیه بیرمولف داده صریحاً چنین نوشته است: « درصدد نیستم در بارهٔ شناسایی عباس میرزا بپادشاهی ایران تغییر عقیده بدهم اما اگر شما مطمئن بشوید که چون عنوان ولیعهدی شاه را باو بدهیم مجبور نخواهیم شد حق وی را بتاج و تخت ضمانت بکنیم هیچ دلیلی ندارد امروز این عنوان را از او دریغ بکنیم.»

پیداست که تردید امپراتور روسیه درین موقع بواسطهٔ آن بوده است که هنوز دولت انگلستان این حق را برای عباس میرزا نشناخته بود و عباس میرزا همهٔ کوشش خود را بکار می‌برد که دولتهای بیگانه این حق را برای وی بشناسند. یرمولف هم درین کار دست بدست می کرد. در سفری که وی درین موقع بطهران کرده بدربار روسیه نوشته است: در تبریز بسیار کوشیده‌اند مرا وادار کنند عباس میرزا را بولیعهدی بشناسم، اگرچه در دستوری که بمن داده‌اند این اختیار را هم داده‌اند ممکن نبوده است این حق را برای وی بشناسم زیرا که در برابر این مساعدت هیچ مزیتی بدست نیاورده‌ام و تنها شاه ممکن بود این مزیت را بمن بدهد. وانگهی نه تنها در عباس میرزا هیچ آمادگی که مساعد بحال ما باشد نمی بینم بلکه برعکس ناخشنودی آشکاری در وهست که نمی تواند پنهان کند چرا ایالاتی که شاه تا این اندازه باحرارت در آرزوی آنهاست بدست ماست و پس دادن آنها برآبروی عباس میرزا میفزاید و آن هم نزدیک بآن زمانی که نمی تواند از جنگ با برادر مهترش خودداری کند و حق خود را در جانشینی بتاج و تخت مسلم سازد. این گزارش را یرمولف در تاریخ ماه اکتبر ۱۸۱۷ (ذیحجهٔ ۱۲۳۲) بدربار روسیه داده است.

مناسبات و روابط شخصی عباس میرزا با یرمولف درین دوره دشواریهای بسیار فراهم آورده و یکی از وسایل وخامت اوضاع شده است. درین زمینه هر دو مقصر بوده‌اند. عباس میرزا آخرین شکستهایی را که در پایان جنگ اول خورده بود ناچار از یرمولف می دانست و یرمولف هم اصراری داشت که وی را بولایت عهد نشناسد و حتی روابط پنهانی با رقیب سرسخت وی برادرش محمد علی میرزا دولتشاه فراهم کرده بود.

دربار تسار هم ناچار حل وفصل جزییات کارهای مربوط بایران را بعهدهٔ یرمولف واگذار کرده واختیارات تام در کارهای لشکری و کشوری قفقاز و نواحی که تازه بروسیه تعلق گرفته بود باو داده بودند. گفتگوهای پی در پی که در بارهٔ پس دادن برخی ازین نواحی و تجدید نظر در خط مرزی مدت های دراز درمیان دو دولت در میان بود بجایی نمی رسید.

نخست یرمولف خود بتفتیش درین خط سرحدی جدید پرداخت ومعتقد شد که تغییر در آن بهیچ وجه صلاح نیست. سفری نیز بعنوان سفیر روسیه بطهران کرد. درین سفر فتحعلی شاه معلوم نیست بچه جهت مستقیماً وارد موضوع نشده و گفته است اجرای عهدنامهٔ گلستان و پیدا کردن راه حلی برای رفع اختلافات بعهدهٔ عباس میرزا خواهد بود زیرا که

حکمرانی آن نواحی سپرده باوست و وی می تواند خط سرحدی جدید را معلوم کند و فراریان واسیران روسی را آزاد کند ودر نواحی سرحدی اجازهٔ تأسیس کنسولخانه هایی بدهد. شاید خواسته است درظاهر حسن نیتی نسبت بدولت روسیه وانمود کند و ناسازگاری باروسیه را بگردن پسرش بیندازد یااینکه درمیان درباریان وی اختلاف ودودستگی پیش آمده بود و بهتراین می دانست عباس میرزا را که درین گیر وداردر دشمنی با روسیه یك دنده تر ازدیگران بوده است وسیله قراردهد. درهرصورت پیداست که خود را ازحل و فصل این موضوع پیچیده ودشوارعاجزمی دیده ودرین زمینه طفره می رفته است وبعادت مردان عاجزمی پنداشته است که ازین ستون بآن ستون فرجی هست.

پس ازامضای عهد نامهٔ سوم با انگلستان در۱۲۲۹ همهٔ امیدهای دربارایران این بوده است که بیاری انگلستان بتوانند قسمتی از نواحی از دست رفته را از روسها پس بگیرند. دولت روسیه درضمن آنکه مطلقاً حاضر نبوده است درین زمینه روی خوش نشان بدهد واگرهم دردربار تسارگاهی زمینه‌ای فراهم می شده یرمولف که اختیارتام داشته بهیچ وجه تن در نمی‌داده‌است برای‌حفظ ظاهرگاه گاهی نمایندگانی بایران‌می فرستاده و اندك دلجویی‌می کرده است.

درین مدت سیزده سال درمیان دوجنگ مکرر نمایندگان روسیه بایران آمده‌اند وچون رفت وآمد ایشان بسیار فرعی بوده وجزو حوادث مهم آن عصر بشمار نمی‌رفته در اسناد روسی کمترذکری ازین فرستادگان هست ولی‌دراسناد ایرانی بالعکس گاهی باآب وتاب نام ازیشان برده‌اند و پیداست که تصورمی کرده‌اند این رفت وآمدها دلیل برعجز دولت روسیه بوده است. غافل از آنکه این فرستادگان بیشتر مأموریت داشته‌اند از اوضاع ایران ازنزدیك آگاهی کامل ودقیق بدست آورند و روسها که می‌دانسته‌اند گرفتار جنگ دوم خواهند شد نمی‌خواسته‌اند غافل گیربشوند.

اشکالی که در میان هست اینست که درین اسناد ایرانی نامهای فرستادگان‌روسی که دراسناد روسی‌بآنها چندان اهمیتی نداده‌اند بخط‌فارسی‌اغلب تحریف‌شده وپیدا کردن اصل روسی آنها بسیاردشوارست.

ازان جمله سپهر در حوادث سال ۱۲۲۹ نوشته است: «هم درین سال ابخسوف گرجی ازقبل نیکولای ردیشتجوف سردارروسیه باپیشکشی لایق بتهنیت مصالحهٔ‌دولتین علیتین ایران وروس برسید. برحسب فرمان شهریار نصرالله‌خان نوری غلام پیشخدمت خاصه بموافقت ابخسوف روانهٔ تفلیس گشت و یك قطعه نشان مرصع شیروخورشید، که خاص دولت ایرانست، ویك قبضه شمشیرویك سراسب بتشریف سردارروس برد. پس‌از مراجعت نصرالله خان دیگرباره سرداروس بولکونیك پاولاننج وزیرعسکررا بشکرانهٔ عواطف شهریار باپیشکشی‌لایق پیشگاه بدرگاه‌فرستاد.»

هدایت درهمین زمینه نوشته است: «ازجانب ینارال‌نیکولای ردیشجوف سردار روسیه ایخسوف نام‌گرجی بتهنیت مصالحهٔ دولتین روس و ایران وباتفاق حاجی میرزا ابوالحسن خان بحضور مبارك آمد و خورسند (!) بازگشت و نصرالله خان نوری غلام پیشخدمت خاصه حامل‌خلعتی‌زیبا ویك رأس اسب ویك قبضهٔ شمشیرهندی ویك قطعه نشان

مرصع شیر وخورشید خاصهٔ دولت علیهٔ ایران بجانب سردار مذکورروانه شد و پس از وصول ورجعت نصرالله خان دیگر باره ازجانب سرداردولت روسیه بولکونوك بالاوانچ نام وزیر مباشر امور عسکر باپیشکشی وافر باز آمدندواظهارارادت و امتنان ازمراحم حضرت خاقان گیتی‌ستان کردند ومعززومکرم رخصت یافتند.»

نام فرستادهٔ اول در ناسخ التواریخ « ابخسوف » ودرروضة الصفای ناصری « ایخسوف » چاپ شده است. نام فرستادهٔ دوم درناسخ‌التواریخ « بولکونیك پاولانچ وزیرعسکر» ودرروضة‌الصفای ناصری « بولکونوك بالاوانچ »آمده است. پیداست که کلمهٔ اول محرف لفظ پالکونیك روسی بمعنی سرهنگست و احتمال می‌رود که‌کلمهٔ دوم محرف«پاولوویچ» باشدکه ازنامهای بسیاررایج روسیست.

درهمین اوان هنری الیس نمایندهٔ انگلستان ازطهران بلندن رفته است و پیداست که پس از امضای عهد نامهٔ ۱۲۲۹ رفته است دربارهٔ سیاست انگلستان در ایران دستورهایی بگیرد.

در۱۲۳۱ میرزا ابوالحسن خان سفیرایران ازروسیه بازگشته است. سپهر درین زمینه می نویسد: « این هنگام میرزا ابوالحسن خان شیرازی ازسفرروس مراجعت کرد. همانا میرزا ابوالحسن خان چون رسول مملکت روسیه شد در هر اراضی و بادی مکانتی تازه یافت وچون پادشاه روس برای جنگ ناپلیون درحدود مملکت خویش بود بعد از ورود میرزا ابوالحسن خان درظاهر پطرزبورغ در باغ پادشاهی بیرون آن بلده منزل ساخت، تاایمپراطورروس مراجعت بتختگاه خویش کرد. پس بفرمودسه فرسنگ راه را بزرگان درگاه باستقبال میرزا ابوالحسن خان بیرون شدند و او را عظیم عزت وحشمت بداشتند واز یك فرسنگ راه پنجاه هزارسالدات و دوهزارسوار وشست عراده توپ از دورویه راه برصف کردند واورا ازمیان رده بشهردرآوردند. پس‌ازچند روز، که از زحمت‌راه‌بیاسود، بحضرت‌ایمپراطوردست‌یافت‌ونواخت ونوازش فراوان دید وازکلمات ایمپراطور چنان معلوم می‌داشت که: مملکت تفلیس وشیروان ودیگراراضی، که روسیه بتحت فرمان درآورده‌اند، دست بازخواهند داشت وبکارداران ایران خواهند گذاشت. آنگاه که ملك ناپلیون بنهایت شد، چنانکه درجای خود مذکورخواهد گشت، خاطر ایمپراطورازقبل او آسوده‌آمد. روزی میرزا ابوالحسن خان را درپیشگاه خویش حاضر فرمود وگفت: ممالك گرجستان وآذربایجان راهرگزازدرعنف وتعدی بدست نکرده‌ایم، بلکه اهالی‌این ممالك بقدم رضا پیش‌شده‌اند وپناهندهٔ دولت ماگشته‌اند. از کیش‌مروت وآیین مملکتین‌داری بعیدست که: پناهندگان دولت‌روسیه‌را دست بسته بکارداران ایران سپاریم. بالجمله مردم مملکت گرجستان وقراباغ، چون مذهب عیسی‌علیه السلام دارند، نیکوترآنست که در تحت فرمان پادشاه روس باشند و مردم داغستان، چون بسیار وقت باراضی گرجستان ترکتاز مـی کنند و بنهب و غارت پردازند، نیزواجبست‌که فرمان بردارروسیه باشند. لاکن(!) دراراضی‌شیروان و گنجه وطالش مکروه نمی‌دارم ومسترد می‌سازم. این نیزوقتیست که ایلچی‌مختار ما، که سرحد دارجدید گرجستانست، بدان‌اراضی درآید ورضای خاطرمردم بازداند. سخن برین نهاد والکسندریرمولف را سردارقفقاز

نمود وایلچی مختارش لقب نهاد و باتفاق میرزا ابوالحسن خان روانهٔ درگاه شاهنشاه ایران داشت. یرمولف بعد ازورود بتفلیس برای نظم آن اراضی متوقف گشت ومیعاد نهاد که: درنیمهٔ بهار بحضرت پادشاه آید وچند تن ازمردم خود را با عریضه بهمراه میرزا ابوالحسن خان روانهٔ درگاه شاهنشاه نمود وهم درین سال هنری الك انگریزی لقب وکالت یافته، مأمور بتوقف ایران گشت ومستر موریه (دراصل: مویه) ازحضرت شاهنشاه رخصت مراجعت یافته، بانگلتره شتافت.»

هدایت این واقعه‌را چنین آورده است: «ذکر وصول حاجی میرزا ابوالحسن‌خان سفیر ایران بولایت روس و نمساورسیدن بحضور شهریارروس الکسندر باولیج ایمپراطور اعظم ومراجعت بدربار شاهنشاه معظم- حاجی میرزا ابوالحسن خان شیرازی سفیر دولت علیهٔ عالیه، که بسفارت دولت ایمپراطور روس الکسندر باولیج مأمور بود بعداز وصول بخاك آن دولت معزز ومحترم همی رفت، تا در باغ خارج شهر پطرز پورغ (!) نزول نمود. چون پادشاه والاجاه روسیه بعزم مجادله باپونه‌پات (!) ناپلیون ایمپراطور فرانسه بولایت نمسا حرکت فرموده بود سفیر ایران چندی درآنجا بماند وبروز ورودش او را احترام تمام کرده بودند واز شهر پطرز پورغ الی سه فرسنگ اساس استقبال چیدندو کالسکهٔ سرکاری رابجهت سفیر آوردند و ینارالان ارجانب ایمپراطور بپرسش واظهار تفقدات مکرر آمدند و بعد ازآسودگی از کسالت سفر بحضور امپراطور روس شرفیاب شد ومورد التفات بی حساب وامضای عهد نامهٔ مختوم بخاتم‌همایون‌راسپرد، ومطالب را بر شمرده، مجملا تاایمپراطور فرانسه ناپلیون گرفتار نگردیده، امید سفیر در مقاصد مکنونه افزون واحتمال استرداد بلاد متصرفه بیشتر می‌رفت. چون کار ناپلیون برآشفته شد ودیدهٔ دولتش خفته گشت، نومیدی سفیر ایران صورت ظهور یافت. مجملا اینکه دولت‌قوی‌شوکت کارکن کاردان انگلیس‌دولتهای‌دیگر اروپا راباخود موافقت‌ومرافقت داده، دوك ولتستین (!) از جانب دولت بهیهٔ انگلیس‌سرداروبا سی‌هزار سپاه‌وآتشخانه روی بدفع ناپلیون نهاد وپلوخیر (!) نام نیز باجماعتی کثیر از دولت پروس مأمورله ودانماریق ودیگران‌نیزامدادها کردند، با جماعت‌روسیه و گروهی فرانسه، که از ناپلیون روگردان بودند، بدفع‌او اتفاق کردند ودر محل واترلوی فرانسه دوك‌ولنستین سردار انگلیس با ناپلیون رزمی دلیرانه کرده وشکستی فاحش بناپلیون در رسید ودر بیابانها سرگردان گشت و کار خود را ازآن‌طرف پریشان‌وآشفته دید. ناچار بدولت انگلیس، که در ثبات عزم‌معروفند، روی کرد. گماشتگان آن دولت‌اورا درجزیرهٔ انگلتره گرفتند وبر حسب صوابدید ورای عقلای جمهور دولتها اورابجزیرهٔ سالتالیستا (!)، که درمیان دریای محیط ودر وسط امریکا وافریقاست، برده، محبوس نموده، مقرراً سه هزار کس حافظ نگهبانان بروگماشتندو بعد ازین قضیه لوی‌هیجدهم، که‌ازسلسلهٔ بوربن‌ودرانگلتره بود درین سال، که یك هزارو دویست‌وبیست هجری ویکهزار وهشتصدو چهارده عیسوی بود، برمسند حکمرانی فرانسه نشست وبعد از حبس ناپلیون پادشاهان فرنگستان درنمسا اجتماع ومشاورت کردند وعهد مقرر شد که: هر کس بملك خود قناعت کند وبطمع ملك یك دیگر نیفتند واگر کسی درملك دیگری‌تصرف خواهد همهٔ دولتها باهم‌موافقت کرده،

بر سر او روند واورا از میان بر گیرند و برین مقرر روس تعهد کردند. مع القصه: ایمپراطور روس بملك خود آمده، در پطرز بورغ برآسود و سفیر ایران را بخواند و تصریح کرد که: در باب رد بلاد متصرفی ما گماشتگان ما هیچ یك را بقهر و غلبه نگرفته اند، بلکه حکام هریك بطوع و رغبت بنزد ینار الان ما آمده، استدعا کردند که: ولایت خود را بتصرف دولت ما دهند واهالی گرجستان بجهت قتل وغارت در آن حدود ومواحدت باملت ما با ما انسب می باشند وچون کوه نشینان داغستان باهالی گرجستان اذیت می رسانیدند اگر با دو حاکم باشند مایهٔ مخالفت خواهد بود. در باب ولایات گنجه وشیروان وطالش درین ایام الکسندر یرملوف، که ایلچی مختار وسردار جدید گرجستانست، روانهٔ آن حدود می نماییم که: از حال اهالی آن بلاد پرسش وتحقیق نماید که: رضای ایشان چیست؟ بقاعده‌ای که درمیان ما آنرا نظام ودراسلام مروت خوانند آن جماعت را، که بپای خود ملتجی بدولت ما شده اند وروی بما آورده‌اند شرط انصاف نیست که بدست پادشاه والاجاه ایران دهیم، که مورد سیاست شوند. اگر خود راضی شوند مضایقه نخواهد رفت. مع القصه: بعد ازین معاذیر میرزا ابوالحسن خان وسردار قفقاز مرخص شدند و بتدریج بتفلیس آمدند. سردار در آنجا بماند وسفیر مرکب عزیمت بجانب ایران براند و معتمدی چند از جانب الکسندر یرملوف با عریضه، باتفاق سفیر ایران، بطهران وارد شدند. هم درین سال هنری ولك انگلیس از دولت خود مأمور بتوقف طهران و منصب وکالت شد ومستر موریه نایب ایلچی انگلیس را بدولت احضار کردند و گویند مستر موریه دو کتاب تألیف کرده، از نیك وبد سفارت خود هرچه دیده وشنیده در آن درج نموده، از سفیر ایران یعنی حاجی میرزا ابوالحسن خان نکایت وحکایت بسیار برنگاشته است.»

شرحی که هدایت دربارهٔ اوضاع اروپا در آن زمان ورابطهٔ آن باسیاست ایران نوشته، نمونهٔ بسیار خوبیست از اطلاعات ناقص وشکسته‌ای که در ایران از آن سوی جهان داشته‌اند. اینکه نام خانوادگی امپراتور روسیه را «باولیج» می نویسد پیداست که این کلمه محرف «پاولوویچ»(۱) است، زیرا که پدر امپراتور الکساندر پاول نام داشته و پاولوویچ بزبان روسی تقریباً «پاول زاده» معنی میدهد. کلمهٔ «بونه پارت» هم پیداست که محرف لفظ «بناپارت» نام خانوادگی ناپلئونست. مراد از «نمسا» که بعدها «نمسه» هم نوشته‌اند کشور اتریش امروزست. این کلمه اصلا روسیست ودر روسی «نمیتس» (۲) تلفظ می کنند در بارهٔ آلمانها بکار می برند ونظیر همان کلمهٔ «عجم» در زبان تازیست که دربارهٔ بیگانگان گفته می‌شود. این کلمه‌را ایرانیان آن زمان از زبان روسی گرفته باین شکل درآورده وتنها دربارهٔ کشور اتریش بکار برده‌اند.

مقصود از سفر امپراتور روسیه باتریش لشکرکشی او بجنگ ناپلئون واتحاد وی بادول دیگر اروپا برای برانداختن ناپلئونست که در ۱۸۱۵ (۱۲۳۰) روی داد ودرین مورد مراد از «له» لهستان ومراد از «دانماریق» دانمارك ومقصود از «دوك ولنستن» هم «دوك دوولینگتن» (۳) فرمانده معروف لشکریان انگلستان ومقصود از «بلوخیر» نیز «بلوخر» (٤) فرمانده معروف پروسی درجنگ واترلوست که درخاك بلژیك در ۱۸ ژون

۱- Pavlovitch ۲- nemiets ۳- Wellington ٤- Blücher

۱۸۱۵ (۱۰ رجب ۱۲۳۰) روی داده است ودرین جنگ معروف ناپلئون یك باره ازپای درآمد مراداز جزیرهٔ «سالتالیستا» نیزهمان جزیرهٔ معروف سنت هلن در اوقیانوس اطلسست که انگلیسها بآن سنت هلنامی گویند. امااین واقعه چنانکه هدایت نوشته در ۱۲۲۰ هجری و ۱۸۱٤ عیسوی روی نداده و چنانکه گذشت در ۱۲۳۰ مطابق ۱۱۸۵ میلادی اتفاق افتاده است و ۱۲۲۰ مطابق ۱۸۱٤ نبوده بلکه برابر با ۱۸۰۵ و ۱۸۰٦ بوده است ومراد ازاجتماع «پادشاهان فرنگستان در نمسا» کنگرهٔ معروف وین پس ازجنگ واترلوست که وضع اروپا را پس ازعزل ناپلئون تغییرداد.

دولت ایران برای فرستادن میرزا ابوالحسن خان بدربار روسیه ودرخواست پس دادن نواحی ازدست رفته موقع رابسیار بدانتخاب کرده بود، زیرا که درین موقع الکساندر امپراتور روسیه دراوج قدرت خود بود ودر انقراض امپراتوری ناپلئون سهم بسیارمهمی داشت وتواناترین مرد جهان بشمارمی رفت وهمهٔ دول جهان ازوحساب می بردند و بطریق اولی انگلستان بی موافقت وی هیچ کار بسود ایران در جهان نمی توانست بکندواگرهم نیت انگلستان یاوری بایران بود مطلقاکاری از آن ساخته نبود.

نمایندگان انگلستان هنری ولك وموریه که در پایان این شرح روضة الصفای ناصری نامی ازیشان برده شده است دومی جیمزج. موریه نام داشته که نخست منشی سفارت انگلستان در طهران بوده وسپس در ۸ آوریل ۱۸۱٤ (۱۷ ربیع الثانی ۱۲۲۹) که وزیر مختار انگلیس ازطهران رفته وی بسمت وزیرمختارموقتی و کفیل سفارت انتخات شده است. موریه همان مسافر معروفیست که چند سال در دربار فتحعلی شاه مانده ودو سفر بایران آمده ودوسفر نامه نوشته است که دومی را بنام سفرنامهٔ دوم انتشار داده وهر دو بفرانسه نیز ترجمه شده واز کتابهاییست که مدتها در اروپا سند برای کسانی که می خواستند از ایران باخبر باشند بوده است.

شکی نیست که این مرد بدخواه ایران بوده وازان اروپاییانی بوده است که هرگز حاضر نیستند در خارج ازاروپا هیچ چیزخوب ببینند وناچارمحرك درونی ایشان خودخواهی خاصیست که گاهی در نژادهای اروپایی بشکل بسیاربدو ستمگرانه ای آشکارمی شود. از اشاره ای که هدایت دربارهٔ میرزا ابوالحسن کرده پیداست که در آن زمان قهرمان مضحك داستان حاج بابا وی رامی دانسته اند.

وی چند داستان مهم نوشته که معروف ترین آنها کتاب حاجی بابا وپس ازآن حاجی بابا درلندنست ومخصوصاً در کتاب اول هرعیب کوچکی راکه درایران دیده در زیرذره بین بیسیار درشتی گذاشته ویك کلاغ را هزار کلاغ کرده است و می دانید که این شیوه در نویسندگی بسیار ناپسندست و این گونه نویسندگان را نسبت بجامعه وخوانندگان خود خائن ودروغزن می دانند.

اما آن اولی: میجر هنری ولکس (۱) که بعدها درجهٔ سرهنگی گرفته درماه ژون ۱۸۱۵ (جمادی الاخرهٔ ۱۲۳۰) بسمت کاردار مأمورایران شده وپس از چندی در ۱٦ اکتبر

۱ـ Major Henry Willocks

همان سال (۲ ذیقعدهٔ ۱۲۳۰) سمت وزیر مختاری یافته است (۱).

اما آنچه در دوسندسابق الذکر در بارهٔ پذیرایی دربار روسیه ازمیرزا ابوالحسن خان شیرازی سفیر ایران نوشته‌اند پیداست که بسیار مبالغه آمیزست و بهذیان شبیه‌ترست تا بحقیقت. سپهر نوشته است در سه فرسنگی باستقبال او رفتند و ازیك فرسنگی پنجاه هزار سر بازو دوهزارسوار وشست توپ دردوسوی راه صف کشیده بودند ودنبال او بشهر رفتند. هدایت این ارقام عجیب راحذف کرده وپیداست که وی باین دروغ گویی پی برده است.

این ارقام سپهر بهیچوجه باور کردنی نیست زیرا که مطلقا درهیچ تاریخی ودرهیچ کشوری پیش نیامده است که برای پیشباز سفیری پنجاه‌هزار پیاده ودوهزار سواروشست توپ ببرند، مخصوصاً دربارهٔ سفیر کشوری که تازه شکست ازروسیه‌خورده ودرعهدنامهٔ گلستان زانو زده است. وانگهی درآن روزها تازه الکساندرازغابهٔ قطعی بر ناپلئون، دیواروپای آن روز، برمی گشت وبرتمام اروپای غربی که از زیر پی لشکریان ناپلئون بیرون آورده بود دست انداخته بودوپنجاه هزار پیاده‌ودوهزار سوار وشست توپ‌خود را برای‌کارهای بسیار مهم‌تر وواجب‌تر لازم داشت و سفیه نبود که این لشکریان را از آنجاها بخواهد وباستقبال سفیری بگمارد.

تاجایی که پیشرفت حوادث نشان می دهد پیداست که این میرزا ابوالحسن شیرازی که خواهرزادهٔ حاج محمد ابراهیم‌خان صدراعظم شیرازی معروف بوده مردی بسیار طرار وحیله گر بوده است وبهمین جهت هنگامی که همهٔ نزدیکان حاج محمد ابراهیم پس‌از بر افتادن او وحتی دامادان وی گرفتارشدند تنهااوجان بدر بردونه‌تنها زنده‌ماند بلکه بزودی یکی از لوزم زندگی دربار بسیار آشفتهٔ فتحعلی‌شاه شد وبمکه رفت ولقب خانی گرفت و چندین بار بسفارت باروپا مخصوصاً بفرانسه‌واتریش‌وانگلستان‌وروسیه‌رفت‌وباهمهٔ کشورهای اروپا وهمهٔ سیاست‌های متضاد سروسری داشت ودرنتیجهٔ این زبردستیها بنام‌حاج میرزا ابوالحسن‌خان «وزیردول‌خارجه» یعنی نخستین وزیر امور خارجهٔ دربار فتحعلی شاه شد وبسیار ممکنست که برای پیشرفت کار خود ازین گونه لافهای گزاف که ساده لوحان آن روزگار می‌پذیرفته ودر کتابهای خود می نوشته‌اندزده باشد.

سیاست عباس میرزا

چنانکه گذشت آخرین چاره جویی دربار طهران با فرستادن میرزا ابوالحسن شیرازی بپترزبورگ و توسل بانگلستان برای بهم زدن عهدنامهٔ گلستان و پس گرفتن برخی از نواحی از دست رفته بجایی نرسید. عباس میرزا ناچار سیاست خودرا دگرگون کرد وچون یرمولف هنوز وی را بولیعهدی نشناخته بودآشکار بنای مخالفت باروسها وپیروی از سیاست انگلستان راگذاشت. این کار باندازه‌ای آشکار بودکه بزودی خبر بدربار روسیه رسید.

یرمولف گزارش بسیارروشنی بدربارروسیه داده‌ودر آن‌صریحاً چنین نوشته‌است: «عباس میرزا پسر دوم شاه که اعلان کرده‌اند ولیعهدست بیاری انگلیسها اصلاحات مهم

۱- کتاب سابق الذکر دابینودی بورگومااله ص ۶۱

کرده وپیش برده است . لشکریان منظمی براساس بسیارخوبی تشکیل می‌دهد ؛ توپخانه و وضع کاملی دارد وروز افزونست . کارخانهٔ توپ‌ریزی بسیار خوبی هست ویك کارخانهٔ اسلحه سازی که زرادخانها راپر بکند . دژهایی بروش اروپایی می‌سازند ؛ از کانها بهره برداری می کنند ومقدار بسیارمس وسرب وآهن بدست می آورند. عباس‌میرزا تا اندازه‌ای نگرانی از لئامت پدرش دارد، که تنها پول کمی در اختیار او می گذارد اما چون خود بقناعت زندگی‌می کند بخشی از در آمد خود را در نگاهداری لشکریان و سازمانهای دیگر بکار میبرد.»

یرمولوف در گزارشهای خود آگاهی های بسیار جالب از اوضاع ایران درآن زمان داده که در اسناد ایرانی مطلقاً منعکس نشده است ازآن‌جمله نوشته است که‌عباس میرزا درین زمان سی دسته تشکیل داده بود که هریك مرکب ازهزار تن بود وصد توپ صحرایی داشته است . سپس‌می گوید : «اصلاحات دنباله‌دارد ودر اندك زمانی‌ایران‌پیاده نظامی خواهد داشت که میتواند در شمار بهترین پیاده نظامهای اروپا در آید .»

ناچار این اطلاعاتی که وی‌داشته اورا وادار بواکنشهایی‌در برابر کارهای عباس میرزا کرده است . هرچند که یرمولف نقشهٔ خودراپنهانی برای کنت‌دو نسلرودوزیر امور خارجه‌فرستاده‌است ازقراین برمی آید که عباس‌میرزا لااقل‌ازقسمتی ازآن آگاه‌شده‌است.

چندی پس ازین‌وقایع که یرمولف بسفارت‌بطهران‌آمده پنهانی بامحمد علی‌میرزا پسرمهترفتحعلی‌شاه روابطی بهم زده است . چون از کینهٔ وی‌در بارهٔ برادرش آگاه‌بوده باو وعده‌کرده است که‌پس‌از مرگ فتحعلی شاه در زد وخوردی که وی باعباس میرزا خواهدکرد روسیه با او یاری کند . با این‌همه باو راهنمایی کرده است که ظاهراًازپدر وبرادرش فرمانبرداری‌کند و سپس روابط پنهانی با او برقرار کرده است . درین‌زمینه چنین‌گزارش داده است :

«باو وعده کردم از هرچه پیشرفت حوادث بمن اجازه می‌دهد بیاری او بکنم اورا آگاه‌کنم ودر میان خودمهری را نشان‌قراردادیم که‌بآن وسیله بتوانیم‌مکاتیب یك‌دیگر را بشناسیم زیراکه ممکن نبود درین نامه‌ها هیچ اسم خاصی راببریم تاآنکه جان محمد علی میرزا وبسیاری از دیگران را بخطر نیندازیم.»

خلاصهٔ نقشه‌ای که یرمولف برای دربار روسیه فرستاده بود بدین‌گونه است : در مرگ فتحعلی شاه در صدد بود بالشکریان روسیه ولایت ایروان را بگیرد (۱) وبدین گونه قسمت عمده از لشکریان عباس میرزا را بخود مشغول کند تا برادر مهترش بتواند بتخت نشیند .

چنان می نماید که عباس میرزا چون بمراتب بیش از محمد علی‌میرزا اختیار وپول داشته واز نزدیك مراقب او بوده است بروابط‌پنهانی او بایرمولف پی برده باشد . بهمین جهتست که در۱۸۱۷میلادی (۱۲۳۲هـ.) کـه یرمولف از سفارت طهران برگشته بدربار تسار نوشته است کـه در دشمنی عباس میرزا شك ندارد وروی همرفته معتقد بصلح طلبی

---

(۱) درین‌زمان هنوز ناحیهٔ ایروان بدست روسیه نیفتاده بود ودرجنگ‌دوم آنراازایران گرفتند.

ایرانیان نیست . در ماه ژانویهٔ آن سال (صفر ۱۲۳۲) در گزارش دیگری بوزیر امور خارجه روسیه چنین نوشته است :

« ازهر سوی آگهی‌هایی بمن می‌رسد که در ایران لشکر بسیار نیرومندی‌تشکیل می‌دهند ودژها را پر کرده‌اند . پسرمقرب شاه عباس میرزا کـه مدعی‌اند مرد بزرگیست مانند همهٔ ایرانیان کتمان می کند، وانمود می کند که نسبت بما وفادارست وبیهانهٔ تبریك ورود من از هرسوی فرستادگانشان می‌آیند برای اینکـه بکوشند در بیابند آیا مانیز خود را برای جنگ آماده می کنیم یانه . آقای کنت، درین‌صورت وضع‌من بسیاردشوار است؛ هیچ شك نیست کـه ایشان در گفتگـو طفره می‌روند تا آنکـه وقت داشته باشند لشکریان را در مرزها گرد آورند.»

چنان که گذشت درین روز ها فتحعلی شاه رفتارمسالمت آمیزی داشته است‌وهمین گاهی یرمولف را آرام کرده اما درباز گشت از طهران هنگام درنگ در تبریز روابط وی باعباس میرزا آشکارا خصمانه شده است . در همین موقع یرمولف در گزارشی که بامپراتور روسیه نوشته گفته است که دفاع از مرزها نیازمند بمبالغ بسیارخطیریست وما را ناگزیر خواهد کرد خرجهایی بکنیم که تاب آوردن در برابر آنها دشوارست . اما دربار تسارها تااین اندازه نگرانی نداشته وپاسخهایی کـه باو مـی‌داده‌اند لحن دیگر داشته است . ازآن جمله کنت‌نسلرود باو نوشته است که امپراتور روابط پنهانی اورا با محمدعلی میرزا تصویب نکرده است . باو دستور می‌دادند نقشه‌هایی پیش‌ازوقت نکشد وباخوش رویی رفتار بکند، بکوشد خدماتی بکند وتا می تواند ، امتیازاتی بدهد ، بزبر دستی در نفوذ انگلستان تعادلی برقرار کند وبفهماند نفع ایران‌در دوستی باروسیه‌است.

در دستوری که وزیر امور خارجه درین زمینه باو داده نوشته است: « بیان عقیدهٔ ما بساده ترین وجوه اینست: شاه را آماده کنید کارهایی بکند کـه هم بسود ایران وهم برای نگاهداشتن روابط نیك ازدوطرف باشد؛ اگر پیش نبردید بگذارید گذشت روزگار مواردی پیش بیاورد که ما بهیچ بهانه‌ای نه بوسیلهٔ دخالت مستقیم ونه بوسیلهٔ هیچ گونه کاری از طرف خود نباید آنرا برانگیزیم.»

در همین دستور کنت‌نسلرود دربارهٔ تردیدی که یرمولف در زمینهٔ کارهای سیاسی ونظامی انگلیسها و عباس میرزا بیان کرده باو پرخاش کرده ونوشته‌است: «پیشرفتی که درین کارها یافته‌اند اکنون مسلمست، باید ما تنها بپیش آمد در حدود دوستی قناعت کنیم، بی آنکه پنهانی در اندیشهٔ آن باشیم برمتصرفات خود بیفزاییم .»

درین مورد کنت‌نسلرود این نکته را هم گفته است که امیدوارست ایرانی که بدین خوبی هم ادارات نظامی خود وهم رشته‌های دیگر اقتصاد خود را از نو تشکیل می‌دهد دربارهٔ خدماتی که تمدن ما باو کرده است سپاس گزار باشد و متحدی با وفا وسودمند برای روسیه بشود .

یرمولف در پاسخ این دستورهای صلـح جویانه اما مبهم چنین پاسخ داده است :

«چون می‌بینم تاچه اندازه نظر من دربارهٔ محمدعلی میرزا پسرمهترشاه بااصول‌سیاست

اعلی حضرت امپراتور که بلندی فکر احصا ناپذیرش آنرا ایجاد و استوار کرده است تفاوت دارد ازین پس دیگر جسارت نخواهم کرد نظر خود را وحتی افکارخور راتأیید بکنم ونیز پیشنهادی مانند آن بکنم.»

با این همه نتوانسته است ازتأکید درعقیدهٔخود خودداری کند وچنین نوشته است:

«نفوذ انگلیسها درایران همیشه برتری‌خواهد داشت زیراکه نه تنهامتکی برعباس‌میرزا است بلکه متکی برهمهٔ وزرای شاهست که مزدور انگلیسها هستند.»

درین میان یرملف گفته‌است که عباس میرزا بهیچ‌وجه در اندیشهٔ متمدن کردن کشور نیست، وتشکیل سپاه را تنهاوسیله‌ای برای‌رسیدن بتاج وتخت می‌داند. پس ازآن‌نوشته است می‌خواهد «ایالاتی راکه روسیه گرفته است از دست ما دربیاورد، وبدین وسیله‌حق خود را برتاج وتخت مسلم بکند وبدین گونه بی‌هیچ گونه دلیل پذیرفتنی حقوق مقدس ارشدیت را از میان ببرد. پس باید از دو وسیله یکی را برگزیند: یاآنکه میل مردم را برآورد و بسیاری طلاهای انگلستان که آنها را نیز درتشکیل سپاه بکار می‌برد، ولایاتی راکه بتازگی ازدست داده‌است بایشان بازگرداند، یاآنکه کاملاتسلیم نیك‌خواهی روسیه بشود وبنیروی حمایت روسیه وبرخلاف میل مردم ناراضی قدرت خود را از دست ندهد. اجازه‌می‌خواهم این‌عقیده را اظهار بکنم که بی‌رنجی رفتار نخستین را اختیارخواهد کرد، زیراکه اگر تغییری بدهد یگانه تقوایی راکه در نظر مردم دارد از دست خواهد داد وآن دشمنی وکینه ایست که باما می‌ورزد.»

چون این عقیده با رأی امپراتور ونسلرود یکسان نبود و یرمولف هم خود آنرا می‌دانست ناچاردر ضمن این گزارش‌نوشته است‌میل‌دارداشتباه کرده باشد، امادر هرحال وظیفهٔ او «اینست که ارادهٔ بلند اعلی حضرت امپراتور را بی‌چون وچرا اجری کند و این کار برای خدمت گزاری که جان فشانی دارد هرگز دشوار نیست.»

از دربار سن پترزبورگ هیچ پاسخی باین گزارش نداده‌اند. درین موقع‌روابط روسیه باانگلستان بسیارصلح جویانه بوده وباعباس میرزا نیز همین روابط را داشته‌اند ودر ضمن امیدوار بوده‌اند که سازش باایران واندرزهای بخردانه ممکنست سیاست روسیه را در ایران برتری بدهد.

اما یرمولف که مأمور اجرای مستقیم دستورهای دولت خود بود هم چنان با این نظر موافق نبود بلکه عقیده‌داشت اجرای‌این‌دستور محال خواهد بود. حتی معلوم نیست روابط پنهانی خود را با محمد علی میرزا بهم زده باشد. چنانکه واقعه‌ای در ماه‌اکتبر ۱۸۲۱ (محرم ۱۲۳۷) روی داده است که بیشتر این‌شك را قوت‌می‌دهد. کسی که کیفالا نام داشته وحدس می‌زنند ارمنی‌بوده باشدروزی بدیدن کنت‌دونسلرود وزیر امور خارجهٔ روسیه رفته ومدعی بوده است که محمد علی میرزا وی را فرستاده است تا پس ازمرگ پدرش دولت روسیه در کشمکش باعباس‌میرزا ازو یاری کند. کنت دونسلرود ازگفتگو باوی‌خود داری کرده واورا ازراه گرجستان بایران برگردانیده وبهمین مناسبت بیرمولف نوشته است: «سرتیپ، در مدت. آخرین توقف در سن پترزبوگ مجالی برای شمافراهم

شد مستقیماً مطمئن بشوید چگونه چنین گفتگوهایی برخلاف عقاید اعلی حضرت امپراتور است.»

درین میان در شب هفتم ربیع الثانی ۱۲۳۷ (اول ژانویهٔ ۱۸۲۲) در ضمن محاصرهٔ بغداد محمد علی میرزا در لشکرگاه خود درگذشته و سبب مرگ او درست معلوم نیست. پس از مرگ وی برادر دیگر محمد ولی میرزا که پسر سوم فتحعلی شاه و دو ماه و چهار روز از عباس میرزا بزرگتر بوده مدعی جانشینی پدر شده است. یرمولف در بارهٔ وی نوشته است: «کسیست که کاملا بی مغز است و چون نفوذ کمی دارد هیچ نباید ازو ترسید.» با این همه عباس میرزا هم چنان درهراس بوده است زیرا که عدهٔ کثیر از برادران و درباریان پدرش ازین مرد بی کفایت پشتیبانی می کرده‌اند.

اختلافات در میان عباس میرزا و یرمولف تا اعلان جنگ دوم هم چنان باقی بود و چون عهدنامهٔ گلستان در بارهٔ مرزهای دو کشور صراحتی را که لازم است نداشت همواره مشکلات تازه‌ای روی می‌داد. یرمولف اصراری داشت که سرحد را با اوضاع آن روز تطبیق بکنند و بهیچ وجه زیر بار نمی‌رفت که قسمتی از نواحی از دست رفته را با یران برگردانند. عباس میرزا هم چنان در دعاوی سابق خود پا برجا بود و دفع الوقت می کرد تا خود را برای جنگ دوم آماده بکند.

در مدت ده سال یرمولف منظماً گزارشهایی بدربار روسیه فرستاده و این جنگ را پیش بینی کرده است اما دربار تسار هم چنان درین زمینه ساکت بوده است. احتمال می رود که بیشتر پیروی از عقیدهٔ کنت دو نسلرود می کرده‌اند و چون ضربت سختی که کاتلیاروسکی در پایان جنگ اول بلشکریان ایران زده بودند گمان می کردند دیگر در بار ایران جرأت نخواهد کرد و وارد جنگ دیگری بشود.

یرمولف تنها بفرستادن گزارشها و رجوع مستقیم بشخص امپراتور قناعت نمی کرد، بلکه بزرگان دربار را نیز وادار می کرد پیروی از عقیدهٔ او بکنند. اما ازین وسایل هم سودی نمی برد زیرا کنت نسلرود معتقد بود که وی روسیه را بجنگ دوم با ایران تحریک می کند.

روابط سیاسی با روسیه

ماموران سیاسی که پی‌در پی از روسیه با یران می آمدند از گفتگوهای خود کمترین نتیجه را نمی گرفتند چنانکه نخست مازاروویچ (۱) را بسفارت بطهران فرستاده‌اند و وی مطلقا ازمأموریت خود نتیجه نگرفته است.

در ۱۲۳۲ چهار سال پس از امضای عهدنامهٔ گلستان یرمولف خود با جاه و جلال بسیار بعنوان سفیر فوق العاده با یران آمده است. سپهر درین زمینه می نویسد: «این هنگام (یعنی در ماه رمضان ۱۲۳۲) وقت رسیدن الکسندر یرملوف ایلچی روس قریب افتاد و این یرملوف ازقبل مادر نسب بجوجی خان بن چنگیز خان می رساند. خویی خشن و خاطری

(۱) Mazarovitch

مستبد داشت . پس‌ازدوماه که نظم مملکت تفلیس وقراباغ بداد و برحسب میعاد آهنگ چمن سلطانیه کرد عسکرخان افشار بفرمان نایب‌السلطنه ازاوج کلیسیا مهمان پذیر گشت ودر ایروان حسن خان برادر حسین‌جان سردار با پنج هزار کس‌ازسواران نامور باستقبال او شتافت وحسین‌خان که در شهر ایروان از بهر مضیف‌سراپردهٔ پنج سری بر پای کرده بود وقت رسیدن ایلچی تا بیرون سراپرده پذیره‌شد و دست او را بقانون اهالی یوروپ که علامت محبت نهاده‌اند فشار داد وبسرا پرده آورد واو را باشرایط مهمان نوازی‌از خاك ایروان بگذرانید وروز ورود بتبریز برحسب حکم نایب‌السلطنه از قریهٔ‌سهلان‌تا سرای دارالاماره بیست وپنج هزار سوار وپانزده هزار سرباز و بیست‌هزار کس پیاده‌و چهل هزارکس از اهل حرفت وصنعت با چهل عراده توپ از دورویه صف بر کشیدند و همه تن‌چون تمثال دیوار ازسخن خاموش وچشم برایلچی داشتند . بالجمله یرملوف بدین ساز وسامان درآمد وروز دیگر رخصت بار یافته، بحضرت نایب السلطنه شتافت. اما از نایب‌السلطنه سخنی که تشیید قواعد مصلحت کند نشنود . زیرا که خاطر او شیفتهٔ جنگ بود وآهنگ انتقام داشت . لاجرم یرملوف باکدورت ضمیر ازآنجا کوچ داده، بزنجان آمد وشاهزاده عبدالله‌میرزا اورا عظیم بزرگ دانست وهیچ دقیقه ازپذیره دادن‌ومهمان پذیری فرو نگذاشت وبر حسب امرشاهنشاه ایران اورا درچمن سامان ارخی فرود‌آورد ومیرزا عبدالوهاب معتمدالدوله بااوطریق موافقت وموالفت سپرد . ازین سوی شاهنشاه ایران روز یکشنبهٔ بیست وهفتم شهر شعبان از دارالخلافهٔ طهران حرکت فرموده، جمعهٔ هفدهم شهر رمضان وارد چمن سلطانیه گشت وازتوپخانه وزنبورك‌خانه وسوار وسرباز وشاهزادگان وامرا چندان انجمن‌بودند که کمتر وقت بدین ازدحام وانتظام سپاهی بادید آمد ویرملوف بلباس دیگرگون ازیکسوی بیرون‌شده، نظارهٔ سپاه و رسیدن پادشاه‌را بدان شوکت وحشمت همی کرد وبعد از ورود بچمن سلطانیه بفرمان شهریار اسبی با ساخت مرصع بجواهر آبدار بنزدیك ایلچی بردند، تابرنشسته بلشکرگاه آمدوامان‌الله خان والی کردستان باپنج هزار سوار پذیرهٔ اوشد وازسراپردهٔ پادشاه تا دو میل راه سربازان وتوپچیان وزنبورك‌چیان از دورویه صف راست کردند . بالجمله یرملوف بااین مکانت واردشده، درسراپردهٔ میرزا شفیع صدراعظم درآمدومحمودخان دنبلی‌قوریساول باشی ازقبل پادشاه بدان جا شده، اورا پرسش بسزا نمودوروز دیگر هنگام بارعام، که شاهنشاه ایران بر تخت مرصع جای‌کرد وادات و اوانی زروگوهر ، که هر یك باالماس ویواقیت شاهوار ترصیع داشت بکار شد وشاهزادگان باسلبهای زرتاب وجواهر آبدار حلی وحلل کرده ، دربرابر پادشاه رده بستند وبزرگان وامرای ایران در جای خویش برصف شدند، حکم باحضار ایلچی رفت ویرملوف باچهل تن ازمردم روسیه ودو تن ترجمان برنشسته، لختی در کشیك خانه بیاسود وازآنجا بسراپردهٔ خسروانی در آمد و باتفاق حاجب‌بار از هنگامی که پادشاه دیدار شد تاآنگاه که بخرگاه درآمد چهارجای سرفرو داشت وشاهنشاه ایران بدان قانون که باسفرای یوروپ کارهمی کرد اورا اجازت جلوس داد . یرملوف برحسب امر بنشست وبی‌درنگ برخواست (!) ونامهٔ ایمپراطوررا

میرزا شفیع صدراعظم از دست یرملوف اخذ نموده، در پیش تخت شهریار گذاشت. پس از مطالعهٔ مکتوب و پرسش حال ایمپراطور روس همراهان یرملوف را احضار فرموده، هریك را عطوفتی درخور فرمود وجمله را اجازت داد بقانونی که در آمدند باز شدند. روز سیم تحف ایمپراطور را از نظر پادشاه بگذرانید وآن صورت فیلی ازذهب خالص بود که در پهلوی چپ آن صنعت ساعتی کرده بودند که هنگام مدار آن ساعت تمامت اعضا وجوارح فیل مشابه کار طبیعت در حرکت بود ونغمه بقانون موسیقی می نواخت وسه قطعه آینهٔ صافی کـه هریك پنج ذراع طول ودو ذراع مقداری بر زیادت عرض ویـك بدست سخن (!) داشت ودیگر اشیاء نفیسه نیز پیش گذرانید. برحسب فرمان آینها در کاخهای سلطنت، که تمامت آن کاخها نیز از آینهٔ بلور بود، نصب گشت وهم چنان یرملوف ازقبل ایمپراطور افسری مکلل بجواهر وبعضی اشیاء دیگر بمیرزا شفیع صدراعظم عطا کرد و هریك از بزرگان درگاه را هدیهٔ جداگانه داد. اگر چه سفر یرملوف برای تشیید قواعد عهدنامهٔ سابق بود، لیکن پاره‌ای سخن از قبل ایمپراطور معروض داشت که بنیان مودت را متزلزل می‌ساخت. نخستین آن بود که پادشاه روس را با دولت عثمانی آهنگ مخاصمت است، شاهنشاه ایران را بحکم اتحاد درین مخاصمت اعانت روسیه لازمست واگرنه اعانت رومیان نیز نفرماید. شهریار تاجدار درپاسخ فرمودند: عهدما با ایمپراطور همانست که در عهد نامه مسطورست. دیگر عرض کرد که: دشت خوارزم بااراضی دولت روسیه پیوسته است وبازرگانان روس را پیوسته مردم خوارزم زحمت رسانند واموال ایشان را بغارت برگیرند، شاهنشاه ایران یا خود لشکـر بخوارزم فرستاده، آن اراضی را در تحت فرمان خویش آرد، یااجازت دهد که لشکر روسیه ازدریای خزر باسترآباد شود از آنجا یاازراه خراسان یا ازطریق دشت بتنبیه خوارزمیان عبور کنند. شهریار فرمود که: اگر چه درفصول یازده گانهٔ عهدنامه این سخن مرقوم نیفتاده، لکن در طریق محبت مضایقت نمی‌رود، اما عبور سپاه روسیه درخاك ایران روانیست واز تسخیر خوارزم کارداران ایران رامکروهی نباشد، بشرط آنکه نخستین فتح بلـخ وبخارا وهرات بدست شود، آنگاه رزم خوارزم آسان گردد، چنانکه نادرشاه افشار نیز چنین کرد. دیگر عرض کرد که: اگر اجازت رود یك نفر بالیوز ازدولت روسیه در گیلان متوقف باشد وزشت وزیبای تجارت روسیه را بازراند. امنای دولت بدین سخن وقعی ننهادند وابا کردند و دیگر عرض کرد که: بر حسب عهد نامهٔ مبارك مؤتمنی معین شود که حدود طالش باز نماید. شهریار انجام این کار را بصواب دید ولیعهد دولت عباس‌میرزا باز گذاشت. دیگر عرض کرد که: توقف وکلای طرفین در سرحد دولتین واجبست. پاسخ رفت که: پس ازمراجعت بتفلیس معتمدی بدرگاه مافرست تا باکارپردازان دولت ایران این کار ساخته کنند. آنگاه یرملوف را بخلعت گران بها وشمشیر مرصع واسب باساخت وستام مکلل بجواهر ویك قطعه نشان شیر خورشید الماس سرافراز فرمود وهمراهانش را جداگانه هریك را بحسبه قرین اعطا و اعزاز داشت و رخصت مراجعت فرمود، بمهمانداری عسکرخان افشار بازشتافت. ازپس یرملوف پادشاه روشن ضمیر را مکشوف افتاد که او ازکاوش روم وخوارزم از پای نخواهد نشست، دور

نباشد که وقتی بدولت ایران نیز ازوی زیانی رسد. لاجرم محب‌علی خان‌خلج حاکم‌ساوه را، که مردی کهن سال بود، با یك زنجیر فیل وچهارسر اسب وچند رشته تسبیح‌مروارید وبعضی اشیای دیگر بسفارت روم فرستاد وانهی داشت که اگر یرملوف بحدود ایران یا روم وقتی دست تعدی فراز کند دولت عثمانی وایران باتفاق دفع اودهند. محب علی‌خان در عشر آخر شوال ازچمن سلطانیه طریق حضرت سلطان محمود خان‌ملك‌روم گرفت.»

عموماً درین گونه موارد تاریخ نویسان ایرانی اعداد وارقامی بکار برده‌اند که باور کردن وگاهی نیز تصور آنها دشوارست. چنانکه سپهر درین موردنوشته است که از ایروان با پنج هزار تن باستقبال یرمولف رفته‌اند وسپس در استقبال او بتبریز بیست وپنج هزار سوار وپانزده‌هزار سرباز وبیست هزارپیاده وچهل‌هزار ازاهل حرفه‌وصنعت وچهل اراده توپ رابر شمرده‌است‌وبسیار دشوار بنظرمی آید که صدهزار تن وچهل‌توپ را برای این تشریفات بکار برده باشند. پیداست که آماده کردن صدهزار تن وچهل توپ باوسایلی که در آن زمان در ایران بوده چه کاردشواری‌بوده است!

هدایت در روضة‌الصفای ناصری شرح این سفر یرمولف را چنین آورده است:

«در بیان حال الکسندر یرملوف سردار قفقاز وسفیر دولت بهیهٔ روسیه وآمدن بتبریزو سلطانیهٔ‌خمسه-سابقاًایرادرفت که‌الکسندر یرملوف‌ازجانب‌پادشاه والاجاه‌روسیه الکسندر باولیچ (!) بسرداری ممالك قفقاز وحاجی ترخان وگرجستان مامور وبتفلیس وارد آمد وپس از چندی عزیمت شرفیابی حضور پادشاه‌جم جاه ایران فتحعلی شاه‌ملقب بخاقان کرد وعسکرخان افشار ارومی بمیهمان داری اورفت ودر اوج کلیسیای ایروان بدورسید وبا احترامی تمام روانه گردید. حسن‌خان برادر حسین‌خان سردار ایروان باپنج هزارسوار ساختهٔ آراسته باستقبال او رفت وسردار خود درخارج شهر خیمه وخرگاه وسیع ورفیع برافراخت، که مشتمل بر پنج عمود طویل بود وبزمی مهنا مهیاساخت وتا دوفرسنگ‌راه پیاده وسواره ایلات‌ایروان درکمال جلال استاده بودند وخود باابهتی تمام در خیمه‌مقام داشت. چون‌سفیر مذکوررسید سردار قدمی چندتن پیش رفته، دست اورا گرفته،چنانکه رسمست اظهار مهربانی کرده، برجای‌خود نشستند ومجملا چنان رفتاری کرد که پسندیدهٔ آن سفیر بی‌نظیر افتاد. چه این سفیر صاحب اختیار کل توپخانهٔ دولت روسیه بود و از مقام ینارالی برتر منصب داشت و خود را در نسب از نبایر دختر جوجی خان بن چنگیز خان همی پنداشت وبا ازدحام وسامانی بیش از پایهٔ سفارت بمرز ایران در آمده بود و مردم را دربارهٔ اوتوهمات وافروظنون متکاثر می‌رفت. مع‌القصه درروزورود بتبریز از حوالی قریهٔ سهلان تا دولت سرای نواب شاهزادهٔ معظم نایب‌السلطنه‌ولیعهد از دوسوی سواره وپیاده وتوپهای برفراز عراده وقریب یکصد هزارجمعیت ازملا زمان سرکاردولت وچریك‌آن ولایت صف بصف وجابجا بنظام‌تمام قیام داشته‌وچشم برورود ایلچی دوخته، جناب میرزا ابوالقاسم خلف میرزابزرگ قایم‌مقام باسران واعاظم آذربایجان باستقبال رفتندوبا ایلچی بازگشته، بحضورشاهزادهٔ نایب‌السلطنه‌درآمدند. بعد ازشروط میزبانی وبروز مهربانی سخن از مصالحه ویگانگی راند واز طرف وکلای دولت ایران بخلاف

آن پاسخ یافت وازین معنی بر آشفت ودیگر بنیاد مواحدت وموافقت نهاد (!) ونواب شاهزاده نایب‌السلطنه با وی تلطف کرد ودرهنگام عبور ازخمسه نواب شاهزاده عبدالله میرزای دارا بااو کمال ملاطفت بظهور آوردواورا اکرامی کریمانه فرمود وخرسند بگذرانید. تادر چمن سامان ارخی، که ازسامان سلطانیه است، نزول کرد. جناب میرزا عبدالوهاب منشی الممالك اصفهانی، که درخمسه منتظر ورود سفیر مذکور بود، دربن مدت بااورفتاری‌مناسب‌وشایسته نمود. الکسندر یرملوف مردی‌شدیدالبطش، کثیرالطیش، راسخ‌العزم، ثابت‌الرأی، سخت گوی، تند خوی بود و کمال صلابت و تکبر داشت وچون بمقبرهٔ اولجاتیو سلطان رفتی اورا خال خود خطاب کردی، گه‌گاه نیز بدوعتاب نمودی. الحاصل موکب ظفر کوکب شاهنشاهی در روز یکشنبهٔ بیست وهفتم شهر شعبان سنهٔ یکهزار ودویست وسی ودواز دارالسلطنهٔ طهران بافر فریدونی و ثروت قارونی وحشمت خسروی ومعدلت کسروی منزل بمنزل همی‌رفت، تابچمن بیجقین سه‌فرسنگی‌سلطانیه نزول فرمودودر جمعهٔ‌هفدهم رمضان‌عزم‌وورود بچمن سلطانیه جزم کردند... الکسندریرملوف پس از ورود ملتزمین رکاب ظفر انتساب بچمن سلطانیه ازچمن سامان ارخی بلباس‌مبدل باردوی قیامت اثر حضرت شاهنشاهی آمده، تفرجی تمام و تفرسی لاکلام نموده، مراجعت نمود وحشمتی عجیب و دولتی غریب دید وازین احتشام و ازدحام لختی بهراسید و بمقام خود معاودت ومراجعت کرد. پس‌ازچند روزی‌صفیارخان کردبچهٔ افشاراسبی‌خاصه باساخت وستام ولگام مرصع‌احضار ایلچی‌را بسامان ارخی رفته وایلچی مذکور را درعین حرمت وعزت برداشته، بسوی‌اردوی شاهی آوردند ودومیل راه ازمیان دوصف سپاه گذرانیده، بسراپردهٔ جناب میرزا شفیع‌صدر اعظم فرود آوردند وامیر کبیرمحمودخان دنبلی در آن خرگاه از جانب حضرت شاهنشاه فلك درگاه اظهار پرسش وتفقدات بظهور آورده، دیگر روز در سراپردهٔ خدیوانه شهریار گیتی مدار، که درپایان قصر سلطانیه از گردون رفیع بالاتری داشت، بزمی‌ملوکانه مرتب‌داشتندوانواع اسباب تجمل وتجشم فراز آوردند. شاهنشاه ایران باآن شمایل ومخایل وروی وموی وجلال وجمال، که از شاهان دهرش نظیروهمال نبوده، غرق‌اشعهٔ‌جواهر رخشنده‌بفراز‌تخت‌مرصع بر آمدویك جهان‌شاهزادگان ومیران سران از حوالی پایه‌تخت تادر سرای پردهٔ وسیع‌جای بجا ستاده شدندو کورنش راآماده، مقارن قعودشاه گردون غلام سجود ورکوع اهل قیام وقوع یافت. نوای نای و شیپور اهل نظام بلند آوازه وخطبهٔ خطیبان ومدحت سخن سرایان برسپهر برین رسید. اسلحه وادوات وسپر وشمشیر وسایر آلات وظروف واوانی مرصع بجواهر گران‌بها، که خاصهٔ مجلس حضور سلطانیست، هریك در دست یکی از وشاقان زرین کمر سیمین غبغب بیجاده لب آماده گشت وفضای بارگاه‌اززیب وزینت‌وبها از کارگاه‌سپهر اعلی در گذشت. امیر محمود خان‌دنبلی قوریساول باشی خاصهٔ حضور باعصای مرصع باحضارسفیر بی نظیر مذکورمأمور ومحسن‌بیك قراچورلو نایب‌امیرآخورباشی بااسبی خاصه زرین زین‌مرصع ستام بنزدسفیر رفته، که‌اورابر نشانده، بدربارگاه شاهنشاه آورده باشد والکسندریرملوف، که مردی عاقل وبزرگ منش وزیرك بود، درهنگامی که‌اسب خاصهٔ مخصوصهٔ مذکوره

راسوار شدن خواست ازراه تحریم وتکریم وآداب دانی زانو ورکاب اسب را بوسه داد وپای در رکاب برنهاد وبا احتشام واحتشاد تمام وچهل کس ازهمراهان وصاحب منصبان دولت روسیه ودو تن زبان دان مترجم طلیق اللسان ذلیق البیان براه افتاد، تا از خیمهٔ کشیک خانه، که مجمع امرای یگانه بود، فرود آمد ولختی برآسود واز حضرت اعلی بخواندن وی اشارت رفت. الکسندر برملوف باینارال نقری ترجمان، ازاعزهٔ ارامنهٔ افلاق (دراصل: اقلاق) وبغدان، بهمراهی محمودخان بحضور خسرو محمود شان رفت. در چهار مکان و مقام بمراسم رکوع وسجود وبرداشتن کلاه وسر برهنه رفتن در پیشگاه اقدام کردند وبعد ازعرض حاجب بار واجازت شهریار بخرگاه فلك درگاه داخل گردید وچون فرستاده نشانه ونمونه وواسطه ورابطهٔ فرستنده است پادشاه جم جاه دولت ایران بنابر مواحدت و موافقت باایمپراطور اعظم دولت روسیه بجلوس سفیر اشارت راند. وی بنابر امتثال بر کرسی بنشست وبجهت احترام آمر فوراً برجست. پس از استعلام واستفسار حال سلامتی ایمپراطور نامهٔ پادشاه والاجاه روسیه را جناب میرزا محمد شفیع صدراعظم ازسفیر فیروز بخت معظم گرفته، برفراز تخت مرصع برنهاد وپادشاه جم جاه باحضار همراهان سفیر فرمان داد. همه گان (!) شرفیاب حضور شهریار ایران شدند وبمعرفی سفیر بزرگ هریك بقدر مرتبه وشان ونشان ومنصب مورد تفقدات وتلطفات حضرت خاقان سلطان نشان شدند وازآن پس مرخص گشتند وهمه روزه وهمه شبه درجناب صدراعظم وامرای معظم بمجالس دلکش وطویهای خوش روز را شب وشام را بام می رسانید وسیوم روز تحف وهدایای جناب ایمپراطور اعظم را بحضور شاهنشاه معظم آوردند وبروی میزو صندلی وگاه و تخت فروگستردند- در ذکر مجلس حضور وهدایای سرکار ایمپراطور ومراجعت سفیر روسیه- از جمله هدایای شاهانه پیل وهودجی از زر احمر بود که استادان صاحب صناعت بدایع کار در جانب یسار آن ترکیب ساعتی بکار برده بودند که چون باکلید آنرا کوك کردندی اعضا وجوارح زنده پیل زرین بمانند پیل زندهٔ متحرك اظهار حرکت طبیعی نمودی واجزای آن بحرکت قسری در جنبش بودی ونغمات دلکش ومقامات خوش از جوف آن برآمدی وبردیدهٔ بینندگان وگوش نیوشندگان آن حرکات واهتزاز ونغمات وآواز جلوات وافره کردی ونیز از آن جمله تحف سه قطعهٔ آیینهٔ صاف شفاف اصفی از صرح ممرد بود که هریك راطول دوزرع (!) ونیم وافزون ازیك زراع (!) عرض وثخن آن از چهار یك زراعی (!) کمتر بود و چون در برابر شاهنشاه والاجاه بنهادندی اصلا وعکساً چهار اسکندر دارا حشمت سلیمان شوکت مجسم ومصور گشتی وبرحسب امراعلی دو قطعهٔ آن مرآت را درجدار دیوان خانهٔ خاصهٔ طهران، که محل جلوس حضرت خاقان بود، نصب کردند و دیگری با قاب واسباب زرین و سیمین در شاه نشین عمارت بلور باغ مشهور بگلستان نهادند وپیکر پیل زرین را نیزدرفانوسی ازآیینهٔ لطیف محفوظ داشته، در پایان مسند بگذاشتند وبجهت میرزا محمد شفیع صدراعظم نیزافسری زرین مکلل بجواهر ثمین، که نشان صدارت بود، عنایت رفته بود وبهریك ازامرا وسپهبدان تحف و راه آورد آورده بود ومجملی ازمطالب ومقاصد سفیر مذکوراین بود که: مارا با دولت

عثمانیه بنای مخالفتست وچون بادولت ایران مواحدتی داریم مارا اگر ضرورت افتد امداد نمایید واگر نکنید از آن جانب نیز معاونت ننمایید. جواب این فقره داده شد که: درفصول یازده گانه ازین فقره ذکری نرفته است وچون سرحدات ایران وولایات آل عثمان را با یکدیگر اتصالست یحتمل که درکاوش با آن دولت اختلالی درین سرحدات بظهور آید، اولی آنکه بادولت آل عثمان نیز موافقت ومصالحت مقرر دارید، که مبادا امری روی دهد که موافقت دولتین ایران وروسیه بمخالفت کشد. مطلب دیگر سفیر آن بود که: چون خاك خوارزم بخاك روسیه پیوسته است گاهی تجار ما را زیان رسانند ومتعرض شوند. چون خوارزم سابقاً جزو ایران بوده واکنون جدا شده یاخود باستیصال ایشان پردازند، یا مارا از بحرخزر و استراباد برفتن آن بلاد ماذون سازند. پاسخ یافت که: عبور روسیه از استراباد در فصول مقرره نبوده وراه دادن سپاه روسیه در آن ملك امتناع دارد وتعیین لشکر مابرسر خوارزم در صورتیست که هرات وبلخ و بخارا ضمیمهٔ ملك محروسهٔ ما باشد، تا لشکر ایرانی بآسانی برزم خوارزم تواند پرداخت، چنانکه نادرشاه بعداز فتح آن دو سه ولایت بخوارزم رفت ومفتوح کرد. مطلب دیگر تعیین قونسل روسیه در گیلان بود وعلی التصریح مقبول نیفتاد. مقصد دیگر تعیین حدود طوالش وتوقف و کلای طرفین درسرحدین بود. پاسخ این فقره بمراجعت سفیر بتفلیس واظهار ثانوی وآمدن معتمدی دیگر محول شد وپس از چندی سفیر وهمراهانش مشمول عواطف بی کران خاقانی شده، خورسند (!) وخوشنود (!) باعطای نشانهای خاصهٔ دولت علیهٔ ایران وخلعت‌های شایسته ازخنجر وشمشیر واسب وشال کشمیر روانهٔ تفلیس شدند وعسکرخان افشار درایاب وذهاب الکسندر یرملوف معزز ومشعوف بمقصد رسید وهم درین سال که یکهزار ودویست وسی ودو بود محب‌علی خان‌خلج بایك زنجیر فیل کوه پیکر و چهار رأس اسب ترکمانی وچندطاقه شال کشمیری وچند رشته تسبیح مروارید وهدایای دیگر بسفارت اسلامبول مأمور وروانهٔ خدمت سلطان محمود خان خواندگار گردید.»

سپهر در ناسخ التواریخ در حوادث ماه جمادی‌الاخرهٔ ۱۲۳۳ چنین آورده است: «میرزا ابوالحسن خان شیرازی را بسفارت انگلتره مأمور فرمود، تا پادشاه انگلستان را که صلح دولت ایران وروس بتوسط کارداران او بود آگاه سازد که الکسندر یرملوف فرستادهٔ ایمپراطور روس را دیگر گون یافتیم واز اطوار اوچنان تفرس کردیم که زمانی دیر بر نگذرد که عهد بشکنند واوراق عهد نامه را درنوردد و رقم مصالحت را بدست مسامحت محو سازد ودیگر باره کار بمقاتلت و مبارزت اندازد وهم چنان ازدویست هزار تومان زر مسکوك که در ایام مقاتلت با روسیه همه ساله از دولت انگریز بدلت ایران حمل می‌شد وپس مصالحه پیشکاران انگریز ازانفاذ یك نیمهٔ آن ذهب دست بازداشته‌اند طلب کند ویك قبضه شمشیر وچند رشته مروارید وقابی از سنگ یشب، که تمثال شاهنشاه ایران بر آن رسم بود وبعضی اشیای دیگر بهدیهٔ پادشاه انگلستان مقرر شد وچون میرزا ابوالحسن خان ازطریق اسلامبول رهسپار بود هم مکتوبی بسلطان محمودخان ملك‌روم مرقوم افتاد وهم چنان نامه‌ای با یمپراطور نمسه و کتاب دیگر بپادشاه فرانسه رقم شد و

هریك را ارمغانی جداگانه فرمان رفت ومیرزا ابوالحسن‌خان درنیمهٔ رجب راه برگرفت.»

هدایت در روضة الصفای ناصری این واقعه را چنین نوشته است: «حاجی میرزا ابوالحسن‌خان شیرازی سفیر دولت ایران رابسفارت انگلیس وتجدید تأسیس ودادواکمال شرایط اتحادروانه فرمود وچون ازراه اسلامبول می گذشت نامهٔ دوستی ختامه بسلطان محمودخان خواندگار روم باهدایا مقرر آمد وهم چنین بایمپراطور دولت نمسا ولوئی هیجدهم ایمپراطور فرانسه تحف وهدایا مرسول شد وبجهت پادشاه والاجاه انگلیس، که مقصد اصلی بود، دوازده رأس اسب تازی نژاد ویك قبضه شمشیر مرصع خراسانی و شار های کشمیری و مروارید های عدنی وجعبه‌ای از طلای مینا وبشقابی از یشم مصور بصورت بی‌مثال شاهنشاه بی‌همال مرسول شد وسفیر مذکور دراواسطرجب المرجب این سال روانهٔ مقصد گردید. محب علی‌خان خلج را، که درسال گذشته باسلامبول رفته بوددر اوچ کلیسیا ملاقات کرد. میرزا عبدالحسین خان‌همشیره‌زادهٔ سفیر ایران که بسفارت‌نمسه مأمور شده بود بعد ازوصول بآن ولایت درآنجا گذاشته، خود بانگلتره‌رفت.»

سپهردرجای دیگراز ناسخ‌التواریخ درحوادث سال ۱۲۳۳ شرح‌سفارت مازار وویچ راچنین آورده است: «هم درین سال برحسب پیمانی که درمیان دولت ایران وروس‌رفت، چنانکه مذکور شد، بولکونیك مرزادیچ از دولت روسیه بصوابدید الکسندریرملوف بدرگاه شاهنشاه ایران آمد. تاحدود طالش رامعین کند وخود نیز در ایران توقف کند وکار تجارت روسیه رانگران باشد. شاهنشاه ایران فرمود تاولیعهد دولت عباس میرزا اورا در مملکت آذربایجان جای نشیمن معین کند ویك‌تن ازکارداران خود را ازبهرتعیین حدود طالش با او همراه دارد وهم درین سال میرزا عبدالحسین خان غلام پیشخدمت، که باتفاق‌خالوی‌خود میرزا ابوالحسن‌خان‌شیرازی بسفارت فرنگستان مأموربود وبصوابدید میرزا ابوالحسن خان مکتوب ایمپراطور نمی (گویا مراد نمسه باشد) مصحوب اوگشت، جواب نامهٔ پادشاه ایران را ازایمپراطور گرفته باتحف وهدایای اوبرسانید.»

هدایت این‌واقعه‌را چنین آورده است: «ذکرآمدن بولکونوك مرزاویچ ازجانب دولت بهیهٔ روسیه بدارالخلافهٔ طهران ومراجعت میرزا عبدالحسین خان از دولت نمسه- سابقاً مرقوم افتاد که: در باب برخی امور مقرر بود که از دولت روسیه معتمدی بایران آید. درین وقت بولکونوك مزراویچ، که در اصل ازایتالیا ونشو ونما در روس یافته بود، بتفلیس آمده، ازآنجا باشاه میرخان ارمنی مترجم خودروی بطهران کرد ودرخانهٔ جناب صدراعظم فرود آمد. بعد ازشرفیابی بحضور حضرت خاقانی مقرر شد که: بخدمت نواب شاهزاده اعظم وولیعهد معظم نایب‌السلطنه رفته، بصوابدید امنای دولت بوکالت در هرجاکه صلاح باشد متوقف شود وجناب میرزا محمد علی آشتیانی مستوفی خاصهٔ نایب‌السلطنه برحسب امرشاهزاده باوی بتعیین حدودطوالش مأمور گردیده واهتمامی تمام درین باب‌رفت و مشارالیه درتبریز متوقف شدومیرزا عبدالحسین خان شیرازی، که باتفاق خال خویش میرزا ابوالحسن خان بسفارت نمسا رفته بود با جواب نامهٔ ایمپراطور نمسه وبرخی تحف باز آمد واز نظر انور شاهنشاهی گذرانید ووقایع سفارت خود را مفصلا

معروض رأی امنای دولت ابد مدت داشت .»

در رمضان ۱۲۳۵ بار دیگر فرستاده‌ای با هدایا از دولت روسیه با یران آمده و سپهر درین زمینه چنین می گوید: «خویشتن (فتحعلی شاه) نیز از دارالخلافه خیمه بیرون زد و راه چمن سلطانیه بر گرفت . در منزل سلیمانه فرستادگان ایمپراطور روس برسیدند و مکتوب مودت و حفاوت برسانیدند و تحف ایمپراطور پیش داشتند و آن حوض مثمن از بلور صافی بود، که از هر جانب تا جانب دیگر چهار ذراع بعد داشت و عمق آن دو ذراع بر می آمد و فواره‌ای در مرکزش منصوب بود و چند قطعه آینه ، که هر یك را چهار ذراع عرض و شش ذراع طول بود و هم چنان قنادیل و چل چراغهای بلور و دیگر اشیا پیش داشتند . شهریار تاجدار تحف ایمپراطور را بطهران فرستاد و فرستادگان او را کامروا و اجازت انصراف داد .»

در روضة‌الصفای ناصری این واقعه چنین آمده است :«درین وقت فرستادهٔ ایمپراطور اعظم الکسندر باولیچ در رسید و از جملهٔ تحف و هدایای او یك قطعه حوضهٔ کوثر مانند مشتمل بر دو زرع (!) طول و عرض و یك زرع (!) عمق بود که از قطعات بلور الماس تراش بترکیب مثمن ترتیب یافته و فواره ای هم از یك پارچه بلور بارتفاع زرعی (!) در وسط آن حوضهٔ مصفاتر از روضهٔ مستقیم بود و آیینه دو سه زرعی (!) بسیار و چل چراغ و قنادیل بلور بی‌شمار متضمن این مصنع اصفی از صرح ممرد آورده بودند و حسب الامر اعلی حوض بلور را در وسط عمارت بلور گلستان نصب کردند و چل چراغ و قنادیل را نیز در آن ایوان تابان آونگ نمودند .»

اندکی بعد در وقایع همان سال ۱۲۳۶ در ناسخ التواریخ چنین آمده است:«این وقت میرزا ابوالحسن خان شیرازی که بسفارت انگلتره رفته بود برسید و مکاتیب سلاطین روم و نمسه و فرانسه را، که هنگام عبور دیدار کرده بود، برسانید . معادل صدهزار تومان زر مسکوك، که کارداران انگلیس از تسلیم بکارپردازان ایران مضایقت کردند، مأخوذ داشت و سبب انفاذ و علت امساك این زر در دولت انگریز از پیش بشرح رفت و نیز خطی با مضای ولیعهدی نایب السلطنه عباس میرزا بیاورد و نیز یك قطعه خاتم الماس پادشاه انگریز بتهنیت ولیعهدی نایب السلطنه بمصحوب میرزا ابوالحسن خان بفرستاد و مدت سفارت میرزا ابوالحسن خان سه سال بود .»

این واقعه در روضة‌الصفای ناصری چنین آمده است : «حاجی میرزا ابوالحسن خان شیرازی، که بسفارت اسلامبول و انگلیس و فرانسه و نمسا رفته بود و زمان غیبت و هجرتش از سه سال گذشته، درین ایام باز آمد و یکصد هزار تومان وجه مقرری شش ماههٔ قبل از مصالحه را باز آورد و ولایت عهد نواب شاهزادهٔ کامگار نایب السلطنه را که در سفارت مستر الس انگلیس از عهدنامه خارج شده بود امضا داشته و پادشاه ذیجاه انگلیس یك قطعه انگشتری الماس گران بها بمبارکی امضای ولیعهدی بجهت ولیعهد نایب السلطنه ارسال داشته بود و مزید اتحاد و وداد دولتین علیتین گردید .»

سپهر در ناسخ‌التواریخ شرح آخرین مراحل مأموریت و سفارت مازاروویچ را در دربار ایران در ذی القعدهٔ ۱۲۴۰ یعنی سال پیش از جنگ دوم چنین آورده است :

«هیجدهم ذیقعده چمن سلطانیه لشکرگاه گشت. این هنگام کارداران دولت روسیه را نصب خاطر گشت که با دولت ایران نقض عهد کنند و پیمان بشکنند. پس سخن در انداختند که بعضی از اراضی گوگجهٔ ایروان بحکم صلح نامه باید در تحت فرمان ما باشد و هم چنان چون در صلح نامه مرقوم شد که هریك از دولتین معتمدی معین فرمایند تا حدود طالش را بازنمایند. در مدت چهارده سال که فیما بین دولتین ایران و روس کار بمصالحه و متارکه می رفت چون مردم روس ازحق خود برزیادت طلب می کردند این کار بپای نرفت. این هنگام یك باره روسیان سر برداشته و گفتند محال بالغلو و کونی و گوگجه دنگیز جزو ممالك ما باشد و اگر نه کار بمخاصمت خواهد رفت و ینارال یرملوف سردار گرجستان بوالکونیك مزرادیج (!) وکیل دولت روس را با شاه میرخان ارمنی، که ترجمان او بود، روانهٔ درگاه شاهنشاه ایران داشت، تا این دعوی را برمراد خویش کند و از آن سوی نایب السلطنه و حسن خان ساری اصلان نیز حاضر حضرت شدند و برحسب فرمان روزی چند با مزرادیج (!) سخن کردند و میرزا ابولحسن خان شیرازی و میرزا محمد علی آشتیانی که از تقریر عهد و تحریر عهدنامه آگهی داشتند، نیز در مجلس گفت وشنود حاضر بودند. در پایان امر چون مزرادیج (!) را باشرایط عهدنامه حقی نبود، سخن برین نهاد که: این اراضی را کارداران ایران با ما برسم عطا بازگذارند و اگر نه کار ما باعمال نایب السلطنه راست نیاید و بی شك آغاز مجادلت و مقاتلت شود. لاجرم شاهنشاه ایران میرزا صادق وقایع نگار را باتفاق مزرادیج (!) سفارت تفلیس فرمود، تا با یرملوف سخن کند و آتش این فتنه را فرو نشاند. آنگاه میرزا ابوالحسن خان شیرازی را بوزارت امور دول خارجه مفتخر ساخت وشب پنجشنبهٔ نوزدهم محرم سنهٔ یکهزار و دویست وچهل و یك هجری راه طهران بر گرفت... از آن سوی وقایع نگار باتفاق مزرادیج طی مسافت کرده، بعد از ورود بتبریز مزرادیج سبقت جست وقبل از رسیدن وقایع نگار یرملوف را دیدار کرد و از طریق مرافقت و موافقت بگردانید وسخن برین نهادند که: باید قبل ازرسیدن سفیر ایران قریهٔ بالغلو را مسخر داشت و فوجی سالدات با چند عراده توپ بحراست گذاشت. اگر سردار ایروان از بهر انتزاع میان بندد و ناقض عهد و فاتح نزاع او خواهد بود و اگر سخن نکند بباشیم، تا سفیر ایران برسد. آنگاه گوییم که: ما هرگز گمان نداشتیم که کارداران ایران ار ارض بالغلو، که درخور هیچ زرعی وحرثی نیست با دولت روسیه دریغ دارند، اکنون که کار بدین گونه رفت و صورت حال معروض ایمپراطور روس شد، بی آنکه از دولت فرمانی رسد، نتوانیم دست از بالغلو باز داریم. همانا کارپردازان ایران از بهر بالغلو ترك مصالحت نخواهند گفت و آغاز مخالفت نخواهند کرد. بالجمله سخن برین نهادند و کینیاز قراکلیسیا را حکم دادند، تا رفت و قریهٔ بالغلو را بگرفت و یك تن مایور (۱) با دویست تن سالدات ودو عراده توپ در آنجا باز گذاشت و ازین سوی چون وقایع نگار بایروان رسید، کینیاز بحسین خان سردار پیام داد که: سفیر ایران را درین سفر مقصود چیست؟ اگر غرض تحدید حدود دولتینست، این منازعه و مناقشه برخاست

(۱) کلمهٔ روسی مأخوذ از major فرانسه بمعنی سرگرد باصطلاح امروز

واگردیدار یرملوف را طالبست، او بحدود چچن سفر کرده، پس بباشد تا یرملوف بتفلیس مراجعت کند. وقایع نگار سخنان اورا وقعی نگذاشت و از راه بالغ لو کوچ داده، سه شنبهٔ بیست و پنجم ربیع الاول وارد تفلیس گشت و روز ورود او را عظیم مکانت گذاشتند و بسزا پذیره گشتند ویرملوف هنگام سفر ولیمنوف (۱) را از بهر گفت و شنید سفیر ایران بجای گذاشته بود و او با وقایع نگار سخن در انداخت و جز از در غدر وحیلت حرفی برزبان نراند. وقایع نگار گفت: ازین گونه سخن چیزی بدست نخواهد شد. نیکو آنست که من حکم شاهنشاه ایران را بر لوحی رقم کنم و تو پاسخ خودرا در ذیل آن نگار دهی، تا مرا حجتی باشد. پس قلم برداشت و خلاصهٔ حکم شاهنشاه را بر صفحه بنگاشت. بدین شرح که: اکنون سال فراوانست که دولتین علیتین ایران و روس را موافقتست، بهتر آنست که کارداران دولت روسیه در تشیید قواعد اتحاد طرفین رنج برند، تا لشکری و رعیت دولتین بی کلفت خاطر زیست کنند و اکنون که جماعت روسیه از حدود خویش قدم فراپیش نهاده اند وقلعهٔ بالغ لو را بزیر دست کرده اند، صواب آنست که از خلاف رأی شاهنشاه ایران بپرهیزند و از آن اراضی بیرون شوند، تا این مسالمت بمخاصمت نپیوندد و این مصافاة بمعاداة بدل نشود. ولیمنوف در تحت این کلمات نگاشت که: ما قریهٔ بالغ لو را بعض حدود خود دانسته ایم و زیر دست کرده ایم، تا از قبل ایمپراطور فرمان نرسد دست باز نداریم. این هنگام الکسندر باولیچ (۲) ایمپراطور روس در بیست و یکم ربیع الاول سنهٔ یکهزار و دویست وچهل و یك از جهان رخت بدر برد و برادر او قسطنطین (۳) بهوای سلطنت سر بر کشید. چون او بغلظت طبع وشر است خوی شناخته بود، اعیان دولت روسیه اورا از در فرمان گذاری (!) نگذاشتند و برادر دیگرش نکولای باولیچ (٤) را بسطلنت برداشتند، چنانکه شرح حال ایشان در ذیل قصهٔ سلاطین یوروپ مرقوم خواهد شد. بالجمله وقایع نگار را در چنین وقت مجال هیچ اندیشه نماند، ناچار نگاشتهٔ ولیمنوف را برداشته، روز بیست و هشتم جمادی الاخره از تفلیس راه برگرفت و بعد از ورود بدارالخلافهٔ طهران صورت حال را باز نمود و شاهنشاه ایران کیفر کار روسیان را تصمیم عزم داد.»

این واقعه را هدایت در روضة الصفای ناصری چنین آورده است: «در بیان ورود بولکونوك مزراویچ و کیل دولت بهیهٔ روسیه و مأموریت وقایع نگار بجانب تفلیس و سایر وقایع ـ مخفی نماناد که در عهدنامهٔ دولتین علیتین ایران و روس حدود و ثغور همهٔ ولایات، سوای سنور طوالش، مضبوط بود و درین ایام مصالحه که قریب بچهارده سال بوده از طرفین معتمدین بتشخیص و تعیین اراضی و صحاری و مرابع و مراتع معین و مقرر شدند. درین سال فی ما بین سرحد داران فتنه جو اسباب نقار و خلاف چیده و صلاح حال خود را

---

(۱) ظاهرا Veliaminof که از نامهای رایج روسیست، سپهر در حاشیه نوشته است: « با واو ولام وتحتانی ومیم ونون و واو وفا»

(۲) Alexander Pavlovitch

(۳) Konstantin

(٤) Nikolay Pavlovitch

بفساد ومصالحه دیده، زیرا که درین مدت که تیغ خلاف در غلاف غنوده و جنگ جویان رزم دوست در خانه وسرای خود آسوده بودند حکام سرحدات آذربایجان را بهانه در دست نبود که درازای دخل ولایت خرجی رعایت کنندو بایستی مالیات مقررهٔ دیوانی بخازن حضرت خاقانی انفاد شود ورعایا بکار رعیتی خود پردازند وعمال باتکالیف صعبه حواله واطلاق بسازند. کارگذاران (!) دولت بهیهٔ روسیه درباب محال بالغلو و کونی و کوکچه دنکیز، از توابع ایروان سخن راندندو آن محال ثلثه رادا خل تقسیم خود خواندند و حسین خان سردار وحاکم ایروان در قبول این دعوی سررضا بجنبانیده، شرح حال بخاقان بی‌همال معروض داشت و ینارال یرملوف سردار گرجستان نیز بجهت اثبات مقصد خویش بولکونوک مزراویچ، وکیل دولت را، بترجمانی شاهمیرخان ارمنی، روانهٔ خدمت خاقان گیتی ستان کرد. نواب مستطاب نایب‌السلطنه العلیة العالیه وحسن خان سردار برای تحقیق این دعوی بحضور شاهنشاهی احضار شدند و روزی چند امنای دولت ابد مدت: جناب آصف‌الدوله و حسن خان ملقب بساروا صلان و حاجی میرزا ابوالحسن خان شیرازی واسطهٔ صلح نامه وجناب میرزا محمد علی آشتیانی، که درین اموردخالت داشت باوکیل دولت بهیهٔ روسیه نشستند و گفتند و برخواستند (!) وحاصلی نبخشید، تا وکیل مذکور صریحاً مذکور کرد که: عدم قبول موهبت این محال نقض عهد اتحاد وموجب ترک مصالحه وبرك مجادله است وایمپراطوردولت روسیه‌را صرفه درنزاع ومقاتله. لهذا چون حضرت خاقان اصرار وکیل را بغرض و لجاج دلیل دانست او را مخلع فرموده، یك عدد گل الماس گران بها و بافته‌های کشمیری اعلی بدو داده، میرزا محمد صادق مروزی وقایع نگار را باتفاق مزراویچ روانهٔ تفلیس داشته، که در نزد جناب ینارال یرملوف، که بانصاف موصوفست، طی این دعوی شود و از سرلجاج واعوجاج درگذرند ودر مواحدت ویگانگی خللی درنیفگنند و درین اوقات چون حاجی میرزا ابوالحسن خان سفیر براحوال اهالی دولتها بصیر بود بمنصب وزارت دول خارجه منصوب آمد ..... در ذکر تصرف سپاه روسیه در بالغلو و آغاز اختلاف فیما بین دولتین ـ و از وقایع اتفاقیهٔ مقدرهٔ این ایام وشهور واعوام این بود که چون مقرر شد که میرزا محمد صادق وقایع نگاردر موافقت ومرافقت بولکونوک مزراویچ بتفلیس رفته، باتفاق در قطع و فصل شجر نفاق یك دل شوند، چون بتبریز رسیدند وکیل دولت روسیه رفیق سفر را برجای گذاشته و بتعجیل بتفلیس ایلغار گزید و از وصول بمقصد ینارال یرملوف را برانگیخت ومقدمات مخالفت را طرح وبنیادریخت. لهذا جناب یرملوف کینیاز مستحفظ اوچ کلیسیا را بتصرف بالغلو اشارت کرده وبدست او بربهانهٔ انتظام امور داغستان سفر گزید وبر وفق مذهب نظام طفره راجایزشمرده، مأموریت وقایع نگاررا نشنیده پنداشت. وقایع نگارناچار درتبریز توقف پیشه و در وخامت عواقب این امور اندیشه همی کرد، تاحضرت نواب نایب‌السلطنه العلیه العالیه از سفر عراق بدارالملك باز آمد و اورا روانهٔ مقصد فرمود و در روز دوشنبهٔ دوازدهم شهر ربیع‌الاول بایروان راه برگرفت و در روز ورود بر وی معلوم ومشهود آمد که بالغلورا روسیه بتصرف گرفته‌اند ومتوقف گزیده (!) و هم استماع کرد

که یرملوف سردار بسرحدات داغستان عزیمت کرده، با آنکه کینیاز اوج کلیسیا شرحی بحسن خان سارو اصلان‌سردار ایروان نگاشته‌و وقایع نگاروسفیر دولت خاقان کامگار رادر زمان غیاب سردارو الاجناب گرجستان‌ازعزیمت‌تفلیس ممنوع داشته، مشارالیه بحسب قواعد مأموریت عزیمت تفلیس کردو از راه بالغلو بابلاغ حکم شهریار گیتی مدارمرحله پیمایی تفلیس‌راتصمیم دادو روز سه شنبهٔ بیست‌و پنجم شهر ربیع الاول بدان شهر جنت آثار وارد شد ومع‌هذا از بابت قاعده دانی و نظام دولت کمال تبخیل (!) و تعظیم و تشریف وتکریم دربارهٔ او رعایت کردند و او را در منزلی مناسب وعمارتی رفیع فرود آوردند . نایب جناب ینارال یرملوف، که اورا نام ولیمنوف بودی، جناب وقایع‌نگاررا ملاقات و درباب امور بالغلو حسب الامر بااو ملاقات کرد وبجایی منجر نگردید ولی ولیمنوف اسکات وقایع نگار معروف را شرحی نوشته ، بدو سپرد وبمهرو خاتم خود ممهور کردو در آن نگاشته تصریح کرد که: ما محل بالغلو را ازجمله اراضی رسدی‌خاك منفصلهٔ خود نگاشته‌ایم وتصرف درآنرا صواب پنداشته‌ایم وبی اذن وحکم اولیای‌دولت بهیهٔ روسیه تخلیهٔ آن محالست وزیاده برین گفتگوی قیل وقال ودر خلال این احوال ایمپراطور روسی، یعنی حضرت‌الکسندر باولیچ، سپنجی سرای‌رابدرود کرده، بعالم دیگر بسیج کرد واین خبر بتوسط سفیر بی تلبیس تفلیس بعرض شهریار نامور رسیدوکاردولت قوی صولت از وقوع این‌سانحه مقرون بتردید وتشکیك‌شد ودولت خواهان ایران،مانند شیران، برآشفتند و درین باب سخنان متخالفه گفتندودیگر باره گردون گردان آهنگ نفاق را ساز کرد و درفتنه بر کل گیتی باز . . . . وفات الکسندر باولیچ ایمپراطوراعظم دولت بهیهٔ روسیه وجلوس نیکولای پادشاه روس. از جمله وقایع‌این‌عام زحمت فرجام فوت سر کارالکسندر باولیچ ایمپراطور اعظم دولت‌بهیهٔ‌روسیه است، که درسال‌یکهزار ودویست وشانزده بر تخت سلطنت روس جلوس کرده بود و در ترتیب وتقویت دولت و ملت خود کمال جدوجهد مبذول داشت . پادشاهی عاقل وعادل وسایس وکامل بوده‌وشمهٔ از خصایص احوال اوسبق نگارش یافته . پس از وفات او قسطنطین بن پول برادرش را هوس سلطنت دولت روسیه در سر فتاد ، بنا بر شدت طیش و بطش وتندی خوی او وزرای مصلحت جوی بدو رضا ندادند وبرادر والاگهر دیگر اورا، که دارایی بودنیکو رای ومسمی بینکولای، برحسب شایستگی‌واستحقاق‌بایمپراطوری و سلطنت‌دولت روسیه اختیار کردند و برتخت شاهی‌جلوس کرد . آغاز جلوس الکسندر باولیچ مذکور درهزار وهشتصدو یك تاریخ‌رفع مسیح بودو درهزاروشش‌صد و بیست‌و پنج ، که مطابق یکهزارو دویست و چهل از تاریخ هجری عربی مصطفوی ص بود جهان را بدرود کرد و رحلت اومایهٔ اختلال امر مصالحهٔ ایران و روس گردید، چنانکه بیان خواهد یافت .»

مورخان این دوره صریحاً اندیشهٔ درونی و بهانه جویی دربار ایران را برای‌اقدام بجنگ دوم ننوشته‌اند، اما ازخلال بیانات ایشان تلویحاً پیداست که در ایران کسی شك نداشته است که فتحعلی شاه وپسرش عباس میرزا بهمان دلایلی که گذشتت خود را آمادهٔ جنگ‌می کرده‌اند . احتمال بسیار می‌رود که بی‌خبری ایشان ازاوضاع روسیه‌واز سیاست جهان درآن روزگار این اندیشه را در ذهن ایشان جای داده باشد که‌چون الکساندر

امپراتور بزرگ روسیه در گذشته است رخنه در کار در بار تسارها خواهد افتاد و جانشین او نیکلای اول توانایی غلبه بر ایران را نخواهد داشت و می توانند نواحی از دست رفته را پس بگیرند.

الکساندر اول پاولوویچ در ۱۷۷۷ (۱۱۹۱ هـ.) بجهان آمد، در ۱۸۰۱ (۱۲۱۶ هـ.) بسلطنت نشست و پس از ۲۴ سال پادشاهی در ۱۸۲۵ (۱۲۴۱ هـ.) اندك مدتی پیش از در گرفتن جنگ دوم در گذشت. در پایان سلطنت خود باوج قدرت رسیده و یکی از تواناترین مردان جهان شده بود و نیروی شگرفی در کشور خود فراهم کرده بود که جانشینان او هر قدر ناتوان بودند تا سالیان دراز از آن بهره مند شدند.

نیکلای اول برادرش که در ۱۷۹۶ (۱۲۱۰ هـ.) بجهان آمده و در ۱۸۵۵ (۱۲۷۰ هـ.) پس از سی سال پادشاهی در گذشته است هر چند بپای برادر نمی رسید مرد ناتوان زبونی نبود و در بیشتر از کارها پیش برد، ناچار از عهدهٔ او بر آمدن هم کار آسانی برای در بار قاجارها در آن روزگار نبود. و آنگهی با آنچه پیش ازین گذشت ثابت شد که الکساندر پس از جنگ اول دیگر حاضر نبود جنگ دومی با ایران بکند اما برادرش نیکلای این اندیشه را نداشت و قهرا جلوس وی و تغییر سیاست دربار پترزبورگ می بایست بزیان ایران تمام بشود.

نیکلای در آغاز سلطنت خود سیاست برادر را در بارهٔ ایران دنبال کرد و هم چنان می کوشید صلح برقرار باشد. در پایان سلطنت الکساندر یرمولوف باز در عقیدهٔ خود اصرار کرده و در گزارشی که در تاریخ ۲۴ ژوییه ۱۸۲۵ (۸ ذیحجهٔ ۱۲۴۰) بدربار پترزبورگ نوشته و یکی از آخرین گزارشهای وی در زمان الکساندر است عقاید سابق خود را مکرر کرده و اجازه خواسته است لشکر ذخیره‌ای در قفقاز برای برابری با سپاهیان ایران که معتقد بوده است بزودی وارد جنگ خواهند شد فراهم کند. درین گزارش که لحن زننده و توهین آمیزی در بارهٔ ایران دارد چنین گفته است: «می ترسم بمن تهمت بزنند که باعث بر هم زدن صلح خواهم شد و برای استرضای جاه طلبی شخص خود تهیهٔ جنگ می بینم. اگر جنگی در بگیرد بهتر اینست فرمانده دیگری را بجای من بگمارند.»

سپس درین گزارش بعنوان پاداش خدمات خود این درخواست را کرده است: «مانند یك آدم عادی درین جا (در قفقاز) بمانم تا آنکه ناظر چشم زخمی باشم که برزشت کارترین دولت ها و خاین ترین و منفورترین ملت ها وارد خواهد آمد». این جملهٔ اخیر یرمولوف نشان می‌دهد تا چه اندازه نسبت بسیاست دربار فتحعلی شاه و کارگزاران وی بدبین و بد گمان بوده است.

در پاسخی که امپراتور در تاریخ ۱۲ سپتامبر ۱۸۲۵ (۲۸ محرم ۱۲۴۱) باین گزارش داده باز عقیدهٔ سابق خود را که کنت دو نسلرود هم چنان باو تلقین می کرده بدین گونه بیان کرده است: «ممکنست در گفتگو با وزرای شاه و با عباس میرزا بدشواریهای بسیار بر بخوریم: ممکنست در عقیدهٔ خود استوار بمانند و تا مدت مدیدی رضایت ندهند آنچه را که بادعای ایشان حق نداریم از ایشان بخواهیم بماواگذار کنند، هر چند که ما متکی بر

مدلول صریح عهدنامهٔ گلستانیم. دشوارست این نتیجه را بگیریم که ایشان خود را برای حملهٔ قطعی آماده می کنند و می خواهند بزور ایالاتی را که بما واگذار کرده اند و جزو گرجستان شده است تصرف کنند. تاکنون دولت ایران چنین اقدام کورکورانه ای را آشکار نکرده است.» پس از آن امپراتور با تکای گزارشهای مأموران خود در ایران و نامهٔ آخری که میرزا ابوالحسن خان وزیر امور خارجهٔ ایران باو نوشته بود بصلح طلبی شاه ایران اعتماد کرده و چنین نوشته است: «این دلایل را که باهم جمع کنیم سبب میشود که من نمی توانم این اندیشه را برای شاه تصور کنم که بروسیه تعرض کند و اگر عقیده بدوستی صادقانه در بارهٔ روسیه نداشته باشد لااقل معتقد بحفظ صلح باشد». در پایان این دستور صریحاً بیرمولوف فرمان داده است که تنها در فکر حفظ صلح باشد و پیداست که عقاید یرمولوف که پس از ده سال اقامت در گرجستان برای او فراهم شده بود هیچ اثری در دربار پترزبورگ نکرده است.

پس از امضای عهدنامهٔ گلستان یرمولوف جد و جهد فراوانی در استقرار حکومت روسیه در نواحی که بموجب آن عهدنامه بروسها تعلق گرفته بود بکار برده و از جمله کارهای وی اخراج و تبعید حکمرانانی بوده است که از استیلای روسیه ناراضی بوده و مانع پیشرفت مقاصد او می شده اند. ایشان چاره ای دیگر جز آمدن بایران نداشته اند و همه گرد عباس میرزا را فرا گرفته و پنهانی با وی نقشهٔ جنگ دوم را می کشیده اند و بهترین وسیله ای را که در نظر گرفته بودند این بود که مردم آن نواحی را بر روسها برانگیزند.

پیداست در مدت نه سال که جنگ اول در میان ایران و روسیه کشیده است در ناحیهٔ وسیعی که میدان جنگ بوده در نتیجهٔ رفت و آمد و فیروزی و شکستهای پی در پی لشکریان ایران و روسیه اوضاع آن ناحیه چسان پریشان شده و با اصولی که در آن زمان برقرار بود و استیلایی که حکمرانان مستبد آن سرزمین داشته اند چگونه وضع نواحی شمال غربی ایران دشوار بوده و تا چه اندازه مردم در آنجا گرفتار این حوادث شوم شده اند. این ناحیه از خاک ایران تقریباً همیشه دستخوش انقلاب و میدان جنگ و لشکر کشی بوده است. در دورهٔ ساسانیان بارها در میان ایران و روم در بن سرزمین جنگ در گرفته است. پس از آن نیز گاهی تاخت و تازهای ترکان خزر و روسها و سپس جنگهای مکرر در میان پادشاهان ایران و سلاطین عثمانی که منتهی بکشتارهای آقا محمد خان شده است همیشه زندگی را بر مردم این سرزمین بمنتهی درجه دشوار و ناگوار کرده است.

ناچار مردم این نواحی که همیشه درمیان دو نیروی متضاد گرفتار شده اند چارهٔ خود را منحصر باین می دیده اند که هر روزی با هر کسی پیروز می شده است بسازند و اگر بیداد و ستمی ازو ببینند بکوشند نیروی مخالف آنرا بخود جلب کنند. بهمین جهت درین دوره عدهٔ کثیر مخصوصاً از مسلمانان آن سوی رود ارس بآذربایجان و گاهی هم بنواحی دیگر آمده اند که بنام «مهاجر» خوانده می شدند و هنوز بازماندگان برخی از ایشان در ایران هستند و مدتهای مدید دشواریهای فراوان در سیاست داخلی و خارجی ایران فراهم کرده اند.

مخصوصاً سرکردگان و حکمرانانی که روسها ایشان را تبعید کرده بودند پیوسته

کسان و زیردستانشان را که در سرزمین اصلی مانده بودند تحریک می کردند حوادثی برانگیزند و حوادثی فراهم کرده اند که هم روسها و هم ایرانیان پی در پی و هریک بنوبهٔ خود از آن زیان دیده اند . چنانکه در جنگ اول همین سران در برابر لشکریان و کارگزاران ایران قیام کرده و گاهی باسپاهیان ایران درافتاده اند و مخصوصاً در قراباغ و شروان وطالش بالشکریان عباس میرزا جنگیده اند. قهراً کسانی که در برابر لشکریان روسیه می گریخته یا هجرت می کرده اند عمال روسیه دارایی ایشان وحتی نزدیکانشان را ضبط می کرده اند، چنانکه مصطفی خان حکمران شروان چون بایران گریخت همین معامله را با او و خاندانش کردند.

دیگر از دشواریهای آن زمان اینست که گرجیان وارمنیان که مدتهای درازازدربار های ایران بدرفتاری دیده بودند همین که پای روسها درقفقاز بازشد بسبب اینکه روسها نیز مانند ایشان مسیحی بودند خود را بایشان بستند و چون آشنایی کامل باوضاع جغرافیایی واجتماعی آن نواحی داشتند روسها ایشان را بکارهای دقیق و مهم گماشتند و ایشان نیز کینهٔ دیرین و تعصب دینی خود را بمیان آوردند . البته برخی از کارگزاران روس هم درین گیرو دار بیدادگری و مردم آزاری را بکار برده اند چنانکه پرنس مادا تف(۱) فرمانده لشکریان روسیه در شروان و یاور ایلینسکی(۲) فرمانده روسی درطالش کارهایی کرده اند که در اسناد روسی نیز زشتی آن منعکس شده است. از آن جمله در شهر نوخا پرنس مادا تف اسمعیل خان آخرین حکمران شکی را زندانی کرد و هرچه داشت ازو گرفت و سپس مهدیقلی خان حکمران قراباغ را وادار کرد دارایی خود را بوی واگذار کند و اورا واداشت بایران بگریزد و سیصد خانوار از مردم قراباغ را بزور بناحیهٔ شروان فرستاد و دارایی ایشان را نیز بنفع خود ضبط کرد . وضع آن نواحی چندان وخامت یافت که یرمولوف مجبور شد احکام سخت در بارهٔ این گونه ستمگریها صادر کند. درصورتی که دردورهٔ زمامداری ژنرال رتیشچوف سلف وی برعکس عدهٔ بسیار از خانوارهای ایرانی که ساکن نواحی متصرفی ایران بودند مصلحت خود را درین دانسته بودند که بنواحی متصرفی روسیه هجرت کنند(۳) .

از جمله کارهایی که فرماندهان روسی درین ناحیه کردند و مردم آن سرزمین را بسیار ناراضی کرد این بود که ایشان را وادار کردند باجبار درجاهایی که لازم بود بخرج خود ساختمان های جنگی بکنند. سربازان روسی را نیز باین کارها گماشته بودند چنانکه در آغاز جنگ دوم بسیاری ازسربازان مشغول ساختن خانهایی در شهر تفلیس وجاهای دیگر بودند و همین سبب شد که درنخستین مراحل این جنگ روسها چندی شکست خوردند . اسناد روسی حاکیست که چون جنگ درگرفت تمام افراد یك فوج درقراباغ مشغول ساختمان خانهٔ مسکونی پرنس ماداتف بودند وفوج دیگری مشغول کشاورزی درزمین هایی بود که یکی از فرماندهان لشکریان روسیه پرنس سوارزمیدزه(٤) از شاهزادگان گرجی تصرف کرده بود.

---

(۱) Madatof

(۲) Ilinski

(۳) کتاب سابق الذکر سچرباتف ج ۲ ص ۲٦

(٤) Sévarzémidzé

درین موقع هنوز طوایف چادر نشین قاجار که از دیر زمانی در قراباغ ساکن شده بودند در آن ناحیه می زیستندو از قدیم براوضاع آنجامسلط شده بودند، ناچار ایشان کاملا ازاوضاع آن نواحی آگاه بودند و بعباس میرزا و کارگزاران وی خبر می رساندند و در حوادث آن زمان مؤثر بوده اند. همین پریشانی اوضاع آن سامان و بی نظمی که در سپاهیان روسیه پیش آمده بود عباس میرزا را دلیر کرد که بجنگ دوم آغاز کند و امیدوار بود بدین وسیله بتواند ازشکست های جنگ اول انتقام بگیرد.

درین میان معلوم نیست فتحعلی شاه آن چنان که خود مستقیماً و برخی از کارگزارانش پی در پی گفته اند راستی اندیشهٔ صلح جویانه داشته و از جنگ دیگری بیزار بوده یا آنکه درین زمینه تزویر و فریب را بهترین وسیلهٔ اغفال روسها می دانسته است تا آنکه لشکریان خود را آماده کند و بار دیگر دست بجنگ بزند. اگر هم درین نیت صلح جویی راستگو بوده است ضعف و تردید جبلی که درو بوده و نفوذ کلام فوق العاده ای که پسرش عباس میرزا دروی داشته است سرانجام برو فایق شده و وی نیز تصمیم بجنگ گرفته است، زیرا که در آن زمان تنها ارادهٔ وی حاکم درین گونه کارهای مهم و اساسی بود و مشورتی در کار نبود و اگرهم با کسی شور می کرد زیردستان وی پیش بین تر و از اوضاع جهان آگاه تر از و نبودند. در نظر مورخ حقیقت بین آشکارست که با همهٔ برتریهایی که عباس میرزا نسبت بهمهٔ معاصران خود داشته است مسئولیت جنگ دوم و عواقب بسیار وخیم آن که تا امروز باقیست بعهدهٔ اوست وجاه طلبی این شاهزاده سرانجام کارخود را کرد.

امپراتور نیکلای چون بسلطنت رسید دربارهٔ ایران سیاست دیگر بجز سیاست برادرش پیش گرفت. وی اطمینانی را که الکساندر بیرمولوف داشت نداشت و بهمین جهت اندک مدتی پس ازجلوس خود در ۲۵ دسامبر ۱۸۲۵ (۱۴ جمادی الاخرهٔ ۱۲۴۱) یعنی پنج ماه و بیست وهفت روز پیش از آغاز جنگ دوم نوشته است: « تا خبر سوگند خوردن لشکریان قفقاز باو نرسد آرام نخواهد داشت ». بهمین جهت چنانکه پس ازین خواهد آمد در آغاز جنگ دوم یرمولوف را عزل کرد. با این همه یرمولوف تا در سر کار بود تغییر عقیده نداد ودرآغاز سلطنت نیکلای هم پیوسته پیش بینی خود را درین که ایرانیان بزودی وارد جنگ خواهندشد بدربار روسیه گزارش می داد.

روابط سیاسی نیکلای با دربار ایران

نیکلای در آغاز کار همان عقیدهٔ برادر و کنت دونسلرود را داشت که ایرانیان وارد جنگ نخواهندشد و بهیچ وجه بگزارشهای پی در پی یرمولوف اعتنا نمی کرد. بهمین جهت در ماه ژانویه ۱۸۲۶ (جمادی الاخرهٔ ۱۲۴۱) درصدد شد پرنس منشیکو(۱) را که از اعیان دربار و از خاندان معروف بود بسفارت فوق العاده بایران بفرستد. برای اینکه سفیر کبیر فوق العادهٔ روسیه در ایران مورد تحقیر قرار نگیرد و از اوضاع باخبر باشد یرمولوف

---

(۱) Alexandre Serguéevitch Menshikov (۱۷۸۷-۱۸۶۹)

می بایست گزارشی بامپراتوردرین زمینه داده باشد امادراسنادروسی اثری ازین گزارش نیست ومعلوم نیست چه شده که‌وی نخواسته است امپراتورجدید رادر آغاز سلطنت ازروابط روسیه باایران آگاه کند.

قطعاً اگر نیکالای می دانست که بزودی جنگ دوم درخواهد گرفت و لشکریان ایران برای حمله آماده اند پرنس منشیکو را باهدیه‌ای گران بها بایران نمی فرستاد و باودستور نمی داداعلان کند که دولت روسیه حاضرست قسمتی از ناحیهٔ طالش را بایران برگرداند.

ازیرمولوف خواسته بودند عقیدهٔ خود را درین زمینه اظهار کند و وی معتقد بود که باید باریکه‌ای از زمین‌های جنوب لنکران را بعرض بیست ورست(۱) بایران پس داد واین کارچندان اهمیتی ندارد . اما همین کـه پرنس منشیکو واردسلطانیه شد وبحضور فتحعلی شاه که در آنجا بودرسید وضع سیاست ایران تغییر کرد و پیش ازان که‌وی هنوزدرتبریز بود عباس‌میرزا موافقت پدر را برای جنگ دوم بدست آورده بود .

چنانکه پیش‌ازین در صحایف ۷۲-۷۸ بتفصیل آورده ام درهمان‌زمانی که منشیکو در دربار ایران بوده آن‌هنگامهٔ اعلان جهاد را فراهم کرده‌اند . درشرحی که مورخان آن دوره درین‌زمینه نوشته اند و پیش‌ازین گذشت نام منشیکو سفیر کبیر فوق العادهٔ روسیه نادرست آمده و تنها اشارهٔ مختصری کرده‌اند که چون تصمیم بجنگ گرفته انداورا آگاه کرده و باعجله روانه کرده‌اند .

پیش‌ازان‌هم پس ازپایان‌ماموریت مازاروویچ در ۱۲ آوریل ۱۸۲۶ (٤رمضان ۱۲٤۱) نمایندهٔ سیاسی دیگری از دربـار روسیه بایران آمده است. این کـه در بارهٔ ماموریت فوق‌العادهٔ منشیکو در اسناد ایرانی اهمیتی نداده اند پیداست بدان‌جهتست که سخت گرفتار تهیهٔ‌وسایل جنگ دوم و اعلان‌جهاد وازین گونه کارها بوده‌اند ، یاآنکه مجال نداشته‌اند بماموریت مهم منشیکو توجه بکنند یاعمداً برای آنکه دشمنی‌را غلیظ‌تر بکنند ماموریت اورا نادیده گرفته‌اند . در اسناد ایرانی نمی‌دانم‌چه شده است که نام منشیکو را« کینیاز بخشکوف» نوشته‌اند .

سپهر درناسخ‌التواریخ درین زمینه چنین آورده است : « دوشنبهٔ ششم‌ذیقعده چمن سلطانیه‌را (فتحعلی شاه) لشکرگاه کردوجمعهٔ دهم ذیقعده نایب السلطنه حاضر درگاه‌شدواز قبل نیکولای ایمپراطورروس کینیاز بخشکوف بسفارت ایران آمد و برحسب فرمان سه‌شنبهٔ چهاردهم ذی‌قعده‌خسروخان‌والی کردستان‌وفرج‌الله‌خان آدخلوی‌افشاراورا استقبال کرده، در سراپردهٔ آصف‌الدوله‌الله‌یارخان وزیر اعظم‌فرود آوردند و میرزا ابوالقاسم قایم‌مقام و میرزا رحیم شیرازی طبیب ، که این‌وقت منشی‌الممالك بود، و میرزاتقی علی‌آبادی او را ملاقات کرده ،پرسشی بسزا نمودند و شانزدهم ذیقعده در حضرت شهریار بار جست و مکتوب ایمپراطور را برسانید و تخت‌بلوری، که بهدیه داشت ، پیش گذرانید و این‌تخت را الکسندربادلویچ(!) از بهر شاهنشاه ایران پرداخته بود و چون او نمـاند برادرش نیکولای بعد ازجلوس برسریرپادشاهی همان تخت‌را ارسال داشت‌واین‌تخت‌راسه‌زرع(!)

---

(۱) Verste مقیاس‌طول‌روسیه که تقریبا معادل ۱۰۷۰ مترست

طول و دوزرع(!) عرض باشد، که از بلور بیضا و مرصع کرده اند و در آن از هر سوی سه مشربه، از بهر فوران آب جای داده و از پس پشت نشست گاه صورت خورشیدی، از بلور صافی، پرداخته اند. بالجمله بعد از تقبیل سدهٔ سلطنت سفیر روسیه مراجعت کرد ..»

پس ازین سپهر شرح ورود روحانیان را در روز جمعهٔ هفدهم چنانکه پیش ازین گذشت آورده است. ازین جا آشکارا معلوم می شود که در همان روز ورود پرنس منشیکو بسلطانیه عباس میرزا نیز بآنجا رفته است که پدر را وادارد بسفیر روسیه بی اعتنایی بکند و خبر جنگ را باو بدهد و هفت روز پس از آن، هنگامی که سفیر هنوز در سلطانیه بوده است، آن گروه از روحانیون را برای آن اعلان جهاد بدانجا وارد کرده اند.

هدایت در روضة الصفای ناصری تفصیل ورود پرنس منشیکو را چنین نوشته است: «در بیان ورود نواب نایب السلطنة العلیه بحضور حضرت سنیه و آمدن کینیاز بخشکوف ایلچی دولت بهیهٔ روسیه و اخبار فوت الکسندر باولیچ ایمپراطور روس و جلوس نیکولای برادر او و مشاورات اولیای دولت و مجتهدین در کار نام و ننگ و امر صلح و جنگ ـ نواب مستطاب نایب السلطنه در روز جمعهٔ دهم شهر ذیقعدة الحرام در چمن دلکش سلطانیه بحضور شاهنشاه کیوان غلام در رسید و التفاتهای بسیار دید و کینیاز بخشکوف ایلچی دولت بهیهٔ روسیه نیز وارد تبریز شد و پس از استیذان از حضرت صاحبقران در کمال احترام و احتشام باردوی اعلی آمد و سبب آمدن او آن بود که الکسندر باولیچ در عوالم دوستی و وداد تختی از بلور بجهت جلوس خاقان باتمام آورده، قصد ارسال داشت و در آن حال شیشهٔ حیاتش بصخرهٔ مهمات در شکست و دیده از گیتی بربست و فی مابین قسطنطین و نیکولای مخالفت رفت و جناب نیکولای باولیچ، چنانکه مذکور شد، در سلطنت دولت روسیه استقلال یافت و تخت مذکور را روانهٔ دربار خاقان منصور نمود و سفیر مشارالیه، بعد از نزول وورود بحضور حضرت خاقان، رسانید و صنعت آن صرح(!) ممرد این که: قطعات بلور شفاف الماس تراش بی ثقبه و فیروزجی را بیکدیگر اتصال داده، باندازهٔ سه زرع (!) طول و دو زرع(!) عرض، اورنگی الماس رنگ مرتب داشته، پلهٔ آن از بلور فیروزجی و سایر اجزاو نشیمن گاه بلور سفید تر از نورماه بود و از هر طرف نشیمن گاه سه مشربه برای فوران آب ساخته و در قفای نشستن گاه صورت خورشیدی، از یك پاره بلور الماس تراش، پرداخته، الحق اورنگی در کمال صفا و بها و جلوس چنین پادشاه بزرگ را سزا همی بود و سفیر مذکور در منزل جناب آصف الدوله اللهیار خان وزیر اعظم نزول گزید و در آن یك دو روز اکابر دربار شهریار کامگار: جناب میرزا ابوالقاسم قایم مقام و جناب میرزا محمد رحیم شیرازی طبیب، که در آن سفر منشی الممالك بود، و جناب میرزا محمد تقی صاحبدیوان علی آبادی، خلف الصدق میرزا محمد زکی وزیر خاقان سعید شهید منشی خاصهٔ دیوان اعلی، بدیدن سفیر مذکور مامور شدند. مع القصه از تکریمات و تشریفات مخصوص مقرر سرمویی در بارهٔ ایلچی نکاست و اظهار کمال مواحدت و اتحاد باسر کار شوکت مدار ایمپراطور روس نیکولای باولیچ بظهور آمد و اصلا خیال خلاف در خاطر با انصاف حضرت شاهنشاه صاحبقران پرتو نیفگند...»

از ین گفتهٔ تاریخ نویسان ایرانی نیز برمی آید که تا روز آخر نیکالای پیروهمان سیاست صلح ومدارا باایران بوده و تخت بسیار زیبایی راکـه الکساندر برادرش برای اثبات دوستی خود بافتحعلی شاه دستور داده بوده و از گفتهٔ این تاریخ نویسان پیداست که چیز بسیار جالبی بوده است برای او باسفیر کبیر فوق العادهٔ خود که از مردان نامی دربار و از خاندان بسیار معروفی بوده است بایران فرستاده و گمان نمی کرده است در حضور سفیر وی رشتهٔ صلح کـه خواستار آن بوده است بدین گونه ناگهانی و با آن زمینه سازی کودکانه گسسته شود.

سپهر پس ازشرح ورود این سفیر داستان شگفت روانه کردن وی را چنین آورده است: «از آن سوی سفیر روس نیز چندان که سخن از در صلح راند وهمی گفت: وقت آنست که کس بحضرت ایمپراطور گسیل دارید، تا او را تهنیت جلوس گوید و از بهر پادشاه گذشته تعزیت فرماید سخنان او را نیز وقعی نگـذاشتند و ازقضا هم درین وقت کینیاز و سرحد داران پنبک و قرا کلیسیا از حدود خود بیرون‌شده، تا آباران ایروان تاختن کردند. این معنی یك باره علمای دین و اعیان دولت را درکـار جهاد یك جهت کرد و سفیر روس ازگفت و شنود باکار داران دولت مأیوس شد و خواست تامجتهدین را دیدار کند، بلکه ایشان را از اندیشهٔ جدال فرود آرد وخویشتن برگردن نمود کـه: دست روسیان را از حدود ایران باز دارد و مجتهدین در پاسخ گفتند که: درشریعت ما باکفار از در مهر و حفاوت سخن کردن گناهی بزرگ باشد، اگر چه روسیان ازحدود ایروان بیرون شوند، هم جهاد با ایشان را واجب دانیم. در پایان کـار شاهنشاه ایران سفیر روس را طلب داشته، فرمود: اکنون کار برحسب تشیید مبانی شریعتست وماهمواره قوام ملت را برصلاح دولت فضیلت نهاده‌ایم واورا رخصت انصراف‌داده، یك هزارتومان زر مسکوك و بعضی از اشیاء دیگراورا عطا فرمود وبرحسب‌فرمان میرزا اسمعیل منشی نایب‌السلطنه بمهمان داری اومأمور گشت و راه آذربایجان برداشت. از پس اوشهریار تاجدار یك باره دل برجهاد نهـاد و نخستین شاهزادهٔ اسمعیل میرزا را با تفنگ چیان استرابادی و هزار جریبی و فندرسکی بمنقلای سپاه مأمور فرمود و ایشان دوشنبهٔ چهارم ذیحجه از چمن سلطانیه راه آذربایجان بر گرفتند و جمعـهٔ هشتم محمد قلـی خان پسر آصف‌الدوله، با جماعت خواجه‌وند و عبدالملکی ومافی ازقفای اسمعیل میرزا بیرون‌شد و نایب السلطنه دوشنبهٔ یازدهم طریق تبریز گرفت و مجتهدین از بهرتحریض مجاهدین پنجشنبهٔ چهاردهم برنشستند...»

ازین جا پیداست که عباس میرزا عمداً درین موقع از تبریز بسلطانیه آمده است که صلح را بهم بزند و وسیله فراهم سازد که سفیر روسیه را روانه کنند وهمین که‌سفیر روسیه از سلطـانیه رفته است فوراً نخستین دسته‌های لشکریان راکـه آشکارست در سلطانیه‌گرد آورده بودند بمیدان جنگ فرستاده‌اند و روحانیان نیزدر پی ایشان‌روان شده‌اند و عباس میرزا هفت روز پس ازعزیمت نخستین دستهٔ سپاهیان خود بمیدان‌جنگ رفته‌است.

این وقایع را هدایت درروضة‌الصفای ناصری چنین آورده است : «سفیردولت بهیهٔ روسیه باامنای دولت علیهٔ عالیه مجالس ملاقات ومکالمه آراست . سخن از ترک خلاف راند و مفید نیفتاد و مقارن این حال روزگار فتنه انگیز و دوران نایبه کار حادثه‌آمیز اسبابی مجدد فراهم آورد و خبر رسید که : کینیازو سرحدداران پنبك و قراکلیسیا از حدود خود تجاوز کرده و بآباران ایروان روی آورده ؛ استماع این واقعه برلجاج علما برافزود ونصح سفیر روس دریشان سرایت ننمود و کار بر حضرت‌شهریار صاحب قران تنگ و بابرام واصرارمجتهدین ملت مجبور بجنگ شد . ناچار بسفیر دولت بهیهٔ روسیه اتفاق آرای علما و امرا را در میان نهاده و او را رخصت رجعت داده ، مبلغ یك هزار تومان نقد و چهار طاقه شال کشمیری، سوای انعام همراهان، بکینیاز بخشکوف التفات نموده و روز جمعهٔ بیست وچهارم شهر ذیقعده روانه شد ومیرزا اسمعیل انجدانی بمهمان داری سفیر مذکور تا تفلیس مأمور گردید و فتنهٔ خفته از خواب بیدار آمد و ازدوسوی مؤالفت بمخالفت تبدیل یافت و تمامت ایران بر آشفته شد و دلهای عموم رعایا و برایا از مواعظ علمابهم برآمده گشت وزمام رفع این‌فتنهٔ عظمی‌ازدست تصرف پادشاه دانش آگاه اسلام بدررفت‌وکارملك بکف کفایت گروهی بی کفایت درافتاد . عوام کالانعام(!) را کار بجایی رسید که : احکام علما بر اوامر سلطان ایران رجحان دادند و گوش جان و دل برطاعت و اطاعت مجتهدین نهادند و کمر همت بر جهاد بستند وبردر ارباب اجتهاد نشستند . بازار لاف و گزاف گرم و دیدهٔ عقل و انصاف بی شرم گردید . کتاب خوانان شمشیر جوی شدند و قلم زنان رمح بر گرفتند . عمامها وخامها بخود ورمح بدل و عباها و قباها بخفتان و قزاکند مبدل آمد . ازدحام عام مایهٔ امید عوام گشت و جلوهٔ سراب در دیدهٔ متعطشان نادان دریای آب‌همی بود . . . »

از شرحی که هدایت در پایان این داستان بسیار منصفانه افزوده است پیداست که فرزانگان آن زمان این بازی کودکانهٔ بسیار وخیم را چگونه تلقی کرده‌اند و این‌خود نمونه‌ای از افکار عمومی مردم هشیار آن روزگار ایرانست. تنها هدایت تاریخ‌عزیمت پرنس منشیکو را ۲٤ ذی‌قعده آورده است و ازین جا پیداست که ده روز پس از رفتن وی نخستین دسته از لشکریان را از سلطانیه بمیدان جنگ فرستاده‌اند و عباس میرزا هفده روز پس از آن رهسپار شده است .

دربارهٔ پایان این مأموریت عجیب پرنس منشیکو‌جهانگیر میرزا پسر عباس میرزا در تاریخ‌نو (۱) نوشته است: «دربهاراین سال که‌سنهٔ یکهزارودویست‌وچهل ویك‌هجری بود خاقان مغفور(فتحعلی شاه) بازدرسلطانیه نزول فرموده، رونق فرمای نظام ممالك شده، ازهرطرف عساکر بی‌شماردراردوی پادشاهی جمع آمد و نایب السلطنهٔ مرحوم را نیزازتبریزاحضار فرمودند. نظر بمقدمات سابقه علامة العلمایی مجتهد العصر و الزمانی جناب آقاسیدمحمدمرحوم، ولدعلامةالعلمایی‌مجتهدالعصر والزمانی آقا سیدعلی مرحوم، که مستغنی ازتعریف وتوصیف می باشند، از کربلای معلی با سایر علما وفضلای عراق عرب بعزم رزم دولت روس و برانگیختن خاقان مغفور باین کار، بفتوای‌عقل وشرع روانهٔ‌عراق

(۱) چاپ طهران ۱۳۲۷ ص ۱٤-۱۷

عجم شدند و بجمیع علمای عراق و آذربایجان نوشته نوشته، حکم بوجوب این یورش و شورش دادند و علمای عراق و آذربایجان کلا، مثل جناب آقا عبدالحسین رحمة‌الله علیه و جناب مجتهد العصر و الزمانی حاجی ملا احمد تبریزی و سایر علما و فضلا و سادات را، کلا درین عزم با خود شریك ساخته و امنای دولت شاهی نیز بعلت‌های سابقه بسخن‌هایی، که ظاهر اصلاح دولت می‌نمود، تقویت فتوای علما را درخدمت خاقان مغفور می‌نمودند و نایب‌السلطنهٔ مرحوم غافل ازان نوع حکایت‌ها، که درخدمت خاقان مغفور امنای دولت ذکر می‌نمودند، بهیچ‌وجه صلاح درین جنگ وجدال نمی‌دید و درخدمت خاقان مغفور تمکین این عمل را نمی‌نمود و امنای دولت شاهی، مثل عبدالله خان امین‌الدوله و سایرین، درخدمت علما و مجتهدین ازطرف نایب‌السلطنهٔ مرحوم بطورهای دیگر حرف می‌زدند و علما و مجتهدین را وا داشتند که: فتوی برین نوع صادر شود که: هر که برین مصلحت و برین جنگ انکاری نماید از جملهٔ کفار و ملحدین می‌باشد.

«نایب‌السلطنهٔ مرحوم ازین خیال آگاه شد و اجماع خواص و عوام را درین باب مشاهده نموده، علاوه برین خاقان مغفور نیز تصریحات درین باب فرمودند، نایب‌السلطنهٔ مرحوم از آن جایی که جانشان را در راه این دولت وقف نموده بودند و رضای خاقان مغفور را برهمهٔ امور ترجیح می‌دادند لابد تمکین این مسئله را کردند و جز تمکین و تسلیم چاره‌ای ندیدند و چون فرستادگان دولت روس، که دردارالسلطنهٔ تبریز می‌نشستند و یك دوسال بود که ازین نوع سخن‌ها بمیان افتاده ودرین نزدیکی‌ها هم که امپراطور روس وفات یافته بود مستشعر بودند که: دولت علیهٔ ایران در مقام نزاع وجدال خواهند برآمد و ادعای ولایات اسلام را، که در تصرف ایشانست، خواهند نمود و بدولت خود این نوع حکایات را معلوم ساخته بودند و موافق قانون دولتی نیز در دوستی آن بود که سفیری از جانب این دولت علیه برای تعزیت امپراطور گذشته و تهنیت امپراطور نشسته روان شود و بسبب این گونه امورات بعهدهٔ تعویق افتاده بود و این تعویق نیز علامتی برای نزاع و جدال می‌نمود. باوجود این تعویق امپراطور روس، که در آن وقت قریب بسن بیست سالگی بود، خود را در مقام فرزندی خاقان مغفور نامیده، پرنس منچیکوف را، که از اعاظم دولت روس بود، بسفارت فرستاده و گله مندی دوستانه نموده و هدایا ارسال داشته.

«بعد از ورود سفیر بسرحد و اعلام سرحدداران بدولت علیه، چون هنوز عزم رزم تصمیم نیافته بود و مصلحت کل منعقد نشده بود، اذن آمدن او را باردوی همایون مرحمت فرموده بودند. او نیز درین اوقات بسلطانیه وارد شده بود وهنوز بشرف آستان بوسی مشرف نشده بود، ازین اجتماع کل مستحضر شده و بسیار درمقام اتحاد و دوستی برآمده و با امنای دولت سخن‌های چرب وشیرین و بکار نزدیك می‌گفت.

«این دعاگوی دولت شاهی از نایب‌السلطنهٔ مرحوم استماع نمود که: سفیر مزبور متعهد واگذاشتن مملکت طالش ومغان تا کنار سالیان و قزل آغاج شده بود. ازین نرمیها تهاون دردولت روس امنای این دولت استنباط می‌نمودند و بالاخره سفیر مذکور را بعداز

انعقاد مصلحت کل بر جنگ و نزاع رخصت داده ، بدون شرفیابی حضور پادشاهی، با بار بستهٔ تحف و هدایا، روانه داشتند و درین جا حکایتی شیرین بود، گذشتن از آن را انصاف ندانست و برای بعضی از مطالعه کنندگان نیز استبصاری می باشد.

« حکایت - شخصی را از اهل قلم از ولایت انجدان(۱) باجمعی مهماندار سفیر مزبور نمودند که : اورا صحیحاً سالماً بخاك روس رساند . این دعاگوی دولت شاهی در وقتی که لشکر روس غلبه کرده ، تا اردبیل آمده بودند ، چه خود از سردارهای آنها استماع نموده ، چه از کسانی که در قصبهٔ دهخوارقان از سردارهای دولت روس شنیده بودند که بطور گله می گفتند وازز بان سفیر رفتار مهماندار مز بور را ، که در منازل بااو نموده بودند، بیان می کردند . ازان جمله بیان نمودند که : در منزل میانج مهماندار مز بور در بین راه، که باسفیر مذکور می رفت، کاغذی سر بسته بدست یکی از ملازمان خود داده بود، که در حضور سفیر مز بور کاغذ را بدست مهماندار بدهند و چنان نمایند که : حکمیست از دولت پادشاهی رسیده است.

« سفیر مز بور می گفته است که : بعد از رسیدن کاغذ و مطالعه مهماندار مز بور سر خود را می جنبانید ودستها را بهم می مالید واظهار تاسف وتحسر می نمود . سفیر مز بور می گفت که : چندان ازین حرکات بفعل آورد که مرا واهمه گرفت و بترجمان گفتم که : ازمهماندار بپرس، که چه واقع شده ؟ مهماندار جواب داده بود که : بعد از ورود بمنزل معلوم می شود وانگشت سبابهٔ خودرا بطور کشتن بزیر حلق برده بود . بیچاره سفیر در احوالات خود حیران مانده، می گفته که : دیدم مهماندار ترجمان را بکناری کشیده وباو گفته است که : بمن حکم رسیده ومامورم که سفیر مز بور را درعرض راه تلف نمایم ودر هر منزل، که صلاح دانم، اورا مقتول نموده، نگذارم بسلامت بخاك روس رفته، اخبار ایران را برساند . سفیر مز بور می گوید که : بکمال وحشت افتاده، درغایت خوف بمنزل رسیدیم ودرین منزل منتظر صدمهٔ قتل نشستیم ، که ناگاه قدری از شب گذشته دیدیم که : چند نفر پوستین ها را وارونه پوشیده وشمشیر از بالای پوستین بسته ، بعضی آرد و بعضی زغال و برخی گل سرخ بسر وصورت خود مالیده وهریك دم روباه و شغال بر کلهٔ کلاه خود بند کرده وزنگوله ها نیز آویزان نموده، باشمشیرهای کشیده بمیان منزل ما آمدند ومهماندار مز بور ازعقب سر آنها آمده ، بترجمان می گوید که : این اشخاص قانونست، که باین هیئت بمنصب میرغضبی پادشاه ایران مشغولی می نمایند وچون حکم شده که سفیر را بقتل برسانند تعجیل می نمایند که درهمین منزل سفیر را مقتول نمایند . اگر هزار باجقلو(۲) بمن بدهند یك

(۱) میرزا اسمعیل انجدانی سابق الذکر منشی عباس میرزا

(۲) اصل این کلمه باجاقلو یا باجاقلی بزبان ترکی «دارای پای دراز» معنی می دهد و در آن زمان در ایران و ترکیه و قفقاز این کلمه را در بارهٔ سکهٔ طلایی که در اتریش وهلندمی زدند می گفتند که دراروپا بنام ducat خوانده می شد و در اتریش یازده فرانك و ۵۵ ودر هلند یازده فرانك و۸۳ و درروسیه دوازده فرانك و ٤۰ قیمت داشته و تقریباً معادل یك اشرفی یا یك تومانی طلا درایران بود وظاهراً این نام بمناسبت شکلی بوده که در روی سکه دیده می شده است.

دوسه منزل مهلت داده ، ایشان را مانع می‌شوم. در آن شب مبالغی باسم رشوه گرفته ودر هردوسه منزل ازین نوع اداهای لغو برای اخذ وجر بعمل می آورده‌است.

«پرنس مزبور می گفته است کـه : شش هزار باجقلوی نقد و قریب بچهار هزار تومان جنس، که برای مخارج خود و تحفه برای پادشاه همراه داشتیم، مهماندار مزبور از ما باز یافت نمود و در منزل آخر معلوم شدکه این همه انگیختهٔ خود او بود ودخلی بدولت نداشته .»

پیداست درین شرحی که جهانگیر میرزا نوشته است چون در۱۲۶۷ یعنی ۲۴سال پس از خاتمهٔ جنگ دوم و هنگامی بوده است که نتیجهٔ بسیار وخیم آن جنگ معلوم بوده خواسته است پدرخود عباس میرزا را ازین مسئولیت پاك كند و گناه این کاررا از گردن پدر بردارد و حال آنکه همهٔ اسناد دیگر و حتی اسناد ایرانی چنانکه گذشت مدلل می کنندکه بیش از همه عباس میرزا خواستار این جنگ بوده است و شاید صدر اعظم آن روز اللهیار خان آصف الدولهٔ قاجار کـه مرد بسیار شریر و بی خردی بوده است درین ماجری نیز دست اندر کار بوده باشد، چنانکه عبدالله خان امین‌الدوله پسر حاج محمـد حسین صدر اعظم اصفهانی که پس از مرگ پدر مشکل گشای کارهای اقتصادی فتحعلی شاه بوده درین کار بی گناه نبوده است . اللهیار خان آصف‌الدوله برادر زن عباس‌میرزا ودایی‌محمدشاه بوده و ناچاردست‌نشاندهٔ وی بشمارمی‌رفته است . پیش ازین گذشت(۱) کـه میرزا عبـدالوهاب نشاط معتمدالدوله شاعر و نویسندهٔ معروف و میرزا ابوالحسن خان شیرازی وزیر امور خارجه گویا یگانه کسانی بودندکـه باین کار تن در نمی دادند و ایشان را مرعوب کردند.

در بارهٔ حوادثی که منتهی بجنگ دوم شده نامه‌ای از میرزا ابوالقاسم قایم مقام بیکی از نمایندگان انگلستان در دستست (۲) وهرچند که این‌نامه را پس از بروزجنگ نوشته درآغاز آن مطالبی در بارهٔ وقایع میان دو جنگ و حوادثی کـه منتهی بجنگ دوم شده هست و اینست متن آن :

«هو ، بسم‌الله و بحمده ، قرار مصالحـهٔ دولتین ایران و روس بر اسطاطوسکو ادپرزندم (۳) بوده، یعنی آنچه در هنگام مصالحه بتصرف یکی از طرفین باشد،دیگری را در آن سخن نباشد، بعد از مصالحه باندك فاصله عساکر روس از سمت طالش بقریهٔ گرمی و متعلقات آن، که هنگام مصالحه در تصرف ایران بود، آمدند و باتوپ وتفنگ تصرف کردند و بعد از چندگاه از طرف دیگر محال چلوند ولوند ویل و سفید دشت طالش را هم علی الغفله تصرف نمودند . از جانب دولت ایران بردیشجوف ، کـه خود

---

(۱) ص ۷۲-۷۳و۷۵

(۲) مقالهٔ آقای مجتبی مینوی«دو نامهٔ تاریخی ازمیرزا ابوالقاسم قایم‌مقام» درمجلهٔ یغما سال ۷ شمارهٔ ۱۰ص۴۳۸-۴۴۷ وشمارهٔ ۱۱ ص۴۸۵-۴۹۰

(۳) رجوع کنید بصحیفهٔ ۲۵۶ مجلد اول این کتاب

واسطهٔ انعقاد مصالحه بود ، اظهار شد . مشارالیه ساعی بود که رفع کند و تعهدات لازمه می نمود، حتی بوالونیچ فرستادهٔ او در حضور شاهنشاه و ولیعهد ایران متقبل تخلیهٔ این محالات شد . میرزا ابوالحسن خان هم، که بسفارت دولت روس مأمور بود ، درین باب با امپراطور و وزیر خارجه گفتگو کرد و بعهدهٔ یرملوف، که بسفارت ایران آمد، محول داشتند که درورود بپای تخت دولت ایران رفع این تجاوزات را بکند. مشارالیه بدفع الوقت گذراند . چون مهمان ورسیده بود واحترام امپراطوری ملاحظه می شد امنای دولت ایران سخت گیری بااو نکردند ، که حجت وتعهد نامه بگیرند و نظر بشفقتهایی که از شاهنشاه دید و اظهار ارادت و امتنانی که می نمود مطمئن بودند که [رعایت] رضای دولت ایران و نیک نامی دولت روس را ، در رفع این تجاوزات، خواهد کرد ؛ اما مشارالیه ، بعد از مراجعت از دربار شاهنشاهی، که خود بسرداری گرجستان و غیرها منصوب شد، رفع این تجاوزات را نکرده ، سهلست ، بفکر تجاوز تازه افتاده و در وقتی کـه سپاه ایران و عساکر آل عثمان در مقابل یك دیگر بودند و آتش جنگ و جـدال در میانـه اشتعال داشت هجومی ناگاه برمحال بر کشاط قراباغ، که قبل از مصالحه و هنگـام مصالحـه و [سیزده] سال بعد از مصالحه در تصرف ایران بود واحدی را درآن سخن نبود و صـد کاغذ و حجت روس، که دلیل برهمین مطلبست، در دست هست آورد وتوپخانه وصالدات گذاشت، سهلست که محال دیگر را هم، که نام آن در اصل لغت قپان ، بقاف وپای پارسی والف و نونست و جماعت روسیه ، بسبب اختلاف مخارج، کاپانگ، بکاف عربی والف و پای پارسی و الف ونون ساکن وگاف پارسی ساکن تلفظ می نمایند وچون عهدنامهٔ گلستان بزبان روسی مرقوم و مطابق آن بپارسی ترجمه شده در عهدنامه لفظ کپنگ مرقومست، بادعای این که این لفظ کپنك بفتح نونست واسم رودخانهٔ مقری کپنك چایست می خواست ضبط کند وحال آنکه کپنك چای اسم رودخانهٔ مقری نیست، بلکه هیچ رودخانه در آن محالات باین اسم معروف نیست . شاهزادهٔ ولیعهد ایشك آقاسی خود را بتفلیس فرستاد که : سبب این مطلب را بپرسد، جواب بیارد . یرملوف نه اورا دید و نه نزد خود طلبیدو نه حرفهایی که داشت شنید . بل بنابیب خودرجوع کرد که: اورا بوضعی، که با دوستی و خصوصیت دولتین نمی ساخت، بی جوابی درست روانه نمود و بعد ذلك در میانهٔ شاهزادهٔ ولیعهد و یرملوف رفت وآمد آدم وکاغذ شد و چندان که از طرف او حرفهای سخت و بهانه های ناصواب و جسارتهای بی ادبانه بعمل آمد از جانب خدام ولیعهد پاسداری صلح پادشاهان می شد و حوصله و تحمل بظهور می آمد . عاقبت قرار برین شد که : صورت ماجری بعرض شاهنشاه برسد و بهرچه حکم بفرمایند از آن قرار عمـل شود . شاهنشاه ایران نیز میرزا صادق داروغهٔ دفترخانه را بتفلیس فرستاد که : حکم شاهی را بیرملوف برساند واین گفتگو را قطع و فصل کند . میرزا صادق و مزرویچ، ایلچی روس، که باهم از سلطـانیه ، موقف اردوی شاهنشـاهی ، مرخص شدند ، بتبریز آمدند . مزرویچ در تبریز بمیرزا صـادق گفت کـه : اگر ترا زوری و چماقی ، مثل این که من دارم ، هست بتفلیس بیا و حرف بزن و اگر نیست میا و هیچ مگو . خودش هم قبل از میرزا

صادق روانه شد و میرزا صادق، که بعزم تفلیس می‌رفت، هنوز بایروان نرسیده بود، که خبر ورود توپ و صالدات بقریهٔ بالغلو و سایر قشلاقات گکچه دنگیز رسید. نایب یرملوف هم کاغذها بمیرزا صادق نوشته، عذر آورده بود که: چندی در رفتن تفلیس میرزا صادق تأخیر کند. باین جهت او را مدتی در ایروان با فرمان وفرمایشات شاهانه معطل کردند، که نوع تخفیفی بود. بعد از آنکه بتفلیس رفت هم یرملوف خودش نه او را خواست، نه فرمان شاه [را]، که باسم بود، گرفت نه خود گوشی بسخن‌های او وفرمایشات شاه داد و باین جهت‌ها و غیر اینها منتهای استخفاف و بی احترامی بعمل آورد و کار میرزا صادق را بنایب خود رجوع کرد. او هم طوری خوش سلوکی نکرد. فرستادهٔ معتمدشاه ایران را بی نیل مقصود روانه نمود وصریحاً جواب داد که: توپ و صالدات را از گکچه، که خاك ایرانست، بر نمی دارم. این مطلب بر خاطر اولیای دولت ایران بسیار شاق و گران آمد وچون هر بار خواستند بدولت روس وحضرت امپراطور اظهاری کنند یرملوف گاهی اینجا مانع میشد وگاهی آنجا مغشوش میکرد. لذا بکلی از آن طرف مأیوس شده، لابد شدند که: بنوعی که از آن طرف در قید صلح ودوستی نیستند و بزور محض راه می روند ازین طرف هم در مقام تلافی بر آمده، احقاق حق نمایند. شاهزادهٔ ولیعهد باین عزم حرکت کرده، تا ایروان آمد. در آنجا خبر قضیهٔ ناگزیر ایمپراطورسابق رسید. دولت ایران شایسته ندید که همچه (!) وقتی بنای ستیز و آویز بگذارد و مصلحت درین دید که: دوستی و خصوصیت را در آن هنگام زیاده کنند و یکی از شاهزادگان را بتعزیت امپراطور سابق و تهنیت امپراطور جدید بفرستند. اظهاری هم ضمناً درین خصوصها بشود که: مادهٔ نزاع سرحدها رفع شود و پایهٔ دوستی دولتین محکم‌تر باشد. درین بین خبر عزیمت منچشکوف بایلچی گری رسید. دولت ایران بانتظار ورود او در فرستادن شاهزاده تأمل نمودند. او که بسرحد مملکت رسید از یك طرف خودش بانامه‌وهدیهٔ امپراطوری وارد حدود قراداغ شد وازطرف کینیاز باتوپ و صالدات برسر آب میرك آمد، که ییلاقات محال آباران را تصرف کند. شاهزادهٔ ولیعهد میرزا انبورگر (۱)، وکیل دولت روس را، نزد منچشکوف فرستاده، این خبر را باو داد. منچشکوف پولکونیك بارتلامه (۲) را نزد نایب یرملوف بتفلیس فرستاد که: چارهٔ مطلب را کنند. لکن بهیچ وجه اثری ظاهر نشده، فایده نکرد، تامنچشکوف خودش بتبریز آمدودرچمن سلطانیه شرفیاب حضور شاهنشاهی شد. چند مجلس فیما بین اووامنای دولت ایران گفتگو اتفاق افتاد. خواهش دولت ایران این بود که: رفع تجاوزات شود. منچسکوف بعذر عدم اذن و اختیار معتذرشد. یأس دولت ایران ازین ره گذر بعمل آمد. تمامی خلق از جادر آمدند که: حفظ آب و خاك مملکت خود را، هرطور مقدور شود، بکنند حتی علما وفضلا درحرکت آمدند و ازدحامی عام در اردوی همایون شاهنشاه شد. از ولایات اسلام هم، که دردست روس بود واز سلوك یرملوف بجان رسیده بودند،

---

(۱) ظاهراً: Enburger

(۲) ظاهراً: Bartholomae

عریضه ها و عجزها رسید و دولت ایران نظر بیأسی ، که موافق تفصیل فوق ، از رفع اذیت و همسایگی عساکر روس، بهرجهت ازجهات، حاصل شده بود ، جای تحمل نماند و بحکم ضرورت درمقام احقاق خود بر آمدند و برهر که اندك انصاف دهد واطلاع یابد ظاهر خواهد بود که ابتدا بد عهد و عهد شکنی از عساکر روس بود، که بنای تجاوزرا گذاشتند و خلاف شرط عهد نامهٔ پادشاهان را بعمل آوردند. معهذا باز در وقتی که منچشکوك ازاردوی شاهنشاه مرخص میشد وزیر دولت ایران صریحاً باوگفت ونوشت که : هرگاه بعد از ورود پطرزبورغ مراتب را حالی دولت روس کنی و در صدد منع سرحد داران خود از حرکات سابقه برآیند دولت ایران را جز صلح و سازش و خوش همسایگی منظور و مقصودی نیست . بالفعل هم سخن و خواهش دولت ایران همینست وراضی بجنگ و خونریزی خلق‌الله نمیباشند . همینکه اطمینان حاصل کنند که مثل سابق رفتار نمیشود برسر کارصلح‌ایستاده و برای خیرخواهی خاص وعام آماده‌اند،والسلام.»

ازسنجش مدلول این نامهٔ میرزا ابوالقاسم قایم‌مقام که پیداست بدستور مخدومان خود نوشته است باآنچه تاریخ نویسان زمان ضبط کرده‌اند و پیش‌ازین آورده ام معلوم میشود که آنچه دربن نامه آمده است درست نیست وقطعاً دربار ایران جداً خواستار جنگ بوده وامیدوار بوده است باینوسیله نواحی ازدست رفته را پس بگیرد . چنانکه گذشت منتظراقدامی که دربن نامه نوشته‌اند امیدوار بوده‌اند پرنس منشیکو در ورود پترز - بورك برای جلوگیری از جنك بکنند نشده‌اند و بلافاصله پس از عزیمت او از سلطانیه لشکریانی راکه آماده کرده بودند بمیدان‌جنگ فرستاده‌اند .

نتیجهٔ مأموریت پرنس منشیکو و بهانه جویی برای جنگ دوم‌دراسنادروسی‌چنین منعکس‌شده‌است : پرنس‌تازه بسلطانیه رسیده بود که عباس‌میرزا درهمان ماه ژون(سال ۱۸۲۶ برابر ذیقعدهٔ۱۲٤۱) و درضمن توقف سفیر کبیر در تبریز هنوزهیچ نشده دست بکارهای جدی، زده بود که رضایت‌شاه را بجنگ فراهم کرده بود . دربن هنگام شیخی از کربلا (شهرمتبرك مسلمانان شیعه دراطراف بغداد) بنام میرسیدمحمد درطهران‌پدیدار شد ووی بنام پیامبر آشکارا فتوی بجهاد داد . این‌شیخ‌درضمن‌عرایض بسیاری‌ازروحانیان و اهالی‌خان‌نشین‌های ما درسرحد بشاه نشان می‌داد که بگفتهٔوی ازودرخواست کرده‌بودند ایشان‌را ازدست‌کافران‌خلاص کنند. رونوشت‌هایی‌ازین عرایض نزدعباس‌میرزادرتبریزبود. این‌نکته‌هیچ‌شکی در بارهٔدستیاری‌وی‌درتوطئه های‌روحانیان‌باقی نمیگذارد. شاه‌درانتظار ورودفرستادهٔ امپراتورروسیه ، بسیارمایل‌بودشیخ‌فتوی‌دهنده را ازجایگاه خوددور کند؛ اما تعصب‌روحانیان این‌کاری‌راکه بسیارشایسته بود و حتی‌در روابط بین الملل که بدقت رعایت آنرا بکنند اجباری‌بنظرمی آید باواجازه نداد. هنگام‌ورود منشیکوبسلطانیه پیش ازوقت‌بجنگ‌مصمم شده بودند.اللهیارخان‌وزیراعظم شاه که کاملافدایی عباس‌میرزا بود و تنها بتحریك‌وی‌کارمی کرد، باوجود دلبستگی تامی که فتحعلی شاه بصلح داشت او را بهمراهی‌درآغاز کردن بجنگ‌واداشت . دربن‌موقع پرنس‌منشیکو نوشته‌است: « شاه هم از جانشین خود میترسد وهم ازروحانیان، هنگامی که روحانیان مردم‌را بتعصب‌وادارند

تسلیم درخواستهای ایشان می شود .» در آغاز ماه ژوییه (آغاز ذی الحجه) هنگام پذیرایی از سفیر کبیر با او بی ادبی کردند و رعایت تشریفات معمولی را درباره فرستادگان دول بزرگ نکردند. شاه از آنکه بدست خود نامهٔ پادشاه ما را بگیرد امتناع کرد و پرنس منشیکو فرمان داد آنرا روی بالش بگذارد ، بنا بر معمول مشرق زمین این بی احترامی ازسوی شاه نسبت با مپراتور روسیه بود.

گفتگوهای پرنس منشیکو با اللهیارخان وضع جدی نداشت؛ احتمال می رود مقصود وزیر اعظم این بوده است که پرنس را معطل کند، زیرا که درهمان تاریخ ۱۷ ژوییه (۱۱ ذی الحجه) عباس میرزا شتابان از سلطانیه رفت برای آنکه در سرحدات قراباغ برقلمرو ما تاخت و تاز کند. چون پیش ازده سال بود که خودرا برای اینکار آماده می کرد ، نه تنها بشورش خان نشین های مسلمان ما ، بکافی نبودن تدارکهای نظامی ما در ایالات سرحدی، بلکه ببرخی شایعات مبهم انقلابی کـه می گفتند در سن پترزبورگ روی داده است (۱) امیدوار بود. تنها اندیشهٔ او ازمیان بردن همهٔ آثار عهدنامهٔ گلستان بود که ازان نفرت داشت . اما پرنس منشیکو چون ازسلطانیه رهسپار شد ، در تبریز اورا معطل کردند ، در ایروان تقریباً وی را زندانی کردند ، تنها در آغـازماه سپتامبر (صفر ۱۲٤۲) بتفلیس رسید. نخستین گزارشی که یرمولف درین زمینه داد امپراتور را بسیار خشمگین کرد.

درسوم ماه اوت (۲۸ ذی الحجهٔ ۱۲٤۱) نوشت که سردار ایروان در ۲۸ ژوییه (۲۲ ذی ـ الحجه) بادسته‌ای شامل پنج هزار تن ازسرحد ما گذشته و فرمانده فوج پیاده نظام تفلیس پرنس سوارزمیدزه را ناگزیر کرده است ازلشکرگاه خود عقب بنشیند (۲).»

مطلبی که درین کتاب درباره نامه های مردم نواحی ازدست رفتهٔ قفقاز آمده قایم مقام نیز درنامه‌ای که پیش ازین آوردم بآن اقرار کرده است. ازینجا پیداست که اسناد روسی اگرهم مبالغه‌ای در آنها رفته باشد چندان بی اساس نیست .

روابط دربار روسیه با عباس میرزا

درین دورهٔ سیزده سال و یك ماه و یازده روز در میان دوجنگ امپراتوران روسیه باعباس میرزا نایب السلطنه نیز روابط مستقیم داشته اند و این روابط بیش از آن بوده است که دربارهای شاهی بایکدیگر دارند ، زیرا که معمولست پادشاهان باپادشاهان مکاتبه می کنند واگر لازم شود نامه‌ای بولیعهدی بنویسند آن نامه را ولیعهد آن کشور می نویسد . اینکه امپراتوران روسیه مستقیماً نامه بعباس میرزا نوشته اند دلیلست که نفوذ او را بر پدرش می دانسته اند و آگاه بوده اند که درکارها مخصوصاً درلشکرکشی ها ارادهٔ وی مؤثر ترست و

(۱) انقلابی که در نتیجهٔ چشم پوشیدن گراندوك کونستانتین ازتاج و تخت روی داده بود .(یادداشت اصل کتاب)

(۲) کتاب سابق الذکر پرنس سچرباتوف ج ۲ ص ۳۰ - ۳۲

می‌تواند پدررا بکاری که‌خواست‌او نیست برانگیزد و بهر کاری که خودمی‌خواهد وادار کند ، چنانکه پیش‌ازین گذشت‌هر گاه برای پدرش‌هدایایی‌می‌فرستاده اند برای وی نیز ارمغانهایی‌روانه می کردند .

دربار انگلستان بالعکس تااین اندازه بعباس میرزا پروبال نداده است، زیرادر موقعی که ولایت عهد وی پس از عهدنامهٔ گلستان رسمی‌شده است نامه‌ای که برای‌تبریك این سمت باو نوشته شده ونسخهٔ اصل آن نزدآقای محمود فرهاد معتمد در طهرانست بامضای ژرژ چهارم در زمان ولیعهدی و نیابت سلطنت اوست .

اما دربارروسیه چنانکه‌گذشت رعایت این اصول رایج را نکرده است. درمنشات قایم مقام چند نامه هست که وی از جانب عباس میرزا بامپراتوران روسیه نوشته است و ناچار پاسخ نامهاییست که ایشان بوی نوشته‌اند . منتهی از مضمون‌آن نامها پیداست که پس از جنگ دوم وپس از امضای عهدنامهٔ ترکمان چای نوشته شده است . از نامهایی که امپراتوران روسیه درمیان دو جنگ وپس ازعهد نامهٔ گلستان بعباس‌میرزا نوشته‌اند تنها بدو نامه دسترس یافته‌ام بدین گونه که آقای محمود فرهاد معتمد نسخهٔ اصل دونامه از امپراتوران روسیه را خطاب بعباس میرزا دارد و باکمال کرم وگشاده رویی اجازهٔ نقل آنها را بمن داده است . نخست نامه‌ایست‌ازالکساندراول بعباس میرزاکه درتاریخ دهم ماه مایس سال ۱۸۱۶ تقویم روسی(۲۸ ربیع‌الاول ۱۲۳۱) نوشته شده و دیگر نامه‌ایست از نیکالای اول که در۳۱ ژانویه۱۸۲۶ روسی (۱۱جمادی‌الاخرهٔ ۱۲۴۱)در آغاز سلطنت خود باو نوشته و ترجمهٔ نامهٔ اول را بفارسی مخصوصی کـه پیداست مرد بیگانه‌ای در روسیه کرده در برابر آن نوشته‌اند و اینك خواهدآمد .

اصل این نامه روی‌کاغذ سفید بقطـع بزرگ با خط خوش نویس وبا طلا نوشته شده و در چهار طرف آن با طلا گل و بوته های زیبا ساخته‌اند و در بالای آن عقاب امپراتوری روسیه را با طلا کشیده‌اند . کسی که ترجمهٔ فارسی آن را با خط نسبهٔ خوب ومرکب سیاه نوشته پیداست که روسی‌را درست نمی‌دانسته یاآنکه خط مترجم رادرست نمی خوانده است زیرا که دراسامی جغرافیایی که درآغاز نامه در پی نام الـکساندر هست اشتباهات کرده ودرآنها تحریف بکار برده است .درمتن عیناً آنها را هم چنان که دراصل هست نقل کردم ودر پای صحیفه برای راهنمایی خوانندگان آن اسامی را چنان که بزبان روسی تلفظمی کنند آووده‌ام :

« بنام‌ومرحمت‌بی عنایت‌حضرت سبحان آفریدگار ، ماکه الیکساندراول‌ایمپراطور وشهنشاه فرمانفرمای کل ممالك روسیه وموسحه (۱) وکتو (۲) و ولادیمر (۳) ونوو غرود (۴) و چمار (۵) قزان و حـاجی ترخان وله (۶) وسیبر (۷) و جزیـرهٔ قریم ،

---

(۱) Moskva مسکو (۲) Kiev

(۳) Vladimir (۴) Novgorod

(۵) ضبط ترکی کلمهٔ tsar روسی (۶) Leh لهستان (۷) Sibir سیبری

پادشاه پسقـو (۱) و کنیاز اعظم سمولنسق (۲) و لتوانیا (۳) و ولینا (٤) و پودلیا (٥) وفنومدیا (٦)، کنیاز استلوندیا (۷) ولفلوندیا (۸) و فورلوندیا (۹) و سمیفالیا (۱۰) وبلومستوق (۱۱) وقورل (۱۲) و نور (۱۳) و پوغرو (۱٤) و پرم (۱۵) و باغار (۱٦) و سایر، پادشاه و کنیاز اعظم اراضی نوواغرود (۱۷) و راران (۱۸) و پولوچق (۱۹) و بلوررو (۲۰) ودوروا (۲۱) و بدور (۲۲) وقوندیس (۲۳) وویتپسق (۲٤) وحاکم بالاستقلال ولایات شمالیه و پادشاه ایریا (۲۵) وقرنالینا (۲٦) و گرجستان وایمرت (۲۷) ومنکریل (۲۸) وغوریل (۲۹) و اراضی قبارده (۳۰) و بالارث پادشاه وحکمران کنیازهای چرکس وجبال قفقازیه وستورمان (۳۱) ووتیمار (۳۲) و پادشاه سایر وسایر ممالك ومحال واراضی هستیم، بآن علوالمآب وجلیل الاشهار شهزاده، فرزند ارجمند فرمانفرمای ممالك ایران جناب عباس میرزایی، والانژاد وتعالی شانه، سلمه‌الله تعالی، از بلیات وآفات زمان ازمکنونات خاطر خلوص‌ما بدین گونه اظهار نمایم کـه: صحیفة‌الولای آن والاشان فرح بخشای وصول شده، باکمال‌محظوظیت از مضمون آن‌مفهوم گردید. این که اعادهٔ مضافات‌قدیمیه، که اکنون بشادمانی عام‌میان دولتین علیتین‌روسیه‌وایران کمافی‌السابق، بالیمن‌والسعاده، پذیرای‌حصول گشت مؤدی اقصای ممنونیت‌وغایت مسروریت این جانب‌شده، نظر بحرمت طبع واخلاق گزیده صفات ودرایت عقل وخرده بین‌آن نبالت سمات مارا وثوقی تمامست، که در تمهید بنیان راسخهٔ دوستی دولتین و در تأیید استحکام‌اساس واسباب حب ووداد شوکتین، که منتج خیر وخوشحالی رعایای جانبینست، خالصانه راغب ودر تکمیل‌وسایل این امر میمنت اثر مایل وطالب می‌باشند، چون نیت قرار دادهٔ ماآنست کـه: بهر وجه مبانی محبت و وداد ومراتب حسن جواریت واتحاد دولتین بیشترقوی واستوار و محکم وپایدار گردد ونیز در انجاح مقاصد مخصوصهٔ آن جناب، که از زبانزد خامه وفانشانش فهمیده شد، مراد ضمیر صفوت تخمیرما چنینست که: بطریق‌موافق‌کار ومصلحت وبوجهی مطابق فواید دولت خود حسب الامکان شیوهٔ همرنگی‌ومصافات را مراعات کرده‌باشیم، ایلچی بزرگ، که بدولت بهیهٔ ایرانیه مأمور وتخصیص کردیم، فرمودیم که بآن محلها رفته، بعد از معاینه و رؤیت جمیع مقتضیات این خصوص را برواجنبهٔ (۳۳) دویت تدقیق و ملاحظه وتفصیلات کیفیت حال را بالتحقیق باین جانب عرض و اعلام کند. دلخواه ماست

(۱) Pskov (۲) Smolensk (۳) لیتوانی Litov (٤) Valin
(٥) Podol (٦) Finlande (۷) Estland (۸) Lifland
(۹) Courland (۱۰) Semigal (۱۱) Beloston
(۱۲) کارلی Korel (۱۳) Tver (۱٤) Yougor (۱۵) Perm
(۱٦) Bolgar (۱۷) Novegord (۱۸) Razan (۱۹) Polot
(۲۰) Belozer (۲۱) Oudor (۲۲) Obdor (۲۳) Kondis
(۲٤) Vitepsk (۲۵) Iversia (۲٦) Kartalin
(۲۷) ایمرت Iméretie (۲۸) منکریل Mingrelie (۲۹) Gouril
(۳۰) Cabarde (۳۱) Stormarn (۳۲) Ditmaren

(۳۳) در احمل چنینست وشاید «واجبه» بود که کاتب چنین نوشته است

که: نتایج اخبارات مومی الیه صورتی نماید که بآن درجه خلوص خاطر صداقت سمیر و علامات نیک خواهی ضمیر صدق تخمیر خود را بحضرت پادشاه رفیع جاه و بآن شهزادهٔ مناعت دستگاه بالفعل اظهار واجرا ما را ممکن شده باشد. ایلچی بزرگ آن دولت، زبدة الامراء العظام، میرزا ابوالحسن خان، که اکنون مرخص معاودت بآن جانب گردید، در اثنای مأموریت وایلچی گری خود بایفای لازمهٔ غیرت وادای واجبهٔ بندگی و صداقت در خدمات حضرت پدر بلند اختر، پادشاه جلیل الاقتدار، شایستهٔ انظار عواطف آثار آن فرزند والاشأن شده است. درین اوان سعادت نشان، که مشارالیه متوجه آن سامان بود بتحریر این نامهٔ مسرت ختامهٔ حقایق نگاری توجه خاطر واعتبار خلوص آثار خود راواجب دانسته، چندان می گوییم که: در همه آن وصال در اثبات نیک خواهی خود بآن ذات جلالت سمات حاضر و آماده می باشم. باقی ایام خجسته وصحت وعافیت مستدام باد. در پای تخت پطربورغ بتاریخ دهم ماه مایس سنه ۱۸۱۶ در سال شانزدهم سلطنت ما نوشته شد.»

پیداست که این نامه را الکساندر در پاسخ نامه‌ای از عباس میرزا نوشته که در آن خواستارشده بوده است در تحدید حدود ایران که در عهدنامهٔ گلستان مبهم گذاشته بودند تجدید نظر کند و وی وعده داده است که سفیر روسیه که تازه باین سمت برگزیده شده است بمحل برود ودرین زمینه گزارش باو بدهد. قطعاً مقصود ازین سفیر همان یرمولوفست که نتیجهٔ مأموریت اورا در صحایف پیشین آورده‌ام. این نامه را الکساندر بتوسط میرزا ابوالحسن خان، هنگامی که از روسیه باز می گشته فرستاده است.

نامهٔ دیگری که آقای محمود فرهاد معتمد اصل آنرا دارد درهمان نخستین روزهای سلطنت نیکالای اول در ماه ژانویه ۱۸۲۶ (جمادی الاخرهٔ ۱۲۴۱) نوشته شده و بزبان روسیست و ترجمهٔ آن بدین گونه است:

«با تأییدات خداوند متعال ما نیکالای اول امپراتور وفرمانروای کل کشورهای روسیه وغیره وغیره وغیره درضمن اظهار احترامات اعلی حضرت امپراتوری خود بوالاحضرت عباس میرزا ولیعهد وفرزند ارجمند برادر کیوان حشمت و نامدارما، اعلی حضرت شاهنشاه وفرمانروای ایران، اطلاع میدهیم که: خواست خداوند توانا بدان تعلق گرفت که بدوران گران بهای امپراتور اعظم الکساندراول، برادر کامگارما، خاتمه دهد و ما را بر تخت اجدادی کشورهای روسیه بنشاند. اینك مراتب را باطلاع آن والاحضرت می رسانیم و یقین داریم که شما درین حادثهٔ غم انگیز که باعث فقدان کسی شد که همواره باشما دوست بود با ما شریکید. برای ما نیز موجب کمال مسرتست اظهار کنیم که آن ولیعهد والاجاه ایران، که فرمانفرمای ولایات همسایهٔ روسیه است، با همهٔ قوای خود در استوار کردن پایهای اتحادونیك خواهی، که خوش بختانه درمیان دو دولت موجودست، خواهد کوشید وبدین گونه حق خواهد داشت ازدوستی ومهربانی ما برخوردار گردد. درزمان ولیعهدی ما اطلاعاتی بما رسیده است که شما بکسب معلومات نظامی و اصول کشور داری میل وافری آشکار می کنید. این خبرها موجبات کمال احترام را نسبت بملکات فاضلهٔ آن والاحضرت در ما فراهم کرده است واکنون که بر تخت سلطنت نشسته‌ایم باکمال خرسندی موقع را غنیمت می شماریم ومترصدیم که وسایل لازم را برای رسیدن باین اندیشهای بزرگ در

اختیار شما بگذاریم . ما ژر ژنرال شاهزاده منشیکو، که با نامه‌ای عازم حضور اعلی - حضرت پدر تاجدار شماست وضمناً حامل این نامه بعنوان آن والاحضرت هست چگونگی دستورهای مارا، که بفرمانده کل نیروهای گرجستان داده‌ایم، باطلاع شما خواهد رساند. این دستورها حاکی از آنست که بپیروی ازحفظ مبانی مقدسی، که روسیه شعار خود قرار داده است، در ضمن رعایت شئون و حقوق مسلم ما هیچ گاه موجبات نارضایتی مشروع همسایگان را فراهم نکند. سنت پترزبورگ ۳۱ میان روز ژانویه ۱۸۲۶ و نخستین سال سلطنت ما . »

پیداست که این نامه در ظهر روز۳۱ژانویه ۱۸۲۶(روسی) مطابق با ۱۰جمادی - الاخرهٔ ۱۲۴۱ نوشته شده ونیکالای آنرا بتوسط سفیر خود پرنس منشیکو برای عباس میرزا فرستاده است .

از مدلول این دونامه ولحنی که در نوشتن آنها بکاررفته است خوب پیداست که چه تفاوتی درمیان سیاست الکساندرو نیکالای در بارهٔ ایران بوده‌است .درنامهٔ الکساندر در پی نام او۴۵ ناحیه راکه جزوامپراتوری‌او بوده‌است‌اسم برده‌اند واین نامه‌راباطمطراق مخصوصی نوشته‌اند . پیداست که الکساندر خود را فاتح روزگار خویش می‌دانسته و بضرب شستی که بایران داده بودمطمئن بوده است ویقین داشته که ایرانیان دیگرجرأت در افتادن با وی را نخواهند داشت . اما لحن نامهٔ نیکالای بسیار ساده وعاری از طمطراقست وحتی جنبهٔ مساعدتی درآن هست واین می‌رساند که نیکالای در صدد نبوده است جنگی با ایران بکند وشاید اگر ایرانیان در جنگ دوم پیش دستی نمی کردند و آن اوضاع وخیم را فراهم نمی‌آوردند باوسایل دیگری می توانستند عواقب جنگ اول وعهد نامهٔ گلستان را تغییر بدهند چنانکه قراین دیگر نیزاین نکته را تأیید می کند .

مراحل وعواقب جنگ دوم

نخستین اقدامی که در جنگ دوم شده اینست که درتاریخ ۲۲ ذی‌الحجهٔ ۱۲۴۱ (۲۸ ژویه ۱۸۲۶)حسین‌خان بیگلر بیگی ایروان معروف بحسین‌خان سردارایروان باپنج هزارتن از لشکریان خود از مرزی که درآن تاریخ پس ازعهدنامهٔ گلستان معین کرده بودندگذشته و وارد متصرفات روسیه شده است .

چنانکه پیش ازین گذشت دربار روسیه تصور نمی کرده است که جنگ دوم در بگیرد وعقیدهٔ یرمولف را درین زمینه نمی‌پذیرفته و باو اجازه نداده است وسایل پیش بینی ازین جنگ را فراهم کند و لشکریان وی درقفقاز آماده برای این کار نبوده‌اند . چون درهمین زمان پرنس منشیکو هنوز درایران بوده است و انتظار نمی‌رفته است در حضور سفیر فوق‌العادهٔ دربار روسیه بجنگ اقدام کنند لشکریان قفقاز آمادهٔ جنگ نبوده‌اند وشاید عباس‌میرزا ازین اوضاع باخبر بوده وامیدوار بوده است روسها رابغفلت بگیرد وبهمین جهت چنانکه پس‌ازین خواهدآمد درآغاز جنگ تاچندی لشکریان‌روسیه شکست می‌خوردند. بهترین دلیل برین که روسها منتظر جنگ نبوده‌اند اینست که اعلان جنگی که بایران داده‌اند سه ماه وسه روز یعنی در۲۶ربیع‌الاول۱۲۴۲(۱۶اکتبرروسی

۱۸۲۶) درمسکو منتشر شده است.

این اعلان را بزبان فارسی نوشته و در همان روز در مسکو دریك ورق بزرگ بقطع ۲۸در ۵۰سانتی‌متر بخط نسخ تعلیق وچاپ سنگی انتشارداده‌اند. متن آن باتصویری از آن درمجلهٔ یغما (۱) سابقاً منتشر شده است وعین آنرا اینجا نقل می کنم:

«شبهه‌هایی که در کیفیت نقض عهد، که بلاحق و نصفت ازطرف دولت ایران ناگهان بظهور آمد، درخاطر دولت روسیه می بود، الحال رفع شد. درخلال يك ماه‌دولت‌روسیه هرگز ظن وخیال نمی کرد که شاه ایران، هنگامی که صلح ومسالمت برقراروهذاکرات دوستانه درمیانه، درکار می بود، بی جهت منازعه وبدون سبب شکوا هنوزاز محاربه خبر نداده، بعسکرخود مقرر فرماید که باراضی‌دولت روسیه هجوم آورده، بدان حوالی شرارهٔ فتنه و آشوب القا و باشتعال نایرهٔ جنگ و جدال اشتغال نماید. اما ظن و اعتقاد دولت روسیه، که بنفس الامرموافقت داشت، محض خیال باطل می بود. از آنجا که بحدودروسیه علی الغفله تجاوز کننده، چنانکه دولت روسیه، از فرط خیر خواهی و اعتدالی که دارد، مظنه می برد، نه از قبایل هم جواران وحشی بوده، بلکه برچند نفراز عسکر روسیه، که بمحافظت سنور وثغور مقرر می بودند، علی الفور هجوم آورند وبمیان ولایات هم حدود داخل‌شوند. بلااشتباه عسکرایران بوده‌وسالارلشکرمزبور نه‌ازسرکردگان فتنه‌انگیزی که از اوامر پادشاه ایران روگردان باشند بوده، بلکه عسکر مزبور را سوق کننده وایشان را بحمله مرتب گرداننده و اهالی آن ولا را بعصیان تحریك و ترغیب سازنده، بالفعل ولیعهد و وارث تاج و تخت ایران بوده است. دربن صورت دولت روسیه، که بمقابلهٔ اقتدار با اقتدار وحرب باحرب مجبورست، اگر مورد اشتکای دولت ایران را می‌شناخت ویا دریافت می ساخت، هر آینه اسنادات دولت ایران را، که بوجوب این گونه منتهای‌اسباب وحرکات اساس اتخاذ کرده، ازلوازم دانسته، در مواجههٔ دول‌اروپا رد وابطال می‌نمود. فاما دولت روسیه، بسبب مواد نزاع، که بعد ازین بقوت عسکریهٔ خود قطع و فصل خواهد شد، اگر واقف نمی باشد، لکن علایق و معاملاتی که با دولت مذکوره جریان بوده است، بطریق اجمال تحریر واشعار نموده، از طرف دولت ایران بظهور این‌مقوله پیمان شکنی‌ووضع‌وحرکتی، که منافی جمیع اصول حقوق ملل می باشد، اصلا مترقب نگشته، برای اثبات این مدعا بدین منوال بسط کلام ومقال می گردد که: در وقتی که اتفاق واتحاد کافهٔ دول، که ممالك اروپا را از آفات تغلب تخلیص و بین‌الخلایق اساس صلح‌وصلاح را مؤسس کرد، بنابرفتوحات که ابدالاباد درالسنهٔ خاص وعام مذکور خواهد شد، اقصی الغایه اشتهار یافت، بعنایت‌الله تعالی مساعی حربیهٔ‌دولت روسیه درمحاربهٔ که بادولت ایران داشت مظهر توفیقات ربانی شده، از ولایات ایران ایالات موفوره بتصرف عسکر روسیه درآمده، ازجهت فتوحات متوالیه، چون دولت ایران طالب‌مصالحه گردید، لهذا بتاریخ دوازدهم ماه تشرین اول‌سنهٔ هزاروهشتصد وسیزدهم عیسویه‌درچمن گلستان بین‌الدولتین يك قطعه عهدنامهٔ مصالحه منعقد شده. ازآن‌وقت بمنطوق‌عهدنامهٔ مذکور ضوابط علایق و روابط معاملات جانبین مقرر و بنابر اساسی که علی حالها ابقا

(۱) شمارهٔ ۱۱ سال دوم - بهمن ماه ۸ ۱۳ ص ۵۲۸-۵۳۲

باید شد چگونگی متصرفات وتملکات طرفین معین گردیده، از مواد اصلیه آن، که دولت روسیه بدولت ایران متعهد شد ، یکی آنست که شاه ایران از شهزادگان خود هر که را انتخاب کرده، ولیعهد گرداند، دولت روسیه او را بالاستحقاق وارث تاج و تخت ایران دانسته، قبول نماید . ثانیاً حدود جدیده، که در ولایات، که ضمیمهٔ ممالك روسیه گردیده بموجب عهدنامهٔ گلستان معین شده بود، امر تحدید آنرا باتفاق مأموران دولت ایران باتمام رساند . اول تعهد مذکور ازجانب دولت روسیه بدقت تمام اجرا شده،هنگامی که فتحعلی‌شاه پسرخود عباس‌میرزا را ولیعهد خودنامزد کرده ،اعلام نموده بود،دولت‌روسیه نیز میرزای معظم‌الیه‌را شایستهٔ تاج وسریر دیده، نیابت اورا بدون تأنی تصدیق نمود ، ولیکن امرتعیین سرحد وسنور از جهت وقوع بعضی‌مباحثات درعقدهٔ تعویق مانده، پیش از قطع منازعه پادشاه اعظم وایمپراطور معظم علکساندر اول، که شأن وشوکت‌خودرا بمدارج اعلی‌رسانیده‌بود، اگرچه بدارعقبا ارتحال کرد، اما درعهدسلطنت او و مذاکرات ومکالمات، که در مباحث جزویهٔ‌مذکوره‌بادولت ایران واقع شده بود، بحقانیت‌واعتدال پادشاه مرحوم، که درتدبیرامور ملکیه‌موصوف گشته ، دلیل شافیست . اوامر وتأکیدات، که بوکلای دولت خود و بایلچیان و مصلحت گزاران (۱) ، که بدولت ایران‌مأمور بودند وبتمامی کار کنان گرجستان‌فرموده، بدین‌نهجست که: آثار دوستی ومسالمت‌وحسن مؤالفت را، ازقراری‌که دولت روسیه باسایردول ملتزم دارد، درمعاملات بادولت ایران کذلك بدقت تمام مرعی داشته، بنحوی رفتار کنندکه : بشاه وبولیعهد او وکلای دولت ایران یقین حاصل‌گردد که : دولت روسیه هرگز درهوا وهوس ضبط ممالك نمی باشد و در مطمح نظر بغیر از دوام آسایش واجرای شروط معهوده چیز دیگرنه وهم از وضع وحرکتی ، که‌باعث سوء ظن وشکایت دولت‌ایران بوده‌باشد،احترازکرده،اجتناب‌نمایند. خلاصهٔ کلام : بقیه مباحثهٔ که درفی‌مابین دولتین‌سانح گردیده موجب آن می باشد که‌اززمان انقطاع مخاصمت اراضی،که در مابین انهارکپه نکچی وچودار واقعست و بمضمون عهد نامهٔ گلستان‌بدولت روسیه منتقل ومتعلق گشته بود،الی‌حال درتصرف‌دولت ایران‌باقیست ودولت روسیه نیز درمقابل‌آن درسواحل دریاچهٔ کوکچه، که درمابین غرب وشمال‌فاصلهٔ جبالست ، قراولخانه ها ساخته بود . ایمپراطور مرحوم از مباحثهٔ مدعیات دولت ایران اعراض وبرای‌ردسواحل مزبوره بایران استرداد اراضی دولت روسیه را، که تاآن زمان درتصرف دولت ایران بود،مطالبه ویااینکه مبادلهٔ‌اراضی‌مذکوره را، که معمورومحصول دارست‌بآن سواحل دریاچهٔ مزبور، که قلیل‌الوسعه وکم‌علف می باشدوبجزاز (۲) قربیت بدریاچه فضیلت ندارد، اعلام فرمودند . کیفیت تحدیدات لازمه در آن خصوص پیشنهاد وکلای دولت ایران گردیده، بعدازتوضیحات وتفسیرات، که مدت متمادیه بین‌الدولتین شده وبهیچ وجه ازآن‌نقاری بخاطر نیامده، درماه‌آذر سنهٔ هزارهشتصد وبیست وپنجم عیسویه رأی جانبین مقترین گشته، در حین فوت پادشاه غفران جایگاه علامات اختتام مباحثه و معارضه ، که بآرام وخوشی گذشته‌بود، رونمود . درین وقت که چون اعلی حضرت پادشاه

---

(۱) در اصل : مصلحتگذاران

(۲) در اصل : بجزء از

اعظم وایمپراطور اکرم نیقولای، که باطوار و افکار صایبهٔ سلف بزرگوار خود وارث شدند، باثر برادر مرحوم خود برغبت تام اقتدا کرده، جلوس همایون خودرا بجهت تبلیغ بشاه ایران وبنایب السلطنه عباس میرزا درماه کانون ثانی جنرال مایور کنیاز منشیقوف را بایلچی گری تعیین وبا نامهای شاهانه، که بعبارات محبت آمیز مشعر، باخص میل ورغبت ایمپراطوری دراجرای شروط وعهود وتشید قواعد صلح ومسالمت بود، بدولت ایران ارسال وبکنیاز مرقوم رخصت کاملا داده، تاکید فرموده بودند که بتمشیت قضیهٔ مباحثه، که تاحال باعث تعویق تحدید سنور می بود، پردازدوخصوص مبادله را، بطریقی که مذکور شد، تکرار بیان نماید وجهت ترویج مصلحت دولت بوجه احسن وانفع برای اظهار مقاصد خالصانهٔ دولت روسیه در باب مبادله باراضی مزبوره، که الی الان درتصرف ایرانست، قطعهٔ ازایالات طالش علاوه کند وازاستقامت ضمیر صفوت تخمیر معدلت مشحون اعلی حضرت ایمپراطور بشاه ایران وبعباس میرزا علم یقین حاصل گرداند واقتدار دولت روسیه را، که بحقانیت ونصفت مربوطست، بوضوح رسانیده وهرجهات سوءظن وتوهم دولت ایران را رفع کرده، تلقین سازد که: تشید واستحکام مبانی خلت و ودادی که بتقریب مصالحه درفی مابین دولتین رسوخ یافت محض صلاح دولت طرفین ومقتضای مصلحت جانبین می باشد واعلی حضرت ایمپراطور نیقلای، نیز مانند برادر مرحوم خود، جز از وفا بعهدنامه(۱) مطلبی ندارند. القصه مأموریت سفیر مومی الیه این بوده که: دولت ایران درمقابل آن با جنگ وجدال جواب داده، احوال وحادثات اصلیه، که بعد ازین بظهور آمد، ازین قرار بوده است که: سفیر مذکور هنگام ورود بحدود ایران در کمال تعظیم وتکریم قبول شده وحین وصول بتبریز عباس میرزا لوازم عزت و احترام را دربارهٔ او مبذول و اظهارمراسم دوستی ومصافات مخالصت مشمول فرموده،سفیر مومی الیه برای ادای اوامر محولهٔ ایمپراطوری بصحرای سلطانیه تکلیف می شود و در آن اثنا میان خلایق آن ولاغلغلهٔ عظیمی ظاهر می گردد. عباس میرزا سفیر مذکور را درآنجا گذاشته، بسرعت تمام بجانب سلطانیه عزیمت وعسکرایران فی الحال بحدود روسیه روانه وآمده، دررأس سنور برچند نفر ازعسکر روسیه، که بجهت محافظت سرحد مأمور می بودند، هجوم آورو نفرات مذکوره را بباز گشتن بمعسکر خود مجبور ساخته، باراضی دولت روسیه مستولی می شود. چون اعلی حضرت ایمپراطوراعظم بحرکات خصمانهٔ دولت ایران مطلع گردیدند درمبادی حال مقدمهٔ تعدی رابسر کشی وعدم اطاعت یکی ازسر کردگان ایران، که ازارادهٔ شاه خود مخبر نباشد، حمل کرده، فرمودند که: درنقض عهد پیش ازهمه بسردار ایروان گمان می رود، باید که او عبرة للسایرین از امور خود معزول گشته، تنبیه عظیم معاقب گردد. درین باب فرمان مرسول ایمپراطوری درمحلی بضابطان گرجستان وصول گردید که: حادثهٔ مذکوره علانیه شده، اجرای مضمون حکم همایون عدیم الامکان بود. بجهت آنکه درآن زمان عباس میرزا ازصحرای سلطانیه مراجعت وبسر کردگی عسکر مذکور خود قیام کرده، قطعهٔ ازخاك قره باغ متعلق دولت روسیه را ضبط وسکان آن حوالی را بعصیان تحریك وبرای انگیختن فتنه و فساد میان اهل اسلام رعایای دولت روسیه باطراف

---

(۱) در اصل: وقایه عهدنامه

واکناف آن نواحی مخفی آدمها فرستاده واعلام نامها، که مشعر برجهادفی سبیل‌الله باشد، منتشر نموده، درین صورت جایز نیست که این گونه حرکات ناسزا بی‌جزا بماند. فلهذا دولت روسیه بدولت ایران محاربه را مقرر کرده، اعلان آن می نماید که: چون عهدنامهٔ گلستان فسخ شده، بعد ازین تابتقریب مصالحهٔ مشیده، چنانکه لایق‌شأن وشوکت دولت می باشد، ضابطهٔ امن وامان را مستحکم نسازد و درعوض غدری که شده لوازم ترضیه ومکافات را تلافی نکند هرآینه اسلحه را بزمین نخواهد گذاشت.

درد ارالسلطنهٔ مسقوف شانزدهم تشرین اول سنهٔ ۱۸۲۶ عیسویه اعطا گردید.

چنانکه پیش ازین گذشت و درین اعلامیه دولت روسیه نیز بدان اشاره کرده‌است حسین خان سردار ایروان با پنج هزار تن لشکریان خود از خط مرزی گذشته و پرنس سوارزمیدزه (۱) از شاهزادگان گرجی را که فرمانده فوج پیادهٔ تفلیس بود ناگزیر کرده است ازلشکرگاه خود در الیرك بگوملی عقب نشینی بکند.

درمراحل‌مختلف این جنگ کار ناشایسته‌ای که کرده‌اند اینست که اهالی‌این‌نواحی راکه بدست روسها افتاده بود درفرمان برداری ازیشان مقصرمی‌دانسته واز اسیر کردن وکشتنشان‌خود داری نکرده‌اند. ازطرف دیگرعباس‌میرزا سی‌هزارتن سپاهیان خود را در کنار رود ارس گردآورده واندیشهٔ عبور از آن وحمله بسرزمین قراباغ‌راداشته‌است.

درین هنگام یرمولوف نامه‌ای بامپراتور نوشته ودرآن گفته است: «از سرنوشت ماژور ژنرال منشیکو خبری ندارم اما شایعاتی که بمن رسیده حاکیست که همهٔ نامهایی راکه بمن نوشته است ضبط کرده‌اند ودیگر با او رابطه‌ای ندارم». جای دیگر درین گزارش گفته است: «اعلی‌حضرتا، مرا بدان‌متهم مکنید که پس از ده سال توقف‌درین سرزمین هنوز ایرانیان را نمی‌شناسم: تصور مکنید که‌این وقایع کنونی برای من‌حادثهٔ نامترقبی بوده باشد.»

چنان می نماید که نیکالای ازتوهینی که در ایران بسفیر کبیرفوق‌العادهٔ اوشده بود یرمولف را مقصرمی‌دانسته است که‌پیش از وقت اورا ازین وقایع آگاه نکرده است. بهمین جهت یرمولوف درهمین گزارش نوشته است: «نه، اعلی‌حضرتا، بیش‌ازیك‌سالست که افتخار داشته‌ام جزییات را مستقیماً با علیحضرت مرحوم و کنت دونسلرود بنویسم. مازاروویچ نمایندهٔ رسمی ما درایران نیز پیوسته آنرا تکرار کرده است. ازهمان‌وقت جنگ را پیش بینی می کردم ودرخواست داشتم که برلشکرها بیفزایند.»

درین دوره مبلغان ایرانی مسلمانان نواحی راکه در دست‌روسها بود تحریك‌بقیام برآنها می کردند ودشواری که برای کارگزاران روسیه پیش آمده بود این بود که می‌بایست عده‌ای از لشکریان خود را در اطراف گرجستان وارمنستان برای سرکوبی کسانی که ممکن بود فتنه بکنند نگاه بدارند ودرین جنگ تنها از گرجیان و ارمنیان اطمینان داشته‌اند. از خاندانهای مالداران ونجبای گرجستان که از استیلای روسیه باین نواحی زیان دیده بودند برخی بخاك عثمانی و برخی بایران گریخته بودند وایشان نیز هواخواهانی‌درگرجستان داشتند که‌روسها می ترسیدند مزاحم بشوند. ازآن‌جمله‌خانوادهٔ

Sévarzémidzé (1)

معروف دادیان بود که از نجبای منگریل بودند و با واختانگ (۱) ولیعهد ایمرت که بارز روم گریخته بود والکساندر ولیعهد گرجستان که بایران پناه آورده بود مکاتبه داشتند وازیشان برای تحریك مردم دستور می گرفتند . چنانکه در ماه مارس ۱۸۲٦ (شعبان ۱۲٤۱) در نامه‌ای که واختانگ بالکساندر نوشته واطلاعاتی باو داده گفته است :«می گویند جنگ درمیان روسها وایرانیان در گرفته است، خدا را شکر کنیم . . . » . بدین گونه بجز مسلمانان عده‌ای از نصارای قفقاز نیز از تسلط روسها ناراضی بودند و ممکن بود قیام کنند .

شکست های پی در پی لشکریان یرمولوف که در نتیجهٔ حاضر نبودن او بجنگ پیش آمده بود دربار روسیه را نگران کرد ونسبت باو بدگمان شدند . ناچار لشکر بیستم پیاده نظام ویك لشکر نیزه داران را بمیدان جنگ فرستادند ودستور دادند که فوراً بتهاجم بپردازند . وضع نیروهای روسیه را درین جنگ دستوری که بارون دیبیچ (۲) رئیس ستاد کل روسیه بیرمولوف داده است روشن می کند . درین دستور گفته است :«در دامنهٔ آن سوی کوه قفقاز شما سی هزار پیاده دارید که پانزده هزار تن ازیشان دراطراف تفلیس و نزدیك مرز ایروان هستند . اگر دو هزار تن را برای پاسبانی از تفلیس بگذارید، می توانید بی درنگ سیزده هزار تن رادریك دسته گرد آورید :این دسته را که باتوپخانه وسوار نظام تکمیل بکنید قطعاً شمارهٔ آن بپانزده هزار می رسد . اعلی حضرت امپراتور کاملا اطمینان دارد که این عده ازسپاهیان بفرماندهی رئیسی مانند جناب شما که تااین اندازه جامع شرایط وآزموده است وتااین اندازه طرف اعتماد زیردستان خود هست ، کاملا برای ازمیان بردن نیروهای دشمن کافیست (۳) » .

درین میان جنگ روز بروز سخت تر و برای روسها وخیم تر می شد . لشکریان عباس میرزا واردسرزمین قراباغ شده وبسرعت شهر گنجه را تصرف کردند . سپس شهر شوشی‌را در اول ماه اوت ۱۸۲٦ (۲٦ ذی الحجهٔ ۱۲٤۱) محاصره کردند ومحاصرهٔ آن چندی کشید . درین میان مردم طالش یك باره در برابر روسها قیام کردند وحکمران آن که تاآن زمان فرمان بردار روسها بود بنای سرکشی را گذاشت . در اسنادروسی درین زمینه چنین آمده است که : «خان طالش که درین زمان درماوراء قفقاز فعالیت بسیار داشت می ترسید دیر یازود سرنوشت همسایگان خودرا داشته باشد. وانگهی زیاده رویها وراهزنی های فرمانده لشکریان روسی درلنکران که درضمن حکمران آن ناحیه بود سبب شد که صبر او تمام بشود».

مراد ازین فرمانده وحکمران یاور ایلینسکی (٤) است که فرمانده تیپ ملاحان دریای خزر بود ونتوانست سپاهیان خودرا بموقع آماده کند . مصطفی خان حکمران سابق شروان باسواران فراوان خود بروتاخت ومردم محل نیز بااو یاری کردند. پسران حکمران سابق شکی نیز که بایران رفته بودند بر آنجا تاختند . مردم قبه نیز قیام کرده بودند اما

(۱) Vakhtang (۲) Baron Diebitch
(۳) کتاب سابق الذکر سچرباتوف ج ۲ ص ۳۸
(٤) Ilinski



گراف پاسکیویچ - اریوانسکی

ص ۱۲۸

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date

ژنرال ماژروکرابه (۱) فرمانده تیپ‌اول لشکر بیست ویکم پیاده مانع از پیشرفت‌ایشان شد ودرصدد برآمد برلشکریان مصطفی خان بتازد ، شاه علی‌خان پسر حکمران سابق قبه مانع شد وپس ازجنگی بااو شهرقبه راگرفت .

بااین همه عده‌ای ازمسلمانان قفقاز که فرمانبردار دولت ایران نبودند درین قیام شرکت نکردند، چنانکه مردم داغستان باوجود تحریکهای سرخای خان حکمران‌سابق آن سرزمین درین کارشرکت نکردند ولزگیان (لگزیان) نیز بیاری ایران برنخاستند. درماه اوت۱۸۲٦ (محرم ۱۸٤۲) یرمولوف دو دسته از لشکریان خود را برای گرفتن گنجه وایروان فرستاد ودرپایان آن ماه لشکریانی که شمارهٔ ایشان تقریباً چهار هزار بود ودوازده توپ داشتند بفرماندهی ژنرال ماژورماداتوو (۲) در کنار رود حسن سو نزدیك گنجه فرود آمدند وسرانجام با لشکریان ایران بفرماندهی محمدمیرزا (محمد شاه) پسرعباس‌میرزا که تقریباً دوهزار پیاده وهشت هزارسوار داشت روبرو شدند وروز ۱٥ سپتامبر۱۸۲٦ (۱۲صفر۱۲٤۲) جنگ درگرفت . درین جنگ محمدمیرزا خودرا باخت‌و سواران‌وی دربرابرتوپخانهٔ‌روسها روبفرارنهادند وسربازان‌وی نیزعقب‌نشستند . گرفتن شهرگنجه برای ماداتوو کار آسانی شده بود اما وی دفع‌الوقت کرد .

درین میان‌فرمانده‌معروف وفاتح‌این‌جنگ ژنرال ایوان‌فدور وویچ‌پاسکیویچ(۳) (۱۷۸۲-۱۸٥٦) راکه در میدانهای دیگر هنرنمایی کرده بود ازمسکو برای یاری و معاونت یرمولوف بااختیارات تام فرستادند و وی در دهم سپتامبر ۱۸۲٦ (۷صفر۱۲٤۲) وارد قفقاز شد . تاچندی یرمولوف دست بدست میکرد که اختیارات لازم را باو بدهد . پاسکیویچ درین دوره‌ازمأموریت خود وقایع را روز بروز درروزنامه‌ای یادداشت کرده وخاطرات وی جالب ترین ومعتبرترین سندیست که ازحوادث‌آن روزگارمانده است .

درفرمانی که امپراتور برای مأموریت اوصادر کرده بود بوی اختیار داده بود که هروقت لازم بداند یرمولوف را ازفرماندهی‌این جنگ عزل کند وناچار اختلافی‌درمیان ایشان درگرفت . یکی ازدشواریهای این جنگ برای روسها تهیه ورساندن خوراك و آزوغه برای لشکریان وچهار پایان بود . نخست پاسکیویچ بااین‌کارپرداخت وسرانجام در روز هفدهم سپتامبر (۱٤ صفر) وارد میدان جنگ شد وفرماندهی رابدست گرفت .

درآغاز این جنگ معلوم نیست بچه جهت عباس میرزا آهسته پیش می‌رفت . هجده گردان سربازهمراه داشت که هریك ازآنهاشامل هزارتن بودواین لشکریان رامطابق اصول جدید وبدستور افسران فرانسوی که پیش ازآن ناپلئون بایران فرستاده وپس از رفتن ایشان بدستور افسران انگلیسی تربیت کرده بودند ودرآن زمان کلمهٔ سربازرا که تازه وضع کرده بودند تنها دربارهٔ ایشان بکار میبردند . این‌عده صف واحدی تشکیل می‌دادند وروی همرفته ۲٥ توپ داشتند که درفواصل معین حرکت می‌دادند . درپشت سر این عده مقدار زیادی زنبورك بود که‌بارشتر کرده‌بودند ونزدیك بیست‌وپنج هزارسوار همراه داشتند که از دوطرف همراه این سربازان در حرکت بودند . درپشت سراین‌عده

---

(۱) Krabbé (۲) Madatow

(۳) Ivan Fédorovitch Paskievitch

دو گردان از پاسبانان مخصوص سلطنتی را قرار داده بودند که بایشان جانباز می گفتند وچهار هزارتن ازسوارنظام منظم باایشان توام بود . بدین گونه روی همرفته سپاهیان ایران درین جنگ چهل هزارتن می‌شدند وروسها عدهٔ خودرا هفت هزار نوشته‌اند و۲٤ توپ داشته‌اند . هنگامی که دو لشکر روبرو شدند یك ساعت درنگ کردند و سرانجام جنگ درحوالی شهر گنجه درگرفت .

در زدوخورد نخستین درنتیجهٔ حملهٔ سخت پاسکیویچ شکستی درخط لشکریان ایران افتاد وقسمتی ازپیاده نظام ایران دراطراف پراگنده شد وچهار بیرق و یك توپ و یك زنبورك وهشتاد صندوق مهمات ونزدیك هزار تن اسیر بدست روسها افتاد واین نخستین ضربتی بود که پاسکیویچ بلشکریان عباس میرزا زد . در زدوخوردهای دیگر نیز روسها پیش بردند وتقریباً دوهزار کشته از لشکریان ایران در میدان جنگ ماند . پاسکیویچ ناحیهٔ قراچای را که لشکر گاه عباس میرزا بود وازآنجا عقب نشسته بود تصرف کرد و بکنار رود ترتر رسید .

خبر پیروزی پاسکیویچ درجنگ گنجه ده روزپس ازانتشاراعلان جنگ با ایران درمسکو بامپراتور نیکالای رسید . این جنگ گنجه سه روز پیش از انتشار آن اعلان جنگ درگرفته بود .

این واقعه را نیکالای نخستین پیروزی دورهٔ سلطنت‌خود می‌دانست وچون پیش‌از رسیدن بسلطنت که درخدمت نظام بود پاسکیویچ سمت ریاست او را داشته است ازین پیشرفت او بسیارشادشد ونامه‌ای باو نوشته است که بسیار جالبست وترجمهٔ آن اینست :

«بجناب ایوان فئودور وویچ پاسکیویچ

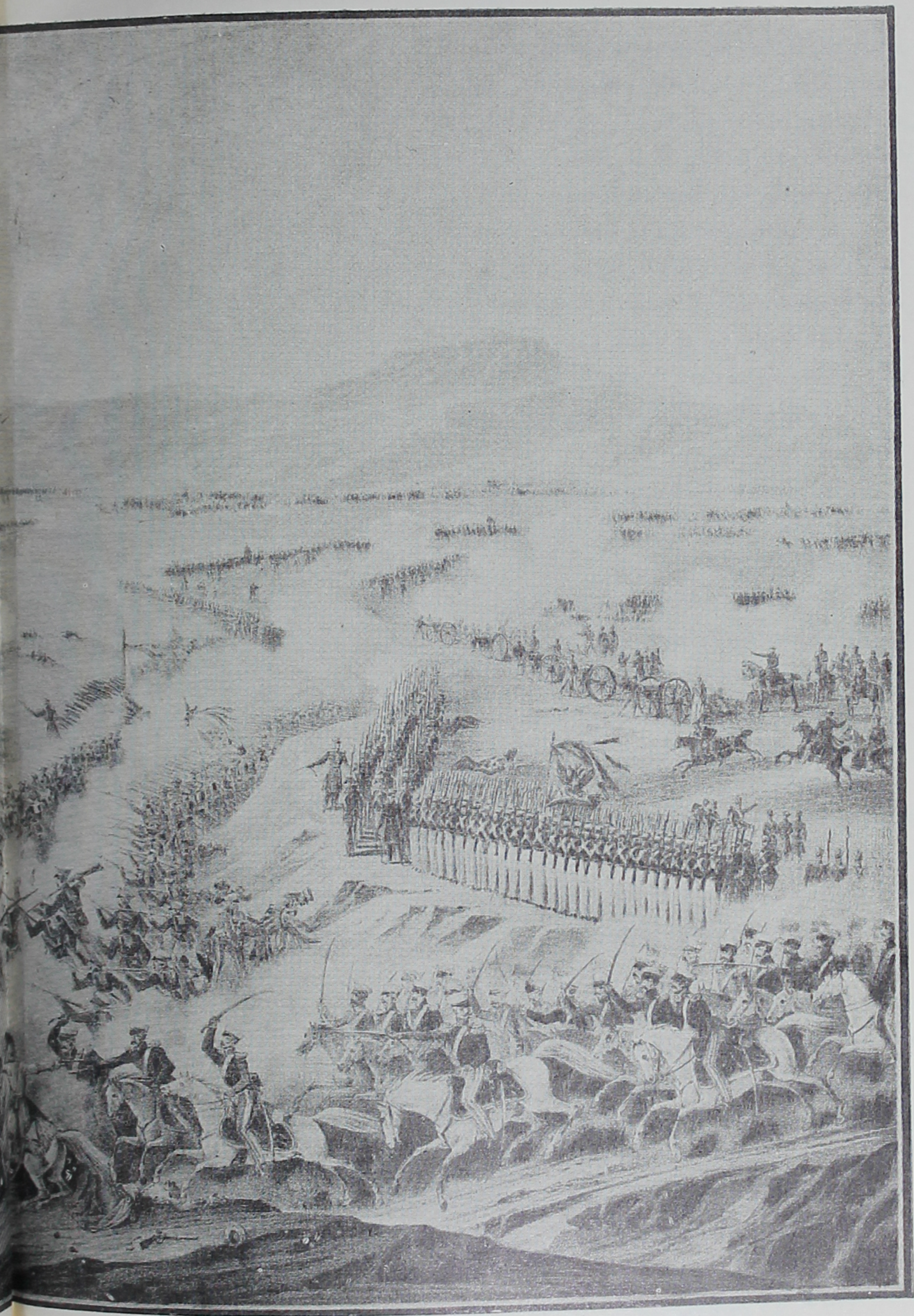
مسکو ۲۸ سپتامبر (۱۰ اکتبر) ۱۸۲٦ (۱)

چون خبر پیروزی را که بهرهٔ شما شده است ونخستین پیروزی در دورهٔ سلطنت منست دریافت کردم وآنرا نشانهٔ آشکار تفضل خدا در بارهٔ خودمان دانستم، ایوان‌فئو-دورروویچ عزیز و رئیس سابق من، برای من بسیار دلپذیرست که می بینم پیش بینی من هنگامی که باشما وداع کردم اجابت یافته است . وانگهی یقین دارم که اگر کوشش شما وهنرنمایی شما نبود چنین نتیجه‌ای فراهم نمی‌شد . این را خوب می‌دانستم و بهمین جهت شما را فرستادم . اینك نباید باین مقدمهٔ نیك بختی خرسند شد ، هنگامی که نخستین‌مدد برسد باید «بباز دید رفت» اطلاعاتی که پرنس منشیکو دربارهٔ ایروان فرستاده است می‌رساند که در ایروان باید منتظر سخت ترین پایداریها شد واز محاصرهٔ آن نمی توان پرهیز کرد وبنابرین بایدآمادهٔ آن شد . ژنرال یرمولف نوشته‌ام که رضایت می‌دهم از قلاع مجاورتوپهایی‌را که درآنجا هستندبردارند . ازین جاده‌ای ازمعدنچیان می‌فرستم، اما همهٔ اینها فرصت می‌خواهد باید تصمیم گرفت که آیا می‌توان وارد ایران شد و از ارس گذشت و گرد ایروان راگرفت تاوقتی که‌لوازم محاصره برسد؟ درهرحال‌مناسب‌تر اینست که بایرانیان مجال ندهیدکارخودرا جبران بکنند ؛ درین صورت هرچه زودتر که ما خودرا بایشان نشان بدهیم بهتر خواهد بود .

---

(۱) هشتم ربیع‌الاول ۱۲٤۲

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date



شکست لشکریان ایران در گنجه در ۱۳ سپتامبر ۱۸۲۶



ص ۱۳۰ ـ ۱۳۱ ‏ ‏ ‏ ‏ ‏ دهم صفر ۱۲٤۲)

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date

منتظرم صورت کسانی را که باید پاداش بگیرند بفرستید. خواهی نخواهی بیاد جنگ ویلنا (۱) هستم که چگونه هردو برروی شکم روی میزی خوابیده بودیم جنگ می کردیم وبا هم بحث می کردیم واشك می ریختیم! بازیهای قضاوقدر همینست.

ایوان فئودوروویچ عزیزم، خداحافظ؛ حق شناسی ودوستی من همیشه متوجه شما خواهد بود. کسی که صمیمانه شما را دوست می‌دارد نیکالای».

این نامهٔ امپراتور توام بافرمانی بود که لحن بسیار مهربانی داشت ودرآن فرمان نوشته شده بود«بیاد فتحی که دربرابر ایرانیان کرده‌است»شمشیری برای وی فرستاده‌اند وروی‌این شمشیرالماس نشان نوشته بودند «برای شکست ایرانیان درالیزابتوپول (۲)».

پیداست که این هنرنمایی پاسکیویچ درنظردربارروسیه تاچه اندازه اهمیت داشته وچگونه باعث ترقی او درآینده خواهد شد وافتخارهایی را که پس از آن نصیب وی خواهد شد پیش بینی می کند.

دومین واقعهٔ مهم این جنگ اینست که درشب سیزدهم سپتامبر۱۸۲۶ (۱۱ صفر ۱۲۴۲) حسن خان برادر حسین‌خان حکمران ایروان باسه هزارسوار بردههای سرراه جزوقلمرو روسیه تاخت وآنها را ویران کردوچهار پایانی را که بود ازمردم گرفت وپیداست مقصود ازین کاراین بوده است که‌روسها درلشکر کشی ورساندن آزوغه ازین چهارپایان بهره‌مند نشوند. پرنس منشیکوکه ازایران از راه‌ارزروم برمی گشته درین واقعه حاضر بوده وبا همراهان خود زدوخوردی باوی کرده است.

ازطرف مشرق لشکریان پاسکیویچ مصطفی خان سابق‌الذکررا نیز بعقب نشینی وادار کرده‌اند. درنامه‌ای که در ۱۲ اکتبر (۱۰ ربیع‌الاول ۱۲۴۲) یرمولوف که هنوز فرمانده کل بوده بامپراتور نوشته است می گوید: «آجودان ژنرال پاسکیویچ گمان می کرد امکان داردعباس میرزا را تااهردنبال بکند که شهر عمدهٔ خان نشین‌قراداغست وحتی دورتر تاتبریز برود، من بدلایل زیر مانع تعقیب اوشدم: چون عباس میرزاباوجود جنگی که کرده همهٔ توپخانهٔ خودرا از دست نداده وتنها یك توپ ازدستش رفته است می‌توانسته است درعبورازرود ارس بآسانی‌مردم محل را که پراگنده شده‌اند گردآورد واز ناحیهٔ کوهستانی خان نشین قراداغ و دشواری راههای آن بهره‌مند شود و مانع از پیشرفت لشکریان ما گردد وبدین گونه بشاه مجال بدهدکه بیاری او بیاید. این کار بیشتر ازین جهت آسان بود که شاه درآن زمان در اهر بود».

پیداست که ازهمان وقت اوضاع بزیان ایران روبوخامت می‌رفته است، زیرا از اسناد روسی چنین برمی آید که پس‌ازشکست درگنجه لشکریان‌ایران خودراباخته بودند واز طرف دیگر درمیدان جنگ قحطی روی داده بود ولشکریان روسیه نیز ازآن‌زیان می بردند. بهمین جهت برخی ازفرماندهان معتقد بودند که باید از ارس گذشت وباهرو تبریزرسیدتادرآنجا آزوغه‌فراهم کنند. امایرمولوف مدتی بااین عقیده‌مخالف بوده‌است.

---

(۱) Vilna یا Wilna پای تخت سابق‌لیتوانی که در۱۸۱۳درلشکرکشی ناپلئون‌جنگی درآن درگرفت ونیکالای که درآن زمان ولیعهد روسیه بود دربن جنگ شرکت‌داشت.

(۲) شهرگنجه

عده‌ای از افسران ارشد که درین جنگ فرماندهی داشته‌اند از بومیان قفقاز، بیشتر از گرجیان وارمنیان و گاهی نیز ازمسلمانان بوده‌اند که پس ازتصرف این نواحی وارد لشکر روسیه شده وتقریباً همهٔ ایشان نام خودرا تغییر داده وبشکل نام روسی درآورده ودر پایان آن پسوند «اف» راگذاشته‌اند. این افسران قهراً زبانهای محلی و ترکی را که بیش از همه رایج بوده است می‌دانسته‌اند وبامردم این نواحی مأنوس بوده‌اندوناچار باعث پیشرفت کارمی شده‌اند.

لشکریان عباس میرزا درتاریخ ۳۰ سپتامبر و اول اکتبر ۱۸۲۶ (۲۷ و۲۸صفر ۱۲۴۲) دراسلاندوز از رودارس گذشته وبدین گونه عقب نشینی کرده‌اند. بنابراطلاعاتی که بپاسکیویچ رسیده بود تنها سوار نظام ایران باقی‌مانده وپیاده نظام در ضمن فرار وعقب نشینی در کوهستانهای اطراف پراگنده شده بود.

درگزارشی که یرمولوف در تاریخ ۲۲ اکتبر ۱۸۲۶ (۲۰ ربیع‌الاول ۱۲۴۲) بدربار روسیه داده نوشته است: «شاه در اهر در قراداغست، عباس میرزا نزد او رفته است، لشکریان وی بابی‌نظمی بسیار پراگنده شده‌اند، اما شاه ایشان را ازهمه جاجمع می کند. باید حدس زدکه مقصودشان هجوم نیست بلکه می‌خواهند وسایل دفاع را فراهم کنند»

درین میان محاصرهٔ شهرشوشی همچنان‌ادامه داشت. سرهنگ‌رئوت (۱)فرمانده لشکریان مدافع شهر درهمان حین که ایرانیان آنرا محاصره کرده بودند ومردم شهراز حیث خوراك در زحمت بودند وسایل دفاع شهر را فراهم میکرد. شهرشوشی در دامنهٔ یکی‌از کوههای قراداغ واقعست ومحیط دایرهٔ برج وباروی آن تقریباً هفت ورست‌روسی می‌شد که پنج ورست آن پیوسته بدره‌ها وتخته سنگهایی بود که بدشواری بدان راه می یافتند. پادگان آن‌عبارت بود از شش گردان باچهارتوپ صحرایی وهزاروپانصدسرباز ارمنی که سلاحشان خوب نبود ولشکریان ایران ایشان را ازدههای اطراف بیرون کرده بودند. در برج وباروی آن تنهایك‌توپ کوچك قلعه کوب بود و دوتوپ دیگر کهنه که روی پایه‌های بدی گذاشته بودند. لشکریان ایران درتاریخ‌ششم ماه‌اوت ۱۸۲۶ (۲محرم ۱۲۴۲) این شهر را محاصره کردند وبا چهار آتشبار آنرا بتوپ بستند وچندبارخواستند بحمله شهر را بگیرند ونتوانستند وناچار درشمال شهردوخندق کندند. درتاریخ۱۳اوت (۹محرم) که ایرانیان سروان ماداتوو (۲) رادر راه تفلیس اسیر کرده بودند و وی حامل پیغام یرمولوف بود که شهر را تخلیه کنند نزد رئوت فرستادند و عباس میرزا نیز پیشنهاد تخلیهٔ شهر را بتوسط او کرده بود. سرانجام پس از گفتگوهای بسیار روسها پذیرفتند که هشت روز دست ازجنگ بردارند.

سرانجام در۱۷ سپتامبر ۱۸۲۶ (۱۴ صفر۱۲۴۲) عباس میرزا ناگهان دست از محاصرهٔ شهر کشید و متوجه گنجه شد اما در ۳ اکتبر (اول ربیع‌الاول) دستوری از یرمولوف بپاسکیویچ رسید که از رود ارس نگذرد ودسته‌ای از لشکریان خودرا برای

---

(۱) Réouth

(۲) Madatov

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date



عبور از رود ارس بفرمان پاسکیویچ در ۵ ژویه ۱۸۲۷ (۲۲ ذیح



ص ۱۳۲ ـ ۱۳۳   حجه ۱۲٤۲)

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date

مقابله با حکمران شروان بفرستد ویك گردان بر پادگان شوشی اضافه کند.

درین میان عباس میرزا باردیگر بسواحل ارس نزدیك شد ولشکر گاه خود رادر چهار ورستی پل خدا آفرین قرار داد وبروسها خبر رسید که در آنجا بیست وپنج هزار سپاهی گرد آورده است.

بدین گونه تا فرا رسیدن فصل زمستان زدو خوردهای مختصری درمیان روسها و لشکریان عباس میرزا روی داده است. چنان می نماید که درین د ره از دو طرف کاملا مهیای جنگ سخت نبوده‌اند. چنانکه گذشت دربار روسیه انتظار این جنگ را نداشته وخودرا آماده نکرده بود. ایرانیان نیز باهمهٔ شتابی که درین کار کرده‌اند گویا کاملا آماده نبوده‌اند. بنابر اطلاعاتی که درمآخذ روسی ثبت شده در آن زمان عدهٔ پیاده نظام ایران هفتاد هزار تن بوده است واغلب اکثریت آنها را مرخص میکرده وتنها یك دهم رادر زیر سلاح نگاه می‌داشته‌اند وهروقت لازم می‌شده است دوباره احضارمی کرده‌اند.

زمستان سخت آن سال هردوطرف را ناچار کرد که از شدت عملیات خود بکاهند ومنتظر بهار بشوند. بهمین جهت پاسکیویچ در ۲۸ نوامبر ۱۸۲۶ (۲۷ ربیع الثانی ۱۲۴۲) لشکر گاه خودرا تغییر داده واز نواحی سرد سیر برده است وچنان می نماید که عباس میرزا نیز همین کار را کرده باشد.

درزمستان که پاسکیویچ در تفلیس بوده عقیده داشته است که حملهٔ بشروان بیهوده است وباید ازراه نوخا بتبریز حمله کند وبمهماتی که در آنجا فراهم کرده بودند بمیدان جنگ بفرستند دست بیابد وپس ازآن بایروان بتازد وآن شهررا بگیرد. برای این کار محتاج بوسایل نقلیه‌ای بود که یرمولوف دراختیار او نگذاشته است.

درین ضمن ماداتوو مأمور شده است بادسته‌ای از لشکریان باهر حمله ببرد و تقریباً درمدت یك ماه عدهٔ بسیار ازدههایی را که برسرراه بود ویران کرده وچندهزار خانواده‌را اسیر کرده وبی آنکه بمانعی بر بخوردانبارهای آزوغه را ازمیان برده‌وسرانجام بهفده ورستی اهر رسیده است. در گزارشی که پاسکیویچ درین زمینه بدربار روسیه داده چنین نوشته است: «عباس میرزا بپیاده نظام خود (پنج هزار تن که تازه گرد آورده بود) دستور داده است که بسوی اهر رهسپارشوند، اما سر بازان ازین کارخود داری کرده و گفته‌اند می خواهند درجایگاه خود بمانند. در گوش یك دیگر می گفتند که لشکریان امیدوارند بی آنکه جنگی بکنند تسلیم بشوند ومردم محل ایشان‌را باین کار تشویق می کنند، وانگهی دیگر انبار آزوغه‌ای وجود ندارد. عباس میرزا خانوادهٔ خودرا از آنجا فرستاد وخوددر خانه‌ای که بیرون شهر بود فرود آمد، درشهر جنب وجوش بسیار بود واحتمال می‌رود که اگر لشکریان ما درین موقع نزدیك شده بودند اهر راگرفته بودند (۱)».

اگر این اطلاعات کاملا درست نباشد درهرصورت می‌رساند که درین موقع دربار ایران دوچار گرفتاری سختی بوده است. ازطرف دیگر درمیان یرمولوف وپاسکیویچ نیز اختلاف افتاده بودویرمولوف می کوشید کاری بکند که پاسکیویچ را ازقفقاز احضار بکنند. مناسبات دیرین شخص امپراتور باپاسکیویچ وهنر نمایی که درجنگ گنجه کرده

(۱) کتاب سابق الذکر سچرباتف ج۲ ص ۱۱۸

بود قهراً می بایست نیکالای اوادارد نقشهٔ پاسکیویچ را بر نقشهٔ یرمولوف ترجیح بدهد ودیبیچ رئیس ستاد کل را بقفقاز فرستاد که درین زمینه رسیدگی کند. وی در ٤ مارس ۱۸۲۷ (٥ شعبان ۱۲٤۲) وارد تفلیس شد.

در اسناد روسی چنین آمده است که چون دیبیچ وارد تفلیس شد ایرانیان درخواست متار که کردند بدین معنی که درهمان روز ورود او ۱۹۱ اسیر روسی را بجلال اوغلو که قلعه‌ای درسرحد ایروان بود آوردند ومحمد بیك نامی که ایشان را آورده بود حامل نامه‌ای ازسردار ایروان خطاب بیرمولوف بود و آن نامه را بتفلیس فرستادند. درهمان اوان فرستاده‌ای ازوزیر امورخارجهٔ ایران وارد شد که نامه‌ای خطاب بکنت دونسلرود وزیر امورخارجهٔ روسیه داشت. وی اظهارداشت اختیارات تام دارد که قرارداد متار که‌ای را امضا کند. دیبیچ باوی گفتگو کرد اما بزودی این پیشنهادرد شد زیرا که دیبیچ خواستار بود قلاعی را که درمرزهای ایران هست واگذار کنند ونیز خواستار قطعه زمینی بود که می گفت: «آنرا بعد تعیین خواهد کرد و بعنوان گروگان حسن نیت ایران درامضای عهدنامهٔ صلح نگاه خواهد داشت». پس از آن نمایندهٔ ایران همان سخنان سابق را مکرر کرد که مأموران روسیه درمرزها کارهای مغرضانه کرده‌اند وعباس میرزا ناگزیر شده است بخاك روسیه بتازد. دیبیچ سخن وی را قطع کرد وباخشونت گفت: «اگر ایران ازاعتراف بخطاهای خود خودداری کند امپراتور پیشنهاد صلح را نخواهد پذیرفت؛ وانگهی مکاتبهٔ درین زمینه مانع از عملیات نظامی نخواهد شد». آخرین سخن دیبیچ این بود: «اگر چنین باشد ما دیگر گفتگویی نخواهیم داشت» (۱)

درین موقع درروسیه شهرت پیدا کرده است که دولت عثمانی خیال دارد ازطرف موش بخاك ایران تجاوز کند ومقصود ازین کار انتقام ازشکستی بوده است که سال پیش ازعباس میرزا خورده بودند ووی ازسرحد ترکیه تجاوز کرده ودرچپان اوغلی بالشکریان عثمانی روبروشده وچند توپ وچند صد اسیر ازیشان گرفته بود. بهانهٔ این جنگ اختلاف سرحدی بوده است ودولت ایران اظهار کرده بود که خللی درروابط آن با ترکیه پیش نخواهد آمد. درین موقع لشکریان عثمانی مشغول جنگ دریونان بودند ونتوانستند از ایران انتقام بگیرند. اما اینك که سپاهیان روسیه خودرا آماده می کردند دربهار وارد خاك ایران شوند بحکمران ارزروم دستور داده بودند پادگان وان وموش وبایزید وقارص را گرد آورد وبخاك ایران تجاوز کند ودرهمان موقع که روسها حمله می برند ایشان نیز حمله کنند. این شهرت چندان بی اساس نبود وعثمان پاشا حکمران قارص وعلی بیك حکمران زاروشاد این مطالب را بسرهنگ روسی پرنس سوارزمیدزه که باهنگ خود مأمورسرحد ایروان بوده است گفته‌اند. چنان می نماید که دربار طهران اقداماتی درین زمینه برای جلوگیری ازجنگ باعثمانی کرده است.

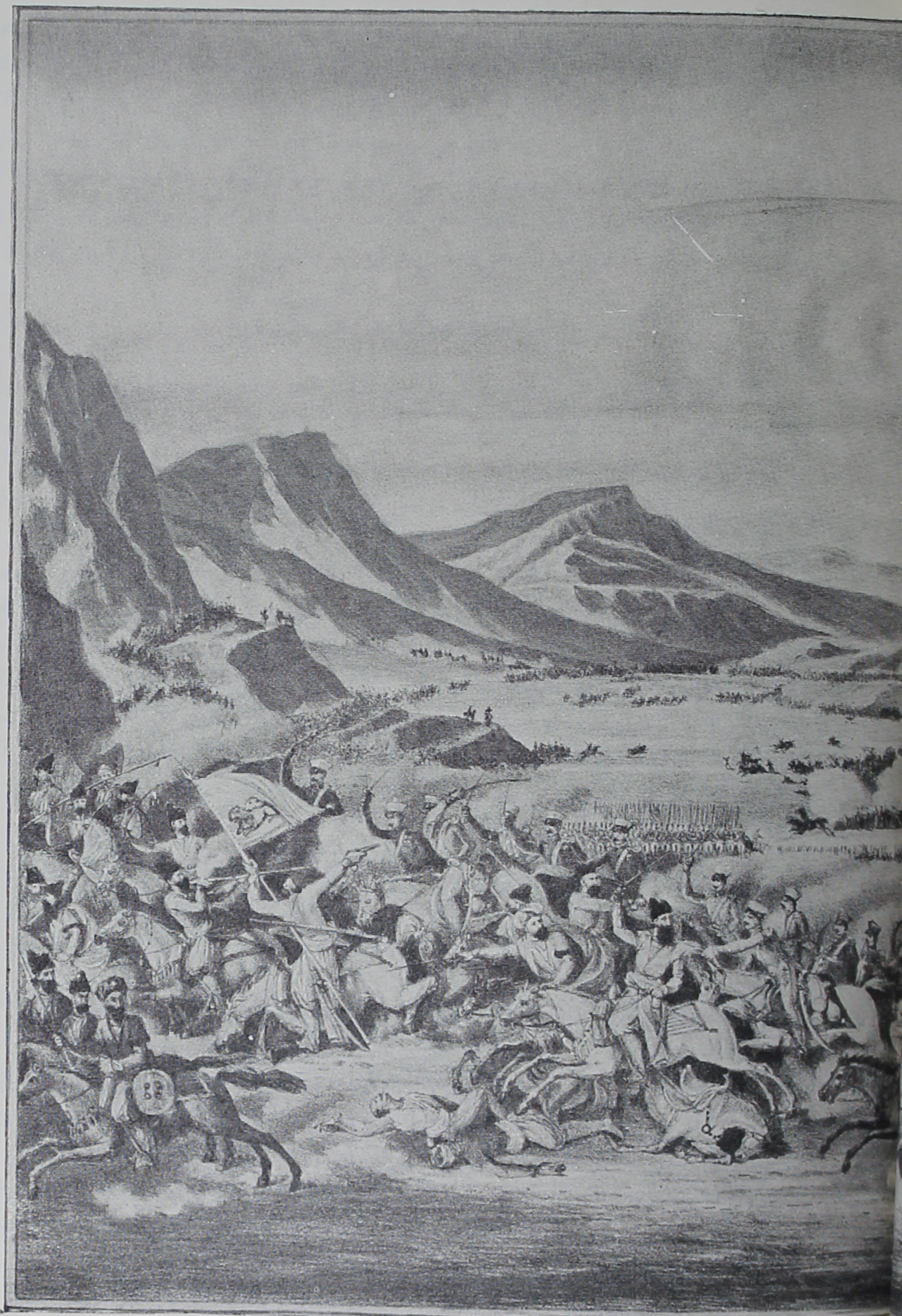
درمدتی که دیبیچ درقفقاز اقامت داشته وباختلاف درمیان یرمولوف و پاسکیویچ رسیدگی می کرده هم چنان عقاید مختلف دربارهٔ نقشهٔ جنگ باایران درمیان بوده‌است ودرین زمینه بحث بسیار کرده‌اند. سرانجام امپراتور نیکالای پاسکیویچ را بریرمولوف

(۱) کتاب سابق الذکر ص ۱٥۱

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date



شکست لشکریان ایران در جوان بلاغ در ۵ ژوئیه ۱۸۲۷ (۲



ذیحجه ۱۲٤۲)   ص ۱۳٤ ـ ۱۳۵

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date

ترجیح داد ودیبیچ را مأمور کرد که یرمولوف را عزل کند وپاسکیویچ را بفرماندهی
کل لشکریان قفقاز بجای او بگمارد و وی این فرمان امپراتور را در تاریخ ۹ آوریل
۱۸۲۷ (۱۲ رمضان ۱۲۴۲) ابلاغ کرد. قهراً عزل یرمولوف ونصب پاسکیویچ که نقشهٔ
وخیم تری برای جنگ با ایران داشت می بایست اوضاع را بزیان ایران تغییر بدهد زیرا
که پاسکیویچ جوان تر ودر فنون نظامی آگاه تر از یرمولوف بود ومورد توجه خاص
امپراتور نیکلای بود که دست اورا باز گذاشت وپیشنهادهای وی را پذیرفت از آن
روز جنگ ایران باروسیه وارد مرحلهٔ دیگری شد ونتایج بسیار وخیم از آن برخاست.

مرحلهٔ دوم جنگ

فرصتی که درزمستان برای لشکریان روسیه فراهم شده بودوتوانسته بودندوسایل
حملهٔ بایرانیان راکاملا آماده کنند این جنگ را وارد مرحلهٔ دیگری کرد که یکسره
بزیان ایران تمام شد. نخستین زدو خوردی که پیش آمد حملهٔ ژنرال بنکندورف (۱)
بایچمیادزین (۲) مرکزمذهبی کلیسیای ارمنی نزدیك بایروان بود که چون سه کلیسیای
بزرگ درآنجا ساخته‌اند مردم محل بزبان ترکی بآن «اوچ کلیسیا» می گفتند.

در ۲۵ آوریل ۱۸۲۷ (۲۸ رمضان ۱۲۴۲) بنکندورف بی‌مانعی صومعهٔ ایچمیادزین
راکه شب پیش لشکریان ایران تخلیه کرده بودند تصرف کرد. پادگان ایران درآنجا
شامل چهار صد تن بود و هنگام تخلیه آزوغه و کشیشان ارمنی را باخود برده بودند.
عده‌ای ازسواران کرد بفرماندهی حسن‌خان ساری اصلان برادر حسین‌خان سردارایروان
در دشتی که درمیان سردارآباد وایچمیادزین وایروانست لشکرگاه ساخته بودند.
سردارآباد قلعه‌ای بود که حسین خان سردار برسرراه ایروان ساخته بود وتصرف آن
برای گرفتن ایروان اهمیت بسیارداشت وتصرف شهر ایروان بالاترین ضربتی بود که
ممکن بود بلشکریان ایران برسد.

نرسس خلیفهٔ ارمنیان باسپاهیان روسیه همدست بود وبا ایشان وارد ایچمیادزین
شد ونفوذ روحانی فوق‌العادهٔ او درمیان ارمنیان آن سرزمین بسیار مؤثر شد و توانستند
عده‌ای ازارمنیان را مسلح بکنند وآزوغه برای خودبدست بیاورند وازوضع سپاه‌ایران
آگاه بشوند.

ازطرف دیگرپاسکیویچ عده‌ای ازمردم شروان وشکی وقراباغ راکه پیش‌ازآن
زیردست پرنس‌ماداتوو بودند بفرماندهی پرنس آبخازوف (۳) گرد آورده بودوبیشتر
مأموریت این عده تهیهٔ آزوغه بود وراه تازه‌ای ازشوشی بنخجوان برای‌این کارساختند.
نقشهٔ پاسکیویچ این بود که در ضمن در اسلاندوز از رود ارس بگذرد واز عقب نیز بر
لشکریان ایران حمله بکنند تاگرفتن ایروان وپیشرفت ازآن سوی آسان‌تر باشد.
بنکندورف در ده ورستی سردارآباد باده‌هزار سواری که فرمانده آنها حسن‌خان
ساری اصلان بود روبرو شد و او را شکست داد وعدهٔ بسیار از سواران اورا کشت و

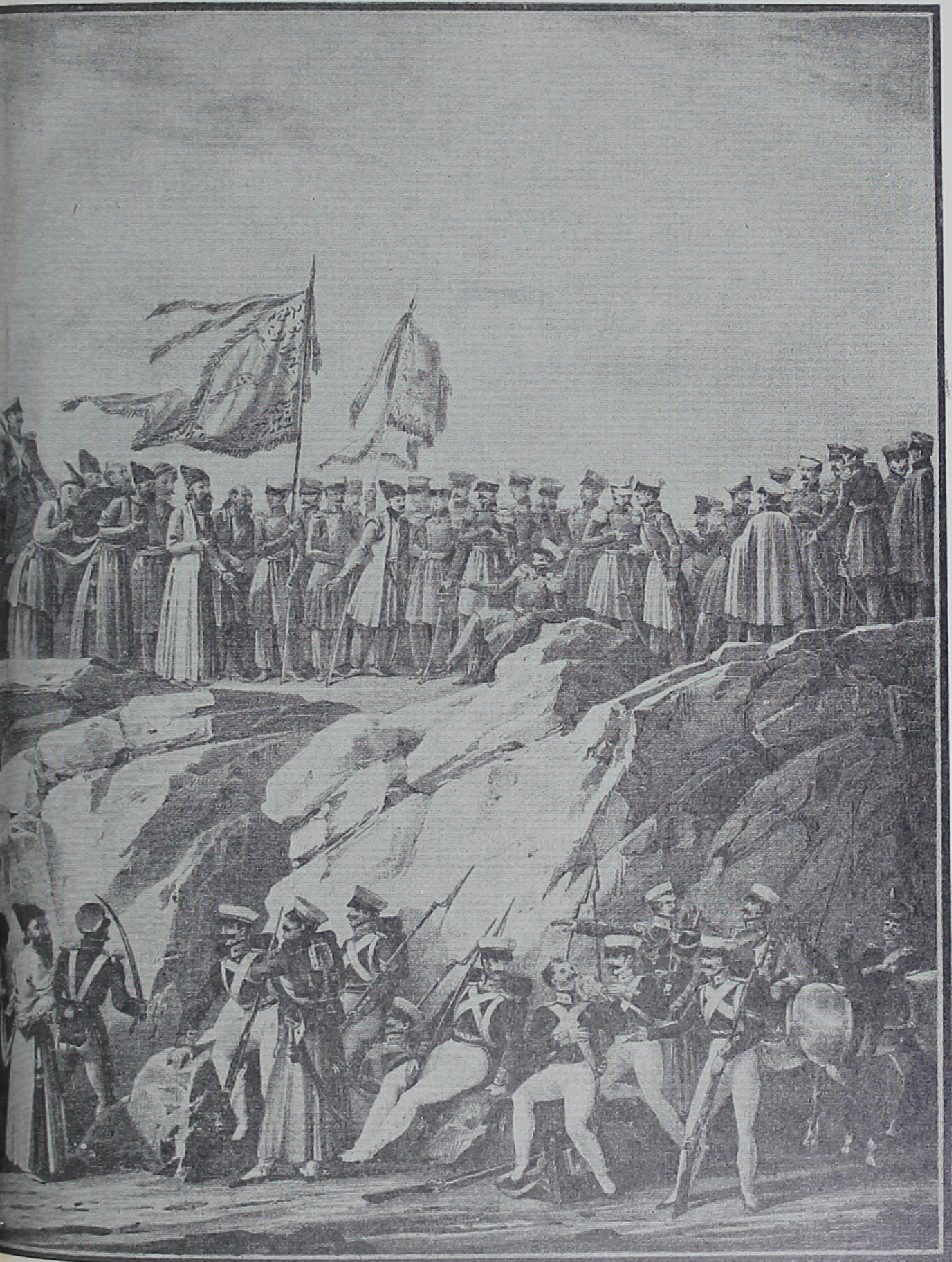
Itchmiadzine (۲) Benkendorf (۱)
Abkhazof (۳)

بدیوارهای قلعهٔ سردار آباد رسید. دستهٔ دیگر از لشکریان روسیه بفرماندهی سوارزمیدزه مأمور شده بود باموافقت پاشای قارص از آن راه مزاحم جناح چپ لشکر ایران بشود.
در ضمن در لشکرگاه پاسکیویچ دفتری برای امور غیر نظامی وروابط خارجی تشکیل داده بودند و در ۵ماه مه ۱۸۲۷ (۸شوال ۱۲۴۲) کنت نسلرود نامه‌ای بپاسکیویچ نوشته واطلاع داده بود اوبرسکوف (۱) مشاور دولتی مأمور شده است ریاست این دفتر وروابط خارجی را بعهده بگیرد ودولت ایران اقداماتی می کند که وارد گفتگو بشود واوبرسکوف مأمور این کار خواهد بود ودرضمن نسلرود دستور داده بود که ازادی بلاغ ببعد رود ارس باید سرحد در میان ایران و روسیه باشد و باید دخالت انگلیسها را در مذاکرات صلح نپذیرفت. درپاسخی که پاسکیویچ بنسلرودداده گفته است دربارهٔ اینکه دولت ایران صادقانه خواستار صلح باشد تردید دارد ولی تأکید کرده است که بایدمادهٔ چهارم عهدنامهٔ گلستان را دربارهٔ ولیعهدی عباس میرزا بقوت خودنگاه داشت (۲). درین پاسخ پاسکیویچ چنین نوشته است: «از ۱۸۱۷ (۱۲۳۲ هـ.) تا آغاز جنگ کنونی ایرانیان همیشه بعباس میرزا سرزنش کرده‌اند که نسبت بانگلیسها وفادارست وایشان باطلای خودو اسلحهٔ خود بااویاری کرده‌اند وحتی آموزگارانی برای سپاهیان او فرستاده‌اند. درصورتی که ماحتی حقی را که بارادهٔ پدرش باو تعلق میگرفت باوجود آنکه در عهدنامهٔ گلستان این عنوان برای اوشناخته شده بود ازو دریغ میکردیم.»
ازجمله کسانی که بعضویت این دفتر روابط خارجی بلشکرگاه پاسکیویچ آمده‌اند نویسندهٔ بسیار معروف روسی گریبایدوف (۳) بوده است که پس ازعهدنامهٔ ترکمان‌چای وزیرمختار روسیه درایران شد وتفصیل کشته‌شدن وی درطهران پس ازین بجزبیات خواهد آمد. گریبایدوف خواهرزادهٔ پاسکیویچ بوده وبدرخواست وی وزارت امور خارجهٔ دربار روسیه او را باین مأموریت فرستاده است.
در ۲۵ ماه مه ۱۸۲۷ (۲۸ شوال ۱۲۴۲) که پاسکیویچ از تهیهٔ مقدمات فارغ شد وخود بمرکز عملیات آمد جنگ وارد شدیدترین مراحل خود شد. درین موقع بارانهای بسیار سخت می بارید وتاچندی مانع بیشرفت لشکریان روسیه شد. در ۵ماه مه (۸شوال) پاسکیویچ مصمم شده بود ایروان رامحاصره کند. سه روز بعد یاور ژودین (۴) با پنج گردان وچهار توپ محلهٔ شمالی بیرون شهر ایروان راتصرف کرد. در ۹ ماه مه (۱۲شوال) یاور والشینسکی (۵) محلهٔ شرقی بیرون شهر را گرفت وبدین گونه محاصرهٔ شهر شروع شد. دشواری که درپیش بود این بود که لشکریان ایران برای آنکه مانع عملیات وایستادگی سپاهیان روسیه بشوند مردم محل را می کوچانیدند و این کار را در جنگهای سابق نیز کرده واز آن بهره‌مند شده بودند.
هنگامی که محاصرهٔ ایروان شروع شد عباس میرزا باچهل هزار تن از لشکریان خوداز تبریز بیرون آمدوازراه اردوباداز ارس گذشت و نزدیك اسلاندوز درپل خدا آفرین نیز دو هزار سرباز بادو توپ وهزار سوار گماشته بود وشش هزار تن مأمور پاسبانی

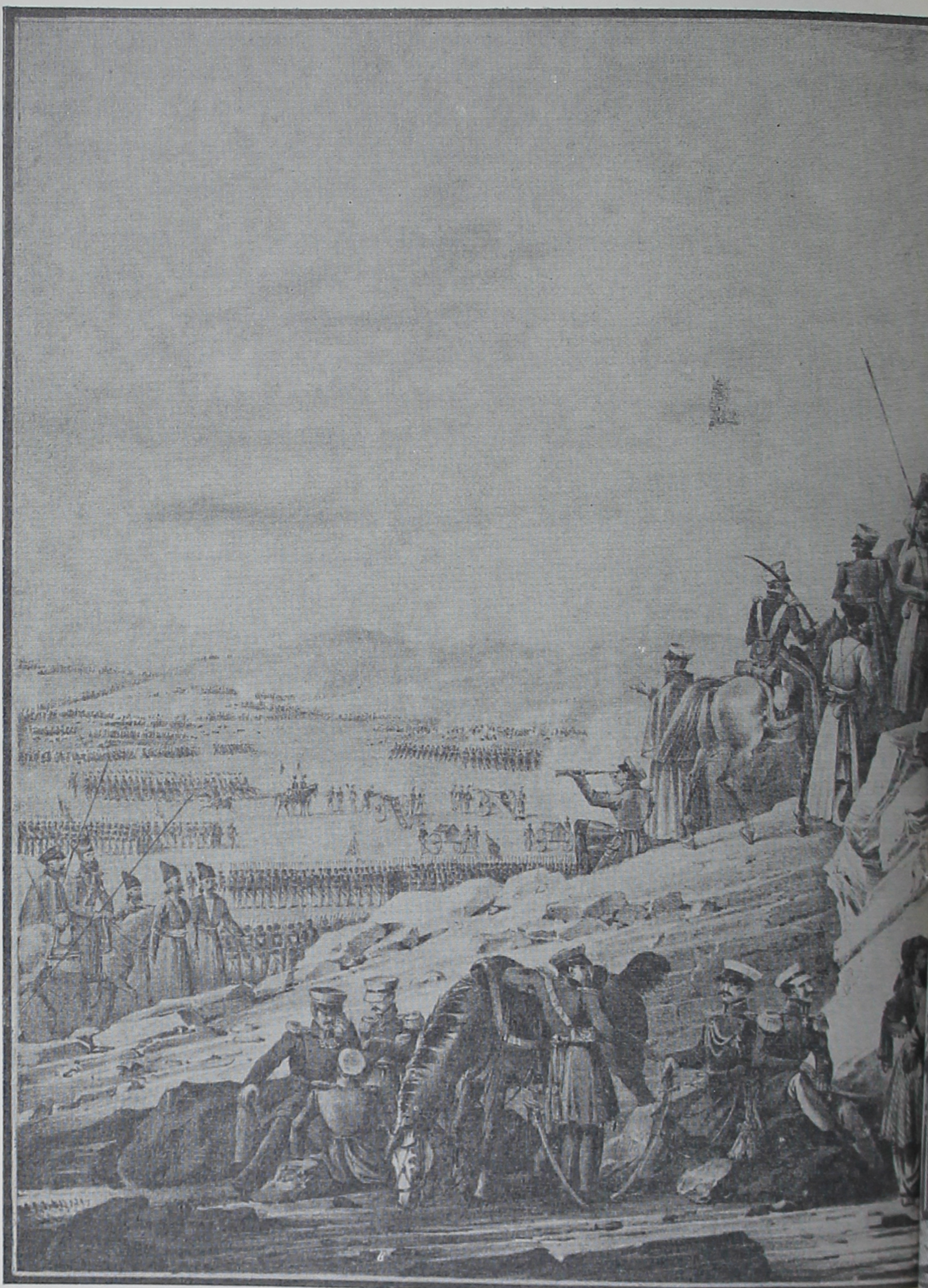
---

(۱) Obreskof (۲) کتاب سابق الذکر سچرباتف ج ۲ ص ۱۹۳
(۳) Griboïédof (۴) Joudine (۵) Walchinsky

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date



نتیجهٔ جنگ جوان بلاغ



ص ١٣٦ - ١٣٧

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date

گدارهای رود بودند .

هنگامیکه پاسکیویچ وارد ایچمیادزین شد آقایان یعنی سرکردگان قراباغ که پرنس آبخازوف حکمران آن ناحیه ایشان را نزد وی فرستاده بود بوی پناه بردند واورا آگاه کردند که مهدی قلی‌خان با سه‌هزار خانوار از مردمان آن‌ناحیه وارد قلمرو روسیه شده و کسانی که ازسردار آبادفرار کرده بودند اطلاع دادند که پادگان‌آن قلعه شامل‌هزار سرباز وپانصد تفنگدار مازندرانی و۱۸ توپست وتنها دوماه آزوغه درآنجا هست .

درین زمان‌چون درجنگ اول تسیتسیانف وگودوویچ نتوانسته بودند ایروان‌را بگیرند مردم‌آنشهر ازاستحکام‌آن بسیار مغرور بودند ونیز باستواری دوقلعهٔ عباس‌آباد و سردار‌آباد که درجنوب ایروان ساخته بودند اعتماد بسیار داشتند و بهمین جهت شهرت داده بودند که فتحعلیشاه خود باسپاهیان‌بسیاری از تبریز بسوی رود ارس رهسپار شده است . هنگامی که پاسکیویچ باین ناحیهٔ رسید بنکندورف مشغول گفتگو با سبحان قلی خان فرمانده پادگان ایروان بودواین مرد درهمهٔ حوادث این‌زمان می‌خواسته‌است بتزویر ودورویی فرماندهان روسی را فریب بدهد .

درحملهٔ بایروان لشکریان روس شامل سه‌هزارو دویست پیاده وهزارودویست سوار و شانزده توپ بوده وقسمت دیگر نیروی این جبهه چهارهزار وهشتصد پیاده وهشتصد سوار و سه‌هزارسپاهی داوطلب و۲۶ توپ بوده است . نقشهٔ روسها این‌بود که تا گرمای‌تابستان‌بپایان نرسیده است ایروان را تصرف کنند . اما بزودی‌گرما طاقت فرسا شد چنانکه در ۲۳ ژون (۲۳ذیقعده) درجهٔ حرارت آفتاب بچهل‌وسه ودرسایه بسی‌وسه رسید وعده کثیری‌ازسربازان بیمارشدندو ۷۰۰ تن‌ازایشان ازپا درآمدند . درین روز سرکردگان طوایف قراباغ اجازهٔ عبور ازپاسکیویچ خواستند وگفتند خواستار تابعیت روسیه هستند تابسرزمین‌خود برگردند ووی این‌درخواست ایشان را اجابت‌کرد .

روز ۲۶ ژون (اول‌ذیحجه) اول‌شب لشکریان‌روسی وارد نخجوان شدند و بمحاصرهٔ قلعهٔ عباس‌آباد آغاز کردند . مردم‌آن ناحیه‌تابعیت‌روسیه را پذیرفته بودند وروسها ازآزوغه ناراحت نبودند اما درجهٔ حرارت بچهل رسیده بود و هزار تن از لشکریان بیمار بودند و تقریباً همهٔ مردم ازشهر بیرون رفته وبیشترشان ازرود ارس گذشته بودند . پاسکیویچ‌دستور داد ازخانه‌ها وباغهای ایشان پاسبانی کنند ودربرابر هرچه لازم‌دارندپول نقد بدهند ، بهمین جهت‌چندین خانوار همان‌شب‌اول از رودگذشتند و بخانهٔ خود برگشتند .

اندکی پیش ازآنکه روسها باینجا برسند عباس میرزا چهار هزار تن بیاری پادگان عباس‌آباد فرستاده بود وخود درنزدیکی خوی چادرزده بود وهفت‌هزارتن ازسپاهیانش بااو بودند وچهل‌هزار تن دیگرازتبریز بیاری او رهسپارشده بودند .

قلعهٔ عباس‌آباد تا نخجوان ده ورست (ده کیلومترو ۶۷۰ متر) مسافت داشت ودرساحل چپ‌رود ارس‌ساخته شده بود . مهندسان اروپایی آنرا بدستور عباس‌میرزا وبنام وی‌پس از جنگ‌اول برای دفاع ازشهرهای نخجوان وایروان ساخته بودند ودرسر راه ایروان‌بایران بود . بهمین‌جهت پاسکیویچ مصمم بود این‌قلعه را بگیرد اما ازیکسو بسیاری ازسربازان از بیماری ازپا درآمده بودند وازسوی دیگر ازآنجا تا لشگرگاه عباس میرزا تنها ۵۶ ورست

(۵۹ کیلومتر و ۷۰۰ متر) بود وممکن بودوی بیاری پادگان قلعه بیاید. هرچند که نقشهٔ عباس میرزادرین مورد این بود که بالشکریان روسیه روبرونشودوتعصب مردم آذربایجان را تحریك کند تادشواریهایی برای پیشرفت روسهافراهم کنند. بااینهمه با وسایلی که لشکریان ایران در آن زمان داشتند لااقل سه هفته وقت لازم بود تا خودرا بآنجا برسانند. سرانجام پاسکیویچ مصمم شد قلعه را بگیرد و در ۲۹ ژون (٤ ذیحجه) بحمله آغاز کرد. فرمانده پادگان قلعه محمدامین خان دامادشاه و دوتن معاون او امین خان نخجوانی ورضا خان تبریزی بودند و افراد پادگان تقریباً چهار هزار تن می شدند. گرداگرد قلعه خندقی کنده بودند و برای آنکه آنرا از آب پر نکنند پاسکیویچ دستور داد نهری را که در گرداگرد قلعه بود برگردانند.

روز ۲ ژویه (۷ ذیحجه) جاسوسانی که از چورس آمده بودند بوی آگاهی دادند که عباس میرزا با بیست و پنج هزار سپاهی و ٤۰ توپ در آنجاست و فتحعلی شاه خود با همان عده از لشکریان در خوی جا گرفته است. شهر خوی تا آنجا صد ورست (۱٦۷ کیلومتر) مسافت داشت.

سرانجام عباس میرزا مصمم شد بیاری پادگان قلعه رهسپار شود و بپاسکیویچ خبر رسید که حسن خان ساری اصلان هم از پشت بنخجوان حمله کرده است. ناچار وی تصمیم گرفت ازارس بگذرد و با عباس میرزا روبرو بشود و در ضمن لشکریانش دست از محاصره برندارند ودوفوج از سپاهیان خود را با بیست و دو توپ درآنجا گذاشت.

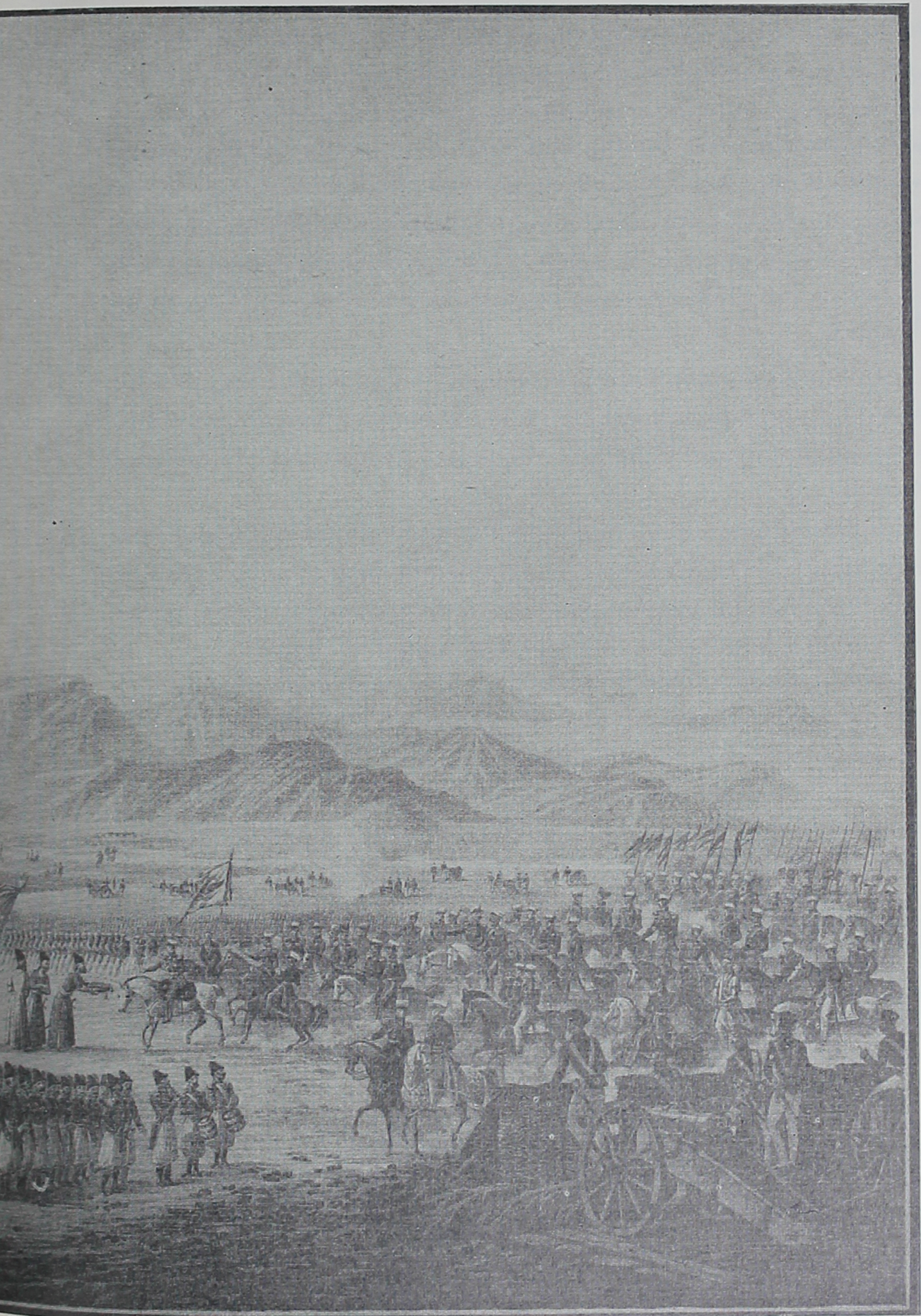
درشب چهارم ژویه ۱۸۲۷ (۹ ذیحجه ۱۲٤۲) خبر رسید که لشکریان فراوانی از خوی بیاری عباس میرزا رسیده اند ووی با چهل هزارتن بسوی عباس آباد رهسپار شده است. پاسکیویچ فوراً بنکندورف را مأمور کرد که همهٔ سوار نظام را از رود بگذراند و مشکهایی برای این کار آماده کردند. دستهٔ اول سواران هنوز ازآب نگذشته بودند که مشکها ترکیدند ودیگران یك ساعت درانتظار بودند تا وسیله رفتنشان فراهم گردد و توپخانه را هم از رود گذراندند. پاسکیویچ خود فرماندهی پنج دسته اول از سپاهیان را بعهده گرفت و فرمانده سردستهٔ دیگر اریستو(۱) بود. گرما طاقت فرسا شده و زمین خشك وسنگلاخ بود. بااین همه سه ساعت بعد درپانزده ورستی(۱٦ کیلومتری) کرانهٔ رودارس پاسکیویچ درناحیهٔ جوان بلاغ ببلندیهایی که لشکریان عباس میرزا درآنجا بودند رسید ودید که عدهٔ بسیار ازسپاهیان با چند توپ در دشت هستند و حدس زد که توپخانه می بایست در مرکز این قسمت در پناه گاهی باشد.

وضع سپاهیانی که فرماندهشان بنکندورف بود پیش ازآنکه پیاده نظام برسد بسیاردشوار بود وپنج هزارازلشکریان ایران از تنگه ها وارد دشت شدند. پاسکیویچ سپاهیان خود را دسته دسته بطرف جناح چپ لشکرعباس میرزا برد و باریستو فرمان داد که در جناح چپ بتنگه ای حمله کند ویك دسته سواران نیزه دارذخیرهٔ عدهٔ اوبودند. باوجود گلوله باران جان فرسای توپخانهٔ ایران پاسکیویچ بجناح چپ لشکرایران رسید وتپه های مرکزی راکه برهمهٔ آن ناحیه مشرف بودگرفت. پیاده نظام ایران هم چنان پدیدار نبود و درجایی بودند که

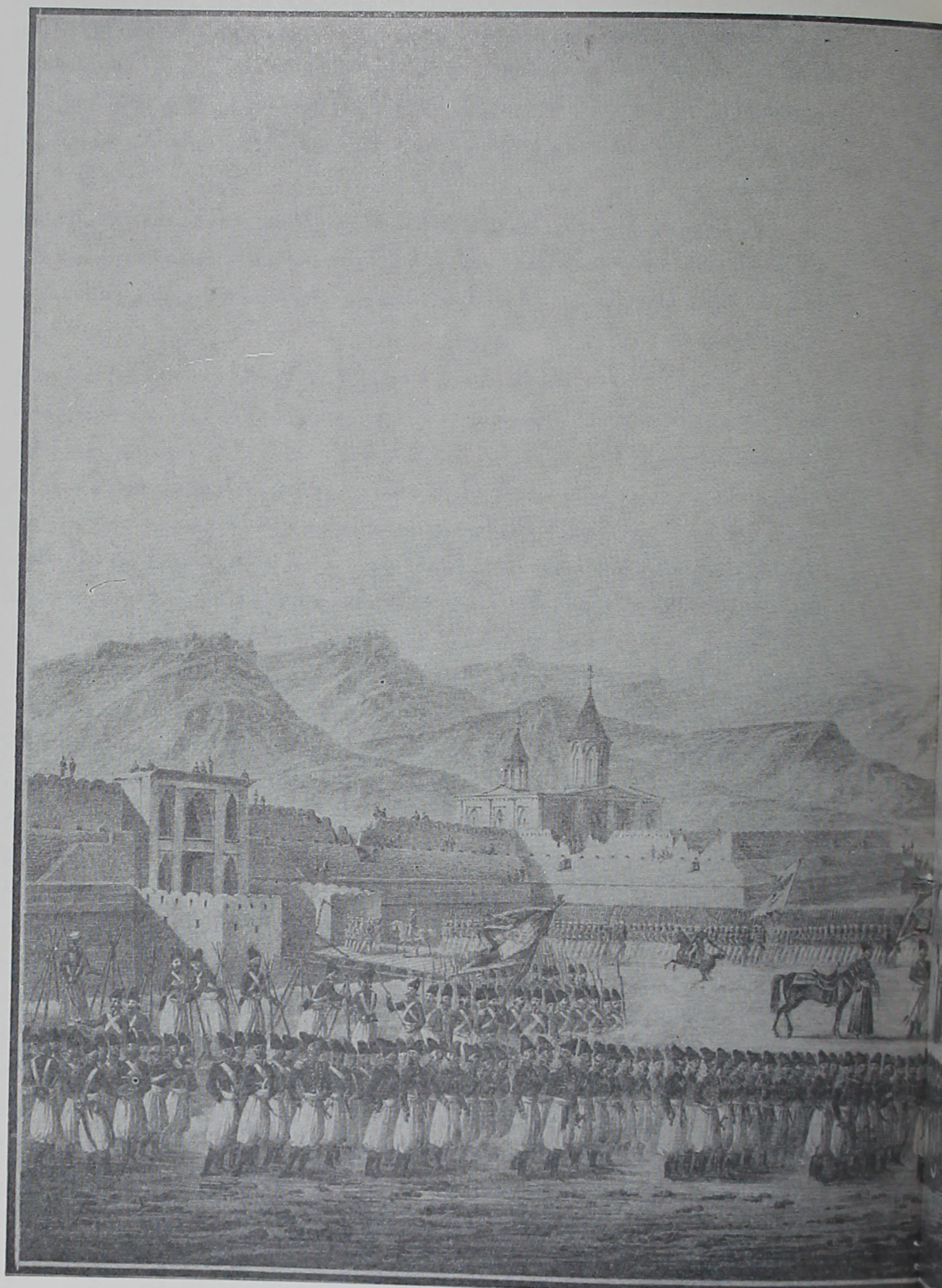
---

(۱) Eristov

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date



تسلیم پادگان قلعهٔ عباس‌آباد در ۷ ژوییه ۱۸۲۷ (۲٤ ذیحج



(١٢٤٢٨ … ص ١٣٨ - ١٣٩

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date

کاری ازدستشان برنمی آمد . سوارانی که در مرکز و جناح چپ بودند ودرنتیجه تیراندازی روسها بکلی پریشان شده بودند ومیدانی برای عملیات نداشتند بهرطرف پراگنده شدند و توپخانه ایران هم بسرعت ازراه چورس گریخت. اریستو هم سوارانی راکه در تنگه‌ها گرد آمده بودند ازآنجا بیرون کرد و بدینگونه سوارنظام ایران که در جبههٔ راست بود یکسره شکست خورد .

پاسکیویچ هم با پیادگان ایشان رادنبال کرد . پس ازهشت ورست (هشت کیلومتر و نیم) مسافت پیاده نظام روسیه در کنار رود جلال بلاغ جا گرفت وسوارنظام روسیه تاده ورست دیگر لشکریان ایران را دنبال کرد . ناچار ایشان سخت هراسان شدند و با پریشانی وشتاب بسیار ازآنجا گریختند .

در ضمن آنکه پیاده نظام ایران در۲۸ ورستی (۲۹ کیلومتر و ۶۰۰ متری) جلال بلاغ جا گرفته بود شانزده هزارتن ازسواران درین زدوخورد شرکت کرده بودند. چنان می نماید که مقصود عباس میرزا ازین جنگ این بوده است که سپاه روسیه راکه با پاسکیویچ بوده اند درین سنگلاخ و درین هوای بسیار گرم گرفتار کند . فرماندهی سواران را خود بعهده گرفته بود و فرماندهی جبهه راست را باللهیار خان آصف الدوله و فرماندهی جبههٔ چپ را با براهیم خان سردار و حسن خان ساری اصلان سپرده بود . بدینگونه ساری اصلان که سابقاً مأمور شده بود بنخجوان حمله بکند باین میدان جنگ آمده بود و لشکریان روسیه در نخجوان دیگر درخطر نبودند . درین جنگ تقریباً چهار صد تن کشته وصد تن اسیر شده بودند . در میان اسیران چندتن ازخاندان شاهی و چند تن ازسرکردگان مردم آذربایجان بودند(۱).

پس ازین واقعه که باعث پریشانی لشکریان ایران شده بود چندین زد و خورد دیگر درمیان لشکریان ایران و سپاهیان روسیه روی داده و مهم ترین حوادث این جنگ تا پایان آن بدینقرار است : روز هشتم ژوئیه (۱٤ ذیحجه) باآنکه اسحق خان پسر کلبال خان نخجوانی فرمانده سابق پادگان عباس آباد که پدرش موردخشم دربار ایران قرارگرفته واوراکور کرده بودند مانع ازین کارشد محمدامین خان فرمانده جدید تسلیم سپاه روسیه شد وژنرال پاسکیویچ با افسران ستادخود باجاه و جلال وارد آن قلعه شد و این مانع بزرگ ازسراه روسها برداشته شد . جنگ جوان بلاغ چنان رخنه در سپاه ایران افگند که با همهٔ کوششها دیگر نتوانستند مانع از پیشرفت روسها درین سوی ارس و درآذربایجان بشوند و دیگر مانعی برای تصرف ناحیهٔ ایروان نبود . عباس میرزا بخوی برگشته و پنجاه هزارتن گرد آورده بود ومیخواست با ده هزار تن ازیشان حمله بکند و هر چند کارگزاران ایران می دانستند که پس از آفت گرمازدگی بیش ازشش هزار تن سپاهی برای پاسکیویچ نمانده بود وباز ازگرما دررنج بودند سرانجام این تعرض سرنگرفت. این سستی را میتوان متکی بردلایل چند دانست : یکی آنکه ازمردم این نواحی اطمینان کامل نداشتند که با ایشان یاری کنند . دیگر آنکه فتحعلی شاه بهمان خوی جبلی و عادت دیرین از پرداخت هزینه این لشکرکشیهای پر خرج خودداری میکرد. دیگر آنکه پیشرفتهای ناگهانی و سریع لشکریان روسیه نه تنها درمیان مردم عادی بلکه درمیان لشکریان رعبی افگنده بود و این ازهمه چیز خطرناك تر بود .

---

(۱) کتاب سابق الذکر ج ۲ ص۱۹۳- ۲۱۶

کنت نسلرود بپاسکیویچ دستورداده بود پس از آنکه نخستین بار پیشرفت جالبی کرده است پیشنهاد صلح بدولت ایران بکند. پاسکیویچ در نامه‌ای که پس از تصرف عباس آباد بامپراتور درین زمینه نوشته چنین گفته‌است : «چون از خوی ایرانیان آگاهم ومیترسم این پیشنهادهای کریمانه وصلحجویانه راایشان دلیل ناتوانی ما وکافی نبودن وسایل ما بدانند که بتوانیم با آن جنگ را دنبال کنیم دامادشاه راکه اسیر کرده‌ایم وادار کردم که این پیشنهادها را بایشان بکند. وی‌میتواند دربارهٔ موافقتی که لازمست باما بکنند تأکید کند و نامه‌اش را بلشگرگاه عباس‌میرزا بردند».

در نتیجهٔ این‌اقدام نخستین میرزا صالح راکه یکی از کارگزاران‌دستگاه عباس‌میرزا بود فرستادند و وی اندکی رفتار دولت ایران را روشن‌کرد . پاسکیویچ در گزارشی که در ۱۵ ژویه (۲۱ ذیحجه) بامپراتور نوشته‌است میگوید : «شاه از ترس ناراضی شدن مردم که بظاهر بیش ازباطن کار اهمیت می‌دهند خواستار معاوضهٔ برخی از ولایاتست باین معنی که از طرف رود ارس دو ولایت بما بدهد و بدینوسیله طالش و مغان بایران برگردد . اما دربارهٔ هزینه‌های جنگ دولت ایران چیزی نمی گوید».

بدینگونه روسها میبایست جنگ را دنبال کنند . روز ۱۹ سپتامبر ۱۸۲۷ (۱۷ صفر ۱۲۴۳) پادگان قلعهٔ سردارآباددر نتیجهٔ محاصرهٔروسها ازپا درآمد. حسن‌خان‌ساری‌اصلان فرمانده پادگان ازآنجا گریخت و ۵۰۰ تن کشته وزخمی بجای ماند و۲۵۰ تن‌ازلشکریان ایران که فرارنکرده بودند اسیرشدند . درین‌قلعه مقدارکثیری‌آزوغه ازان جمله گندم‌بدست لشکریان روسیه افتاد .

روز ۳۰ سپتامبر (۹ربیع‌الاول) نیز پادگان شهر ایروان در نتیجهٔ محاصره تسلیم‌شد. هنگامیکه ژنرال سوشتلن (۱) با نخستین سربازان روسی وارد شهرشد و دارالحکومه را تصرف کرد حسن خان ساری اصلان بمسجدی پناه برده بود و دو هزار سرباز مدافع وی بودند . اما این سربازان بزودی ازپا درآمدند و خلع سلاح شدند و سه‌هزار سرباز دیگر که پادگان شهر را تشکیل میدادند نیزتسلیم شدند . حکمران شهر تبریز راکه درین‌جنگ شرکت میکرد اسیر کردند و سبحانقلی خان که جامهٔ مبدل پوشیده بودهنگامیکه اززیرزمین بیرون می‌آمد گرفتارشد . درین واقعه سه فوج از سربازان ایرانی و بیرق حسن خان نیز بدست روسها افتاد و۲۵ توپ وغنایم‌فراوان یافتند . تقریباً همهٔ ساختمانهای شهرویران شده بود وکوی و برزن انباشتهٔ ازپیکرسربازان بود. بیادگاراین‌فتح پاسکیویچ دستورداد یکی ازمسجدهای شهررا بکلیسیا بدل‌کنند . تصرف قلاع عباس‌آباد و سردارآباد وایروان سه ماه کشید و درین سه قلعه صد توپ وآزوغه فراوان و غنایم بسیار بدست روسها افتاد(۲).

تصرف شهر ایروان فتح نمایانی برای پاسکیویچ بود و دیگر مانعی در پیش نداشت که جنگ را بپایان برساند . بهمین‌جهت دربار روسیه بالاترین امتیازات نظامی را باو داد و وی معروف‌ترین سردار این‌دوره بشماررفت وگذشته از امتیازات دیگر بعادت‌نظام‌روسیه تساری‌که هرکس فتح نمایانی‌می کرد ازنام‌آن فتح لقبی باومی‌دادند بپاسکیویچ‌هم ازنام‌شهر

---

(۱) Souchtelen (۲) کتاب سابق الذکرسچرباتف ج ۲ ص ۲۱۶ - 253

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date



میرزا صالح منشی عباس میرزا

ص ۱۴۰

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date



محاصرهٔ سه روزهٔ قلعهٔ سردارآباد تا ۱۹ سپتامبر ۱۸۲۷ (۰



ربيع الاول ١٢٤٣)

ص ١٤٠ ـ ١٤١

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date

ایروان لقب اریوانسکی (۱) یعنی «ایروانی» دادند.

آخرین مرحله جنگ

پس از تصرف سردارآباد و پیش از آنکه روسها شهر ایروان را بگیرند فتحعلیشاه چنانکه از ظواهر کار برمی‌آید ازپیش بردن درین جنگ یکسره نـومید شده وبعباس میرزا دستورداده بودبی‌درنگ باروسهاصلح کند و دوولایت ایروان ونخجوان را بایشان بازبگذارد. عباس میرزا امیدوار بود که قلعهٔ ایروان مدت مدیدی پایداری خواهدکرد و از دستورپدر پیروی نکرد ودرضمن امیدداشت که زمستان زودترفرارسد ولشکریان‌روسیه این بارگرفتار سرمای سخت‌آذربایجان بشوند ودرضمن می‌کوشید مردم نواحی مختلف ماوراء ارس رابسر کشی دربرابرروسها برانگیزد چنانکه پول هنگفتی برای سران داغستان فرستاد وایشان نیزقیام‌کردند اماروسها بزودی آن سرکشان را ازپا درآوردند.

نکته بسیارجالب درین وقایع اینست که در بارایران روزبروزبیشتر بمواعید فریبندهٔ دورغین انگلیسها امیدوار می‌شد و درین جنگها وزیر مختار انگلیس و اعضای سفارت وی باچندتن افسرانگلیسی که ظاهراً عنوان مستشار نظام ایران راداشتند همه جا بافتحعلی شاه وعباس میرزا درمیدانهای مختلف جنگ همراه بودند وایشان راتحریک کردندکه جنگ‌را دنبال کنند وصلح را نپذیرند.

پس ازتصرف ایروان روسها بدولت ایران پیشنهادکردندکه اگربیست میلیون روبل (ده کروریعنی پنج میلیون تومان) غرامت جنگ بعهده بگیرند صلح برقرار خواهد شد اما عباس میرزاکه می‌بایست جواب صریح بدهد بدفع‌الوقت می‌گذراند.

سرانجام پاسکیویچ مصمم‌شد شهرتبریزراکه پیداست برای دولت‌ایران چه‌اهمیتی‌داشته است‌تصرف‌کند وبسوی طهران‌بتازدودولت ایران رایکسره‌ازپادرآورد. دسته‌ای ازلشکریان را بفرماندهی اریستوماموراین‌کارکرد تا انکه قسمت عمدهٔ سپاهیان‌که می‌بایست از ایروان رهسپارشوند باوبرسند. وی می‌بایست ازراه جلفا ومرند بمقصد برسد. درین هنگام سپاهیان ایران درهفت هشت منزلی سربازان روسی‌بفرماندهی اریستوبودند.

اریستودرروزهم اکتبر۱۸۲۷(۱۳ ربیع الاول۱۲۴۳) درجلفا از رودارس گذشت و پاسکیویچ باعده کثیرازلشکریان خود دوروزپس ازان ازایروان رهسپارشد. ژنرال مـاژور پرنس وادبولسکی (۲)که فرمانده جبههٔ چپ وسه هزارسپاهی بود می‌بایست درروز۸ اکتبر (۱۷ ربیع الاول) ازآق‌اغلان حرکت‌کند و پس ازانکه درگدار اسلان دوز از ارس گذشت پشتیبان دسته‌ای‌که اریستوفرمانده‌آن بودباشد ودرضمن درراه اردبیل علمیاتی انجام دهد.

نکته‌بسیار مهم اینست‌که دراین موقع‌مردم این‌نواحی نسبت بلشکریان روسیه‌مساعدتر بوده‌اند. بازرگانی وصنعت این نواحی یکسره دردست ارمنیان بودکه درلشکرکشیها ازکار گزاران‌ایران‌تعدی‌بسیاردیده‌بودندوخشم‌وکینه‌ای نسبت‌بایشان داشتند. شمارهٔ‌ایشان رادرین موقع نزدیک بشست هزارتن درآذربایجان ایران نوشته‌اند وچون عیسوی بودند و روسها را

Vadbolski (۲) Erivanski (۱)

باخودهم کیش می‌دانستند همواره درکار ایشان گشایشی فراهم می کردند و پیوسته ازپیشرفت نیروی ایران هراسان بودند. ترك زبانان آذربایجان نیز پیوستگی کامل وخویشاوندی نزدیك باهم کیشان وهم زبانان خودکه درقلمروروسیه بودند داشتند واکثریت نزدیك باتفافشان برزگر بودند ودرین تاخت وتازهای هفده ساله از زمان آقا محمد خان پیوسته محصولشان دستخوش تاراج وآفت شده بود وازین اوضاع بسیار ناخشنود بودند. کردهای آذربایجان نیز باکارگزاران دولت قاجارها اختلاف مذهب داشتند وازین حیث همیشه آزار دیده بودند و قاجارها درآغاز پادشاهی خود باایشان درافتاده بودند. عباس میرزا بزحمت فراوان توانسته بود چند فوج سوارنظام ازیشان تشکیل دهد امااین افواج درمیدان جنگ هرگز کارمهمی نکردندودراندك فرصتی فرارمی کردند وهرچه درسرراه می یافتندتاراج می کردند وبچادرهای خود برمی گشتند.

اریستوروز۱۹اکتبر(۱۸ ربیع الاول) مرندراگرفت. درین هنگام اوضاع شهرتبریز بسیارپریشان بود، اللهیارخان آصف الدوله که شهر را باو سپرده بودند هرچه کوشیده بود نتوانسته بود مردم شهررا مسلح کند وبجنگ برانگیزد. حتی برای عبرت مردم در همه میدانهای شهردستورداده بودگروهی‌ازبی گناهان ومردم رهگذرراگوش وبینی‌ببرند وکور کنند وازین کارهم نتیجه نگرفته بود. درین گیرودارآقا میرفتاح ازپیشوایان روحانی شهر دربرابراحکام جهادی که رقیبانش داده بودند همین که کارراسخت دید از فرازمنبر آشکار اعلان کردکه چون سپاهیان ایرانی نه درمیدان جنگ ونه در برابر دیوارهای سردار آباد وایروان نتوانسته‌اند پایداری کنند مردم بی‌آزارشهرنباید بجنگ بروند. روزدیگری‌شرحی دربارۂ بیدادگریها وتاراجگریهای قاجارها برمنبر گفته است.

چنانکه پیش ازین اشاره رفت یکی ازعوامل شگفتی‌که در باز تهران برای غلبه بر لشکریان روسیه بکارانداخته بود صدورفتوای جهاد ازروحانیان وازهمه مهم‌ترازسیدمحمد مجاهد بود وچنانکه پیش ازین‌درصحایف ۵۰-۵۱و۷۶-۷۷ گفته‌شدوی بعزم جهادبتبریزرفته وهنگامی که روسها بشهرنزدیك می‌شدند باچندتن برای برابری باایشان از شهربیرون رفته وپس ازاندکی راه پیمایی ترس بروغالب شده وازبیماری ازپا درآمده و دربازگشت در سر راه درقزوین ازان بیماری جان سپرده است.

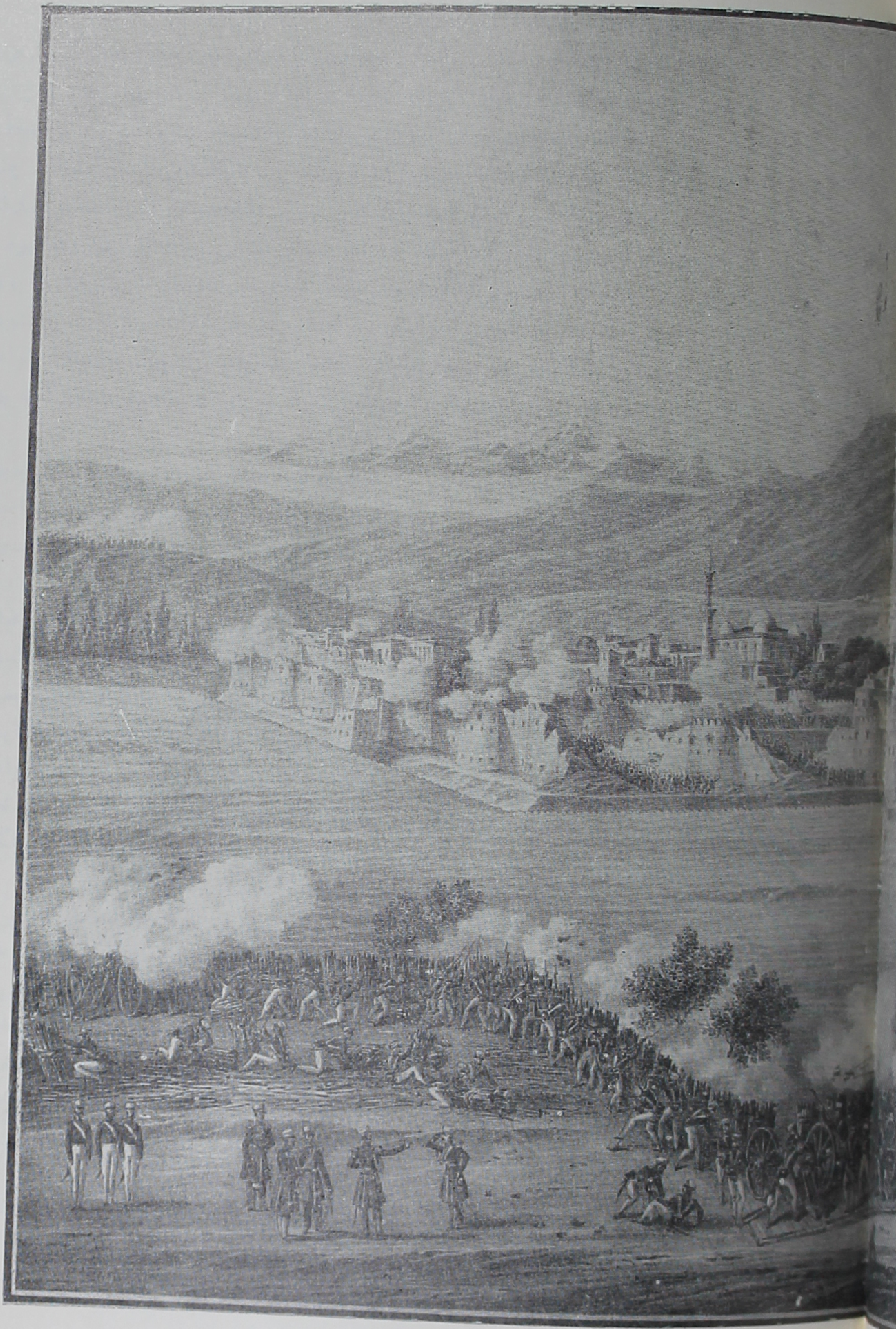
بامداد روز۱۳اکتبر(۲۲ ربیع الاول) اریستوکه در ساحل راست آجی چای درنگ کرده‌بودپیشروان لشکرخودرابفرماندهی‌ژنرال ماژورپانکراتیو(۱) بساحل‌چپ‌فرستاد. درین موقع عدۂ کثیرازروحانیان شهرباگروهی‌ازمردم‌بپیشباز آمدند وهلهله‌کردند واستحکامات شهرتبریزوانبارهای اسلحه وکارخانهای اسلحه سازی را روسها فورا تصرف کردند و چند ساعت بعد همه آن سپاهیان باموزیك واردشهرشدند. اللهیارخان را دربیغوله‌ای یافتندویکی ازقزاقان دریای سیاه اوراشناخت ونزداریستوبرد. درآن روزدرتبریزپنجاه توپ و هزار تفنگ ومقداری کثیرازمهمات ولوازم توپخانه ویك کارخانه‌توپ ریزی که‌لوازم فراوانی‌داشت بدست‌روسها افتاد. همان‌روزبازماندۂلشکریان‌روسیه درجلفا ازارس گذشت وواردآذربایجان شد. بمیرفتاح بیچاره که ازراه دلسوزی مانع شده بود جمعی بیهوده خود را بکشتن بدهند

Pankrativ (۱)

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date



۱۰) حمله و تصرف قلعهٔ ایروان در اول اکتبر ۱۸۲۷



١٨٢٧ / ربيع الاول ١٢٤٣)

ص ١٤٢ ـ ١٤٣

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date

درآن روزگار نسبت خیانت ورشوه خواری دادند.

روز۱۶ اکتبر(۲۵ ربیع الاول) پاسکیویچ وارد مرند شد ودرآنجا وی راآگاه کردند که عباس‌میرزا بخوی رفته و سپاهیان ایران که در قراداغ بوده‌اند در برابر عدهٔ پرنس وادبولسکی پراگنده شده‌اند. خبر تصرف تبریز نیز درآنجا باو رسید. یك ساعت بعد بوجاخان نام که نامه‌ای ازعباس میرزا داشت باکمپبل (۱) دبیرسفارت انگلستان نزداوآمدند. چند روزی پیش ازان کمپبل با فتحعلی خان حکمران شهر تبریز درنخجوان نزد پاسکیویچ رفته بود. پاسکیویچ بخوش رویی بااورفتار کرده بود اما عنوان سیاسی برای اوقایل نشده بود و مانندمسافری اورا پذیرفته بود ودرگفتگوی بافرستادهٔ عباس میرزاوی راشریك نکرده بود. فتحعلی‌خان بالحن استغاثه‌ازپاسکیویچ خواسته بود که‌مانع ازپیشرفت‌لشکریان روسیه بشودو اطمینان‌داده بودپیش ازانکه بمرند برسد نمایندهٔ شخص شاه پنج کرورپول معهودرا خواهد آورد. پاسکیویچ پذیرفتن این پیشنهاد را صریحا ردکرده بود و بفتحعلی خان گفته بود روزی که وارد مرند بشود شرایط او دشوارتر خواهد بود.

این بار که کمپبل را درگفتگوهاشرکت نداد درنامهٔ عباس میرزا هیچ اشاره‌ای بمبلغ پنج کرورنبود وتنهاخواستارشده بود برای گفتگوی‌صلح بااوملاقات کند. وی بتوسط‌بوجاخان پیغام دادکه تنها ممکنست درتبریز بایك دیگرملاقات کنند و درضمن عباس میرزا در خوی آسوده باشد وبلشکریانم دستورمی‌دهم مزاحم اونشوند.

فردای آن روزفتحعلی خان درسرراه‌تبریز باز بپاسکیویچ رسید ونامهٔ دیگری‌ازعباس میرزا باوداد که کاملا مانند همان نامهٔ اول بود. پاسکیویچ دریادداشتهای خود نوشته‌است: «چون دربارهٔ پول بااوگفتگو کردم گفت تصرف شهرتبریزعباس میرزا راگرفتاروضع بسیار دشواری‌کرده است. تبریز که ازدستش رفته همهٔ آذربایجان را از دست داده است و این یگانه سرچشمهٔ درآمداو بود وبی‌یاری اعلی‌حضرت شاه ممکن نیست پولی راکه مامی‌خواهیم بدهد» . سپس پاسکیویچ می نویسد ملاقات با او را ردکردم وگفتم: «اینك که پای تخت آذربایجان دردست منست من‌پنج کروربیشتر(روی همرفته پانزده کرور) می‌خواهم. وانگهی من درنامه‌ای‌که ازنخجوان بحضرت والا نوشته‌ام اوراآگاه کرده‌ام».

ازاسناد روسی چنین برمی‌آیدکه این شکست‌های پی‌درپی‌لشکریان فتحعلی‌شاه برای مردم آذربایجان بسیار ناگوار بوده وآشکاراظهارنفرت می کرده‌اند چنانکه رضا قلی خان پسرحکمران مراغه‌که تاشهر تبریزصدوربست (۱۶۷ کیلومتر) مسافتداشته نزد پرنس‌اریستو رفته‌واجازه خواسته است‌که این شهرراتسلیم روسها بکند. وی گفته‌است که خان باید نخست فرمان‌برداری‌ازدولت روسیه راآشکارکندواسیران روسی‌راآزادکند، زیراروسهامی‌دانستند که ۴۲ تن‌ازاسیرانشان‌دراطراف مراغه‌اندکه۲۲ تن‌ازآنها افسرند. خان همان‌دم باسپاهیان خوددسته لشکریان ایران را دنبال‌کرد وبشتاب بایشان رسید و آن اسیران را بتبریز نزد اریستوآورد.

پاسکیویچ روز۱۹اکتبر (۲۸ ربیع الاول) وارد تبریزشد. مردم شهردرورودواوشادی کردند وراه راگلباران کردند وگاوکشتند. میرفتاح مجتهد نزد اورفت ونامه‌ای باوداد که

---

(۱) Campbell

حکمرانان مراغه و اهر و اردبیل و خوی پیشنهاد کرده بودند تسلیم روسها بشوند. از طرف دیگر بیشتر طوایف چادرنشین آذربایجان بنای سرکشی را گذاشته بودند ودر راه طهران کاروانها را می‌زدند، اما روسها بهیچ مانعی بر نمی خوردند چنانکه ژوکوسکی (۱) که کار پردازسپاهیان روسیه بود تنها باسه تن قزاق وارد مرند شده بود.

پیش ازانکه اریستو وارد تبریز بشودمردم شهر کاخی‌راکه مسکن‌عباس میرزا بودتاراج کرده بودند اما انبارهای اسحله وقورخانه وکارخانه توپ ریزی را دست نخورده تحویل کـار گزاران روسیه دادند. در انبارهای شهر باندازهٔ خوراك پنج ماه لشکریان روسیه آزوغه‌بود.

روز ۳ نوامبر (۱۳ ربیع‌الثانی) روسها در تبریز اعلانی منتشر کردند ومقدارمالیاتی را که اصناف مختلف می‌بایست بپردازند وبا مشورت کدخداهای هرصنف معین کرده بـودند باطلاع مردم رساندند. مردم شهر پرخاش کردندودکانها رابستند و درمیدانها ازدحام کردند وشهرت دادندکه‌سپاهیان روس وفرمانده‌آنها را خواهند کشت. میرفتاح فورا نزدپاسکیویچ رفت واطلاع دادکه کارگزاران دولت ایران مردم را تحریك کرده‌اند وتحصیلداران‌مالیه که می‌دیدند این کار بزیان ایشان خواهد بود محرك مردم بوده‌اند. میرفتاح صورتی از نامهای ایشان بپاسکیویچ داد و چون آنها را زندانی کردند فتنه فرونشست.

نکتهٔ جالب دراوضاع اجتماعی آن روزایران اینست که پس ازمدت درازوبیش ازصد سال که ازپایان دورهٔ صفویه‌گذشته بودایرانیانی که دورهٔ شکوه وجلال پادشاهی ایشان را درنظرداشتند وایشان را ازبازماندگان پیامبروپادشاهان بحق می‌دانستند ودرضمن حوادث ناگواراین صدساله پس ازانقراض سلطنت آن خاندان را بیاد می‌آوردند مخصوصا قاجارها را از خود بیگانه می‌دانستند واین شکست های دورهٔ فتحعلی شاه را یك نوع کیفر آسمانی می‌شمردند.

همین احساسات سبب شده بودکه چون روسها وارد آذربایجان شدند بدخواهـان خاندان قاجارومخصوصا کارگزاران دولت خیانت بایشان را وسیلهٔ تقرب قرارداده بودند. پاسکیویچ‌هنگامی که‌عباس‌میرزاازبرابر لشکریان روسیه بسلماس گریخته بود ودرانتظارپاسخ او برای پذیرفتن صلح بود درخاطرات خود نوشته است: «هنگامی که عباس میرزا راهمه ترك کرده بودند ودرسلماس منتظر پاسخ من بودممکن بود اورا گرفتار کنم، زیراکه ازمیان حکمرانان چندتن بمن پیشنهاد کردندکه او را بمن تسلیم کنند اما من مصمم نشدم رابطه‌ای راکه هنوزدرمیان مردم‌نافرمان ودولت‌سابق بود بکلی ویکسره قطع کنم ازترس آنکه مبادا دیگرکسی نباشدکه با او گفتگو کنیم».

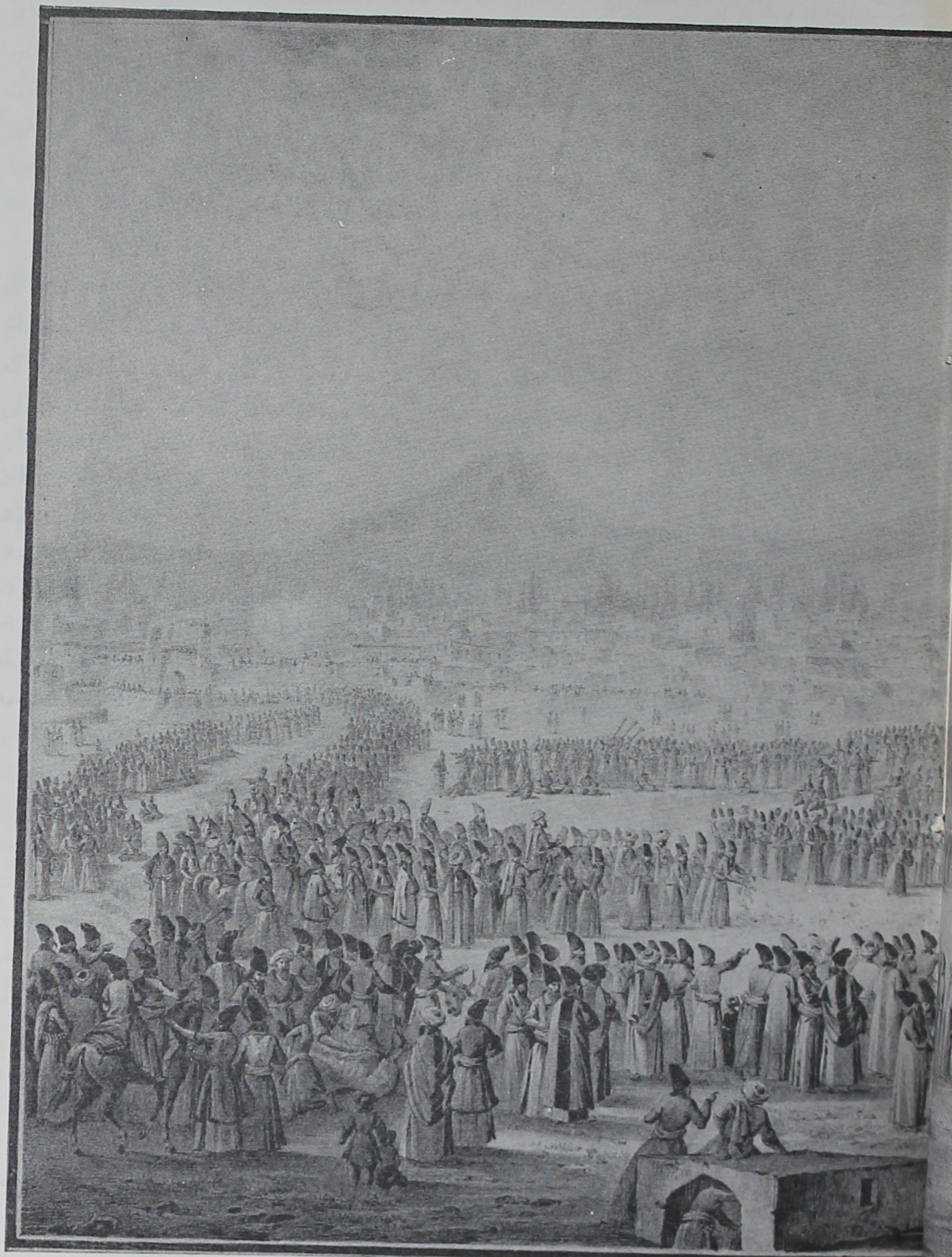
درروزهای آخرماه اکتبر (اوایل ربیع‌الثانی) عباس‌میرزا بالشکریان خود درناحیهٔ ارومیه نزدیك رود غازی چای چادرزد وحکمرانان‌ارومیه وخوی بپاسکیویچ پیشنهاد کردند که نه تنها تسلیم روسها بشوند بلکه درنابودکردن آخرین بازماندگان لشکرعباس میرزا با روسها همکاری کنند. سرکردگان نواحی دیگر نیزیاخود نزداو می‌رفتند ویاکسانشان را می‌فرستادندکه‌آمادهٔ تسلیم شدن هستند. طوایف‌چادرنشین سرراه چنان دربرابردولت‌ایران برخاسته بودندکه راه آذربایجان بطهران بسته شده بود.

Joukovski (۱)

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date



ورود پاسکیویچ بتبریز در ۱۹ اکتبر ۱۸۲۷ (۰



ص ١٤٤ ـ ١٤٥

ع الاول ١٢٤٣)

...ير ١٨٢٧

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date

تردیدی نیست که تساررو‌سیه تنها بتصرف دوولایت نخجوان وایروان قناعت کرده بود ومصمم بود که رودارس‌را سرحد میان متصرفات خود وایران قراردهد تاگرفتاردشواریهای مرزی نشود وبهمین جهت کراراً بپاسکیویچ دستورداده بود که بهمان نواحی آن سوی‌رودارس قانع باشد وبادشمنان ومخالفان سلطنت قاجارها همکاری نکند زیراکه درعهد نامهٔ گلستان ازپادشاهی‌این خاندان وولایت عهد عباس‌میرزا ضمانت کرده بودند . پاسکیویچ درگزارشی که بتسارنوشته چنین می گوید : «دستورهایی راکه بمن داده بودند کاملا رعایت کرده‌ام ، پس ازانکه ازارس عبورکردم ازهیچ یك از حکمرانان یاری نخواستم که سرکشی یا خیانت کنند وازطوایف چادرنشین ومردم شهرها نیزنخواستم».

ازگزارشهایی که پاسکیویچ داده است چنین برمی‌آیدکه شخصاباسیاست تسار موافق نبوده است . دره۱۷۱ میلادی (۱۱۲۷هجری) پتر کبیرآرتمی والینسکی (۱) را بسفارت بایران فرستاده بود که راه تجارت باهندرا برای روسیه بازکند. این اندیشهٔ پتر کبیر که دردربارتسارها آنرا نوعی‌ازالهام می‌دانستندپس‌ازصدودوازده‌سال‌هنوزکهنه نشده بودوکسانی مانند پاسکیویچ بدان معتقد بودند زیراکه وی عقیده داشت‌که بیاری حکمرانان آذربایجان سراسراین‌ناحیه را بآسانی خواهدگرفت و در ایران دولتی تشکیل خواهد داد وقاجارهاا‌ز تاج وتخت خود محروم خواهند شد . درآن زمان انگلیسها نیزازعزل قاجارهانگران‌بودند زیراکه وضع ایشان درایران بسیاردشوارشده بود وبجز عباس میرزادیگرکسی طـرفداری ازسیاستشان نمی کرد وهواخواهی وی‌نیزخیال‌باطلی‌بامیددفع‌خطر‌روسها بدست انگلیسها‌بود. فتحعلی شاه‌که ناگزیر بود غرامت جنگ را بپردازد باعانه‌ای‌که انگلیسها باو وعده‌کرده بودند ودربرابردعاوی روسیه بسیارناچیزبود چندان اهمیت نمی‌داد. پاسکیویچ هم چنانکه گذشت درگفتگوی صلح انگلیسها را دخالت نداده بود وچندان خود را درگفتگو باولیعهد ایران شتابزده نشان‌نمی‌داد وبدین‌گونه انگلیسهارا بیش‌ازپیش‌هراسان می‌کرد. درگزارشی که بتسارداده چنین نوشت است: «انگلیسها خیلی بیش از ایرانیان ازسرنوشت عباس میرزا رنج می‌برند، ترسی راکه دربارهٔ آذربایجان‌دارند‌پنهان نمی کنند و می ترسند‌که ماآنجا را ازدست ندهیم وقدرت متحد باوفایشان ازهم بگسلد. این‌جا درتبریزکه مرکز‌نفوذایشانست بجزعباس میرزا وباوجود حاتم بخشی سیاست مدارا‌شان هیچ‌کس نه تنهااین عقیده رانداردبلکه تحمل آنراهم نمی کند. آذربایجان‌که ازدست‌رفت کارگزاران انگلستان کاری جزین ندارندکه دربندربوشهر‌بکشتی بنشینند وبهند برگردند».

پس ازانکه مردم آذربایجان سازگاری خود را بالشکریان پاسکیویچ نشان دادنـد بهتراین بودکه وی قرارهایی‌برای رساندن‌آزوغه باایشان بدهد وسپاهیان‌خود را بدسته‌های چندتقسیم کندوبنواحی پرجمعیت تر بفرستد وکاری بکندکه‌درموقع لزوم‌هرچه زودتر بتبریز برگردند. بدین‌گونه‌دودسته را بشمال غربی‌آذربایجان فرستاد. یك دسته بفرماندهی‌ژنرال ماژورلاپتو(۲) شامل‌یك فوج پیاده‌ویك‌دسته‌قزاق وشش‌توپ‌را بمرند فرستادکه‌تابع فرماندار خوی بود. دسته دیگر را بفرماندهی ژنرال آجودان بنکندورف شامل شش گردان پیاده و

Laptev (۲) Artemi Volinski (۱)

یك فوج قزاق ودوازده توپ بشبستر فرستاد که درانجا منتظر عباس میرزا باشند زیرا پاسکیویچ درانديشهٔ آن بود که وی را بده‌خوارقان بخواند وباهم گفتگو کنند. ژنرال ماژورپانکراتیو را بادسته‌ای مرکب ازیك فوج مختلط گارد ویك فوج پیاده نظام ویك فوج ازنیزه‌داران زبده ویك فوج قزاق با ۱۲ توپ بده خوارقان فرستاد. دسته‌ای بفرماندهی ژنرال ماژور بارون روزن(۱)مرکب از یك فوج تفنگدار و یك فوج سوار ویك فوج نیزه داروشش توپ فرمان یافت که ازراه طهران تااوجان برود. سرهنگ آوناریوس (۲) رابایك هنگ پیاده ویك دسته مهندس وچندتن قزاق‌ودوتوپ باهر فرستاد که راه تبریز باهررا تعمیر بکند. درتبریز پادگانی مرکب ازافواج خمپاره‌اند ازان گرجستان وخرسون وپیاده نظام شیروان ویك‌دسته‌مهندس‌ودو فوج دریای سیاه وبازماندهٔ توپخانه بفرماندهی‌لیوتنان ژنرال پرنس اریستوباقی‌ماند. بدین گونه این دسته‌های مختلف ممکن بود پس ازطی‌دویاسه‌منزل بتبریز برسند ودرآنجا اجتماع کنند ودستوری نظیر باین بجبههٔ چپ نیزداده شد.

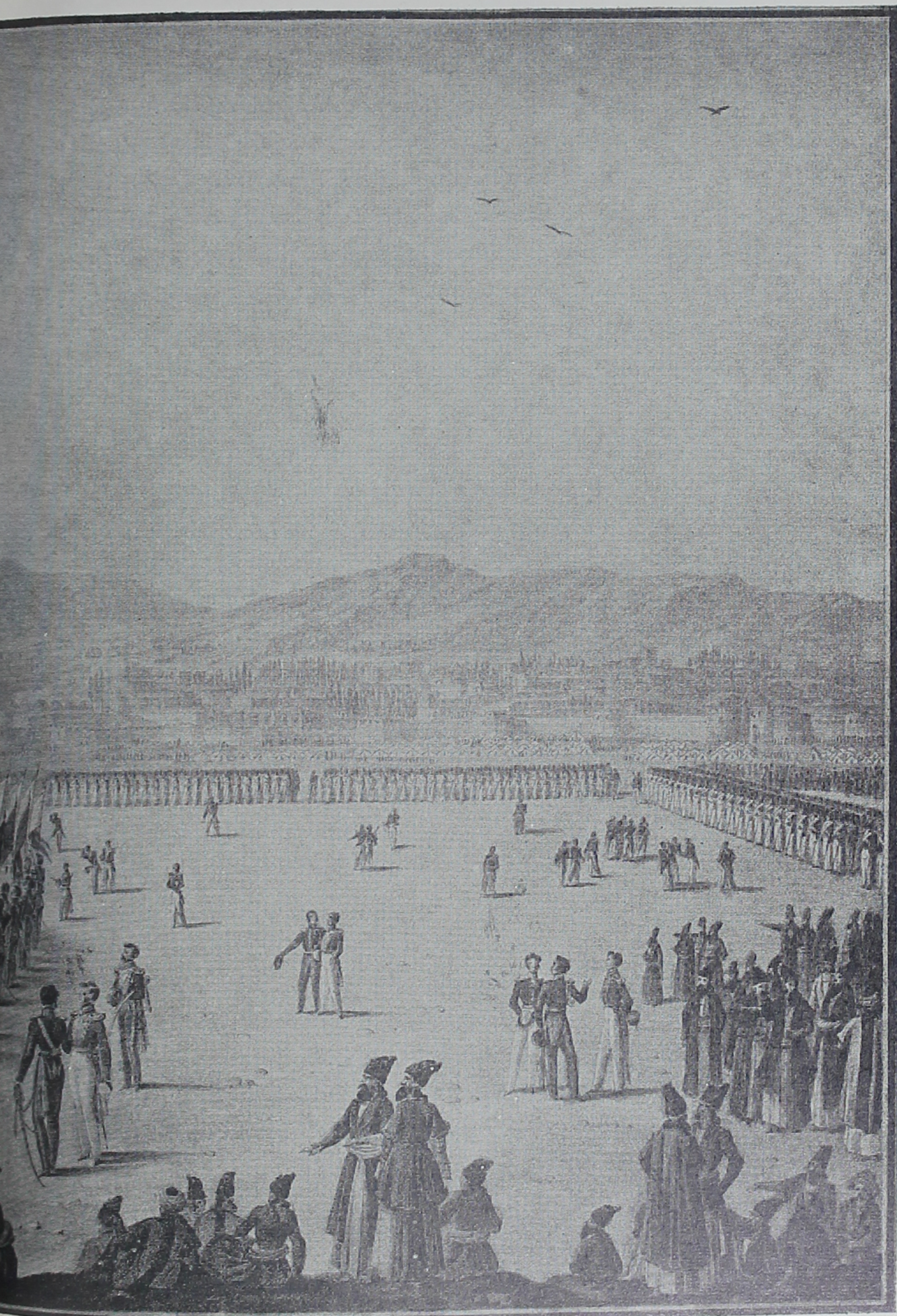
درآغازماه اکتبر۱۸۲۷(اواسط ربیع الاول ۱۲۴۳) پرنس وادبولسکی ازارس گذشت ودوروز راه اردبیل را پیمود. چون در راه بمانعی برنخورد و خبر تصرت تبریزرا شنید پنداشت که ماموریت وی‌بپایان رسیده است وبقراباغ برگشت. اما پاسکیویچ فوراً باودستور داددوباره ازارس بگذرد واردبیل را بگیرد وراهی‌درمیان‌مشکین واهر باز کند. چون عبوراز رود جلفا درزمستان دشوارمی‌شد این راه جدیدبرای‌انتقال قسمت‌عمده لشکریان روسیه بود. دریافت الکل ازین راه اهمیت بسیار داشت زیرا که بیماری حصبه در میان سربازان افتاده بود وتنهاالکل ممکن بود مانع ازسرایت شود. آمبولانسهای جبههٔ چپ درآن موقع دوهزار بیماررا جا داده بود.

باسگیویچ ادارهٔ کارهای آذربایجان وایروان را بیکی‌ازهمکاران خود ژنرال ماژور بارون اوستن ساکن(۳) سپرد وشورایی‌را مأمور همکاری باوکرد که عبارت بود از ژنرال پرنس‌چاوشاوادزه (۴)، ژوکوسکی ازکارپردازی، سرهنگ بارون‌رونه (۵) ، شبکو (۶)، میرفتاح مجتهد و فتحعلیخان حکمران سابق تبریز. تشکیل این شوری بیشترجلب توجه روحانیان شیعه را نسبت بسپاهیان روسیه کرد.

روز ۲۱ اکتبر (۳۰ ربیع‌الاول) میرزا ابوالقاسم قایم‌مقام که درآن زمان جانشین پدرش میرزاعیسی معروف بمیرزابزرگ وپیشکار عباس‌میرزا بود بی‌خبروارد تبریزشد واز ولیعهد اختیارتام برای گفتگوداشت. درنامه‌ای که فردای آن روز پاسکیویچ بتسار نوشته‌است می گوید: « ورود وی‌را بیشتر ازین‌جهت انتظار نداشتم که عباس میرزا خواستار بود مرا ببیند. بزودی دانستم که تصور کرده‌بودند ورود وی سبب می‌شود که گفتگوهارا ازسر بگیرند و ازیاری وزیرمختار انگلستان که درین جاست و هم‌چنان مطلقا مداخله وی را ردکرده‌ام بهره‌مند شوند ».

---

(۱) Rosen (۲) Avenarius (۳) Osten-Sacken
(۴) Tchavchavadzé (۵) René (۶) Chébéko



مراسم مذهبی سپاهیان روسیه برای فتح تبریز در ۲۴ اکتبر ۷



...ر ٢٤/١٠/١٨... (٥ ربيع الثانى ١٢٤٣) ص ١٤٦ - ١٤٧

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date

گفتگو دربارهٔ صلح

قایم مقام هم کاری از پیش نبرد. پاسکیویچ باو تکلیف کرد درهفت ورستی (هفت کیلومتر ونیمی) تبریز بااو برسکو (۱) رئیس دفتر سیاسی گفتگو کند و درین سه ماده قراری بگذارد:

۱) واگذاری ولایت ایروان در دوسوی رود ارس وولایت نخجوان چنانکه ارس مرز میان دو کشور باشد.

۲) واگذاری ناحیهٔ طالش که در عهدنامهٔ گلستان بروسیه واگذار شده بود و ازآغاز این جنگ لشکریان ایران آنجا را تصرف کرده‌اند.

۳) پرداخت پانزده کرور تومان (۳۰ میلیون روبل نقره) غرامت جنگی و مخارج لشکر کشی که پنج کرور آنرا باید سه روز پس از تاریخ مقرر و ده کرور آنرا دوماه پس از آن بپردازند. تا این غرامت پرداخته نشده‌است آذربایجان در تصرف سپاهیان روسیه خواهدماند وپس از پرداخت این مبلغ از آنجا خواهند رفت و اگر این مبلغ تا موعد معین پرداخته نشود آذربایجان جزو روسیه خواهد شد وپنج کرور قسط اول‌را پس نخواهند داد.

در ۲۹ اکتبر (۸ ربیع الثانی) پاسکیویچ دربارهٔ گفتگوی‌خود با قایم مقام گزارشی بدین‌گونه بامپراتور نیکالا نوشته‌است:

« قایم‌مقام همهٔ این شرایط را پذیرفته‌است که ما ازطرف خود امضا نخواهیم کرد مگر مبلغی‌را که وعده کرده‌اند بپردازند، زیرا یك ضمانت مادی تنها ضمانتیست که ممکنست ما بپذیریم، ایرانیان هیچ ارزشی به‌عهدنامه‌ها ومهرها و امضاها نمی‌دهند. این ضمانت‌های فریبنده تنها کاررا پیچیده خواهدکرد وشاید مردم‌را مایل کندکه انتقام بگیرند.

«چون قایم مقام بمن گفت که بی‌دخالت سفیر انگلستان ممکن نیست شاه بپرداخت میلیونهایی که ازودرین مدت بدین کوتاهی تقاضاشده‌است تن بدهد باواجازه دادم آقای ماکدونالد (۲) را ببیند و باو اطلاع دادم که در حال حاضر دخالت او تنها ممکنست برای ایران سازگار باشد زیرا وی باید بهتر متوجه خطری باشدکهٔ خودشاه ومشاورانش‌را تهدید می کند. اوباکمال‌میل نزد قایم‌مقام رفت وپس ازگفتگو باوی نامه‌ای بکاردار خود درطهران نوشت وازوخواست چشم شاه را نسبت بوضع نومیدی‌او درآذربایجان بازکند واگراز راضی کردن روسیه خود داری کند وخیم‌تر خواهد شد.

«انگلیسها خیلی بیش‌ازایرانیان ازسرنوشت عباس‌میرزا نگرانند، بیم خود را دربارهٔ آذربایجان پنهان نمی کنند، که حقاً می‌بایست در تصرف ما بماند، و این قهرا قدرت متحد باوفایشان را درهم خواهد ریخت. اینجا درتبریز، درمرکز نفوذشان، بجزعباس‌میرزا، با وجود حاتم‌بخشی‌های دیپلماتهایشان هیچ کس نه‌تنها ازیشان پشتیبانی‌نخواهدکرد بلکه‌تحمل ایشان را نخواهد داشت. پس‌ازآنکه آذربایجان از دست رفت برای کارگزاران انگلستان کاری جزین نمی‌ماند که دربندر بوشهر بکشتی بنشینند وبهند برگردند. تاامروز انگلیسها و عباس‌میرزا درطهران‌پشتیبان یکدیگرند. آشکارا وبخشونت نفرتی‌راکه ازلئامت شاه دارند و بنظرشان یگانه مانع صلح اوست بیان می کنند. ماکدونالد دریك گفتگوی خصوصی نزد

---

(۱) Obreskov (۲) Macdonald وزیرمختار انگلستان

گریبایدوف اقرار کرده‌است که عهدنامهٔ آخر را برای انگلستان بسیار پرخرج می‌داند و بدولت خود پیشنهاد کرده که برخی ازمواد آنرا لغو کنند وپرداخت مبلغی‌را درعوض بعهده بگیرند (مثلایك اعانهٔ سالیانهٔ دویست هزار تومان) . وانگهی دولت او مارا در دعاوی خود کاملا محق می‌داند وباو دستوراکید داده‌اند که تنها بااشارهٔما درکارما دخالت کند.

«دیروز ازشاهزاده (ولیعهد) رضایت نامه‌ای دربارهٔ پیشنهادهایی که بقایم مقام کرده‌ام رسید. بدین‌گونه ملاقات ما در دهخوارقان در ٤ نوامبر (١٤ ربیع‌الثانی) خواهد بود .

«پس‌ازانکه وضع‌روابط سیاسی‌خودمان‌را بدین گونه برای تصویب اعلی‌حضرت تقدیم کردم اجازه می‌خواهم این مطالب‌را نیز ذکر کنم :

«اگر باوجود اطمینانهای کتبی وامضاشدهٔ عباس‌میرزا باستقامت‌سستی‌ناپذیر ایرانیان دربارهٔ اجرای شرایط پیشنهادشده بربخورم باید اعلی‌حضرت‌را آگاه کنم که نمی‌توانم برای رفتن بطهران ازحالاتاشش یاهشت هفتهٔ دیگر آماده شوم. سربازان کفش ولباس ندارند وباید وسایل نقلیهٔ جدید فراهم کرد . وانگهی دوماه گفتگو ممکنست مارا بهم بسیار نزدیك کند . امروز ناچارم برای دریافت چیزی تقاضای بسیار کنم. درین کشور همواره چنین باید کرد. الغای مادهٔ غرامت نقدی ممکن بود یکسره همهٔ دشواریها را برطرف کند ، زیرا بگفتهٔ ماکدونالد شاه بیشتر رضایت خواهد داد سه‌برابر آذربایجان‌را واگذار کند تا انکه دست از خزانهٔ خود بردارد. بدیهیست که راهنمایی‌های بد بفتحعلیشاه می کنند. درتمام دورهٔ لشکر-کشی‌سابق سپاهیانش حقوق خود را دریافت نکرده‌اند. بهمین جهت پیش ازانکه لشکرکشی بپایان برسد پراگنده شدند. اکنون دستور داده‌است مردم زنجان را که شهر پر جمعیتست وادار کنند بآنطرف قافلانکوه بروند ازترس آنکه مبادا روسها نزدیك شوند، اما این مردم سرکشی کرده‌اند. وانگهی بزودی معلوم خواهدشد تکلیف‌ما دربارهٔ پایان جنگ وگفتگوها چه خواهدبود .

«درصورتی که تقاضای‌غرامت‌مارا ردکنند آیا اعلی‌حضرت امپراتور بمن‌فرمان خواهد داد آذربایجان را ازدست ندهم یا بایران پس بدهم وتنها بتصرف دو ولایت رود ارس قناعت کنم ؟

«اگراعلی‌حضرت امپراتور بالحاق‌آذربایجان رضایت می‌دهد بچه وسیله بایداین‌کار انجام یابد ؟ آیا باید مانند ولایات دیگرروسیه درقفقاز اداراتی درنواحی‌تشکیل‌داد یا تنها باین قناعت کردکه آنراتحت‌الحمایه قرار دهیم وآنجارا بخان‌نشین‌های مخصوص‌تقسیم کنیم؟

«تصرف‌آذربایجان مزایای بسیارخواهد داشت؛ این ایالت می تواند از عایدات خود خرج هشت‌گردان (هریك شامل‌دوهزارتن) سپاهیان منظم را بدهد وفرماندهشان افسران روسی خواهندبود. جمع درآمد این ایالت هشتصد هزارتومان برابر با سه میلیون و دویست هزار روبل‌نقد وجنس می‌شود واگرمبلغ هشت میلیون (اسکناس) را ازغرامت های اخیر کم بکنیم وبارمردم سبك‌تر بشود می‌توان بآسانی یك‌کوردارمه (سپاه) تشکیل‌داد . تحمیلی که بسران طوایف خواهد شد تنها برای این مقصود خواهدبود. دربرابر هیچ مالیاتی از حقوق کارمندان برای هزینهٔ دادگاهها وشهربانی‌وگمرك گرفته نخواهد شد: مردم می‌توانند بنابر عادت سابق مسلمانان بمحاکم شرع رجوع کنند وحق‌آنهارا مانند گذشته بپردازند . اگردر

نتیجهٔ اصلاحات بی‌فایده ازتحریك احساسات ملی‌خود داری کنیم اطمینان دارم که می‌توانیم دلبستگی‌مردم را فراهم کنیم. تنها مراقبت سیاسی‌را می‌توان بکارگزاران روسیه مقیم تبریز یا باداره کنندهٔ درجهٔ اول‌آن ایالت رجوع کرد که اورا ازمیان سران‌طوایف بعنوان «والی» انتخاب کنند. وانگهی این ایالت عنوان منطقهٔ رابط میان ایران و روسیه را خواهدداشت. ازین‌راه روح سرکشی و تحریکات تعصب‌آمیز نه وارد ولایات ما درقفقاز خواهدشد ونه در ولایاتی که درکنار ساحل‌چپ رودارس هستند. گذشته ازان چون هوای این سواحل همیشه اثر ناسازگاری در لشکریان می کند بدین‌گونه می‌توانیم از نگاهداری پادگانهای متعدد خود داری کنیم.

«در ضمن انکه بخود اجازه دادم باکمال صداقت و بعنوان زیردست فرمان بردار اعلی‌حضرت امپراتور مطلب را عرضه دارم اجازه می‌خواهم با این‌همه تأکید کنم که همواره پیرو دستورهایی که بدهند خواهم‌بود.

«می‌خواستم گزارش خود را بپایان برسانم که پست دستورهای تازه‌ای ازوزیر امور خارجه‌آورد که صریحاً مرا منع کرده‌اند درشرایط آیندهٔ صلح مادهٔ چهارم عهدنامهٔ گلستان را اجری کنم. این مورد دشوار حتماً کوشش‌های مارا از دوطرف برای آشتی باطل خواهد کرد. شاید می‌بایست از چند میلیون چشم بپوشیم زیرا که چون دولت ایران هیچ سودی حتی درظاهر نبرد ممکنست باخشونتی که ما تقاضای فداکاریهای بسیار ازآن داریم و اندك توجهی بمنافع شخصی‌آن نمی کنیم یکسره ناامید شود.

«نیزازاعلی‌حضرت‌امپراتوراستدعا می کنم برای راهنمایی من لطف کنند مرا ازارادهٔ خود درین‌موردآگاه کنند: آیاامید دلپذیر عباس‌میرزارا که اجازه باوبدهند بسن‌پترزبورگ برود واستدعای عفو وحمایت از پادشاه بزرگ همهٔ‌روسیه بکند باید تشویق کنم یا باطل کنم؟ پیوسته این‌درخواست را مکررمی کند وچون درین زمینه‌جلب رضایت اعلیحضرت‌رانکرده‌ام نمی‌دانم چه پاسخ بآن بدهم؛ باید عرض کنم که این درخواست صادقانه‌است. اگراین اجازه را باو ندهند چنانکه اغلب ازمن پرسیده‌است آیا ممکنست آنرا بپسرمهتراو بدهند؟

آجودان ژنرال پاسکیویچ

۲۹ اکتبر ۱۸۲۷

ازتبریز»

عباس میرزا در پاسخ دادن دست بدست می کرد اما چون خبرباو رسید که بنکندورف با سپاهیان خود رهسپارشبسترشده است ومی ترسیدکه راه طهران بسته شود همچنانکه قرار بود بپاسکیویچ اطلاع دادکه آنچه قایم مقام برعهده گرفته است پذیرفته و در دهخوارقان با اوگفتگو خواهدکرد.

همین که عباس میرزا از خوی بیرون رفت و بسوی شبستر رهسپار شد حکمران خوی شتابان بتبریزرفت و کلیدهای حصارخوی‌را بپاسکیویچ‌دادو گفت که‌چهارده توپ‌وآزوغهٔ‌فراوان و لوازم توپخانه درآنجا هست. پاسکیویچ حکمرانی را بوی واگذارکرد و نایب سرهنگ ویسوتسکی(۱) بایك فوج بعنوان‌حکمران نظامی بآنجا فرستاد.

Vissotski (۱)

روزسوم نوامبر (۱۳ ربیع‌الثانی) پاسکیویچ پیش ازآنکه بدهخوارقان رهسپار شود در ارگ تبریز اللهیارخان آصف‌الدوله صدراعظم فتحعلیشاه راکه درجنگ اسیرشده وچندین بار اجازهٔ ملاقات خواسته بود نزد خود پذیرفت. وی نیز آنچه راکه ماکدونالدسفیر انگلستان باکمال حرارت گفته بود مکرر کرد یعنی که «شاه ترجیح می‌دهد سه برابر آذربایجان را از دست بدهد تا آنکه بخزانه‌اش دستبردی برسد». درضمن گفت که عباس میرزا دیگر آن نفوذ را نزد پدر ندارد و وی که اللهیارخان باشد بهتر از هرکس می‌تواند شاه را آماده کند که تقاضاهای روسیه را بپذیرد. سپس پیشنهادهایی کرد که صلح را زودتر برقرار کند واز پاسکیویچ خواست غرامت راکمتر کند زیرا که آن مبلغ بیش از استطاعت ایران بود. پاسکیویچ باو تکلیف کرد که نامه‌ای بشاه بنویسد ودرضمن گفت که تا ازمضمون نامه آگاه نشودآنرا نخواهد فرستاد. در همان‌روز فتحعلیخان حکمران سابق تبریز که جزو کارگزاران روسیه شده بود خبرهای تازه‌ای راکه ازطهران رسیده بود بپاسکیویچ گفت. ازطهران نوشته بودند که شاه مشغول‌شده است لشکریان تازه‌ای اجیر کند و دوباره سرباز بگیرد. درمیانه وزنجان دستوری درین زمینه داده‌بودند اما چون مردم سرباز زده بودند نتیجه‌ای بدست نیامد. عباس میرزا درنامه‌ای دراین‌زمینه بشاه نوشته بود: «دیگر دیرشده است، دیگر نمی‌توانیم جنگ کنیم، جز صلح کردن چاره نیست».

روزپنجم نوامبر ۱۸۲۷ (۱۵ ربیع‌الثانی ۱۲۴۳) صبح زود عباس‌میرزا با ۱۵۰ تن از همراهان رهسپار شبستر شد. بنکندورف سپاهیان خود را باستقبال بآنجا فرستاد و آجودان خود پرنس دالگوروکو (۱) و سرهنگ رایوسکی (۲) را با یك دسته از سربازان و دوتوپ برای تبریك‌وروداوروانه‌کرد. دراسناد روسی نوشته‌اند که درین نخستین برخورد بالشکریان روسیه این شاهزاده سادگی کودکانه‌ای‌داشته وازتملق خود داری نکرده است. ازآن‌جمله‌از دالگوروکو خواسته است که بدستهٔ سپاهیان بنکندورف دستور دهد که هنگام ورود او توپ بیندازند واگرهم شده است یك گردان از برابر اوسان بدهد. چون بمیل او رفتار کردند بسیارخشنود شد. عباس‌میرزا احترام سرورآمیزی بپاسکیویچ‌داشته و نسبت بامپراتور روسیه اظهار بندگی کرده و گفتن این مطلب را می‌پسندیده‌است که «دلیل واقعی این جنگ روزی کشف خواهد شد و آنروزپاکی نیت اوآشکارخواهد گشت».

پاسکیویچ همان روز وارد دهخوارقان شد و خسرومیرزا پسرعباس میرزا که جوان شانزده ساله‌ای بود وهنوزوارد سیاست نشده بود بپیشبازاو آمد. فردای آن روز پاسکیویچ ژنرال کنت سوشتلن را با چند افسر ارشد نزد عباس میرزا فرستاد و وی با چرب زبانی وعبارات‌شاعرانه با ایشان گفتگو کرد. همان دم از سوشتلن خواست که با او همراه شود و با افسران ستاد آن دسته رهسپارشد. با این همه در راه جمله‌ای که سرشکستگی وی را ازین ناکامی نشان می‌داد ازدهان اودررفت و گفت: «بنظرم عجیب می‌آیدکه درین سرزمین‌مهمان شما باشم».

دردهخوارقان با احترامات شاهانه‌ازوپذیرایی کردند وعباس‌میرزادرچادرخود ایستاده منتظرپاسکیویچ بود. درین برخورد تنها آداب معمولی رد وبدل شد. فردای آن روزنزد

---

(۱) Dalgoroukov (۲) Raïevski

پاسکیویچ رفت و با او نیز چاپلوسی کرد . اما پاسکیویچ فوراً وارد گفتگو شد و عباس میرزا همه را پذیرفت وحتی گفت : « اگر پادشاه روسیه از من پشتیبانی نکند چاره‌ای جزین برای من نمی‌ماند که بخاك عثمانی بگریزم زیرا که من بکلی ازچشم مردم افتاده‌ام ». سپس گفت : « یا آنکه بهند می گریزم وخود را تسلیم انگلیسها می کنم » .

ازین گفتگوها پاسکیویچ دریافت که عباس میرزا کاملا بناپایداری وضع خود وخاندان قاجارپی برده ومی‌داند که‌شاه‌تنها پیروسیاستیست که‌با منافع شخصی‌وی‌سازگار باشد ونگاهداشتن ذخایرخود را برهرچیزمقدم می‌دارد. با این همه ازگفتگوهای عباس میرزا چنین برمی‌آمد که‌احساسات وی شریف‌ترست وتااندازه‌ای بوظایف خوددر برابر کشورخویش پی‌برده است. پس ازآنکه صریحاً اقرارکردکه « شاه هنوزآماده پرداخت مبالغ معهود نیست » تقاضاکرد وزیرمختار انگلستان با قایم مقام بطهران برود تا شاه را وادار کنند بتقاضاهای روسیه تن دردهد.

پاسکیویچ دلیلی نداشت درین مورد خواهش‌عباس‌میرزا را رد کند ونگذاردماکدونالد بطهران برود زیرا که مأموران انگلستان درتبریزاسیر نبودند . وانگهی مایل بودکه زودتر صلح برقرارشود ودرین زمینه نوشته است: « باین درخواست رضایت دادم تا پس‌ازآن خود را سرزنش نکنم که وسیلهٔ رسیدن باین مقصود را ازدست داده‌ام » .

درده‌خوارقان عباس میرزا در رژهٔ سپاهیان روسی شرکت کرد و دیدن این لشکریان وی را مسرورساخت . درسرناهاری که سرهنگ شیپو (۱) فرمانده تیپ مختلط گارد باو داد بازبردستی می کوشید دلها را بدست بیاورد واعتماد روسهارا جلب کند وپاسکیویچ نوشته‌است: « تا ما ازمیل واقعی اوکه خواستار برقراری صلح بوده است مطمئن شویم » .

درین میان هرروزاوبرسکوونمایندگان ایران گفتگورا ازسرمی گرفتند. عباس میرزا هم چنان اصرارداشت که مدت پرداخت غرامت ومبلغ آنراکم کنند . سرانجام قرارگذاشتند روزاول دسامبر (۱۲ جمادی‌الاولی) خبرفرستادن ده میلیون روبل‌نقره برسد وگرنه گفتگو قطع خواهد شد وجنگ دنباله خواهد داشت . پاسکیویچ عباس میرزا راامیدوارکردکه‌اگر این شرط را بجا بیاورند دولت ایران می‌تواند منتظر آن باشدکه دوسه میلیون روبل کمتر بپردازد واگروی‌صداقت خود را نشان‌بدهد روسها مساعدترخواهند شد. پاسکیویچ ازگفتگو درمطالب دیگرخودداری کرد ودرگزارشی که بامپراتورداده نوشته است «تا آنکه بتوانیم در آینده بیشترسخاوت بورزیم » .

روز ۱۲ نوامبر (۲۲ربیع‌الثانی)خبری‌ناگهانی‌باعث زحمت‌شد وآن‌این بودکه‌لشکریان عباس‌میرزا تقریباً بشمارهٔ‌دوهزارتن با ۱۴ توپ رهسپار مراغه شده‌اند ودر راه میانه‌بطهران درنگ‌کرده‌اند. این خبر با اظهار دوستی عباس‌میرزا مخالف بود. درین موقع نقشهٔ دولت ایران بهیچ وجه معلوم نبود وظاهراً این کاررا برای‌آن کرده بودند که‌برنیروی مدافع‌طهران بیفزایند وازهرسوی‌سپاهیانی‌بآنجا می بردند. بدین گونه روسها‌پی‌بردند که دولت‌ایران بخلع سلاح اقدام نکرده‌است. چون پاسکیویچ یقین کرد که این‌خبردرستست روز ۱۴ نوامبر (۲۴ ربیع‌الثانی) بعباس‌میرزا اطلاع دادکه ژنرال‌بارون روزن که لشکرگاه‌او نزدیك اوجانست

Chipov (۱)

دستور داده است بمیانه حرکت کند. پاسکیویچ درین زمینه می‌نویسد: «مأموریت این سپاهیان همراهی با پولی بود که انتظار میرفت شاه بفرستد یا اگر پول درموعد مقرر نرسد بتبریز بروند. عباس‌میرزا سرگردان بنظر آمد حتی‌دیدم که نومیدی درسیمای او نمایان شد. باواطمینان دادم که اگر ایشان صادقانه رفتار کنند می‌توانند امیدوار باشند که باصلح موافقیم. وعده کرد درین زمینه بشاه بنویسد».

بدین گونه گفتگوها قطع شد و عباس‌میرزا چند رزو مهلت خواست «فکر کند». سپس از پاسکیویچ خواست اجازه دهد اللهیارخان که اسیر شده است نزدشاه برود. اللهیارخان همیشه فدایی ولیعهد بوده و پاسکیویچ تصور کرده است که اگر وی درا ندیشه آنست که صلح‌را برقرار کند وجلب توجه امپراتور روسیه را بکند فرستادهٔ وی نیزهمهٔ نفوذ خود را بکارخواهدبرد که شاه بی‌درنگ دعاوی روسیه‌را بپذیرد. اما پاسخ نامه‌ای که اللهیارخان سابقاً بشاه نوشته بود وبا چاپارمخصوص فرستاده بودند ممکن بود درین میان برسد وعزیمت این اسیررا بطهران ممکن بود دلیل بی‌تابی روسها بدانند. بهمین جهت اللهیارخان رادرتبریزنگاه داشتند. (۱)

دستورهای دولت روسیه

روز ۶ نوامبر (۱۶ ربیع‌الثانی) که پاسکیویچ ازعباس‌میرزا در دهخوارقان پذیرایی کرد امپراتور روسیه از سن‌پترزبورگ این نامه را باو نوشت: «ایوان فدوروویچ (۲) عزیز، خدای متعال‌خواسته‌است کوشش‌های شمارا متبرك کند؛ درچندماه شما موانعی‌را که طبیعت و دشمن برپا کرده بود ازمیان برداشتید و بعنوان رفع خسارت کوشش گستاخانه ایرانیان ولایاتی را که می‌بایست ازین پس متعلق بروسیه باشد فرمان بردار خودکردید و آرزوهای مرا کاملا برآوردید.

«می‌توانید در دستورهای رسمی‌من بخشنودی‌من پی‌ببرید اما مخصوصاً مقیدم رئیس سابق‌من بداندکه ازته دل ازوخرسندم و تا جاودان ازانکه توانسته است شرافت نام روسها را نگاه دارد وارادهٔ مرا بجا بیاورد حق‌شناس خواهم بود. ایوان فدوروویچ عزیز، ممنونم، با دل‌وجان ممنونم. می‌پندارم این نامه درتبریزبشما برسد و شاید بخواست خدا در موقع انعقادصلح رسیده باشد؛ صمیمانه مایل باینکار هستم، اما اگرهیچ نشده باشد، اگرکارهای کورکورانهٔ ایرانیان ایشان را بنابودشدن وادارمی کند وجنگ‌را دنبال‌میکنند بتمام اندیشه من‌درخلاصه‌ای که‌ایوان ایوانوویچ(۳) برای‌شما می‌فرستد پی‌خواهید برد. بهیچوجه نباید ما دراعماق ایران فروبرویم؛ اگرممکن باشد بهتراینست باستراباد یا انزلی‌لشکر بکشیم بنا برآنکه کدام را مناسب‌تربدانید، تا درآنجا پا برجا بشویم.»

درضمن دیبیچ دستور مفصلی برای دنبال کردن جنگ بپاسکیویچ داده است. رئیس ستادکل در ضمن آنکه بتصرف تبریزوخوی و اردبیل تأکیدکرده احتمال می‌داده است که

(۱) کتاب سابق‌الذکر سچرباتف ج ۳ ص ۱-۳۲

(۲) Ivan Fédorovitch نام شخصی‌وخانوادگی پاسکیویچ.

(۳) Ivan Ivanovitch نام شخصی و خانوادگی بارون دیبیچ رئیس ستاد کل روسیه.

حتی پس از تصرف این شهرها شاه از پذیرفتن تقاضاهای روسیه خودداری کند ؛ بهمین جهت دربن‌مورد نقشه‌ای طرح کرده است که لشکریان روسیه گیلان ومازندران را بگیرند. برای رسیدن باین مقصود می‌بایست لشکریانی بانزلی بفرستند وقسمتی ازجبههٔ چپ سپاه خود را ازتبریز باردبیل روانه کنند . دیبیچ نوشته است : « لشکرکشی باستراباد با وضع کنونی ما مناسب ترین عمل تهاجمیست . گرفتن ولایت دیگری از ایران وتهدید بلشکرکشی بگیلان و مازندران کـه زادگاه قاجارها و تیول شخصی پادشاهست احتمال میرود وی را برای سازش آماده‌ترکند و وادار شود خواست ما را بپذیرد . » گذشته ازین دیبیچ فرماندهی را که می‌بایست مأمور این لشکرکشی بشود معین‌کرده بود و آن سرهنگ موراویو (۱) بودکه نوشته بود « زیراکه وی بآنجا رفته است وبا ترکمانها روابطی‌دارد » . برای‌انتخاب‌قطعی اختیار را بپاسکیویچ داده بودند .

مدتها پیش از تصرف ایروان دستورهایی مانند این باو داده شده بود . وی تنها بگزارشهای سرتیب آرلوسکی (۲) فرمانده ناوگان دریای خزر وبندر حاج ترخان قناعت نکرده بود و درماه سپتامبر (صفر) سرتیب بورتزوو (۳) فرمـانده فوج تفلیس را بباکو و حاج ترخان فرستاده بود و دستور داده بود برای پیاده‌کردن نیرو بسواحل ایران وسایل موجود را مطالعه کند . چنین پیش آمدکه تنها می‌توانستند از یك کشتی بهره‌مند شوندکه هشت توپ داشت وکشتی‌های دیگررا برای بارگیری آزوغه درسواحل شرقی قفقاز وماوراء قفقاز بکار واداشته بودند.

درآن‌موقع بواسطهٔ نداشتن وسایل‌دشوار‌بود بتوانند بدستورهای ستادکل ارتش‌روسیه رفتارکنند ولشکرکشی باستراباد وانزلی کار دشواری بود . ازسوی‌دیگر فرستادن نیرو از اردبیل بگیلان و مازندران بموانع بزرگ محلی بر می خورد زیرا که فتحعلیشاه بـرای پاسبانی ازاملاك خانوادگی خود وسایل‌مخصوص ومؤثری برانگیخته بود . نه تنها مانع‌شده بود راهی بگیلان و مازندران بسازند بلکه دستور داده بـود راههای موجود را کورکنند . ناچار دربن راههای کوهستانی هیچ وسیلهٔ نقلیه وحتی چارپایان بارکش نمی‌توانستند نه در زمستان ونه دربهار وپاییز حرکت‌کنند .

چون دربن‌هنگام چاپار ازسن‌پترزبورگ تا تبریز شش‌هفته‌درراه می‌ماند‌دستورهای ستاد بفرمانده لشکریان روسیه بموقع نمی‌رسید وهنگامی‌میرسید‌که موقع اجرای‌آنها‌گذشته بود . بهمین جهت پاسکیویچ بدستورهایی که در تـاریخ۱۸ نوامبر (۲۸ ربیع الثانی) از سن‌پترزبورگ برای اوفرستاده شده بود پس‌ازآنکه نخستین‌گفتگوهای صلح بپایان رسیده بود پاسخ داد. گذشته ازگفتگو باعباس میرزا مواردد‌شواری پیش‌آمده وپاسکیویچ را سخت نگران‌کرده بود . زمستان آغاز شده و سرما به ۲۰ درجهٔ رئومور رسیده بود و یك‌آرشین ونیم (یك‌متر) برف روی زمین نشسته بود. سالیان درازبودکه چنین سرمایی درایران پیش نیامده بود ، بهمین جهت جبههٔ چپ سپاه روسیه ووسایل نقلیهٔآن دوچاراشکال شدند . برای آنکه مردم از جمع‌آوری احتیاجات ارتش‌ناراضی نشوند پاسکیویچ دستور داده بود هرچه می‌گیرند پول آنرا نقد بدهند . راهها ازبرف بسته شده وهزینهٔ حمل ونقل بالا رفته بود و

Bourtzov (۳) Orlovski (۲) Mouraviev (۱)

در تفلیس و تبریز گرفتار کم پولی شده بودند . لیوتنان ژنرال سیپیاگین (۱) در تاریخ ۲۳ نوامبر (٤ جمادی الاولی) در گزارش خود نوشته‌است که کمیسیون خوار بار و کارپردازی نظامی از چهار ماه پیش مبالغی را که می‌بایست دریافت کنند نگرفته‌اند . فرستادن وسیله نقلیه قطع شده بود و حتی بیمارستانها اعتبار های فوق العادهٔ خود را خرج می کردند که آنهم بپایان رسیده بود . پاسکیویچ در «روزنامهٔ عملیات نظامی» در تبریز چنین نوشته‌است : « از پایان ماه آوریل (اواخر رمضان ۱۲٤۲) تاکنون یك دینار بکارپردازی ارتش نرسیده است و دیگر پولی آماده نیست ... خوش بختانه خبر می‌رسد که در ۲۳ نوامبر (٤ جمادی الاولی) از سن پترزبورگ پول فرستاده‌اند اما کی بما خواهد رسید و آیا بموقع دریافت خواهیم کرد ؟ نمی دانم . اما اگر بخواهم اینجا پول تدارك کنم وسیله ندارم » . روز بروز رساندن خوار بار بقسمت‌ها دشوارتر میشد . می‌بایست دشواریهای بیشتری را هم پیش بینی کنند ، زیرا که ممکن بود زمستان چهار پنج ماه دیگر بکشد . با این همه و با وجود شکایت سیپیاگین از بی‌پولی در گرجستان پاسکیویچ دستور داد چهل هزار دوکا (۲) طلا از تفلیس بفرستند زیرا که بی پولی زمزمه‌هایی در میان سپاهیان انداخته بود . یکی از افسران در نامه‌ای از تبریز نوشته‌است: «هنگامی که در پترزبورگ بودم هرگز وامی نداشتم، اما اکنون نه تنها من بلکه همهٔ رفیقانم گردنمان زیر بار قرض خم شده است ؛ هرچه جنگ بیشتر بکشد بدتر خواهد شد ؛ برای جیره‌مان پول بما نمی‌رسد و بسیاری از افسران شش ماهست حقوق نگرفته‌اند ، چگونه باید زندگی کنیم ؟ آیا مثلا دیده شده است که انسان در خاك دشمن هیزم بخرد ؟ »

گذشته ازان پاسکیویچ خود درین زمینه نوشته است : « چهار پایان بارکش که یگانه نیروی در اختیار ما برای بارکشیست در نتیجهٔ بیماری از دست رفته‌اند » . بدین گونه می‌بایست گاو و اسب آماده کنند و چهل هزار دوکایی که سیپیاگین بزحمت بتبریز فرستاده بود کفاف حقوق افسران را هم نمی‌داد . باهمهٔ این دشواریها پاسکیویچ توانست بی آنکه بخشونت رفتار کند از عده بکاهد و خوراك لشکریان خود را تأمین کند . عدهٔ بسیار از چادرنشینان شاهسون در میانه و اردبیل بودند و وضعشان چنان بود که بنظر می‌آمد در زیر نفوذ روسها نیستند . با این همه پیشنهاد کردند در جاهای مختلفی که کار پردازی معین می کرد هفت هزار چتورت (۳) از هر گونه خوار بار با وسایل خود برسانند . گذشته از آنها شاهسونها سیصد شتر و دو هزار چارپا برای بارکشی تسلیم کردند. درین زمان ارتش روسیه در آذربایجان پیشکار و رابطه‌ای از ارمنیان داشت که نام خود را کارگانوو (٤) گذاشته بود و وی واسطهٔ انجام این کار شد، چنانکه پس از جنگ گنجه نیز چنین کار را انجام داده بود . شاهسونها در برابر آنچه می‌دادند رسیدهایی می گرفتند و این رسیدها را درهمه جای ایران بنرخ معمولی روبل کاغذی معامله میکردند. پس از خاتمهٔ جنگ کل آنها را در ایروان خزانه داری روسیه پرداخت .

---

(۱) Sipiaguine

(۲) Ducat پول طلایی که در آن موقع از ده تا دوازده فرانك ارزش داشته است .

(۳) tchetvert بمعنی چهار یك و درین جا مراد چهار یك پود یا پوتست که ۱٦ کیلوگرام و نیم باشد . (٤) Karganov

درجبههٔ چپ عدهٔ پرنس وادبولسکی که تقریباً پنج هزار تن می‌شدند در ۲۹ نوامبر (دهم جمادی الاولی) ازآق‌اغلان بسوی گدار اصلاندوز رهسپار شدند . بارانهای سخت وپس‌از ازآن برف راهها را خراب کرد چنانکه سربازان هر بیست و چهار ساعت بیش از ده ورست (ده کیلومتر و ۶۷۰ متر) نمی‌توانستند بپیمایند . روز ٤ دسامبر (۱۵ جمادی الاولی) از ارس گذشتند ومردم ناحیهٔ مشکین بخوشروبی ایشان را پذیرفتند . حکمران آنجاعطاخان یکی‌از نخستین کسانی بودکه بروسها تسلیم‌شد، بهمین جهت پاسکیویچ حکمرانی‌مشکین را باو داد وهمهٔ‌طوایف‌چادرنشین‌آن ناحیه ازوپیروی کردند.وادبولسکی بی‌درنگ یك دسته ازکارگران بکارگماشت وآنهارا بچهارقسمت کرد وسرهنگ میکلاشوسکی (۱) را با ایشان باهرفرستاد که راه را بازکنند . تنها در روز ۱۲ دسامبر (۲۳ جمادی‌الاولی) توانست در دده‌بیگلی در سرراه اردبیل چادر بزنند . ممکن نبود پیش برود زیرا که علوفه بدست نمی‌آمد و ناچار بودند درنگ کنند تا علوفه‌از قراباغ برسد . این‌دسته ناچار شد در راه بماند زیرا یخ بندان مانع بود ویك پا ونیم برف روی زمین نشسته بود . سربازان بیمار می‌شدند واسبان‌وگاوان ازخستگی از پا در می‌آمدند و وادبولسکی جرأت پیش رفتن را نداشت . پاسکیویچ درین زمینه نوشته است : «تأخیر ورود این دسته مرا ناگزیر کرد که‌راه خود را دنبال کنم و در راه طهران ازقافلان‌کوه بگذرم . »

پاسکیویچ‌ازین که پیش‌برود و بطهران نزدیك شود باکی نداشت زیراکه وادبولسکی در پشت سراو درراه اردبیل بود و در آن‌موارد بیم آن‌نمیرفت که در جبههٔ چپ براه حمله کنند . اما میبایست رعایت وسایلی‌راکه همراه وادبولسکی بود بکنند ولوازم ومقداری‌مواد الکلی همراه داشت‌که برای عملیات نظامی در زمستان بسیار لازم بود . وانگهی حتمی بودو پاسکیویچ هم شك‌نداشت‌که اگر خبردشواریهایی که روسها درسر راه برای عبور از قافلان کوه و رسیدن بسرزمین‌عراق داشتند نه‌تنها بدولت‌ایران‌بلکه بمأموران انگلستان‌می‌رسید نه شاه ونه عباس‌میرزا حاضر نمیشدند دعاوی روسها را بپذیرند . درآن صورت نتیجهٔ قطعی تأخیردرعقد صلح تامدتی نامعین‌بود. ازهمه‌گذشته قطع رابطه درمیان روسیه و دولت‌عثمانی نزدیك شده بود وهم درطهران وهم در تبریز آنرا میدانستند .

عباس‌میرزاکه شرایط مقدماتی صلح را در دهخوارقان امضاءکرده بود از پاسکیویچ خواستار بوداگر هم‌موقتی باشد بارون روزن راازپیش رفتن بسوی میانه بازدارد . میبایست پنج‌کرور اول‌را بنا برشرایط معهود و ازآغاز ماه دسامبر(اواسط جمادی‌الاولی) ازطهران بفرستند . عباس‌میرزااصرارداشت‌که سپاهیان روسی تاوقتی که این‌خبر برسد برسرجای‌خود بمانند واگر بشرطی که کرده‌اند عمل نکنند آنوقت میتوانند بسوی‌طهران‌پیش بروند. پاسکیویچ مدتی زیر این بارنمیرفت ، سرانجام از بس‌تقاضامکرر شد رضایت داد و بروزن دستور داد درنگ کند . قرارشد پنج کرور دیگررا روز۱۳ ژانویه ۱۸۲۸ (۲۵ جمادی‌الاخره ۱۲۴۳) بپردازند وهمان‌دم قسمتی ازآذربایجان را روسها تخلیه‌کنند . قسمت شمال غربی این ایالت بعنوان گروگان دوکرورآخر در دست روسها باشد تا از۲۷ نوامبر۱۸۲۷ (۸ جمادی الاولی ۱۲۴۳) تایك سال‌ونیم پرداخته شود . پاسکیویچ چنانکه درضمن گفتگوهای‌مقدماتی مکرر

Miklachevski (۱)

این کلمه را بکار برده بودند سه کرور دیگر را بایشان «بخشید» بشرط آنکه اگر دوازده کرور دیگر را درموعد مقرر ندهند ایزسه کروراهم بتوانند مطالبه کنند .

سرانجام متارکه رادر ۲۲ دسامبر (۳ جمادی الاخره) امضاء کردند . عباس میرزا بعادت معهود پس ازمتارکه بقول روسها باز از «چانه زدن» خودداری نکرد. تقاضا داشت که گروگان پرداخت هزینه‌های جنگ رادرمتارکه قیدنکنند واین مسئله مسکوت بماند. پاسکیویچ عقیده داشت که این تقاضارا برای آن میکندکه درگفتگوها تأخیری روی‌دهد، چنانکه در ۸ دسامبر (۱۹ جمادی الاولی) چاپاری نامه‌ای ازفتحعلی‌شاه برای اللهیارخان آورد که نوشته بود هنوز مصمم نشده است مبلغی راکه روسها میخواهند بپردازد. همان روز درضمن گفتگو ودرحضور پاسکیویچ عباس‌میرزا ازامضای شرایط متارکه که تازه نوشته شده بود خودداری کرد هرچند که تقاضای وی‌رادرباره گروگان درنظر گرفته بودند. درهمان جلسه پاسکیویچ باوگفت اگر چنین باشد بهترست از هم جدا بشویم . عباس میرزا ازین گفتار هراسان شد ، وعده کرد همه چیزراامضاء بکند اما چند روز مهلت خواست فکر بکند . پاسکیویچ درین زمینه نوشته است : «درهر حال همه‌چیز بسته باینست که شاه پنج کرور را بفرستد» .

با این‌همه عباس‌میرزا و قایم مقام هر روز با آبرسکو وگریبایدوف گفتگومیکردندو میکوشیدند روسها را وادارند در تقاضای‌خود تخفیفی بدهند . پیش‌ازقرار متارکه‌عباس‌میرزا خود پیشنهادکرده بودکه ناحیهٔ جنوبی آذربایجان منطقهٔ بیطرف باشداما در شرایطعهدنامه قیدکردندکه لشکریان‌ایران حق ندارند ازقافلان کوه تجاوزکنند .

روز ۲۸ نوامبر (۹ جمادی الاولی) چاپاری ازطهران خبرآورد که پنج کرورازخزانهٔ شاه تحویل ماك نیل (۱) پزشك سفارت انگلستان داده‌اندومشغولند چارپایان لازم را برای فرستادن آن بتبریز تهیه کنند . عباس‌میرزا نمودار میکرد که کاملا بحقیقت این‌خبرمعتقدست اما پاسکیویچ هنوزمعتقد نبود. چون‌میخواست‌ازاندیشهٔ‌دولت ایران آگاه‌شود روز ۱۴ دسامبر (۲۵ جمادی الاولی) سروان والخووسکوی (۲) افسرستادگارد را بطهران فرستاد ووی این ضرب‌العجل رابا خود برد : «یا ارسال فوری کرورهای معهود ویا اعادهٔ جنگ» . میبایست درضمن اطلاع‌دهدکه اجازه ندارد بیش از چهل‌وهشت ساعت منتظر پاسخ بشود ، هرچندکه پنهانی باو اجازه داده شده بود درصورتی‌که باصرار ازو بخواهند بحداکثر سه روزبماند . اگر اتفاقاً درراه بقافله‌ای که پنج کرور رامی‌آورد برمی‌خورد می‌بایست حرکت آنرا تأمین و تسریع کند و با آن بتبریز برگردد. پاسکیویچ درین زمینه‌نوشته است : «بدینگونه‌میتوانم درست بدانم‌آیا شاه‌اندیشهٔ‌آنرا داردکه چون مهلت‌متارکه در ۲۲ دسامبر (۳ جمادی‌الاخره) تمام شود پول‌را بدهد یانه، مگر آنکه عباس‌میرزا از من درخواست کند چند روز دیگر باو مهلت بدهم ؛ شاید رضایت بدهم زیرا که لشکریانم آماده نیستند راه پیمایی بسیار بکنند. »

روز ۲۱ دسامبر (۲ جمادی الاخره) نمایندگان عضو کنفرانس دهخوارقان جلسه‌ای تشکیل دادند . پاسکیویچ بعباس میرزا گفت که قایم مقام در بارهٔ هر کلمهٔ عهدنامه آینده بحث میکند . این گفتگوهای پایان ناپذیر نشانهٔ نقشه‌ایست که پیش از وقت کشیده است که کارطولانی شود وسپاهیان روسی را از پیشرفت مانع گردد . سپس گفت: «ممکن نیست اینکار

Volkhovskoy (۲) Mac-Nill (۱)

رادنبال کنیم . ازهم جدامیشویم وهریك ازما بنوبهٔ خود جنگ را ازسرمیگیرد».

سرانجام پس‌از گفتگوهای دراز عباس‌میرزا مصمم شد همه‌چیزراامضا بکند، اما تقاضا کرد درعهدنامه ماده‌ای بگنجانند که وی را بولیعهدی شناخته باشند . پاسکیویچ درین زمینه مینویسد : «پذیرفته شد وبعنوان توجه شاهانه اعلی‌حضرت امپراتور باوعطاشد». اماهنگامی که عباس‌میرزا میکوشید روسیه پشتیبان حق سلطنت او باشد پاسکیویچ باو گفت : « دخالت درکارهای داخلی ایران رانمیتوان در یك عهدنامهٔ بین‌المللی وارد کرد وهر گفتگویی درین زمینه‌را نمی‌پذیرد». بااین همه عباس‌میرزادوباره ازسر گرفت وتقاضای خودرا تجدید کرد. اما در بارهٔ تمدید متارکه بمدت پانزده روز پاسکیویچ باو گفت : «مدت متارکه تا وقتی که من بخواهم طول خواهد کشید و اگرخبرهایی که انتظار آنرا دارم از طهران نرسد ، اگر ببینیم که رفتار شماصادقانه نیست واگر ببینیم میل‌دارید ازوقت تلف کردن بما ضرر برسانید، جنگ را ازسرمی گیریم وتنها بیست وچهارساعت پیش ازقطع روابط بشما اطلاع می‌دهیم».

درین میان بارون روزن بسوی‌میانه پیش میرفت . پاسکیویچ بعباس‌میرزا خبرداد و یادآوری کرد که این پیش‌روی برای اینست که روزن درجایی قراربگیردوکرورهایی راکه حمل می کنند دریافت کند. اگراین‌وسایل نقلیه باونرسد این‌دسته ازلشکریان پیشروسپاهیانی خواهد بودکه بطهران خواهند رفت . عباس‌میرزا هراسان‌شدوهمان‌دم‌قایم‌مقام را با نامه‌ای نزدشاه فرستاد . چون روزن نزدیك رسید لشکریان ایران که دوهزار و پانصد تن بودند و فرمانده ایشان بهرام میرزاپسر عباس‌میرزابود چندورست درجنوب میانه عقب‌نشینی کردند. اما روزن‌که ازگزیدن کنه که درمیانه هست و برای اروپاییان کشنده‌است وبومیان ازآن‌رنج نمی‌برند بیم داشت واردشهر نشد ودراطراف شهر جای گرفت .

روز ۲۴ دسامبر (۵ جمادی الاخره) عباس میرزا بپاسکیویچ خبر دادکه پاشای‌وان باو اطلاع‌داده است‌جنگ درمیان روسیه و عثمانی درگرفته و پاشا باو پیشنهادکرده است که یك دسته‌سپاهی بیاری اوبفرستد وعباس‌میرزا پاسخ داده است که: «دیگردیرست. تازه‌مقدمات عهدنامه صلح را امضاکرده است» . گذشته ازآن ماکدونالد هم گفته ولیعهد ایران را تصدیق کرد . عجالة این خبر در ایران نتیجهٔ معکوس بخشیده بود .

درین هنگام والخوسکوی‌درراه قزوین بقافله‌ای‌که یك‌قسمت از مبلغ معهود را برای پرداخت میبرد برخورده بود . خزانه‌دار شاه تدریجاً غرامت جنگی رابماك نیل‌می پرداخت ووی پول را بتبریز نزدماکدونالد می‌فرستادکه شاه اورا مأمورکرده بود بپاسکیویچ بدهد. ماك‌نیل هم‌غرامت‌جنگی‌را تدریجاً میپرداخت. والخوسکوی گزارش میدادکه کیسه‌های دیگر طلاهم آماده است ولی بواسطهٔ نبودن‌وسایل حمل ونقل هنوزآنهارا بارنکرده بودند. میگفت سه چهارروز دیگر بارخواهندکرد .

درین‌میان خبری که کاملا نامترقب بود شایع شد وآن این بودکه می گفتند قسمت‌اول بارها را درراه‌قزوین بتبریز نگاه‌داشته‌بودند وشاه که این‌پول رانزد سفیرانگلستان‌می‌فرستاد باو دستور داده بودکه تاسپاهیان روسی از آذربایجان نرفته‌اندآنرا بپاسکیویچ‌ندهد ازسوی دیگر خبرمیرسیدکه سپاهیان ایران را در زنجان جمع‌می کردند . میرفتاح مجتهد اطلاعات صریحی از دستورهایی که شاه داده بود بپاسکیویچ داد . می گفت ببرخی از دسته‌های سپاه

دستور داده‌اند از خراسان و نواحی‌جنوبی بطهران وزنجان وعراق بروند و درآنجا آزوغه فراهم آورده بودند . هفتصد تن با توپخانه و خواربار باردبیل می‌رفتند . شاه فرستاده بود علم متبرکی راکه بپیامبرنسبت می‌دادند و درمشهد بود بیاورند و درهمهٔ مسجدهای طهران حکم جهاد را خوانده بودند .

روز ۱۹ ژانویه ۱۸۲۸ (دوم رجب ۱۲۴۳) فرمانده این لشکریان جدید که حسنعلی میرزا پسرسوم شاه بود وارد طهران شد وورود وی جلب توجه بسیار کرد . ماك‌نیل درنامه‌ای بماکدونالد چنین نوشته است : « در یك ثانیه شهرزیروزبرشد . همهٔ طبقات مردم خود را زیر پای اسب وی می‌انداختند و دامن جامه‌اش را می‌بوسیدند . زنان وکودکان خدای را بیاری اومی‌خواندند . وی را نجات دهندهٔ کشورمی‌دانستند . چون وارد حرم شد خاندان شاه گردش را فرا گرفتند وسپاس خدای را بجا آوردند که وی را برای نجات فرستاده‌است. شاه‌خودشادمانی‌خویش‌را آشکار کزدوفریاد برآورد که‌این‌پسرمایهٔ امیدخاندان وی وپشتیبان روزهای‌پیری‌اوست . سرکردگان‌قبایل وفرماندهان سپاه گردش راگرفته‌بودند ومی‌گفتند آماده‌اند بفرمان وی جان بسپارند » . شاهزاده نیزبنوبهٔ خود آشکارمی‌گفت‌که حاضرست جان بسپارد تا آنکه بگذارد بارهای پول راببرند .

در بارهٔ شمارهٔ سپاهیانی که در زنجان گرد آورده بودند اختلاف بسیار بوده است . عباس‌میرزا وانمودمی‌کرد که باندیشهای‌جنگ‌جویانهٔ‌برادرش وارزش سپاهی که‌تازه گردآورده بودند چندان اهمیتی نمی‌دهد . تنها چیزی‌که دربن میان مسلمست اینست که حسنعلی میرزا هفت هزارپیاده ازخراسان بزنجان برده بود وانتظارچهل‌هزارتن سپاهی را درآنجاداشت .

درست درهمین موقع بود که ازسن‌پترزبورگ چنانکه‌گذشت بپاسکیویچ دستور رسید که ازراه انزلی واستراباد‌گیلان رابگیرد . دیبیچ که در۱۸ نوامبر (۲۸ ربیع‌الثانی) این دستوررا داده بود ازگفتگوهایی‌که دردهخوارقان شده بود آگاهی نداشت و در یك گفتگوی کاملا خصوصی پاسکیویچ بعباس میرزا این پیشنهاد راکرده بود : بجای آذربایجان روسها مازندران وگیلان‌را بعنوان‌گروگان مبلغی‌که ادعا دارند تصرف خواهندکرد. ولیعهدایران آشکار گفته بود که این پیشنهاد بیشتر بنفع اوست ولی چون شاه همهٔ ولایات را در میان پسرانش تقسیم کرده است گیلان و مازندران را برای خود نگاه داشته است . عباس میرزا گفته بود : « شاه اطمینان داردکه اگر تغییری درسیاست پیش بیاید می‌تواند با خزانه خود بمازندران پناه ببرد ودرآنجا کاملا آسوده خواهد بود » . بدین‌گونه پیدا بودکه فتحعلی‌شاه تمام ایران را ازدست خواهد داد بجزملك شخصی‌خود را .

درپایان ماه دسامبر۱۸۲۷ (نیمهٔ جمادی‌الاخره ۱۲۴۳)نامه‌ای از شاه ووزیر امور خارجه‌اش بپاسکیویچ رسید . شاه نوشته بودکه برای استحکام دوستی ابوالحسن خان را که ازبرگزیده ترین مردان‌دربارست بدهخوارقان‌می‌فرستد. وی‌نیزخبرورود خودرا بپاسکیویچ داد وپیغام داد « مقصود وی گشادن درهای دوستیست » ومبلغی را که بماك نیل داده بودندبا خود آورده است .

در حقیقت پاسکیویچ آماده برای « گشودن درهای دوستی » نبود زیراکه می‌دانست ابوالحسن خان پیشنهادهای تازه‌ای باو خواهد کرد که غرامت جنگ را تنها پس از تخلیهٔ

آذربایجان بپردازند.

روز ۱٤ ژانویه ۱۸۲۸ (۲٦ جمادی‌الاخره ۱۲٤۳) وی بسوشتلن دستور داد بعباس میرزا بگوید که مدت متارکه بپایان رسیده وفوراً نواحی مراغه وارومیه را روسها تصرف خواهند کرد واگر سپاهیان ایران از آنجا نروند لشکریان روسیه که در آنجا جای گرفته‌اند و تقریباً سه هزار تن هستند بی درنگ بریشان خواهند تاخت. عباس میرزا گفت: «من چه باید بکنم؟» وازسوشتلن خواست اجازه ازپاسکیویچ بگیرد هزار تن سپاهی ودوتوپ برای خود نگاه دارد ووعده کرد لشکریان را تا پنج روزدیگر مرخص کند. سپس صادقانه باو گفت: «می‌دانید این هزار تن را برای جنگ کردن با پاسکیویچ لازم ندارم اما همین که ایشان آنجا نباشند مال مرا تاراج می کنند وشاید مرا بکشند».

این حوادث نامترقب سفارت انگلستان را بسیار نگران می کرد، زیرا چنانکه پاسکیویچ نوشته است، انگلیسها بیشتر بعباس میرزا متکی بودند ونجات او بیش از پیش دشوار می‌شد. درهرصورت عقیدهٔ ماک‌نیل که در فتحعلی شاه نفوذ بسیار داشت این بود. شاه کوشش بسیار می‌کرد که یکی از پسرانش که اخیراً بحکمرانی رسیده بود بپرداخت مبلغی که روسها ادعا می‌کردند تن در دهد و این یگانه وسیله بود که ذخایر خود را از دست ندهد. ماک‌نیل در نامه‌ای خطاب بماکدونالد نوشته است: «چند روز پیش شاه مرا بخود خواند و گفت اگر عباس میرزا از پرداخت سه کرور آخر از درآمد خود خویشتن داری کند در میان پسرانش شاهزادهٔ دیگری پیدا خواهد شدکه باکمال میل هرمبلغی راکه لازم باشد بپردازد ودرعوض ولیعهد پدروحکمران آذربایجان بشود. سپس گفت: «عباس که چندین کرورتومان دارد همهٔ کوشش خود را بکار می‌بردکه بازپول ازودربیاورد. دیروزچند تن ازشاهزادگان خاندان آشکارمی گفتندکه دیگر امیدی برای عباس میرزا نمانده است زیراکه اختیار شاه در دست حسنعلی میرزاست. من رفتم بازجویی کنم و دانستم که بدبختانه این نکته درستست».

با این همه گذشت حوادث نشان می‌دهدکه اگر شاه عباس میرزا رادوست نمی‌داشت و تنها ازومی‌ترسید دراندیشهٔ آن هم بودکه حسنعلی میرزا را بجای اوبنشاند، زیرا تردیدی نیست که نه‌تنها عباس میرزا ازوشایسته‌تر بود بلکه لایق‌ترین پسران وی بشمارمی‌رفت. بدین گونه با وجود خبری که درطهران پیچیده بود وبا وجود تهدیدی که می کردند عباس میرزا همچنان رسماً ولیعهد وفرمانروای آذربایجان بود. شاه نیزدرنامه‌ای خطاب بپاسکیویچ چنین نوشته بود: «با موافقت وزیرامورخارجهٔ ما فرزندگرامی ولیعهد ایران دراستحکام روابطدوستی ما تأکید خواهد کرد». با این همه فرماندهی‌لشکریانی راکه در زنجان گرد آمده بودند بحسنعلی میرزا دادند. وانگهی چون قسمت عمدهٔ این سپاهیان از مردم خراسان بودند قهراً می بایست فرمانده‌ایشان حکمران آن‌ایالت باشد.

درین‌مدت درسراسرماه‌دسامبر۱۸۲۷ (نیمه دوم جمادی‌الاولی‌ونیمه اول جمادی‌الاخره ۱۲٤۳) پاسکیویچ مراقب پیشرفت کارلشکریان خود بود. الکل ولباسهایی که مدتها منتظر آنها بودند بتبریز رسید. نیازمندیهای سربازان فراهم شده بود، پولی که ازسن‌پترزبورگ فرستاده بودند رسیده بود وبرعدهٔ چارپایان بارکش بسیارافزوده شده بود و در قسمت هایی که وسایل نقلیه حرکت می کردند راهها را تعمیر کرده بودند.

روز ۱۶ ژانویه ۱۸۲۸ (۲۸ جمادی الاخره ۱۲۴۳) پاسکیویچ پانکراتیورا با لشکریانش بمیانه ولاپتورا با سپاهیانش بارومیه فرستاد. پیش از آنکه از دهخوارقان برود اقدام کرد که وسایلی ازتبریز بمیانه بفرستد ودرصدد بود بیشترلشکریان خود راکه هفت‌هزار وپانصد تن می‌شدند درآنجا جمع کندکه ازآنجا بقافلان‌کوه وطهران بروند.

فردای‌آن‌روز(هفدهم ژانویه ـ ۲۹ جمادی‌الاخره) از دهخوارقان نامه‌ای بامپراتور نوشته‌که مطالب بسیارجالبی درآن هست بدین‌گونه:

« افتخارداشتم فرمان اعلی‌حضرت شما راکه تاریخ ۲۹ نوامبر(۱۰ جمادی الاولی) داشت دریافت کنم. دستورهایی‌که در آن هست چنان روشنست‌که نشانهٔ دیگری از اطمینان پادشاه ماست، هرچندکه مرا درانتخاب‌وسایلی‌که باید بکاربېرم تا بنتیجه معهود برسم‌مختار گذاشته‌اند وجسارت می‌کنم تاکیدکنم که همهٔ‌کوششهای خود را بکار خواهم برد تا سزاوار آن باشم.

« نتایج گفتگوهای ما با ایرانیان ساعت بساعت مشکوک‌ترمی‌شود. اطلاعات زیرکه از طهران رسیده سبب خواهد شدکه اعلی حضرت امپراتوربانديشه شاه پی ببرد.

«اطلاعات تشویق‌انگیزی ازترکیه بایرانیان‌رسیده است ودرآنجا خبرجنگ با روسیه درمیان مردم‌شایع‌شده‌است. سرعسکرارزروم پنهانی‌با‌یالات‌مجاورایران این‌خبررا می‌رساند که بزودی پانزده هزار لشکریان زبده و اسلحه برای قلاع و لوازم ذخیره در نقاط مختلف خواهد رسید. گذشته ازان یکی ازکارگزاران شاه وچند بازرگانی‌که از استانبول باین‌جا آمده‌اند می‌گویند همان روزی ازآن شهر آمده‌اند‌که سفیران سه دولت متحد آمادهٔ حرکت بودند.

« بوزیرمختارانگلستان نیزخبری در تأکیدآن رسیده است. هرچندکه همهٔ اقدامات را کرده‌ام‌که این اطلاعات بعباس میرزا نرسد و درگفتگوهای با وی هیچ نگرانی در بارهٔ ترکیه باونشان نداده‌ام، نمی‌توانم نگذارم‌که اطلاعات محرمانه باونرسد. وانگهی‌درطهران باین‌امید می‌نازند‌که این دولت با هم‌کیشان‌خود یاری‌خواهدکرد. مورد دیگری‌بگفتگوهای ما زیان می‌رساند وآن رسیدن یکی‌ازپسران شاه حسنعلی میرزا (ازخراسان) است. پریروز این خبر قطعی بمن رسید که‌این جوان گستاخ که هنوز ضرب شست لشکریان ما را ندیده هنگامی‌که بدربار پدرش رسیده توانسته است درکارهاوضعی‌بکلی مخالف‌آمادگی‌صلح‌جویانهٔ زمانهای اخیر پیش بیاورد و شورای سلطنتی دو باره متوجه مقاومت ودفع‌الوقت شده است. حسنعلی امیدوارست‌که دراعادهٔ جنگ فرمانده سپاه بشود واین را هم برای‌کینه‌جویی نسبت ببرادرش وهم برای خودنمایی می‌خواهد.

« عجالهٔ مردم آذربایجان که نمی‌دانند سرانجام وابستهٔ بکه خواهند بود، وابستهٔ ما یا خداوندگارسابقشان، کم‌کم ازتوقف دراز لشکریان ماکه ناگزیر توقعات سنگین ازیشان دارندخسته می‌شوند. هنوزهیچ نافرمانی‌آشکارنکرده‌اند، با این همه چندین خانوارتاکنون ازخانهٔ خود بیرون رفته‌اند. این وضع ممکنست دردولت ایران این امیدحیله‌گرانه راتولید کندکه تاخیردراجرای تقاضاهای ماراسرکشی‌وکینهٔ مردم‌دربارهٔ ما تاییدمی‌کند.امامن مجال این پیروزی را بایشان نخواهم داد، چون مصمم هستم‌میدان جنگ را درآن سوی قافلان‌کوه

بعراق ببرم.

«نمی‌توانم بگویم رفتار اخیر شاه را بکدام یك ازین سه مورد باید نسبت داد حتی ممکنست که هر سه مورد دروی اثر کرده باشد. این تغییر صریحاً در پایان ماه دسامبر (اوایل جمادی الاخره) آشکار شد، بزبان نیاوردند زیرا که اطمینان دادن ایرانیان بصلح همواره دروغ بوده است اما رفتارشان آنرا نشان می‌داد. پول را نپرداخته‌اند وهیچ چاپاری ازطهران تاکنون خبر نزدیك شدن ارسال آنرا برای من نیاورده است.

«اعلی حضرت امپراتور شرح دقیق و درست گفتگوهای ما را در یادداشتهای روزانه و گزارشهای من بوزیر امور خارجه و نیز درصورت جلسات ماملاحظه کرده است. اعلی حضرتا، با این همه بخود اجازه می‌دهم فهرست خلاصهٔ گفتگوها و نتیجهٔ قطعی آنها را بتصویب شما برسانم.

«بملاقات با عباس میرزا دردهخوارقان رضایت ندادم مگر پس از آنکه اساس عهدنامهٔ صلح آینده را کتباً تأیید کرد ومهر رسمی بآن سند زد. با این همه در جلسهٔ اول درخواست تخفیف نقدی کرد. راستست که تقاضای ما بسیار گران بود اما اگر هم ما درآغاز آنرا نصف کرده بودیم ایرانیان بازدرخواست خود را تجدید می کردند. لااقل این امید را برای ایشان باقی گذاشته‌ایم که اگر شاه درموعد معین یعنی در ۲۲ نوامبر (۳ جمادالاولی) نخستین شرایط را ادا کند سبك‌تر خواهد شد. بدیهیست که این موعد بسیار نزدیك بود اما هنگامی که کسی با ایرانیان سروکار دارد ترجیح دارد روزها وساعت‌ها ودقیقه‌ها را بشمارد تا آنکه تن بفریب بدهد ومهلت دوری معین کند که همیشه ازان تجاوز می کنند. سپس با پیشنهادهای دیگر کار را ازسر می گیرند وچنانکه تجربه کرده‌ایم دوباره باستدلال وتوضیح آغاز می کنند.

«با این همه روز ۲۲ نوامبر (۳ جمادی الاولی) نامه‌ای از شاه بعباس میرزا رسید و وی بپرداخت دوونیم میلیون تومان (نخستین پرداخت) رضایت داده بود ودلیل تأخیر درارسال را سببی می آورد که ظاهراً پسندیده‌تر بود وآن کوتاهی مهلتی بود که باو داده بودند. درپایان آن تقاضا داشت دربازماندهٔ مبلغ تخفیف بدهیم ومهلت ها را بیشتر بکنند تا پرداخت آسان‌تر باشد. ازان گذشته ماك نیل یك انگلیسی ساکن طهران را شاه برگزیده بود که بعنوان شاهد درباربندی وارسال پول حاضر باشد. من درپذیرفتن این پیشنهادها اشکال نکردم و فرستادن قسمت اول موکول بدهم دسامبر (۲۱ جمادی الاولی) شد. اما بازماندهٔ مبلغ را تا یك میلیون ونیم تومان پایین بردم.

«درنامهایی که ازطهران وازعباس میرزا می‌رسد متوسل باطمینان بخش‌ترین بهانه‌ها می‌شوند ثابت کنند پرداخت مبلغی که ما تقاضا داریم ممکن نیست وتهی بودن خزانهٔ شاه وفقیر شدن کشوررا پیش می کشند. بمساعدتی که ما وعده کرده‌ایم نیزاشاره می کنند ولی نباید انتظار آنرا داشته باشند مگروقتی که خبرقطعی فرستادن پول بما برسد.

«برای احتراز ازنفوذ خارجی، هرچند که وزیر مختار انگلستان و وابستگانش سزاوار حق شناسی واعتماد ما بوده‌اند، ترجیح داده‌ام یکی از افسران خود سروان والخوسکوی را بطهران بفرستم. در ۱۵ دسامبر (۲۶ جمادی الاولی) وی باولین قسمت پولهای فرستاده برخورده است. برسیدن این خبر معتبر بنا بروعده‌ای که داده بودم همان دم یك میلیون تومان از جمع کل مبلغ کم کردم واین رقم را هنگام پیش بینی ازیك مساعدتی که بآن ناگزیر بودم پیش ازوقت

درنظر گرفته بودم ·

« چاپارها وسرکردگان قبایل و خدمتگزاران عباس میرزا از اواسط ماه نوامبر (اواخر ربیع‌الثانی) همواره شفاهاً وکتباً اخبار بسیار متضاد از طهران آورده‌اند . ازان جمله می گفتند که پول را مدت مدیدی پیش از آنکه والخوسکوی خبر بدهد فرستاده بودند وهشت کرور(بجای پنج کرور) درراهست ، چون من با خود عهد کرده بودم که تا چیزی آشکار نشود باور نکنم این داستانها راکه حیلهٔ زننده‌ای آنها را تلقین می کرد با بی‌قیدی می‌شنیدم ·

« کارما با نمایندگان عباس میرزا تمام شده بود · هرمادهٔ عهدنامه را جداگانه امضاء کرده بودندوجزین چیزی نمانده بود که بتشریفات لازم عمل کنیم تا برای امضای شاه بفرستیم. عباس میرزا باصرار این کاررا ازمن می‌خواست ·

« با دولت دیگری بجزدولت ایران البته می‌بایست نخست عهدنامه را امضاء کرد وسپس باجرای آن پرداخت · اما این جا بکلی برخلافست وهرروزدلیل آنرا می‌بینم · امضای آن بازارسال پول را عقب مینداخت . خشنودم که در آغاز گفتگوها دو ماه مهلتی را که ایرانیان برای پرداخت قسط اول می‌خواستند نپذیرفتم . زیرا امروزهنوزدرهمان مرحله‌ای می‌بودیم که پیش از اجتماع دردهخوارقان درآن بودیم وناگزیر می‌بایست تحمل تأخیررا بکنیم. اما خوش‌بختانه بهانه‌جویی‌ها وعذرتراشیها بپایان رسیده و رقیبان ما دیگر اختراعی ندارند بکنند .

« اعلی حضرت امپراتوربوسیلهٔ یادداشتهای من و گزارش اخیرم ازهمهٔ این پیش آمدها آگاه هستند اما باید این نکته را هم بگویم که چاپاری را فرستاده بودم و در ۲۷ دسامبر (۸ جمادی‌الاخره) برگشته واطلاع داده است که نخستین قسمت حمل شده را درقزوین نگاه داشته‌اند تا شاه دستورتازه‌ای بدهد · اندکی بعد ماك‌نیل رسماً بدولت خود خبرداده است که شاه پیش ازتخلیهٔ آذربایجان ازلشکریان از پرداخت دومیلیون ونیم تومان خودداری می کند. ابوالحسن خان مأمور گفتگودرین زمینه شده است . مبلغی‌راکه خواسته‌ایم باید دراول فوریه (۱۵ رجب) بوزیرمختارانگلستان بپردازند ووی آنرا بکارگزاران روسیه نخواهد دادمگر هنگامی که سپاهیان ما بآن سوی‌رود ارس رفته باشند·

« میل شاه اینست . با این همه وزیرمختارانگلستان ازهمراهی‌خود امتناع دارد زیرا می‌داندکه اگرما برویم ایرانیان هیچ نخواهند داد .

« در نامه‌ای‌که وزیر شاه میرزا عبدالوهاب (۱) بوالخوسکوی نوشته است می گویدکه شاه منتظراطلاعاتی‌ازجانب ابوالحسن خانست تا دستورهای‌تازه‌ای دربارهٔ بازماندهٔ این‌مبلغ بعباس میرزا بدهد . این مورد نامترقب که قراردادهای‌با عباس میرزا را باطل می کندنشان می‌دهدکه دیگرنباید تردید داشت ومنتظرشد · آزردگی ولیعهد ایران بنظرم صادقانه‌می‌آید اما نمی‌توانم آنرا تأکیدکنم · وانمود می کند که قربانی این کار خواهد شد زیرا که اگر رابطه‌قطع شود یکباره اعتماد پدرش ازوسلب‌خواهدشد بی‌آنکه مورد ملاطفت امپراتورروسیه شده باشد · این احتمال می‌رود ، مگرآنکه هرچه روی داده است همدستی‌آشکاربوده باشد

---

(۱) مقصود میرزا عبدالوهاب نشاط اصفهانی شاعرمعروفست که درین زمان وزیرامور خارجه دربار فتحعلی شاه بوده است .

که پیش ازوقت شاه وولیعهد با یك دیگرساخته باشند. اما من تصمیم گرفته‌ام خود راگرفتار این کلاف سازش برای وقت تلف کردن نکنم . درتمام مدت گفتگوها تا امروز مراقب عباس میرزا بوده‌ام وتوانسته‌ام کسانی‌راکه با ایشان سروکارداریم بشناسم . بدین گونه اگرزودتر ازین ازیك دیگرجدا شده بودیم بازبیشتروقتمان درگفتگوومکاتبه تلف می‌شد .

« اما امروز ما بمهلتی که افتخار داشته‌ام با علی حضرت امپراتور اطلاع دهم یعنی بپانزدهم ژانویه (۲۷ جمادی‌الاخره) نزدیك شده‌ایم ودرین تاریخ رهسپار خواهیم شدکه از قافلانکوه بگذریم. لشکریان ما راحت کرده‌اند ، پول ولوازم تجهیزات هم‌رسیده است .

« عباس میرزا ومن با روی خوش ازیك دیگرجدا شده‌ایم . پاسخ من با بوالحسن‌خان چه این جا بیاید وچه درتبریز کوتاه خواهد بود: یا جنگ ویا پول. یك دسته بسوی مراغه رهسپارخواهند شد وازآنجا باید لشکریان‌ایران‌را که‌منتظرپایان‌حوادث هستند پراگنده کنند . بجبهۀچپ ما فرمان داده خواهدشد بی‌درنگ بسوی اردبیل پیش‌بروند وآن قلعه را بگیرند. عجالة انبارها را از تبریز بمیانه خواهند برد و در آنجا دسته‌ای از هفت هشت هزار تن گرد خواهد آمد . من خود با ستون مرکزی در راه زنجان بطهران عملیات خواهم کرد . اگر این کارلشکرکشی‌را بپایان‌نرسانند ومرا مجبورکنندجنگ را دنبال کنم آنگاه هنگام نزدیك شدن بقزوین حکمران جدیدی برای گیلان تعیین خواهم کرد . هم آنجا و هم در بازماندۀ کشورمردم با خرسندی‌ازدولتی که ازان بیزارند نجات خواهند یافت اما احتمال می‌رودکه ما باین نتیجه نرسیم . پیش روی بسوی میانه‌که برای پشتیبانی ازماموریت والخوسکوی بود ایرانیان‌را ناگزیرکرده است نخستین قسمت پول را ازطهران راه بیندازند. چون این کار را دنبال بکنیم شاید بیاری خـدا بتوانیم ایشان را بامتیازات بیشتری وادار کنیم . وانگهی وظیفۀ خود می‌دانم این نکته را هم بگویم که جنگی‌که پیش خواهد آمد توام با دشواریهای فوق‌العاده‌خواهدبود(۱).

۵ ژانویه ۱۸۲۸

ده خوارقان »

در نامۀ دیگری که پاسکیویچ در پاسخ دیبیچ نوشته است در بارۀ پیشرفتی که ستادکل ارتش دستورداده بود پس ازتوضیح دربارۀ ناممکن بودن این کارباختصارمی گوید درصورتی که شاه مدت مدیدی لجاج بورزد باید راه آسان ترومطمئن‌تری را برای پایان دادن بجنگ در نظرگرفت . سپس می گوید : « برخی از موارد را آدمی نمی‌تواند پیش بینی بکند . پس اگراقداماتی که ازآغازتاکنون شده است نمی‌تواند شاه ومشاورانش‌را متنبه بکند ممکن‌نیست بحساب درست متکی بپیش‌آمدهای آینده بود . سستی دولت کنونی باندازه‌ایست که یك تکان مختصر کافیست چنان پیش بیاید که‌دیگرهیچ کس نتواند جلوبی نظمی‌ها وپریشانی‌ها را بگیرد. بی‌آ که اشتباه بکنیم می‌توان گفت‌که هر چند ما بر دشمن پیروز شده‌ایم بیشتر بواسطه میل صادقانه‌ایست‌که بصلح داریم و همۀ مردم هم با آن شریکند که بیش ازآنچه قاجارها خود را حفظ‌بکنند،ما ازآنها پشتیبانی‌می کنیم» .

درین موقع انگلیسها نیزازناتوانی قاجارها در ایران اطمینان داشتند بهمین جهت با

(۱) کتاب سابق‌الذکرسچرباتف ج ۳ ص ۲۵۸-۲۶۳

وجود آنکه جنگ درمیان ترکیه وروسیه نزدیك بود دربگیرد ماکدونالد وماك نیل صادقانه می کوشیدند فتحعلی شاه را وادار کنند که تقاضاهای روسیه را بپذیرد. منافع انگلستان مقتضی آن بود که ایران دردست قاجارها باشد وبا وجود همسایگی با روسیه بدست عباس میرزا آنرا اداره کنند هم چنانکه درحقیقت از۱۸۱۳ میلادی (۱۲۲۸ هجری) این کار را کرده بودند.

روز ۱۸ ژانویه (اول رجب) پاسکیویچ می خواست از دهخوارقان برود که ابوالحسن خان بآنجا رسید وهمان دم باآبرسکوو گریبایدوف کارمندان سیاسی دفتر فرمانده کل ملاقات کرد. چنانکه اشاره رفت بجای پول تنها طرح تازه‌ای از شرایط مقدماتی صلح با خود آورده بود واطمینان داشت که حضوراوسبب خواهد شد گفتگورا ازسر بگیرند. فردای آن روز پاسکیویچ فرستادهٔ شاه را بخود خواند ودستوداد طرح عهدنامهٔ صلح را که عباس میرزا امضاء کرده بود برایش بخوانند وباو گفت: «یك کلمهٔ آن عوض نخواهد شد وپس ازدوماه گفتگو ورود یك سخنگوی دیگر تنها علامت آنست که میل دارند گفتگو را طولانی کنند و مانع از پیشروی سپاهیان باشند». ابوالحسن خان که کاملا نومید شده بود خاضعانه ازو در خواست کرد لطف کند و تا رسیدن مبالغی که وعده کرده بودند صبر کند و اطمینان می‌داد که بعهده می گیرد همهٔ کارها را درست کند.

همان شب پاسکیویچ نزد عباس میرزا رفت ودرین زمینه بامپراتور نوشته است: «ولیعهد را دیدم که تقریباً ناامید شده بود. باصرار ازمن درخواست کرد که متارکه را تمدید کنم و پی درپی بمن اطمینان می‌داد وخود را تبرئه می کرد اما این کار بیهوده بود. من اظهاراتی دربارهٔ علل قطع رابطه باو وباابوالحسن خان دادم واین اظهارات را پیش ازوقت نوشته بودیم. پس ازآن ازهم جدا شدیم».

روز ۱۹ ژانویه (دوم رجب) هنگامی که پاسکیویچ می‌خواست از تبریز برود نامهٔ دیگری ازعباس میرزا باو رسید وخواسته بود پس ازامضای عهدنامهٔ صلح اردبیل را باتوپها و ذخایری که در آنجاست باو باز گذارد. درین مدت وادبولسکی که بتانی پیش می‌رفت هنوز باردبیل وقلعهٔ آن نرسیده بود، هرچند که عباس میرزا بدوپسروی که درآن شهر بودند نوشته بود که شهررا تسلیم لشکریان روسیه بکنند واین دستوررا کسی که پاسکیویچ مامور کرده بود بایشان رساند.

ازسوی دیگرسوشتلن دردهخوارقان ماند تا گفتگوهای باعباس رامیرزا را بپایان برساند. چون پاسکیویچ بگفته کارگزاران ایران اعتماد کامل نداشت بسوشتلن دستور داد فرماندهی جبههٔ چپ را بعهده بگیرد وشتاب کند زودتر بی درنگ بهروسیله‌ای شده است اردبیل را بگیرد حتی اگرباو تسلیم بشوند. چون پاسکیویچ پیش بینی می کرد که ممکن بود شهر را محاصره کند ژنرال تروسون (۱) را همراه سوشتلن روانه کردوازآق اغلان صدپود(۱۶۵۰ کیلوگرم) باروت و۱۰۰۰ گلوله توپ فرستاد. وادبولسکی تنها ۱۸ توپ صحرایی و۸ توپ بزرگ داشت که درآن سوی رود ارس مانده بود. پاسکیویچ ازتردید وی بسیارناخشنود بود، اما زمستان سخت و برف بسیار تا اندازه‌ای حق باومی‌داد، زیراکه توفانهای متعدد توام با ۱۸ تا ۲۰ درجه سرما مانع ازراه پیمایی وسایل نقلیه بود، چنانکه مثلا ازپنج هزاراسب وگاو بارکش

---

(۱) Trousson

که از گرجستان بآذربایجان فرستاده بودند تنها هزاروپانصد بمقصد رسید وبازمانده‌را بیماری ازمیان برده بود.

تنها روز ۲۱ ژانویه (چهارم رجب) سند مهمی که برای تسلیم اردبیل صادر شده بود سرانجام بسوشتلن رسید بشرط آنکه توپها و ذخایر قلعهٔ آنجا را پس ازامضای قرارداد صلح بعباس میرزا تسلیم کنند.

کنفرانس دهخوارقان فردای آن روز بپایان رسید و شرکت کنندگان متفرق شدند: ماکدونالد شتابان بطهران رفت زیرا که ماك‌نیل چون پزشك ومورد اعتماد بود در حرم شاه وبا شاهزادگان ووزیران رفت وآمد داشت و از همهٔ دسیسه‌ها آگاه بود و بوی نوشته بود: «قایم مقام ازمن خواسته است بشما بگویم که‌وضع ولیعهد رقت‌انگیزست وهیچ چیز نمی‌تواند نجاتش بدهد مگر یاری شما وضمانت شما برای پرداخت مبالغی که از شاه می‌خواهد. اگر شاهزاده ومیرزاابوالحسن‌خان بتوانند بنتیجهٔ مطلوب برسند شاید عباس‌میرزا دوباره‌اعتمادی بدست بیاورد و امیدوارم که در آن صورت نجات بیابد وگرنه از خطی که روز اول کشیده‌ام نمی‌توانیم یك گام بپیش برداریم».

بهمین جهت چون گفتگوهای دهخوارقان بجایی نمی‌رسید وزیرمختارانگلستان وولیعهد ایران رهسپارتهران شده بودند تا بگفتهٔ ماك‌نیل «دریك کلاف دسیسه در نجات آن شاهزاده کوشش کنند» دربن گیرودارشگرف فتحعلی شاه که دیگرپیرشده بود بالجاج وخودسری در میان این دشواریهای جان‌فرسای بهردسیسه تنها متوجه مقاصد شخصی خود بود وهیچ اندیشه نمی‌کرد که مردم یکی‌ازمهم‌ترین نواحی‌وسیع ایران زیردست لشکریان روسیه درچه حالند. هیجان عجیبی‌درددرباروی‌بود: انگلیسها بنفع متحد با وفای‌خود عباس‌میرزا اقدام‌می‌کردند. وی نگران سرنوشت خود وسرزمین ایران بود، برادرانش ازین که تصورمی‌کردند پدرباو خشمگین شده است شاد بودند وهریك ازیشان آرزوی آنرا داشت جای اورا بگیرد. ناچار در حرم شاه زنهای بی‌شمار هر یك می کوشیدند پسری راکه داشتند کامیاب کنند و مهم‌ترین نگرانی ایشان ازدست رفتن خزاین و ذخایرشاهی بود. مردم کشورکه بهیجان آمده بودند جنبش می‌کردند وهرروزخبرقیام وسرکشی حکمرانی یا سرکردهٔ قبیله‌ای می‌رسید، با این همه آن پادشاه فرتوت حریص ولئیم که اندیشه‌ای‌جزپیشرفت مقصود خود نداشت همهٔ امیدها را فدای این فکرخام می‌کرد وازهیچ چیز باك نداشت.

چنانکه پیش ازین اشاره رفت نخست ولیعهدی‌را بپسرش‌حسنعلی‌میرزا وعده کرده‌ووی انتظارداشت‌عباس‌میرزارا عزل کندوبدین گونه‌می کوشید ازهردوپولی بگیرد وقسمتی‌ازغرامتی راکه برای عقد عهدنامه صلح تقاضا می‌کردند بپردازد. سپس تدبیردیگری بنظرش رسید وآن این بود که چون دولت انگلستان ثروتمندست ضامن عباس میرزا بشود و وی غرامتی را که می‌پذیرد بعباس میرزا قرض بدهد وسپس ازوبگیرد.

هنگامی که عباس میرزا از دهخوارقان می‌رفت چنان می‌نمودکه اندوه او را از پا در آورده است. پیوسته‌این‌جمله را مکرر می‌کرد: «پول می‌رسد، قطع رابطه فایده ندارد». یك دسته ازلشکریان‌روسیه با احترام‌تا سرراه طهران همراه اورفتند. هنگامی که پاسکیویچ از وجدا می‌شد بوی‌گفت تنها وقتی که کرورها را بپیش آهنگان سپاه روسیه تحویل بدهند

لشکریان وی ازپیشروی خودداری خواهند کرد. ۲۷ ژانویه (دهم رجب) شب را درصاین قلعه ماند و ازآنجا بسوی قزوین رهسپار شد.

درهمان روزلاپتوشهرارومیه را تصرف کرد. این شهردردامنهٔ کوه دردشتی ساخته شده است که بسواحل دریاچه فرود می‌رود و درآن زمان دیواری داشت که محیط آن شش ورست (نزدیك هفت کیلومتر) بود وخندقی داشت که سه‌چهارساژن (ازشش مترونیم تا هفت مترونیم) عرض آن بود. یك گروهان چهارصدسر بازدرآنجامانده بود که مردم شهررا ازتاخت وتازکردان حفظ کنند. این گروهان با احترامات نظامی سپاهیان لاپتورا پذیرفت و درهای قلعهٔ شهر را بازکرد. هرچند که عباس میرزا اصرارکرده بودآن سربازان را خلع سلاح نکنند لاپتواین کاررا صلاح ندانست. درآن زمان در ناحیه ارومیه که از نواحی پرجمعیت آذربایجان بود چند ده مسکن نستوریان ویونانیان بود. نستوریان پانزده هزار تن ویونانیان دویست سیصد خانواربودند. عیسویان این ناحیه که با هم کیشان خود تا آن زمان رابطه‌ای بهم نزده بودند لشکریان روسی را بشادمانی پذیرفتند. ازسوی دیگرمسلمانان که تا آن هنگام روی خوش بروسها نشان می‌دادند ازجنبش عیسویان بیمناك شده بودند وازنزدیك شدن خودداری می‌کردند. آنگاه پاسکیویچ بلاپتودستورداد بیطرف بماند وامیدهای عده‌ای را پروبال ندهد وبدگمانی عدهٔ دیگررا ازمیان ببرد. باو نوشته بود: « نبایدفراموش کرد که ماهنوزنمی‌دانیم ارومیه را تصرف می‌کنیم یا نه و درین صورت پس از برقراری صلح عیسویان این ناحیه دوچارآزار بسیار خواهند شد یا نه ».

درین میان ژنرال پانکراتیوشهرمراغه وناحیهٔ آنرا تصرف کرده بود وجعفرقلی خان حکمران آنجا که کاملا پیرو روسها بود با آغوش بازاورا پذیرفت. دیگردرهمهٔ نواحی جنوب غربی آذربایجان اثری ازسپاهیان ایران باقی نمانده بود. چند دستهٔ کوچك از ارتش عباس میرزا هنگامی که لاپتوو پانکراتیو نزدیك شده بودند بزنجان رفته بودند.

پانکراتیو در گزارشی که برای پاسکیویچ فرستاده نوشته است با وسایل نقلیه‌ای که همراه داشته خواربار را تا ۱۳ فوریه (۲۷ رجب) آماده کرده است و امیدوارست بیاری حکمران مراغه تا ۱۳ مارس (۲۶ شعبان) آزوغه داشته باشد. چنانکه پانکراتیو وروزن نوشته بودند قسمتی ازسپاهیان ایران درزنجان بفرماندهی حسین خان سردار سابق و قسمتی دیگردرپنجاه‌ورستی (۸۳ کیلومترونیمی) پشت سرآنها درسرراه طهران بوده‌اند. نام فرمانده این دستهٔ دوم دراسناد روسی محمد علی میرزاپسرشاه نوشته شده‌است، اما ازپسران فتحعلی شاه کسی که محمد علی‌میرزا نام‌داشته محمد علی‌میرزا دولتشاه بوده که ازعباس‌میرزا بزرگتر بوده ودر۱۲۳۷ درگذشته و درین موقع در۱۲۴۳ زنده نبوده است. بگمانم نام محمد قلی میرزاملك آرا که او هم ازعباس میرزا بزرگتربوده است بدین گونه تحریف شده باشد. در طهران نیزبجمع آوری لشکریان آغازکرده بودند و فرمانده آنها حکمران خراسان بوده که هم‌چنان دردربار بوده است.

وضع جبههٔ چپ سپاهیان روسیه نیزبنفع ایشان بوده است. برف نتوانسته بود شوستلن را ازرسیدن باردبیل مانع بشود ووی در ۶ فوریه ۱۸۲۸ (۲۰ رجب ۱۲۴۳) آن شهررا گرفت‌اما پادگان قلعه هنوزتسلیم نشده بود. چنان می‌نمود که دو پسر عباس میرزا با وجود

دستوری که پدرشان داده بود می‌خواستند پایداری بکنند.

تروسون بدستورسوشتلن ۱۲ توپ‌را بفاصلهٔ ۱۴۰ ساژن (۲۸۲متر) دزقلعه جا داد. در دیوارهای این قلعه ۲۷ توپ بود و پادگان آن دویست تن می‌شد. فردای آن روز که هفتم فوریه (۲۱ رجب) بود گفتگوی با شاهزادگان را ازسر گرفتند ومعلوم شدکه درحقیقت دراندیشهٔ دفاع نبوده‌اند وهمین قدر ازسوشتلن درخواست می‌کردندکه برای رعایت شهرت نظامی ایشان سه‌روزه‌وانمودکنند قلعه‌را محاصره کرده‌است وبا توپها تنها باروت‌آتش‌بزنند. وی جدا این نمایش را نپذیرفت و همان دم سه فشفشه انداخت. یکی ازآنها درست‌درخانهٔ شاهزادگان فرودآمد. هنوزده دقیقه نگذشته بودکه حاج محمد سلطان‌که سمت رئیس ستاد ارتش ایشان را داشت بتاخت‌آمد وشرایطی‌راکه برای تسلیم قلعه نوشته بودندوایشان امضاء کرده بودند بدست سوشتلن داد. این شرایط مطابق قراری بودکه سوشتلن با عباس میرزا گذاشته بود. با این همه پسران ولیعهد می‌خواستند حق داشته باشند با همراهان خود از اردبیل بروند یا درآنجا آزاد باشند.

شهر اردبیل در کنار یکی از رودهای تابع رود ارس واقع شده و درآغاز تنگه‌ایست که درمیان کوهای طالش قرارگرفته و بطرف سواحل دریای خزرمی‌رود. این شهردرآن زمان اهمیت تجارتی نداشته و فقط سرراه لشکرکشی بمشرق آذربایجان بوده وبهمین جهت روسها بتصرف‌آن‌کوشیده‌اند. ازنظر کشوری اردبیل درآن زمان تنها دوازده هزارتن‌جمعیت داشته است اما چون قبرشیخ صفی‌الدین‌اردبیلی درآنجاست اززمان صفویه جنبهٔ تبرکی پیدا کرده بود وبعدازصفویه نیزسالیان دراز مخصوصاً شیعهٔ‌آذربایجان‌که یادگارهای شیرینی از دورهٔ صفویه‌داشته‌اند وصفویه ازمیان ایشان برخاسته بودند بآن شهراهمیت بسیارمی‌داده‌اند. بهمین جهت تصرف آن بدست روسها برای دربار ایران بسیار ناگوار بوده است. قبرشیخ صفی‌الدین‌هنوزدرین دوره زیارتگاه‌مهمی بوده‌واوقات بسیارداشته ودرکتابخانهٔ‌آن‌عدهٔ کثیر کتابهای خطی‌ممتازبوده است‌که بسیاری‌ازآنها را هنگام تصرف شهرافسران روسی برداشته وبعنوان غنیمت جنگی بسن پترزبورگ فرستاده‌اند. در میان آنها نسخه‌های مهم هست‌که برخی ازآنها درکمال امتیازست و در دورهٔ تساری جزوکتابخانهٔ «موزهٔ آسیایی» بوده و اینك جزوکتابخانه بنگاه خاورشناسی فرهنگستان علوم درلنین‌گرادست.

دراطراف اردبیل چندین معدن مس‌هست‌که برای نیازمندیهای نظامی‌آن زمان‌اهمیت بسیارداشته است. عباس میرزا بدستیاری‌مهندسان اروپائی‌قلعهٔ‌آن شهررا ساخته بودکه بگفتهٔ سوشتلن برتریهای چند برقلاع دیگر ایران داشته است. گذشته از همه درآن قلعه علوفه‌و خواربار وتجهیزات‌نظامی فراوان ذخیره کرده بودند. از۲۷ توپی‌که درآنجا بود چهارتوپ بودکه سابقاً درلنکران از روسهاگرفته و بآنجا آورده بودند و روسها آنها را بکشورخود برگرداندند. لوازم توپخانه نیز درآنجا فراوان بود وبا همهٔ این برتریها دفاع ازآن‌شهر برای‌لشکریان ایران دشوارشده بود. پسران‌عباس‌میرزاکه فرمانده پادگان این‌شهربودند ومردی ایتالیایی‌که برناردی (۱) نام‌داشت وفرمانده توپخانهٔ‌آنجا بود شایستگی این‌کاررا نداشتند وناتوانی‌ایشان دلیل دیگرهم‌داشت. مردم شهرکه‌زادگاهشان دردورهٔ قاجارهاازآن

---

(۱) Benardi

رونق و شکوه خاص دورهٔ صفویه افتاده بود ودرحوادث پس از انقراض صفویه آسیب وآزار بسیار دیده بودند کینه‌ای نسبت بقاجارها داشتند و پیروزمندیهای روسهاهم‌ایشان را مرعوب کرده بود. سازگاری مردم شهر وروحانیان شیعه نسبت بلشکریان روسی چنان بودکه چون سوشتلن دستورداد کتابهای خطی بقعهٔ شیخ صفی‌الدین را بارکنند وبماوراء قفقاز ببرند مردم شهر هیچ پرخاش نکردند. تنها توقعی که داشتند این بود که ازآنها نسخه بردارند و آن نسخه‌ها را برایشان بفرستند.

سوشتلن بفرمان پاسکیویچ سرهنگ سنیاوین (۱) را بحکمرانی اردبیل گماشت ویک شورای‌اداری‌تشکیل دادکه نمایندگان روحانیان ومردم شهردرآن عضوبودند. چون سوشتلن دانست که دسته‌ای‌ازسپاهیان ایران شامل هزارتن بفرماندهی میرحسن‌خان درسرزمین‌طالش هست ودوتوپ دارد ازپاسکیویچ اجازه خواست از راه تنگه‌های مجاور قسمتی از جبههٔ چپ لشکریان خودرا بآنجا بفرستد. بدین وسیله می‌توانست آنجا را بگیرد. پاسکیویچ درپاسخ نوشت: «این کار ممکن نیست، زیرا بنا برطرح عهدنامه طالش‌را تنها دوماه پس از انعقاد صلح باید واگذارکنند. اگر برعکس جنگ دنباله پیداکند نباید آنجا را تصرف کنیم زیرا که این‌ناحیه بیرون ازخط عملیات ماست. وانگهی راههایی که از اردبیل بآنجا می رود اطمیان بخش نیست و چنانکه سابقا هم گفته‌ام اگر از شاهراه پیش برویم همهٔ نواحی که در سرراه هست بدست خواهد افتاد».

این عقیده بکلی با عقیدهٔ ستادکل ارتش روسیه مخالف بودکه خواستار تصرف‌ولایات گیلان و مازندران در انتهای میدان جنگ بود و عقیده داشت پس ازآنکه موقتاً طهران را تصرف‌کردند می توانند غرامتی بگیرند و بآذربایجان برگردند. پاسکیویچ برعکس‌معتقد بودکه رسیدن لشکریان ووسیه بپای تخت خلع خاندان قاجاررا فراهم خواهدکرد واوضاع ایران بهم خواهد خورد وناچار نتیجهٔ این‌حوادث ولایات مجاوردریای خزروشمال ومرکز ایران را وادارخواهدکردکه تابعیت وحمایت روسیه را خواستارشوند. این نتیجه‌بمناسبت زد وخورد با ترکیه مطلوب نبود ووضع ایران‌را بسیاردشوار می‌کرد بهمین‌جهت پاسکیویچ درین زمینه نوشته است: «دیگر حتی نمی‌توان پایان جنگ را پیش‌بینی کرد». این‌که ترکان عثمانی درین موقع با روسیه واردجنگ شده بودند بدان امید بودکه چون درایران گرفتاری دارند درجنگ‌با ایشان پیش نخواهند برد. درین صورت جنگ روسیه دردوجبهه‌و دوکشورمعلوم‌نبود بکجا می‌انجامید. پیداست که اگر جنگ با ایران هرچه زودتر بپایان نمی رسید در تمام مدت جنگ با ترکیه لشکریان روسیه می بایست در ایران بمانند وچون نیروی روسها در قفقاز کفاف این کاردشواررا نمی‌داد وضع وخیمی پیش می‌آمد.

پاسکیویچ پس ازآنکه عملیات لشکریان خود را در جبهه‌ها منظم کرد خود را آماده ساخت باباز ماندهٔ نیروی خودکه جبههٔ مرکزی را تشکیل‌می‌داد بسوی طهران رهسپارشود. باوجود سختی زمستان راههایی راکه درمیان دسته‌های‌مختلف بود بوسایل فنی‌وخاک‌برداری وخاک‌ریزی‌آماده کرده بودند. سوشتلن هم درمیان‌اردبیل ومیانه که روزن درآنجا بودهمین کاررا کرده بود. مهارتی که کارگران روسی درین کار دشواربکار برده بودندکارگزاران

Séniavine (۱)



نخستین برخورد پاسکیویچ با عباس میرزا در دهخوارقان در



...مبر ۱۸۲۷ (۲۹ ربیع الثانی ۱۲۴۳)   ص ۱۶۸ - ۱۶۹

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date

ایران را درآن روزگار بسیار مرعوب کرده بود.

وسایلی راکه درتبریز بود بمیانه برده بودند و پیشتازان‌دستهٔ روزن تنها منتظر رسیدن فرمان برای پیشروی بودند. قسمت عمده نیرو نیز آماده شده بودکه از تبریز رهسپارشود. بهمین جهت اعضای سفارت انگلستان شتابان خود را بطهران رساندندکه عباس میرزا را «نجات بدهند». دیگر گفتگویی هم از پرخاشجویی حکمران خراسان نبود.

بامداد روز۱۳ فوریه (۲۷ رجب) قافله‌ای دربرابر پیش‌آهنگان لشکرروزن ایستاد و حامل بیست وچهارمیلیون روبل اسناد وسه‌کرورسکهٔ طلا بود. اندکی پس از ان سروان والخوسکوی رفت بپاسکیویچ خبرداد که دوکروردیگرراظاهرا ازقزوین فرستاده‌اند. عباس میرزا نیز باوآگاهی داد که بدستورشاه بزودی خود بتبریزخواهد آمد تابنا بر طرحی که در دهخوارقان ریخته بودند صلح را برقرار کند. والخوسکوی که درطهران توانسته بود دربارهٔ خزانهٔ شاه اطلاعاتی بدست آورد توانست بپاسکیویچ اطمینان بدهدکه بیش ازیازده کرور طلا ونقره یعنی معادل ۲۰ میلیون روبل درآن نیست. بدین گونه بیهوده بود بیش ازان بخواهند. اگرهم شاه می‌خواست بیشترازان بپردازدمی‌بایست جواهرخزانهٔ خود راباطلا ونقره عوض کند واین معاوضه بدشواری بسیاربرمی‌خورد ومدت آن نامحدود بود. پس مسلم شده بود که روسها بیش ازده کرور نمی‌توانستند ازایران بگیرند واین مبلغ درآن موقع معادل‌هفتاد میلیون روبل اسنادبود (۱).

اجتماع درترکمان چای

چون عباس میرزا ازطهران برای رفتن بتبریزرهسپارشد پاسکیویچ ماموری مخصوص را فرستادکه وی را بترکمان چای که ده بزرگی بفاصلهٔ چهل ورست (چهل ودو کیلومتر ونیم) ازمیانه است وآنجا را برای اجتماع وامضای عهدنامهٔ صلح درنظر گرفته بود هدایت کند. سبب انتخاب این محل آن بودکه برای تهیهٔ خواربارو آزوغهٔ لشکریان روسیه‌که بمیانه می‌رفتند بسیارمناسب بود. وانگهی می‌خواست درضمن گفتگوازشاهراه دورنباشد تاانکه درهرموقع آمادهٔ حرکت بسوی طهران باشد. چنان می‌نماید که‌عباس‌میرزاوماموران‌انگلستان باین نکته پی‌برده بودند وکوشش بسیارکردند درجایی که ازطهران بسیاردور باشد اجتماع کنند واگردرتبریز نباشد دراطراف آن شهرباشد. اما کوشش ایشان بجایی‌نرسید.

خبررسیدن کرورها واعادهٔ گفتگودرترکمان چای و درتبریز برای مردم ناگوار بود زیراکه اکثریت سران‌قبایل وروحانیان درجهٔ اول آشکارمجذوب سیاست روسها شده بودند. چنانکه بسیاری ازیشان خود را ناگزیر می‌دیدندکه بقلمرو روسیه پناه ببرند و ازان جمله میرفتاح مجتهد بودکه حق داشت از انتقام قاجارها بترسد. پاسکیویچ در یادداشت های روزانهٔ خوددربارهٔ وی چنین نوشته است: «ماآرامش تمام این ناحیه‌را بیشترمدیون اوهستیم ودرین جا بواسطهٔ پرهیزگاری بسیاروزندگی منزه خود نفوذ بسیار دارد. هرچه ما برای همراهیهای وی پاداش بدهیم کافی نخواهد بود امانمی‌تواند درین جابماند. شاید در ولایات

(۱) کتاب سابق الذکرسچرباتف ج ۳ ص ۳۳ - ۵۷

مسلمان نشین ما بسیارسودمند باشد».

هنگامی که پاسکیویچ عازم ترکمان چای بود پرنس سوورووو(۱) ستوان گاردسوار را باکلیدهای قلعهٔ اردبیل نزدامپراتور فرستاد وگزارشی در بارهٔ اجتماع در ترکمان چـای وگرفتن‌اردبیل‌داد. سوشتلن وسایل را آماده کردکه پذیرایی باشکوهی بکنند. استخوانهای اسیران روسی راکه در۱۸۲۶میلادی(۱۲۴۲هجری) کشته بودند وتاآن روز دوتل ودوتودهٔ بسیاربزرگ تشکیل می‌داد بخاك سپرد و چلیپای بزرگی برفرازآن‌خاك گذاشت . عجالة با وجود اجتماع در ترکمان چای دستهٔ مهندس جبههٔ چپ هم چنان راه اردبیل بمیانه را باز می‌کرد .

روز۱۷ فوریه (اول شعبان) درسرراه ترکمان چای پاسکیویچ دکترماك نیل را دید که عباس‌میرزا ازطهران فرستاده بود اورا وادارکند حتی‌المقدور درجایی‌که دورترازمیانه باشد اجتماع کنند. پاسکیویچ درگفتگو با این کارگزارانگلیسی که تا این‌اندازه کار آمد بود یقین کردکه انگلیسها کاملا دراندیشهٔ شاه رخنه کرده‌اند وبنابرین نباید بهیچ قیمتی از نفوذ ایشان بی‌بهره بماند زیراکه درزیرنفوذشان شاه باهمهٔ تقاضاهای روسیه موافقت خواهد کرد وعباس‌میرزا دوباره‌شخص‌مهمی‌خواهدشد . پاسکیویچ‌دریادداشت‌های روزانهٔ خودنوشته است : « می‌پندارم‌که می‌خواهند پیشنهادهای تازه‌بمن بکنند .گذشته از عباس میرزاومیرزا ابوالحسن خان‌رئیس خواجه سرایان منوچهرخان (۲) که در ضمن خزانه دارشاهست‌ونفوذ بسیار برو دارد در گفتگوهای ماشرکت خواهدکرد هرچندکه هیچ ماموریت رسمی ندارد. اورا فرستاده‌اند مراقب عباس میرزا باشد باانکه منتهای احترام را باومی‌کند. این مدلل می‌کندکه هنوزمصمم‌نیستند شرایط صلح‌راکه پیش ازوقت معین شده‌است امضاکنندوامیدوارند که باگفتگوودفع الوقت امتیازهای‌تازه‌ای بگیرند. من تصمیم گرفته‌ام این کارراا‌جازه‌ندهم چون درده‌خوارقان درموقع قطع مذاکره گفتم‌که آقایان نمایندگان اگرمایل باعادهٔ‌جنگ نیستند بی‌درنگ پول را بفرستند وسپس بیایند بی‌گفتگوعهدنامهٔ صلح را امضاکنند . اگـر کمترین تغییررا بپذیریم بایشان وسیله خواهیم دادکه قراردادقطعی رابتاخیر بیندازند واین خطرهست‌که کاردرمجرایی بیفتدکه کاملا نامعلوم باشد. این ازتصمیمی کـه‌شاه پس‌ازخواندن رونوشت عهدنامهٔ اصلی گرفته و دکتر ماك نیل مرا از ان آگاه کرده است معلوم می‌شود.

«(۱) دربارهٔ‌سرحدگفته است باحدودی که‌میرزاابوالحسن خان ووزیرمختارانگلستان معین بکنند موافقت خواهدکرد. پس باید منتظراقدام دیگری درین زمینه شد.

«(۲) انتصاب‌کنسولهای مادرجاهای مختلف‌شاه را سخت پریشان‌کرده‌است وازنفوذی که ممکنست ما بدست بیاوریم می‌ترسد . با این انتصابها موافقت‌نخواهدکرد مگربسبب‌انکه ممکن نیست شرایط دیگری بدست بیاورد.

«(۳) دربارهٔ پرداخت پول ماك نیل گفته‌است‌که چـون این‌کاریکسره تمام شده «در گفتگوباکارگزاران ایران وارد هیچ جزییاتی نشده وایشان هم ازسوی خود از هرایرادی خودداری‌کرده‌اند. همین سکوت نشان می‌دهدکه اندیشهٔ حقیقی‌خود راپنهان‌می‌کنند وباید

---

(۱) Souvorov (۲) منوچهرخان معتمدالدوله ازنژادگرجی که مسلمان شده بود و در پایان زندگی حکمرانی اصفهان یافت .

منتظر اقدامی ازجانب ایشان بود. نیز شنیده‌ام گفته‌اند که عباس میرزا مایلست مبلغ مقرر را کم کنند. اما من معتقد بهمان قرار نخستین هستم». از آنچه گذشت چنین بر می‌آید که نفوذ انگلستان از برخی گفتارهای مربوط با نچه می گویند اراده وتصمیم شاهست اغلب اشکارا کشف می‌شود. مثلا مانند این جمله‌ای که باو نسبت می‌دهند می‌ترسد نفوذ کنسولهای روسیه در ایران توسعه یابد. سابقا هم درزمان فرماندهی پرمولف عباس میرزا بتحریك انگلیسها باانتصاب ایشان در شهرهای مرزی مانع بود. بی‌قیدی کامل شاه نسبت بدعاوی ارضی اکنون روشن بودهم چنانکه کوشش انگلیسها برای جلوگیری ازتوسعهٔ متصرفات روسیه درایران واضح بود. پاسکیویچ جدا معتقد بودکه اگر کشمکش باانگلیسها تا اندازه‌ای ممکن بود تاوقتی که خاندان قاجار سرکارمی‌بود ریشه‌کن کردن نفوذایشان در ایران کار بسیار دشواری خواهد بود. وی در یادداشتهای روزانه نوشته‌است: «مانمی توانیم نفوذی راکه انگلیسها دراین‌جا دارند و میلیونها درین زمینه خرج می کنند داشته باشیم». از قراین بر می‌آید که تقریبا همهٔ مشاوران ووزرای دربار فتحعلی شاه سروسری باسفارت انگلستان داشته‌اند وروسها درآن‌زمان ایشان‌را مزدورانگلستان می‌دانستند. عباس میرزا نیز پس ازشکستی که ازروسها خورده بود در ضمن انکه مایل بود پشتیبان ولیعهدی وپادشاهی اوروسها باشند ازانگلیسها نیز این توقع را داشت وسرانجام چنانکه درصحیفهٔ ۸۱ گذشت ژرژ سوم درنامه‌ای خطاب باواین سمت را برای وی شناخته‌است. درجنگ دوم شکست‌های وی سخت تروجانکاه ترازناکامیهای جنگ اول شد وبهمین جهت دیگر امیدی از جانب روسها نداشت وسرسپردهٔ دسیسه‌های انگلستان شده بود. تردیدی نیست که درآن زمان یگانه مردکارآمد وتاانداز‌ه‌ای وطن پرست که درآن دستگاه بود عباس میرزا بود وبهمین‌جهت بیش ازهرکس درایران متنفذ ونیك نام‌بود وپس ازشکست فاحش ازروسها ورعبی که مردم ایران دربرابرروسیه پیداکرده بودند می‌ترسید نفوذ اواز میان برود وچاره را منحصر بکامیابی از سیاست انگلستان برای رهایی خویش می‌دانست.

پاسکیویچ یك فوج ازنیزه‌داران‌وسه گروهان خمپاره اندازویك دسته‌ازفوج گرجستان را بترکمان چای فرستاده بود اما دربارهٔ افراد خود هنوزنگرانی داشت ودرین زمینه نوشته است: «خدا را شکر که شمارهٔ بیماران کمست زیراکه سربازان ازسرما بسیاررنج برده‌اند. نباید فراموش کرد که دراوجان سرما ببیست درجه رسیده بود در صورتی که در عباس‌آباد در تابستان گرما درآفتاب به ۵۶ درجه می‌رسد».

روز۱۹ فوریه (سوم‌شعبان) عباس‌میرزا، وزیرامورخارجه، ابوالحسن‌خان ومنوچهر خان رئیس خواجه سرایان وخزانه داروارد ترکمان چای شدند. همان‌دم بگفتگو آغاز کردند بی آنکه مخالف خوانی های دهخوارقان را روسها اجازه بدهند. پاسکیویچ موافقت نداشت دربارهٔ حق داشتن کنسول برای روسیه درایران گفتگو کنند. با این همه انگلیسها بتوسط عباس میرزا کوشیدند نام شهرهایی راکه روسیه مایل بود نمایندگانش ماموران‌جا بشونددر عهدنامه قیدکنند. امیدوار بودند بدین وسیله منطقهٔ عملیات خود را محدود کنند. این نکته همواره یکی از جهات عمدهٔ سیاست انگلستان در ایران بوده وسالها کوشیدند تا انکه پس از۷۹ سال در۱۹۰۷ میلادی (۱۳۲۵ قمری) این مقصود دیرین را پیش بردند وعهدنامهٔ معروف راکه برای تقسیم ایران بدومنطقهٔ نفوذ روس درشمال وانگلیس درجنوب ویك منطقهٔ بیطرف

درمیان آنها بود بدولت تساری تحمیل کردند. درین زمان پاسکیویچ چنان استادانه کار را پیش برد که چون آبرسکو مادهٔ دهم عهد نامه را خواند کسی ایرادی نگرفت. با این همه درین ماده چنین قید کرده اند: «اعلی حضرت شاه هم چنان حق انتصاب کنسولها یا نمایندگان تجارتی را بروسیه می‌دهد تا در هر جا که سود و نفع آن باشد بگمارد ...»

سپس بتحدید دقیق مرزها پرداختند و بدین گونه ولایت ایروان و نخجوان جزو خاک روسیه شد. عباس میرزا را بسمت ولیعهدی ایران شناختند و حق انحصاری کشتی رانی برای کشتی‌های جنگی در دریای خزر بروسها تعلق گرفت. سرانجام در مادهٔ ششم غرامت جنگی را بدین گونه بیان کردند: «دو طرف معظم مبلغ ده کرور تومان یعنی بیست میلیون روبل نقره (معادل هشتاد میلیون اسناد) را بعنوان غرامت معین می‌کنند. اقساط و طرز پرداخت وضمانت آن در قرارداد جداگانه‌ای مقرر خواهد شد که همان اعتبار را خواهد داشت مانند آنکه کلمه بکلمه درین عهد نامه قید شده بود». جداگانه قرار شد که چون هفت کرور (۱٤ میلیون روبل) پرداخته شود لشکریان روسیه آذربایجان را تخلیه کنند. نواحی خوی و ارومیه در دست روسها بعنوان گروگان خواهد ماند تا پرداخت سه کرور آخر. دلیل انتخاب این دو ناحیه برای روسها جهات زیر بوده است:

۱) بهترین نواحی آذربایجان را در دست داشته باشند تا ایرانیان در اجرای عهدنامه شتاب کنند.

۲) ناحیهٔ ارومیه بسیار حاصل خیز است و خوار و بار فراوان دارد.

۳) قسمت عمدهٔ آن در آن زمان جایگاه عیسویان بوده که خواستار آن [illegible] اند بقلمرو روسیه بروند و روسها مایل بودند بایشان فرصت بدهند تا بتوانند رهسپار شوند.

در گفتگوهای رسمی روسها بمانعی برنخوردند اما برعکس در نخستین برخورد نمایندگان ایران اشاره‌ای بدرخواست نیم رسمی کردند که از فرمانده سپاهیان روسیه داشتند. پاسکیویچ بوسیلهٔ نامستقیم توانست دریابد که مقصود از آن هدیه‌ای بفتحعلی شاه بمبلغ چها[illegible] هزار روبل بوده است. البته نمایندگان امیدوار بودند که این هدیه را در هیچ عهدنامه‌ای [illegible] و بعنوان «علامت احترام ژنرال پاسکیویچ با علی حضرت» بطهران فرستاده شو[illegible] یکی از کارگزاران نزدیک عباس میرزا بود. پاسکیویچ ماهرانه این درخواست [illegible] و درباره آن در یادداشت های خود نوشته است: «خدا را شکر که توانسته‌ام صد هزار تومان را از دست ندهم. باید آنرا پول بازیافته‌ای بدانم، زیرا اگر اصرار می‌کردند نمی‌توانستم برای این مبلغ ناچیز گفتگوها را باطل کنم. این مبلغ را می‌توانم بحق در [illegible] کشور صرف مهاجرت عیسویانی بکنم که خواستارند بقلمرو ما بروند».

با این همه چند روز بعد خزانه دار شاه و ابوالحسن خان کوشیدند پا[illegible]کیویچ را قانع کنند که این «امتیاز نیم رسمی» بگفتهٔ او لازمست. اما این کار بیهوده بود و پاسکیویچ هر بار پاسخ می‌داد که ایران نظر بوضعی که دارد نمی‌بایست متکی بهیچ کس باشد و می‌گفت: «شاه تاج و تخت را مدیون هیچ کس بجز امپراتور روسیه نیست». این رفتار پاسکیویچ باندازه‌ای در نمایندگان ایران اثر کرده بود که قایم مقام همان شب از طه[illegible]ان رسید و بوی گفت هر چند که شاه پیغامی برای او داده است نمی‌تواند خود را باظهار [illegible] راضی کند.

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date

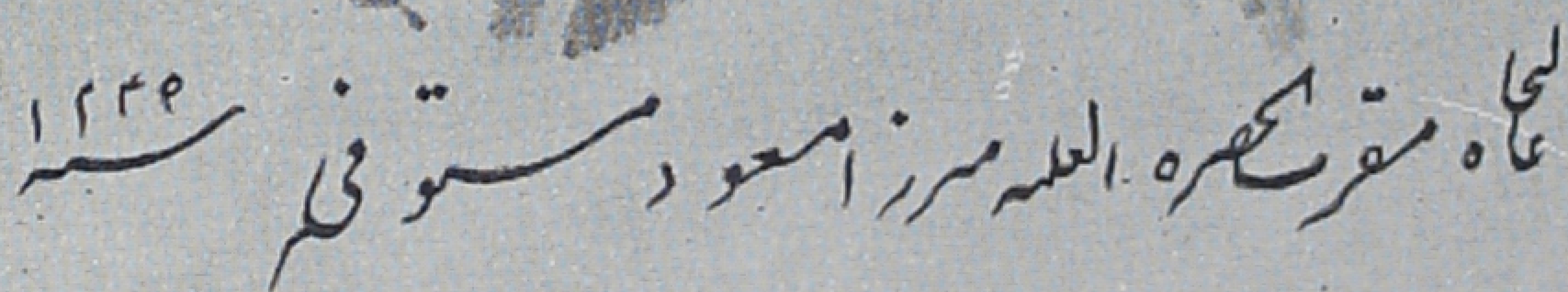


امضای عهد نامه صلح ترکمان چا در ۱۰ فوریه ۸



(٥ شعبان ١٢٤٣)　　ص ١٧٢ _ ١٧٣

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date



ص ۱۷۳

میرزا مسعود انصاری مستوفی

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date

پاسکیویچ نوشته است : « من کنجکاو نشدم ازو بپرسم که آن پیغام چیست » . چنان می‌نماید که حتما مقصود از ان همان چهار صد هزار روبل بوده است که آنرا نشانهٔ احترام سپاهیان روسیه می‌دانستند .

اما عباس میرزا هیچ مقید نبود که هدیه‌ای بپدرش بدهند و همه کوشش وی برای آن بود که زودتر آذربایجان را تخلیه کنند زیرا که شاه برای پر کردن خزانه که پس ازپرداخت غرامت جنگی تهی‌شده بود وصول مبالغ گزافی پول را باو تحمیل کرده بود .

پاسکیویچ دریادداشت‌های خود نوشته است : « درتمام مدتی که در دهخوارقان گفتگو می کردیم اللهیارخان بتوسط من باطهران رابطه داشت . چون بخبرهایی که عباس میرزا بآنجا می‌فرستاد اعتماد نداشتم من وی را ناگزیر می کردم مستقیماً نامه بنویسد و نامه‌های اورا بتوسط چاپار نمی‌فرستادم مگر پس از انکه خوانده باشم . وی همیشه با من راستگو بود و اغلب می گفت چه چیز ممکنست وچه چیز ممکن نیست . من می کوشیدم اعتماد وحتی دوستی او را جلب کنم تا آنکه این شخص اول دولت با من صمیمی باشد وبا سفارت خانهٔ ما سازگار باشد . در شب ۲۱ تا ۱۲ فوریه (۵ و ۶ شعبان) نیم شب ، درست درهمان دقیقه که اخترشناسان ایرانی آنرا مساعدتر می‌دانستند عهدنامهٔ صلح را ازیك سو من وآبرسکوعضوشورای دولتی امضاء کردیم و ازسوی دیگر نمایندگان ایران والاحضرت عباس میرزا ومیرزا ابوالحسن خان برسم ایران آنرا مهر کردند . درین جلسه دو پسر عباس میرزا یعنی بهرام میرزا و خسرو میرزا و منوچهر خان رئیس خواجه سرایان نیزحضور داشتند . گواهان قایم مقام شخص سوم دولت ایران ، میرزا محمد علی منشی‌الممالك ، میرزا مسعود مترجم زبان فرانسه ، کارگزاران سیاسی ما واللهیارخان حاضر بودند واللهیارخان بمیل عباس میرزا حضور داشت . صد و یك تیرتوپ امضای عهدنامهٔ صلح را بمردم خبرداد. ایرانیان منتهای شادی را کردند، بیك‌دیگر تبریك می گفتند ویك دیگررا می بوسیدند . عباس میرزا که درآغاز جلسه بکلی درمانده بود زود بحال آمد وبا شایستگی‌وخوشرویی که جبلی‌اوست تبریکهای کارگزاران روسی‌وایرانی را پذیرفت وبرسم ایرانیان خود شیرینی بهمهٔ حاضران داد » .

با وجود امضای عهدنامهٔ صلح ازفردای آن روزگفتگورا ازسر گرفتند و عباس میرزا درخواست خود را برای تخلیهٔ فوری آذربایجان تجدید کرد . پنج کروراز هفت کرور تا آن وقت بتبریز رسیده بود ، کرورششم نزدیك برسیدن بود وکرور آخر (یك میلیون روبل نقره) می‌بایست بحوالهٔ ماکدونالد وزارت خانهٔ انگلستان بپردازد . پس تنها نیم کرور دیگر مانده بود که می‌بایست بدهند . عباس میرزا در همین باب درخواست می کرد و می گفت تنها تخلیهٔ آذربایجان وسیله خواهد شدکه پرداخت قسط آخررا پیش بیندازند . پاسکیویچ که ازیك سو بسبب خشم‌مردم آذربایجان که بواسطهٔ‌استقرارصلح ناراضی بودند وممکن‌بوددرمیان‌ایشان ولشکریان روسیه اختلافی دربگیرد وازسوی دیگر بواسطهٔ بازشدن یخ وطغیان آبها ممکن بود حرکت سپاهیان دشوارشود سرانجام بتخلیهٔ آن ناحیه درمدت شش هفته پس از پرداخت شش کرورونیم (۱۳ میلیون روبل نقره) رضایت داد . اما نواحی خوی و ارومیه می‌بایست گروگان پرداخت های آینده باشند . عباس میرزا که ازین نتیجه شاد شده بود بگفتهٔ خود « محرمانه »مانند « یك دوست ویك هم قطارعالی‌مقام » خطاب کرد وگفت « صاحب منصبی را

که درجهٔ بالا داشته باشد » نزد شاه بفرستد که باواحترامی بگذارد وامضای عهدنامهٔ صلح را تبریك بگوید . چون ژنرال روزن را می‌شناخت و چند بار با اوگفتگو کرده بود گفت وی برای ادای این ماموریت شایسته تر ازدیگرانست . پاسکیویچ همان‌دم این پیشنهاد را بآن ژنرال کرد وکنت تالستوی (۱) ونایب ستوان ستادکوتزبو (۲) را با اوهمراه کرد . کوتزبو مامور بودکه در بارهٔ اسیران روسی درطهران رسیدگی کند و هرچه زودتر ایشان را از مرز بگذراند : پاسکیویچ درین زمینه نوشته است : « زیرا که ایرانیان ببهانه‌های مختلف همیشه هرچه می‌توانند می کنند تا ایشان را نگاه بدارند » . وزیر امورخارجهٔ ایران نیز با روزن رهسپارطهران‌شده درجلسهٔ خدا حافظی بپاسکیویچ اصرارکردکه اگرممکن باشد روزن پنج هزار دوکای تازه سکه بشاه بدهد . این وزیر می گفت که این هدیه را اعلی حضرت بسیار خواهد پسندید ووی را آماده خواهدکردکه در پرداخت پول شتاب کند ، پاسکیویچ درین زمینه نوشته است : « سفیرانگلستان و چند تن از کارگزاران این سرشت عجیب او را بمن گفته‌اند . بهمین جهت نوترین دوکاها را جمع کردم ودریك کیسهٔ زردوزی ریختم و بباروِن روزن دادم‌که در جشن نوروز ۲۲ مارس (٦ رمضان) که اول سال در تقویم هجریست بشاه بدهد » .

شش روزپس ازانعقاد صلح چون پاسکیویچ آگاه شدکه مبالغ معهود بتبریز رسیده و بسفارت انگلستان برده‌اند اعضای شورای اداری آذربایجان را مامور کرد آنها را دریافت کنند وماسلو(۳) نقاش راکه درین زمینه‌تااندازه‌ای آگاه بودبمعاونت ایشان گماشت که عیار سکه ها را تفتیش کند . اجرای این دستور اندکی بتعقویق افتاد زیراکه وزیران ایران بی مقدمه یکی ازکارمندان خود را فرستادند واطلاع دادندکه : « سکه‌های طلای روسیه راکه جزوآن پول بوده است بنرخ تومان نمی‌پذیرند و بنرخ دوکا یعنی هر سکه را سه روبل و بیست کپك می پذیرند، پاسکیویچ درین‌زمینه نوشته‌است :«زیان بسیاربمامی‌خورد» یعنی‌تقریبا سی‌هزارتومان ضررمی‌رسید .

آنگاه گفتگوی بسیاردرین باره‌کردند و در ضمن آن میرزا ابوالحسن خان بطهران بازگشت درصورتی کهماکدونالد چون‌نمی‌توانست بی‌اجازه پول‌را بروسها بدهدبتبریز برگشت. پاسکیویچ نوشته است : « چون پیش‌بینی می کردم بی‌انکه تصمیمی بگیرند ازهم جدا خواهند شد بعباس میرزا پیغام دادم‌که نخستین شرط عهدنامه را بدین‌گونه نقض کرده‌اند و دربرابر هر اقدامی بدین گونه بمقاومت شدید ما بر خواهند خورد . حرکت بارون روزن را مانع خواهم شد ، سپاهیان خود را دراردبیل ومیانه خواهم گذاشت وچاپاری نزد امپراتورخواهم فرستاد و باو آگاهی خواهم داد که عهدنامهٔ صلح را نقض کرده‌اند » . بشنیدن این مطلب نمایندگان ایران فورا آرام شدند وهم‌چنانکه درعهدنامه‌صریحا قید شده بود پولها رابتومان پرداختند اماچون‌این کار بپایان‌رسیدعباس‌میرزا بارديگر گفتگوراازسر گرفت‌وهرگونه‌تقاضا داشت .نخست کوشیدکه همهٔ وسایل توپخانه تبریزوخوی را باو« هدیه» بدهند وروسها صریحا جواب رد دادند . سپس تقاضاکرد باواجازه بدهند درنزدیك‌ترین حومهٔ تبریز بماند . این اجازه باوداده شد،اما تا لشکریان‌روسیه درآن شهربودند نمی‌توانست ازآن اجازه بهره‌مند

---

(۱) **Tolstoy** (۲) **Kotzebue** (۳) **Maslov**

شود. سرانجام تمام پنج کرور (ده میلیون روبل) پرداخته شد. با این همه بواسطهٔ گفتگوهای پایان ناپذیر در میان کسانی که می‌دادند و کسانی که می گرفتند تسلیم آنها بپایان نرسید. پاسکیویچ که روز دوم مارس (۱۵ شعبان) ازترکمان‌چای رفت فردای آن روز بتبریز رسید و باین گفتگوها پایان داد و قرار گذاشت هزار سکه پول بارزش های مختلف و ازکشورهای مختلف را پس از وزن کردن قبول کنند و آنهایی‌را که عیارشان کمترست رد کنند.

بسپاهیان جبههٔ چپ فرمان داده شد اردبیل‌را تخلیه کنند و بگرجستان برگردند و کنت سوشتلن بتبریز رفت هشتصد دوکا برای تسکین روحانیان آن شهر وجبران کتابهای خطی که از اردبیل برده بودند بگیرد. پاسکیویچ درین باره نوشته‌است : «من دستور دادم فوراً این پول را بپردازند و دوباره اطمینان بدهند که رونوشتی از آن کتابهای خطی بایشان داده خواهد شد».

برای پیش بینی زد وخورد باترکیه پاسکیویچ دستور داد خواربار بسیاری را که در کنار رودکور گردآورده بودند بانتهای جبههٔ راست روسیه بسرداب ببرند. خواربار جبههٔ چپ را نیز می بایست از همان راه بفرستند. نیز توجه مخصوص بناحیهٔ ایروان و ادارهٔ آن داشت و پیوسته بکراسوسکی (۱) یادآوری می کرد که لازمست قلعهٔ ایروان را تعمیر کنند تا نه تنها آمادهٔ دفاع باشد بلکه انبارهای آن نیز مهیا باشد. درضمن وسیله فراهم آورد مردم این ناحیه که بخاك عثمانی پناه برده بودند بزادگاه خود برگردند وچهارهزار خانوار بدستور او باطراف سردارآباد وایچمیادزین برگشتند. این عده ازمسلمانان آن ناحیه وکشاورز و چوپان بودند که درنتیجهٔ بدرفتاری سردار ایروان برای آنکه وارد جنگ بشوند گریخته بودند.

این سیاست پاسکیویچ بادستور امپراتور روسیه منافات داشت که باو چنین نوشته بود : «لازم می‌دانم توجه شما را ببازگشت مسلمانان چادرنشین بولایات جدید جلب کنم. بنظرم اگر در پشت جبههٔ ما باشند خطرناك باشد زیرا که نمی‌توان بایشان اطمینان داشت... زمین‌ها هم لم‌یزرع نخواهند ماند وارمنیان وطوایف عیسوی مجاور آنها را خواهند کاشت». بهمین مقصود بودکه پاسکیویچ می کوشید عیسویان ارومیه و خوی را بقلمرو وسیع روسیه ببرد، بدین گونه کسانی‌را که آمادهٔ کار کردن بودند وتعصب نداشتند صرف نظر ازملیت ومذهب بآنجا ببرد و درضمن کسانی‌را که از نظر سیاسی خطرناك بودند از آنجا دورکند. چنانکه ولیعهد گرجستان که بایران پناه برده بود درخواست کرده بود بروسیه برگردد و پاسکیویچ درگزارشی که در اول مارس (۱۴ شعبان) از ترکمان‌چای بدیبیچ داده چنین نوشته‌است : «پادشاه بزرگوارما نباید پشتیبانی شاهانهٔ خود را شامل‌حال دشمن خونی‌روسها بکند زیرا ایشان که خونشان در ۱۸۱۱ و ۱۸۱۲ (۱۲۲۶ و ۱۲۲۷ هجری) درکاخت ریخته شده خواستار انتقامند واین از دادگستری او دورست. حتی این جسارت را می کنم و می‌پندارم که هرآدم معمولی‌هم که بردولت‌ما قیام کرده‌باشد وبما اعلان دشمنی‌داده‌باشد ووسایل نفرت انگیزی بکاربرده‌باشد باید آشکارا شایستگی ترحم اعلی‌حضرت امپراتو مارا نداشته‌باشد. بهمین جهت از اجازهٔ عمومی بازگشت بوطن این اشخاص را مستثنی کرده‌ام : حسین‌خان سردار ایروان وبرادرش حسن‌خان‌را که اکنون زندانی‌ما هستند وکینهٔ آرامش‌ناپذیر ایشان

---

(۱) Krassovski

نسبت بروسیه یکی ازجهات جنگ‌ما با ایران بوده، یعنی جنگی که خوش‌بختانه امروز تمام شده‌است».

توجهی که پاسکیویچ در بازگشت این عده کرد نتیجهٔ مساعد داشت، زیراکه پس‌از امضای عهدنامهٔ ترکمان چای هشتاد هزار خانوار از آذربایجان بماوراء قفقاز رفتند. در مادهٔ ۱۶ عهدنامهٔ ترکمان چای این بازگشت را پیش‌بینی کرده وحق مهاجرت را معلوم کرده بودند. بمعرفی نرسس خلیفهٔ ارمنیان پاسکیویچ کسی را که لازار لازارو (۱) نام داشت مأمور کرد که ارمنیان را بمقصد برساند. وی بواسطهٔ ثروتی که داشت معروف شده بود وآنرا ازفروش الماس بسیار درشتی بدولت روسیه بدست‌آورده بود که پدرش آنرا خریده بود و بنام الماس آرلو (۲) معروف بود و در سرچوگان سلطنت تسارهای روسیه کار گذاشته بودند. وی بسیارمغرور شد و خود را شاه ارمنستان می‌پنداشت که نام وی میبایست ارمنیان را جلب کند اما در حقیقت نالایق بود که این کاررا بپایان برساند. ارمنیان هرگز نام او را نشنیده بودند و پاسکیویچ ناچار شدآرگوتینسکی دالگاروکی (۳) را بجای‌او بگمارد که مرد کارآمدی بود واین کاررا بپایان رساند.

روز اول مارس (۱٤ شعبان) بارون فرئدریچکس (٤) فرمانده فوج تفنگداران ایروان بپاسکیویچ خبرداد که ۵۸ چارپای بارکش که شش کرور بارآنها بود بسوی تبریز رهسپارشده‌اند. بهمین‌جهت سپاهیان روسی رافرمان دادندکه بدان‌سوی رودارس بروندوتنها قسمتی‌ازآنها دراورمیه وخوی ماندند وپاسکیویچ ترتیبی‌دادکه پس‌از دریافت پول‌لشکریانی که درمرکزجبهه بودند از رود بگذرند.

عباس‌میرزا پیوسته ازپاسکیویچ تقاضا می‌کردکه درتخلیهٔ آذربایجان شتاب کند زیرا هم چنانکه پیش‌ازین اشاره رفت همهٔ بارغرامت جنگ‌را بدوش‌وی ومردم‌آن سرزمین گذاشته بودند. فتحعلی‌شاه بهمان خوی فطری‌خود تنها بدین‌سبب مصمم شده‌بود اندوخته‌اش‌را بتبریز بفرستدکه سفارت انگلستان ضامن شده‌بودآن پول‌را باقساطی‌که معین کرده‌بودند از درآمد آذربایجان ازعباس‌میرزا بگیرد. این ضمانت را باین شرط کرده بودندکه دولت انگلستان ازتعهدی‌که درعهدنامهٔ ۱۸۱۳ (۱۲۲۸ هجری) کرده‌بود معاف شود. درآن عهدنامه چنین قیدکرده‌بودند: «درصورتی‌که یك دولت اروپایی بایران حمله‌کند انگلستان وعده می‌کرد هرسال دویست هزارتومان (هشتصدهزار روبل) بپردازد یا انکه بالشکریان و اسلحهٔ خود یاری‌کند». بزودی دولت انگلیس‌یقین‌کردکه ایران نیروی برابری‌با «آن‌دولت‌اروپایی» راکه درآن عهدنامه قید شده‌بود ندارد واعانهٔ انگلستان نیز برای تقویت ارتش ایران‌کافی نخواهد بود. اما چون دولت انگلستان ضامن عباس‌میرزا می‌شد ناچار نه‌تنها در آذربایجان بلکه درهمهٔ ایران نفوذ‌کامل پیدا می‌کرد. فتحعلی‌شاه نسبت بهمهٔ این ملاحظات کاملا بی‌قید بود. البته در اندیشهٔ‌آن نبودکه جنگ‌را ازسربگیرد و پولی را که تنها عباس میرزا ازان بهره‌مند می‌شد فدای این کارمی‌کرد. عباس‌میرزاهم کاملا متوجه سرشکستگی‌که لئامت‌پدرش دربرابرانگلستان برای او فراهم‌آورد شده بود. پس‌از هجده‌ماه جنگ و از دست دادن دو

Orlov (۲) Lazar Lazarev (۱)

Freédericksz (٤) Argoutinski-Dolgorouki (۳)

ولایت حاصل‌خیز تجربهٔ تلخی کرده بود و در میان مردم ایران سرافگنده شده بود و می‌دید ناچارست برمردم قلمرو خود برای پر کردن خزانهٔ شاه تحمیل کند و در کاخ خود در شهر تبریز درمعرض فشارهای توهین‌آمیز سفارت انگلستان باشد. عهدنامه ترکمان‌چای آرزوهای دیرین چندسالهٔ اورا که عبارت ازاصلاح ارتش، تجهیزات وساختمان قلاع‌جنگی، قورخانه‌ها، کارخانهای توپ ریزی و کامیابی‌های دیگر بود یکسره نقش بر آب کرده بود و سفارت انگلستان از ضمانتی که کرده بود بهره‌مند می‌شد وازین راه اگرحق نظارت و مراقبت بخود نمی‌داد لااقل این وضع کارش را آسان می‌کرد. از یاد داشت‌های پاسکیویچ چنین برمی‌آید که با وجود گفتگوها و اختلافهایی که در ده‌خوارقان روی داده بود و با انکه عباس‌میرزا گاهی خود را در برابر وی کوچك کرده وگاهی دو رویی بکار برده‌بود یك گونه رحم و دلسوزی برای دشمن مغلوب خود داشته‌است. چنانکه چون آگاه شد که وی بیمارشده‌است اورا دعوت کرد که بیکی‌از کاخهای خود دربیرون شهرتبریز برود و دوتوپ باو هدیه داد که ازو دلجویی کرده و وی را سرگرم کرده باشد، زیرا که می‌دانست که این هدیه ولیعهد ایران را بسیار دلخوش خواهدکرد وبهمان اندازه که فتحعلی‌شاه دلدادهٔ پول بود پسرش عشق بتوپ داشت. همین کار سبب شدکه درهرمورد حق‌شناسی‌وخوش‌رفتاری خودرا نسبت بروسها آشکار کند و بپاسکیویچ پیشنهادکرد که تا بهار بیمارستانی راکه درتبریز دایرکرده‌بود و نزدیك ششصد بیمار درآن بود جمع نکند.

روز ۲۳ مارس (۷ رمضان) پاسکیویچ پس‌از عزیمت ازایران بنخجوان رسید و در نزدیکی‌ایروان ازاسب افتاد و رنجورشد و سرانجام روزپنجم آوریل (۲۰ رمضان) وارد تفلیس شد.

پاسکیویچ گزارش امضای عهدنامه را بدست گریبایدوف بسن‌پترزبورگ فرستاد و بامپراتور نوشته‌بود: «اجازه می‌خواهم وی را بعنوان مردی‌که در مسایل‌سیاسی برای‌من بسیارمفید بوده‌است باعلی‌حضرت شما توصیه‌کنم. اوبودکه بمن سفارش کرد تا قسمتی از پولی‌را که می‌بایست پیش‌از وقت بدهند نگیرم‌صلح نکنم. حوادث بعد ثابت‌کردکه اگراین کار را نمی‌کردیم باین زودی بمقصود نمی‌رسیدیم». درضمن از دیبیچ تقاضا می‌کرد مبلغ چهارهزاردوکا بگریبایدوف بدهند زیراکه دارایی او ازدستش رفته‌است وسپس نوشته بود: «این‌انعام را توجه‌شخص‌پادشاه والامقام، نسبت بخود می‌دانم». ستوان دوم‌آندرونیکوو(۱) را که با گریبایدوف فرستاده بود نیز بامپراتورتوصیه کرده بود وگفته بود «درصفوف ما مخصوصاً ممتازبوده و همت اورا می‌توان نمونه‌ای برای نجبای‌گرجستان دانست». گذشته ازان‌گریبایدوف حامل نامه‌ای برای‌گراندوك میخائیل بود و درین نامه پاسکیویچ آشکار خستگی روحی وجسمی‌خود را درپایان جنگ چنین بیان‌کرده است: «دشمنی تسکین یافت همه چیزبخوشی بپایان رسید. با این همه این را هم باید بگویم‌که اگروقتی این نیك بختی را داشته باشم که درحضوروالاحضرت امپراتوری شما باشم برای شما دشوارخواهد بود مرا بشناسید. چندین شب پی در پی بی خوابی، نداشتن هر گونه آسایش، هر گونه حوادث پیاپی، ناراحتی های بی‌شمارکه پیش‌بینی‌انسانی نمی‌توانست آنهارا حدس بزنند ومانع بشود،

Andronikov (۱)

حتی آب وهوا که پس از گرمای سوزان سرمایی مانند سرمای روسیه نصیب ما می کند ، همهٔ اینها با هم چنان مرا دگرگون کرده است که پیش از وقت پیر شده‌ام . اخلاق من هم از آن متاثرشده است . هنگامی که ناممکن را از مردم و از پیشامدها توقع داشته باشند ممکنست همواره تعادل اخلاقی را از دست بدهند . تمایل باین که بیش از وظیفه انجام دهند بیرون از اندازه است ، موانع تحریك می کنند و خواه ناخواه اغلب توقع کاری را دارند وانتظار بسیار دارند و این طبعا ناپسند ست . پس از پیشرفت در جنگها معمولا گفتگوها را فرصتی برای آسودگی می‌دانند اما با ایرانیان‌چنین نیست . نمی‌توان‌بیك کلمه از گفته ایشان اعتماد کرد ، بهمین جهت در ضمن آنکه ما در بارهٔ اساس موافقت و دوستی آینده گفتگومی کردیم مقدمات ادامهٔ جنگ هم کمتر ازان درمیان نبود . همین بیش از هر چیز در رقیبان حیله گر ما مؤثر بوده است.

« هنگامی که پیشروی‌قسمت عمده که رهسپارطهران‌شد وتصرف اردبیل ایشان رامطمئن کردکه برف وسرما مانعی برای‌ما نیست، هرتردیدی‌که درمیان‌صلح وجنگ‌داشتند برطرف شد . عهدنامهٔ صلح بفیروزمندی پادشاه عالی مقام ما بامضا رسید » .

پاسکیویچ برای همهٔ زیردستانش پاداشهای بسیار خواست وهرچند که ازمیل‌امپراتور آگاه بودکه‌امتیازی بدستهٔ‌معروف‌به «دکابریست»(۱) ها نمی‌دهدتوانست برای پوشچین(۲) که یکی ازیشان بود ارتقا بدرجه افسری را بگیرد و نیزوسیله فراهم کند همدستان وی را عفو کنند .

درین زمان درسن پترزبورگ همواره منتظر بودند خبر امضای عهدنامهٔ صلح برسد . گریبایدوف هنوزنرسید بود وبنکندورف که درآن زمان فرمانده ژاندارمری بوده‌درنامه‌ای که بادسابکنت میخائیل وارو نزوو(۳) ازاعیان دربار نوشته که بعدها نایب‌السلطنهٔ قفقاز شده چنین‌می گوید : « این جا همواره درانتظارتیرهای توپی هستندکه خبر امضای صلح‌با ایران را برساند . این‌خبر بسیاربه‌موقع خواهد بود وبهترین اثررا خواهدکرد . درمیان دیپلماتها مانند تخماق صدا کرد » .

پاسکیویچ پیش ازانکه از تبریز برود این اعلامیه را حطاب بسپاهیان منتشر کرد :

« هم‌قطاران دلیر!

« بشما تبریك می گوییم ! عهدنامهٔ صلح ترکمان چای‌که نشانهٔ پیروزمندی روسیه است امضا شد. این صلح را شما باکوششهای‌مردانهٔ‌خود، با دلاوری پرشوردرجنگها وبا شریف‌ترین پشت کار درانجام کارهای خسته کننده بدست‌آورده‌اید.

« سپاس خدا را ! کاربزرگی بپایان رسید . هرافسری ازارتش قفقازمی‌تواند با غرور بگوید : من هم با ایمان وشرف بامپراتوربزرگ خودمان خدمت کرده‌ام . نام وی امروزدر جاهایی‌ظنین اندازست‌که ما هرگزسلاح بدست بآنجا نرفته‌ایم. شما گرمای‌تابستان وسرمای زمستان را دلیرانه تحمل کردید تا فرمان بردارادارهٔ شاهانه باشید ! هنوزهشت ماه از ورود

---

(۱) جمعیتی ازآزادی خواهان که در ماه دکابر (دسامبر) ۱۸۲۵ درسن پترزبورگ درزمان تسارالکساندراول قیام کردند .

(۲) Pouchtchine (۳) Voronzov

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date



پرداخت غرامت جنگی در تبریز



ص ۱۲۸ـ ۱۷۹

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date

ما بسرزمین دشمن نگذشته بود که ما بیرقهای پیروزمندی خود را در پای قافلان کوه برافراختیم. امروز دشمنان ما بهای تاخت و تاز بی رحمانهٔ خود را بگرجستان با نفع آن پرداخته‌اند ؛ خزانه‌شان ازدستشان رفته است، ولایاتشان را تصرف کرده‌ایم ، مرزهای روسیه را جلو برده‌یم و رقیبان ما با ما دوست شدند . آن گستاخانی که جرات کنند دوباره در برابر تسار برخیزند کجا هستند ؛

« من فیروزمندی شخصی خود و توجهات امپراتور را مدیون شما هستم . بهمین جهت با دلی پراز تاثر از شما سپاس گزارم ، ای رفیقان دلیر من ! کاملا باور کنید که من قدر دلاوری شما ، فرمان‌برداری شما ، روح نظامی شما ، ترحم شما را دربارهٔ مغلوب شدگان ، رفتار ایراد ناپذیر شما را درشهرهای تصرف کرده ، روی همرفته همهٔ این صفات عالی شما را می‌دانم که باعث پیشرفت شما بوده‌اند و نام روسها را درجنگهایی که ارتش قفقاز درآن شرکت داشته است بلندآوازه کرده‌اند .

« گواهی پرشوری را که فراخور کارهای نمایان شماست بپایهٔ تخت پادشاهمان تقدیم خواهم کرد . زیرا تنها اوست که می‌تواند پاداش همت مردانه و فداکاری راکه اخیرا نسبت بپادشاهتان ونیز دربارهٔ وطنتان نمودار کرده‌اید بدهد » .

روز ۲٦ مارس ۱۸۲۸ (۱۰ رمضان ۱۲٤۳) رئیس کل ستاد ارتش روسیه بوزیر دارایی آن کشور خبر داد که امپراتور اخیرا یك میلیون روبل اسناد بپاسکیویچ پاداش داده است . این مبلغ را می‌بایست ازغرامتی که دولت ایران وعده کرده بود بدهد بپردازند . فردای آن روز یك فرمان امپراتور بآجودان ژنرال پاسکیویچ و بازماندگانش لقب کنت (گراف) امپراتوری روسیه راداد. ژنرالهایی که درین پیروزی شرکت کرده بودند نیز پاداش نمایانی گرفتند (۱).

عهدنامه ترکمان چای

عهدنامه‌ای که درپایان جنگ دوم ایران با روسیه درروزجمعهٔ ۲۲ فوریه ۱۸۲۸ میلادی مطابق با ٥ شعبان ۱۲٤۳ بامضا رسیده در تاریخ ایران عنوان خاصی دارد زیرا امتیازاتی که درین عهدنامه بدولت غالب روسیه داده‌اند بدولت‌های دیگر اروپایی که آنها را « دول کاملة الوداد » نامیده‌اند نیزداده‌اند و همین سبب شده است که تا پایان دورهٔ فرمانروایی قاجارها در ایران هردولت اروپایی که عهدنامه‌ای با ایران امضا کرده ازحق کاپیتولاسیون برخوردار بوده و اتباع آنها در ایران ازین امتیاز بهره‌مند بوده‌اند .

درآن زمان زبان دیپلماسی اروپا زبان فرانسه بوده و این عهدنامه را نیز روسها باین زبان نوشته‌اند . درهمان زمان ظاهرا میرزا مسعود (انصاری) که مترجم زبان فرانسه دربار فتحعلیشاه بوده بفارسی معمول آن زمان ترجمه کرده و تاکنون هرجا آنرا چاپ کرده‌اند همان ترجمه‌ایست که او کرده است وچندان دقیق نیست . ترجمهٔ آن بدین گونه است :

« بنام خدای بسیار توانا

اعلی حضرت بسیار بلند مقام ، بسیار نامبردار ، بسیار توانا امپراتور و خداوندگار همهٔ روسیه و اعلی حضرت پادشاه ایران که هر دو صادقانه خواستارند آسیب های جنگی

---

(۱) کتاب سابق الذکر سچرباتف ج ۳ ص ٥۸ – ۷۷

را که مخالف با میل هر دوست بپایان رسانند و پایهٔ استواری از روابط دیرین همسایگی و دوستی بوسیلهٔ صلحی که خود ضامن دوام آن باشد در میان دو دولت بگذارند و هرگونه اختلاف و ناسازگاری آینده را از خود دور کنند اعلی حضرت امپراتور همهٔ روسیه آقای ژان پاسکیویچ آجودان کل خود وسرتیپ پیاده نظام، فرمانده سپاه مستقل قفقاز، مدیر قسمت غیرنظامی گرجستان وولایات حاج ترخان وقفقاز، فرمانده ناوگان دریای خزرودارای درجهٔ دوم نشان سنت الکساندر نوسکی(۱) الماس نشان، درجهٔ اول سنت آن (۲) الماس نشان، درجهٔ اول سن ولادیمیر (۳) ودرجهٔ دوم سن ژرژ(٤) ، دو شمشیر افتخاری که یکی ازانها از طلا با قید « برای ارجمندی » و دیگری الماس نشانست ، درجهٔ دوم نشانهای خارجی ، درجهٔ اول عقاب سرخ روسیه ، هلال بابعالی‌عثمانی‌وچندین نشان دیگر، وآقای‌الکساندر آبرسکوف(٥) مشاوردولتی کنونی و پیشخدمت، دارای‌درجه‌سوم نشان‌سن‌ولادیمیروسن ستانیسلاس (٦) لهستان ودرجه دوم سن ژان اورشلیم (۷)

واعلی‌حضرت‌شاه ایران والاحضرت شاهزاده‌عباس‌میرزاراه‌بنمایندگی خودبرگزیدند.

ایشان پس ازانکه درترکمان چای اجتماع کردند و وکالت نامه‌های خود را که معتبر ودرست بود بیك دیگردادند مواد زیرین را پذیرفتند ومقرر کردند:

مادهٔ اول ــ ازامروزصلح ، دوستی و سازگاری کامل در میان اعلی حضرت امپراتور همهٔ روسیه از یك سو و اعلی حضرت شاه ایران از سوی دیگر، وارثان و جانشینان ایشان ، دولت‌ها واتباع هردوایشان تاجاودان برقرار خواهد بود .

مادهٔ دوم ــ چون دشمنی‌هایی درمیان دو نیروی بلند پایهٔ متعاهد که خوش‌بختانه امروز بپایان رسیده است تعهداتی راکه در عهدنامهٔ گلستان مقرر شده قطع کرده بود اعلی حضرت پادشاه ایران مناسب دیدند بجای عهدنامهٔ گلستان مواد ومقررات حاضررا بپذیرند و مقصود ازآنها ترتیب واستحکام روزافزون روابط آیندهٔ صلح ودوستی درمیان روسیه وایرانست.

مادهٔ سوم ــ اعلی حضرت شاه ایران چه‌بنام خود وچه بنام‌وارثان و جانشینان خویش ولایت‌ایروان‌را ازین سووآن سوی‌ارس‌وولایت‌نخجوان‌را بامپراتوری روسیه واگذارمی کند . در نتیجهٔ این واگذاری اعلی حضرت شاه بعهده می گیرد بحداکثرتا شش ماه از امضای این عهدنامه‌همهٔ‌بایگانی وهمهٔ‌اسنادعلنی دربارهٔ دوولایت‌سابق‌الذکررا بماموران‌روسیه‌واگذارکند.

مادهٔ چهارم ــ دونیروی بلندپایهٔ‌متعاهد می‌پذیرند که مرز درمیان دودولت خط تحدید زیرباشد :

آغاز آن از نقطهٔ سرحدی دولت عثمانی که نزدیك تر بخط مستقیم از قلعهٔ آرارات کوچك‌باشد، این‌خط منتهی بقلهٔ‌آن کوه می‌شود وازانجامنتهی بسرچشمهٔ رودمعروف بقراسوی سفلی می گردد که از دامنهٔ جنوبی آرارات کوچك جاریست ودنبالهٔ بستراین‌رود تاملتقای‌آن با ارس روبروی شرورمی‌رود . باین نقطه‌که رسید این خط دردنبالهٔ رود ارس تا قلعهٔ عباس

---

(۱) Alexandre Nevsky (۲) Sainte Anne

(۳) Saint Wladimir (٤) Saint Georges

(٥) Alexandre Obrescoff (٦) Saint Stanislas

(۷) Saint Jean de Jérusalem

آباد و گرداگرد حصار خارجی آن قلعه که در کرانهٔ راست ارس واقع شده سیر می کند ، یك خط شامل نیم آقاج برابر با سه ورست و نیم روسی رسم می کند که بهر سو می‌رود ؛ همهٔ زمینی که دراندرون این شعاع خواهد بود انحصارا ازآن روسیه خواهد بود وازین تاریخ تادوماه با دقت کامل حدود آن معین خواهد شد . ازجایی که انتهای شرقی این شعاع بارس می‌رسد خط سرحدی‌هم چنان دنبال بستررود را خواهد گرفت تاگداریدی‌بلوك وازآنجا خاك ایران در طول بسترا رس بمساحت سه آقاج یا بیست و یك ورست روسی گسترده خواهد شد . خط مرزی باین جاکه رسید راست دشت مغان را تا بستر رود معروف ببالها رود درجابی که سه آقاج یا بیست ویك ورست درزیر ملتقای دو رود کوچك بنام آدینه بازار و ساری قمیش واقع شده است می‌پیماید . ازان جا این خط از کرانهٔ چپ بالهارود تا ملتقای رودخانهای آدینه بازاروساری قمیش بالا می‌رود و طول کرانهٔ راست رود شرقی آدینه بازار را تا سرچشمهٔ آن می‌پیماید وازانجا بقلهٔ تپه‌های جگیرمی‌رود چنانکه همهٔ آبهایی که بسوی دریای خزرمی‌رود ازان روسیه باشد وهمهٔ آنهایی که ریزش آنها بسوی ایرانست ازآن ایران باشد. چون درین جا مرزدو دولت را دندانهٔ کوهها معلوم خواهدکرد قرارشده است که دامنهٔ آنها بسوی‌دریای خزر ازان روسیه و دامنهٔ روبروی آن ازان ایران باشد . از دندانهٔ تپه های جگیر تا قلهٔ کمرقوئی مرزدنبالهٔ کوههایی خواهد بودکه طالش را ازناحیهٔ ارشق جدا می کند .

دندانهٔ کوهایی که از دوسوی جایگاه ریزش آبها را جدا می کند درین جا خط مرزی را بهمان‌گونه که در بارهٔ مسافت میان سرچشمهٔ آدینه بازار وجگیر پیش ازین گفته شده است معین می کند. سپس خط مرزی ازقلهٔ کمر قوئی دنبال دندانهای کوههایی که درمیان ناحیهٔ زوندوارشق تا حد ناحیه ولکیجست هم چنان بنابر اصولی که دربارهٔ جایگاه ریزش آبها قید شده است سیرمی کند. ناحیهٔ زوند بجزقسمتی که درجهت مخالف قلهٔ کوههای سابق‌الذکرست بدین‌گونه جزوسهم روسیه خواهد بود. ازحد ناحیهٔ ولکیج ببعد خط مرزی میان دودولت در طول قله‌های کلوپوتی و سلسلهٔ عمدهٔ کوههایی که ازناحیهٔ ولکیج می گذرد تا سرچشمهٔ شمالی رود معروف برودآستارا خواهد بود وهم چنان رعایت‌قید مربوط بجایگاه ریزش‌آبها خواهد شد . ازآنجا مرزدنبال بستراین رود تا مصب‌آن درردریای خزرسیرخواهدکرد وخط‌سرحدی راکه ازین پس درمیان متصرفات دو طرف روسیه و ایران خواهد بود تکمیل خواهدکرد .

مادهٔ پنجم ـ اعلی‌حضرت شاه ایران بگواهی‌دوستی‌صادقانه‌اش با اعلی‌حضرت‌امپراتور همهٔ روسیه درین ماده بنام خود و بنام وارثان وجانشینان تاج و تخت ایران همهٔ سرزمین‌ها وهمهٔ جزیره‌هایی راکه درمیان خط سرحدی مذکوردرمادهٔ پیشین از یك سو از قلهٔ‌کوههای قفقازوازسوی دیگرتا دریای خزر واقع شده است و نیز طوایف چادرنشین و دیگران راکه درین نواحی‌سکنی‌دارند رسما بعنوان آنکه‌تاجاودان ازان امپراتوری‌روسیه باشند می‌شناسد.

مادهٔ ششم ـ برای جبران فداکاریهای بسیار جنگی که در میان دو دولت درگرفته برای امپراتوری روسیه فراهم‌کرده است ونیز برای‌زیانها وخسارتهایی که برای‌اتباع روسیه نتیجهٔ‌آن‌بوده است اعلی‌حضرت شاه ایران بعهده می گیردآنهارا بوسیلهٔ پرداخت وجه‌خسارت نقدی چاره کند . درمیان دونیروی بلند پایهٔ متعاهد مقررشده است که مبلغ این وجه خسارت ده‌کرورتومان رایج یا بیست میلیون روبل نقره ثابت شود وطرزپرداخت‌اقساط وضمانت‌های

این مبلغ درقرارداد مخصوص معین خواهد شد که همان اثر وارزش‌راخواهد داشت مانندآن که درعهد نامهٔ حاضرقید شده باشد.

ماده هفتم ــ چون اعلی حضرت شاه ایران مناسب دیده است پسر والامقام شاهزاده عباس میرزا را بجانشینی و ولایت عهد خود بگمارد امپراتور همهٔ روسیه برای انکه بروابط دوستانه خودآشکارا گواهی بدهد ومایل بشرکت دراستحکام این سلسه ازجانشینانست بعهده می گیرد ازامروز شخص والامقام والاحضرت شاهی شاهزاده عباس میرزا راجانشین وولیعهد تاج وتخت ایران بشناسد وازآغازجلوس اورا فرمانروای مشروع کشورشاهی بداند .

مادهٔ هشتم ــ کشتی‌های تجارتی روسیه هم چنان ازحق کشتیرانی آزاد دردریای خزر وودرطول کرانه های‌آن و بساحل رسیدن بهره‌مند خواهند بود .

هنگام غرق شدن درایران یاری و دستیاری خواهند یافت . همین حق بکشتی های بازرگانی ایران داده می‌شودکه مانندگذشته دردریای خزرکشتیرانی کنند وبسواحل روسیه برسند وایرانیان هنگام غرق شدن بهمان گونه یاری ودستیاری خواهند یافت .

اماکشتی های جنگی آنهایی‌که ببرق نظامی روسیه‌را دارند واز دیرباز یگانه کشتی هایی هستندکه حق‌کشتی رانی دردریای خزردارند همین برتری‌انحصاری بهمین دلیل امروز نیزتنها بآنها تعلق خواهد داشت بدین‌گونه که بجز روسیه هیچ دولت دیگر نمی‌تواند کشتی جنگی دردریای خزرداشته باشد .

مادهٔ نهم ــ اعلی‌حضرت‌امپراتورهمهٔ روسیه واعلی حضرت‌شاه ایران چون خواستارند بهروسیله پیوند هایی‌راکه تا این اندازه بخوشی درمیانشان برقرارشده است استوارترکنند قراردادندکه سفیران‌کبیرووزیران مختاروکاردارانی‌که ممکنست از دوسوی نمایندهٔ ایشان دردربارهای بلند پایهٔ یك دیگربشوند چه برای ادای یك ماموریت موقتی وچه برای آنکه مدت زمانی درآنجا بمانند با احترام وامتیازهایی‌که فراخورمقامشان ودرخورشان دونیروی بلندپایهٔ متعاهد باشد بنا بردوستی صادقانه‌که درمیانشانست و رسوم‌آن‌کشور پذیرفته شوند . درین زمینه بوسیله صورت مجلس مخصوص قرارتشریفاتی‌که از دو سوی باید داده شود معین خواهد شد .

مادهٔ دهم ــ چون اعلی حضرت امپراتورهمهٔ روسیه واعلی حضرت شاه ایران استقرار و توسعهٔ روابط بازرگانی درمیان دودولت را یکی ازمحسنات بازگشت بصلح می‌دانند قرار گذاشتند با موافقت‌کامل مقررات مربوط بسرپرستی ازبازرگانی وامنیت اتباع هردودولت را ترتیب دهند وآنها را درسندی جداگانه‌که پیوسته باین عهدنامه است و نمایندگان هر دو دولت مقرر کرده‌اند قیدکنند ومانندآنست ومانندآن خواهد بودکه جزومسلم همین عهدنامهٔ صلح باشد . اعلی حضرت شاه ایران هم چنان حق برگزیدن‌کنسولها ونمایندگان‌بازرگانی درهرجاکه بسود بازرگانی باشد بروسیه می‌دهد و متعهد میشود این‌کنسولها ونمایندگان را که هریك ازیشان بیش‌ازده‌تن‌همراهان‌نداشته باشدازپشتیبانی واحترام و برتری‌که فراخور پایهٔ رسمی ایشانست برخوردارکند. اعلی حضرت امپراتورهمهٔ روسیه نیزازسوی خود وعده می‌دهد همان برابربها را کاملا در بارهٔ کنسولها یا نمایندگان بازرگانی اعلی حضرت شاه ایران رعایت‌کند . هنگامی‌که دولت ایران شکایتی بجا ازیکی ازکارگزاران یاکنسولهای

روسیه داشته باشد وزیرمختار یاکاردار روسیه مقیم در دربار اعلی حضرت شاه که او فرمان برداروی بوده باشند او را ازکار باز خواهد داشت و موقتاً کاراورا بکسی که شایسته بداند خواهد سپرد.

مادهٔ یازدهم ــ همهٔ کارها ودعاوی اتباع دودولت راکه بواسطهٔ پیش آمد جنگ ازهم گسیخته شده پس ازاستقرارصلح دنبال خواهندکرد وباعدالت بپایان خواهد رسید. بدهکاریها که اتباع دودولت ممکنست ازیك دیگرداشته باشند ونیز بدهکاریهای مالیاتی بسرعت ویك باره تصفیه خواهد شد.

مادهٔ دوازدهم ــ دونیروی بلند پایهٔ متعاهد باموافقت کامل وبسود اتباع خود می‌پذیرند بکسانی ازیشان که املاك نامنقول دربن سو و درآن سوی ارس دارند سه‌سال مهلت دهند تا بتوانند آنها را بفروشند یا آزادانه معاوضه کنند.

با این همه اعلی حضرت امپراتورهمهٔ روسیه باندازه‌ای که مربوط باوست حسین‌خان سردارسابق ایروان وبرادرش حسن‌خان وکریم خان حکمران پیشین نخجوان را ازکامیابی ازین قرارمستثنی می‌کند.

مادهٔ سیزدهم ــ همهٔ کسانی که ازدوسوی درجنگ اسیرشده باشند، چه درجنگ اخیر وچه درجنگ سابق، همچنین اتباع دودولت که درهرمورد گرفتارشده باشند بفاصله چهارماه آزادانه‌پس داده خواهند شد وپس ازانکه خواربار و چیزهای لازم را برایشان‌آماده کردند ایشان را بعباس آباد روانه خواهندکرد تابدست نمایندگانی که از دوسوی مامور گرفتنشان هستند بسپارند و سپس ایشان را بخانهٔ خود بفرستند. دو نیروی بلندپایهٔ متعاهد دربارهٔ همه اسیران جنگی وهمهٔ اتباع روسیه و ایران که از دوسوی گرفتارشده باشند و درمهلتی که ذکر شد خواه بواسطه دوری راه جایی که درآن هستند وخواه بواسطهٔ هر دلیل ومورد دیگر پس داده نشده‌اند همین رفتاررا خواهندکرد.

دو دولت صریحا حق نامحدود را برای خود نگاه می‌دارند که در هر مورد آنها را بخواهند و ناگزیر خواهند بود همین که ایشان خود را معرفی کردند یا همین که دو دولت خواستار شدندآنها را پس بدهند.

مادهٔ چهاردهم ــ دونیروی بلند پایهٔ متعاهداخراج پناهندگان وگریختگان جنگی را که پیش ازجنگ یا هنگام‌آن پیروفرمان این‌یاآن دولت شده‌اندتقاضا نخواهندکرد. بااین همه برای احتراز ازنتایج زیان آور برای هر دو دولت‌که ممکنست برخی ازین‌پناهندگان درصدد برآیند با هموطنان سابق یا زیردستان خود همدستی بکنند فراهم آورد دولت ایران بعهده می گیرد درمتصرفات خود واقع درمیان ارس وخطی که رود معروف بجهریق ودریاچهٔ ارومیه و رود معروف بجغتو و رود معروف بقزل اوزن تا مصب آن دردریای خزررا تشکیل می‌دهدحضور کسانی‌راکه نام ایشان را اکنون‌یادرآینده ذکر کننداجازه‌ندهد. اعلی حضرت امپراتورهمهٔ روسیه نیزازسوی‌خود وعده می‌دهدکه پناهندگان جنگی‌ایران درولایات قراباغ و نخجوان ونیزدرقسمتی‌ازولایت ایروان‌که درکرانهٔ راست ارس واقعست اجازهٔ توقف‌وسکنی ندهد. با این همه آشکارست‌که این قید تنها دربارهٔ‌کسانی اجباریست وخواهد بود که جنبهٔ عمومی داشته باشند ویا دارای پایه‌ای باشند مانند خانهاوبیکها و روسای روحانی یا ملایان

که سرمشق شخصی ایشان وهمدستی پنهانیشان ممکن باشد نفوذ زیان‌آوری درهموطنان سابق وزیردستان وخدمت‌گزارانشان داشته باشد. برای کسانی که ازتودهٔ مردم دو کشورند درمیان دونیروی بلندپایهٔ متعاهد مقررشده‌است که اتباع‌هردودولت که بدولت‌دیگررفته‌اند یا درآینده خواهند رفت آزاد خواهند بود درهرجاکه بفرمان آن دولت جای گزین شده‌اند فرود آیند یا سکنی بگیرند.

مادهٔ پانزدهم ــ چون اندیشهٔ نیکوکاری‌وسازگاری اعلی‌حضرت شاه اینست که‌آرامش را بدولت خود بازگردانده و هر چه ممکنست دردهایی که اتباعش در جنگ گرفتار آن شده‌اند واین عهدنامه این چنین خوش بختانه آنرا بپایان رسانده است بیشترمی‌کند از میان برود همهٔساکنان وکارمندن ایالت آذربایجان را شامل عفوعمومی کامل و تام می کند. هیچ یك ازیشان را بی‌استثنای طبقه‌ای‌نمی‌توان نه دنبال کرد ونه بواسطهٔ عقایدشان یا رفتاری که چه در جنگ و چه هنگام تصرف موقتی آن ایالت بدست لشکریان روسیه کرده‌اند آزار رساند. گذشته ازان از امروز تا یك سال دیگر بایشان مهلت داده می‌شود که آزادانه با خانواده‌شان‌ازدولت ایران‌بدولت روسیه بروند،دارایی‌منقولشان را ببرند وبفروشند بی‌انکه دولت یا کارگزاران محلی‌بتوانند کمترمانعی‌فراهم‌آورند یا ازدارایی‌وچیزهای فروخته شده و بیرون بردهٔ ایشان هیچ حقی یا هیچ مالیاتی بگیرند. اما دارایی نامنقولشان بایشان پنج سال مهلت داده می‌شود آنرا بفروشند یا هرچه می‌خواهند بکنند. کسانی‌که در ظرف مهلت سابق‌الذکر یك ساله بجنحه یا جنایتی‌که مستوجب جزا و تنبیه دادگاهها باشد مقصر شناخته شوند ازین عفو عمومی بی‌بهره خواهند بود.

مادهٔ شانزدهم ــ همین که این عهدنامهٔ صلح بامضا رسید نمایندگان دو دولت شتاب خواهندکرد آگاهی‌ها وفرمانهای‌لازم را بهرجا بفرستند تا بی درنگ دشمنی بپایان برسد.

این عهدنامه صلح که دردونسخه نوشته شده وهر دواعتباردارند وبامضای نمایندگان‌دو دولت رسیده و مهررسمی بآن زده‌اند بتصدیق و تصویب اعلی حضرت امپراتور همهٔ روسیه و اعلی حضرت شاه ایران خواهد رسید و موافقتشان را خود امضا خواهندکرد و تا چهار ماه دیگریا اگرممکن باشد زودترازان نمایندگان بیك دیگرخواهند داد.

درروستای ترکمان چای در ۲۲/۱۰ فوریه سال رحمت ۱۸۲۸ و۵ شعبان سال ۱۲۴۳ هجری نوشته شد».

عهدنامه بازرگانی درمیان ایران و روسیه

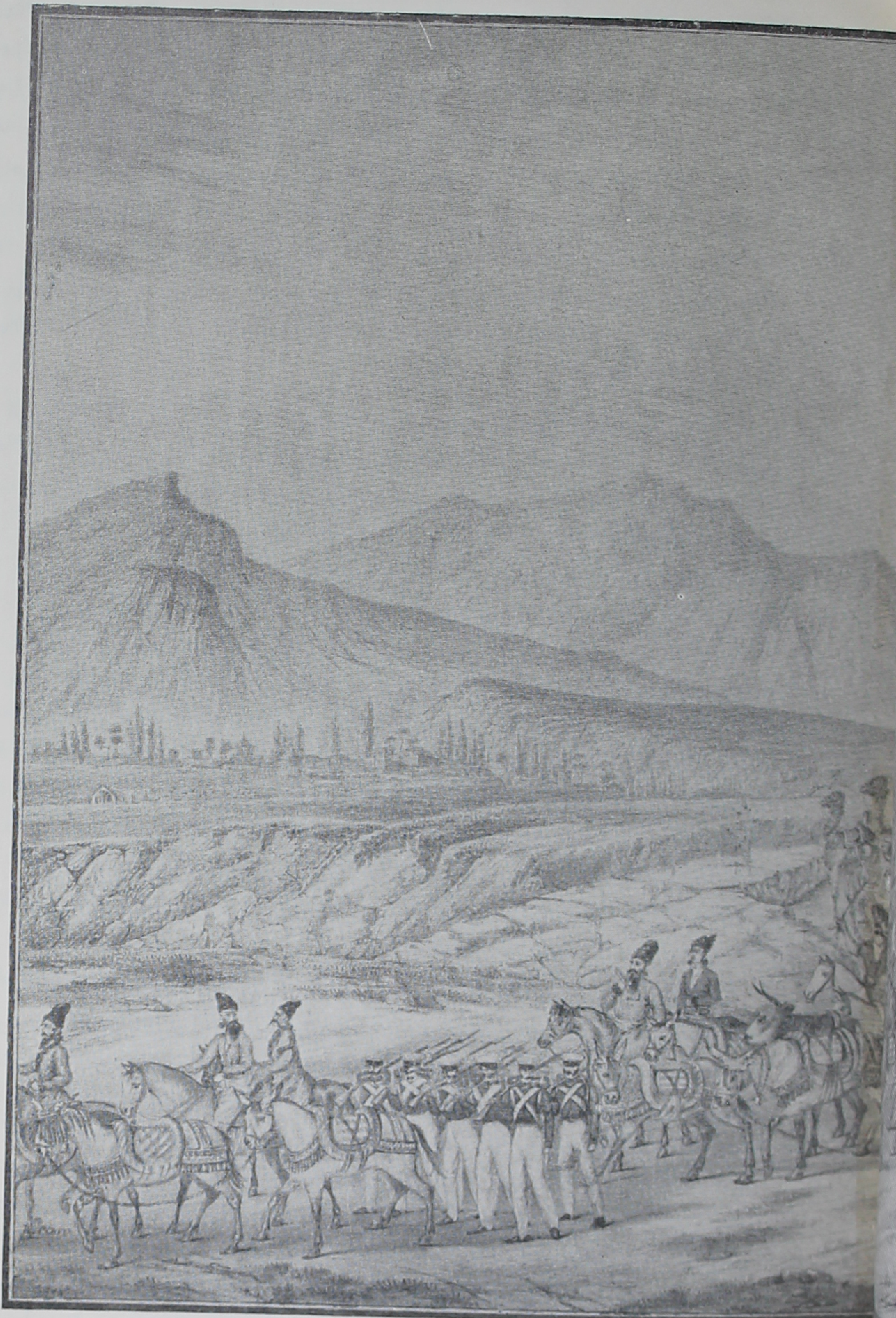
در مادهٔ دهم عهدنامهٔ ترکمان چای قید کرده بودندکه عهدنامهٔ بازرگانی مخصوصی توام با آن باشد واین عهدنامه در همان روزامضای عهدنامهٔ ترکمان چای بدین‌گونه بامضا رسیده است:

مادهٔ اول ــ چون دو نیروی بلند پایهٔ متعاهد خواستارند اتباع یك دیگر را از همهٔ برتریهایی که نتیجهٔ آزادی دودولت در تجارت باشد برخوردارکنند آنچه را که در زیرست مقرر داشته‌اند:

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date



عبور غرامت جنگی از قافلان کوه



ص ١٨٤ - ١٨٥

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date

اتباع روسیه که گذرنامهای معتبر داشته باشند می‌توانند درسراسر سرزمین کشور ایران بازرگانی کنند ونیز بدولت های همسایهٔ آن کشور بروند . دربرابر اتباع ایران می‌توانند چه ازدریای خزروچه ازمرززمینی درمیان روسیه و ایران کالای خود را بروسیه وارد کنند ، آنرا مبادله کنند وبفروشند تا صادرات فراهم کنند وازهمهٔ حقوق و امتیازهایی که دردولت اعلی حضرت امپراتورباتباع دول دوست وکاملة الوداد داده شده است برخوردار خواهند بود . هنگاهی که یکی ازاتباع روسیه در ایران بمیرد دارایی منقول و نامنقول او بعنوان انکه ازان تبعهٔ یك دولت دوستست تماماً بخویشاندان یا شریکان وی داده خواهد شد و ایشان حق خواهند داشت آن دارایی را آن چنان که مناسب می‌دانند تصرف کنند . اگرخویشاوند وشریکی نباشد اختیاراین دارایی بنمایندگی یا بکنسول روسیه واگذارخواهد شد وکارگزاران محلی هیچ گونه مانع نخواهند بود.

مادهٔ دوم ـ قرار دادها ، براتها ، ضمانت نامه‌ها و اسناد دیگری که اتباع دو دولت برای کارهای بازرگانی خود مبادله کنند بثبت کنسول روسیه و حاکم (قاضی عرف) خواهد رسید ودرجایی که کنسول نباشد تنها بثبت حاکم می‌رسد تا آنکه هنگام اختلاف درمیان دوطرف بتوانند جستجوهای لازم را برای دادن رای عادلانه وتصمیم درآن اختلاف بکنند . اگریکی ازدوطرف بی‌انکه اسنادی مرتب و قانونی بنابرآنچه پیش ازین گفته شد و در دیوان عدالت ارزشی داشته باشد فراهم نیاورده باشدبخواهد برطرف دیگردعوی بکند وبجز گواهان دلیلی نداشته باشد این دعاوی پذیرفته نخواهد شد مگرانکه طرف دعوی خودآنهارا قانونی بداند. هرتعهدی که دوطرف بنا برمقررات سابق الذکر بکنند اعتبارقانونی خواهد داشت وهرامتناع ازرعایت آن که بیکی ازدوطرف زیان برساند مستلزم خسارتی متناسب ازدوطرف خواهد بود. هنگامی که یکی ازبازرگانان روسی درایران ورشکسته بشود وامهای اوازدارایی واسناد آن ورشکسته پرداحته خواهد شد. اما وزیرمختار، کارداریا کنسول روسیه اگرازیشان درخواست بکنند برای انکه اطمینان پیدا کنندکه آن ورشکسته درروسیه املاکی آماده برای آن دارد نه تا بتواند برای جلب خشنودی طلب‌کاران کافی باشد یاوری خود را رد نخواهند کرد . مقرراتی که درین ماده قید شده نیزدربارهٔ اتباع ایران که درروسیه بازرگانی می کنند وحق قانونی دارند هم چنان رعایت خواهد شد .

ماده سوم ـ برای انکه اتباع دوطرف دربازرگانی اطمینانی بسود خودکه درمقررات سابق الذکر قیدشده است داشته باشند مقررشده است کالاهایی که اتباع روسیه بایران می‌آورند یا ازان کشور بروسیه می‌برند نیز تولیدهای ایران که اتباع ایران خواه ازدریای خزرو خواه ازمرزهای خشکی دو دولت بروسیه می‌آورند و نیز کالاهای روسیه که اتباع ایران از همان راهها از روسیه می‌برند هم چنان مشمول پنج درصد باشندکه در ورود یا خروج تنها یك بار بپردازند و سپس مشمول هیچ حق گمرکی نخواهند بود . اگرروسیه لازم بداندآیین‌نامه‌های گمرکی تازه وتعرفه‌های تازه وضع کند با این همه متعهد می‌شود حتی‌درین موقع حق ۵٪ (پنج درصد) را که در سابق بآن اشاره شده است بالا نبرد .

مادهٔ چهارم ـ اگرروسیه‌یا ایران با دولت دیگری‌درجنگ باشند برای‌اتباع دودولت ممنوع نخواهد بودکه باکالای خود ازقلمرودوطرف بلند پایهٔ متعاهد عبور کنند تا بسرزمین

آن دولت بروند .

مادهٔ پنجم ـ چون بنا بر رسم معمول در ایران برای اتباع بیگانه دشوار است خانه ، مغازه و جایگاه مناسب برای انباشتن کالاهای خود بیابند باتباع روسیه در ایران اجازه داده می‌شود که خانه برای سکونت ومغازه و نیز جایگاه برای انباشتن کالاهای خود نه تنها اجاره کنند بلکه بخرند و مالك قطعی آن باشند . کارگزاران دولت ایران نمی توانند جبرا وارد این خانه‌ها ومغازه‌ها وجایگاه‌های مزبور بشوند مگر انکه هنگام ضرورت ازوزیر مختار یا کاردار ویا کنسول روسیه اجازه بگیرند وایشان کارمندی یا مترجمی را خواهند گماشت تا در بازدید خانه یا کالا حاضر بوده باشند .

مادهٔ ششم ـ هم‌چنین وزیر مختار یا کاردار اعلیحضرت امپراتور ، کارگزاران نمایندگی روسیه ، کنسولها و مترجمان چون نه چیزهایی را که برای تن پوششان لازمست و نه بسیاری از چیزهای خوراکی را که لازم دارند نمی‌توانند برای خرید در ایران بیابند می‌توانند همه چیزها ولوازمی را که تنها برای استعمال ایشانست معاف ازحقوق وعوارض برای شخص خود وارد کنند . کارگزاران رسمی اعلیحضرت شاه که در ایالات امپراتوری روسیه مقیم اند ازین حیث درین زمینه برابری کامل دارند . اتباع ایران که جزو گماشتگان وزیر مختار ، یا کاردار ویا کنسولها هستند و بخدمت ایشان نیازمندند تا هنگامی که گماشته ایشان باشند از پشتیبانیشان بهره مند و برابر با اتباع روسیه خواهند بود اما اگر پیش بیاید که یك تن ازیشان بجنایتی مقصر شود وبدان سبب مستلزم کیفری بنا برقانونهای موجود باشد ، درین صورت وزیر ایران یا حاکم ودرغیاب او کارگزار محلی مسئول بی‌درنگ بوزیر مختار ، کاردار یا کنسول روسیه که آن مقصر درخدمت اوست رجوع خواهد کرد تا انکه بدادگاه سپرده شود . و اگر این تقاضا متکی بدلایلی باشد که تقصیر آن متهم را برساند وزیر مختار ، کاردار یا کنسول بی هیچ اشکالی رضایت خواهد داد .

مادهٔ هفتم ـ همهٔ محاکمه‌ها و کارهای اختلاف آمیز درمیان اتباع روسیه تنها مورد دقت و تصمیم نمایندگان یا کنسولهای اعلیحضرت امپراتور وبنا برقوانین ورسوم امپراتوری روسیه قرار خواهد گرفت ، هم‌چنین محاکمه‌ها واختلافها درمیان اتباع روسیه و اتباع دولت دیگر هنگامی که‌هردو طرف بدان رضایت دهند . هنگامی که درمیان اتباع روسیه و اتباع ایران محاکمه یا اختلاف دربگیرد این محاکمه واختلافها رجوع بحاکم یا فرماندار خواهد شد وتنها درحضور مترجم نمایندگی یا کنسول درآن رسیدگی و قضاوت خواهند کرد . همین که این محاکمه‌ها درداد گستری بپایان رسید باردیگر نمی‌توان بآن پرداخت . با این همه اگر موردی مقتضی رسیدگی دیگری بود بی انکه وزیر مختار یا کاردار ویا کنسول روسیه را آگاه کنند ممکن نیست صورت بگیرد ودرین صورت باین کارتنها در دفترخانه یعنی دبیرخانهٔ عالی شاه در تبریز و طهران درحضور مترجمی از نمایندگی یا کنسولگری روسیه رسیدگی و قضاوت خواهند کرد .

مادهٔ هشتم ـ هنگام قتل یا جنایت دیگری که اتباع روسیه نسبت بیك دیگر بکنند قضاوت درآن مورد تنها وظیفهٔ وزیر مختار یا کاردار ویا کنسول روسیه بنا برحق قضاوتی که‌در بارهٔ هموطنانشان بایشان داده شده است خواهد بود . اگر یکی از اتباع روسیه با کسانی که ازملت دیگری هستند بمحاکمهٔ جنایی جلب‌شود بهیچ وجه نمی‌توانند اورا دنبال کنند و گرفتار

کنند مگر آنکه همدستی او در آن جنایت مدلل شده باشد وحتی درین مورد مانند آنکه یکی از اتباع روسیه مستقیما متهم بجنایتی شده باشد دادگاههای کشور نمی‌توانند برسیدگی و قضاوت درین جنایت بپردازند مگر درحضور فرستادهٔ نمایندگی یا کنسولگری روسیه واگر این نماینده در محلی که جنایت روی داده‌است نباشد کارگزاران محل مقصررا بجایی خواهند برد که کنسول یا گماشتهٔ رسمی روسیه در آنجا باشد. حاکم وقاضی محل گواهی‌های بسود یا زیان مقصر را بدقت ثبت خواهند کرد وامضای خود را بدان خواهند گذاشت. این گواهی‌ها که بدین‌گونه آنها را بجایی که جنایت را باید در آنجا محاکمه کنند خواهد برد اسناد و مدارك معتبر محاکمه خواهد بود مگر آنکه مقصر آشکارا بطلان آنها را ثابت کند. هنگامی که متهم بحق اطمینان یافت وحکم داده شد مقصررا بوزیرمختار یا کاردار ویا کنسول اعلیحضرت امپراتور می‌سپارند و وی اورا بروسیه خواهد فرستاد که کیفر قانونی باو داده شود.

مادهٔ نهم - دو نیروی بلندپایه متعاهد مراقب خواهند بود مقررات این سند را کاملا رعایت و اجری کنند و حکمرانان ولایاتشان و فرماندهان و مقامات دیگر دوطرف در هیچ موردی بخود اجازهٔ تخطی ازآنرا نخواهند داد مگر آنکه مسئولیت مهمی متوجه ایشان شود وهنگامی که سرپیچی ایشان کاملا ثابت‌شد عزل خواهند شد.

بدین‌گونه ما امضاکنندگان در زیر نمایندگان اعلیحضرت همه روسیه واعلیحضرت شاه ایران مقرراتی‌را که درین سند گنجیده‌است ونتیجهٔ مادهٔ دهم‌عهدنامهٔ اساسیست که‌درهمین روز درترکمان‌چای مقررشده وهمان اعتبار وارزش را دارد که اگر کلمه بکلمه درآن درج شده‌بود ترتیب دادیم ومقرر کردیم.

درنتیجهٔ آن این سند جداگانهٔ حاضر که در دونسخه فراهم شده بامضای ما رسیده و مهر رسمی‌را بآن زده ومبادله کرده‌ایم.

در ده ترکمان‌چای روز دهم فوریه سال‌رحمت ۱۸۲۸
وپنجم شعبان ۱۲۴۳ هجری نوشته شد».

صورت مجلس تشریفات سفیران

درمادهٔ نهم عهدنامهٔ ترکمان‌چای قید کرده بودند که دربارهٔ پذیرایی‌سفیران ومأموران سیاسی دوکشور قراری جداگانه بگذارند و بدین‌جهت درهمان روز درترکمان چای صورت مجلسی بدین‌گونه بتصویب نمایندگان دو دولت رسیده‌است :

«چون نمایندگان روسیه و ایران برای ترتیب تشریفات مناسب در پذیرایی سفیران کبیر، وزیران مختار وکاردارانی که ممکنست از دوسوی درهردو دربار نماینده شوند بنابر مادهٔ نهم عهدنامهٔ اساسی مورخ امروزگردآمدند باموافقت کامل آنچه راکه پس‌ازین خواهد آمد مقرر داشتند :

همین که وزیرایران از ورود سفیر کبیرروسیه بتفلیس آگاه شد بی‌انکه وقت تلف شود کسی‌راکه پایه او برابر با مقام سفیرکبیر باشد برخواهدگزید و اورا بمرز برای برخورد با وی خواهد فرستاد. وزیرایران نیزاز رهسپارشدن «مهماندار» یاکسی‌که برای همراهی با سفیر کبیر برگزیده شده‌است فرماندهی کل گرجستان‌راآگاه خواهدکردو روز ورودواحتمالی

اورا بهر زمعلوم خواهد ساخت. سفیر کبیر بنوبهٔ خود دقت خواهد کرد سفر خودرا چنان منظم کند که بتواند تقریباً باوی بآنجا برسد.

ازهمان دم که «مهماندار» بسفیر کبیر برخورد مسئول تندرستی شخص جناب او و احتراماتی که سزاوار اوست خواهد بود.

درهرمنزل «استقبال» یا هیئتی مرکب از رئیس یا شخص اول محل واعیان و همراهان متناسب ازسفیر کبیر پذیرایی خواهد کرد.

اگر سفیر کبیر درحاکم نشین ایالتی درنگ کند فرماندار یا «حاکم» برای تبریک بجناب او در رأ نمایندگان جا خواهد گرفت وتا خانه‌ای که برایش آماده شده‌است همراه او خواهد بود.

اگر سفیر کبیر درشهری درنگ بکند که حکمران آن یکی‌ازپسران شاهست شاهزادهٔ حکمران شهر وزیرخود را برای برخورد باسفیر کبیر وتبریك گفتن باوخواهدفرستاد. اگر جناب او ازشاهزاده دیدن کند سفیر کبیر و همه کسانی‌را که عضوسفارتند دعوت خواهند کرد بنشینند وبرای جناب او صندلی خواهندآورد.

در هرجاکه لشکریان درسرراه جناب او باشند مسلح خواهند بود و تمام احترامات نظامی‌معمول‌را خواهندکرد.

«مهماندار» مراقب خواهد بود بموقع ورود سفیر کبیررا درآینده بوزیرایران آگاهی دهد تا وی بتواند تهیهٔ لوازم را برای ورود وپذیرایی‌محترمانه ببیند.

هنگامی که سفیر کبیر بآخرین منزل پیش‌از پایتخت که اعلیحضرت شاه درآنجاست می‌رسد یکی‌از اشخاص برجسته بنام مخدوم بلندپایه‌اش ازو پذیرایی‌خواهدکرد.

درنیمه راه پای‌تخت یا اردوگاه هیئت بزرگی از نمایندگان شاه براهنمایی یکی از کارگزاران مهم دربار با جناب او دیدار خواهندکرد. پادگان شهر یا اردوگاه بجناب او سلام خواهد داد واحترامات نظامی‌راکه شایسهٔ اوست باوخواهدکرد و رئیس نمایندگان‌شاه همانَدم سفیر کبیررا بخانه‌ای که برایش آماده کرده‌اندخواهدبردو جناب اودرآنجا پاسبانان تشریفاتی خواهد داشت.

فردای روز ورود وزیرشاه وکارگزاران مهم دربار ازجناب او دیدار خواهندکرد. پس‌فردا اعلیحضرت شاه بار رسمی باو خواهد داد و رئیس کل‌تشریفات خواهدآمد اورا از ساعت مقرر واینکه همه‌چیز برای پذیرایی‌وی آماده‌است آگاه خواهد کرد. سپس سفیر کبیر بترتیب زیر رهسپار خواهد شد :

فراشان شاه در رأس دسته خواهند بود، دنبال‌ایشان یك قسمت ازپاسبانان یا فراشان سفیر کبیر، جناب او سوار براسب تشریفاتی که شاه فرستاده یا اسب شخصی‌او، پیشاپیش او یکی از امیرآخوران شاه که درسمت راست وی کارمندان سفارت و درسمت چپ او رئیس تشریفات و در دوسوی شاطران‌شاه باشند؛ بلافاصله پس‌ازآن یك‌دسته ازپاسبانان سفیر کبیر یا فراشان وی وفراشان شاه درپایان دسته خواهند بود.

سپاهیانی که درمحوطهٔ کاخ یا اردوگاه شاهی تا محوطهٔ داخلی یاسراپرده (محوطهٔ چادرشاهی) جا گرفته‌اند بسفیر کبیرسلام خواهند داد. رئیس تشریفات که پیشاپیش جناب

اوست مراقب خواهدبود همهٔ کسانی که درسرراه اوهستند ایستاده باشند.

سفیر کبیر درمدخل محوطهٔ داخلی یاسراپرده پیاده خواهدشد واورا بجایگاه نخست‌وزیر یا چادر سپهسالار (فرمانده کل) خواهند برد و درآنجا جناب او چندلحظه تا بیرون‌آمدن شاه درنگ خواهدکرد.

آنگاه سفیر کبیر باهمراهان که پیشاپیش او رئیس کل تشریفات باشد وارد محوطهٔ داخلی یاسراپرده خواهد شد. پاسبانان یا فراشان او درمحوطهٔ خارجی خواهند ماند. چون رئیس کل تشریفات ورود سفیر کبیر را باعلیحضرت اطلاع دهد وی را ازجانب شاه دعوت خواهدکرد وارد جایگاه یا چادرشود وجناب اورا باهمهٔ همراهانش درآنجا خواهندپذیرفت؛ اما درهیچ‌مورد نه ازسفیر کبیر ونه ازکسانیکه جزو همراهانش هستند نخواهند خواست که هیچ تغییری درتن‌پوشی که پوشیده‌اند بدهند بااین‌همه جناب او وهمراهانش مراقب‌خواهند بود گالش پوشیده باشند وپیش‌از دخول بجایگاه یا چادر آنرا دربیاورند. پس‌ازآنکه سفیر کبیر نطق خود را کرد اعلیحضرت ازو خواهد خواست که بنشیند و یك صندلی بجناب او خواهند داد. همین‌که گفتگو بپایان رسید سفیر کبیر بهمان ترتیب که آمده‌بود بازخواهدگشت، بی‌انکه درهرحال وارد جایگاه نخست‌وزیر وچادر سپهسالار بشود. پس‌ازین‌بار باشکوه سفیر کبیر بازدید ازکسانی که دیدن کرده‌اند خواهدکرد.

این تشریفات برای پذیرفتن وزیر مختار یاکاردار روسیه نیزهمان خواهد بود بجز انکه کارمندانی که برای دیدارشان می‌فرستند از درجهٔ پایین‌تر خواهند بود، شمارهٔ همراهانشان کمترخواهدبود و همهٔ پادگان برای ایشان بیرون نخواهدآمد. لشکریانی که جزو پاسبانان تشریفاتی هستند تنها بایشان سلام خواهندداد. نخست‌وزیر اعلیحضرت شاه نخستین دیدن را ازیشان نخواهدکرد اما حتماً فردای آن روز بدیدن خواهد رفت.

اگر سفیر کبیر، وزیرمختار یا کاردار روسیه برندهٔ نامه‌ای از پادشاه خود باشد اعلیحضرت شاه ایران بدست خودآنرا خواهدگرفت.

همین تشریفات را روسیه دربارهٔ سفیران کبیر، وزیران مختار یاکارداران ایران که بمأموریت بدربار سن‌پترزبورگ خواهندآمد رعایت‌خواهدکرد، درهرحال با رعایت تناسب عاداتی‌که در دوکشور رایجست.

این صورت مجلس که در دونسخه فراهم شده، امضای نمایندگان دو دولت را دارد و مهرهای رسمی‌خودرا بآن زده‌اند همان اعتبار وارزشی‌رادارد که اگر کلمه بکلمه درعهدنامهٔ اساسی امروز درج شده‌بود.

در ده ترکمان‌چای روز دهم فوریه سال رحمت ۱۸۲۸
و ۵ شعبان سال ۱۲۴۳ هجری نوشته شد».

نتایج عهدنامه ترکمان چای

ازقراین چنین برمی‌آیدکه لااقل چندتن از درباریان فتحعلیشاه از جنگهای پی‌در پی و بیهوده دربن سوی وآن سوی بتنگ آمده بودند وصلح با روسیه را فرجی می‌دانستند و فتحعلیشاه‌هم پس‌ازآنکه‌بگردن پسرش عباس‌میرزا، پس‌ازآن تهدیدها وبرانگیختن برادرانش

بروی، گذاشت غرامتی‌راکه پرداخته‌است از درآمد آذربایجان بضمانت وزیرمختار انگلستان پس بگیرد درنتیجهٔ پند واندرز برخی‌از درباریان آرام شده وعهدنامهٔ ترکمان‌چای‌را وسیلهٔ رهایی‌ازان گیر ودار دانسته‌است. درین زمینه نامه‌ای بدستست که یکی‌از درباریان هواخواه صلح بیکی‌ازفرزندان‌خود یاکسی که‌جای‌فرزنداوبوده نوشته‌است‌واین‌مطالب‌را می‌رساند(۱). متن این نامه بدین‌گونه‌است:

« نورچشما، کاغذهای چاپار رسید و همان ساعت بحضور بردم و خواندم و جواب فرمودند و درحضورمبارك نوشتم وفوراً چاپار را پس فرستادم وبسیار دربن‌خصوص گفتگوشد وبدلیل‌وبرهان وتاریخ حالی ومسجل کردم که هرگز درهیچ عهد صلحی باین صرفه وعرصه نشده وصحبت طول کشید و همهٔ امنا وامرا حاضر بودند، تعجب‌ها کردند و تصدیقها نمودند و حق این‌است‌که تا امروز حقیقت این امر باین تصریح وتنقیح حالی‌هیچیك نشده‌بود ومن‌هم که اول‌آمدم چون ایلچی‌آنجا بود وگمان می‌رفت که عهدنامه ممضی‌شود وهمه درفکر آن‌مهم بودیم همچون موقعی نشده‌بود که باین بسط وتفصیل دقایق عهدنامهٔ اولیه وصلاحیت هریك هر یك مواد واساس وخاتمهٔ‌آن معروض ومشهود شود وامروزچون شاه‌اقبالی کردند ومشهورست که « مستمع صاحب‌سخن را برسرکارآورد » من هیچ نکته و دقیقه‌را باقی‌نگذاشم و هرچه بیشتر استکشاف فرمودند و زیادتر وقت گرفتند ومحاسن ومصالح این عهدنامه وعظم شوکتی که درضمن‌آن برای دولت قاهره بهم رسیده وفواید ومنافعی که برای عموم اهل‌ایران اعم‌از تجار و زوار وحجاج وهمراهان خوی وکردستان وکرمانشاه وایروان حاصل گردیده بیشتر وبهتر معلوم ومکشوف گردید ونواب نایب‌السلطنه خود بدون دریافت خواهند فرمود که‌عرض واستدلال‌من درمقابل‌دقت و احتجاج اولیای دولت قاهره برچه منوال‌بوده، چراکه مکرر مضامین ومکانین این عهدنامه‌را ترکیاً وفارسیاً، اولیاً ثانویاً درحضورمبارك بادقت واهتمام تمام زیروبالاکرده‌ایم وچندین‌روز تاریخ‌خوانی واخباردانی خواسته‌ایم. درنظرمبارك هست که رد احتجاج و راه استدلال هرفقره ازکجاست و هرگاه من تفصیل مقالات حضورمبارك اعلی وجواب وسؤالهای خودم واولیای دولت را بنویسم طول‌خواهد داشت. همین یك فقره کافی‌است‌که درآخر مجلس همگی اذعان و تصدیق کردند که این صلح کردن ازان جنگ و لشکر و بکار دولت وحال رعیت انفع بوده و قبلهٔ عالم درسلام نوازشها نسبت بوجود مقدس والا فرمودند و اظهار رضامندیها کردند که همانها ان‌شاءالله تعالی در دنیا و آخرت بکار والا خواهدآمد ».

هرچندکه مدلول این نامه صراحت ندارد مطالبی‌که درآن هست دربارهٔ عهدنامهٔ ترکمان چای و نتایج آن باشد و می‌توان آنرا مربوط بعهدنامهٔ ارزروم که در ۱۹ ذیقعده ۱۲۳۸ درمیان ایران و دولت عثمانی بسته شده است دانست درهرحال سندی برای نشان دادن اوضاع سیاسی‌آن روز وسیمای دربار فتحعلی‌شاه وتردید کردن واز تردید بیرون‌آمدن وسستی رای اوست‌که قراین بسیار دیگردارد.

پریشانی‌اوضاع دربار فتحعلی‌شاه وبخل ولئامت وی و اختلاف باپسرش دراسناد رسمی آن زمان نیز منعکس شده است. ازان جمله‌است این نامه‌که پیداست پیش ازانعقاد صلح و

---

(۱) فرهنگ ایران زمین – ج ۱۲ - دفترهای ۱ – ٤ (۱۳٤۳) – ص ۲۹۹ - ۳۰۱

هنگامی که گفتگو در پرداخت شش کرور تومان درمیان بوده بعباس‌میرزا نوشته‌است :

« نایب‌السلطنه بداند که مقرب‌الخاقان قایم‌مقام‌را که بدربار دولت‌همایون فرستاده‌بود وارد وازمطالب مصحوبی‌او استحضار حاصل‌آمد . عرضهارا کرد و عذرهارا خواست و چون باز ابواب رحمت کریمانه بازبود بسمع قبول‌امضا شد وبعزاجابت مقرون‌گشت، فاستجبنا له ونجیناه من‌الغم وعین‌الرضا عن کل عیب کلیله . مقدارفضل و رأفت خدیوانه را خاصه دربارهٔ آن‌فرزند ازین‌جا باید قیاس کردکه بعدازآنچه‌این دوسال درآن حدود حادث‌شد بازمطایای عطایاست‌که پی‌درپی از خزاین ری باکرورات سته درمرورات خمسه خواهد بود و اینك تا عشراول رجب بروجه یقین بشهر قزوین خواهد رسید . « کرم بین ولطف خداوندگار » ، خبط وخطایی‌چنان را که بذل وعطایی چنین پاداش باشد.خدادانه وبس‌که اگرمایهٔ خدمت جزیی بنظر می‌رسید پایهٔ نعمتهای‌کلی تاکجا منتهی می‌شد وان تعدو انعمةالله لاتحصوهـا . بالجمله مبلغ پنج‌کرور ازآن بابت بصیغهٔ انعامست و یك‌کرور برسم مساعده و وام ، تاآن فرزند را بد قولی نزد مردمان غریب وبدنامی در ولایت‌های بعید وقریب روی ندهد، وضعنا عنك وزرك، الذی انقض ظهرك . علاوه برآن خیل و سپاهی‌که برای تدمیر اعادی و تعمیر خرابی‌آن فرزند درهمین دارالخلافه مجتمع شده‌اند هرروزه بروجه استمرار زاید بر ده هزار تومان نقد باکمال غبطه وتدقیق صرف جیره وعلیق‌آنهاست ومعلومست معادل‌پنجاه‌هزار پیاده وسواره‌که ازممالك عراق واقصی‌بلاد خراسان و دشت قبچاق احضار بشود درین فصل زمستان‌که خلاف عادت سپاه‌کشی ایرانست وجه بالاپوش وسایرخرجهای واجب‌آنها بر روی هم‌کمتر ازنفری صدتومان وصدوپنجاه تومان نخواهد شد، سوای دوکرور علیحده‌که برای تدارك بیوتات و مخارج وانعامات اتفاقیهٔ این سفر تحویـل و بامانت معتمد الدولـه تفویض فرموده‌ایم وسوای دوکروربقایا ومالیات امساله‌که بواسطهٔ انقلابات این دوساله بعضی‌تخفیف شده وبعضی‌تکلیف نشده بالتمام باقی‌محل وموقوف ولم‌یصل می‌باشد. اینها همه را که حساب کنی نقصان دخل ماوتوفیرخرج دیوان اعلی‌درین طرف قافلان‌کوه علی‌العجاله‌ازبیست‌کرور گذشته‌است وحال‌آنکه اغلب مصارفی‌که سابقاً ازمداخل آن طرف می گذشت ازقبیل مواجب سربازان همدان وغیره و وجه‌معاش سالیانهٔ سالیانی وشروانی وغیرهما حتی مأکول و ملبوس متعلقان‌آن فرزند وسایر بالفعل‌از وجوه خاصهٔ سرکار اقدس می گذرد وبس . معهـذا اندك انصافی ضروریست‌که همین‌قدر تحمل‌وتحمیل‌بسست یا بازهم دنباله خواهد داشت؟ بلی‌چندی قبل برین‌که سیف‌الملوك میرزا طلای مسکوك خزانهٔ عامره‌را هشتاد کرور می گفت شاید در خزانهٔ‌خاطرآن فرزند باقی‌باشد.شایستهٔ شأن وشوکت‌ما نیست‌که بگوییم نداریم وهمچوحرفی بزبان بیاریم، چراکه منعم هرنعمت ووهاب بی‌منت ، عم‌جوده وعزوجوده ، دست مارا بالاتر ازهردست وهست مارا افزون‌تر ازهرهست خواسته‌است ، قد جعلها ربی حقاً و قداحسن بی. پس با وصف‌آن اظهارنیستی‌کردن وعذر تنگدستی آوردن العیاذ بالله نوعی‌ازکفران نعمت و انکار رحمت خواهد بود .... اما اگر آن فرزند را شرفیابی آستانهٔ اعلی ان شاءالله تعالی مرزوق شود بچشم عبرت خواهد دیدکه چگونه یك‌باره آکنده‌ها پراکنده‌گشته واندوخته‌ها انداخته شده. خدا آگاه‌ترست‌که‌اینها همه را بپاس خاطرآن فرزند وآنکه‌آواره وبی‌سامان ومورد طعن وتوبیخ اخوان واعوان و رجال ونسوان نشود متحمل شده‌ایم . آنچه داشتیم در

در راه تربیت و مرحمت آن فرزند گذاشتیم و نمی‌دانیم بعد از انکه بفضل‌الله تعالی ممالك آذربایجان تخلیه شد و آن فرزند دوباره استقرار و استقلالی در آنجا حاصل کرد خدمتی در ازای این‌همه نعمت‌ها تقدیم خواهد نمود ؟ ازقبیل استرضای مردم واستعداد لشکر و تحصیل دعای خیر وحسن سلوك با دولتهای همسایه که برخلاف سابق مایهٔ حصول نام نیك دولت باشد وخلاف دستورالعمل اولیای این حضرت نباشد، یا باز ازیك‌طرف بحرف هربی‌مایه بنای بر همزنی با هرهمسایه خواهد بود وازیك‌طرف حاجی‌آقا و حیدرعلی‌خان خواهد بود وجان و مال مردم آذربایجان که هرطرف فراشی و پیش‌خدمتی برحکم ولایتی و ظلم رعیتی خواهند پرداخت، تا عاقبت بجایی‌رسید که این بار دیدیم و رسید .

حکومت بدست کسانی خطاست که از دستشان دستها برخداست

سهلست، بیااین بنارا برانصاف بگذار . قلب خود را صاف کن وبا خدای خود راست باش وبا پادشاه‌خود راست برو وبندگان خدا و رعیت های پادشاه را، که سپردهٔ تو باشد ، خوب راه ببر، درد عاجزرا خود برس، حرف عارض‌را خود بپرس. نوکر هرچه امین‌باشد از آقای نوکر امین‌تر نیست. چه‌لازم که رای خود را در رای نوکر و چاکر مستهلك سازی و وخود بالمره عاطل ومستدرك باشی ؟ خواه قایم‌مقام باشد وخواه میرزا محمدعلی و میرزاتقی یا دیگران، که همگی آمر وناهی‌بودند وجملگی‌خاطی وساهی شدند. هرگاه‌وسمت‌ظرفشان درخور پاسبانی ملکی وپاسداری خلقی‌بود خدا آنهارا نوکرومحکوم نمی کرد وپادشاه آنها را والی‌نمی‌ساخت. این‌نصایح‌مشفقانه و اوامر ملوکانه را وسیلهٔ نجات دارین بدار و بزودی مصالحه‌را بگذران، زیاده بربن‌طول‌مده. حکم همانست که کرده‌ایم وپول همینست که داده‌ایم. اگرصلح جویند حاضروآماده‌ایم واگرجنگ می‌خواهند تا همه‌جا ایستاده‌ایم . انا سلم لمن سالم وحرب لمن حارب. اگر کار بجنگ‌کشید فرزندی شجاع السلطنه و جیوش خراسان و جنود دارالمرز و دارالخلافه حاضرند ومحمد تقی میرزا باجمعیت‌خود در زرند و سپهدار با سپاه عراق درساوه وشیخعلی‌میرزا باسپاه‌خود ودستجات خمسه وقراگوزلووشاهسون درمقدمه بحدود زنجان تعیین‌شده، تا ده هزار سوار وسر بازهمدان وکرمانشاهان وگروس وکردستان وغیره ازقسمت گروس ماموروست بامدادآن فرزند بیایند . هرنوع اجتماعی که از آذربایجان مقدوروست هم‌آن فرزند درفکرباشد و درآن حدود مشغول‌جدال وجهاد شود، عسی‌الله ان‌یأتی بالفتح ، والسلام (۱) » .

چنان می‌نماید که این نامه‌را فتحعلی‌شاه دراواخر جمادی‌الآخره بعباس میرزا نوشته باشد. معمولا آنرا درمنشات قایم مقام چاپ‌کرده و ازو دانسته‌اند . گذشته از انکه بروش قایم‌مقام نیست و انشایی ساده‌تر از انشای او دارد درآن نیشی‌هم بقایم‌مقام زده شده‌است و پیداست که‌فتحعلی‌شاه اورادرخطاهاوجرایمی که‌بعباس میرزا نسبت داده شریك می‌دانسته‌است. در هرصورت این نامه سندو نمونهٔ بسیار خوبی از روش اندیشهٔ او و روابط درمیان پدر و فرزندست و پدر سرشکسته و شکست خورده که پرداخت غرامت جنگ از هرچیز برایش سنگین‌تر بوده‌است می‌خواهد پسرخود را دربن گیرو دار بدنام کند وبا همهٔ این ناتوانی‌ها هنوز دست از اشتلم برنداشته وباعادهٔ جنگ تهدید می کند . درضمن‌هم سخن ازپنج کرور و

(۱) منشات قایم‌مقام - باهتمام جهانگیر قایم‌مقامی ـ طهران ۱۳۳۷ص ۱۱۲-۱۱۵



انتقال چهل هزار تن از ارمنیان ایران بروسیه بنظارت سر



ك لازارف در ١٨٢٨ (١٢٤٣هـ.)   ص ١٩٢ - ١٩٣

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date

شش گروورست که وعده می کند پیش ازماه رجب بفرستد .
هرچند که عهدنامهٔ ترکمان‌چای آرامشی فراهم کرده ولااقل ازیك‌سوی ایران از آن دردسرهای بی‌کران رهایی یافته‌است دراجرای آن موانعی پیش‌آمده واختلافاتی درگرفته است. از آن‌جمله دراجرای مادهٔ چهاردهم آن دربارهٔ پناهندگان وگریختگان نزدیك هفده سال درمیان دولت ایران و دولت روسیه دشواریهایی روی داده وسرانجام در ۳ ژویه ۱۸۴۴ برابربا ۲۸ جمادی الآخره ۱۲۶۰ حاج میرزا آقاسی صدراعظم ایران وآ. مدم (۱) وزیر مختارروسیه درطهران برای تفسیر آن ماده ورفع اختلافات این قرار داد را امضا کرده‌اند :
« برای پایان دادن ببی‌نظمی و زیاده رویهایی که ساکنان ولایات همسایهٔ روسیه و ایران بیشتر ازمهاجرت یك‌دیگر می کنند نمایندگان دو نیروی متعاهد بااجازه و رخصت دو دولت خود قرارداد زیررا امضا کرده‌اند :
مادهٔ اول ـ اتباع دو دولت ازین‌پس نمی‌توانند بی گذرنامه وبی‌اجازه‌نامهٔ معتبردولت خود ازین کشور بآن کشور بروند .
مادهٔ دوم ـ هرکس که تابع دو دولت باشد وبقلمرو دیگری‌برود بی آنکه گذرنامه‌ای داشته‌باشد دستگیرخواهد شد و بکارگزاران سرحدی که نزدیك‌تر باشند یا وزیرمختار ، کاردار، یا کنسول ملت خودباهمهٔ وسایل پوشاك‌واسلحه وجزآن که با او خواهد بود سپرده خواهد شد .
مادهٔ سوم ـ هردرخواستی که اتباع دو دولت برای دریافت اجازهٔ مهاجرت از دولت خود بکنند باید بی‌مداخلهٔ بیگانگان باشد.
مادهٔ چهارم ـ اگرکارگزاران دو دولت برای رعایت دوستی که در میانشانست از یك‌دیگر گذرنامه بخواهند برای چند خانواده آنرا رد نخواهند کرد مگرآنکه موانع‌قانونی داشته‌باشد
درطهران روز ۳ ژویه ۱۸۴۴ (۲۸ جمادی‌الثانی ۱۲۶۰) بامضا رسید.
امضای حاج میرزا آقاسی
امضای آ. مدم »

کشته شدن گریبایدوف

پس‌ازامضای عهدنامهٔ ترکمان‌چای نخستین‌وزیرمختار روسیه که بموجب صورت مجلس توأم‌باآن‌عهدنامه بایران آمد آلکساندرسیرگیئیویچ (۲) گریبادوف نویسندهٔ معروف‌روسی بود. وی‌در ۱۷۹۵ (۱۲۰۹ ه .) درمسکوولادت وخواهرزادهٔ پاسکیویچ‌وازخانوادهٔ نجیبی بود. در ۱۸۱۲ دست از تحصیل که در آن پیشرفت بسیار کرده بودکشید وپس‌ازچندی واردیك هنگ هوسارشد و چهار سال خدمت نظام‌کرد و در ۱۸۱۷ ازنظام‌بیرون‌آمد وواردِ خدمت وزارت امورخارجه‌شد. در ۱۸۲۳ نسخهٔ خطی نمایشنامه‌ای (کمدی) ازوکه بنام «ذوق بسیار بدبختیست» وازشاهکارهای زبان روسی بشمار می‌رود وتازه نوشته‌بود انتشاریافت وبدین‌وسیله مشهورشد. پس‌ازان در ۱۸۲۶ ببهانهٔ همدستی با دکابریست‌ها گرفتارشد وبزودی از زندان آزاد

Sergueievitch (۲) A. Medem (۱)

شد وبمأموریت سیاسی بگرجستان رفت. چون پاسکیویچ بفرماندهی ارتش قفقاز وجنگ ایران مأمورشد اورا که درتفلیس بود وتازه دخترجوان بسیار زیبایی ازگرجیان را بهمسری گرفته بود وباو بسیار دلبستگی داشت باخود بایران آورد و درهمهٔ مراحل جنگ با او بود و بیشتر کارهای سیاسی را بعهده داشت. درگفتگوهای ده‌خوارقان و ترکمان‌چای بسیار مؤثر بوده و وی بیش ازهمه اصرار داشته‌است که تا دولت ایران غرامت را نپردازد روسها دست ازجنگ برندارند. بهمین جهت چون عهدنامهٔ ترکمان‌چای امضا شده پاسکیویچ یك نسخهٔ اصلی آنرا باو داده‌است که بسن‌پترزبورگ ببرد وبامضای تسار برساند وتوصیهٔ مؤکدی ازو بتسار کرده وبرای جبران زیانی که ازین سفر برده پیشنهاد کرده‌است که چهارهزار دوکا باوانعام بدهند.

بدین جهت وی را بسمت وزیرمختار روسیه بطهران فرستاده‌اند ونسخهٔ عهدنامه‌را که تسار امضا کرده‌بود او باخود بطهران آورده وسفارت روسیه را درانتهای ضلع غربی خیابان باب‌همایون امروز درساختمانی که پیوسته بمسجد مادرشاه بوده تشکیل داده‌است.

درمواد ۱۳ و ۱٤ و ۱۵ عهدنامهٔ ترکمان‌چای قیدهایی دربارهٔ استرداد اسیران جنگی وپناهندگان بمیان آورده‌اند. چنانکه پیش ازین اشاره رفت این کار دشواریهای فراوان پیش آورده و سرانجام ناچار شده‌اند قرارداد ۱۸٤٤ (۱۲٦۰) را امضا کنند . هنگامی که گریبایدوف بعنوان وزیرمختار روسیه باین کار دست زده دشواری باوج خود رسیده بود . چنان می‌نماید که درمیان اسیران گروهی بوده‌اند که خواستار بازگشت بزادگاه خود شده‌اند و بدشواری برخورده‌اند ازان جمله گویا زنانی بوده‌اند که‌ایشان‌را باسارت بطهران آورده بودند وبعادت آن زمان یاایشان رااین وآن فروخته ویا بزوربعقد این وآن درآورده‌بودند وشاید برخی ازیشان فرزندانی‌هم داشته‌اند اما ناچار بازگشت بخانه و زادگاه خود را بسر شکستگی اسارت وبردگی ترجیح می‌داده‌اند والبته درمیانشان زنان گرجی وارمنی نیز بوده‌اند که ازترس جان خود ناگزیر مسلمان شده‌بودند ، چنانکه این گونه رفتارهای خشن درآن روزگار بسیار رایج بوده وبرای ایشان هیچ آزادی وحقی قایل نمی‌شده‌اند.

درهرصورت گریبایدوف ناچار می‌بایست کارهایی بکند . دراسناد ایرانی باو نسبت خشونت وسخت گیری داده‌اند. ازنامهایی که درین سفر بدوستان خود و بهمسرش ازطهران نوشته‌است پیداست که در دوری ازیشان بسیار ناراحت بوده‌است و قهراً می‌بایست تندخوی شده‌باشد چنانکه همین نکته را درترجمهٔ حالش نوشته‌اند.

گریبایدوف هنگامی که بانسخهٔ عهدنامهٔ ترکمان‌چای واردمسکوشد نسخهٔ یك تراژدی راکه تازه درسفرایران نوشته‌بود وعنوان «شب گرجستان» بآن داده‌بود وتقلیدی از شکسپیر بود همراه داشت اما این تراژدی اثرجالبی نبود و درادبیات روسی عنوانی ندارد . پیش از رسیدن بطهران اندك مدتی درتفلیس مانده وهمسرخودرا باهمهٔ دلبستگی که باو داشت در آنجا گذاشته وباسی وپنج تن ازهمراهان خود ویك‌عده قزاق که پاسبانان‌وی بودند وارد طهران‌شد.

درسر راه طهران درقزوین چندی درنگ کرده‌بود و درآنجا نیز گروهی از اسیران بودند وچون درآن شهرهم درصدد برآمده‌بود ایشان را بگرجستان و ارمنستان بازگرداند مردمی که درین کار سودی داشتند می‌خواستند آسیبی باو برسانند و چون در خطر بود کارگزاران دولت ایران زودتر او را بطهران آوردند وهمین ناسازگاریهای مردم قزوین



گریبایدوف ص ۱۹۴

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date

خشم او را سخت‌تر کرده بود .

وی در آغاز سال ۱۲٤٤ (اواسط ۱۸۲۸ م .) بتبریز و روز پنجم ماه رجب (۱۱ ژانویه ۱۸۲۹) بتهران رسید. مالزوف(۱) دبیر اول و آدلونگ (۲) دبیر دوم و یك شاهزادهٔ گرجی و یك افسر و پانزده قزاق و یك خدمتگزار و چند تن ارمنی و گرجی با او بودند .

چند تن از گرجیان وارمنیان که در شمار همان اسیران آرزوی بازگشت بدیار خود را داشتند و باز گشتشان بموانعی برخورده بود گریخته و باو پناه برده بودند و در سفارت می‌زیستند. در اسناد ایرانی نوشته‌اند دو زن ارمنی همسر ایرانیان شده و ازیشان فرزند داشتند و در خانهٔ اللهیارخان آصف‌الدوله می‌زیستند که در تبریز اسیر روسها شده بود و ازیشان کینه در دل داشت و گریبایدوف فرستاده بود ایشان را بزور از خانهٔ شوهر بیرون آورده و بسفارت برده بودند . اما این نکته اغراق‌آمیز و بهانه‌ای ناچیز برای بدنام کردن او بنظر می‌آید . بهرحال تنی چند از روحانیان ماجری‌جوی ازان جمله میرزا مسیح نام استرابادی هم درین کار دست داشته‌اند و مردم را شورانیده و برانگیخته‌اند که بدین بهانه بسفارت روسیه بتازند و غوغاییان بر آنجا حمله بردند. گریبایدوف با چند تن پاسبان ایرانی و قزاقهایی که با خود آورده بود و شمارهٔ ایشان ببیست سی تن می‌رسید و کارمندان سفارت بدفاع پرداختند وزد وخورد شگرفی روز آدینهٔ ۳۰ ژانویه ۱۸۲۹ (۲٤ رجب ۱۲٤٤) در گرفت . در نتیجهٔ تیراندازی پاسبانان سفارت شش تن ازحمله برندگان کشته شدند و مردم غوغایی کشتگان را هریك بیکی ازمسجدهای طهران بردند و روحانیان نیز هیاهویی شگرف کردند و نزدیك سی هزار تن از مردم بسفارت حمله بردند و آنجا را محاصره کردند و با هر چه توانستند حتی با سنگ و چوب بر مدافعان تاختند . چون خبر بفتحعلی شاه رسید بی‌درنگ دوهزار سرباز برای پاسبانی سفارت فرستاد اما این پاسبانان دیر رسیدند و ازسی و پنج تن کارمندان سفارت تنها یك تن یعنی مالزوف دبیر اول و از قزاقان پاسبان نیز دو تن زنده مانده بودند و گریبایدوف هم از سنگی که برشقیقه‌اش خورده بود کشته شده بود . دربارهٔ کشته شدن وی توجیه کرده‌اند که چون وی ازدکابریست ها بوده ودولت تساری هرجا که توانسته ایشان را نابود کرده است کشتن وی را خواستار بوده‌اند وبدین گونه خود وی را ازمیان برداشته‌اند . این توجیه درست نیست زیرا که همهٔ کارمندان سفارت درین واقعه جان سپرده‌اند و تنها یك تن ازیشان زنده مانده است و بسیار دور می‌نماید که آن یك تن این آتش را افروخته باشد . چنانکه پیش ازین اشاره رفت گریبایدوف همواره پاسکیویچ را بسخت‌گیری و ناسازگاری با ایرانیان بر می‌انگیخته و بیش از همه در گرفتن غرامت اصرار ورزیده است. شاید بتوان گفت که خواسته‌اند درین گیرودار انتقام آن تحریکها را از وی بگیرند واین غوغا و خشم مردم کوی و برزن طهران بهانه‌ای بیش نبوده است تا ۱۹ روز پس ازورود بطهران او را بکشند . پیکر گریبایدوف را از طهران با احترام بتفلیس بردند و در آنجا در دامنهٔ کوه با صفایی که مجاور شهرست بخاك سپردند و هنوز در آنجا هست .

Adelung (۲) Malzof (۱)

سفارت خسرو میرزا

گشته شدن گریبایدوف پیشامدیست که همواره در تاریخ آنرا ببدی یاد خواهند کرد. دولت روسیه ازین پیشامد سخت خشمگین شد وچیزی نمانده بود که جنگ سوم دربگیرد اما بجنگ با دولت عثمانی آغاز کرده بودند و اگر ایرانیان دلجویی می کردند کار بجنگ نمی کشید. دولت ایران هم از جنگ دیگر گریزان بود و درصدد برآمدند بهروسیله هست دلجویی کنند.

عباس میرزا یکی ازپسران کهترخود خسرومیرزا راکه جوانی رعنا وآراسته وبا هوش بود برای عذرخواهی هفت ماه پس از واقعه از راه تفلیس بسن پترزبورگ فرستاد. چند تن ازاعیان دستگاه سلطنت نیز با وی همراه شدند: میرزا محمدخان امیرنظام، میرزا صالح منشی، میرزا باباحکیم باشی، میرزامسعودمستوفی مترجم، محمد خان معروف بفاضل خان گروسی شاعر و نویسندهٔ معروف آن زمان که جارچی باشی دربار بود، میرزا تقی فراهانی منشی دستگاه قایم مقام که بعدها بنام میرزا تقی خان امیرکبیر واتابیك اعظم صدر اعظم معروف ناصرالدین شاه و ازمردان نامی ایران شد.

این هیئت درراه قفقاز بپوشکین بزرگترین شاعرروسیه برخورد که با ارتش پاسکیویچ بمیدان جنگ با عثمانی می‌رفت و پوشکین منظومه‌ای در بارهٔ برخورد خود با فاضل خان شاعر ایرانی سروده است. خسرومیرزا چنان جلب توجه تساررا کرد که پنج کرورقسط آخر غرامت جنگی را باو بخشید وازایران نگرفت.

خسرو میرزا نامه‌ای از جد خود فتحعلی شاه برای امپراتورروسیه داشت بدین گونه:

«اول دفتر بنام ایزد دانا صانع پروردگار وحی توانا»

وجودی بی مثل ومانند، مبرا ازچون وچند، که عادل و عالمست وقاهرظالم، پاداش هر نیك وبد را اندازه وحدنهاده، بحکمت بالغهٔ خود بدکاران را زجروعذاب کند ونیکوکاران را اجروثواب بخشد و درود نا معدود برروان پیغمبران راستکار و پیشوایان فرخنده کردار باد. وبعد بررای حقایق نمای پادشاه ذیجاه، انصاف کیش عدالت اندیش، تاجداربا زیب وفر، شهریاربحروبر، برادروالاگهرخجسته‌اختر، امپراتورممالك روسیه‌ومضافات، که‌دولتش باجاه وخطرست‌ورایتش با فتح وظفر، مخفی‌ومستورنماناد که ایلچی آن دولت را درپای‌تخت این دولت باقتضای حوادث دهروغوغای کسان اوباجهال شهرآسیبی رسید که تدبیر و تدارك آن برذمهٔ کارگزاران این دوست واقعی لازم و واجب افتاد. لذا اولا برای تمهید مقدمات عذرخواهی و پاس شوکت و احترام آن برادر گرامی فرزند ارجمند خود خسرو میرزا را بپای تخت دولت بهیهٔ روسیه فرستاد وحقیقت ناگاهی این حادثه و ناآگاهی امنای این دولت را درتلو نامهٔ صادقانه مرقوم ومعلوم داشتیم وثانیاً نظر بکمال یگانگی و اتفاق که ما بین این این دولت وحضرت آسمان‌رفعت هست انتقام ایلچی‌مزبوررا برذمت سلطنت خود ثابت‌دانسته، هرکرا از اهالی و سکان دارالخلافه گمان می‌رفت که درین کار زشت و کردار ناسزا اندك مدخلیتی تواند داشت باندازه واستحقاق‌سیاست وحدواخراج بلد نمودیم، حتی داروغهٔ شهرو کدخدای‌محله را نیزبهمین جرم که: چرا دیرخبردارشده و قبل ازوقوع این حادثه ضابطهٔ



محمد خان امیر نظام

ص ۱۹۶

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date



میرزا بابا حکیم باشی

ص ۱۹۷

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date

شهر ومحله را محکم نداشته‌اند عزل وتنبیه و ترجمان کردیم . بالاتر ازین ها همه پاداش و سزایی بود که نسبت بعالی‌جناب میرزامسیح وارد آمد . با مرتبهٔ اجتهاد دردین اسلام واقتضا واقتدایی که زمرهٔ خاص و عام باو داشتند بواسطهٔ اجتماعی که مردم شهر هنگام حدوث غائلهٔ ایلچی در دایرهٔ اوکرده بودند گذشت واغماض‌را نظر باتحاد دولتین شایسته ندیدیم و شفاعت هیچ شفیق وتوسط هیچ واسطه درحق‌اومقبول نیفتاد . پس چون اعلام این گزارش بآن برادر نیکوسیر لازم بود بتحریر این نامهٔ دوستی‌علامه پرداخته ، اعلام تفاصیل اوضاع‌را بفرزندمؤید نایب‌السلطنه عباس‌میرزامحول داشتیم . امید ازدرگاه پروردگارداریم که دم بدم مراتب وداد این دودولت ابدیت بنیاد درترقی و ازدیاد باشد و روابط دوستی و یگانگی حضرتین پیوسته بآمد وشدرسل ورسایل متاکد و متضاعف‌گردد. العاقبة بالعافیه ، تحریرا فی شهر ربیع‌الاول سنه ۱۲۴۵ » .

عباس‌میرزا نیز نامه‌ای خطاب بتسار باپسرخودخسر ومیرزا فرستاده‌است بدین‌گونه :

« خداوندی را ستایش‌کنیم ونیایش نماییم که عفوش خطاپوشست ولطفش معذرت‌نیوش و مهرش از قهرش پیش وفضلش ازعدل بیش وازان پس‌مخصوصان جناب قرب و محرمان حرم قدس اورا ، که وجود ذیجودشان موجد صلاح اممست و موجب اصلاح عالم . وبعد برپیشگاه حضور التفات ظهور پادشاه والاجاه قوی شوکت ، قویم‌قدرت ، قدیم دولت ، عم اکرم امجد افخم امپراطور خجسته طور مبجل معظم معروض و مکشوف می دارد که فرزند گرامی ما خسرومیرزا ، بحکم محکم اعلی‌حضرت شاهنشاه والاجاه‌مملکت‌پناه ، روحنافداه ، برای تقدیم معذرت‌خواهی بحضرت بلند وبارگاه‌ارجمندآن دولت مأمورست وسبب انتخاب او برای‌این خدمت‌همینست‌که شمول‌الطاف ومراحم امپراطوری‌دربارهٔما برپیشگاه خاطرمبارک‌شاهنشاهی مخفی ومستور نیست. مدتی‌بود‌که ما خود تمنای دریافت حضورآن پادشاه ذیجاه را درخاطر اخلاص ذخایر داشتیم واکنون‌که خود باین تمنا نرسیدیم خرسندی‌که داریم از همینست که این نعمت وشرف بفرزند نیک‌بخت‌ما خواهد رسید پس بهیچ‌وجه لازم نمی‌دانیم که ازفرزند خود سفارشی عرض‌کنیم، یا ازمکارم امپراطور اعظم اکرم درخواست نماییم‌که درمقاصد او نوعی بذل‌توجه فرمایند‌که موجب سرافکندگی ما درآستان شاهنشاهی نشود ، بل باعث سر افرازی ما درین‌دولت واین مملکت گردد، چراکه دراوقات‌ضرورت وحاجت مکررآزمودیم که اشفاق باطنی‌آن اعلی‌حضرت بانجاح مقاصد قلبی‌ما متوجه شده و بی‌آنکه عرض حاجتی نماییم توجهات ملوکانه درحق‌ما مبذول آمده‌است. معهذا شایسته‌آنست‌که بعدازفضل خدا بالمره تفویض اختیار بامنای‌آن دربارکنیم و مطلقا درهیچ مطلب عرض و اظهارنکنیم ، حتی افزونی افسردگی وانبوهی اندوه خود را درحدوث سانحهٔ ایلچی مختارآن دولت بمضامین ذریعهٔ مصحوبی‌عالیجاه میرزا مسعود محول داشته ، تحمیل زحمتی بعاکفان حضرت ازتجدید عذرخجلت نکردیم ، چراکه صفای قلب و خلوص ارادت ما امری نیست‌که تا حال بر رای حقایق آگاه آن پادشاه والاجاه در پردهٔ اشتباه مانده باشد و شك نیست که چندانکه بر اتحاد و اتفاق عم و پدربخواست خداوند دادگرافزاید برای ما عین مأمول ودلخوا هست و خلاف آن ، العیاذ بالله ، مایهٔ‌کدورت واکراه . دیگر امیرکبیرعساکر نظام این مملکت محمد خان ازمعتمدین دربار‌این دولت ومحرمان خاص ما خود می‌باشد . توقع داریم که در

مهام دایرهٔ بین‌الدولتین بنوعی که ازین طرف ماذونست ازآن جانب سنی‌الجوانب نیزرخصت عرض یابد وهرگونه فرمایش که نسبت باین دولت باشد بی ملاحظهٔ مغایرت باومقرردارند. ایام سلطنت خجسته فرجام بکام باد ، والسلام» .

درتفلیس خسرومیرزا دربارهٔ آمبورکر(١) نام که ازکارگزاران‌روسیه درایران بوده با پاسکیویچ گفتگوکرده و تغییراورا خواسته است. عباس میرزا درین نامه وی‌را ازین کار سرزنش‌کرده است :

« خجسته فرزند مسعود خسرومیرزا بداندکه ازقراری‌که برما ثابت و آشکارگردید آن فرزند در باب تبدیل آمبورکر حرفی با جناب فرمانفرمای‌گرجستان در میان‌آورده و حال‌آنکه ما درین باب مطلقا واصلا فرمایشی‌بآن فرزند نکرده بودیم وراهی نداشت‌که ازو اظهار رضامندی‌ننماییم چراکه اوچندین سال درملك ما بود ، هرگزجزخیرخواهی دولتین و مزید اتحاد بین الحضرتین ازو دیده وشنیده نشد و شك نیست که هرگاه گریبایدوف بود این خجالت وبدنامی‌بدولت قاهرهٔ ایران نمی‌رسید. جواب این رقیمه را باید بزودی عرضه داشت نماید ، تا بدانیم آن فرزند درین خصوص چه گفته وبتجویزواستصواب امیرنظام حرف زده یا بی‌اطلاع او دیگرالبته ازخاطرآن‌فرزندگرامی‌محونشده که دستورالعمل ما باوهمین یك‌کلمه بودکه ازسخن وصلاح امیرنظام بیرون نرود و سخن احدی را جزونپذیرد وهرچه بصوا بدید اوبگوید وبکند هیچ راه بحث برآن‌فرزند نیست ودرمراجعت ازین سفران‌شاءالله تعالی بمزید توجهات ما محسود تمامی امثال و اقران و ممتاز اعاظم و فرمانروایان ممالك ایران خواهد شد و هرچه خود بگوید و بکند ، اگر همه بر وفق صواب باشد و مایهٔ انجام خدمات افزون ازحساب‌گردد ، بازمقبول ما نیست بل مردودست ، چرا که تخلف از امرو فرمان‌کرده وتجاوزازدستورالعمل نموده ،که بدترین‌گناهانست ، آن فرزند بمزید مدرك و کیاست موردکمال وثوق واعتماد ماست، اما یك‌نوع خودسری وخودپسندی دروسراغ‌داریم، که بخصوصه درین سفرازین جهت بسیارمشوشیم. تمام شد، شهرصفر١٢٤٥» .

پیداست که درین زمینه بـرای پذیرفتن خسرو میرزا و گذشتن از قتل گریبایدوف « گراف پسکویچ » بسیار موثر بوده و عباس میرزا راچنان ممنون‌کرده‌که این‌نامه را باو نوشته است :

« جناب معالـی نصاب نیکو خواه بلا اشتباه صاحب جمیع حمایلات دولت بهیهٔ روسیه جنرال انشف (٢) پسکویچ را با علامات مشفقانه مخصوص می‌داریم : ذریعهٔ آداب ودیعهٔ آن جناب رسید . رفتن فرزندی خسرو میرزا را بپطرز بورغ که صلاح دانسته است چون ما آن جناب را در جمیع مهام دایرهٔ بین دولتین امین کرده‌ایم و اعتماد داریم بسیار بسیار پسندیدیم و امیدواریم که آنچه ازرفتن ما خود منظور و مقصود بود چون پای توسط آن جناب در میانست ان شاءالله تعالی دررفتن فرزندی بعمل‌آید ونتایج خیر وخوب حاصل شود ،که عمدهٔ آن استرضای خاطر نصفت اقتضای اعلی حضرت عم اکرم تاجدار امپراطور اعظم افخم می‌باشد وهمهٔ مقاصد و مطالب بعد ازفضل خدا بحصول این استرضا انجام و اتمام می‌یابد. درباب غائلهٔ اتفاقیه ،که ازحوادث روزگاررخ‌نمود ومایهٔ تاسف دولت‌قاهرهٔ ایران

Général en chef (٢) Ambourker (١)

بود ، بسیار خرسند شدیم که آن جناب این کار را بعد از ورود فرزندی بتفلیس گذرانیده ، عریضهٔ خالصانه بدربار سلطنت مدار شاهنشاه اجل اعظم ، خلدالله ایفاذ داشته است واگرچه در عریضهٔ مزبوره دو تکلیف از جانب دولت بهیه روسیه نموده ، لیکن در حقیت و نفس الامر این دو تکلیف در حکم واحدند ، چراکه عمدهٔ رفع این غائلهٔ همینست که اعلی حضرت شاهنشاه جم جاه ممالك ایران فرزند خود را برای معذرت خواهی وتقریر برمراتب بی گناهی امنای این دولت و ناگاهی این قضیه بحضرت شامل رحمت امپراطور اعظم افخم کل ممالك روسیه فرستاد وشایان شوکت پادشاه والا جاه صاحب قدرت چنانست که بعد ازانکه ازین طرف باین سیاق عذرودرخواست بعمل آید ازان طرف بهرجهت ازجهات عفووگذشت شاهانه شامل شود. لیکن معهذا المراتب معلومست که امنای این دولت برای رفع بدنامی وحفظ نظام مملکت آنچه لازمهٔ اهتمامست در تعزیر و تادیب مرتکب و مفسد بعمل خواهد آورد ویکی درباب ماموریت عالیجاه جنرال دالقروکی (دالگاروکی) (۱) ، که بحسن اخلاق و فرط اخلاص مرغوب و معروفست وفرستادن توپهای عباسیه زاید الوصف ازآن جناب خشنود هستیم و از تعارفات و مهربانی که نسبت بفرزندی و همراهان او نموده کمال رضامندی داریم . انشاءالله عنقریب منتظروصول اخبارشمول عواطف والطاف اعلی حضرت امپراطوردربارهٔ اومی باشیم . دوازده عراده توپ ارمغانی اعلی حضرت معظم الیه هم در اقرب ازمان بوفور اهتمامات آن جناب خواهد رسید . بلکه امید عاطفتهای کلی در حق خود داریم ، که بر همهٔ عالم ظاهر شود ، خصوصا ررحضرت بلند مرتبت شاهنشاه جم جاه ایران، روحنافداه ، ازین رهگذرسربلندیو روسفیدی کامل بفضل الله حاصل نماییم والعاقبة بالعافیه ، والسلام» .

ازین نامه چنین برمی آید که برای عذرخواهی ازکشته شدن گریبایدوف گفتگوی این بوده است که عباس میرزا خود بدربار تسار برود . شاید چنانکه پیش ازین گذشت که عباس میرزا مایل بوده است سفری بروسیه بکند این بار نیز خود این تقاضا را داشته است . خسرومیرزا درموقع امضای عهدنامهٔ صلح درترکمان چای حضورداشته وپاسکیویچ با اوآشنا بوده وشاید پاسکیویچ خود وی را برای این ماموریت پیشنهادکرده باشد.

پذیرایی گرمی که تسار از خسرومیرزا درسن پترزبورگ کرده چنان می نماید که بیش ازانتظاردولت ایران وکارگزاران آن زمان بوده است . قایم مقام در نامه ای که ازآذربایجان باللهیار خان آصف الدوله برای پذیرایی از وزیر مختار روسیه جانشین گریبایدف فرستاده چنین نوشته است: «نواب خسرومیرزا را، باوصف آن رفتارکه بگریبایدوف شد نوعی اعزاز نمودندکه بهیچ شاهزادهٔ فرنگستان نشده بود . تلافی آنرا انشاءالله تعالی شما باین ایلچی که آمده است بفرمایید (۲) » .

جنگهای ایران وعثمانی

ازآغاز دورهٔ صفویه تاهنگامی که ترکان عثمانی اندك اندك ناتوان شده اند یعنی تاآغاز دورهٔ مشروطیت درایران سالیان درازروابط ایران وعثمانی خصمانه بوده وگاهی منتهی بجنگ

---

(۱) Dolgorouki (۲) منشات قایم مقام ص ۱۲۳

می‌شده است . درمشرق خاك عثمانی در مرزهای ایران از زمانهای قدیم برخی طوایف ترك بآیین شیعه گرویده بودند و هنگامی که اختلافی با دولت عثمانی پیدا می کردند همسایگان ایشان درایران که با ایشان روابط نژادی وزبانی وهم کیشی‌داشتند بیاری‌ایشان برمی‌خاستند و جنگ درمیان ایران وعثمانی درمی گرفت . تا امپراتوری روسیه بر گرجستان وارمنستان چیره نشده بود ایران وعثمانی‌هردوخود را مالك این دوناحیه می‌دانستند واین اختلاف‌نیز بجنگ مینجامید. اختلاف‌دیگر برسرشهر بغداد وزیارتگاههای شیعه درنجف وکربلا وسامره‌و کاظمین بود که هر کس بغداد را در دست داشت این زیارتگاهها نیز زیر فرمان اوبود . کردستان نیز درمیان ایران وعثمانی تقسیم شده بود وهرزمان که اختلافی درمیان دوتیره از کردان درمی‌گرفت دودولت نیزدربرابریك دیگرصف آرایی می کردند .

نادرشاه برای تصرف بغداد و دست یافتن برزیارتگاه های عراق بسیارکوشیده بود و قاجارها که بپادشاهی‌رسیدند همین اندیشه‌را می‌پختند وهمین سبب شد که از۱۲۲۱ تا۱۲۳۸ سه باردرمیان ایران وعثمانی جنگ درگرفت .

از زمان نادرشاه سرحد ایران در ناحیهٔ سلیمانیه که طایفه‌ای ازکردان بنام بابان در آنجا می‌زیستند تعیین نشده بود وحکمرانان سلیمانیه وشهرزوررا حکمران بغداد با موافقت ایران برمی‌گزید وگاهی اختلافی در میان در می‌گرفت و چون در دولت عثمانی برخی از حکمرانان وازآن‌جمله حاکم بغدادآزادی عمل داشتند و درموقع اختلاف دولت عثمانی ازو پشتیبانی می کرد کار بجنگ درمیان دودولت می کشید. درین دوره که از۱۲۱۹ تا ۱۲۲۸ و از۱۲۴۱ تا ۱۲۴۳ ایرانیان گرفتار جنگ با روسها بودند هرگاه که دولت عثمانی موقع را مناسب دید بایران حمله‌کرد .

بار اول در۱۲۲۱ جنگ در گرفت زیرا که در ۱۲۲۰ پس از مرگ ابراهیم پاشا حکمران سلیمانیه وشهرزور برادرش عبدالرحمن پاشا که متکی بایرانیان بودبجای اونشست. علی پاشا حکمران بغداد اورا ازشهر زور بیرون کرد ووی باامان الله خان اردلان حکمران کردستان ایران پناه برد . وی هم ازفتحعلی‌شاه اجازه گرفت‌عبدالرحمن پاشارا بحکمرانی شهر زور برگرداند . در همان زمان حکمران بغداد احمد چلبی نام را بچمن سلطانیه نزد فتحعلی شاه برای‌اعتراض فرستاد. فتحعلی‌شاه‌هم میرزا صادق وقایع نگارمروزی را با احمد چلبی برای گفتگوبا علی‌پاشا ببغداد روانه کرد و چون این کار نتیجه نداد حکمران بغداد خالد پاشا نام را بحکومت شهر زورگماشت . امان الله‌خان بدستور فتحعلی شاه عبدالرحمن پاشا راکه درطهران نزد فتحعلی‌شاه رفته وخلعت گرفته بود بحکمرانی‌شهرزورنشاند وخالد پاشا را ازآنجا راند وناچارجنگ درمیان ایران وعثمانی درگرفت .

فرماندهی این جنگ با محمد علی میرزا دولتشاه پسرمهترفتحعلی شاه بودکه در آن روزگارجوانی هجده ساله بود .

چند تن ازسرداران لایق خود مانند ابراهیم‌خان دولوقاجارومحمد علی خان‌شامبیاتی راباو روانه کرد وفرمانروایی همه نواحی‌مغرب ایران را از آذربایجان تا بصره باوداد . وی درجمادی‌الاولی ۱۲۲۱ ازراه قزوین وهمدان بکرمانشاه رسید و هنگامی که در همدان بود علی پاشا با سی‌هزارسپاهی‌خود بزهاب رسیده بود وازانجا سلیمان پاشاکهیا خواهرزادهٔ

خویش را با پانزده هزارسوارعرب و گرجی بشهرزورفرستاده بود. عبدالرحمن پاشاگماشته ایران توانایی نداشت و بسنندج نزد امان‌الله خان گریخت . علی پاشا هم تا نزدیکی پاطاق رسید وچون درهمان هنگام نوروزخان‌میر بارازسرداران‌ایران ازآذربایجان آهنگ کردستان کرده بود علی پاشا برای دفع وی بشمال متوجـه شد و درکناررود سیروان یاگاماسب آب فرود آمد.

چون نوروزخان با لشکریان خود بلشکرگاه محمد علی میرزا رسید وی هم او را با گروهی ازسواران مدانلووجهان بیکلو فرستادکه نواحی درمیان مندلیج ویعقوبیه‌را تاراج کنند و بازماندهٔ لشکر علی پاشا را که در زهاب مانده بود بمغرب برانند . وی فتاح پاشا فرمانده لشکریان عثمانی را در زهاب شکست داد و بسیاری ازسپاهیان ترک را اسیرکرد و فتاح پاشاگریخت ودرکناررود سیروان بعلی پاشا پیوست .

محمد علی میرزا پیش ازانکه با لشکرعلی پاشا روبرو شود از پدرش یاری خواست و فتحعلی شاه عده‌ای را فرستاد وعلی‌پاشا با لشکریان خود ازکناررود سیروان بدشت مریوان رفت ودرآنجا جنگ سختی درگرفت . فرماندهان سپاه ایران صفی یارخان‌کرد بچه وامان الله خان اردلان وفرج‌الله خان افشار و سپاهیانشان بیشترازکردان بودند . فرماندهان سپاه عثمانی همان علی پاشا حکمران بغداد و سلیمان پاشاکهیا و خالد پاشا و سلیمان پاشا متسلم کرکوک بودند ودرلشکرشان یك‌فوج‌عرب بود. پس‌اززد وخوردی ترکان شکست خوردند و سه هزارتن ازیشان کشته شد و سلیمان پاشاکهیا گرفتار شد و ایرانیان ترکان را تا نزدیك سراپردهٔ علی پاشا دنبال کردند .

علی پاشا ناچارشیخ جعفر لحساوی نجفی راکه از روحانیان شیعه بود نزد محمد علی میرزا فرستاد وخواستارصلح شد. وی نیز بیش ازچهارهزاراسیرعثمانی‌را آزادکرد وسلیمان پاشاکهیا را بطهران فرستاد وشیخ جعفرهم بطهران آمد وبشفاعت وی‌فتحعلی شاه سلیمان‌پاشا را آزادکرد وحکمرانی بین‌النهرین را باو وحکمرانی‌شهرزوررا باردیگر بعبدالرحمن پاشا داد وباردیگرمیرزا صادق وقایع نگاررا بسفارت باستانبول فرستاد .

در ۱۲۲۲ علی پاشا درگذشت و سلیمان پاشا والی بغداد شد . در همان سال سلطان سلیم خان سوم آل عثمان مرد وسلطان مصطفی خان چهارم بجای اونشست ووی‌با حکمرانی سلیمان پاشاکهیا موافقت کرد . فتحعلی شاه شیخ ابراهیم شیخ‌الاسلام خوی را برای تبریك جلوس اوفرستاد واختلاف ازمیان برخاست وتا پنج سال صلح برقراربود .

جنگ سال ۱۲۲۷

سلطان محمود خان دوم آل عثمان که در ۱۲۲۳ بسلطنت عثمانی نشست چون در آن موقع ایران گرفتارروسیه بود هیئتی‌راکه عبدالوهاب پاشا وشاکرپاشا وحیرت پاشا ازاعیان دربارش جزوآن بودند برای‌سازش بایران فرستاد. ایشان دررببع‌الثانی۱۲۲۶ واردطهران شدند ودرنتیجهٔ گفتگوبا میرزا شفیع صدراعظم ایران قرار شد حکمران شهر زور را همیشه دولت ایران انتخاب‌کند وحکمرانی بغداد باکسی باشدکه هردودولت بنصب اورضایت بدهند

ودیگرزایران ایرانی را در کربلا ونجف نیازارند ودودولت در دشمنی با روسیه ائتلاف کنند وهریك که عهد نامه‌ای با روسها می بندد منافع دیگری را درنظر بگیرد . فتحعلی‌شاه اجازه داد که عبدالوهاب پاشا در تبریز در دستگـاه عباس میرزا بماند و دیگران بخاك عثمانی برگشتند .

پیداست که این حیلهٔ دربار عثمانی برای خام کردن ایرانیان بود چنانکه ترکان بی موافقت دربار ایران عبدالله پاشا را بحکمرانی بغداد گماشتند و وی در اواسط سال ۱۲۲۷ عبدالرحمن پاشا را ازفرمانداری شهرزورعزل کرد و اسمعیل آغا حاکم اربیل (اربل) را بطهران نزدفتحعلی شاه فرستاد که چون بودن عبدالرحمن پاشا در شهر زور اختلاف درمیان ایران وعثمانی‌را برمی‌انگیزد باید حکمرانی شهر زور را بدیگری داد. فتحعلی شاه درخشم شد وچون بر خلاف عهدی که با هم بسته بودند دولت عثمانی در صلح با روسیه رعایت منافع ایران‌رانکرده بود بمحمد علی میرزا فرمان دادکه عبدالرحمن پاشا را بازبحکمرانی شهر زوربنشاند و همین کارسبب شدکه جنگ دوم آغاز شود .

پیش از جنگ نخست محمد علی میرزا مهـدی خان کلهر را ببغداد نزد عبدالله پاشا فرستاد وچون وی فرستادهٔ ایران را نپذیرفت لشکریان ایران درشعبان ۱۲۲۷ ببغداد حمله بردند . سه دسته ازلشکرایران ازراه قراتپه وقزل رباط وزهاب بسوی بغداد رهسپارشدندو فرماندهی‌دستهٔ سوم را محمد علی میرزا خود بعهده داشت . پس اززد وخوردهایی سرانجام سپاهیان‌ایران ترکان را درکرند وزهاب‌وحوالی اربیل (اربل) شکست دادند .

عبدالله پاشا حیله کرد و شیخ محمد جعفر لحساوی معروف بنجفی راکه از روحانیان شیعه‌بود نزدمحمد علی میرزا فرستاد و پیغام دادکه وی ازنخست‌باپیشنهادهای اوموافق بوده است وجنگ درمیان دو ملت مسلمان روانیست و بدین گونه محمد علی میرزا را فریب داد و مانع شد بغداد راکه بزودی می گرفت تصرف بکند ودرضمن عبدالرحمن پاشا را بحکمرانی شهرزورپذیرفت .

پس ازانکه باردیگرصلح برقرارشد عبدالله پاشا بدست اسعد پاشا پسرسلیمان پاشاکهیا سابق‌الذکر که اعراب بنی‌منتفك را بروشورانیده بود کشته شد واسعد پاشا با موافقت ایران در ۱۲۲۸ حکمران بغداد شد . در همان زمان دربار عثمانـی جلال الدین پاشا را بسفارت بطهران فرستاد ومدتی‌با حضورعبدالوهاب پاشا ومیرزارضا قزوینی نمایندهٔ ایران گفتگو کرد وسرانجام فتحعلی شاه میرزا رضا را با اوباستانبول فرستاد ودولت عثمانی پیشنهادهای‌ایران را دربارهٔ حکومت شهرزوروبغداد وزایران ایرانی و اختلافات مرزی پذیرفت و میرزا رضا دراواخرذی الحجه ۱۲۲۹ بطهران‌برگشت .

جنگهای ۱۲۳۶ - ۱۲۳۸

در۱۲۳۶ بازاختلافاتی درمیان ایران وعثمانی درگرفت . درآغازاین سال قاسم آقا حیدرانلو بتحریك سلیمان پاشا والی بایزید وموش بااتباع خود ازایران بخاك عثمانی کوچید و عده‌ای از افراد ایل سیبکی را هم با خود برد و چون کارگزاران ایران خواستند مانع

شوند فرمانده لشکریان ترك دروان درین کارمداخله کردو از سوی دیگر صادق بیك نام که خود را فرزند سلیمان پاشاکهیا می‌دانست و داود پاشا حکمران بغداد وی را دنبال کرده بود بلشکرگاه عباس میرزا درآذربایجان پناه برد . والی ارز روم ازعباس‌میرزا خواست وی را تسلیم کند وعباس میرزا هم اورا با همراهانش بارزروم فرستاد ولی حافظ محمد پاشا والی‌شهرمزبور برخلاف قولی که داده بود اورا با همهٔ همراهانش کشت .

این پیشامد جنگ دیگری در میان ایران وعثمانی برانگیخت . درپایان سال ۱۲۳۶ درآذربایجان وکرمانشاهان لشکری برای‌حمله آماده کردند ودر ذیحجهٔ آن سال‌جنگ درگرفت .عباس میرزا با لشکریان خود ازخوی وماکو بنواحی بایزید وارزروم تاخت ودر حوالی توپراق قلعه لشکریان عثمانی نخستین شکست را ازو خوردند و بقلعه پناه بردند . حسن خان قاجارقزوینی فرمانده قسمتی ازلشکرایران قلعه را محاصره کر و پس ازکشتن چهارهزارتن از ترکان قلعه راگرفت . ازسوی دیگر عباس میرزا شتابان خود را ببایزید رساند وبهلول پاشا حکمران آن سرزمین را در قلعهٔ آق سرای شکست سختی داد و وادار بتسلیم کردوپس ازفتح آن قلعه بفیروزی وارد بایزید شد ومیرزا ابوالقاسم قایم‌مقام درآن شهربنام فتحعلی شاه خطبه خواند .

پس ازگرفتن ناحیهٔ بایزید عباس میرزا آماده شد بشهرمنازکرد درارمنستان عثمانی حمله کند ودرحملهٔ نخستین غنایم فراوان وشانزده توپ از عثمانیان گرفت وراه ارزروم نیز بدست سپاهیان ایران افتاد . خسرو محمد پاشاکه مامور پاسبانی ازان شهر بود شهر را رها کرد و بنارین قلعه درجنوب ارزروم رفت . محمد زمان خان قاجار را عباس میرزا مامور کرد با دوهزارپیاده وهشت‌هزارسواربا دسته‌ای‌ازترکان که‌درناحیهٔ حسن قلعه بودند جنگ کند وچون وی را ترکان محاصره کردند عباس میرزا شتابان خود بیاری او رفت و ترکان درناحیهٔ بولاتلق درحوالی قلعهٔ موش شکست خوردند و ۱۷ توپ ونزدیك دویست هزارچهار پای بدست لشکریان ایران افتاد . در همان هنگام قلعهٔ منازکرد را گرفتند و حسین خان سردارهم قلعهٔ موش راگرفت وبدین گونه قلاع بایزیدوآبشگرد و بادین ومنازکرد و بدلیس وموش واخلاط وتوپراق قلعه با ۴۸ توپ و غنایم دیگر در ماه صفر ۱۲۳۷ بدست ایرانیان افتاد ودولت عثمانی برای جلب رضای عباس میرزا حکمران ارزروم را عزل کرد .

درجبههٔ دیگر محمدعلی میرزادولتشاه بیاری حسن‌خان‌فیلی وسپاهیان لرستان درحوالی شهرزور لشکریان‌محمد آقاکهیاومحمودپاشارادرمحرم۱۲۳۷ تاکرکوك عقب نشاندوسپس سامرارا گرفت وببغداد حمله کرد . لشکریانش سپاه داود پاشا حکمران بغداد را محاصره کردند. وی شیخ موسی‌پسرشیخ جعفرنجفی سابق‌الذکر را بشفاعت نزد محمد علی میرزا فرستاد. درین هنگام در۲۶ صفر۱۲۳۷ محمد علی‌میرزا در لشکرگاه‌خود درکنارطاق کسری‌هنگام‌محاصرهٔ بغداد ناگهان درگذشت وسبب مرگش معلوم نشد .

پس ازین وقایع دولت عثمانی لشکری انبوه بفرماندهی محمد امین‌رئوف پاشا وهفتاد هزارتن بارزروم فرستاد تا نواحی راکه ایرانیان تصرف کرده بودند پس بگیرند . درآغاز حسن خان قزوینی دسته‌ای ازسپاهیان ترك را در قارص شکست داد وگروهی اسیر شدندکه عباس میرزا ایشان را بخوی فرستاد وخود دررمضان ۱۲۳۷ بیاری‌صد وبیست تن سربازانی

که در توپراق قلعه محاصره شده بودند شتاب کرد . نخست گروهی از ارمنیان را که در قراکلیسیا برسرراه آن قلعه مقاومت می کردند شکست داد وسپس با چهارهزارتن لشکریان خود آهنگ توپراق قلعه کرد وچندان در برابرلشکریان عثمانی ایستادگی کرد تا بازماندهٔ سپاهیانش رسیدند . جنگ سختی در گرفت وکاربجنگ تن بتن کشید و سرانجام پس از یك شبانروز دلاوری لشکریان ایران ترکان شکست سخت خوردند . یکی از فرماندهان مهم جمال الدین محمد چپان اغلی با سپاهیان خود گریخت و فرماندهان دیگر نیز ازو پیروی کردند وسراسرلشکرگاه و مهمات جنگی و توپخانه ترکان را بدین گونه در شوال ۱۲۳۷ ایرانیان تصرف کردند و از لشکریان عثمانی تنها بیست هزار تن باقی ماند که با رزروم بازگشت .

فرماندهان لشکر ایران خواستار بودند جنگ را دنبال کنند اما چون سربازانشان خسته شده بودند عباس میرزا این کاررا نپذیرفت ودردشت خالباز که جای خرمی بود اردو زد ومیرزا تقی خان فراهانی راکه بعدها بنام امیر کبیر واتابیك اعظم صدراعظم ناصرالدین شاه شد و درین موقع ازمنشیان دستگاه قایم مقام بود بارز روم فرستاد تا با نمایندگان دولت عثمانی دربارهٔ قرار صلح گفتگو کند .

چون خبراین پیشرفتها بفتحعلی شاه رسید خواست کاری راکه محمدعلی میرزادولتشاه در جبههٔ بغداد آغاز کرده بود بپایان برساند وچند تن از فرمانروایان نواحی غربی ایران را با لشکریانشان مامور گرفتن بغداد وشهرزور کرد وسه دسته ازیشان ازکردستان وکرمانشاه رهسپارشدند . اما درآن موقع بیماری و با نیمی ازلشکریان ایران را ازپا درآورد وشاه نیز که آهنگ زیارت عتبات را داشت ازنهاوند شتابان بطهران برگشت و درآن موقع باو خبر رسیدکه محمد امین رئوف پاشا آمادهٔ صلح شده است و قرارست در بهارسال بعد نمایندگان دولت عثمانی برای گفتگو وارد طهران بشوند .

سرانجام درآغازسال ۱۲۳۸ درمیان نمایندگان دودولت گفتگودربارهٔ صلح درطهران وارزروم شروع شد ومحمدامین رئوف پاشا رادربارعثمانی ماموراین کارکرد. فتحعلی شاه شرایط صلح را بوسیلهٔ قاسم خان هنگ سفیرایران دراستانبول باطلاع سلطان عثمانی رساند وازان جمله پرداخت خراج سالیانه بدولت ایران بود اما ترکان آنرا نپذیرفتند و نجیب پاشا نام را بانامه‌ای که شامل مواد عهدنامه بود با سفیر ایران بطهران فرستادند . چنان می نماید که فتحعلی شاه درین موقع دراندیشهٔ جنگ دوم باروسیه بوده است که دوسال بعددر گرفت وبرای انکه تهیهٔ آن جنگ شوم را ببینند صرفه را درین دیده است که از خراج بگذرد وزودتربا دولت عثمانی صلح کند.

درهرصورت نخست میرزا تقی خان فراهانی نمایندهٔ ایران ومحمد امین رئوف پاشا نمایندهٔ عثمانی در۱۹ ذیقعدهٔ ۱۲۳۸ عهد نامهٔ صلح را درارزروم امضاکردند وسلطان محمود خان نیزآنرا امضاکردوباسفیرخود بطهران فرستاد وفتحعلی شاه باحضور سفیرعثمانی اندك تغییری درآن داد ودرربیع الثانی ۱۲۳۹ آنراامضاکرد.

عهدنامه ارزروم

متن این عهدنامه که میرزا تقی خان ومحمد امین رئوف پاشا در شهرارزروم تهیه کرده‌اند ومیرزا علی نمایندهٔ ایران ومحمد امین رئوف پاشا نمایندهٔ عثمانی امضاکرده‌اند بدوزبان ترکی وفارسی تهیه شده و در ۱۹ ذیعقده ۱۲۳۸ بدین گونه بتصویب رسیده‌است:

«عهدنامه ومصالحه‌ای که بتاریخ هزارویکصد وپنجاه و نه درباب حدود وثغور قدیمه نیزشرایطی که سابقا درباب حجاج وتجاروردفراری و رهایی اسراراواقامت شخص معین در دربارطرفین انعقاد یافته است تماما وکلا بین الدولتین مرعی ویرقرارومعتبربوده بارکان آن وجها من‌الوجوه خللی عارض نشده وبین دولتین علیتین شرایط دوستی و مقتضای الفت ومحبت همیشه معمول باشد.

شرط : من بعد صمصام آشوب وخصام درنیام بوده و مابین دولتین علیتین معامله‌ای که مؤدی‌کدورت وبرودت ومنافی‌سلم وصفوت باشد وقوع نیابد و آنچه داخل حدود قدیمهٔ دولت عثمانی بوده ودراثنای جنگ یاقبل ازان بدست دولت ایران در آمده بالجمله قلاع واراضی وفضا وقصبه وقرابحالت حالیه درظرف مدت شست روزازتاریخ امضای این‌عهدنامه بدولت عثمانی تماما تسلیم شود ومحض حرمت این مصالحه خیریه گرفتاران طرفین را بلاکتم واخفارهاکرده ومأکولاتی‌که دراثنای‌راه برای‌آنها لازم می‌شود داده ، مومی‌الیهم را بسرحد دولتین برسانند.

فصل اول ــ چون هیچ دولتی‌نباید درامورداخلهٔ دولت دیگری مداخله نماید من بعد خواه باطراف کردستان‌که جانب بغداد واقعست وخواه بکلیهٔ محالی‌که داخل حدود می‌باشند و نیز بنواحی سنجاقهای کردستان سبباً من الاسباب و وجهاً من الوجوه از طرف دولت ایران مداخله وتجاوزوتعرض نشده و ازمتصرفین سابق ولاحق سنجاقهای مزبوره حمایت نشود واگرازحوالی مزبوره ببیلاق وقشلاقهای‌طرفین بیایند درباب رسومات عادیه ییلاقی وقشلاقی وسایردعاوی‌که بوقوع می‌رسد مابین شاهزادهٔ عباس میرزا ولیعهد دولت ایران ووالی بغداد مذاکره شده و رفع گرددکه باعث‌کدورت بین‌الدولتین نشود.

فصل دویم ــ چون این مسئله ازشرایط سابقه است‌که با اهالی ایران‌که بکعبهٔ مکرمه ومدینهٔ منوره وبسایر بلاد اسلامیه رفت وآمد می‌نمایند مانند حجاج وزوار و سایر اهالی بلاد اسلامیه‌رفتارشود وازیشان باسم دورمه وباسم‌دیگری که‌خلاف شرع وقانون باشد چیزی‌مطالبه نشودوهم چنین اززوارعتبات‌عالیات مادامی‌که مال‌التجاره دردست‌ندارند مطالبهٔ باج نشود و اگر مال‌التجاره داشته باشند حقوق گمرکی موافق قاعدهٔ معموله گرفته شده و زیاده چیزی مطالبه نشود وازطرف ایران نیزبا تجارعثمانی ازهمین قراررفتارشود، لهذا من بعد ازطرف وزرای عظام و میرالحاج و میرمیران‌گرام وسایرضابطان وحکام عثمانی برای اجرای این شرط قدیمی‌که درحق حجاج وتجارایران قید شده است باید دقت ورعایت بعمل آید وازشام شریف الی حرمین محترمین و ازآنجا الی شام شریف از طرف امین صرهٔ همایون مواظبت شود که خلاف شرط چیزی‌گرفته نشده و ازمومی‌الیهم حمایت شود و اگرمابین آنها نزاعی

روی دهد با نظارت امین صرهٔ همایون و بتوسط معتمدی از یشان رسیدگی شود و مخدرات حرم شاهنشاهی و حرمهای شاهزادگان عظام و سایر اکابر دولت ایران که بحج شریف و عتبات عالیات می‌روند بفراخور مرتبه مورد احترام گردند وهم چنین دربارهٔ حقوق گمرکی تجار ایران از همان قرار رفتار شود که با تجار اهل اسلام تبعهٔ عثمانی رفتار می‌شود و از مال‌التجارهٔ ایشان فقط یك دفعه ازقرار چهار قروش درصد گمرك گرفته شده و برخلاف قبض تادیه که بآنها داده می‌شود ومادامی که مال‌التجارهٔ مذکوره بدست دیگری منتقل نشده است در محل دیگر مجددا حقوق گمرکی مطالبه نشود وتجار ایران که چوب گیلاس را برای تجارت باسلامبول می‌آورند چون دردولت عثمانی انحصار بیع و شری ممنوعست بهر کس که بخواهند بفروشند و باتجار و تبعه واهالی دولتین که بمملکت جانبین آمد وشد می نمایند بمقتضای جهت جامعهٔ اسلامیت بطور دوستانه رفتار خواهد شد که ازایذا واضرار محفوظ باشند .

فصل سوم ــ عشیرت حیدرانلو وسیبکی که بین‌الدولتین متنازع فیها بود والیوم در خاك دولت عثمانی ساکن هستند مادامی که درین طرف هستند اگر بحدود ایران تجاوز کرده و خسارت وارد آوردند سرحد داران عثمانی درمنع وتربیت آنها دقت نمایند ، اگراز تجاوز وخسارت دست برندارند و سرحد داران نتوانند ازآنها ممانعت نمایند دولت عثمانی ازآنان حمایت نکنند ، چنانچه آنها برضایت ورغبت خود بطرف ایران بگذرند دولت عثمانی مانع نشود وبعد ازین که بطرف ایران آمدند اگرمجدداً بخاك عثمانی روند قبول نشده و ازآنها حمایت نشود واگر بطرف ایران آمده وبعد بحدود عثمانی تجاوز کرده وخسارت زنند مامورین سرحدی دولت ایران درمنع تجاوز دقت نمایند .

فصل چهارم ــ بموجب شرط قدیم فراریهای دولتین قبول نشده و ازآنها نباید حمایت شود وکذلك عشایر وایلاتی که ازعثمانی بایران وازایران بعثمانی می گذرند قبول نشده واز آنها حمایت نشود .

فصل پنجم ــ آنچه دراسلامبول و سایر ممالك دولت عثمانی اموال تجار ایران بواسطهٔ حکومت شرع بثبت دفتر درآمده وحفظ وتوقیف شده است ازتاریخ این تمسك الی مدت شصت روز درهر محلی که باشد ازروی دفتر بتوسط شرع وایلچی ایران بصاحبان آنها تسلیم شود و سوای اموال محفوظهٔ مزبوره اگر دراثنای خصومت ازاموال تجار و زوار واهالی ایران که در خاك عثمانی بودند از طرف بعضی وزرا و سایر ضابطان چیزی جبرا گرفته شده باشد لدی‌الافاده فرمان عالی صادر می‌شود که بتوسط وکلایی که مومی‌الیهم معین می کنند بعداز ثبوت شرعی در محل اموال مذکوره گرفته شود .

فصل ششم ــ درصورتی که درممالك عثمانی شخصی بلاولد فوت شده ووصی شرعی نداشته باشد مامورین بیت المال ترکهٔ متوفی را بتوسط حکومت شرع و پس از ثبت سجل عیناً در محل امنی یك سال حفظ نمایند ووقتی که وارث ویا وکیل شرعی پیدا شد بموجب ثبت دفتر اشیاء مذکوره بتوسط حکومت شرعی بآنها تسلیم شود ورسوم عادیه و کرایهٔ محلی که اشیادر آن حفظ شده است دریافت شود و در صورتی که اشیاء محفوظه بواسطهٔ حریق یا این قبیل حوادث تلف گردد ادعایی نشود واگر درمدت یك سال وارث ووصی یا وکیل پیدا نشود ترکهٔ محفوظه از طرف بیت‌المال بفروش رسیده ، قیمت آن محفوظ شود . در صورت فوت تبعهٔ

عثمانی در ایران ازهمین قرار رفتار شود .

فصل هفتم ـ بموجب شرط سابق ومحض تایید دوستی ما بین دولتین درهرسه سال شخصی ازطرف دولت ایران درعثمانی وشخصی ازطرف دولت عثمانی در ایران مقیم شود و از تبعهٔ دولتین علیتین که در اثنای محاربه بطرفین گذشته وعمل بدی از آنها بروزکرده باشد محض حرمت این عهدنامه درحق این قبیل اشخاص بواسطهٔ این اسائت سیاست نشود.» .

رفتار عباس میرزا در جنگ های با عثمانی

ازعباس میرزا دو نامه خطاب بپدرش مانده است که سیاست و رفتار وی و علل شرکت درین جنگها را بیان می کند. ازین نامها پیداست که فتحعلی شاه ازکارهای عباس میرزا درین زمینه ایرادی می گرفته ووی خودرا درین دونامه تبرئه کرده است .

نسخهٔ نامه اول بدین گونه است :

«عرض نواب نایب السلطنه دامت شوکته وجلالته اینست که : من بخاك پای فلك فرسای همایون قسم می خورم و دشمن نمك با محك شاهنشاهی باشم که هرگز در باب تفویض خدمت شهرزور و بابان خیال این که بهوای نفس طمعی درآنجا داشته باشم یا وسعت درمحل اختیار خود بخواهم نداشته ام و ندارم . این بدخلقی و جسارت را هم در سیاق چاکری و عبودیت هرگز نمی کردم وجایز نمی داشتم که نپرسیده واشارت نفرموده خودسرسبقت در عرض امثال این مطالب کنم . خدای داندکه هیچ چیز باعث برین عرض وجسارت نشد. دیگراین که درین دوساله که جنگ دولت عثمانی درمیان بود هربارکه من بخدمت وسفرمی رفتم درکوهستانات و کردستانات سرحد ارومی وساوجبلاغ تعرضات کلیه برعیت و ولایت شاهنشاهی می رسید و امسال بهارخرابی بسیار بدهات ومحصول بعضی ازایلات و بلوکات رسانیدند که من ناچارشدم ولابد شدم که برای رفع خرابی این ولایت بعرض خاکپای اقدس جسارت کنم ودرصدد انضباط امرسلیمانیه وبابان برآیند که هروقت درسمت ارزنة الروم وموش وقارص سفری وخدمتی اتفاق افتد ازین پشت سراطمینان وفراغت کلی از تصدق فرق شاهنشاهی برای نوکری که ازآن ولایت بسفر وخدمت می رود باشد وحال که قبلهٔ عالم روح العالمین فداه خدمت انضباط این طرف را بعهدهٔ من خود محول فرمودند این مطلب معلومست که امثال این کارها از من که گرفتار و مشغول چندین کارم از پیش می توانم بردنه دیگری ، که خدمت بزرگش همین يك کار باشد » .

پیداست که این نامه را عباس میرزا در بارهٔ جنگ آخر که از ۱۲۳۶ تا ۱۲۳۸ روی داده نوشته است . نامهٔ دوم نیزدرهمین زمینه ودرباره گفتگوهای صلح باکارگزاران عثمانی وحوادث پیش ازعزیمت ازنهاوند بجانب بغداد وبدین گونه است :

«عرض نواب نایب السلطنه دام ایام اجلاله اینست که : چون کل دول کفردرین اوقات صلح وسازش دارند همیشه سعی وکوشش وتلاش وجهد من درین میانه این بودکه غبار نقاری مابین دودولت اسلام نباشد . تا پارسال کارازسلم وصلح گذشت ، جای سازش نماند . بعد از مقدمهٔ موش و بایزید و ارجیش که بتبریز رسیدیم فوراً از جانب خود قایم مقام را بسازش فرستادیم . جواب درست ندادند . چند بارهم ازگوشه وکناردرصلح زدیم وبجایی منجر نشد،

تا امسال بخواست خدا و طالع شاهنشاه روحنا فداه آن شکست را خوردند و بعد ازان فوراً آدم فرستادیم وتکلیف صریح ازجانب خود بصلح کردیم وبعد میرزا تقی را فرستادیم و تعهد خدمت اقدس نمودیم واو را روانه کردند ووعدهٔ چهل روزه دادند که خبر برسانند ، وفا نشد وبا وجود این‌مطلب بازچند باربتوسط انگلیسها بایلچی متوقف اسلامبول اظهارشده است وهنوزبهیچ وجه‌جواب نرسیده وبشدت ازاطراف‌وجوانب درتدارك جنگند وهیچ اثری‌ازصلح‌و سازش معلوم نیست وبا وصف این مطلب هرگاه ما ، که چاکران این دولت و سرحد دار این مملکت می‌باشیم، بامید صلح بنشینیم وازتدارك کارغافل شویم خلاف مصلحت دولت قاهره‌است واین مطلب را ازروی بلدیت و فدویت صریحا عرض می کنم که : هرگاه پیش دستی از جانب ما نشود وماه دویم بهارداخل خاك دشمن نشویم وآنقدرتامل کنیم که جوزا و سرطان برسد و قشون وتوپخانه واستعداد وجیرهٔ رومی ازاطراف وجوانب جمع شود واکراد واحشام خانه‌و عیال ودواب واموال خود را درییلاقات ومضافات جا دهند و سواره وسپاهی از اطراف مثل موروملخ هجوم آورشوند اگرجنگ خواهیم بکنیم یا صلح خواهیم بکنیم کار مشکل می‌شود وچاره دشوارخواهد شد وکبروغروررومی درصلح وقوت وزورشان درجنگ بسیاربسیارزیاد خواهد شد، ولکن هرگاه ازین‌جا زود حرکت‌شودوتا ییلاقات‌برف دارد ودرشقاق نمی‌توان زیست داخل‌ملك دشمن بشویم وقبل ازآنکه قشون عثمانی جمع شود شرارهٔ اشراراکراد را، که مایهٔ هر شر و فساد همانها هستند ، بفضل وکرم الهی وطالع فیروزشاهنشاهی ازهم بپاشیم وان‌شاءالله تعالی ازموش بپایین برانیم ، اگرخواهم جنگ بکنم یا صلح ، بعون‌الله تعالی آسان می‌شود و باسهل وجوه میسرخواهد بود وکبروغروررومی بتعارف و تملق بدل می‌شود وزور بعجز وقصورمنجرخواهد گردید و باین جهات اگررای مبارك شاهنشاهی قرارگیرد که پیش دستی شود باید قشون سواره ، که مامور و مقررمی‌فرمایند ، وقتی از آنجا حرکت کند که اواخرحمل یا اگر بسیار دیرشود اوایل ثور بتبریز برسند ، که قشون این‌جا را معطلی دست نداده ، بی انتظار باکمال استظهار ، ان‌شاءالله تعالی ، در همان اوقات عازم خدمت شوند و درین صورت که ازابتدای ثوربکاراین طرف شروع شود امیدواریم که تااوایل میزان، خواه بصلح وخواه بجنگ ، فراغت ازین طرف حاصل توان کرد . وقت قشون‌کشی سمت بغداد هم همان وقتهاست وکدام نعمت بهتر وبالاتر ازینست که درین عزیمت ملوکانه پروانهٔ احضار ما برسد درین سفرملازم رکاب فلك فرسا شویم وجان‌نثاری درحضورمهرظهورنماییم . درباب حرکت موکب جهان‌گشا امرامراشرف همایونست ، ولکن چون از روی کمال عاطفت از ما استفسارفرموده‌اندامتثالا لامره‌الاعلی عرض می‌شودکه موکب اقدس هرقدر زودتراز سلطانیه بسان سپاه واجتماع عساکرظفرپناه حرکت فرماید برای‌احتساب روس‌وروم واطمینان‌ولایات سرحد بهتر و خوشترست ، ولکن معلومست‌که زودتر از شهر شوال پرزودست و همان وقتها بسیاربسیار مبارك و میمونست واز هیچ جا عایقی وگرفتاری نداشته باشد، بلکه پیشرفت همه کارها بنوعی که بارها تجربه شده طالع همایون روز افزون شاهنشاهیست‌که بفضل و تایید و توفیق الهی بهرکس آفتاب توجه سلطانی پرتوافگن شد و بهرطرف که وجههٔ عزم اقدس باشد هرکارکه پیش آید بی‌زحمت وتشویش ازپیش می‌رود وچون مقررشده است‌که هر قراری در کارآن طرف داده باشد مفصل عرضه داشت خاکپای‌مبارك شود همین‌قدرعرضه داشت‌می‌شود

که : حکومت شهرزوروبابان و توابع و مضافات برحسب اجازت همایون با محمد پاشاست وخاطرجمعی ازصدق عقیدت وخدمت گزاری‌اوکه حالاومآلا باید حاصل شود بچند شق‌ممکن الحصولست که یکی یکی عرض‌می‌شود : اولا بگرفتن گرو ، که چون پسرهای خوب اوواو و عثمان بیك ، که هر دو درکرمانشاه بودند و معهذا این مخالفت را در یك دو سال نمودند ، گرفتن این طورگروورا مایهٔ خاطرجمعی ندانستم‌وقرار‌برین دادم که وقت‌سفرخیراثر عثمان بیك خودش با هزارسوار یا زیاده ازاعیان و بزرگان وبزرگ زادگان بابان ان‌شاءالله تعالی همراه باشند ودرپیش‌روی سپاه منصورعلانیه وآشکارباسپاه وسرعسکر عثمانی محاربه نمایند. ثانیا بآمد وشد محمد پاشا وعثمان بیك برادرشست که چندگاه قبل ازین عثمان آمد ، یك‌ماه درتبریزماند وشب عید پاشا خودش استدعاکرده است ، ان‌شاءالله تعالی می‌آید و اوکه رفت بازعثمان بفضل خدا خواهد آمد وبشرط حیوة در مراجعت هم بهمین ضابطه نخواهم گذاشت که بازازآمد وشد سرد شود . ثالثا با وجود قشون و سپاه و استعداد دولت قاهره در ولایت بابانست که تا حال ابراهیم خان سرتیب ، که برجمعیت و سپاه بـابان بمراتب شتی غالب و قاهرست ، درآنجا ها بوده ، درایام سفرهم بازه‌متمدی‌درآنجاها خواهم گذاشت وهرقدرقشون که ازغازیان سربازوسوارهٔ رکابی بساخلوبگذارم عوض آنرا ازسوارهٔ بابان وبلباس دیگری بسفرخواهم برد و در حقیقت جمعیت کردستان و اردلان و ساوجبلاغ مکری همه پشت بندو معاون خواهد بود و اگر مقرون بصلاح دولت دانند اشارت خدیوانه در باب معاونت هنگام ضرورت‌خواهند فرمود. رابعاً عمده اسباب وحشتی که امثال‌محمد پاشا را بهم رسیده ازینست که بارسنگینی از نقد وجنس و طمع و توقع بر دوش بگذارند و از عهده برنیایند و حجت و تمسکی بدهد وبوعده وفانناید وازجانبین اسباب وحشت فراهم آید و ما الحمدلله نه باری بردوش اوگذاشته‌ایم ، نه طمع وتوقعی‌داشته‌ایم، سهلست سهلست، پیشکش سرکاراقدس راهم که درحضرت همایون نقد متقبلیم وان‌شاءالله تعالی می‌دهیم. ازوگوسفند وگاو وقاطر ویابوو این طور چیزها نوشتیم ابراهیم‌خان بگیرد و بقشون ماموره بدهـد وبفضل خدا حساب این تنخواه را هرطور باشد از جنس نابکار و نقدناروا‌ج تا خودمان بسفرنرفته‌ایم می پردازیم‌و یقینست که همین که‌تنخواه را پرداخت وحسن خدمت ظاهرساخت عبث‌عبث این‌خدمت‌را ضایع نمی‌کند و بعداز دادن پول حلاف رسم و راهی که زحمت افزای خاطر همایون شود نخواهد کرد. خامساً ولایت شهرزور وکوی وحربر ازسه طرف بساوجبلاغ واردلان‌سرحدات کردستان وکرمانشاهان اتصال دارد ، که ممالك محروسهٔ سرکار شاهنشاهیست و یك طرف آن بمحل اختیار وزیر بغداد متصلست ، در هرراه آشوب و فسادی در آن ولایت و این طایفه بهم رسد از همان یك طرفست و بس . آن یك طرف درین اوقات که ابراهیم خان سرتیب و محمد پاشا تا حوالی موصل رفته‌اند وکرکوك و اربیل و پل سرخ غاشیهٔ ارادت و اطاعت بر دوش کشیده‌اند وزیر بغداد نوعی از در خدمت و سازش درآمده است که تا حال دو سه‌بارآدم او نزد سرتیب و محمد پاشا آمده و از قراری‌که نوشته بودند جملگی کار آنجا رو براه شده ، اگر قبل از رفتن ما بسفر ان‌شاءالله تعالـی بطوری‌که منظور و مقصود اولیای دولت قاهـره است‌کار بغـداد و وزیـر پیشرفت بهـم رسانـد از آن طـرف هـم اطمینـان حـاصل می‌- شود و آن هـم در حکم ولایات محروسهٔ شاهنشاهی خواهد بود وهرگاه پیشرفت بهم رساند

عزمی که در کار بغداد وجههٔ همت والانهمت سلطانیست در همین بهار و تابستان امر آنجا را اتمام خواهد کرد و اگر ناتمامی بماند در فصل پاییز، که بشرط حیاط وقت مراجعت ما خواهد بود، ان‌شاءالله قشلاق زمستان را در گرمسیر عراق عرب می‌توان کرد و بغداد را بالفعل از تصدق فرق همایون آن استعداد نمانده که تاب صدمهٔ لشکر جهان آشوب شاهنشاهی را بیارد. سادساً عبدالله پاشا، که اکبر واسن اولاد پاشایان بابانست، با مساوی هزارخانه از اصل ایل بابان، که اکثری از معاریف وآقایان و اکابر می‌باشند، این جاست و باکمال احترام و اعزاز او را نگاه داشته‌ایم و نظر داریم که این روزها در حدود ساوجبلاغ بخش و تیولی باو بدهیم و چون هر کسی از اهل روزگار را ببیم وامید باید نگاه داشت این راه بیم محمود پاشا خواهد بود و باین قاعده و اسلوبی که باین تفصیل عرض شد امیدواریم که عیب و نقصی در خدمت این طرف از غیبت وحضور ما روی ندهد. بفضل خدا و باطن ائمهٔ اطهار متوکلیم و بامداد طالع اقدس همایون متوسل و آنچه تدبیر بخاطر ما رسیده باین تفصیل بیان کرده‌ایم ومی کنیم و ان‌شاءالله تعالی با تقدیر موافق خواهد شد واستدعا داریم که در هریك ازین فقرات هر آنچه بخاطر عرش مظاهر برسد وحی و تنزیل بارشاد و هدایت فرمایند و خطاب مبارك زودتر برسد که هیچ جزیی کاری بی اجازت وعرض شهریاری نشود».

بجزین دو نامه که بگمانم در جایی چاپ نشده است در منشات قایم مقام نیز چند نامه در بارهٔ همین وقایع و جنگهای عباس میرزا با ترکان عثمانیست که قایم مقام از جانب وی بفتحعلی شاه نوشته است.

ایران وافغانستان

هنگامی که قاجارها بپادشاهی رسیدند بازماندگان نادرشاه هنوز در خراسان فرمانروایی داشتند. آقا محمدخان آخرین بازماندهٔ این خاندان شاهرخ شاه را برانداخت و قاجارها با امیران افغانستان همسایه شدند.

ازآغاز قرن سیزدهم در همسایگی افغانستان رقابت های روزافزون در میان نیروهای مختلف درگرفت. انگلیسها برای حفظ مستعمرات خود درهند و جلوگیری از دستبرد روسها که پی در پی در آسیای مرکزی بهندوستان نزدیك تر می‌شدند و آسان ترین راه پیمودن افغانستان بود همهٔ کوشش خودرا بکار می‌بردند که درآن سرزمین بردیگران برتری بیابند و افغانستان را ناحیه‌ای متمایل بخود درسر راه هندوستان بکنند. روسها ناچار شتاب داشتند هرچه زودتر بمرزهای افغانستان برسند و برسراسر آسیای مرکزی دست بیندازند وقهرامی بایست از راه مرو و بلخ وهرات باین مقصود برسند. دولت ایران نیز هرات را جزو خاك خود می‌دانست و می کوشید از روسها یاری بگیرد و نگذارد که هرات بدست افغانها و در حقیقت بدست انگلیسها بیفتد. سرزمین هرات تا آن زمان همیشه جزو خاك ایران بود و نفوذ ایران درآنجا انگلیسها را همواره نگران می کرد. انگلیسها در سراسر دورهٔ قاجارها کوشیده‌اند ایران را کاملا ناتوان کنند تا نه یارای یاوری با روسها را داشته باشد و نه بتواند از نفوذ خود در افغانستان بهره‌مند گردد و ناحیهٔ هرات را نگاه بدارد.

زمانشاه پسر تیمور شاه درانی که از ۱۲۰۷ تا ۱۲۱۵ درافغانستان فرمانروایی داشت و مردی خونخوار و دشمن انگلیسها بود در ۱۲۰۹ که خبرانقراض بازماندگان نادر را در خراسان شنید سفیری بایران فرستاد و ظاهراً اظهار دوستی کرد اما در ضمن نادر میرزا پسر شاهرخ را هم پناه داد تا بهانه‌ای داشته باشد و با ایران درافتد. چون خبر کشته‌شدن آقا محمدخان باورسید وسرکردگان خراسان بنای سرکشی‌راگذاشتند وی لشکریانی‌ماموریاری‌بانادر میرزاکرد و بااو بمشهد فرستاد. در ۱۲۱۳ نادرمیرزا مشهد راگرفت وبرخی از سران خراسان را با خود یارکرد. درین هنگام فتحعلی شاه با صادق خان شقاقی که از همکاران آقا محمد خان بود و درکشتن او دست داشت در لشکرگاه شوشی جواهری راکه با وی‌بودربوده‌وباسپاهیان خودرهسپارطهران شده بودمی جنگید امافتحعلی شاه‌درقزوین وی را شکست داد و وی فرمان‌بردار فتحعلی شاه شد. تا وی تسلیم نشده بود فتحعلی شاه با افغانها درنیفتاد و چون وی از پای درآمد در ۱۲۱۴ سه‌دسته سپاه بفرماندهی فتحعلی شاه و صادق خان شقاقی و محمد ولی‌خان قاجار از شمال و مرکز بخراسان حمله بردند. نادر میرزا تاب نیاورد و تسلیم شد و سرانجام در ۱۲۱۷ محمد ولی میرزا حکمران خراسان‌او راگرفتارکرد و بطهران فرستاد. فتحعلی شاه دستور داد زبان و دو دستش را بریدند ووی ازین سیاست جان سپرد. سران خراسان‌ازآن جمله جعفرخان بیات حکمران نیشابور وممش خان حکمران چناران نیزدر ربیع‌الاول ۱۲۱٤ تسلیم شدند و فتحعلی شاه حکمرانی همان نواحی را بایشان داد.

درین میان محمود میرزا برادر زمانشاه در قندهار وهرات مردم را بر برادرش بر-می‌انگیخت و از جمله پاینده خان معروف بسرفرازخان سرکردۀ طایفۀ بارك زایی بودکه با وفادارخان وزیر رقابت داشت. پس ازکشته شدن پاینده خان پسرش فتح خان درهرات بمحمود پناه برد و وی را وادارکرد از تیرۀ درانی یاری بخواهد زیراکه مادر محمود از گروه پوپل زایی ازتیرۀ درانی وما درزمانشاه ازتیرۀ یوسف زایی بودکه بایك دیگررقابت داشتند.

پس ازکشته شدن آقا محمد خان زمانشاه محمود را از هرات بیرون کرد و وی‌با پسر خودکامران از راه سیستان واصفهان وکاشان در رمضان ۱۲۱۲ وارد طهران شد وپس از یکماه فتحعلی شاه او را بکاشان فرستاد وسال بعد بدرخواست محمود وی را بحکمرانی هرات گماشت و برخی از سرکردگان خراسان را بیاری او مامور کرد.

محمود چندی درحوالی‌هرات‌وفراه با قیصرمیرزا پسرزمانشاه که برادرزاده‌اش‌بود زد وخوردکرد و سرانجام افغانها محمود را رهاکردند و او بار دیگر از راه خراسان بیزد رفت و از فتحعلی شاه یاری خواست و بدستیاری سران خراسان در ۱۲۱٦ بار دیگر در هرات بحکمرانی نشست و تا ۱۲۱۸ از جانب فتحعلی شاه حکمرانی آن شهر را داشت.

درین میان در سال ۱۲۱۵ زمان شاه راکور کردند و دستش ازکارکوتاه شد و در ۱۲۲۴ شجاع الملك معروف بشاه شجاع بفرمانروایی رسید و وی هرات راگرفت ومحمود برادرش بار دیگر بسرکردگان خراسان متوسل شد و بهمین جهت کشمکش در میان این‌دو برادر تا ۱۲۲٤ دوام داشت و درین سال محمود برهرات و قندهاراستیلا یافت. درسال

۱۲۳۲ دوست محمدخان و فتح خان وزیرش هرات راگرفتند و تا ۱۲۴۵ در دست ایشان بودو درین سال محمود بیاری دولت ایران در قسمت غربی افغانستان فرمانروایی یافت.
جنگ دوم ایران با روسیه از ۱۲۴۱ تا ۱۲۴۳ وگرفتاریهای پس ازآن مانع شدکه دولت ایران در افغانستان کاری بکند و بهمین جهت در ۱۲۴۵ کامران میرزا پسرمحموددر افغانستان پیش برد و در برابر ایران قیام کرد. سرانجام در ۱۲۴۹ عباس میرزا نایب ـ السلطنه که اوضاع آذربایجان را پس از جنگ با روسها آرام کرده بود مامور سرکوبی کامران وجنگ با افغانها شد. پس‌ازآنکه بمشهد رسید پسرخودمحمدمیرزا راکه سپس بنام محمد شاه بپادشاهی رسید با پسر دیگر خسرو میرزا و چندتن از سران خراسان مأمور فتح هرات کرد. سپاهیان ایران که بیش از سی و پنج هزارتن می‌شدند شهر هرات را محاصره کردند وکامران میرزا پس ازاندك مقاومتی شکست خورد و ازکارگزاران انگلیس در هندوستان یاری خواست و ایشان آشکارا بمیدان جنگ بیاری او آمدند. در همین هنگام عباس میرزا در مشهد درروز ۱۰ جمادی الاخره ۱۲۴۹ در ۴۸ سالگی از بیماری که یك پزشك انگلیسی درمان می‌کرده است و چندان‌سخت نبوده درگذشت و پسرانش ناچار دست از محاصرهٔ هرات کشیدند و سپاهیان ایران از آنجا بازگشتند.
پس از آن بار دیگر در ۱۲۵۷ در زمان محمد شاه و با رسوم در ۱۲۷۳ در زمان ناصرالدین شاه ایرانیان نزدیك بود هرات را بگیرند و این دوبار هم دخالت ماموران انگلستان مانع شد.

سیاست انگلستان

داستان غم‌انگیز «رقابت روس و انگلیس در ایران» که تا انقلاب روسیه صدسال بارها آشفتکی در اوضاع ایران فراهم‌آورده است هنگامی آغازشدکه ناپلئون بناپارت را اوضاع جهان از تصرف هندوستان ناتوان کرد و تسارهای روسیه روز بروز در آسیای مرکزی بسرحدات افغانستان که دروازهٔ هندوستان بود واززمان اسکندر مقدونی هربیگانه‌ای که وارد هند شده بود از آن راه پیش رفته بود نزدیك‌تر می‌شدند و درین میان انگلیسها همواره کوشیده بودند ایران را بدست روسها ناتوان‌کنند تا رقیبی توانا در داخلهٔ افغانستان و هندوستان که از هرحیث زمینهٔ فرهنگ و تمدن ایران بودند نداشته باشند چنانکه تا سال ۱۸۵۰ میلادی (۱۲۶۶ ه.) زبان رسمی‌حکومت انگلیس درهندوستان باز زبان فارسی‌بود و سرانجام توانستند آنرا براندازند و زبان انگلیسی را جانشین آن بکنند.
از روزی‌که انگلیسها توانستند در ۱۲۲۳ ماموران ناپلئون را از ایران برانند تا چندی‌چندان نگرانی‌ازروسهادرایران نداشتند زیراکه روسها درآسیا نخست ضرب شست خود را بدولت ایران و دولت عثمانی نشان دادند و پس از آن در آسیای مرکزی پیش رفتند و سرانجام بمرزهای افغانستان رسیدند. هرقدمی‌که بدان سو برمیداشتند برنگرانی‌انگلیسها می‌افزود و تا انقلاب روسیه این نگرانی باقی بود و پس ازآن گونهٔ دیگر گرفت و بصورت پیکار باکمونیسم در مرزهای هندوستان درآمد.
هنگامی که‌انگلیسها نخستین‌گامها را درسیاست‌ایران برداشتند میرزا شفیع‌مازندرانی

صدراعظم ایران که در ۱۹ رمضان ۱۲۳۴ درگذشت و میرزا عبدالوهاب نشاط اصفهانی شاعر معروف که نخست منشی‌الممالك لقب داشت و سپس معتمدالدوله لقب گرفت و نخستین وزیر امور خارجه ایران شد و در روز دوشنبهٔ ۵ ذیحجه ۱۲۴۴ از جهان رفت طرفدار سیاست فرانسه در ایران در برابر روسها بودند. پس از میرزا شفیع مازندرانی حاج محمد حسین‌خان امین‌الدوله معروف بصدراصفهانی صدراعظم فتحعلی‌شاه شد که اعتمادالدوله لقب گرفت وتاپایان ۱۲۳۹ زنده بود. وی وخاندانش که کارهای مهم سپرده بایشان بود آشکارا مخالف سیاست فرانسه و هواخواه سیاست انگلستان بودند. پس ازآن اللهیارخان آصف‌الدوله قاجار پسر میرزا محمدخان بیگلربیکی که برادر زن عباس میرزا و دایی محمد شاه بود بصدارت رسید و وی نیز دنبالهٔ سیاست حاج محمد حسین خان صدر را گرفت وچون درجنگ دوم در تبریز اسیر و زندانی روسهاشد قهراً کینهٔ ایشان را دردل داشت.

از اسناد انگلیسی صریحاً برمیآیدکه کارگزاران دولت انگلستان درایران راه این گونه رشوه خواریها را بازکرده بودند وحتی ببرخی از عمال مؤثر دولت قاجارها ماهیانه منظم می‌داده و بوارثان برخی ازیشان هم پس از مرك آن وظیفه خوار تا چندی این ماهیانه را پرداخته‌اند و در اسناد خود صریحاً باسم و رسم اشاره کرده‌اند و مبالغ آنها را نوشته‌اند. یکی از شگفت‌ترین وسایلی که برای فریفتن از راه پول بکار برده‌اند وعده‌ایست که در عهدنامه‌ها کرده‌اند که هرگاه جنگی در میان ایران و یکی ازکشورهای فرنگ(یعنی روسیه) در بگیرد سالی دویست هزارتومان بایران بدهند و سخت‌آشکارست که با این‌دویست هزارتومان که مبلغ بسیار ناچیزی بوده و هرگز نپرداخته‌اند می خواسته‌اند ایران را بفریبند که با روسیه بجنگد و خود را ناتوان سازد و در افغانستان و مرزهای هندوستان مزاحم نباشد.

در دربار فتحعلی شاه چندتن دیگر در سیاست آن روز مؤثر بوده اند نخست میرزا عیسی قایم مقام معروف بمیرزا بزرگ پدرمیرزا ابوالقاسم قایم‌مقام فراهانیست که‌وی نیز مانند پسر پیشکار عباس میرزا نایب السلطنه بوده ودر۲۵ ذیقعده ۱۲۳۷ درگذشته است. پس ازو حاج میرزا مسعود انصاری مستوفی مترجم زبان فرانسه بوده‌که بعدها وزیر امور خارجه شده است. دیگر میرزا ابوالحسن خان‌شیرازی‌دامادوخواهر زادهٔ‌حاج‌محمدابراهیم خان اعتمادالدوله بوده‌که بارها بسفارت بلندن وسن پترز بورگ رفته و دومین وزیرامور خارجهٔ فتحعلی شاه شده است. دیگر میرزا بابای حکیم باشی ازکسانیست‌که عباس میرزا برای تحصیل طب بانگلستان فرستاده و ناچارانگلیسی‌می‌دانسته وروابط در میان کارگزاران انگلیس و دربار ایران شده است.

نخستین روابط ایران با انگلستان

انگلستان اززمان صفویه با ایران روابطی داشته وناوگان انگلیس در تصرف جزیرهٔ هرمز و جنگ با پرتغالیان در زمان شاه عباس اول باایران یاری‌کرده است. درآغازکه انگلیسها بعنوان نمایندگان شرکت هند وارد هندوستان شدند برای تأمین‌سیاستی‌که پیش

ازین بدان اشاره رفت روابطی که با ایران بهم زدند ظاهراً روابط بازرگانی بود که سپس بروابط سیاسی بدل شد .

نخستین سفیری که از جانب فرمانفرمای کل هندوستان بایران آمد مهدی علی خان بهادر جنگ بود که در ربیع الاول ۱۲۱٤ (اوت ۱۷۹۹) بایران آمد و نامه ای را که از دربار انگلستان آورده بود با نامه وهدایای فرمانفرمای هند بفتحعلی شاه داد و از و خواست مانع تاخت و تاز حکام محلی افغانستان بهندوستان بشود . وی پس از چند ماه بهند بازگشت و پس از وسرجان ملکلم با پانصدتن همراهان هندی و انگلیسی از دربار انگلستان و حکومت هند مامور ایران شد . وی درآغاز ربیع الثانی ۱۲۱۵ (اواخر اوت ۱۸۰۰) وارد بندر بوشهر شد و دولت ایران فتحعلی خان نوری را گماشت که ازو در فارس پذیرایی کند .

جان ملکلم درین سفرراه تازه‌ای در سیاست بازکرد وآن این بود که بی‌دریغ هدایاو پولهایی‌را که با خود آورده بود بکسانی که بااوسروکار داشتند می‌داد وازراه فارس واصفهان بطهران رسید و حاج محمد ابراهیم خان اعتمادالدوله صدر اعظم که زودتر از دیگران بدان سیاست گروید وی را درخانهٔ خود پذیرفت و در جمادی الاولی (سپتامبر ۱۸۰۰) فتحعلی شاه باو بار داد و الماسهای درشت گران بها و آیینه های قدی و پارچهای فاخر که ارمغان آورده بود باو داد . فتحعلی شاه هم یك خنجرجواهر نشان و یك شمشیر جواهر نشان باو داد .

درین سفرملکلم قرارهایی با دربارایران گذاشته است که ظاهراً بعهد نامه یا قرارداد امضا شده‌ای مبدل نشده و نتایج آن این بوده است که فتحعلی شاه بیاری سپاه ایران زمانشاه را از حمله بهندوستان باز دارد و هر گاه وی بهند حمله کند دولت ایران ازاتحادباو در برابر انگلستان خود داری کند . گذشته ازآن دولت ایران برخی امتیازهای بازرگانی بسوداگران انگلیسی وهندی داد ازآن جمله می‌توانستند دربندرهای ایران تجارت بکنند بی آنکه مالیاتی بپردازند و برخی ازکالاهای انگلستان مانند مواد فولادی و سربی و قماش را از گمرك معاف کردند . دربرابر این تعهدات ایران جان ملکلم از طرف دولت انگلیس بعهده گرفت که اگر دولت افغانستان یا دولت فرانسه بخاك ایران دستبرد برساند دولت انگلستان از یاری دریغ نکند .

در اسناد انگلیسی متذکرشده اند که درین ماموریت جان ملکلم دولت انگلیس دو میلیون روپیه خرج کرده است و در برابر خطر حمله زمانشاه بخاك هندوستان دفع شد و حملهٔ ایرانیان بهرات وی را از تاخت و تاز بهند مانع شد . جان ملکلم سه ماه درطهران ماند و هنگام بازگشت فتحعلی شاه حاج خلیل خان قزوینی ملك التجاررا که بسفارت فوق العاده مامور هندوستان کرده بود باوی بآنجا فرستاد . وی مامور بود که پس از برخورد با فرمانفرمای هندوستان بلندن برود .

درآن هنگام بمبئی مهم ترین مرکزحکومت انگلیس درهند بودو وی را بخوشرویی درآنجا پذیرفتند و نزدیك دویست تن از سربازان بومی را برای پاسبانی اوگماشتند . وی مدتی درآن شهرماند تاآنکه در سال ۱۲۱۹ روزی هنگام غروب همراهانش مشغول شکار

شدند و با چند تیر پرندگان را شکار کردند . پاسبانان هند و که کشتن جانوران را مجاز نمی‌دانستند بخشم آمدند و گروهی از مردم هم که از ماموران انگلیسی کینه در دل داشتند بجایگاه سفیر ایران حمله کردند و در آن زد و خورد حاج خلیل خان کشته شد .

حکمران بمبئی آن مردم غوغایی و آن دویست تن سرباز را که از وی دفاع نکرده بودند زندانی کرد و لرد ولزلی(۱) فرمانفرمای هندوستان معذرت‌نامه‌ای بفتحعلی شاه نوشت و با کنسول انگلیس در بصره و چند تن از اعیان بمبئی که همه سیاه پوش بودند فرستاد و ایشان درچمن سلطانیه نزد فتحعلی‌شاه رفتند . وی درین زمینه سخت‌گیری نکرد وخواستار شد کسانی را که زندانی کرده بودند آزاد کنند و محمد نبی‌خان خواهر زادهٔ آن سفیر را بجای او با همان هیئت در همان سال ۱۲۱۹ بهند فرستاد . حکومت هندوستان هم قرار گذاشت هرماه مبلغ دو هزار روپیه باسمعیل‌خان پسر حاج خلیل‌خان تازنده است بپردازد و پس ازچندی ازین کار خود داری کردند .

محمدنبی‌خان نخست ماموریت داشت از هندوستان بلندن برود ولی وی پس از پنج ماه درنگ در هندوستان بایران بازگشت زیرا که فتحعلی شاه با فرانسویان رابطه‌ای بهم زده بود و او را بایران خواست و حکمرانی بندرهای خلیج فارس را باو داد .

درین هنگام برای پاسبانی از هندوستان مخصوصاً در برابر حمله‌های فرانسویان دولت انگلیس در خلیج فارس وسایلی برمی‌انگیخت وازآن جمله بجزیرهٔ خارگ نظر داشت که فرانسویان نیز خواستار مالکیت آن شدند و انگلیسها می‌خواستند آنجا را مرکز ناوگان خود دردهانهٔ شط‌العرب قرار بدهند . سرهرفردجونز (۲) کنسول انگلیس در بغداد که بعدها وزیر مختار انگلستان در طهران شد و نایب کنسول آن دولت در بصره مامور شده بودند مراقب اوضاع ایران و روابط ایران با فرانسه باشند و دنباله کار جان ملکلم را در ایران بگیرند اما نزدیکی ایران با فرانسه باین کار مجال نمی‌داد و تا اواسط سال ۱۲۲۱ ایران باحکومت هندوستان ودولت انگلستان رابطه‌ای نداشت . در ضمن وضع ایران در افغانستان نیز مانع از نزدیکی بکارگزاران انگلیس در هند بود .

در ۱۲۲۱ انگلیسها کوشیدند دوباره روابطی با ایران بهم زنند و درین موقع بار دیگر جان ملکلم‌را بایران فرستادند ، اما فتحعلی شاه اجازهٔ ورود باو نداد و وی ازین توهینی که بنمایندهٔ کمپانی هند شرقی شده بود بسیار خشمگین شد و چون بهند برگشت اصرار داشت که انگلیسها جزیره خارگ را تصرف کنند. لردمینتو (۳) فرمانفرمای هندوستان هم این پیشنهاد را پذیرفت اماچون مطمئن‌شدندکه ناپلئون ازلشکرکشی بهند از راه ایران منصرف شده است این‌کار را نکردند .

با این همه انگلیسها از زمان جان ملکلم و سفرنخستین او بایران دستیارانی در گوشه وکنار و بیشتر در دربار داشتند که می کوشیدند سیاست فرانسه را درایران نابهره بگذارند. گرفتاریهای ناپلئون هم در میدانهای جنگ اروپا وی را ناگزیر کرد که ایران‌را بخود رهاکند و چون روسها بایران تاختند وفرانسویان در برابر ایشان حمایتی از ایران نکردند قهراً نفوذ فرانسه در ایران از میان رفت و هنوز فرستادگان ناپلئون در ایران

Minto (۳) Harford Jones (۲) Wellesley (۱)

بودند که دو باره روابطی در میان ایران و انگلستان برقرار شد .

پیداست که بی‌قیدی ناپلئون در بارهٔ ایران و حملهٔ روسها بمرزهای قفقاز وسیله‌ای برای هوا خواهان سیاست انگلیس فراهم کرد که پیش ببرند و کار بجایی رسید که فرستادگان ناپلئون در ایران در امان نبودند و بی پاسبان از خانه بیرون نمی رفتند . در ضمن نیروی دریایی انگلیس در خلیج فارس برای قدرت نمایی در برابر ایران گرد آمده بود و سرهرفرد جونز سفیر تازهٔ انگلستان با ارمغانهای فراوان در یك کشتی جنگی در برابر سواحل ایران در خلیج فارس منتظر بود که بتواند وارد ایران شود و بوسیلهٔ حکمران بوشهر و حکمران بندر ریگ پیشنهادهایی بدولت ایران می کرد . پیداست که درین هنگام دیگر مانعی درمیان نبود . پیشرفت سیاست فرانسه در ایران تنها انگلیسها را از تاخت و تاز بمرزهای هندوستان هراسان نمی کرد بلکه نگرانی انگلستان بیشتر ازین بود که افسران فرانسوی در ایران بتربیت سربازان ایرانی و رواج اصول نظام جدید و ساختن اسلحه و ریختن توپ با شوری هرچه بیشتر آغاز کرده بودند وارتش ایران داشت بجایی می رسید. قهراً نیرومند شدن ایران بزیان انگلستان و منافع آن در افغانستان و هندوستان بود و بهمین جهت رفتن افسران فرانسوی از ایران سیاست انگلستان را کاملا تایید می کرد .

مرحله دوم روابط با انگلستان

همین که فرستادگان ناپلئون وافسران فرانسوی ازتهران رفتند که از راه آذربایجان بفرانسه برگردند و روسها وارد جنگ شده بودند فتحعلی شاه بحکمران اصفهان دستور داد سفیر انگلستان وهمراهانش را بطهران روانه کند ونوروزخان قاجاررا ماموریذیرایی ازیشان کرد . هرفرد جونزوزیرمختار و سفیر فوق العاده با برون (۱) کنسول انگلیس در بوشهر و موریس (۲) دبیرسفارت و ما طاووس ارمنی خزانه‌دارسفارت و شست تن سپاهی هندی و صد تن خدمتگزارارمنی وهندی در آغاز ماه ذیحجه ۱۲۲۳ وارد اصفهان شد و روز ۲۶ ذیحجه بطهران رسید و حاج محمد حسین صدر اصفهانی که در آن زمان امین الدوله لقب داشت و مستوفی الممالك یعنی متصدی کارهای مالی کشور بود او را در خانهٔ مسکونی خود در طهران پذیرفت .

این سفیرروزسوم محرم ۱۲۲۴ (۱۸ فوریه ۱۸۰۹) با شش تن ازاعضای سفارت نزد شاه رفت ونامهای ژرژ سوم پادشاه انگلستان را با الماس درشتی که چهل هزار تومان ارزش داشت باوداد ومترجم اومقاصد دولت انگلیس را دربارهٔ بستن قرارداد دوستی ولغو تعهدات نسبت بفرانسه گفت وفتحعلی شاه همهٔ آنها را پذیرفت . قراری که درین هنگام دولت ایران با دولت انگلستان گذاشته درعهدنامهٔ ۱۲۲۴ منعکس شده که پیش ازین در صحایف ۱۰-۱۳ چاپ شده است .

اندك زمانی پس ازورود جونز بطهران وتهیهٔ زمینهٔ قرارداد ۱۲۲۴ جان ملکلم که بیش از

---

(۱) Brun (۲) Moris

همهٔ کارگزاران انگلیسی در کارهای ایران ورزیده بود و در دربار فتحعلی شاه آن نفوذ را داشت بایران آمد و باردیگر فرمانفرمای هندوستان وی را مامور ایران کرد. وی نزد فتحعلی شاه رفت ودرامضای قرارداد سفارش کرد و پیشنهاد کرد که سفیری ازایران بانگلستان برود و پس ازدوماه بهند بازگشت واین بارعهد ومیثاق خود را باکسانی که در سفر اول جلب کرده بود استوارتر کرد. جونز پس از امضای قرارداد با همراهان خود بتبریز رفت تا دل عباس میرزا نایب‌السلطنه را نیز کاملا بدست بیاورد وتا ۱۲۲۶ (۱۸۱۲ م.) درایران ماند.

هنگامی که فتحعلی شاه خواست سفیری بلندن بفرستد جز میرزا ابوالحسن شیرازی که بعدها بنام حاج میرزا ابوالحسن خان وزیردول خارجه معروف شد وخواهرزاده وداماد حاج محمدابراهیم‌اعتمادالدوله‌شیرازی صدراعظم سابق‌بودکسی درایران نبودکه اورا مناسب برای این‌گونه ماموریت ها بدانند وچنان می نمایدکه وی ازآغازدرکارهای سیاسی و روابط با انگلیسها وارد شده بود وچنان جلب اعتماد ایشان راکرده بودکه بعدها مقرری سالیانه‌از خزانهٔ انگلستان در باره‌اش برقرارکردند. فتحعلی‌شاه وی‌را بدین کار مامور کرد و ازان روزبمیرزا ابوالحسن ایلچی معروف شد وسرانجام سمت «وزیردول خارجه» را باودادند.

چون می‌بایست وی ازراه آسیای صغیر وترکیه بانگلستان برود نامه‌ای بسلطان مصطفی خان چهارم آل عثمان نوشتند که بدست جانشین وی سلطان محمود خان دوم رسید و ازو یاری خواستند وارمغانهای چند مانند رشته‌های مروارید وشالهای کشمیری و قالی‌های ابریشمی و حقه‌های پازهر برای پادشاه انگلستان فرستادند ووی در اوایل ربیع‌الثانی ۱۲۲۴ (اواسط مه ۱۸۰۹) با جیمزموریه (۱) دبیر اول سفارت و معاون جونز مولف معروف‌کتاب حاجی بابا اصفهانی وکتابهای دیگراز طهران رهسپارشد.

چون درعهدنامه ۱۲۲۴ انگلیسها دربرابرایران تعهداتی‌کرده بودند و شتاب داشتند هرچه‌زودترآن عهدنامه‌را عملی‌کنند بارسوم جان ملکم را با هیئتی ازافسران وآموزگاران نظامی انگلیسی ووسایل جنگی بایران فرستادند. ایشان درربیع‌الثانی ۱۲۲۵ وارد بوشهر شدند وفتحعلی شاه مهراب خان بکشلوی افشار را که از خدمتگزاران نزدیکش بود مامور پذیرایی ایشان‌کرد و در۱۵ جمادی‌الاولی (۱۸ ژون ۱۸۱۰) در چمن سلطانیه نزد فتحعلی شاه رفتند وذخایرجنگی را باورساندند.

ملکلم چهارتن‌افسرانگلیسی راکه برای خدمت وفرماندهی‌ارتش ایران با خودآورده بود بدین‌گونه بفتحعلی شاه معرفی کرد: ۱) لیندسه بتون (۲) افسر توپخانه که مرد تنومندی بود وچند سال درایران ماند وحتی فرمانده‌کل سپاه ایران شد. ۲) کریستی (۳) افسرپیاده نظام، ۳) مونتیث (۴)، ٤) پوتینجر(۵)، ازین افسران بیش از همه‌کریستی در ایران ماند و درجنگ اول با روسیه با لشکریان عباس میرزا همراه بود و در آن جنگ کشته شد. پوتینجربعدها ازایران بافغانستان رفته وکتاب «سفرافغانستان» را درآن هنگام نوشته است. هنوزملکلم درایران بودکه ازلندن خبر رسید پادشاه انگلستان عهدنامهٔ ۱۲۲٤

---

(۱) James Morier

(۲) Lindsay Bethune (۳) Christie

(٤) Monteith (۵) Pottinger

را امضا کرده وسفیر دیگری بایران خواهد فرستاد . بهمین جهت ملکلم ازایران بهندوستان بازگشت .

مرحله سوم روابط با انگلستان

ژرژ سوم چند بار میرزا ابوالحسن را بحضور خود پذیرفت و در اوایل سال ۱۲۲۶ (اوایل ۱۸۱۱ م .) سرگوراوزلی (۱) را بجای هرفرد جونز بسفارت بایران فرستاد وسفیر ایران نیز با اوهمراه شد که بایران برگردد. ایشان ازراه دریاهای جنوب وخلیج فارس بایران آمدند و تا بوشهر کشتی ایشان سه بار گرفتار توفان شد . سر انجام در ماه شوال ۱۲۲۶ وارد طهران شدند وروز ۲۰ شوال (۷ نوامبر ۱۸۱۱) فتحعلی شاه سفیر جدید انگلستان را بحضور پذیرفت وسفیر الماس گران بهایی که ۲۵ قیراط وزن داشت هدیهٔ پادشاه انگلستان را باوداد . همسر گوراوزلی نیز از دربار انگلستان مامور شده بود که نمایندهٔ ملکهٔ انگلیس در برابر ملکهٔ ایران باشد غافل از آنکه فتحعلی شاه ۱۵۸ زن داشت که باسم و رسم در تاریخ معروفند. هنگامی که سفیر وارد تهران شد وماموریت همسرخود را بدربار اطلاع داد دشواری شگرفی پیش آمد و آن این بود که نمی‌دانستند کدام یك ازین زنان را بعنوان ملکهٔ ایران معرفی کنند وهرچه کوشیدند زنی راکه مسن‌تر بود و زودتر ازدیگران بعقد شاه درآمده بود این عنوان بدهند زنان دیگروفرزندان و مخصوصا پسرانشان رضایت نمی‌دادند و مدتی مدید گرفتارحل این دشواری بودند وهمسر گوراوزلی هم چنان انتظار روزباریافتن بحضور ملکهٔ ایران را داشت . سرانجام بزحمت بسیارزنان شاه را راضی کردند که آن روزیکی ازهمسران وی راکه ازوفرزند نداشت وکمتر باوحسد می‌بردند بعنوان ملکهٔ ایران بهمسر سفیر معرفی کنند ووی با یکی‌ازخواجه سرایان‌ازآن ملکهٔ مصنوعی آن روزباریافت وعنبرچهٔ الماس نشان گران بهایی راکه ارمغان ملکهٔ انگلستان برای ملکه ایران بود باوداد . معروفست که‌زنان دیگرکه درمجلس حاضربودند همین که آن هدیهٔ قیمتی را دیدند برسرزن سفیرهجوم آوردند وآن ارمغان را ربودند ونگذاشتند بحریفشان تعلق بگیرد .

ازجملهٔ همراهان گوراوزلی واعضای سفارت میجردارسی‌تولد (۲) که مدتی در ایران ماند ودیگریکی ازخویشاوندان سفیرسرویلیام اوزلی بود که تالیفاتی در بارهٔ ایران دارد . در اسناد ایرانی نوشته‌اند که اوزلی زبانهای فارسی و ترکی و هندی را می‌دانست و چنان می‌نمایددرین زمینه اغراق نگفته باشند زیراکه وی درکتابهایی که نوشته آگاهی خود را از زبان فارسی وترکی نشان داده است . نیز دراسناد ایرانی نوشته‌اند که مردی چرب زبان و خوشروی بوده ودرشاه ودرباریان نفوذ یافته است .

گوراوزلی‌مبلغی راکه انگلیسها برای مخارج آذربایجان وعده کرده بودندبا سی‌هزار تفنگ وبیست توپ که ازانگلستان فرستاده بودند بدولت ایران داد و افسرانی‌که با اوآمده بودند وارد خدمت ایران شدند . اوزلی عهدنامهٔ ۱۲۲۷ را که متن‌آن در صحایف ۱۴-۱۸ چاپ شده باایران امضاکرده است.

---

d' Arcy Told (۲) Gore Ouseley (۱)

دشواری بزرگـی که درین هنگام در برابر ایران بود این بود کـه در ۱۸۰۷ م . (۱۲۲۲ هـ .) هنگامی که انگلیسها آن نگرانی‌ها را دربارهٔ سیاست خود درایران داشتند با دولت روسیه یك عهدنامهٔ سری امضا کرده بودند و در آن هنگام که روسها مشغول جنگ با ایران بودند متعهد شده بودندکه رعایت منافع روسیه را درایران بکنند یعنی کاملا روسهارا آزاد بگذارندکه ایران را از پا در آورند و حریف انگلستان را در افغانستان و هندوستان ناتوان کنند . بهمین جهت افسران انگلیسی درارتش ایران با لباس ایرانی‌خدمت می‌کردند وپس ازچندی سفیرانگلستان برای آنکه روسها را خشنودکند افسران انگلیسی را نگذاشت درخدمت ایران باشند وچنانکه گفته شد تنها کریستی ماند ودرجنگ کشته شد.

چنانکه بارها پیش ازین‌اشاره رفت فتحعلی‌شاه مرد لئیمی بود ودرجنگها ولشکرکشیها می‌کوشید پسران خود را که هر یك حکمران ناحیه‌ای بودند وادار کند هزینه‌های سنگین جنگها را بپردازند وهمین معامله را دردوجنگ روسیه با عباس میرزا کرده است .درضمن امیدواربود سالی دویست هزارتومانی راکه انگلیسها درعهدنامهای خود برای مخارج لشکر کشی وعده کرده بودند وصول کند ولی همهٔ گفتگوهای پی درپی وی بیهوده بود و تنها کاری که انگلیسهاکردند این بودکه گوراوزلی مامورشد با روسهاگفتگوکند و در حقیقت میانجی بشود تا عهدنامهٔ‌گلستان در۱۲۲۸ بامضا برسد .

سال بعدگویا بیشتربجایزهٔ خدمت نمایانی (؟) که انگلیسها درصلح با روسیه و امضای عهدنامهٔ‌گلستان‌کرده بودند درصدد برآمدند منتهای بهره را ازین میانجی‌گری ببرند زیرا که روسها ایران را آن چنانکه انگلیسها می‌خواستند ناتوان‌کرده بودند وهنگام آن رسیده بودکه ایرانیان درافغانستان وهندوستان منافع انگلستان را تامین‌کنند . بهمین جهت جیمز موریه راکه‌کارشناس امورایران می‌دانستند و بدخواهی وی دربارهٔ ایرانیان آشکارشده بود ترقی دادند وازسمت دبیری‌سفارت بعنوان سفارت بطهران فرستادند و نمایندهٔ مخصوصی‌بنام الیس (۱) از وزارت امور خارجهٔ انگلستان با وی همراه شد وایشان عهدنامهٔ ۱۲۲۹را که متن‌آن درصحایف۲۲-۲۵ وضمیمهٔ آن درصحایف ۲۷- ۲۹ بنام « احتجاج نامه » چاپ شده ومسودهٔ آنرا درلندن تهیه‌کرده بودند با ایران امضاکردند .

اوضاع اقتصادی ایران

ازسال ۱۱۳٤ که محمود افغان برتاج وتخت صفویه چیره شد تا ۱۲۵۰ پایان سلطنت فتحعلی‌شاه درمدت صد وشانزده سال سراسرایران بدترین وضع اقتصادی‌را داشته است زیرا که درین مدت درازجنگهای داخلی وجنگهایی که بادولتهای مختلف درمشرق ومغرب‌ایران کرده‌اند راه تجارت را از هر سو بروی ایران بسته بود · سودی که همیشه ایران در اقتصاد جهانی برده است اینست که سرزمین ایران راه بازرگانی شرق وغرب بوده و درضمن کالای خودرا بکشورهای‌مشرق ومغرب جهان می‌فروخته‌است . درین‌مدت درازامنیتی که بازرگانی بدان نیازمندست درایران نبودکه مردم ایران ازداد وستد بهره مند شوند . درزمان فتحعلی

---

(۱) Ellis

شاه بازاوضاع وخیم‌ترشد زیرا که بازارهای همسایگی ایران درخاك عثمانی وقفقاز و بین‌النهرین وآسیای مرکزی و افغانستان و هندوستان بجهات و عللی که پیش ازین اشاره رفت بسته شده بود وتجارت ایران منحصرشده بود بدادوستد بسیار مختصری با تازیان سواحل خلیج فارس که گاهی با ایران معامله می‌کردند و پیداست از سوداگری باگروهی تنگدست و ساکن سرزمین‌هایی که درآن زمان ثروتی نداشتند تا چه‌اندازه ایرانیان می‌توانستند برخوردار شوند.

دربارهٔ وضع پول ایران درین دوره مطالبی پیش ازین درصحایف ۱۹ـ۲۰ آورده‌ام. درآغازاین دوره نخست سکه‌های رایج ریال وعباسی وصد دیناری بود . در پایان سال سی‌ام سلطنت فتحعلی شاه سکهٔ جدیدی زند. سجع سکه‌های او پیش ازان « السلطان بن السلطان » بود وچون درسال سی‌ام یعنی در۱۲۴۲ سکهٔ تازه‌ای زدند مصادف شد با شکستی که ازروسها خوردند . درین سکه عنوان فتحعلی شاه را « السلطان صاحب قران » نوشتند و این سکه‌های جدید را مردم بهمین مناسبت « صاحب قران » گفتند وکم کم در زبان مردم صاحب قران به «قران» تبدیل شد وواحد پول نقرهٔ ایران را قران گفتند . نکتهٔ مهم اینست که در وضع این اصطلاح اشتباه کرده‌اند . قران درزبان تازی بمعنی قرن نیست که سی سال یا پنجاه سال و یا صد سال باشد . قران بمعنی مقارنه وقرین شدن دوستاره است . چون برخی از ستارگان را سعد می‌دانستند هرگاه دوستارهٔ سعد درآسمان با هم دیده می‌شد «قران سعدین» و هرگاه دو ستارهٔ نحس با هم دیده‌می‌شد «قران‌نحسین» می‌گفتند . درین صورت صاحبقران گفتن درباره کسی که سی سال یا بیشترزندگی یا سلطنت کرده است درست نیست .

در هرحال چون در سال ۱۲۴۲ که این سکه‌ها با سجع «صاحبقران» رایج شد شکست خوردند مردم آنرا نحس دانستند ومیرزا ابوالقاسم قایم‌مقام درین زمینه‌خطاب بفتحعلی شاه سروده است :

سکهٔ صاحبقرانی بر شما آمد نکرد　　　　بازآن بیهوده سلطان بن سلطان شما

قران درآغاز معادل بود با دو مثقال (۹/۲گرم) نقره و پس از اندك مدتی در زمان فتحعلی شاه مقدار نقرهٔ آن‌رایك‌مثقال و نیم (۶/۹ گرم) و سپس در زمان محمدشاه سی‌نخود (۵/۷۵ گرم) کردند. درآغازسلطنت ناصرالدین‌شاه وزن آن‌را بیست‌وهشت نخود (۵/۳۷ گرم) وسپس برای آنکه نقرهٔ ایران را بروسیه‌وهندوستان نبرند وزن آنرا۲۶ نخود (۴/۹۸۳ گرم) کردند .

در سال ۱۲۷۳ ﻫ . (۱۸۵۷ م .) قرارگذاشته بودند عیار آن ۹۶۰ باشد اما بیشتر درآن تقلب می‌کردند بهمین جهت در۱۲۹۴ همهٔ ضرابخانه‌هایی راکه درشهرهای دیگربجز طهران بود بستند وتنها درطهران سکه زدند ویك اتریشی‌را برای این کاراستخدام کردند که برگرات فن‌پخن (۱) نام داشت . تا آن زمان سکهٔ رایج یك قرانی و دوهزاری (دوقرانی) بود وگاهی هم سکهٔ چهارقران ونیم قران (ده شاهی) و ربع قران (پنج شاهی) زده‌اند که کمتربوده است .

در۱۳۲۷ قمری یك قران ۴/۵۴ گرم نقره داشت ، ازروزی که سکهٔ یك قرانی رایج شدآنرا بهزاردینارتقسیم کردند وروی سکهٔ پنج شاهی «ربعی» می‌نوشتند وکمترین سکهٔ‌نقره

---

(۱) Bergrath von Pechan

سه شاهی ارزش داشت که بآن « شاهی سفید » می گفتند . پول خرد نخست عبارت بود از صد دیناری ویك شاهی مس ونیم شاهی که بآن «غاز» می گفتند . سپس بجای مس نیکل رواج یافت وسکه پنج ریالی نقره نیززدند .

درآغازدورهٔ فتحعلی‌شاه پیش ازانکه سکهٔ قران رایج شود درآذربایجان سکه‌ای‌رایج بود که غازی بیك یکی ازامیران سلسلهٔ چوپانیان زده بود و بهمین جهت بآن « غازی‌بیکی » می گفتند ودرزبان مردم این کلمه به «غازی» وسپس به «غاز» تبدیل شد .

سکهٔ دیگر طلا رایج بودبنام«اشرفی» که‌آنرا «اشرف» دیگری‌ازامرای همان خاندان زده بود وچون عیارآن بسیاربود درآغاز مردم‌آنرا برنمی‌داشتند و بهمین جهت درآن زمان شاعری سروده است :

دیدی کـه چه کـرد اشرف خر ؟   خـود مظلمه برد و دیگری زر

دردورهٔ قاجارها سکهٔ طلای‌اشرفی دوتومان ارزش‌داشت، درهمین دوره هنوزسکه‌های زمان صفویه رایج بود یکی‌سکهٔ عباسی‌بنام شاه عباس‌اول ویك سکه که درپناه‌آبادآذربایجان زده بودند وبآن«پناه‌آبادی» می گفتند واین کلمه درزبان مردم «پناباد» شده بود. درزمانی که سکه قران رواج یافت مردم بعادت قدیم‌ده شاهی یا نیم‌قران را یك پناباد وچهارشاهی‌را یك عباسی می گفتند وبعادت قدیم تا مدتی کمترین سکهٔ مس را «پول» می گفتند و پیش ازان سکه نیم پولی و دوپولی هم بوده است .

درزمان صفویه کمترین سکهٔ نقره « ریال » بوده و آن تقلیدی بوده است از سکه نقره اسپانیایی که بزبان اسپانیایی « رئال » (۱) می گفتند یعنی شاهی و ۲۵ سانتیم فرانسه ارزش داشته وکلمهٔ شاهی درمقیاس پول‌ترجمهٔ همان‌کلمه است. درآذربایجان سکهٔ طلایی بوده است که بآن « باجاقلو » یا « باجقلو » می گفتند . اصل این کلمه در زبان ترکی « باجاقلی » یا «بجاقلی» است یعنی‌دارای پای‌بلند یا قد بلند . گویا همان‌دوکاو سکه‌ای بوده است ازیکی‌از جمهوریهای‌ایتالیا ونیزیا ناپل که درروی‌آن تصویرکسی‌بوده که بلند قد دیده می‌شده است و این سکه‌درزمان پادشاهان‌آق قویونلو که باجمهوریهای‌ایتالیا روابط بازرگانی‌وسیاسی بسیار داشته‌اند بایران می‌آمده است . در آغاز دورهٔ قاجارها در قفقاز و آذربایجان بسکهٔ طلای اشرفی نیزباجاقلو یا باجقلو مـی گفته‌اند . در مشرق ایران سکه طلای دیگری رواج داشته است که اززمان تیموریان رایج شده بود و بآن تنگه می گفتند ، شاید بمناسبت فشاری که در سکه زدن بآن وارد می‌آمد است .

نخستین گامها بسوی تجدد

روابط سیاسی که‌فرانسه وروسیه وانگلستان‌درین‌دوره با ایران بهم‌زدند یگانه نتیجه‌ای که بخشید این بود که عدهٔ بسیارمعدوداز‌آگاهان‌ایران ببرتری روزافزون تمدن جدید اروپا پی بردند و متوجه بازماندن ایران از کاروان تمدن جهان شدند و این اندیشه هر چند در ایران بسیاردیربارور شد بنیادی نهادکه سالیان دراز اندیشمندان ایران درپی‌برآوردن این

---

(۱) réal

آرزو رفتند تا سرانجام نتیجه بخشید .

برتری عباس میرزا نایب‌السلطنه اینست که بیش از دیگران و بهتر از دیگران و حتی زودتر از دیگران متوجه این نکته بسیار مهم شده و کوششهای فراوان کرده است که ایران نخستین گامها را بسوی تجدد بردارد. البته بیشتر کوشش اودرین راه بوده است که ایران از پیشرفت‌های نظامی اروپا برخوردارشود و مخصوصاً برتری ارتش روسیه این اندیشه را بیش ازپیش درو نیرو می‌داده است . پیداست که آوردن آموزگاران نظامی فرانسوی و انگلیسی بایران از ابتکارهای وی بوده زیرا دیگران این استعداد و شایستگی را نداشته‌اند . درین زمینه باندازه‌ای کوشیده است که حتی نامه‌ای بپرنس مترنیخ وینبورگ (۱) صدراعظم معروف اتریش نوشته ونمونه‌هایی ازآخرین اسلحه آن کشور برای بهره جویی درایران خواسته است. سابقاً هم اشاره رفت که درایجاد دو کارخانه توپ ریزی درطهران واصفهان و کارخانه اسلحه سازی درتبریز بدست فرستادگان ناپلئون بناپارت بیش ازهمه کوشیده است .

کاردیگروی فرستادن عده‌ای از جوانان ایرانی بانگلستان برای فراگرفتن علوم و فنون جدید وحتی کار های دستی بوده و برخی از صنعتگران اروپایی را برای تعلیم جوانان بایران آورده است ، چنانکه آبله کوبی نخست درزمان اودر۱۲۲۸ در تبریز معمول شده و نخستین چاپخانهٔ سربی‌را در ۱۲۴۰ بتبریز برده وکتابهای چند درآن چاپخانه از ۱۲۴۰ تا ۱۲۴۵ چاپ کرده‌اند ، درضمن یکی ازجوانان را برای آموختن صنعت چاپ سنگی بروسیه فرستاده واین صنعت را نیزدرایران رواج داده است.

درین زمینه کاربسیار دلیرانهٔ وی جلب مهاجران اروپایی بایران بوده که در ۱۲۳۸ (۱۸۲۳ م .) بآن دست زده است . درآن زمان باآن مقتضیات مادی ومعنوی و اندیشه‌هایی که مخصوصا درآذربایجان درقلمروحکمرانی وی رواج داشته است این اندیشه را یکی ازان دلاوریهایی باید دانست که بندرت درذهن کسان نقش می‌بندد و نیز پیداست که در جلب تمدن جدید تا چه اندازه مؤثر بوده وبمنزلهٔ پی وپایه تمدن بشمارمی‌رفته است .

این کارمهم وی‌را تاریخ نویسان ایران ضبط نکرده‌اند وتنها اثری که ازان مانده در مجموعه‌ای ازهمان روزگارست که در میان رسایل و مکاتیب مهم ترجمه سه مقاله‌ای که درین زمینه درروزنامهای لندن درآن روزها چاپ شده ضبط کرده‌اند وچون مترجم قید نکرده است که این مقالات درکدام روزنامها انتشار یافته یافتن متن انگلیسی آنها دشوار خواهد بود و ناچارهمان ترجمهٔ فارسی را بهمان شکل که درآن مجموعه هست نقل می کنم .

برای این کار عباس میرزا نایب‌السلطنه میرزا صالح را که نمایندهٔ وی در لندن بوده مامور کرده است ووی در۱۸۲۳ م . (۱۲۳۸ ق .) درلندن مطالبی راکه ترجمهٔ آنها بدین قرارست انتشارداده است :

« ترجمهٔ فقراتی که‌عالی‌جاه میرزا صالح حسب‌الامر درخصوص دعوت نمودن اهل‌فرنگ بمحال ساوجبلاغ درکاغذ اخبارنوشته : کارگزاردولت ایران میرزا محمدصالح خدمت خود را تمام نموده مشغول تدارك اسباب مراجعت خودست . فقرهٔ آخری که از مشارالیه موافق حکم نواب مستطاب ولیعهد دولت ایران در کاغذ اخبار ظاهر شد بدین تفصیلست : چون در

Metternich - Winneburg (۱)

این اوان خانه کوچهای بسیاراز قرالهای(۱) فرنگ بخواهش خودشان متفرق بسایر ممالک شده‌اند ازقبیل امریقا (۲) ونیوهالند (۳) وگرجستان و داغستان لهذا نواب معظم‌له بتوسط کارگزار مسطورکه در شهر لندنست بمجموع اهل انگلستان وسایرقرالهای فرنگ اظهار و اقرار می‌نمایدکه هرکس بخواهش خود ازاهل فرنگ اراده نماید درآذربایجان که تبریز پای تخت آنجاست ساکن شود و یا بخصوصه در ساوچبلاغ از توابع کردستان زمین و مکان که برای سکنی و زراعت ایشان کفایت نماید مرحمت خواهیم فرمود و مکان مزبور بسیار پر محصول و غله خیزست و اقسام میوه و حبوب در آنجا بهوای آفتاب بعمل می‌آید. علاوه برین که زمین و مکان بآنها مرحمت می‌شود از هیچ راه توجیه و مالیات و تحمیلات دیوانی ازیشان مطالبه نخواهد شد. جان و مال ایشان درحفظ وحمایت نواب ولیعهد ایران خواهدگشت وهم چنین سایررعایای اهل ایران وآذربایجان با حرمت وعزت با ایشان رفتار خواهندکرد واگرچه عادت اهل ایران برینست که هرکس بهروضع که خدا را شناخته است عبادت می‌نمایند با همهٔ این بازشرط خواهد شدکه هرکدام ایشان بهروضع که خواهش نمایند خدا را عبادت کنند وکلیسیا ومعبد برای خودشان بنا گذارند وهیچ کس ازاهل ایران دخل و تصرف در دین و مذهب و نوع عبادت ایشان نکند. مجموع سیاحان که در ایران سیاحت نموده‌اند قایل باین‌هستندکه ایران اعدل‌بقاع امکنه است وکسانی که درهندناخوش می‌شوند برای‌تغییرآب وهوا وصحت‌بایران وآذربایجان پناه می‌آورند وهم‌چنین نواب ولیعهد ایران درضمن این مطالب اظهارمی‌فرمایندکه بقدرمقدورسعی درراحتی وآرام وترقی شهروهم چنان غربا که در خاک آذربایجان ساکن می‌شوند خواهد شد و یقین دارد که اهل ایران بسبب شدت وکثرت معاشرت با اهل فرنگستان درعلوم و صنایع که درین اوقات فی‌الجمله متروک شده است ترقی زیاد خواهندکرد. محرراین حروف در اظهارنمودن احکام شاهزادهٔ خود لازم نمی‌داندکه حقیقت‌اخلاق وحالات نواب ولیعهد معظم الیه را هم درین جا قلمی نماید، بعلت‌آنکه اخلاق حمیده واوصاف‌پسندیده نواب‌معظم‌الیه درین‌مملکت‌بتوسط ایلچیان وصاحب منصبان‌اهل انگریز (٤) که درایران‌سالها درخدمتش بوده‌اند وهم چنین‌ازکتب وروزنامه‌های اهل‌انگریزوسایرقرالهاکه درآن‌مملکت‌سیاحت کرده‌اند چنانکه‌شایدوباید بین وآشکارست، لیکن بخیال این‌که شاید ببعضی اشخاص بسبب عدم استطاعت و فرصت خواندن این گونه کتب وملاقات این قسم آدمها مقدور نشده باشد، اجمالا و اختصارا درین جا مذکور می‌گرددکه نواب ولیعهد دولت ایران بسیارخلیق ومنصف ومحق وسخی‌الطبع وکریم‌الخلق وبمرتبهٔ بسیار بلند با آبروصداقتست. اگرچه در ظاهرجلال و جبروت بسیار دارد، اما شکسته نفسی و

---

(۱) کلمه‌ایست اززبانهای سلاو وکلمهٔ Karol روسی بمعنی شاه از همین ماده است واین‌کلمه را درآن زمان درزبان فارسی وترکی‌استانبولی بمعنی شاه ومخصوصا شاهان اروپا بکارمی‌برده‌اند ودرین جا پیداست‌که مراد ازان‌کشورهای اروپاست.

(۲) املای قدیم نام امریکا درفارسی آن روز

(۳) **New Hollande** نام جزیرهٔ استرالیا درآن زمان

(٤) نام انگلستان چنانکه درزبان تازی، هم با کاف تازی «انکریز» یا «انکلیز» می‌گویند.

متعارف وخوش صحبت بودنش تفوق تمام بآنها دارد . صاحب طبع بلند و ذهن سليم و دراكه مستقيمست . در سخن گويى و نكته سنجى بمرتبه‌اى مهارت دارد كه مورا ازموجدا مى نمايد وهر كدام اين اوصاف را درجاى خود خوب بمصرف مى‌رساند. ازجان ودل دوست وخواهان تقوى وپرهيزگارى ومروج دينست و دراعتقادات خود وسواس و تعصب ندارد وكمال گشاده دلى وشرح صدرى درين ماده دارد . با همهٔ آن اختياراقتدار كه در گذراندن كارها دايم با عدالت وانصاف بلكه باكرم رفتارمى نمايد ، از ته قلب طالب و شايقست كه رعيت خود را در علوم وصنايع وحسن سلوك بقدر قوه و مداخل خود تربيت نمايد . حقيقة با صداقت و انصاف مى توان گفت كه نواب معظم اليه الى غير النهايه جميع صفات حسنه‌را كه براى پادشاهى لازمست دارد».

پس ازانتشاراين مقاله دريكى ازروزنامهاى لندن، دونامه بوسيله‌روزنامها بعباس ميرزا نوشته‌اند كه ترجمهٔ آن هر دو نيز در آن مجموعه هست . نخست ترجمهٔ مكتوبيست از جئمز آجيلاى (۱) نام انگليسى يدين گونه :

« ترجمهٔ عريضهٔ جئمز آجيلاى كه بخاكپاى‌مبارك نواب نايب السلطنه نوشته: اين فخر وآبرورا ازبراى خود حاصل مى كنم باين كه بنواب مستطاب جناب شما خطاب كرده عرض نمايم كه بجهت آن فقره كه دركاغذ اخبارلندن (۲) حسب الخواهش جناب ميرزا محمد صالح كه درآن اوقات از طرف قرين الشرف نواب جناب شما درين دولت كارگزار بوده شيوع و بروزيافت كه : هركسى ازاهل اين ولايت بخواهش ورضاى خود ارادهٔ توقف در آذربايجان نمايد نواب مستطاب جناب شما زمين و مكان ومزرعه و سايرمايحتاج كه از براى راحتى و زندگانى همچنان آدمها ضرور باشد درمحال ساوچبلاغ من توابع آذربايجان مرحمت خواهند فرمود ، علاوه بر فقرهٔ مذكوره‌فقرهٔ ديگرى كه بعد از مراجعت مشاراليه ازلندن باز دركاغذ اخبار بروزيافت‌مشتمل برين كه يك نفروكيل وكارگزارازطرف نواب‌مستطاب‌جناب شما درين مملكت‌معين‌وبرقرارخواهدشد، بجهت‌اعلام‌واخبار كسانى كه خواهش آمدن وتوقف آذربايجان را داشته باشند . اين دوفقره واعتقاد من باخلاق پسنديده واوصاف حميده ، بخصوصه عدالت بى عديل وهمت بى نظيرو آوازهٔ ذهن روشن و قلب سليم نواب مستطاب جناب شما كه اينها حقيقة اسم شما را دركل قرال اقليم اروپا بمرتبهٔ اعلى‌رسانده‌اند مرا واداشت باين مى نمايد كه نه‌تنها خود را پيشكش‌خدمت وكالت وكارگزارى‌نواب مستطاب جناب‌شما نموده ، كسان خواهشمند را ازاخلاق حسنه وكيفيت مملكت نواب مستطاب جناب شما خبردارنمايم ، بلكه هم چنين اگرضرورومناسب باشدازرعايا واهل كسبهٔ اين ولايت روانهٔ ايران نموده كه درآنجا درزيرحمايت نواب مستطاب جناب شماكه دوست وخيرخواه اين دولت هستيد بصنعت وكسب مشغول شوند ، در تحصيل كردن اين فخروآبروكه بنواب مستطاب جناب شما درين خصوص خطاب مى‌نمايم با تعظيم تمام استدعاى اجازت اين فقره را مى كنم كه درمملكت وسيع نواب جناب شما جايى‌كه قريب ومتصل بدريا باشد ازقبيل بندرابوشهر ويا ساير‌بنادرازبراى سكنهٔ

---

(۱) شايد James Agilay

(۲) ازين جا مى توان احتمال داد كه نام آن روزنامهٔ انگليسى شامل اين مطلب London News بوده باشدكه ازروزنامهاى‌قديم لندن بوده واينك ديگرانتشارنمى‌يابد ومعنى‌تحت اللفظ نام آن « اخبار لندن » مى‌شود .

اهل انگلیس بهترومناسب‌ترخواهد شد . بعلت آنکه رابطه وواسطه آسان بدست آنها خواهد افتاد که بسبب آن پی درپی ازوطن اصلی ودوستان وخویشان خود خبردار ومستحضرخواهند شد وعلاوه برین بتوسط دریا اجناس ومتاع ایران بانگلستان و متاع انگلیس را بایران نقل خواهند نمود و اگرمکان و ماوای اهل این ولایت در محال ساوچبلاغ ، چنانکه در کاغذ اخبارجناب میرزا محمد صالح مذکورنموده بود ، معین وبرقرارشود آن وقت ضرورست که بمردم حالی نمود که سکنی نمودن آنها دریکی ازبنادراولا بسیار دور از دست و ثانیاً باعث زیادتی خرج خواهد شد ، مکتوبات و اموال شما بتوسط دریای آق دنکز (۱) و یا دریای فارس بشما خواهد رسید ، زیرا که هیچ چیزنمی‌تواند زیادتر از رابطهٔ سریع و آسان نسبت بوطن اصلی خودشان اهل انگریزرا درولایت غریب نگاه دارد وعدم‌آن دایم آنها را دلگیر وپریشان می کند . ازبرای تسهیل وزود بانجام رسیدن هم‌چنان ولایت تازه که نواب مستطاب جناب شما اندیشه وفکرنموده است بنا بعقل کمترین‌وقاعدهٔ ممالك فرنگ اولی‌وانسب اینست که‌کشتی ازبرای حمل ونقل آن آدمها با اموال و اسباب ایشان یا اجاره نموده ویا ابتیاع شود ، بعلت آنکه درمیان این آدمها شاگرد وعمله‌بی‌معونت بسیارمیشود که قادر باخراجات هم چنان سفردورودراز نیستند . لیکن خریدن‌کشتی‌ازبرای‌این عمل بهترازاجاره کردنست، زیراکه اولا ازبرای شهرت وحرمت بیرق ولیعهد ایران باونصب می‌شود. اگرخواسته باشند همان‌کشتی را بزیورواسلحهٔ ایران آرایش می‌دهند ودفعه اول حکمرانی همان‌کشتی را بیکی ازافسر (۲) های صاحب وقوف اهل انگریزمحول می‌فرمایند‌که نصف عملهٔ آن اهل انگریز و نصف دیگران از اهل ایران باشند . ثانیا این کشتی همین آدمها را با مایحتاج ایشان بمقصد حمل ونقل می کند ، بلکه متاع ایران را بانگریزومتاع‌انگریز را بایران می‌آورد و اگرازبرای‌قشون ورعیت نواب مستطاب‌جناب شماوحضرت‌پادشاه ایران‌اسباب جنگی‌وصنایع وزراعت‌ضرورت باشد همین کشتی می‌آورد واین رابطه دایمی که در میان این دو دولت بهم می‌رسدالی غیرالنهایه باعث می‌شود برای‌آسایش وآرام اهل انگریز که در زیرحمایت نواب جناب‌شما ساکن‌خواهندشدوبمرورمنافع کلی‌ازین‌رابطه بدولت‌علیهٔ‌ایران‌بعمل‌می‌آیدوازین‌هم موافق‌عقل وضابطه مشخص ومعلومست که ازمنافع‌حمل ونقل اجناس این‌دودولت بهم‌دیگرتنها می‌توان که‌یك‌کشتی علیحده هم خرید ، بلکه هم‌چنین اخراجات عمله وسایر تدارکات این دوکشتی‌هم‌بیرون می‌آید، امااگرکشتی اجاره شود اولا کرایه زیادخواهند خواست و ثانیاً اخراجات‌آن‌بی‌اندازه خواهدشد و ثالثاً رابطه پی‌درپی که برای اهل‌انگریز الی‌غیرالنهایه اسباب‌تحریك وتحریضست‌ازدست‌خواهدرفت.میدانم که شهرتازه بااین‌وضع بنا نهادن اخراجات بی‌حد می‌خواهد . اگر بااین اخراجات متحمل شدن ازمداخل ولایات متعلقه بنواب‌مستطاب شما ناگوار و غیرمقدور باشد با هزار عذر میخواهم عرض‌نمایم که‌کمترین می‌توانم هرمبلغ وجهی‌که از برای‌اتمام این امر ویاجنگلهای غلیظ‌ویا هرکار دیگر که نواب مستطاب‌جناب شما ویا حضرت پادشاه ایران خواهش فرمایند از قرار صد وپنج جابجا نماید، لیکن چون

---

(۱) نام دریای خزربزبان ترکی ، آق سفید ودنکزویا دکیز دریا

(۲)ماخوذازکلمهٔ officer انگلیسی‌که ازلفظ officier فرانسه‌آمده‌و offizier آلمانی و ofitser روسی ازهمان ماده است.

از برای انجام رسانیدن این خدمت ازطرف قرین‌الشرف نواب جناب شما چند نفر وکلا و مباشر و نویسنده ضرورست و آنها هرکدام اخراجات و مواجب میخواهند و حمل و نقل و تفاوت‌وجه و رسیدن درهر شش‌ماه انتفاع اصل‌پول آنها هرکدام سوای از انتفاع اصل وجه قرض‌شده ضرر علیحده بنواب مستطاب جناب شما خواهدشد. لهذا بحساب درست که‌من‌درین خصوص بدقت تمام نموده انتفاع وجه قرض‌شده با همه اخراجات روی‌هم زیادتر از قرارصد وهفت یا صدوهفت ونیم نخواهدشد ، باین‌قاعده و دستورعادتست که اکثردول اروپا از برای گذراندن امورات دولت ازقبیل جنگ و یا بنا نهادن شهرتازه و بیرون آوردن معادن پول قرض میکنند . کسانیکه پول خودشان را قرض میدهند همین قانع باین هستندکه‌انتفاع پول آنها موافق قرارداد بایشان برسد . پادشاهان هروقت که خواهش نمایند میتوانند یا تمام‌ویا جزء وجه اصلی آنهارا رد فرمایند . امیدوارم که نواب مستطاب جناب شما ازراه نیك‌نفسی و حسن اخلاق تمام عرایض کمترین را مقرون بصدق‌دانسته ، یقین نمایدکه من بسکه‌اخلاق پسندیده و اوصاف حمیده نواب مستطاب شمارا درکاغذهای اخبار و قزتها (۱) دیده وازان مکرر شنیده‌ام و مملکت ایران در ایام سلف تفوق و رجحان بسایر ممالك داشت ، چنانکه تواریخ و سیر شاهد مدعاست ، درین اوقات بسبب ملوك و طوایف و بعضی سوانح از حلیهٔ جلال و جمال افتاده ، روبتنزل و انحطاط گذاشته است. الحال چنان‌مشاهده میشود که گویا مدیر کارخانهٔ عالمیان خلقت وجود مسعود نواب جناب شمارا باعث تعظیم امور ایران‌وعلت آسایش ایرانیان نموده است. بنابرین کمترین هم‌آرزومند این مطلبست که‌بلکه ازین‌برکت نواب جناب شما جزیی بهره‌ای ازین نعمت عظمی برده باشد ، لهذا اقرار میکنم که بانجام خواهم رسانید از برای نواب‌مستطاب جناب شماقریب بربیست کروربا‌جاقلوازخودومنسوبان خود بقرار انتفاعی‌که تفصیل‌آن ذکر یافت بهر لقب و بهر منصب که نواب مستطاب‌جناب‌شما کمترین رالایق و قابل دانسته سرافراز فرمایند . امیدوارم‌که من خدمت محولهٔ خود را با تمام صداقت و آبرو و درستی بانجام خواهم رسانید و دایم خواهشمند و طالب نفع و بلندی دولت و مملکت نواب جناب‌شما خواهم شد . همین عرض رادارم‌که زیادتر نمایم‌که در تمام این دعواهای گذشته‌که در آسبانیول (۲) و پورتقال و فرنس (۳) اتفاق افتاد منصب نایب سورساتچی باشی (٤) تمام قشون پادشاه انگلستان با من بود و اکثر اوقات در دستهٔ قشون قرالهای متفق شده که سردارکل ایشان دوك ولینقتان (۵) بود نایب جنرال (٦) بودم . یك

---

(۱) gazette بفرانسه و انگلیسی بمعنی روزنامه است .

(۲)اسپانیا یا اسپانی (۳) فرانسه

(٤) سورساتچی یا باملای اصلی سیورساتچی ماخوذ از کلمهٔ مغولی سیورسات بمعنی تدارکات و آزوغه وچی علامت نسبت ترکی و باشی بمعنی سرکرده منصبیست که باید رئیس کارپردازی گفت .

(۵) Duke Wellingtou سردار معروف انگلیسی فاتح جنگ واترلو در برابر ناپلئون .

(٦) چنان مینماید که این کلمه ترجمه Lieutnant-general باشدکه مطابق با سپهبدست وازمناصب مهم افسران اروپا درآن زمان بوده است .

منصبی که اعتماد بسیار می‌خواهد و آن خدمت رامن با تنهایی جد وجهد و صداقت بولایت وپادشاه‌خود بانجام رسانیدم. درینجا معروف هستم‌ودرزیر حمایت شاهزادگان عظام‌شاهزاده کلارنس (۱) و شاهزاده صسقص (۲) و شاهزاده کم‌بروج (۳) که اینها برادران پادشاه این ولایتند بآرام وراحتی زندگانی‌می کنم. قطع نظر ازین شاهزاده‌ها بدوك ولینقتان وجنرال لاردهل (٤) با تمام‌خاطرجمعی برای تحقیق اخلاق وصداقت و نجابت و تربیت خودمیتوانم رجوع نمایم. استدعا میکنم‌که نواب مستطاب ولیعهد دولت ایران کمترین راازین بی ادبی و زحمت‌طولانی‌دادن معاف و معذورفرموده، یقین‌نمایندکه من این‌فخر و آبرو رادارم‌باین که هستم با حرمت و تعظیم بسیار نوکر بسیار بسیار مطیع و وفادار ووقف شدهٔ نواب‌مستطاب جناب شما، جمز. آجیلای‌، درخانهٔ‌پنجاه‌سیمی صیمورعلیاپورت‌من‌اصکور (۵) شهرلندن، غرهٔ ماه صیپ تمبر (٦) ۱۸۲۳ قلمی گردید».

پس ازین نامه باردیگر نامه‌ای بهمان وسیله رسیده و بهمان روش آنرا چنین ترجمه کرده‌اند:

«ترجمهٔ عریضهٔ دوبرنژار (۷) در باب بنای آبادی تازه در ممالك ایران که بخدمت بندگان نواب‌نایب‌السلطنه نوشته: وضع وچگونگی آبادی تازه درمملکت ایران: اولا باید که ساکنین آنجا از اهل‌قرالهای فرنگ بلکه بیشتر آنها ازاهل انگلیس و جرمن(۸)باشند زیراکه این قسم آبادی بسیار انفع و معظم خواهد شد، بعلت اینکه در زراعت و تجارت و صنایع باعث ترقی‌عظیم وآداب وعلم نظام‌دو دولت بزرگوارو صاحب‌اقتدارورزم‌پیشه‌درممالك محروسه ایران برقرار ومستدام‌خواهدشد. نتیجهٔ اصلی این‌آبادی تازه برای مملکت‌ایران ازقراریست‌که مذکورمی‌شود: اولااینکه دولت ومکنت‌اهل‌ایران زودترقی‌می‌یابد وروزبروز زیادتر میشود، بعلت اینکه سرچشمهٔ علوم وصنایع‌که بالفعل درایران پوشیده وپنهانست‌ظاهر و آشکار میشود و هرچکه (۹) ازعلوم و صنایع وغیره‌که اهل فرنگستان تازه یافته‌وایجاد واختراع نموده‌اند هردو در ایران منتشر خواهد شد و علاوه‌برین‌زور هم‌چشمی اهل‌ایران را مایل میسازد برین‌که خودشان را درهر علم و صنعت ماهر و قابل سازند. درین صورت جمعیت وافر بهم‌خواهد رسید وآداب جنگ‌وغیره‌که‌حالا درایران ازیادرفته است‌حسب‌المرام آشکار خواهدشد ووقتی‌که همهٔ اینها درایران دوام و قوام پذیرفت سد عظیمی درمقابل بعضی

---

(۱) Duke Clarence از القاب برادران پادشاه انگلستان.

(۲) Duke Sussex نیز از القاب برادران پادشاهان انگلستان.

(۳) Duke Cambridge نیز از القاب برادران پادشاه‌انگلستان بوده‌است.

(٤) بگمانم کلمهٔ اول «لارد» همان Lord باشد و در آن زمان یکی از سرداران انگلستان Gener..l Rowlond Hill نام داشته‌که ممکنست مراد ازو باشد.

(۵) High Seymour Portman Square یکی ازکوچه‌های‌لندن.

(٦) Sebtember مطابق ۲٤ ذیحجه ۱۲۳۸.

(۷) معلوم نشد اصل این نام انگلیسی چه بوده است.

(۸) Germain بفرانسه‌و German بانگلیسی که در آن زمان بکشور آلمان می‌گفتند. (۹) دراصل چنینست بجای «هرچه‌که»

مملکت‌ها خواهدشد که آنهارا خود بینی و حسد برین‌واداشت کرده است که‌ازحد خود تجاوز کرده ، داخل ملك ایران شده‌اند . بنا بفقره‌ای که عالیجاه میرزا صالح حسب‌الامرحضرت نایب‌السلطنه در کاغذاخبار نوشته بودهمین‌مراسله و نقشه‌ایفاذحضور گردید ودرضمن آن‌مستدعی می‌شود که آن عالی جاه همین مرسوله را باسم دوبرنثار کولونل (۱) باکمال تعظیم وتکریم درخاکپای مبارك حضرت نایب‌السلطنه ایران عباس میرزا بگذارد، بسبب تعهداتی که درباب تکلیف اهل انگلیس بایران وسبب تحریك وتحریض ونویدهای‌مخصوصی که خاطرمبارك اشرف والا درآن باب ایلچی مذکور را ماذون و در تاریخ ۱۸۲۳ عیسوی مطابق ۱۲۳۹ نبوی در کاغذ اخبارلندن نوشته بودند دوبرنثار کولونل تقویت یافته وجرات نموده ، تعهد می‌نماید که ان‌شاءالله همین آبادی تازه صورت انجام پذیرد . شرطی که حضرت نایب‌السلطنه ایران تفضل و جوانمردی فرموده در باب عهود و شرایط آتیه اقرار ملوکانه خود را با نوشته پا بمهرمبذول فرمایند وچون‌دوبرنثار نایب کولونل (۲) خود بصمیم قلب خواهشمند این مطلب می‌باشد که بالکیه خود را دخیل امرآبادی تازه نماید ودراتمام وانجام‌آن هرچه لازمۀ جدو جهدست بعمل آرد و لکن این همه سعی و اهتمام کولونل دوبرنثار حاصلی نخواهد داشت و نتیجه‌ای‌نخواهد بخشید مگرشرایطی که بعد ازین با تفصیل نوشته قبول شود وبوضعی‌مستحکم و برقرارشودکه شك و شبهه را در آن راه نباشد . درین صورت کولونل مذکور قادر برین می‌شود که بعضی‌ازتجارصاحب اعتباروصاحب مال را ترغیب وتحریض وبلکه مایل سازد درین که در اتمام چنین آبادی کومك (۳) نمایند ، که همین آبادی تازه نه این که تنها زراعت و تجارت ایران را ترقی می‌دهد بلکه آن علوم و صنایع را زنده می‌کند که اکثری از اهل فرنگستان بسبب آنها مشهورومعروف آفاق شده وبدین جهت تفوق و زیادتی اهل فرنگستان بسایرولایت قدیم ووسیع می‌باشد ، بعلت این که اصل شالیده (٤) هردولت ومملکت وعزت و بزرگی آن وهم چنین حراست وصیانت هرتاج وتخت برآنها قرارگرفته است ، قوام ودوام دولت وآبادی مملکت برآنها بسته است . برای اطمینان قلوب وخاطرجمعی‌مردم هفت شرط لازمست ودرضمن همان شروط هفت نتیجه می‌باشد. اول شروع بتحریر وترجمه شروط سبعه می‌شود: ازضمیرمنیروازفرزانگی وجوانمردی ذاتی‌نواب والانایب‌السلطنۀ ایران عباس‌میرزا باکمال تحریم وتکریم استدعای فبول هفت شرط که برای انجام واهتمام بنای‌آبادی تازه‌از جمله‌واجباتست می‌نماید ودرضمن‌همین هفت شرط هفت نتیجه مندرجست : ازشروط سبعه این که نواب والانایب السلطنه ایران عباس میرزا عهدنامه‌ای که با قاعده و ضابطه بوده باشد مرقوم و مزین فرمایند و ترجمۀ آن نیز باکمال صحت بزبان انگلیسی نوشته شود و مضمون عهدنامه باین نحوبودکه دوقطعه زمین و هرملك وناحیه که درمابین آنها واقعست بدوبرنثار نایب کولونل‌ازاشراف بیوفین (۵) که درانگلیس سکنی‌دارد مرحمت فرمودیم ومکان وحدود آن دوقطعه زمین ازین قراربوده باشد: در مملکت گیلان واقعست وحدودآن بدین تفصیلست:

---

(۱) colonol بفرانسه وانگلیسی بمعنی سرهنگ

(۲) نایب سرهنگ (۳) املای کلمۀ کمك دراصل زبان ترکی

(٤) بجای شالوده یا شالده

(۵) معلوم نشد نام این ناحیه ازانگلستان چه بوده است

ازطرف مشرق ومابین جنوب ومشرق تا بسرحد ولایت مازندران وازطرف مغرب مابین شمال ومشرق تا بدریای حاجی ترخان (۱) و از طرف شمال و مابین شمال و مغرب تا برودخانه قزل اذن (۲) رسیده باشد . رودخانهٔ مذکورهم داخل شود ، ازطرف جنوب ومابین جنوب ومغرب ببالای کوههایی که ازکناررودخانهٔ قزل اذن نزدیکی گذرگاه پل رودبارکه درحدود ولایت مازندران واقعست کشیده شده بآنجا رسیده باشد . قطعهٔ دویم در ولایت آذربایجان واقع شده وحدود آن نیزازین قرارست : که ازطرف مشرق و مابین شمال ومشرق و جنوب و مشرق بربالای کوههایی که ازآق داغی تا بگذرگاه پل رودبارکشیده شده است رسیده باشد و آن قطعهٔ دویم سرحدمابین ولایت آذربایجان وگیلانست وازطرف مغرب ومابین جنوب وغرب وجنوب قزل اذن بشرطی که همان رودخانه وهرچه شهروقصبه وقریه وناحیه درمابین این دوقطعه زمین واقعست متعلق آبادی تازه بوده باشد ودرآن قرارنامه چنین قید شود که همین دوقطعه زمین را وآنچکه (۳) دراندرون این دوقطعه واقع شده است نواب والانایب السلطنهٔ ایران عباس میرزا برضا ورغبت خودبدوبرنثارمذکوریا وارث اووا گذارومرحمت ابدی نمود که همیشه در تصرف اووارث اوبوده باشد ونیزازبرای اینکه اورا درست خاطرجمع سازند که اودر بعضی مواد بکمال اطمینان درفکرآبادی باشد ونفع بدولت و مملکت ایران رساند بهتر اینست که نواب والانایب السلطنه ایران عباس میرزا وارث وولیعهدخود را تکلیف وترغیب فرمایندکه تا زمانی که کولونل مذکورووارث اوبکمال صداقت وراستی درتکمیل و تنظیم لوازم خدمت گزاری و انجام همان شرایط که برای آنها ضمیرمنیر والامایل وراغبست بجان ودل می کوشند وبخلاف آن کاری از وارث او صادرنمی‌شود همان نامه که مرحمت می‌شود شرایط آن برقرار ومستدام داشته باشد . شرط دویم ازشروط سبعه اینکه حضرت نایب السلطنة العلیه حکم صادرفرمایند که تدارك کافی ووافی وبعضی مایحتاج که در ورود اهل انگلیس ضرورست درهمان مکان که بنای آبادی تازه درآنجا خواهد شد فراهم آرندکه در حین ورود بآن سرزمین اقلا تا مدت یك سال جای پناهگاه وآزوغه و سایر مایحتاج بآنها بدهند و هر چه بهرکس می‌دهند باسم همان چیزقبض بگیرند ودرقبض قید نمایندکه ازروزکارسازی تا مدت پنج سال یا مثل همان چیزرا ویا اینکه بقدرقیمت آنها ازمال تاجر هرچه خواسته باشند بگیرند و بالاخره یا از حاصل ومحصول همان آبادی تازه عوض آنهارا بگیرند ونواب والانایب السلطنة العلیه عباس میرزا همه اوقات درین فکربوده باشندکه اهل آبادی تازه را از تاخت و تاز وازآشوب و انقلاب مردم محافظت نمایند وبرای حفظ وحراست اهل آنجالشکری بقدرکفاف ازسوارو پیاده تعیین فرمایندکه در میان اهل آنجا قرارگرفته و تا زمانی که کارگزاران اهل آبادی تازه اقرار نمایندکه اهل آنجا می‌توانند خودشان را از آسیب دشمن محافظت نمایند جماعت لشکر در آنجا بمانند وبعد ازآنجا بیرون آمده باهل آبادی واگذارند ونیزدرعهدنامه قید شودکه هر قدر آدم که کارگزاران آبادی تازه صلاح دانند همان قدر لشکر معین شود . شرط سیم از شروط سبعه اینست که : همین آبادی تازه درزمان حال واستقبال بلکه همیشه ازهرقسم باج و

---

(۱) مقصود دریای خزرست که درآن زمان این اسم رایج بوده است

(۲) قزل اوزن

(۳) آن چه که

خراج و سرانه و غیره معاف بوده باشند . چنانکه (۱) درین باب عالیجاه میرزا صالح نیز بنابرمرحمت وجوانمردی نواب نایب‌السلطنة العلیه عباس میرزا شرحی درکاغذ اخبار لندن نوشته درمیان مردم منتشرساخت وهرچه باج وخراج وسرانه اهل آبادی تازه است همانست که درنتیجهٔدوم وهفتم ذکرمی‌شود ودرعوض‌معاف بودن اهل‌آبادی تازه واهل ایران ازعلوم‌و ازهنرها وفنون فرنگستان بهره‌هاونفعها حاصل خواهندکرد وروزبروزترقیها خواهند نمود، خصوص درعلم نظام ولشکرداری وازعلومی که درمدرسه‌های نظام و غیره درس خواهند داد ، چنانکه (۱) درشرط اول اقرار بر آن شده است . شرط چهارم از شروط سبعه این که اهل آبادی تازه ازهرمذهب وملت که بوده باشند مزاحم حال آنها نشوند ودروضع عبادت وپرستش خودشان که خالی از ضرونقصان مردم بوده باشد ماذون فرمایند واحدی رجوع بعبادت و دین داری آنها نداشته باشد ووضع حکومت آبادی تازه بدین طریق شود که هفت نفرصاحب اختیارازخودشان تعیین نمایندکه بصلاح وصوابدیدآنها عمل کنند، چنانکه (۱) یك نفرکرسی نشین و یك نفر نایب او وپنج نفر کارگزاردیگر، بدین طریق که صدرنشین اول بامور نظام ولشکرمتوجه بوده وصدرنشین دویم ازمدرسهای علوم متفرقه و هرچه متعلق بآنهاست متوجه شود ومابقی ازکارگزاران ، اولی مباشر امور زراعت ، دویمی مباشر امور تجارت ، سیمی مباشر امورصنایع ، چهارمی مباشر امورمهندسی و معماری ، پنجمی مباشر امور داروغگی بوده باشد و بهمین قراربا ستصواب‌همدیگرمشغول گذراندن امورآبادی تازه شوند واین هفت نفررا اهل‌آبادی تازه خودشان باید منتخب نمایند ومی‌باید امورات شرع وعرف را باکمال انصاف وعدالت بقانون شریعت انگلستان و بآداب اهل آن ولایت بگذرانند و اگرچنانچه از کسی خیانتی بخلاف شرع و عرف سرزده باشدکه بموافق قانون اهل انگلیس آن‌کس واجب القتل شده درین صورت اختیاربا آن هفت نفر می‌باشد ، که آنها را یا این که بانگلستان می‌فرستند ویااین که بیکی ازبنادردسترسی که نزدیك و در تصرف اهل انگلیس می‌باشد و یا این که بالکلیه ازهمان آبادی تازه اخراج ابدی می‌نمایند و در هرسه صورت باید بصلاح و صوابدید بالیوز (۲) انگلیس که در آن نزدیکی‌ها توطن دارد بوده باشد . شرط پنجم از شروط سبعه اینست‌که: مال وجان هرکس ووارث‌آنهادرآزادی باشد ودیگراهل آبادی تازه درهرجنگ وآشوب ونزاع که درولایت اتفاق می‌افتد رجوعی ومدخلیتی‌درآن نکنند وداخل این قبیل امورات نشوند وازین طرف هرگاه دشمنی برای این آبادی تازه خواه از ولایت خواه ازخارج ازولایت بهم‌رسد وقصد این‌آبادی کنند درین‌صورت حضرت نایب‌السلطنةالعلیه وولیعهد ایشان ویاکارگزاران دولت مقررفرمایندکه اهل آبادی تازه هرقدر لشکر خواهند تعیین نمایندکه بکومك آنها رفته ، آنها را از ضررجان ومال محافظت کنند . شرط ششم از شروط سبعه اینست : برای حمایت وتقویت چه در اجناس و متاعی که ازآبادی تازه باطراف

---

(۱) دراصل : چنانچه

(۲) بازلیویا بالیوس ازترکی استانبولی که آنهم ماخوذ از ایتالیاییست درآن زمان عنوان افتخاری بوده است که بکنسولهای کشورهای اروپا درمشرق می‌داده‌اند .

می برند وچه ازسایرجاها بآنجا می آورند تخفیفی درگمرك آنها لازمست . اگرچه این معنی چندان قابل ذکر نبود ، لکن در چنین کارها همگی و عموم خلایق از همت و جوانمردی و انصاف عالمگیر نواب والانایب‌السلطنه عباس میرزا امیدوار می باشندو استدعا دارند حضرت نایب‌السلطنه درباب اجرت کارگروعمله که ازاهل ایران ضرورخواهد شددستوالعملی مرحمت فرمایندکه دراول با نرمی‌وملایمت رفتار نمایند ونیزمقررفرمایندکه بقدرمقدوراسب ومادیان ومواشی ازقبیل‌گاو وگوسفند باهل آبادی تازه بدهندکه درآن جاها نگاه دارند و پرورش دهند وخاطرجمع باشندکه تا مدت پنج سال قیمت همه‌را ازقراری‌که درشرط دوم نوشته شده خواهند داد وتا آن زمان دیناری باقی‌نخواهندگذاشت . شرط هفتم ازشروط سبعه‌اینست‌که: چون‌بجهت تعمیرعمارات‌ودکاکین‌وغیره سنگ وگچ‌وآجروآهك وچوب‌جنگل بسیارلازمست، که اهل آبادی تازه درکاربنایی ونجاری و غیره معطل نمانند ، اگرچنانچه درحدود زمین مزبوربهم رسید قبها والا سفارش درین باب باهالی حوالی وحواشی لازمست ونیزلازمست‌که بعهدهٔ حکام و خوانین وسرحد نشینان اطراف‌آبادی تازه ارقام مطاعه صادرشودکه درهنگام ضرورت در حمل و نقل مصالح مانع نشوند . نتیجه‌های عظیم و فواید دایمی‌که ممالك ایران عموما وولایات نایب‌السلطنه را خصوصاًدرازای‌قبول عهدنامه حاصل خواهند شد از قراریست که مذکورمی‌شود : نتیجهٔ اول : درصورتی‌که انجام ترغیب نامه بدان طریق‌که درشرط اول مذکورشده است و در حین وصول آن دوبرن ثارنایب کولونل تعهد می‌نمایدکه با سعی تمام خود را برین وادارد‌که در مابین همان دوقطعه زمین‌که مرحمت وواگذارمی‌شود یك آبادی عظیمی ازاهل فرنگستان بنا بگذارد واکثرجمعیت‌آن ازاهل انگلیس واهل جرمن بوده باشد و آنها کلا از اهل‌کسب و از اهل زراعت شوند که در هر صنعت وقوف کامل داشته باشند . دوبرنثارنایب‌کولونل نیز تعهدمی کندکه همه اهل صنایع وحرفه را تا بیکی از بنادر ممالك ایران بیاورد ودرین خصوص دیناری ازدولت ایران خرج نشود ولکن ازان بندر تا بجایی که ساکن خواهند شد درباب حمل ونقل آنها‌کارگزاران دولت علیهٔ ایران‌کومك نمایندکه: آنها رفته درهمان سرزمین ازقراردستورالعمل‌کارفرمایان انگلیس مشغول تعمیرقریه و قصبه وشهرودکاکین‌وغیره بوده‌باشندوهرقدرجمعیت‌زیادترمی‌شود وهوا امان می‌دهد درفکرتعمیر وآبادی بود و هرجا برای هرکس خوش آید و انتخاب نماید مسکن سازد و بنای آبادی و خانه و غیره نماید ، همین زمین‌که حدود آن در شرط اول ذکر گردید دریك نقشهٔ علیحده همهٔ آنها جا بجا نشان‌کرده شده‌همراه همین اقرارنامه ارسال حضور اشرف گردیدکه درآن نقشه همان دوقطعه زمین‌که استدعا شده است با خط‌کبود و لاجوردی محدودست و رنگ آن دوقطعه زمین را تیره‌ترازسایرنواحی آن ولایت‌که آنها درواقع شده‌اند نموده، بدین‌طریق آن قطعه‌که درولایت آذربایجان واقعست با رنگ شنجرفی تیره‌ترکشیده شده ،که از سایر جاهای آن ولایت فرق داشته باشد . نتیجهٔ دوم این که بعد از مدتی اهل آبادی تازه از رعیت وغیره بنای سالدات (۱) داوطلب بگذارند وهرکس ازجوانان آنجاکه قابل برداشتن تفنگ می‌شود تفنگ باو بدهند ورخت نظام برای آنها درست نمایند و مشق سالداتی و غیره

---

(۱) ما خوذ از Saldat روسی‌که‌آنهم ازکلمهٔ Soldat فرانسه‌آمده بمعنی سپاهی وسربازواین کلمه ازقرن سیزدهم تا چندی پیش درایران بکاررفته است .

بآنها تعلیم نمایند وخرج آنها کلا بعهدهٔ اهل آبادی تازه است وبعد ازانقضای مدت پنج سال که خودشان را بسلك سالداتی آورند بعوض باج وخراج بهرپنجاه نفریك نفرسالدات با همه تدارك بسرکاراشرف والانایب‌السلطنه ایران بدهند ویا این که مواجب و اخراجات یك نفر را هرچه باشد وجه نقد بدهند، بشرطی که اختیارپول ویا سالدات با اهل‌آبادی تازه باشد، هرکدام پول و یا سالدات دست دهد بدهند و بعد از آنکه این آبادی تازه باتمام رسید پنج سال تمام نمی گذرد که همگی همت خواهند کرد که مدرسهٔ نظامی برای تعلیم جوانان سپاهی بنا بگذارند ، که همه را درفنون مختلفه درس دهند ، با این گونه ترقی اگرچنانچه زودتر ممکن نباشد در سال پنجمی خواهد شد . نتیجهٔ سیم اینست که نواب والانایب‌السلطنهٔ ایران عباس میرزا حقی داشته باشند درین که چند نفر معلوم از جوانان ایران مامور فرمایند که بآبادی تازه بروند ودرمدرسهای نظام وغیره کسب علم وآداب کنند ومعلمین ومدرسین آنجا دیناری باسم اجرت وحق‌التعلیم وحق‌السعی از آنها مطالبه ننمایند و مادامی که آبادی تازه موجودست همین حق با حضرت نواب نایب‌السلطنه عباس میرزا وولیعهد ایشان بوده باشد و دیگران درین حق مدخلیتی نداشته باشند ونواب نایب‌السلطنه وولیعهد ایشان قراری بدهند که هرچه مدد معاش ومایحتاج ازقبیل لباس وخوراکست بآن جوانان برسد و نیز هر چه از کتاب واسباب وآلات که برای پیشرفت تحصیل آنها مصرف دارد قیمت آنها را بدهند ووقتی که فارغ ازخدمت می‌شوند ومی‌خواهند که برسر خدمت خود مراجعت نمایند همان اسباب و آلات راهمراه خود ببرند ، که‌درمعنی درازای زحمت آنها از سرکار والانایب‌السلطنة‌العلیه انعامی مرحمت شده که اسباب کارآنها بوده باشد . اگرچنانچه نواب والانایب‌السلطنه این شرایط را مراعات وتقویت فرمایند اهل آبادی تازه بجان و دل راغب می‌شوند همیشه بدون توقع حق‌السعی وحق‌التعلیم ازجوانان ایران متوجه بوده ، هرعلمی ازعلوم وصنایع را تعلیم نمایند ، دستورالعمل آن بوضعی که شایستهٔ احوال آبادی تازه بوده باشد اینست : ازآن‌روز که مدرسها تمام می‌شود تا بمدت‌سه سال اول شش نفرازجوانان بحکم نواب‌والا درآن مدرسه‌ها تعلیم نمایند وبهمین قرارورهرسه سال‌سه نفردیگرعلاوه نمایند، تااین که ببیست وپنج برسد. آن بیست وپنج نفرحد آنست که همیشه در مدرسها و غیره از قراری که نوشته شده توقف داشته تعلیم بگیرند واگرزیادترازآن بیست وپنج نفرطالب باشند که درمدرسها تعلیم بگیرند باید حق‌السعی و حق‌التعلیم بدهند و اگر چه این جوانان مادام توقف درین آبادی تازه می‌باید بنابرطریقه اهل آنجا رفتارنمایند معهذا احدی با مذهب ودین وشریعت آنها رجوعی باید نداشته باشد وهرچه‌لازمهٔ مذهب آنهاست ازآن‌قرارعمل نمایند ونه احدی‌ازاهل فرنگستان درین صدد خواهد شد که آنها ویا این که سایراهل ایران راکه درآبادی تازه سکنی خواهد داشت بمذهب‌عیسوی بگردانند، بلکه‌هر کس هرمذهب‌ودینی که دارددرآن دین مستقیم بوده و احدی بمذهب دیگری رجوع نداشته باشد . نتیجهٔ چهارم این که : ازهرکسی که از اهل این آبادی تازه دربعضی ولایات ایران که درتصرف‌این آبادی تازه نیست تقصیری‌ویا خیانتی‌صادر شود اورا باید بقاعده وقانون اهل ایران تنبیه نمایند وآن شخص هر که باشد جواب تقصیر خودش را باید خود بدهد واهل آبادی حرفی درآن نخواهند داشت ولیکن چون نیك و بد اموراین آبادی تازه وآرام وآسودگی اهل آنجا بعهدهٔ کارگزاران‌آبادی تازه می‌باشد ودر

هرعیب ونقص جواب نواب والانایب‌السلطنه باآنهاست لهذا لازمست که هریکی از اهل ایران درمیان این ولایت تقصیر می‌کند او را بنزد حاکمی از حکام ایران که نزدیک و دسترسست فرستند، بشرطی که آن حاکم بنا برقاعده وقانون ایران اورا تنبیه نماید وازهرضرروخسارت که ازو باهل آبادی تازه رسیده اصلاح دهد ، بلکه تدارك و علاج آنرا نماید . نتیجهٔ پنجم اینست : هردولت ومملکت که با دولت ایران درجنگ ونزاع باشند اهل آبادی تازه بالمره قطع الفت باآنها نمایند وتا زمانی که نواب‌والانایب‌السلطنةالعلیه‌وولیعهدایشان قواعدوشرایطی که اصل مبنای این آبادی تازه در سرآنها قرارگرفته است در نظر داشته حفظ می‌نمایند و حکمی بخلاف آنها صادرنمی‌کنند تا آن زمان هرکدام ازدول خارجه که درآشکار با دولت ایران بمقام مجادله و منازعه برآمده باشند درین حال اگر چنانچه اهل آبادی تازه با آن دول خارجه طرح‌موافقت اندازند مجرم ومخاطب بوده باشند و بترجمان اینگونه بی‌وفایی ملك‌آنها که عبارت‌ازهمین‌آبادی تازه بوده باشدضبط سر کارشود، بعلت آنکه مقصود ومنظور اصلی ازبنای این قسم آبادی اینست که دایم الاوقات سوای نفعهای دیگر دوستی و اتحاد مابین دولت ایران و انگلیس و الفت اهل این دو مملکت روز بروز زیادترشود ، نه اینکه خلاف آنها بعمل آید . نتیجهٔ ششم اینکه : هرمحصولی که درایران بهم می‌رسد اگرچه‌آنها درایران چندان قیمت نداشته ویا اینکه هیچ مصرف برای‌آنها ندانند ولکن اهل‌آبادی تازه بزورعلوم وصنایع‌آنها را بکارمی‌برند وبعوض آنها اهل ایران را دولت واستطاعت می‌بخشد وقطع نظرازین جمهور اهل‌ایران بزور هم چشمی نفعها خواهد دید ، حتی کارگران هم در آن‌اوقات که اجرت‌می‌گیرند وکارمی‌کنند سعی‌خواهندکرد که درهرعلم وهر صنعت خودشان را ماهرسازند ومثل اهل فرنگ تفوق‌برسایراهل ممالك‌نمایند واین نفعها باعث‌می‌شود برین که یك مملکت عظیم ووسیع سمت مشرق که ازسایرممالك برتر و بلندترمی‌باشد زنده شود و روشن ضمیر گردد ویقینست که زیادتی مداخل هر مملکت نتیجهٔ اینگونه تحصیل وترقیست ، بعلت اینکه هرفرد ازافراد مردم باین نوع‌تربیت یابد وترقی‌نماید وهمیشه بزحمت ومشقت وتحصیل روزی عادت می‌کند ، هرعملی ازروی فطانت می‌نماید ، روزبروزدردولت و مکنت ومداخل خواهد افزود وبجایی خواهد رساند که در هر باب تفوق و برتری بر سایر ولایات داشته باشد . نتیجهٔ هفتم اینست که : اهل آبادی تازه هرمعدنی که پیداکرده و در آن معدن کارکنند سدس مداخل آنرا بکارگزاران نواب نایب‌السلطنه ایران بدهند و یقینست که این گونه مداخل برای‌ایران امرعظیمست ، بعلت اینکه هم اخراجات بسیاری‌دارد وهم ساختن دستگاه جهت آب‌کردن وصاف نمودن معدنیات بسیارمشکلست . بنابرین ملاحظات محافظت چنین آبادی برای اهل ایران واجب ولازم خواهد بود .

تفصیل صورت آبادانی‌که بهرکدام آنها در اصل و ترجمه بحروف تهجی و حساب و هندسه رجوع شده است :

مدرسهٔ علوم وصنایع که متعلقاتش ازقرار تفصیل ذیل باشد:

منزل نایب رئیس ، باب .

اوطاق درس‌استدلال ، باب

کتابخانهٔ بزرگ ، باب .

اوطاق بـرای جمع نمودن اسباب حکمت طبیعی و معدنیات که بـرای نمونه ضرور می‌شود ، ك .
جمع خانه نمونهای صنایع وسایرچیزها که در فرنگ اختراع می‌شود ، س .
باسمه وصحاف خانه برای جلد نمودن کتب ، م .
تشریح خانه ، باب، ن .
جراح خانه ، باب .
دستگاه چرم سازی ، باب .
مکتب خانه برای اطفال فقرا ، باب .
باغ برای تربیت گل وگیاه وحبوبات پرمصرف.
جا برای تعلیم جوانان ایرانی .
جا برای تعلیم جوانان آبادی تازه .
مدرسهٔ نظام که متعلقاتش ازقرارتفصیل ذیل باشد :
اوطاق رئیس ومدرس ، باب ، ت .
اوطاق برای استدلال درس اهل نظام ، باب ، د .
مکتب نقاشی وتصویر، باب ، ب .
قراول خانه ، باب ، ع .
دستگاه شمشیروتپانچه سازی .
کتابخانهٔ نظام ، ف .
اسلحه‌خانه ، ج .
زمین برای مشق نظام .
مکتب برای تعلیم علم نظام وجعاقروفی (۱) .
زمین که جوانان مهندس درآنجا باید علم را با عمل مطابق نموده نمونه قلعه وسنگرو وضع یورش را بمقیاس کوچك یاد بگیرند .
مکتب خانه برای تعلیم اسب دوانی وشنو(۲) وتنگ اندازی و شمشیربازی .
سایر: ۱ـ نشانگاه که علامت دولت ایران و انگلیس درآن نصب شود.

۲ـ دکاکین وحجرات	۳ـ بازار تبدیل
٤ـ بازاربرای هرقبیله	۵ـ گمرك‌خانه
۶ـ انبار تجار	۷ـ کاروانسرا
۸ـ منازل مباشرین اموال ایرانی	۹ـ منازل مباشرین اموال فرنگ
۱۰ـ خانهای تجار	۱۱ـ خانهای اهل صنایع
۱۲ـ خانهای اصناف	۱۳ـ خانهای نصاری
۱٤ـ خانهای کویکر(۳)	۱۵ـ خانهای هندها (۴)

---

(۱) بجای «جغرافیا»

(۲) بجای لفظ «شنا»

(۳) Quaker فرقه‌مذهبی مخصوص از مردم انگلستان (٤) هندوان

۱۶ـ منازل ارامنه
۱۷ـ قنادی وشکر صاف نمودن
۱۸ـ دستگاه تنباکوسازی
۱۹ـ دستگاه خبازی
۲۰ـ دستگاه کاغذسازی
۲۱ـ دستگاه فقاع کشی
۲۲ـ دستگاه عرق جوهر کشی
۲۳ـ دستگاه معصرخمر (۱)
۲۴ـ میوه وسبزیجات خانه (۲)
۲۵ـ دستگاه آیینه نمودن چقماق (۳) وغیره
۲۶ـ دستگاه چرخ و اراده (۴) سازی
۲۷ـ دستگاه مسگری و برنج وآهنگری و ظروف و آیینه وشیشه سازی
۲۸ـ بازار آزوغه
۲۹ـ میدان کشتی گیری وسایر بازیهای غریبه
۳۰ـ کلیسیای پراتصتنت (۵)
۳۱ـ ایوان برای گذراندن امورات اهل بازار
۳۲ـ ۳۳ـ دستگاه ابریشم وریسمان بافی
۳۴ـ کلیسیای دیصنتر (۶)
۳۵ـ کلیسیای کثالك (۷)
۳۶ـ مسجد برای اهل اسلام
۳۷ـ معبد برای مذهب یونانی
۳۸ـ خانهای اهل اسلام بایك حمام
۳۹ـ خانهای یهودیها با یك معبد
۴۰ـ سلاخ خانه
۴۱ـ دستگاه پیه گدازی
۴۲ـ دستگاه صابون پزی
۴۳ـ ۴۴ـ خانهای دباغ ودستگاه دباغی
۴۵ـ دستگاه میشار کشی (۸)
۴۶ـ دستگاه روغن کشی
۴۷ـ آسیابها
۴۸ـ بارگاه برای رسیدن کشتی
۴۹ـ دستگاه کشتی سازی
۵۰ـ بارگاه کوچك برای ..... (۹)
۵۱ـ گوشت خشکانیدن جهت آزوغه کشی
۵۲ـ دستگاه ریسمان وطناب بافی
۵۳ـ ۵۴ـ دستگاه ماهوت وابریشم بافی
۵۵ـ دستگاه کتان بافی
۵۶ـ زمین خشکانیدن مصالح
۵۷ـ خانهای مباشرین امر تجارت
۵۸ـ منزل داروغهٔ تجارت
۵۹ـ منزل مباشر امرزراعت
۶۰ـ منزل مباشر امورات مهندسی
۶۱ـ منزل مباشر صنایع
۶۲ـ باغ بزرگ برای جمهور که نشاط باسم نایب السلطنه درآنجا باشد
۶۳ـ سنگر تاج درپیش روی رودخانه
ترجمهٔ فقراتی که اهل فرنگ برای آگاهی دولت خودشان از وضع ایران در کاغذ

---

(۱) عرق گیری باصطلاح امروز، دراصل معسر
(۲) انبارمیوه وسبزی
(۳) بجای چخماق باملای اصل ترکی
(۴) دراصل : عراده
(۵) **protestant**
(۶) **dissenter**
(۷) **catholic**
(۸) اره کشی
(۹) دراصل افتادگی دارد

اخبار که زیادتر از صد هزار نسخه باشد باسمه نموده‌اند : ما نمی‌توانیم شاید زیادتر ازین خدمت بتجارودولت انگلیس نمایيم باین که عموم خلق را از کیفیت وضع واقع شدن مممملکت روس وانگلستان وهند نسبت بایران خبردار نمایيم ، بخصوصه که این اوقات که ولایت شمالی آذربایجان بدست و تصرف دولت روسیه افتاده است . امیدواریم که دولت ما من بعد زیادتر بفکر وخیال این گونه چیزها بیفتد . از برای درست حالی کردن این مطلب اظهار و تقریر چند فقره ضرورست :

وقتی که مرکویزووزلی(۱)فرمانفرمای‌هندوستان بود امورات‌ایران بسیارمنظور نظراوبود . درسنهٔ هزار وهشتصد (۲) ایلچی اولی که ازممالك اروپا بپای تخت ایران مامور گردید جنرال ملکلم (۳) بودکه اوبآن دولت بنای دوستی و مصالحه گذاشت وشرط کردکه اگرافغان بولایات متعلق بکامپانی (٤) دست درازی نماید وبنای جنگ گذارد دولت ایران رالازمست که بیست‌هزارقشون داده بکامپانی کومك نماید. ایلچی که بعدازآن‌ازآن‌دولت مامور ببامبای (۵)شدکه‌شروط مصالحه‌را باکامپانی‌درآنجادرست کرده‌مضبوط نمایدمحمدنبی‌خان‌بود که اورا باهفت نفرازآدمهای خود ازسوء اتفاقات درآنجا بقتل رسانیدند . درسنهٔ هزار و هشتصدوهفت (٦) بناپارت(۷) جنرال‌قاردان(۸) را با چند نفرافسرقابل وکامل‌بایران ویك نفرآدم‌دیگر بکابل‌فرستاد . ازجهت‌آمدن این‌ایلچی‌ها بایران‌آنقدر بخل‌وحسد بفرمانفرمای هندوستان هحوم‌آورشدکه جنرال الفین اصتون (۹) را ایلچی‌نموده بکابل‌فرستادکه ایلچی فرانسه را از آنجا دوانیده تجدید مصالحهٔ ایشان نماید . مشار الیه خدمت خود را بانجام رسانیده مقضی‌المرام مراجعت نمود وهمان اوقات جنرال ملکلم باز دو مرتبه برای همان مطلب ایلچی‌شده وارد بندر بوشهر گردید ودرآنجا یکی از بزرگان عرب که از قبل پادشاه ایران‌حاکم‌بود بمشارالیه منتهای بی‌حرمتی‌وبدرفتاری نمود . مشارالیه متحمل رفتارناهنجار اونگشته ، بکلکته مراجعت نمود. درسنه‌هزاروهشتصدونه (۱۰) دولت‌انگلیس اراده نمودکه ده‌هزار سالدات ازراه دریا ببنادر ایران فرستاده ، بنای جنگ و جدال و منازعه بدولت ایران بگذارد وهردو دولت بفکر تدارك خودافتاده ، حتی‌درکنار بندر ابوشهر وغیره بنای سنگروقلعچه (۱۱) ازبرای محافظت‌کردن مکانها گذاشتند. نتیجه برین بنای منازعه برای دولت‌انگریزاین‌شدکه دولت‌ایران‌بنا گذاشت‌که سفیری بهندوستان‌فرستاده ، ایلچی بناپارت وآدمهای اورا ازطهران وخاك ایران اضراج‌نماید وقرارداد‌کندکه هرقدرقشون‌که ازبرای اخراج نمودن سالدات‌روس ، که درآن اوقات بسمت شمالی‌ایران داخل‌شده بودند ، کفایت

---

(۱) Marquis Wellesley

(۲) ۱۲۱۵ قمری

(۳) General Sir John Malcolm

(٤) Company کمپانی هند

(۵) Bombay بمبئی

(٦) ۱۲۲۲ قمری (۷) Bonaparte نام خانوادگی ناپلئون

(۸) Gardane (۹) Elphinstone (۱۰) ۱۲۲٤ قمری

(۱۱) مصغر قلعه

نماید کامپانی بدهد .درین وقت‌دقیق‌سرهرفردجونس(۱) ازلندن‌وارد پایتخت ایران گردید ، بدون این که‌اختیار کامل باو داده باشند و یا اینکه‌دستورالعملی ازکامپانی باو رسیده باشد. بعداز اظهار مطالب دولت انگلستان بدولت ایران آمدن قشون کامپانی بی‌مصرف و بی‌حاصل شده و خودش‌هم در دارالخلافه توقف نمود. مصالحه درمیان این دودولت تمام کرد که هرساله‌کامپانی دویست‌هزار تومن ایرانی باهرقدر افسروصاحب منصب که برای‌تعلیم مشق‌سربازی ومتعلقات جنگ‌ضرور باشد بدون توقع اخراجات بدولت ایران بدهد. میرزاابوالحسن‌خان‌بامسترموریه(۲) هرکدام ازطرف‌خود برای اجرای این‌صلح‌نامه مأمورشدند . درسنهٔ هزاروهشتصدوده (۳) جنرال‌ملکلم بازبخواهش پادشاه ایران ازبرای تلافی بی‌حرمتی‌که درسنهٔ هزار و هشتصد و هشت (٤) دربندر ابوشهر نسبت بمشارالیه شده بود مأموربپای تخت ایران گردید . درمیانهٔ سرهرفردجونس و جنرال ملکلم اختلاف بهم رسیده وبا همدیگر سازش آنها نشد . جنرال ملکلم مأمورشدکه بهندمراجعت نماید وسرهرفردجونس‌بانگلستان. درجوزای همان سال(٥) سرقوراوزلی از لندن باختیار تمام بسفارت ایران مأمور شد . چند اراده (٦) توپ‌وچند نفر صاحب منصب از جمله مجر دارسی (۷) و مجراصتون (۸) همراه او بود . آخری چند وقت‌بعد ازرسیدن بایران درارده‌بیل (۹) تلف‌شد . درآن‌اوقات دولت فرانسه بادولت روس دوست بودند ودولت ایران‌بادولت آخری‌جنگ‌وجدل‌داشتند. دولت فرانسه با مصالحه‌جنرال قاردان‌شرط کرده بود که‌بدولت‌ایران کومك‌نموده،قشون‌روس‌را ازخاك‌ایران‌برون‌نمایند. این شرط و این مصالحه معمول نگشت . بعلت مصالحه که در همان اوقات مابین دولت فرانسه و روس‌اتفاق افتاد. درسنه۱۸۱۱(۱۰) که‌سرقوراوزلی بایران‌وارد گردیدافواج سربازعباس میرزاولیعهد ایران درمشق و تعلیم بسیاربدومغشوش‌بودند . آنها شش باطلیان (۱۱) بودکه بعضی‌بزبان فارسی و بعضی بزبان‌فرانسه وبعضی بزبان اورسی(۱۲) مشق یاد می‌گرفتند ودر همه‌جا سیزده اراده(٦) توپ میدان‌داشتند وقورخانهٔ‌آنها ازهمه‌جهت بی‌تدارك بود. یکی از منظورهای عمدهٔ سرقوراوزلی‌این شدکه صلح نامهٔ‌گذشته را بوصفی‌تجدید نمایدکه اخراجات کامپانی نسبت بدولت ایران کمتر از ان باشد که بود . بنابرین قرار داد نمود که افسر و صاحب منصب های اهل انگلیس ،که در دولت ایران با مواجب و اخراجات‌کامپانی خدمت می‌کردند ، مواجب ازدولت ایران ازوجه دویست هزار تومان‌کامپانی بایشان برسد . لکن دولت ایران این قرارداد را قبول نکردند، تا اینکه درسنهٔ هزار وهشتصد ودوازه (۱۳) در

---

(۱) Sir Harford Jones (۲) Morier

(۳) ۱۲۲٥ قمری (٤) ۱۲۲۳ قمری

(٥) ماه سوم بهار مطابق باجمادی‌الاولی ۱۲۲٥ (٦) دراصل : عراده

(۷) Major d'Arcy (۸) Major Eston

(۹) بجای اردبیل (۱۰) ۱۲۲٦ قمری

(۱۱) ازکلمهٔ battalion انگلیسی، bataillon فرانسه‌که بعدآنرا «باطالیان» هم نوشته‌اند بمعنی گردان .

(۱۲) مقصود «روسی» است‌که پیش ازین درایران «ارس» و« وارسی» هم می‌گفتند .

(۱۳) ۱۲۲۷ قمری

سلطان بود (۱) ولیعهد ایران شکست فاحش بقشون روس داده و فتح نمایان نمـود . نواب نایب‌السلطنه واعلی حضرت پادشاه ایران این فتح را از افسرهای انگلیس دانسته ، بنابرین قرارداد سرقوراوزلی‌راقبول نموده، تجدیدمصالحه کردند. قشون نایب‌السلطنه که سرکرده‌ای انگریزی درسرآنها بود درسمت طالش هم تفوق بروسیه نمود ، سالدات روس را دراوایل از اکثرجای طالش و لنکران بیرون کردند . لیکن کرونل (۲) دارسی مجبور باین شدکه با ابواب جمعی خود ازمیدان جنگ مراجعت نماید. بسبب رسیدن کشتی‌روم (۳) با قزت (٤) انگریزی وآوردن خبرمصالحه‌که درمیان دولت روس وانگریزاتفاق افتاده بود. بعداززمان قلیل قشون‌روس تلافی‌مافات را چنانکه شاید وباید نموده، دراصلاندوز(۵) ولنکران شکست تمام بنواب‌السلطنه داده، اوردو(٦) وتوپخانه وتدارکات بالمره بدست سالدات روسیه افتاد. درسنهٔ هزاروهشتصد وسیزده (۷) بوساطت ایلچی انگریزدرمابین این دودولت بنای مصالحه شد . دولت ایران درین صلح نه تنها راضی باین شدند که دست از ادعای گرجستان بکشند، لکبه قـراباغ و طالش تا بآستارا وتسلط دریـای حاج‌ترخان را بالمره بدولت روس واگذار کردند . اگرچه رشت درتصرف دولت ایرانست و در حوالی آن جنگل بسیار خوب هست ، لیکن‌دخل وتصرف دردریای‌مذکورندارند ودرین‌اوقات مصالحه سرداران روسیه سعی‌نموده، تمام ولایات داغستان را بحیطهٔ تصرف آورده ، نظام وقرارداد تازه درمیان رعایای ولایات مذکوروقراباغ بنا نهاده‌اند . بعد ازاتمام این صلح‌نامه سرقوراوزلی در جوزای سنهٔ هزارو هشتصد وچهارده(۸) مسترموریه را درجای‌خودگذاشت، ازراه پطربرغ (۹) بلندن مراجعت نمود. اندکی بعد ازان مسترالس(۱۰) بادستورالعمل ازبرای‌قطع نمودن دویست‌هزارتومان و سایراخراجات کامپانی وارد طهران شد و خدمت مرجوعهٔ خود را بانجام رسانید . درسنهٔ هزاروهشتصد ونوزده (۱۱)میرزاابوالحسن‌خان دفعهٔ‌دوم برسم‌سفارت ازبرای‌مطالبهٔ صد هزار تومان شش ماههٔ ثانی، که ازسال مصالحه مانده بود، وارد لندن شده ، بعد ازگفتگوبا وزیر امورخارجه حکم چنان شدکه‌کامپانی آن صد هزارتومان را بدهند. بجهت شکست شرط سیم

---

(۱) آبادی درمیان قراباغ وشکی‌وشیروان‌که در۱۲۲۷ جنگی‌درمیان ایران وروسیه درآنجا درگرفت

(۲) ازکلمهٔ Colonel انگلیسی و فرانسه بمعنی‌سرهنگ .

(۳) نام‌کشورعثمانی از زمان صفویه تا این زمان .

(٤) ازکلمهٔ gazette فرانسه وانگلیسی بمعنی روزنامه .

(۵) دهی درملتقای رود قراسوبا ارس‌که نام آنرا « اسلاندوز » هم می‌نویسند .

(٦) بجای‌کلمهٔ « اردو »که اصلامغولیست .

(۷) ۱۲۲۸ قمری

(۸) نیمهٔ دوم جمادی‌الاخره ۱۲۲۹

(۹) Petesbourg یا Peterbourg پای‌تخت روسیه‌که درایران «پطرزبورغ» هم می‌نوشتند

(۱۰) Ellis (۱۱) ۱۲۳٤ قمری

صلح‌نامه مسترالس و موریه حکم نموده‌اندکه سرجند (۱) و صاحب منصب های انگریز ترك خدمت دولت ایـران نموده ، بوطن خودشان مراجعت نمایند . ولیعهد دولت ایران سعی و اهتمام بلیغ نمود که این بنا را بهم بزند ، بجایی نرسید . این صرفه جوبی غلط مسترالس وموریه ولیعهد ایران را باین واداشت که‌ازسرکردهای فرانسه پیدا نموده ، بجای افسرهای انگریز بگذارد . کرنل‌دارسی عرض نمود که درعوض‌این پنج نفر بیك‌زادهای ایرانی همراه خود بلندن آورده وخود متوجه امورات آنها شده ، ایشان را درعلوم جنگ وبعضی صنایع تربیت نماید . نواب نایب‌السلطنه کاغذی بمسترموریه ، که درطهران بود ، نوشت که‌اذن‌او را درین خصوص حاصل نماید . مشارالیه این مطلب را قبول نکرده ، متمسك باین شد که تا من از دولت خود ماذون نباشم نمی‌توانم بکورنل دارسی این اذن را بدهم . با همهٔ این باز کورنل دارسی ایشان را برداشته ، ازراه پطر برغ وارد لندن شد . در سالهای گذشته توپخانـه و قورخانهٔ دولت ایران وتعلم سربازوحمایت و حفظ سرحدات و امورات معادن موافق تعلیم و دستورالعمل صاحب منصب‌های انگریز بود . وقتی که افسرهای ما ازتبریزمراجعت می کردند قشون نواب ولیعهد ایران باین تفصیل بود :

توپچی سواره ، ٦ توپ ، چهاردسته .

توپچی ساده ازبرای ساخلو، دودسته .

سرزنبورك ، صد نفر.

سربازنظام ، دوازده باطلیان ، هرکدام ازقرارهشتصد نفر.

سواره نظام ، دو دسته .

سوای آنها چند ین‌معدن‌آهن ومعدن‌ذوغال زمین(۲) پیداشده که بنای کارکردن آنهارا داشتند وهم چنین دستگاهی برای ریختن‌گلولهٔ توپ دشل (۳) شروع گشته بود . بالاترازسه کرورازوجه قراردادی دولت انگریز خرج آنها شد . بعدازانکه سرقوراوزلی با افسرهای انگریزی ازایران مراجعت نمود ، فواید دولتین روبتنزل گذاشت . مسترموریه و مسترالس طهران راگذاشته ، بماوای خود مراجعت کردند .

هنری‌ولك(٤) نایب‌دردستهٔ‌سواره مدرس که اودروقت سرهرفرد جونس(۵) اجدان(٦) ابواب جمعی ایلچی مذکور بود بخدمت و منصب بلندکارگزاری دولت انگلیس سرافراز شد وازآن وقت منافع وتسلط ما دردولت ایران درمقابل دولت روس روبتنزل گذاشت و این هم آشکارست که دولت روس خیال داردکه در وقت فرصت ایران را تابع و متصل بمملکت

---

(۱) در اصل چنینست و معلوم نیست چه بوده است . چنان می‌نمایدکه نام وی از قلم افتاده وسرجند محرف کلمهٔ sergeant انگلیسی بمعنی سرجوخه بوده باشد

(۲) زغال سنگ

(۳) گویا نوعی ازتوپ معمول انگلستان در آن زمان بوده است .

(٤) Henry Willocks

(۵) بجای سرهرفرد جونز

(٦) ازکلمهٔ‌انگلیسی adgutant وکلمهٔ adjudant فرانسه که اکنون«آجودان» می‌نویسند.

الی غیرالنهایه وسیع خود نماید. همین که الآن تسلط واختیاردریای‌خزر(۱) منحصر بدولت روسست آنها مـی‌توانند هروقت کـه خواهش داشته باشند ضرر بمملکت شرقی ما برسانند. دولت روس نه تنها همین فواید و منافع معامله وتجارت ایران را مختص ومنحصر بخود کرده است ، بلکه هم چنین بتوسط گرجستان معاملهٔ مملکت اناطولی هم بسته بآنها شده است . در سنهٔ ۱۸۲۰ (۲) ایلچی مشخص و با شوکت ، که بسیار قراول و اهل نظام همراه داشت ، از دولت مذکور بهرات‌وبخارا مامور گردید، که راه معاملهٔ تازه‌ازبرای‌دولت روس پیدا نموده، شال کشمیررا ازراه راست بیبازارروس بیاورند. گویا درین اوقات عظم ومصرف دولت ایران درپیش امنای دولت انگریزتمام شده است‌که چندان پاپی نمی‌شوند . درسنهٔ هزاروهشتصد و هفده (۳) جنرال یرملوف (٤) برای سرداری و حکومت‌گرجستان معین شد ، پنجاه هزار سالدات خوب ابواب جمع اوگشته ، بلباس ولقب ایلچی گری با جوانان قابل و نجیب داخل پای تخت‌آذربایجان‌وایران شده، دولت ایران هم منتهای‌حرمت وعزت باوکردند . مشارالیه بعدازاتمام توابع مصالحه نامه ممضی شده‌کرونل مزراویچ (۵) را بلقب کارگزاردولت‌روس درتبریز گذاشته، خود بتفلیس مراجعت نمود. مشارالیه‌آدمیست که‌قابلیت اورا بهم چنان‌لایق ومستحق نموده است . فرصتی فوت نمی کندکه خود را درپیش اهل ایران عزیز و محترم و خیرخواه بقلم ندهد . مطالب او در پیش امنای آن دولت اکثر اوقات بلکه همیشه مقبول و مقرون با جابنست ، زیراکه اودرخرج وجد وجهدکردن باین که دوستان خود را روزبروز زیاد نماید مضایقه نمی کند . درسنهٔ هزارو هشتصد وهفده (٦) که‌پنجاه هزارسالدات و قشون روس درمملکت گرجستان وآن‌سرحدات بود این اوقات بصدوسی‌هزاررسیده است . با وجود این که دراوقات جنگ تمام قشون روسیه ازسی‌هزارنفرزیادتر نبود . سبب این نوع تغییر و متحمل شدن باین قدراخراجات کثیره گویاکرنل مزراویچ باشد، بخیال‌این‌که دولت روسیه بعد ازین شاید تواندکه دروقت فرصت ومناسب بزورقشون در مملکت ایران فساد و اغتشاش نماید . دولت انگلیس درمقابل هم چنان آدم قابل وسخی‌الطبع مسترولك را ، که اولا پایین بودن منصب اودرمیان قشون درنظراهل ایران خواروبی اعتبارنموده ، گذاشته‌اند . مشارالیه قطع نظر ازامساك و پستی رتبهٔ دایم خلاف خواهش ولیعهد نایب‌السلطنه رفتار می‌نماید و در اکثراموارت دولت مدعی معظم‌الیه می‌شود . این بدرفتاری باعث تنزل دوستی ومنافع دولت انگلیس شده ، درخصوص ندادن صد هزار تومان قراردادی‌که بایست حسب الحواله حضرت پادشاه مسترولك بولیعهد ایران کارسازی نماید، اگرچه مشارالیه ده هزارتومان ازآن وجه کارسازی‌کرده بود ، رفته رفته‌کاربجای بد رسید . نواب نایب‌السلطنه دو هزارتومان دیگر هم بمسترولك حواله نموده، مشارالیه‌قبول نکرده، ابا ازدادن وجه نموده. وقتی‌که قایم‌مقام وزیردولت ایران ابرام و اصرار درین خصوص کرد مشارالیه بد طوری جواب داده ، اظهار نمودکه نواب نایب‌السلطنه وقایم مقام اوعهد وپیمان خود راکه با من نموده بودند شکسته ،

---

(۱) دراصل : دریای خضر(!)

(۲) ۱۲۳۵ قمری (۳) ۱۲۳۲ قمری

(٤) **Yermolof** (۵) **Mazarovitch**

(٦) ۱۲۳۲ قمری

بنای جنگ ونزاع با دولت روم گذاشتند ، بخاك روم وارد شدند . مشارالیه این را هم علت علیحده ازبرای ندادن وجه قراردادی نمود . امنای دولت ایران اظهارساختند که مسترولك اصلا وقطعا ازرفتار ناهنجار پاشای ارزنة الروم خبردار نبود وهیچ وقت دخل وتصرف باین کارها نداشت . دادن ده هزار تومان مسترولك دردفعهٔ اول ودرثانی انکارنمودن از وجه تعهد شده سبب و علت غضب وتغییر شاه ایران شده ، حکم نمود که دوهزار تومان را ازمیرزاابوالحسن خان که بتوسط سفارت او این وجه از لندن بمسترولك حکم شده بود بگیرند . بعد از آرام شدن حضرت پادشاه آقا محمدکریم مامور شد که وجه مذکوررا ازمسترولك مطالبه نماید . مشارالیه چون پیش ازوقت خشم وتغیرشاه را دیده بود طالب انجام رسانیدن خدمت خودشده ، ازقضا زیادترازانکه مامورشده بود بعمل آورده ، اظهار کرد که اگرحکم حضرت پادشاه تا پنج روز بانجام نرسد ماموراست که بعد ازانقضای مدت مذکور سرمستر ولك را ببرد . مستر ولك بمجرد شنیدن این خبرمهماندارخواسته ، که بانگلیس مراجعت نماید وهم چنین اظهارساخت که این مطلب را وزیر او نوشتهٔ پا بمهر باو بدهد . حضرت پادشاه محض از راه تواضع و مرحمت فرمودند که هم چنان حکم ازطرف ما نشده بود، این سهوآقا محمدکریم بود، اگر مسترولك توقف نماید ما درعوض این مرحمت‌های مخصوص دربارهٔ اومشمول خواهیم فرمود. وزیرامورخارجهٔ دولت ایران اظهارساخت که این اوقات که نقل مصالحه رومی درمیانه است رفتن مسترولك موافق عقل وقاعدهٔ درست نیست . بازمسترولك درمراجعت خود ابرام واصرار کرد . حضرت پادشاه اظهارساخت که اگرمسترولك باین جهت وباین وضع مراجعت نمایدما هم لابدیم که یك نفر کارگزار بلندن فرستاده که تا درآنجا حقیقت رفتاروبد سلوکی مسترولك را بامنای آن دولت حالی نموده ، خواهشمند شود که یك نفر آدم دیگرعوض مسترولك بایران بفرستند . این کارگزار بد خلق طهران را گذاشته ، روانهٔ لندن شد . میرزا محمد صالح که یکی از جوانان طلاب ایرانی که پیش ازین درین مملکت بودند مامور باین خدمت شد . میرزای مزبورازراه روس وارد لندن گشت . رفتارواحترام وعزت آن دولت ، وقت عبور از خاك ایشان ، باید امنای ما را از رفتار بد و عدم حرمت نسبت بجوانان وطلاب ایرانی ، که پیش ازین بامردولت خودشان ، برای تربیت درین مملکت بودند ، پشیمان نماید . درحین ورود بپطربرغ عمارت بسیارخوب با نوکروتدارك از برای مشارالیه حاضر و مهیا بود . از طرف ایمپراطور(۱) مهمانداری معین شده بود که اورا بمجموع دستگاه وتماشاخانها ببرد. ایمپراطوراعظم مشارالیه را بحضورطلبیده و غایت التفات و نوازش نموده ، یك قطعه انگشتر الماس و پر قیمت هم باو تعارف کرده ، حکم فرموده بودکه یك کشتی بسیار خوب از برای میرزا محمد صالح حاضرنموده وبکاپتان (۲) کشتی قدغن نمایندکه هیچ کس را بدون رضای میرزای مزبورداخل کشتی نکرده ومنتهای حرمت ومحبت را دربارهٔ اوبعمل بیاورد و حبه و دیناری هم ازووآدمهای اوتوقع ننمایند . یك نفرازآدمهای میرزای مزبور که فی‌الجمله در نقاشی سررشته داشت حسب‌الخواهش وفرمودهٔ ایمپراطوردرین روزها ازلندن بپطربرغ مراجعت نمودکه درآنجا باخراجات دولت تربیت یابد وهم چنین میرزای مذکور کاغذ داشت که اگر

---

(۱) ازکلمهٔ لاتین imperator که «امپراطور» هم نوشته‌اند (۲) ازکلمهٔ انگلیسی captain یا Kapitan روسی بمعنی ناخدا

ازوجه صد هزارتومان قراردادی درلندن کارسازی نشود سی هزار با جاقلو ازایلچی دولت روس گرفته کار سازی خود را نماید . ازین رفتارها معلومست که دولت روس از برای چه و چه خیالها سعی وتلاش دارند باین که دوستی دولت ایران را روزبروززیادترومحکم تر نمایند . مطالب میرزا محمد صالح اول عبارت ازینست که فرمان حضرت پادشاه ایران را، که ازبرای مبارك باد وتهنیت بتاج وتخت رسیدن پادشاه انگلستان نوشته شده است ، برساند وثانیاً صد وپنجاه هزارتومان را ازوجه باقی دویست هزارتومان قراردادی جابجا نماید . ثالثاً تفنگ وماهوت از برای سرباز ولیعهد ایران ابتیاع نماید . رابعاً حقیقت سفارش آقا محمدکریم و سبب مراجعت ورفتار مسترولك را بامنای این دولت حالی نماید . خامسا حرکات ناهنجارو رفتاربد ، که ازمسترولك درایران نسبت بشاه وولیعهد وامنای او، حتی تمام اهل ایران ، که در خصوص شکستن یکی از قواعد شریعت و دین آن دولت صادر شده است ، بامنای دولت حالی کند . سادساماموراست که سعی و جهد نموده ، دولت انگریز نعم البدلی عوض مسترولك بدولت ایران مامور نمایند ، که بتوسط اورشتهٔ دوستی درمیانهٔ این دو دولت نگسلد ، بلکه روزبروز محکم تر گردد. ما نمی دانیم که سبب مکروه القلوبی کارگزارما پیش امنا واهل ایران حقست یا نه ؛ لیکن این قدریقین داریم که ایشان بسیار اصراردرفقرات مذکوردارند . بنا برین هم چنان آدم مکروه القلوب را دوباره بایران مامورنمودن هم ازرویهٔ عقل دوروهم باعث تنزل دوستی ما در آن دولت خواهد شد ، ما می دانیم که جواب کاغذ و مطالب کارگزار ایران بزودی خواهد رسید ، اما ازبرای کامپانی هندوستان ، که آدم دربصره وبندرابوشهر وبغداد برای معامله دارند ، بازبا آن اخراجات ماندن وتوقف نمودن ایشان صلاحست یا نه ؛ وقتی که می شنویم که دولت روس خواهشمند مطلب شده است که اگر از طرف ایران بعمل بیاید تجارت ایران کلا منحصر بدولت روس خواهد شد . اما این قدر هست که جواب آن مطلب را امنای دولت ایران بدفع الوقت انداخته‌اند تا میرزامحمد صالح ازین جاچگونه مراجعت کند؟ مستر کانینق (۱) بدون شك یقینست که خود بحقایق این مطلب خواهد رسید وفکروتامل بسیار خواهد نمود ، زیراکه این مطالب معظم تر از آنست که بدیگران رجوع شود ، که شاید آن دیگران منافع باطنی خودشان را منظورنموده ، اکرام وسلامتی مملکت هندوستان را خیال نکنند . امنای دولت ایران نه دوستی ما راکم قیمت می دانند ونه اجناس ما را نمی پسندند . دولت ما می تواند همان عزت و حرمت وتسلط و پیشروی ، که پیش ازین آدمهای ما در دولت ایران داشتند، بازبکمال خوبی داشته باشد، مشروط برین که امنای ما ملاحظه منافع باطنی خودشان را بکنارگذاشته و با انصاف و همت و مردانگی با دولت ایران رفتارکنند . روزبروزهم دوستی وهم امرتجارت ما بهتروآسان تر خواهد شد، لیکن اگرخلاف این معمول گردد آنا فآناً قوت و تسلط دولت روس در آن زیاد تر شده و خرده خرده متاع انگریز و هندوستان از نظر اهل ایران افتاده ، معامله و تجارت آنجاها بالمره منحصر بدولت روس خواهد گشت .

---

(۱) George Canning (۱۷۷۰–۱۸۲۷) وزیر امور خارجه انگلستان از ۱۸۰۷ وسپس نخست وزیر آن کشورتا دم مرگ .

درشهرلندن در کاغذ اخبارروزچهارشنبه بیستم‌ماه نوامبر۱۸۲۳(۱) باسمه‌شده است».

اسناد ایرانی

برخی ازاسناد مربوط بروابط ایران را باکشورهای‌اروپایی درمجموعه‌ای‌شاید بدستور عباس میرزا گردآورده‌اند وپیداست که پاره‌ای‌ازآنها را اززبانهای اروپایی ترجمه کرده‌اند. بجزسفیرانی که درمراحل مختلف ازایران بکشورهای اروپا رفته‌اند و در دومجلد این کتاب ذکری ازآنها کرده‌ام یعنی بجزمیرزا محمد رضا خان قزوینی وعسکرخان وحاج خلیل خان قزوینی ومحمد نبی خان ومیرزا محمد صالح ومیرزا ابوالحسن ایلچی سفیردیگری ازایران باروپا رفته و ظاهرا مدت زمانی درکشورهای مختلف سفرکرده است. نام وی را در اسناد ایرانی خواجه داود ارمنی نوشته‌اند وچنان می‌نماید که ازارمنیان ساکن بغداد بوده است و خود نام خویشتن را داود ملك شاه نظر شاهپورزاده ضادوریان می‌نوشته وکتاب کوچکی در ۱۸۱۷ (۱۲۳۲ ه.) در پاریس بفارسی و فرانسه و ارمنی بعنوان «وضع کنونی ایران» چاپ‌کرده است. پیداست که عباس میرزا نایب‌السلطنه او را ماموکرده است با دربارهای اروپا گفتگوهایی بکند و وی نامهایی نوشته‌که اصل یا ترجمهٔ آنهارا با نشای مخصوص درآن مجموعه‌گرد آورده‌اند بدین‌گونه:

«کاغذی‌که برای وزیر نمسه پرنس‌مترنیك نوشته‌است، ترجمهٔ‌کاغذوزیرمذکوراینست:

بحکم نواب مستطاب نایب‌السلطنةالعلیةالعالیه وارد اسلامبول شدم و ازاسلامبول عازم بطربرخ (۲) خواهم شد ودرآنجا سبب رنجش و نزاع سرحدداران دولت روس و ایران را بامپراطورعرض وحالی خواهم کردکه: باعث این نزاع سرحد نشینان دولت روسیه بوده‌اند که بخلاف شروط عهدنامه کارهای بد وعملهای ناشایسته‌کرده‌اندکه باعث نقض عهد شده است وهرچه درخصوص تجاوزات سرحدداران بامپراطور عرض خواهم‌کرد ازگزارش نامه‌که در میان‌این‌عریضه‌گذاشته‌ام بآن‌جناب‌حالی‌خواهدشدکه چند ولایتهااز‌دولت ایران‌غصب‌کرده‌اند وحال‌نیزغصب می‌کنند،خلاف رای‌امپراطورروسیه،هرچند بدولت‌ایران نیکی نفس‌وپاك رایی دولت روسیه معلومست، لیکن درین ما بین‌که مقدمهٔ نزاع اتفاق افتاد ممکن نشدکه دولت ایران ایلچی بفرستد، تا آنچه‌که بخلاف شروط عهدنامه ازسرحدداران دولت روسیه سرزده است بدولت روسیه حالی‌نماید وسرداران گرجستان ادعا می‌کردندکه ما ازجانب امپراطور ماذون هستیم‌که آنچه‌گفتگو شود با ما باشد. باین سبب روز بروز کدورت زیاد شد و میان سرحد نشینان جنگ ونزاع ظاهر گردید، که شاید آغازاین جنگ وجدال گوشزد امپراطور گشته، تا بحقیقت امررسیده، ازتقصیروتجاوزات سرحدداران خود مطلع گردد، بعدازان دوستی درمیان دولتین روشنایی یابد. این نوشته را بموجب حکم نواب ولیعهد عباس میرزا بخدمت‌آن جناب نوشتم. چون درابتدای امرکه دوستی بتوسط کمترین میان دولتین علیتین ایران‌و نمسه واشد، چنانکه معلوم آن جنابست، ازجانب امپراطوراعظم سلام دوستی را از

---

(۱) ۱۶ربیع‌الاول ۱۲۳۹

(۲) پترزبورگ

برای شاهنشاه ایران برده ، تا ارساله و رساله دوستی دولتین محکم شد . همان دوستی در میان دولتین ثابت و برقرار می باشد وروز بروز ازدیاد خواهد یافت .

لهذا توقع دولت ایران ازدولت نمسه درعالم دوستی آنست که : نزاعی که ما بین دولتین ایران وروس اتفاق افتاده است بحقیقت حق برسد که : خلاف شروط عهدنامه از کدام طرفست؟ تاآن وقت معلوم بشود که دولت ایران درعهدی که با امپراطور مرحوم الکسندر پاولویچ(۱) بسته‌اند باقیست وهرگز برهم زدگی ازخاطرمبارکش خطور نکرده است ومطلب دیگرآنکه: چون چنین مستفاد شد که ایلچی دولت نمسه که دراستانبول می نشنید وکالت دولت روسیه را نیز دارد ازان جهت نواب ولیعهد نامه بخصوصه بایلچی دولت شما نوشتند که : وقتی که کمترین وارد اسلامبول می‌شود باش‌بردی (۲) بکمترین بدهد، تا کمترین ازراه لح(۳) عازم پطربرخ باشد ودر نامه ای که نوشته بودند کیفیت احوال بتقریر کمترین محول بود که بایلچی شما نماییم. آن جناب هم کیفیت را بشما حالی کند تا شما هم بایلچی خودتان که در بطربرخ می نشیند باو بنویسید که تا او در اجرای حق مساعدت دولت ایران بکند . حال استدعا ازان جناب آنست که : کیفیت را بایلچی خودتان که در بطربرخ می‌نشیند بنویسید که مشارالیه پیش از رسیدن کمترین احوالات را کماینبغی بامپراطور اظهار وآشکار نماید وبعد ازرسیدن کمترین بآنجا برای حرمت دولت ایران کمترین را مساعدت نماید ، تا اجرای حق شود . امیدوار هستم که استدعای کمترین را قبول فرمایند . تحریرافی اسلامبول هفتم ماه حوکدمبر (٤) سنهٔ هزاروهشتصد وبیست وشش عیسوی(٥).

بنده داود ملك شاه نظرشاپورزاده

اظهارگزارشات وحرکت‌های خلاف عهدنامهٔ همایون وقاعدهٔ نظام بین‌الدولتین علیتین ایران‌وروسیه که‌ازسنهٔ هزارودویست وبیست وهشت‌الی‌سنهٔ هزارودویست‌وچهل ودوازسرداران سرحد نشین دولت روسیه اتفاق افتاده است اظهارمی‌شود :

درسنهٔ هزار و دویست وبیست و هشت و در بیست ونهم ماه شوال‌المکرم مطابق تاریخ عیسوی هزار وهشتصد وسیزده در دوازدهم ماه‌اوکدمبر(٦) دراردوی (۷) گلستان که‌جنرال اردیشوف (۸) سردار گرجستان ومیرزا ابوالحسن‌خان ایلچی دولت علیه ایران، که اختیار تمام از هردو دولت داشتند وبا وساطت سرگروزلو(۹) ایلچی‌دولت انگریز، مراتب‌مصالحه

---

(۱) Alexandre Pavlovitch امپراتور روسیه .

(۲) محرف کلمهٔ passeport فرانسه که در روسی و انگلیسی پاسپورت تلفظ می کنند بمعنی تذکره وگذرنامه .

(۳) مراد کشور لهستانست که مردم آن کشور نژاد خود را «له» می‌نامند .

(٤) محرف کلمهٔ «اکتبر» که بروسی «اکتیابر» می گویند.

(٥) ٥ ربیع‌الاول ۱۲٤۲

(٦) تحریف دیگری ازکلمهٔ اکتبر واکتیابر .

(۷) دراصل : اوردوی.

(۸) تحریفی‌ازنام رتیشچوف .

(۹) تحریفی‌ازنام سرگوراوزلی .

را بین‌الدولتین علیتین ایران و روسیه در بنای ایسدا دیسکوا برزندم (۱) مضبوط و برقرار شده سرحد بین‌الدولتین‌را مشخص نمودند، ولیکن چنین مشخص نمود که : طرفین حدوحدود ونشانگاه خود دانسته باشند برین تصحیح وتفتیش ماند وعلاوه برین طوری که اساس مصالحه باتفاق دوستی دولتین‌را بیشتر مضبوط کنند بر عهدنامهٔ همایون چنین قراردادی هم شد که : اگر سرحد نشینان طرفین نتوانند آن جایهای مشخص شده‌را بشناسند ویا بی‌اتفاقی یالجاجتی درباب خط سرحدات درمیان آنها سربدهد آن‌وقت اگرسپاه حاضرهٔ سرحدات ایران واگر سپاه حاضرهٔ سرحدات روسیه‌را بموجب ایسدادیسکوا برزندم درهمان تاریخ ودرهمان روزی که مراتب مصالحه بین‌الدولتین مضبوط و برقرارشد درهرجایی که بودند جابجا باشند. بعد از چنین ترتیب ها وقراردادها با رضای طرفین عهدنامهٔ همایون تمام وبا مهرمبارك دولتین علیتین ممهور ونگه‌داشته شد. بعدازین گزارشات مدتی نگذشت که حرکت خلاف عهدنامه از جانب جنرال اردیشوف مذکور صادر شدکه : غفلة سپاهی بطرف ولایت طالش فرستاده، محالات کرمی سفید داش الی زر و غیره بزور تصرف نمودند وغیرازان درسمت ایروان از طرف گوکجه محال زار و زیبل تومان نخجوان وتمامی کونی گوکچهٔ ایروان را هم ضبط نمودندکه بدفعات جاهای مذکور را ازجنرال‌مزبور طلب نمودیم وفا بوعده نکرد، تا وقتی که جنرال مزبور ازسرداری گرجستان معزول، بجای او جنرال یرملوف منصوب گردید و درآن وقت گزارشات اتفاقیه‌را باواظهارکرده ولایات متفرقه را ازآن طلب نمودیم، ولیکن آن‌راهم بهمان طریق گذرانید. بعدازگفتگوی بسیارکه بین امنای این‌دولت ومزراویچ (۲) مصلحت‌گزارآن دولت اتفاق افتاد چنین قراردادی شد که : مصلحت‌گزار مذکور بجنرال مزبورگزارش را بتفلیس بنویسدکه آن ازجانب خودمهندس کاملی تعیین کرده ازین‌جانب‌هم کذلك تعیین نمودندکه برسرحد رفته و با تصحیح تمام و بموجب عهدنامه خط سرحدات را مشخص‌کرده، تا بالمره قیل‌وقال سرحدنشینان رفع شود واگرخط سرحدات‌را مشخص‌نکنند پس بموجب ایسدادیسکوا برزندم ولایت‌هایی‌که خلاف عهدنامه تصرف کرده‌اند ردنموده، همه جابجا. هرچند مصلحت‌گزار مذکور گویا باین‌طریق بجنرال مزبور نوشته، اظهارکرد، لکن بجایی‌نرسید. من‌بعدازجانب سرکار نایب‌السلطنه میرزامسعود نامی، یکی ازمیرزایان متشخصین، میرزایان دفترخانه، مهندس وبزبان فرانسه‌آشنا وبلد، با مراسله دوستانه بنزد جنرال‌مزبور روانهٔ‌تفلیس‌نمودند و بازتکلیف بتعیین کردن مهندسان ومشخص‌ساختن سرحدات نمودند و بعد از رسیدن میرزای مزبور بتفلیس جواب جنرال مذکور چنین شده بود که : امسال ما فرصت این امرنداریم، باشد بسال آینده. بعد ازمراجعت میرزای مزبور تکرار بنا وگفتگوبین الامنا ومصلحت‌گزارشد ومکررا نوشتجات درین باب بجنرال مزبور ارسال کردندکه : صلاح طرفین می‌باشدکه این امررا پیش ازازدیاد شدن فساد طی بکنید. گوش و قبول‌نکردند. مجمل گذاشتند، تاکه میان‌ما ورومحاربه اتفاق افتاد. درهنگام‌جنگ جنرال مذکورآن حینی که لازمهٔ ذمهٔ اوبود که می‌بایست بموجب دوستی دولتین درچنین وقت ضرور

---

(۱) تحریفی‌ازاصطلاح Statu quo presentium (رجوع کنید بصحیفهٔ ۲۵۶ مجلد اول‌این کتاب).

(۲) تحریفی‌ازنام Mazarovitch

حقوق را اجری بکند، اورا مرعی نکرده وبر کنار گذاشت وبرعکس اوسپاهی با توپ بطرف رودخانهٔ چقندرفرستاده، زورکی محال مزبوررا ضبط نموده ، نشستند وچند نفرازاهل ایران درحین رسیدن سپاه روسیه بمحال مذکور جنگ کرده کشته شدندوبعدازین بنا برفتاردیگر بخوانین قراباغ وشیروان و غیره گذاشته ، که بموجب عهدنامه خوانین مذکور درآنجا ها جابجابودند. ازیك طرف درگونه‌گونه ترس وبراحتیاط کلی مذکوران را انداخته وازطرف دیگر گریزرا درپیش چشم مذکوران وازوبی احتیاط نشان داده ، بدرجهٔ مزبوران باحتیاط تمام افتاده لابد ولا علاج پی‌هم دیگر با یك اسب وقمچی گریزان، بدرخانهٔ نواب نایب‌السلطنه پناه آورده ماندند وجنرال مذکوربعد ازگریزانیدن مذکوران آنچه مال واملاك وخزینه‌های اوجاق قدیمی خوانین مزبور، که از مدتهای مدید اباعن جد ، جمع شده بود ضبط نمودند. بعد ازین گزارش وحرکات عجایبات که ازجنرال مذکورظاهرشد امنای دولت درتعجب مانده، بازبنا بگفتگو با مصلحت گزار آن دولت گذاشته، چنین قرارداد کردندکه: جمیع این گزارشات را مصلحت گزارمذکور بدربارامپراطورروسیه اظهارسازند . هرچند مصلحت گزار مذکور در حضورامنای این دولت بگردن گرفت ، لیکن اثری درین باب بما اظهارنشد. فیما بعد چنین صلاح دیدندکه: محمد حسین خان ایشیك آقاسی سرکارنواب نایب السلطنه را با میرزا رضا مهندس با جهان نمای (۱) سرحدات و با رقم دوستی روانهٔ تفلیس بنزد جنرال مذکورسازند وبایشیك آقاسی چنین دستورالعمل هم داده شدکه: اگر بازجنرال مذکورمثل اوایل نخواهد که امررا ازهم بگذراند ازآنجا بدرخانهٔ امپراطوررفته وگزارش را اظهارکرده، طی بکند. بعد از رسیدن خان مذکور بیك منزلی شهر تفلیس جنرال مزبور ازشهربیرون رفته ، بسمت دیگر عازم شد و بعد از ورود خان مزبور بتفلیس جنرال ولمینوف (۲)که نایب‌جنرال یرملوف باشد ، خان را در جای بی حرمتی منزل داده و پی هم عقب خان آدم فرستاده، کاغذ ها را طلب نموده است . خان مشارالیه لابد مانده ،کاغذها را برداشته، بنزد نایب مزبوررفته است . بعد ازملاقات کاغذهای‌لازمه را ازخان گرفته ، جوابی داده است‌که: چون خود جنرال یرملوف درین جا تشریف ندارد لازمست‌که شما بایران مراجعت نمایید و این کاغذها را من بجنرال می‌رسانم .آن‌چی (۳) که جواب دهد بخدمت نواب نایب‌السلطنه خواهم فرستاد . خان مومی‌الیه هرچند سعی نموده که باردوی (٤) خود جنرال یرملوف‌رفته وبموافق فرموده امررا صورت داده ، ممکنش نشده ، بسببی‌که نایب مذکور باوراه نداده ، سهلست بیش از سه روز در آنجا نگاه نداشته ، بی عزت روانهٔ این طرف‌کرده بود . بعد از چنین مراجعت خان‌مذکوربازبنا بگفتگوبین الامنا ومصلحت گزارمذکورشد وبا حق وحساب مصلحت‌گزاررا ملزم ساختند تا پی امرشده بنویسد واین گفتگوی جزیی را ازهم بگذراند ، مذکورهم بگردن‌گرفته تعهدها کرد وکاری ندید . در همان روزها درباب امری جعفرخان بیك غلام سرکارا بنزد جنرال‌مذکوربتفلیس فرستادند، که دروقت‌غلام مذکور را بیك ترتیب بی‌آبرویی‌وبی‌حرمتی‌ازحضورخود بیرون‌کرده وازشهرهم اخراج حکم‌کرده است، بمرتبه‌ای

---

(۱) جهان‌نمادرآن‌زمان بمعنی نقشهٔ جغرافیا بوده است (۲) رجوع کنید بصحیفهٔ ۱۰۲
(۳) بجای آن چه (٤) دراصل : باوردوی

که فرصت ندادند که اسبش را نعل بکند وبان ترتیب ذلالت بیرون کردند. بعد ازان جنرال مذکور گویادرباب مشخص کردن سرحد چند نفری فرستاده ودرآن وقت هم نواب نایب السلطنة العلیه درطرف کناررودخانهٔ ارس در شکار تشریف داشتند ودرهمان شکارگاه ینارال مددوف بحضور مبارك مشرف گردید . نواب کامگار ازحرکت های بی جا و ازرفتارهای بی رسم جنرال یرملوف بمددوف مزبور اظهار فرمودند وهمچنین هم که اگر جنرال یرملوف با چنان حرکت های خلاف عهدنامه ورفتار خلاف قاعده می خواهد که خدمتی علاوه بسر کار امپراطور روسیه نشان دهد خاطرجمع باشد که ما آن فرصت را باو نخواهیم داد، اما اگر که بما درست معلوم بشود که امپراطورروسیه چنین جاهای جزیی را ازما خواهش دارند درآن وقت بیش ازجاهای دیگرهم بموجب دوستی ویگانگی دولتین علیتین باو پیشکش خواهیم کرد و چون فکر جنرال یرملوف پی امردرست کردن نبود در آن خصوص کار باز مثل اول ناتمام ماند و چون خود جنرال مذکور پیشتر باین جانب اظهار کرده بود که آنچه تقریر مزراویچ مصلحت گزارما در آنجا باشداورا مثل تقریردولت روسیه قبول بکنید درین باب امنای دولت بمعرفت مصلحت گزار مذکور فتحعلی خان بیکلر بیکی دارالسلطنهٔ تبریز را با یلچی گری مرخص ساخته ومیرزا جعفر مهندس باشی سرکاروجهان نمای سرحدات با نوشتجات دوساله نزدجنرال مذکور بتفلیس روانه نمودندو ببیکلربیکی مزبورچنین اذن هم داده شدکه : اگر جنرال مذکور بازامررا فیصل ندهد وقطع جواب نکنند روانهٔ در خانهٔ امپراطوری شود ودرآنجا امر را اظهار کرده ، طی بکند . بعد ازرسیدن بیکلربیکی مذکور بتفلیس اورا بکمال عزت و حرمت قبول کرده بودند و در وقت ملاقات بیکلربیکی مزبور در باب بیشتر امر را بمحبت طی کردن بجنرال گفته بودکه : من ماموریت خودرا بعهدنامه واین جهان نمای سرحدی تسلیم بشمامی کنم ، توخودت صلاح هردو دولت را درنظرداشته، امر راهرطوری که صلاح می دانی بموافق عهدنامه درست بکن ، که من هم مهرکرده بشما تسلیم نمایم، که بالمره دفع فساد ورفع گفتگوی بی جا شود. جنرال مذکور این جواب را قبول کرده و دست بکارزده ، موافق خواهش خودوجهان نمای تازه سرحدات ساخته وعهدنامه جدیدی در خصوص سرحدات نوشته ، که گویی گوکچهٔ ایروان را ، که پیش ازان می گفت ازخاك ایران نیست، می گفت حالا خاك ایران شدن راقبول کرده ، امادرجهان نمایش بسمت خودشان کشیده است ومحال چقندرخاك خودمان، که درین نزدیکی هاغفلة ضبط نموده بود ، بما پس می دهد . درباب محالهای دیگر که بیشتر بعد از مصالحه بخلاف عهدنامه ضبط نموده بودند بهیچ وجه من الوجوه اشاره ای نکرده بود. بعد ازتمام کردن نقشه بیکلربیکی را طلبیده ونقشهٔ مذکوررا با سایرین پیش او گذاشته ، گفته بودکه: من بموافق خواهش اینها را درست کرده، چنین طی کردم، اما نمی خواهم که شما اینها را درین جا قبول کرده مهر بکنید بسببی که ممکنست که امنای دولت شما باین معنی راضی نشوند وضرری بشما برسد . درین صورت بهترین همه اینست که شما باین ترتیب مراجعت نمایید . اگر امنای دولت شما همین ترتیب را قبول کردندآن وقت درآنجا مهر کرده وبمهرشاه برسانید، تا بشاه میرخان دیلماج تسلیم نمایید، که حال دیلماج مذکوررا باشما بتبریز روانه خواهیم کرد. بیکلربیکی مذکور بنا برین که بیشتر امر بلجاجت نیفتد وبآرامی امر مضبوط شودلابد شد برگشت. بدین ترتیب برگرداندن بیکلربیکی را ازتفلیس این هم یك ترتیب جدیدیست که با پرده راه ایلچیان دولت ایران

را بدرخانه امپراطوررفتن می بندد. بعدازورود بیکلر بیکی بتبریزواظهارشدن گزارش بامنای این دولت درست مشخص شد که فکر جنرال مذکورامردرست کردن نیست، بسببی که جایی که بخلاف عهدنامه ضبط کرده اند پس می‌دهد و ازطرف دیگر جای جدیدی می‌خواهد ضبط بکند و اسم جاهای دیگر که پی هم ضبط کردند بمیان نمی آرد وراه نمی‌دهد که امر بامنای دولت روسیه ببطر برخ اظهارشود، تاکه بموافق آن خواهش قدیمی‌خودروز بروزفساد پرزورشده، بجنگ و بخون ریزی عبث برسد. درین خصوص گفتگوی و مشاورهٔ کلی میان امنای دولت بمجتهدین ملت شد وتکرار فرستادن بیکلر بیکی مذکور را بنزد جنرال مزبور بتفلیس صلاح دانستند. بدین سبب نواب نایب‌السلطنة العلیه از مصدراجلال همایون شاه فرمان علیحده کل اختیاری درین خصوص باسم بیکلر بیکی‌مذکورآورده و ازجانب سرکارمبارك خودش‌هم فرمان بهمان مضمون ببیکلر بیکی مذکور داده، نوشتجات دوستانه با محبت تمام مراسله بجنرال مزبور نوشته ویگانگی بین‌الدولتین را درهمان نوشتجات بمذکور درست فرمودند و ترتیب رفع فساد درباب بزرگان‌سرحدنشینان‌این‌دولت، که‌خود جنرال دایما نارضامندی‌اظهارمی کرد، با نوشته علیحده بوساطت بیکلربیکی‌مذکورباوحالی فرمودند، بدرجه‌ای که عزل ونصب آنها را بموافق خواهش خود جنرال دادند، که از هر کدامی که رنجیدگی همسایگی داشته باشد اظهارسازد وکونی گوکچه ایروان‌را، که آن‌خواهش می کردباووا گذارفرمودند، امابشرطی که اسم محالهای بغیرحق متصرفی را رجوع و آشکارسازند وببیکلر بیکی مذکورباز حکمی فرمودندکه: این سفراولا با سعی‌تمام وبارفتاردوستی‌امررا با جنرال مذکور ازهم بگذرانید واگربازمثل اوایل بهانهٔ عذرعبثی بمیان بیاورد بدرخانهٔ امپراطورببطربرخ رفته و با امنای دولت امررا تمام کرده وفیصل داده بیایید. بعد از ورود بیکلربیکی مذکور بتفلیس جنرال مزبوراول پیش ازدست بکارزدن کج خلقی بسیارکرده بود. من بعد یك نقشهٔ دیگری درباب سرحدات نزدیك بنقشه اولی ساخته بود باین ترتیب که: از کونی گوکچه ایروان را قدری گرفته وقدری گذاشته، ازسمت سادانه خاچ خط را مشخص‌کرده بود و مگر نگذاشته بودکه بیکلر بیکی مذکور کاغذ را مهر کرده و گفته‌بود که شما مراجعت بکنید و این کاغذ را نه که نایب‌السلطنه الاشاه باید مهر بکند. بعد ازان شما هم مهربکنید وهمان کاغذ را خود یرملوف مهرنکرده، فقط با امضای نایبش تسلیم بیکلر بیکی مزبورکرده وبازبادیلماج مذکور روانه تبریزکرده بود. بعد ازمراجعت او مگرمعلوم‌وثابت بامنای این دولت شدکه فکروخواهش جنرال مذکوردرفساد می‌باشد، چراکه بموجب عهدنامه باولازم بودکه چنین امرهای جزیی را با سرحد نشینان این دولت گفتگوکرده طی نماید، نه‌که بنواب نابت‌السلطنه برساند. حالاکه رای مبارك نواب نایب‌السلطنه چنین قرارگرفت‌که درباب دوستی دولتین دریگانگی مقیم و مضبوط مانده باشد خود بالذات پاپی امر شده و رفع فساد فرمودند. حالا جنرال مذکورنواب نایب‌السلطنه را قبول نکرده، امررا بخدمت شاه می‌خواهد برساند. بعد ازان نواب کامگارببیکلربیکی مذکورحکم‌فرمودند کاغذی بجنرال و لیمنوف نایب بنویسد باین مضمون که: چه طوری که وعده کرده‌ایم کونی گوکچه ایروان را بشما واگذار خواهیم‌کرد، فقط اسم محالهای متصرفی را در میان بیاوری، تا امر تمام شود. بعد از نوشتن این کاغذ جوابی ازخود یرملوف ببیکلربیکی مذکوررسید، پرازرذالت وبی حرمتی‌ببیکلربیکی وضد

اعتبارشرکت نواب کامکار . بعد ازین گزارشات جوابی رسید که : جنرال مذکور مزراویچ
مصلحت گزاررا ، که درآن‌وقت درتفلیس بود ازبرای این گزارشات بخدمت شاه خواهدفرستاد ،
که امررا درحضورمشارالیه انجام نماید . ازین خبرنواب نایب‌السلطنه خود را پس کشیده ،
فرمودند بروند وهرچه خواهش ایشانست بخدمت او عرض بکنند ، ما دیگررجوع نداریم .
درسنهٔ هزارودویست وچهل هجری مطابق هزار وهشتصد و بیست و پنج عیسوی مصلحت‌گزار
مذکورواردارددوی همایون بچمن سلطانیه‌گردید ، بوقتی که شرفیاب حضور مبارك شاه شد و
عرضها را نمود جواب همایون بمصلحت‌گزارچنین صادرشدکه: اگردولت روسیه درنظردارد
که با ما رسما جنگ کند سبب‌های بسیار می‌توان جست . مثلا استدعاکند از ولایتهای مثل
ایروان و تبریزوغیره تاکه لیاقت داشته باشدکه شاه بشنود بدهد ، یا جنگ کند ، نه اینکه
درچنین امرجزیی‌وبی‌قابلیت ، که مورد فساد وخون ریزی بین‌الدولتین واقع‌گردد وبدنامی
میان عالم‌روبدهد ، که خداوند جهان‌خون بی جاکشتگان را ازدودولت خواهد پرسید واگر
درنظردولت شما چنین نباشد پس لیاقت نداردکه بار دیگرچنین گزارش بی‌قابلیت بگوش‌شاه
برسد ، بروید وبموافق عهدنامه همایون ، که بین‌الدولتین هست ، با سرحد نشینان این دولت
گفتگوکرده ، امررا طی کنید و باعث فساد بین الدولتین نباشید . فیما بعد در همان روزها
خبری‌بارددوی‌همایون رسیدکه‌سوارسامیرزا بولکونیك (۱) محال‌کوه‌ری‌با عساکروتوپخانه
ازسرحدگذشته وبکونی‌گوکچه ایروان وبطرف بالیغلوآمده ورذالت‌کلی بر سرمتمکنان آن
طرف آورده وآن مکانها را ضبط‌کرده ، نشسته است‌وبسیاری ازرعایای آن طرف گریخته ،
بقلعه ایروان‌آمده . این گزارش بگوش مبارك شاه رسید وبعد ازآن‌حکم صادرشدکه یك نفر
ازمتشخصین درخانهٔ پادشاهی مشخص‌کنند بایلچی‌گری بنزد امپراطورروسیه روانه‌سازند، که
رفته جمیع این‌گزارشات را با امنای آن آن دولت گفتگوکرده ، فیصل دهند، تا رفع فساد
شود. این خبرکه بمصلحت‌گزارمذکوررسید جواب بدرخانه رسیدکه: سردارگرجستان‌مانع
رفتن ایلچی بیطربرخ خواهد شد ، بسببی‌که جمیع اختیاروامورات این جانب از امپراطور
اعظم محول باوست . درین خصوص باید با او حرف زد . برسیدن این خبر بخدمت
همایون شاه غیظ کرده ، فرمود سردار گرجستان چه کاره است که ایلچی
بدرخانهٔ پادشاهی را بنزد امپراطور رفتن مانع شود ؟ بعد میرزا صادق
نام ، یکی از متشخصین دفترخانهٔ شاهی را مشخص‌کردند و دیگراز برای این‌که با محبت
و آسودگی امر را بسربیاورند بایلچی مذکور چنین حکم شدکه : اولا بتفلیس‌نزد جنرال
مذکور رفته وبموجب عهدنامه با اوگفتگوکرده وقطع نموده و اگرباز مثل اوایل بنابیهانه
گذارد از آنجا راست بیطربرخ رفته ، در آنجا امر را از هم گذرانیده ، تا قطع نزاع شود
برگردد . بعد مصلحت‌گزار مذکور را بحضور طلبیده ، اوضاع‌کار را باو حالی نموده و
بدست مبارك خودگلی‌که از جواهر ساخته شده بود باومرحمت‌کرده، مرخص‌فرمودند . بعد
از رفتن و رسیدن ایلچی مزبور بتفلیس جنرال مذکور را در آنجا ندیده ، خواسته است‌که
بیطربرخ برود. جنرال ولمینوف نایب او باوراه نداده بااین جواب‌که : چون خودجنرال
یرملوف اینجا نیست بدون‌اذن او برمن ممکن نیست‌که شما رابطرف دولت روسیه راه داده

---

(۱) از Polkovnik روسی بمعنی سرهنگ

شوم . بدین سبب ایلچی مذکور مدت مدید در شهر تفلیس مانده ، تا خبر فوت امپراطور الکسندر رسیده ، آن وقت جنرال مذکور بنایب خود سپرده است که : چون امپراطور فوت شد ایلچی ایران مراجعت کند چطوری که آمد برگشت کند . بعد جواب از جنرال مذکور رسید که : امپراطور فوت شد و قسطنطین پاویلوویچ (۱) جلوس کرد . بعداز جنرال مذکور دیگر خبری رسید که : قسطنطین پاویلوویچ از امپراطوری دست برداشته و بجای او نیکولا باویلوویچ (۲) جلوس کرد . در رسیدن این جواب دولت ایران با تدارك تمام ایلچی متشخص از جانب شاه و نواب نایب السلطنه مشخص کردند که بپطربرخ رفته ، بسرسلامتی درباب فوت امپراطور الکساندر پاویلویچ (۳) وبمبارکی جلوس امپراطور نیکولا باویلویچ اظهار سازند. درین جانب مشغول بنای این تدارك بودند که جوابی دیگر رسید که : امپراطور مذکور جنرال منشی کوف (٤) نام را مامور و بایلچی گری ایران تعیین فرمودند وچنین کسیست که اختیار تمام از جانب آن دولت دارد که جمیع گفتگو وگزارشات این طرف را طی کرده ، دوستی دولتین را علاوه مضبوط سازد . درین خصوص لازم شد که دولت ایران انتظار آمدن ایلچی مذکور را داشته باشد . ایلچی مذکور بتفلیس آمد و از تفلیس بسمت قراباغ بایران می‌آمد . هنوز بسرحدات ایران نرسیده سپاهی با توپ ازطرف روسیه غفلة از سمت ایروان از سرحد گذشته و بباش آباران آمده ، ضبط کرده نشسته . در رسیدن این خبر نواب نایب السلطنةالعلیه بایلچی مذکور کاغذی نوشته و با چاپار فرستاده شد و آمدن سپاه مذکور را اظهار فرمودند . ایلچی مذکور هم بعداز زیارت رقم مبارك یك نفر از بولکونیکهایی راکه همراه داشت بتفلیس بنزد جنرال فرستاده و سپاه مذکور را برگردانیدند . اما باز بقرار دویست نفرسالدات درمحال مذکور باسم قراول گذاشتند . باین جمله متحمل شدند تا ایلچی مذکور رسید ، که با حرمت تمام و استقبال تمام ایلچی مذکور را قبول کرده ، بحضورمبارك نواب نایب السلطنه مشرف شدند . بعدایلچی مذکور اظهار کرد که اختیار درباب طی کردن جمیع امورات وگزارشات وگفتگوی این جانب را از امپراطور اعظم دارند و دوستی دولتین را بیش از اول مضبوط وقویم سازند . من بعد که امنای این دولت گزارشات ونقشهٔ سرحدات را باو نشان دادند یك بار خود را پس کشیده ، گفت که : در چنین امرها ماموریت حرف زدن ندارم ، الا مراسله‌ای که نواب نایب السلطنه بیرملوف نوشته بود و صورت جواب نوشتجات ولمینوف بنواب نایب السلطنه هردوتارادرحضورامپراطوراعظم نشان دادند و دیدند که چندان تفاوت در مطلب نیست . بآن سبب بمن حکم فرمودند که یا بدین یا بدان ترتیب حکم امررا طی کنم . اما این گزارشاتی که حالا در میان می‌آورید بمن معلوم نیست. ازین جواب ایلچی مذکور معلوم شد که مزراویچ مصلحت گزار درین سنوات ازین همه گزارشات و سفارشات و غیره بهیچ وجه من الوجوه بامنای دولت روسیه اظهاری نکرده است و جنرال مذکور هم کذلك ، الا آنچکه (۵) صلاح خود و پشرفت کار خودشان بوده است . باواظهار

---

(۱) Constantin Pavlovitch

(۲) Nicolas Pavlovitch

(۳) Alexandre Pavlovitch

(٤) Menchikof (۵) آن چه که

کردندکه : حال ثابت شد چه طوری که بعدازین قدر اهتمام در گفتگو و متحملی نواب نایب السلطنه درین سنوات تا دوستی و یگانگی دولتین برهم نخورد در آخر مهر مبارك نواب کامگار و مهرایلچی سرکار را قبول نکرد و غیراز نوشتجات بی حرمت سابق الذکر امر را بخدمت شاه نرسانید و جوابی که بمصلحت گزار مزبور بلفظ مبارك شاه صادر شده است پنهان کرده و بلااظهار کردن مطلب اصلی یکی از کاغذهای نواب نایب السلطنه را بدست گرفته ، بحضور امپراطور اظهار می کند . خلاصه : بعد ازین ایلچی مذکور عازم چمن سلطانیه و اردوی همایون شاه گردید . بعد نواب کامگار را هم شاه طلبیده ، تشریف بردند و بعدازگفتگوی بسیار ، که بین امنای این دولت و ایلچی مذکور در اردوی همایون شد ، چنین هم صلاح دیدند که نقشهٔ سرحدات را که موسی منیتی (۱) مهندس انگلیس ساخته بود بموجب آن وبموجب عهدنامهٔ ایلچی مذکور امپراطور طی کند. قبول نکردو در آخر از جانب شاه ونواب نایب السلطنه حکم بموسی ولیك (۲) مصلحت گزار دولت انگلیس فرموده شدکه : بنزد ایلچی مذکور رفته ، چنین گفتگو کند که: اگر مطلب او درست کردن امر نیست عیبی ندارد بنویسد : سپاهی که از نو بخاك ما آمده‌اند بیرون روند و محال گوکچه در تصرف هیچ کدام نباشد و خرابه بماند ، تاکه ایلچی از جانب شاه پیش امپراطور بپطربرخ برود و در آنجا همهٔ گزارشات را با امنای آن دولت اظهار کرده طی کنند. مصلحت گزارمذکور بموجب فرموده بنزد ایلچی مزبور رفته و مطلب را حالی نموده ، قبول نکرده بود ودر جواب گفته بودکه: جنرال یرملوف بزرك منست و برمن ممکن نیست که بی اذن او دخل و تصرف بکار بکنم . اکر می‌خواهندکسی با من بتفلیس بنزد جنرال مذکور بفرستند ، هرطوری او صلاح بداند امر را درست کند . بعدازرسیدن این جواب بخدمت همایون، شاه بنواب نایب‌السلطنه‌چنیین فرموده بودندکه : مطلب اصلی ما دایماً دوستی با امپراطور روسیه می باشد وخواهش من هم آنست که یگانگی دایماً مضبوط و قویم باشد ، بموجب‌عهدنامه‌که با مهرامپراطور الکسندر مرحوم مهمور هست . اما چندی که سردار مذکور در گرجستانست ممکن نیست که حقانیت خودمان را باامپراطور روسیه اظهار سازیم . چراکه جنرال مذکور برخلاف قاعدهٔ دولت راه رفتن ایلچیان ما را بپطربرخ بسته است ، علی‌الخصوص این ایلچی ، که پیش ازآمدنش صدایی در آمدکه : در هرخصوص از جانب امپراطورایلچی مرخصیست ، بطوری‌که خودش در اول اقرارکرده است . حالا این هم مثل مزراویچ اتفاق بجنرال‌مذکور کردکه: باتفاق او جمیع گزارشات و سفارشات ما را از امپراطور پنهان‌کرده، با این حرکت‌ها دایماباعث فساد می‌باشد . مگر قاعدهٔ نظام دولت روسیه و ترتیب منصب سرحدنشیتی‌هم چنینست ؟درین خصوص بروید و سپاهی راکه خلاف عهدنامه پی هم از سرحدگذشته و از ولایات ما ضبط کرده و می‌نمایند بیرون‌کرده و خوانین قراباغ و شیروان و غیره، که باز بخلاف عهدنامه از جایشان گزیرانیده است ، برده جابجا بنشانید و اگر آنها ضد حرکات حقانیت ما جنگ بکنند شما هم جنگ بکنید ، تا آوازه بلند شده ، بگوش امپراطور روسیه برسدکه :

---

(۱) پیداست که کلمهٔ اول محرف «مسیو» وکلمهٔ دوم‌نام‌انگلیسی‌این مهندس بایدباشد.

(۲) تحریف «مسیوولك»

بحقانیت رسیده و اجرای حق کرده ، تا دوستی دولتین مضبوط شود واین گزارشات بایلچی معلوم شد و بعد ایلچی را بحضور طلبیده ، انعام و خلعت پادشاهی داده ، بحرمت تمام مرخص فرمودند . بعداز ورود کمترین باسلامبول ازمصلحت گزار دولت روسیه درباب داخل شدن کمترین بسرحد روسیه از سمت مملکت لح باش برد خواستم . قبول نکرده ، بنابرین کمترین هم دوطغرا کاغذ پی هم بوزیر امور خارجه دولت روسیه کونت نصلرود (۱) نوشته فرستادم ، که آن کاغذ ها در ذیل ترجمه شده اظهار می‌باشد . بعد از فرستادن کاغذ های مذکور کمترین ازاسلامبول از راه روم‌ایلی (۲) واز سمت اولاق بغدان (۳) بطرف سرحدات روسیه روانه شده، که در آنجاها منتظر جواب وزیر مذکور می‌باشم .

ترجمهٔ کاغذی که بوزیر مذکور نوشته شده اینست:

صاحبا، دولت ایران این کمترین را ازسمت قسطنطنیه وازطرف لح فرمودند تاآمده ، ازین راه عازم بطربرخ شوم، که نامه ای از جانب نواب ولیعهد پادشاه ایران ، شاهزادهٔ والاتبار عباس میرزا، باسم آن صاحبی دارم و بعداز ورود باید گزارشات‌را، که خلاف‌عهد نامهٔ ما بین دولتین ، اتفاق افتاده من اوله الی‌آخره بآن صاحبی اظهار نمایم ، خواه در خصوص سرحد و خواه در سایر خصوص و نوشته‌ای بخط خود سردار گرجستان ، جنرال یرملوف ، هم ببنده ، داده‌اند که بعداز اظهار کردن گزارشات همان نوشتهٔ دستخط جنرال را بآن صاحبی بدهم ، تاکه باگزارشات بحضور امپراطور برسانی ، تا حقیقت معلوم شود . ایضا بکمترین فرمودند : اصل دوستی دولت ایرانست که در نظر دارند بواسطهٔ آن صاحبی بامپراطور اعظم اظهار سازیم ، که مبادا فساد سرحدنشینان و تحریرات خلاف حق وحقیقت آنها در دوستی صحیحهٔ دولتین خللی رو بدهد و دشمنی ظاهر شود و سبب آمدن بنده ازین طرف اینست که : دولت ایران هرچه از طرف گرجستان بدولت روسیه ایلچی فرستاده، که گزارشات را بدولت روسیه اظهار نماید ، سردارگرجستان راه نداده، ایلچی دولت ایران را برگردانیده . بنده را ازین راه روانه فرمودند و نظر برین یك طغرا نامهٔ دوستانه هم بشاهزاده قسطنطین (٤) نوشته‌اند که درسرراه نامه را بشاهزاده قسطنطین داده ، بعداز آن با نامهٔ آن صاحبی ببطربرخ آمده . لکن سی‌وشش روزست که باین جاآمده‌ام ، برای امر راه معطل کرده‌اند ، بامروز وفردا می‌اندازند و از مصلحت گزارآن دولت باش بردخواستم او هم نداد وگفت که : بمن خبر رسیده است که در مابین دولتین جنگ اتفاق افتاده است ، باین سبب نمی‌توانم باش برد بدهم . بنده درجواب گفتم که : این جنگ دولتی نیست،آنکه شما شنیده‌اید در میان سرحد داران نقاری وکدورتی جزیی واقع شده است . شما باش برد را بدهید که بنده قبل ازکدورت و دعوا بروم ، که دفع خصومت باشد وکدورت عبث وبی‌جا در میان دولتین نشود . باش برد نداد ، هرچه کردم ممکن نشد . در آنجا معطل ماندم .

---

(۱) Comte Nesselrod

(۲) Roumélie از نواحی بلغارستان کنونی

(۳) یا افلان بغدان سرزمین مونتنگرو

(٤)Constantin برادرامپراتور الکساندرفرمانفرمای لهستان

حال استدعا از آن عالی‌جناب دارم که بزودی حکم بفرستید که ازین جا اذن داده ، بزودی بخدمت آن صاحبی بیایم ، که بعداز احقاق حق بمساعدت آن جناب خصومت و نزاع رفع شود ، خونریزی عبث عبث در میان دولتین نگردد . امیدوار هستم که استدعای کمترین را قبول نمایند . تحریرافی اسلامبول در یازدهم حوکدمبر سنهٔ هزار و هشتصد و بیست و شش عیسوی (۱) .

بنده داود ملك شاه نظرشاپورزاده

ترجمهٔ کاغذ دوم بوزیر روسیه :

صاحبا ، صورت کاغذی که در یازدهم حوکدمبر بآن صاحبی نوشته‌ام لازم دانسته که درباب بیشتر مستحضری آن صاحبی با همین کاغذ تکرار بفرستم. مختصرا اظهار می‌شود در هفدهم ماه مزبور اذن بکمترین دادند ازین ولا عازم سرحدات لح شدم ، که در قرنطینه (۲) منتظر حکم آن صاحبی باشم و اگر اذنی درباب داخل شدن کمترین بقرانطین (۲) ندهند در شهریاش (۳) منتظر خواهم شد ، که بعداز ورود حکم آن صاحبی داخل سرحد لح شده و بشهر ورساوی (٤) بخدمت پرنس قسطنطین رفته و نامهٔ نواب نایب السلطنةالعلیة العالیه را داده و بعد با نامه‌ای که باید بآن صاحبی برسد روانهٔ بطربرخ شده که بخدمت آن صاحبی مشرف باشد ، دیگر صاحب اختیارید. تحریرافی اسلامبول درهفدهم ماه حوکدومبر سنهٔ هزار و هشتصد و بیست وشش عیسوی (۵) .

بنده داود ملك شاه نظرشاپورزاده

ترجمه نامه‌ای که ببالیوز دولت روسیه نوشته شده است درباش باسم بالیوز قسطنطین اینست :

از جانب دولت علیه ایران مامور هستم که ازین جا از سمت لح بشهر ورساوی رفته ، نامهٔ دوستانه نواب ولی‌النعمی نایب السلطنةالعلیةالعالیه شاهزادهٔ عباس میرزا را بپرنس قیصری دوك بزرگ قسطنطین داده و از آنجا روانهٔ بطربرخ شود و در حین ورود این دوستدار باسلامبول باش برد رسمی را درباب سرحدات روسیه ازمصلحت گزار آن دولت استدعا کردم ، ولیکن مصلحت گزار مذکور خود درباب باش برد دادن عـذر آورد . درین خصوص این دوستدار هم بزودی در یازدهم ماه حوکدمبر ودیگر در هفدهم ماه مذکور کاغذهای علیحده بجناب کونت نصلرود وزیر امور خارجهٔ دولت روسیه بپطربرخ باپوشتهای (۶) روسیه پی‌هم اظهار کردم و در نوشتجاتهای مزبور این مطلب را هم بآن جناب اظهار کردم که بنـده از

---

(۱) ۱۱ اکتبر ۱۸۲۶ برابر با ۹ ربیع‌الاول ۱۲٤۲

(۲) قرنطینه و قـرانطین از karantine روسی کـه از quarantaine فرانسه گرفته‌اند و قرنطین هم نوشته‌اند .

(۳) ظاهراً شهر Iashi یا Jassy در رومانی امروز

(٤) شهرورشو که لهستانیان بآن Varshava می گویند

(۵) ۱۵ ربیع الاول ۱۲٤۲

(۶) از potchta روسی ماخوذ از poste فرانسه

خاك ملداوی (۱) بشهریاش انتظار حکم آن جناب را خواهم کشید. الحال چیزی معلومست که همه‌کس سعی درباب ماموریت خود بکند وچطوری که این دوستدار می‌بینم بایدکه‌انتظار باش برد داشته باشم و باین انتظار مدتی درین سرحدات معطل شوم ، غیراز آنکه در قرانطین بقاعده باید بمانم . درین باب عبث درین ولا معطل نشده ووقت را ضایع نکرده ، استدعای دوستدار اینست که درین‌کار ببنده راهنمایی‌کنیدکه آیا پیش از رسیدن باش برد این دوستداز از پطربرخ ممکن می‌شودکه من داخل سرحد روسیه بقرانطین اسقولن (۲) شوم و در آنجا انتظار جواب آن جناب‌کشم یا نه ؛ حال منتظر جواب هستم . تحریرافی یاش دوازدهم ماه نیومبر سنهٔ هزارو هشتصدو بیست و شش عیسوی (۳)

بنده داود ملك شاه نظر شاپورزاده

ترجمهٔجواب کاغذ مذکورکه بالیوز مزبور نوشته است :

عالیجاها ، کاغذ آن عالیجاه‌که باین دوستدار حرمت‌کرده در طریق دیروزی نوشته بودید رسید . درباب قاعده و نظام قیصری مصلحتی پرسیده بودیدکه آیا ممکن می‌باشدکه پیش از رسیدن باش برد آن عالیجاه از پطربرخ داخل قرنطین اسقولن شوند یا نه ؛ پرسش آن عالیجاه حقست ولازم ازبرای ماموریت‌خودکه یك روز اول راه واز داشته باشند که داخل سرحدات روسیه شوند . درین خصوص این دوستدار خود را بسیار پس مانده می‌بینم‌که در خصوص این مطلب مستحضری تمام بآن عالیجاه اظهارنمایم ، زیرا بهیچ وجه در امورات محوله این دوستدار چنین امرها نیست ، داخل نیست و ممکن هم نیست‌که بتوانم در چنین قاعده‌ها و نظام قیصری دخل و تصرف نمایم ، مگرآنچه‌که از جانب وزیر امور خارجه بمن‌حکم بشود ، آنهم‌که پیش ازین‌آن عالیجاه پیش دستی‌کرده ، امر بجناب وزیر از اسلامبول اظهارکرده است . درین خصوص این دوستدار بسیارمایوس می‌باشد که ممکنم نشدکه موافق پرسش‌آن عالیجاه جوابی بدهم . التماس دارم‌که این دوستدار را عفوفرمایند و خاطرجمع باشندکه هرحکمی‌که از جانب ما درین خصوص باین دوستدار برسد بی‌مضایقه و بزودی مستحضری تمام بآن عالیجاه خواهم داد. تحریرافی‌یاش درسیزدهم ماه نیومبرسنهٔ هزارو هشتصدو بیست و شش عیسوی (٤) .

بنده قسطنطین لیلی بالیوزدولت روسیه

بعداز آمدن جواب بالیوز مذکور بکمترین لازم آمدکه در قصبهٔ یاش منتظر جواب پطربرخ باشم . بعداز ماندن بیست و چهار روزگیریگور ایوانه‌ویچ (٥) نام نویسندهٔبالیوز مذکوربنزدکمترین‌آمده ، اظهار زبانی‌کردکه: من دیروز درباب امر دیگری درقرانطین اسقولن بودم . سرکردهٔ قرانطین مذکور انتظار شما را داشت ، بسبب اینکه پیش ازین حکمی باو رسیده است وحال حکم تازه هم رسیده است‌که شما را داخل سرحدخواهندکرد. کمترین درین باب متفکر شد ، بجهت اینکه اگر این حکم اول آمده است چرا بایست

---

(۱) Moldavie قسمتی ازکشور رومانی امروز

(۲) ظاهرا نام آبادی در مرز رومانی

(۳) ۱۲ نوامبر برابر با ۱۱ ربیع‌الثانی ۱۲٤۲

(٤) ۱۲ ربیع‌الثانی ۱۲٤۲

(٥) Grigore Ivanovitch

بالیوز مذکور چنین جواب بدهد . درین خصوص لازم شدکه با تحریراز بالیوز امر را مشخص بکنم ، که صورت آن کاغذ در ذیل بیانست :

ترجمهٔ کاغذ دوم که ببالیوز مذکور درپاش نوشته شده است :

گیریگورایوانه ویچ نویسندهٔ آن دوستدار پریروز زبانی بمن اظهار کردکه : حکمی درباب امراین دوستدار بسرکردهٔ قرانطین اسقولن رسیده است و انتظار این دوستدار را دارند ، که داخل سرحد شوم و این را هم گفت که یك روز پیش از بیرون‌آمدن شما ازپاش خبر بدهید ، که تا آنها را مستحضر سازم ، تا تدارك لازمه دیده باشند . الحال اگر ممکن باشد آن دوستدار آنها را مستحضر سازدکه من پس فردا ، که روز یکشنبه باشد ، داخل قرانطین خواهم شد و امیدوار هستم که از نیك نفسی‌شما باین دوستدار اظهارخواهندکردکه در حین داخل شدن این دوستدار بقرانطین هیچ منع نخواهد شد ، که بنابرین ما هم در خودباشیم. تحریرافی‌پاش‌درهشتم ماه دکدن‌بر(۱)سنهٔ‌هزاروهشتصد وبیست وشش‌عیسوی(۲).

بنده داود ملك شاه نظر شاپورزاده

کمترین بعداز فرستادن این‌کاغذبباليوزمذکور باپوشتی(۳) که بپطربرخ می‌رفت یك کاغذی بکونت نصلرود وزیرامور خارجهٔ روسیه نوشته فرستادم ، همان‌طورکه در ذیل بیان می‌شود :

ترجمهٔ نوشته خواجه‌طوربك(٤)غلام :

عالیجاها ، کاغذی‌که درهشتم ماه دیکدمبر (٥)آن عالیجاه بباليوزدولت روسیه نوشته بود درهمان روزنویسندهٔ بالیوز مذکوردرنزد بنده گفت‌که کاغذ آن عالیجاه ببالیوز رسید ، اما چون آن جوابی که من زبانی بآن عالیجاه عرض‌کردم جوابی بودکه من از جانب خود شنیده بودم گفتم درین صورت بالیوزمذکوردرین خصوص جوابی بنوشتهٔ‌آن عالیجاه نتوانست بدهد. اما حال بازمی گویم : چه طوری‌که پیش ازین گفتم درقرانطین انتظارشما را دارند. تحریرافی‌پاش‌درهشتم ماه دیکدمبرسنهٔ هزاروهشتصد وبیست وشش عیسوی.

بنده خواجه طوربیك غلام

کمترین بعد از گرفتن جواب مذکور از خواجه طوربیك لابد شدم از برای اطمینان کاغذی رسما بسرکردهٔ قرانطین نوشته ، امررا مشخص کنم ، که دست‌آویزی در دست داشته باشم ، که بعد داخل قرانطین شوم ، که صورت آن کاغذ در ذیل می‌باشد :

بسرکرده اولی‌قیصری که درقرانطین اسقولن‌می‌باشد معلوم شودکه گیریگورایوانه‌ویچ نام نویسندهٔ بالیوز دولت روسیه که درین ولا می‌باشد بمن زبانی اظهارکرد : حکمی درباب داخل شدن شما بسرحد روسیه بقرانطین اسقولن رسیده است وآنها حاضرمی‌باشندکه شما را قبول بکنند . الحال استدعا دارم مرا مستحضرسازیدکه آیا این حکم چنین حکمیست‌که من بی‌پاش برد بتوانم داخل سرحد روسیه شوم؟ بطوری‌که پیش‌ازین من‌ازاسلامبول بجناب کونت نصلرود وزیرامورخارجه ببطربرخ اظهارکرده‌ام و دیگر چند روز می‌باشد قاعدهٔ ماندن در

---

(۱) ماده دسامبر که بروسی decabre می‌گویند (۲) ۸ جمادی الاولی ۱۲٤۲
(۳) ؟ یلهٔ پست (٤)ظاهراً Khatchatour نام ارمنی (٥) ماه دسامبر

قرانطین قیصری ؛ ودیگر بعد از تمام شدن وعده آیا مرخصی بیرون آمدن هست یا نیست ؛ و از کدام‌راه باید روانهٔ بطر برخ شوم؟ درین‌خصوص منتظر جواب شما می‌باشم . تحریرافی‌یاش در بیست‌وهفتم‌ماه نیومبر سنهٔ هزاروهشتصد وبیست وشش عیسوی (۱).

بنده داود ملك شاه نظرشاپورزاده

کمترین بعد از نوشتن کاغذ مذکور را بخواجه طوربیك غلام سپرده ، روانه بقرانطین اسقولن کردم. غلام مذکوررفته ،کاغذ را داده ، جوابی رسما گرفته ، برگشت . چه طوری که ترجمه آن درذیل بیانست :

عالیجاه قرانطین اسقولن با حرمت تمام جواب بسؤال آن عالیجاه می‌دهد که : حکم ازجانب جنرال اتشوف (۲) بما رسیده است و راه را بازکرده است که ما عالیجاه را بی‌باش برد قبول داخل سرحد ووارد قرانطین اسقولن بکنیم وبیست و چهار روز بموجب قاعده آن عالیجاه را درقرانطین محافظت نماییم وبعد از تمام شدن وعده آن وقت عالیجاه از هر سمتی که صلاح بداند رفتن اختیار با خودشست . اما باتفاقی ومستحضری جنرال مذکور ، چراکه ماموریت با اوست‌که بعد ازوارد شدن آن عالیجاه بقرانطین بجنرال مذکور اظهار نماییم . تحریرافی‌قرانطین‌اسقولن دربیست‌وهشتم‌ماه نیومبر سنه‌هزاروهشت‌صد وبیست‌وشش‌عیسوی(۳)، هزارونهصد وچهل ویکم کاغذ رسمی .

کمترین بعد ازگرفتن جواب مذکور چون از بابت بسیاری سرمای آن طرف تدارك دیگرلازم بود، ازبابت بالاپوشها وغیره تمام‌کرده راهی می‌شدیم . درحین راهی شدن ازیاش پطرایوانه‌ویچ قرانیس قوف (٤) نام باش ترجمان (۵) بالیوز نزدکمترین آمد و حکم تازه اظهارکرد که درذیل بیان می‌شود :

کاغذی که دردست داشت این‌طوربود که: ازجانب وزیرامورخارجه‌روسیه بببکلر بیکی اوده‌سا(٦) که جنرال قراف‌پالین(۷) نام می‌باشد نوشته شده وآن نیز بباليوزمذکورفرستاده است که بکمترین اظهار نماید . مضمونش این بود که : بداود خان اظهار کنید که چون در اسلامبول مصلحت‌گزار دولت ما باش برد رسمی بشما نداد شما در همان جا منتظر جواب می‌شدید واین قدرتصدیع کشیده نمی‌آمدید. بهرحال چون ازطرف شما متارکه شده است واز جانب دولت ایران ایلچی ازبرای گفتگوبسرحد آمده ، امپراطورنیز کافهٔ امور واختیارآن جانب را بسردار گرجستان رجوع فرموده‌اند، که باید درآنجا گفتگوشده ، امررا طی نمایند ودرخصوص یك امرازدوطرف حرف‌زدن درست نیست . درین صورت‌آمدن شما را امپراطور منع فرمودند .

---

(۱) ۲۶ ربیع‌الثانی ۱۲٤۲

(۲) تحریف نام ژنرال رتیشچوف

(۳) ۲۷ ربیع‌الثانی ۱۲٤۲

(٤) ظاهرا Petr Ivanovitch Kraniskof

(۵) سرمترجم

(٦) Odessa

(۷) Graf Paline

این مطلب راکه ترجمان مذکورخواند وتقریر کرد کمترین صورت آن کاغذرا ازآن طلب نمودم ندادند. بعد ازان درباب یك طغرا کاغذعلیحده ببالیوز نوشتم که یك جواب رسمی درباب بر گشتن کمترین دردست داشته باشم که ترجمهٔ آن کاغذدرذیل بیان می باشد:

ترجمهٔ کاغذ سیم که ببالیوز مذکور نوشته شده است :

دربیست وهشتم ماه دیکدمبر(۱) سرکردهٔ قرانطین اسقولن جوابی رسماً با تحریر بما فرستاده بودکه در خصوص داخل شدن ما بسرحد روسیه حکم بایشان رسیده است و حاضر می باشندکه بی باش برد بقرانطین اسقولن قبول بکنند و موجب نوشتهٔ سرکردهٔ مذکور این دوستدار هم تدارك لازمه را دیده ، روانهٔ سرحد می بودم . در حین راهی شدن ، یکی از صاحب منصب های بالیوزی این ولا نزد این دوستدارآمده ، یك حکمی خلاف حکم اولی بما اظهارکرد ، ولیکن درحین رسیدن آن کاغذ رسمی ازقرانطین باین دوستدار در همان روز عریضهٔ علیحده با چاپارمخصوص بجانب ایران بخاکپای مبارك نواب نایب السلطنة العلیة العالیه فرستادم که : ما روانهٔ طرف روسیه شدیم . درین صورت استدعا دارم آن دوستداریك جوابی رسمی نوشته ، در باب این حکم آخری بما بدهید، که دردست ما درباب بر گشتن دست آویزی باشد و ان شاءالله که چنین استدعای رسمی این دوستدار را قبول کرده ، جواب را بنویسید .

تحریرافی یاش درپانزدهم ماه دیکدمبرسنهٔ هزاروهشتصد وبیست وشش عیسوی (۲).

بنده داود ملك شاه نظرشاپورزاده

بعد ازفرستادن کاغذمذکور کمترین جوابی آمدازبالیوزمذکورکه درذیل بیان می شود:

ترجمهٔ جواب بالیوزمذکور:

عالیجاها ، این دوستدار بوساطت باش ترجمان بالیوزی قیصری مستحضری تمام از حکم امپراطور اعظم روسیه ،که در حق آن عالیجاه فرموده بودند ، اظهارکردم و حال هم مضایقه ندارم که تکرارا بآن عالیجاه در جواب نوشتهٔ شماکه باین دوستدار حرمت کرده بتاریخ امروز نوشته بودید مستحضری بدهم . الحال با حرمت اظهار می شود موافق بمضمون اولی که بعدازچنین حکمی که ازجانب امپراطوراعظم درحق آن عالیجاه شده است می باید که آن عالیجاه درست دانسته باشدکه دیگر بهیچ طریق داخل شدن شما بخاك روسیه ممکن نیست و هیچ منتظری دیگر درباب نوشتجات شماکه بوزیر قیصری نوشته شده است لازم نیست، زیرا کافهٔ امور و اختیار آن جانب را امپراطور اعظم بسردار گرجستان رجوع فرموده اند .

تحریرافی یاش در سیم ماه دیکدمبر سنهٔ هزار و هشت صدو بیست وشش عیسوی(۳).

بنده قسطنطین لیلی بالیوز روسیه در یاش

کمترین بعدازگرفتن این جواب از بالیوز مذکور صورتش را برداشته ، با صورت کاغذ سرکردهٔ قرانطین بجناب وزیر امور خارجهٔ دولت روسیه کونت نصلرود با نوشتجات مخصوص از جانب کمترین ببطربرخ فرستادم . که ترجمهٔ آن نوشتجات در ذیل بیان می- باشد :

---

(۱) ۲۸ جمادی الاولی ۱۲۴۲

(۲) ۲۵ ربیع الثانی ۱۲۴۲

(۳) ۳ جمادی الاولی ۱۲۴۲

صاحبا ، در بیست و ششم ماه نیومبر (۱) بآن صاحبی با تحریر اظهار نمودم در باب جوابی که زبانی که درقرانطین اسقولن بکمترین رسیده بود در پی تفتیش بودم که ازقونسول یاش، که درین ولاهست ، حکم مذکوررا مشخص کنم نشد . درین خصوص لابد شدم که با تحریراز اختیاردارقرانطین اسقولن بپرسم. چطوری که پرسیدم وجوابی رسما با تحریر بموجب حکمی که باوشده بود بمن دادند . بهمان طور که صورت نوشته بنده با صورت جواب نوشتهٔ آنها با این کاغذ بخدمت آن صاحبی فرستادم و بعد ازان بموجب حکم تدارك خود را دیده ، که در دوم ماه دکدمبر (۲) داخل قرانطین مذکور شوم ، و لیکن در حین روانه شدن کمترین از یاش بقرانطین پطرایوانهویچ قرنسقوف (۳) ندرونی سویدنیك (٤) نامی ازجانب بالیوزباین ولا پیش بنده آمده ویك کاغذی ببنده نشان داده که گویا همان کاغذ ازجانب آن صاحبی بنایب بیکلر بیکی اودسا جنرال گراف پالین (۵) نام نوشته شده و نایب مذکور هم همان کاغذ را ببالیوزاین ولا فرستاده است که ببنده نشان داده ، مطلب را اظهار کند . چه طوری که اظهار نمود بدین مضمون که : اولا ایلچی دولت ما ، که دراسلامبول می‌باشد ، قبول نکرد که باش بردی درباب داخل شدن شما بخاك روسیه بشما بدهد. لازم نبود که شما زحمت کشیده، تا باین جا بیایی . چون درطرف گرجستان متارکه شده است وازجانب دولت ایران هم ایلچی آمده است بسرحد گفتگو کند امپراطور اعظم نیز جمیع امورات و اختیار آن طرف را بسردار گرجستان محول فرموده‌اند ، که در آنجا گفتگو کرده ، امررا طی بکنند . درین باب ازدو طرف گفتگو کردن درست نیست . موافق حکم امپراطور آمدن شما باین جا موقوف شد .
صاحبا ، اولا آمدن بنده بی‌باش برد تا باین‌جا باحکم‌دولت‌ما بود ، نه که خودسرو دیگر کمال خاطرجمعی‌داشتم که ازبرای کمترین راه گشاده می‌باشد ، بسبب این که رای‌مبارك امپراطور روسیه ببنده معلوم بود. جنرال پوت سودبورکون ایلچی‌آن دولت را که درسنهٔ هزاروهشتصد و شانزده (٦) در دارالسلطنهٔ‌پاریس ملاقات کرده در نظر داشتم و گفته‌اش آن بود که : فکر دولت‌ما اینست که درمیان خودش و دولت ایران بی‌واسطه مطلب یك دیگررا فهمیده باشند و دایما دوستی بین دولتین مضبوط باشد وهمین مطلب را دروقتش بنده بخاك پای مبارك شاه و نواب نایب السلطنةالعلیةالعالیه عرض‌واظهار کرده‌ام واین‌دفعه‌هم آمدن بنده نه همین درباب یك‌امری بود ، بلکه در خصوص چندین امرها می بود، با تفتیش تمام صلاح دولتین‌رامشخص نمایم وباین خاطرجمعی منتظر جواب می‌بودم ، که موافق خاطرجمعی خود حکم اولی بمن رسید وبنده هم بزودی بخاك پای نواب نایب‌السلطنه با چاپارمخصوص عرض نمودم . الحال این حکم آخری کمترین را بتفکر انداخت ، بسبب اینکه لازم بود با تفتیش تمام مستحضری ازامردولت ایران بهم می‌رسانید و دیگر گفتگو در سرحد می کردند . خلاصهٔ کلام: بموجب

---

(۱) ۲۵ ربیع‌الثانی ۱۲٤۲
(۲) ۲ جمادی‌الاولی۱۲٤۲
(۳) پیش ازین «قرانیس قوف» نوشته شده است
(٤) چنان می نماید که تحریفی ازدو کلمهٔ روسی سمت این شخص باشد.
(۵) دراصل : بالن
(٦) ۱۲۳۱ قمری

این حکم آخری جواب با تحریر از بالیوز آن دولت گرفته، روانه جانب ایران شدم و صورت جواب بالیوز مذکور را با این کاغذ بخدمت آن صاحبی فرستادم، که همان نوشته را دست آویز کرده بر گشتم، تا معلوم گردد. تحریر افی یاش در بیست و یکم دکدمبر سنهٔ هزار و هشتصد و بیست وشش عیسوی(۱).

بنده داود ملك شاه نظر شاپورزاده

کمترین بعد از نوشتن این کاغذ را با صورتهای کاغذهای مذکور ملفوفه کرده، بباليوز دولت فرانسه تسلیم کرده، بایلچی دولت فرانسه، که در بطر برخ می باشد فرستاده، که او بوزیر امورخارجه دولت روسیه تسلیم نماید. فیما بعد جمیع گزارشات را بوزیر امورخارجهٔ نمسه ودیگر بوزیر امورخارجهٔ فرانسه نوشته وبباليوزان ایشان تسلیم نموده، تا بفرستند، بعدازان مراجعت نمودیم».

***

اسنادی که ازصحیفهٔ ۲۲۱ تا این جا ازروی دومجموعه خطی چاپ شده بهترین نمونه زباندانی وترجمه وانشای اداری این دوره است. با همه کوششی که در تصحیح خطاهای فاحش آنها کردم باز نتوانستم سلاست وروانی لازم را در آنها داخل کنم زیرا که اراصل بسیار منحرف می‌شد. سند جالب دیگری ازسفیران ونمایندگانی که درین روزگار بدربارهای بیگانه می رفتند نیز دردست ماست. میرزا ابوالحسن ایلچی درسفرهای اروپا بیرقی و پرده‌ای همراه داشته که بر روی هر یك از آنها قطعه شعری نقش کرده بودند. متن این دوقطعه شعر بدست گوته شاعر بزرگ آلمانی(۱۷۴۹-۱۸۳۲) که در آن زمان توجهی بشعر فارسی داشته افتاده است ووی آنهارا عینا در کتاب معروف خود «دیوان شرق و غرب» (۲) بدین گونه چاپ کرده است:

دردرفش

فتحعلی شه ترك جمشید گیتی افروز — کشور خدای ایران خورشید عالم آرا
چترش بصحن کیهان افگنده ظل اعظم — گردش بمغز کیوان آکنده مشك سارا
ایران کنام شیران خورشید شاه ایران — زآنست شیرو خورشید نقش درفش دارا
فرق سفیر دانا یعنی ابوالحسن خان — بر اطلس فلك شد از این درفش خارا
از مهر سوی لندن او را سفیر فرمود — زان داد فرو نصرت بر خسرو نصارا

درپرده

با صورت شاه وآفتاب

تبارك الله زین پردهٔ همایون فر — که آفتاب بر پردگیش پرده در
بلی طرازش از کلك مانی ثانی — نگار فتحعلی شاه آفتاب افسر
مهین سفیر شهنشاه آسمان درگاه — ابوالحسن خان آن هوشمند دانشور

---

(۱) ۲۱ جمادی‌الاولی ۱۲۴۲، پیداست که تاریخهای این اسناد با هم تطبیق نمی کند وبرخی ازآنها پس و پیش آمده است.

(۲) Goethe - West-östlicher Divan - Kritish durch gesehen von Rudolf Richter - Leipzig p. 270 - 279

زپای تا سر او غرق گوهر از خسرو | سپرد چون ره خدمت بجای پای از سر
چوخواست بازکند تارکش قرین با مهر | قرانش داد بدین مهر آسمان چاکر
درین خجسته بشارت اشارتست بزرگ | بر آن سفیر نکو سیرت ستوده سیر
که هست عهدش عهد جهانگشا دارا | که هست قولش قول سپهر فر داور

سرانجام فتحعلی شاه

فتحعلی شاه درپایان زندگی شکسته وکوفته شده بود. چنان می‌نماید که مرگ ولیعهد وجانشینش عباس‌میرزا نایب‌السلطنه بروبسیارگران آمده‌است زیراکه بیش ازیك سال ونه‌روز پس ازان درجهان نماند ویك سال پیش ازمرگ دستورداد قبری‌درصحن کهنه بقعهٔ قم برایش بسازند. روز۹ جمادی‌الاولی ۱۲۵۰ یعنی‌یازده ماه ویك روزکم‌پس ازمرگ پسرازطهران باصفهان رفت وروز۱۴ آن ماه بآن شهر رسید و روز پنجشنبه ۱۹ جمادی‌الاخره ۱۲۵۰ در عمارت هفت دست ازساختمانهای صفویه درسعادت آباد بیرون شهراصفهان جان سپرد ودرین هنگام شست‌وشش سال‌داشت زیراکه درشب‌پنجشنبه ۱۸شوال۱۱۸۵ولادت‌یافته‌بود وسی‌وهشت سال و پنج ماه پادشاهی کرد. نوه‌اش محمد شاه که خود وی را پس از مرگ عباس میرزا بولیعهدی گماشته بود با دشواریهای فراوان توانست برتخت سلطنت درطهران بنشیند. پیکر وی را پس از۱۴ روز درسوم رجب از اصفهان بقم بردند و در همان ساختمانی که کرده بود بخاك سپردند. برسنگ قبرش این اشعار راکنده‌اند:

دادگر فتحعلی شاه که بود | مظهر رحمت حق ، ناصر دین
تا چهل سال بفر و اقبال | بد باسلام نگهبان و معین
راند مرکب بصفاهان از ری | بگه تیر مه آن شاه مهین
در جمادی دوم نوزدهم | شب آدینه بهنگام پسین
ناگه از منهی غیبی بشنود | ابشروالجنه از روی یقین
تخت و افسر بمحمد شه داد | کش سزا دید بدیهیم و نگین
مرغ روحش ز سعادت آباد | کرد پرواز سوی علیین
باد جاوید بجنات نعیم | خادم بارگهش حورالعین
چون همایون تن پاکش در قم | سوم شهر رجب گشت دفین
کلك فرعی پی تاریخ نگاشت | سنهٔ الف و مائتین خمسین

برهمان سنگ این رباعی ازاشعاروی راکنده‌اند:

خاقانم و یك جهان گناه آوردم | در حضرت معصومه پناه آوردم
مهر نبی و دخت علی را یارب | بر درگه کبریا گواه آوردم

ونیزاین رباعی را:

خاقانم و وامانده زدیهیم و کلاه | ز اورنگ خلافت شده دستم کوتاه
اندر حرمت بمسکنت جسته پناه | یا فاطمه اشفقی لناعند الله

وی بچند تن ازادیبان دربارخود دستورداده است شرح حالی ازو بنویسند وازان جمله میرزا ابوالقاسم قایم مقام از مطالبی که وی بیان کرده رساله‌ای بنام شمایل خاقان نوشته و

میرزا تقی صاحبدیوان علی آبادی که شاعر و نویسنده بوده و صاحب تخلص می کرده است نیز شرحی درین زمینه بعنوان ملوك الکلام نوشته و همان مطالب را بر تخته سنگی کنده و بر دیوار مقبرهٔ او در قم نصب کرده‌اند. این مطالب بهترین سند در عقیده ایست که وی نسبت بخود داشته و خویشتن را موجودی برتر از همه کس می دانسته و حتی شکست‌ها و نابسامانی‌های خود را در آنجا پیروزی و کامیابی جلوه داده و متن آن بدین گونه است:

«... منت ستایش مر بخشندهٔ نعمت و بخشایندهٔ نقمت را سزد و بس که پس از انعام عام و اعطای تام گدا و شاه را در آن یکسان خواست. نه از ان جان دریغ داشت و نه ازین نان باز گرفت. ذات همایون ما را مزیتی دیگر مزید برشماره و فزون از عدد ستاره کرامت فرمود که با هزار چونین زبان شکر یکی از آن نتوان کرد تا یك زبان در ادای چندین هزاران چه زیان افتد. «الهی کما اثنیت علی نفسك وقلت وقولك الحق وان تعدوا نعمة الله لاتحصوها». از آنجا که پیغمبر پاك و بر گزیدهٔ لولاك بر اشاعهٔ رحمت و ادائهٔ نعمت در کتاب مسطور مأمور آمد که: «واما بنعمت ربك فحدث» واظهار نعمت را نوعی از ادای شکر شمرد، زیرا آنکه نعمت نشناسد شکر را نشاید و آنرا که شکر نشاید نعمت نیابد، تاسی بآن جناب در متابعت خطاب و مطاوعت کتاب واجب، که «لقد کان لکم فی رسول الله اسوة حسنه»، آنچه از فواضل احسان و فضایل انعام مخصوص خصایل و شمایل ما داشت که بدان آیات ذات ما را از ممکنات افزون خواست، با کمال اعتراف بعجز از احصای آن بمدلول «المیسور لایسقط بالمعسور» امهات آن ببیانی بی‌تکلف منشیانه و تصلف مترسلانه برحسب تقدیر دلپذیر بزبان خامهٔ صاحب دیوان رسایل برین لوحه اشارت تحریر رفت، که بینندگان حاضر را تذکری و آیندگان غایب را تفکری حاصل آید.

تا بدانند این خداوندان ملك کز بسی خلقست دنیا یادگار

«هذا کتابنا ینطق علیکم بالحق»: گوهر پاکم ایل جلیل قاجار از آق قویونلوی ترکمانیه و آن قبیله نبیله از اولاد ترك بن یافث بن نوح که بیافث اوغلان مذکور و بکثرت اولاد واحفاد مشهور. آبای کرام واجداد با عدل و داد ما در استراباد گرگان بعد از استیلای بر ترکمانان علم جهان گشایی برافراختند. شاهقلی خان پدر پنجم ما که سرخیل آن انجم بود پس از انقضای مدت حکمرانی ازین جهان فانی درگذشت. زمام اختیار بفرزند ارشد فتحعلی خان بازگذاشت. او امیری بود پادشاه نشان، بمعاضدت شمشیر و مساعدت تدبیرش دولت صفویه را استقامت و استحکامی تام حاصل بود. پس از شهادت او نادرشاه افشار چندی بهتك و فتك ایران را ویران گذاشته درگذشت. نوبت سلطنت موروث بمحمد حسن خان فرزند رشید خان سعید رسید. او پادشاهی مؤدب نفس مجرب عقل مهذب رای بود. در اندك مدت ممالك عراق و آذربایجان و فارس چون قلوب جمهور ناس مسخر و مغلوب ساخت. پس از انصراف مهلت و انصرام مدت برعادت زمانه ناپایدار زمانش بسر آمد و از آن پادشاه هفت پسر خلف ماند. پدر نامدارم حسینقلی خان ملقب بجهانسوزشاه و عم تاجدارم محمدشاه، که گوهر یك درج و اختر یك برجند، بسبب استیلای کریم خان زند عم تاجدارم در شهر شیراز چون بیژن اسیر چاه و پدر شمشیر گزارم تا از چاه بجاهش نشاند مغفر سر بر تاج زر، کمان و کمند بر حمایل گهر نطاق، شمشیر بر کیانی کمر، نمد زین برخسروانی بستر برگزیده، دستان وار داستانهای مردی و مردانگی بیادگار گذاشت. عاقبت بهمان اختلاف شهادت سعادت یافت. کریم خان زند، که باعث آن کار ناپسند بود، ازادمان شراب چون نقش بر آب و موج سراب ناچیز ماند.

عم نامدارم ازشهر بند شیراز چون راه مازندران گرفت بکم وقت ایران را مسخر کرد و او پادشاهی بود با بطش شدید وطیش سدید. رای صائب واندیشه‌ای ثاقب داشت . درسال ۱۲۱۱ بگشودن شوشی حصار عزم جزم کرده ، پس از تصرف آن صخرهٔ صما وقلهٔ شما ازمفسدت صادق خان کرد شقاقی بظلم سه کافر نعمت مردود در ذیحجة الحرام بدرود تاج وتخت کرده ، « و انا الیه راجعون » .

جهانا ، مپرور چو خواهی درود چو می بدروی پروریدن چه سود ؟

پس صادق خان تاج وتخت و کلاه سلطنت برایگان یافته ، خیلای سروری و کشورگیری در دماغش جایگیر شد ، غافل ازین معنی : « نه هرسری بکلاهی سزای سرداریست» . خبراین داهیهٔ بزرگ و واقعهٔ موحش در دارالملك فارس بمجامع دولت و مسامع حضرت ما رسید ، کیخسروآسا ،

دلی پر ز درد وسری پرز کین بخون خواهی شاه ایران زمین

با معدودی از سران سپاه و خاصان درگاه روی بتختگاه ری آوردیم . صادق خان با شست هزارلشکر بقزوین رسید . چهارهزارکس ازمنهزمین شوشی شکسته وخسته بهم درپیوسته ، خدارا یادکردیم وازو درخواهندهٔ داد شدیم . چون شهاب برشیطان و برق برکتان و صاعقه برگیاه بروتاخته ، ظفر یافتیم . تخت وکلاه را ازو بازستده ، آن سه مرد گناهکار را بآتش سوختیم . برتخت سلطنت با شوکت جم برجای عم نشستیم .

بفر فریدون برافراز گاه ابا یاره و خسروانی کلاه
بدیهیم شاهی سر افراختیم بگیتی ره و رسم نو ساختیم
زشاهان گیتی گرفتیم باج نهادیم ازمرد دهقان خراج

بعزمهای جازم وحزمهای حازم کشورها گشودیم ولشکرها شکستیم . زبردستان زیر دست آوردیم وبزیردستان بخشایش کردیم . ازمنتهای گرج وارمن تا اقصای غزنین چهارماهه راه طولا واز کنار عمان تا لب بحرخزر دوماهه راه عرضا بسطوت قاهر مسخر وازعدل کامل و رأفت شاهی غواشی ظلم وبیداد ازحواشی مملکت مرتفع و پای تعدی ازعرصهٔ جهان منقطع داشتیم . شاهزادگان باعدل وداد برقاعده ویاسای عدالت تاکشورآبادان ومعمور دارند وهمت برحفظ حدود وثغور گمارند درهرشهری شهریاری و درهر عرصه شهسواری گماشتیم . نخست احیای مراسم شریعت غرا وابقای قواعد ملت بیضارا سردفتر روزنامهٔ دولت واقبال ساخته ، ازمهٔانام بدست ائمهٔ اسلام نهادیم . درهمهٔ بلدان مساجد ومدارس ومعابد برپای داشته ، مفتیان مجتهد و مقتدیان متعبد ، عالمان مفید و طالبان مستفید بارشاد عباد دراصلاح معاش ومعاد مستقر ، وظایف وادرارات را بمؤنهٔ ایشان زیاده ازیك کرور مقرر و مستمر داشتیم . پس از چندی صیت تغلب وتسلط روس درممالك روم وفرنگ عالمگیر شد . سرحدنشینان گرج وارمن وفتنه جویان قفقاز وقزلر ، بسبب ارتباط مذهب و اختلاط مشرب که «الکفرملة واحدة» کفرهٔ لجوج روس را چون قوم یأجوج ازسد دربند وحد البرزکوه بحواشی مملکت آذربایجان راه دادند . ردع آن ماده حاده و دفع آن عارضه ضاره بتیغ تیز وخنجر خونریز نافع و ناقع یافتیم . بالشکری گران بی کران وآلات وادوات شایان شاهان جهانستان چون سیل متحدر که ازفرازبنشیب تازد بدفع و رفع آن گروه عنان عزم گشادیم . این زحمت را رحمت الهی و این معادات از سعادات نامتناهی ذات و توفیقات خاص خود شمردیم . آفتاب این موهبت

بروزگار دولت‌ما تافته، درجهٔ‌رفیعهٔ جهاد فی‌سبیل‌الله یافتیم. بشکرانهٔ‌این سعادت بیست‌وهفت سال باعبدهٔ‌اصنام مکاوهت ومکافحت درپیوسته، در دار و بردوطرد و نبرد حراز برد نشناخته، لیل‌ونهار وخزان وبهار از کارپیکار نیاسودیم. درسال یکهزار و دویست و چهل‌ودو هجری کفرهٔ روس قدم تجاسر پیش نهادند. مجاهدان ایران دربذل‌نفس مردی بیش کردند، مواعید صادقهٔ « من یقاتل فی‌سبیل‌الله فیقتل اویغلب فسوف یؤتیه اجراً عظیماً » آیین وکیش‌وسرمایهٔ امید خویش ساختند. پس‌ازطول مدت خونریزی مفرط وضرب وحرب مفجع دریغ‌داشتیم که نفوس محترمهٔ مسلمان اگرچه درحذای یك نفس طاهرهزار نفس شوم کافر از ایابدادی بیند ونیز تکمیل کارجهادکه درفرمان جلیل باموال وانفس امریافته ناقص نخواستیم ، آن طایفهٔ منحوسه، که بحرص و شره موصوف و مأنوسند از صدمات بیست واندسالهٔ ایرانیان ترك سر کردند وطمع از زرنبریدند، ده‌کرور زرنقد ازخزانهٔ‌عامره بوقایهٔ جان‌اسلامیان بذل کرده، آن طایفهٔ خبیثه را ازان ملك بسرحد مملکت خویش بازپس فرستادیم. چون کار جهاد بآخر رسید و روزگارپایدار سلطنت ازقرن اول بقرن ثانی پیوست ازسلاطین اطراف سفرا و وکلا باهدایا وتحف ازانواع ظرایف و طرایف بدرگاه اعلی متوارد و متواصل و ازنفایس امتعه و اقمشه شرق وغرب وصنایع بدیعهٔ سلم‌وحرب چندان واصل گشت که درحدوعد نیاید. درتفصیل این اجمال وتحقق این احوال محرران وقایع دولت ومورخان آثارخلافت نظما ونثراً کتب و دواوین پرداخته، آوازهٔ این شوکت واقبال آویزهٔ گوش جهان ساخته‌اند. اکنون که سال هزار و دویست وپنجاه هجرت و زمانهٔ سلطنت چهل و عمر مبارك شصتست دربستگی‌های کار ملك گشایش بیش‌کردیم و بخشایش بر مسکین و درویش آوردیم . رایت عدل وانصاف بر آسمان افراشتیم وآیت جور واعتساف ازصفحهٔ صحیفهٔ‌روزگار برداشتیم .

ملك مصونست وحصن‌ملك حصینست منت وافر خدای راکه چنینست

فحمداً ثم حمداً که ازآلا ونعمای نامتناهی، که مخصوص ذات وصفات ما داشت وبدان خصایص ازپادشاهان جهان وفرماندهان زمانم بنیك‌اختری برتری فرمود صفات حلیه جمال وجلال وکمالست، جمالی که آفتاب وماه از دور « قل هوالله احد چشم بد از روی تو دور » برخوانند . حاضران ناظر را از مطالعهٔ آن مبارکهٔ « فتبارك الله احسن‌الخالقین » ورد زبانست. نقاشان مانی‌نگار وچهره پردازان آزرکار ازتصویر این‌صورت زیبا وشکل‌وشمایل دلارازینت‌کار و رونق بازار و شوق خریدار جویند وصفحهٔ خاطر از دیگر نقشها بشویند . ازسیاست عدل فتنه‌سوزظلم گداز وحراست فضل‌عاجز پرور ضعیف‌نواز موری بعنف بارسلیمان نکشد وماری بحیلت رهبرشیطان نشود. درمجلس انس ومحفل‌قدس باشتغال باعمال سلطنت و احتمال مهام مملکت و عدم ممارست بکتب علمیه و مدارست بتصانیف علمیه آنچه از تسهیل مشکلات وتحلیل‌معضلات وتفصیل‌مجملات وتصریح‌محکمات وتوضیح‌متشابهات ازملهمات‌خاطر و قاد و واردات ضمیرقدس‌نهاد درمراتب ایقان‌وعرفان تراوش گیرد ونگارش پذیرد محققان عهد وافاضل‌عصر برسایل برند وازآن قواعد فواید حاصل کنند، اهتزازخاطر وانبساط ضمیر را با ندیمان خدمت وادیبان حضرت وقتی‌اگر درنظم اشعار واوزان افکارابکار اتفاق‌فرصت والتفات صحبتی افتد سخن‌دانان وسخن شناسان، که فصحای عهد وبلغای زمانند ، در زمان سرمایهٔ سخن وپیرایهٔ انجمن ساخته، ازقصاید شاعرانه وغزلیات عاشقانه ومثنویات عارفانه و رباعیات مشتاقانه سفینه‌ها پرداخته، بحمل‌سفاین ازعمان‌ونیل بهند و روم ومصر ارمغان‌برند.

مانا ببرند وپیش دریا بنهند　　　یعنی چو گهردهی چنین باید داد

علی الجمله زمزمهٔ عاشقان هند و همهمهٔ عارفان مصر و غلغلهٔ صوفیان روم، «زان نظم دلکشست وزان لفظدلفریب» ونیزمزیدکرامت را قبول عامه، که ازالطاف تامه است، برین ذات شریف مخصوص داشت وآیهٔ «والقیت علیك محبة منی» برآن منصوص. اهل عالم بقای مارا اگرازجان گرامی تری یابند بنیازآرند ولقای ما رااز دوجهان عزیزتری جویند بنثار بخشند. «ذلك فضل الله یؤتیه من یشاء».

خدای جهان دادم این فرهی　　　توانایی و فر شاهنشهی

قوله تعالی: «المال والبنون زینة الحیوة الدنیا»، که همگان را بیتی عظیم و موهبتی جسیمست. ازدراری پاك وازذراری تابناك تا این زمان آنچه دررقعهٔ مصاف ظهورند ودربقعهٔ عفات مستورصغیراً اوکبیراً، مصوناعن الصغایروالکبایر، ازین چشمه زاینده وصلب فزاینده دویست وپنجاه نفرند واحفاد ونبایر یکهزار وسیصد برشمرند. همه پشت دولت، روی نصرت، عضد ملك، معین ملت، فارس میدان شجاعت، حارس بیضهٔ شریعت، درصورت اگرمتعددو ممتازند در معنی متحد وانبازند. محبت ومؤانست فزون ازحدنسبت مصادقت ومؤالفت زیاده از درجه اخوت دارند. عرض اموال که زوال وانتقال آن ببذل و بخشش دست دریانوال منظور ومقصور باد از نسیج آفتاب زرتار وبسیج سحاب گوهربار، اندوختهٔ بحاروجبال و بردوخته صباوشمال، ازریگ دریا در شمار بیشتر وازخاك صحرا درمقدارکمتر علی الجمله قطعات جواهر پربهای بی بهای نامی، که ازخون دلشاهان رنگ گرفته وازجان پاکان سنگ یافته، مشتریش همت جهانگیر ومقوم آن قائمهٔ شمشیر، بیع آنرا دربازارجهان زبان جوهری تیغ قاطعست، معدود ومحدودست: دریای نور، فرهور، تاج ماه، گوهریکدانه، لؤلؤ لالا، بیضهٔ بیضا، جم دانهٔ زمان، مهرسلیمان، کوه طور، پرتونور از آن جمله است. ازخواستهٔ سیم ورزوساختهٔ لعل وگهر که احصای آن بهزار دفتر نگنجد و استقصای آن بهیچ مختصر نسنجد.

بدریا وکان زر و گوهر نماند　　　که توقیع منشور ما بر نخواند

اجمال را آنچه ارباب صناعت وضیاعت ایران در ترکیب آنها قدرت نموده وسلاطین روم وفرنگ درترتیب آن زحمت برده بزینت مجلس آسمان رتبت فرستاده اند. سلطان روم راهد ایا ازتاج مرصع واکلیل مکلل وکمر آویزهای گوهر وحمایل مجره مماثل، مشحون بلئالی شاهوار ویواقیت آبدار، «گویی جهازخانهٔ دریا ومعدنست» و از صنایع ایران تخت خورشیدست که از لولو رخشان ولعل بدخشان ودیگر جواهر آبدار، آسمانیست مشحون از ثوابت وسیار نیز تخت سلیمانی که حجاران سخت کاروا ستادان بختیارازسنگ مرمر پدیدار کرده ولختی ازکوه یاقوت زرد کاسته یاگوهری کان پروردچون روح پاك ازتن خاك برآورده. از ایجاد واختراع پادشاهان روس و فرنگ تصنعات جنس بلورست، که بحمل فلك سیرازعمان وخزرچون بحری ازتجری جوازداده وازساحل دریا باربدبار درباربر گردونهای گردون مدارچون حمل کوهی برکوهی نقل کرده اند. نوعی ازان جنس تخت بلورست که بتخت الماس مذکور لمعهٔ نورست ودیگرحوض بلورست که غواص اندیشه درلجه تصنع آن مصنع خوض نتواند کردو نیز تفکر دقیقه یاب تعیین اوقات وتشخیص ساعات شبانه روزی را اززرناب هیکلی بهیئت فیل ترتیب وترکیب کرده و علامات و آلات چند بروتعبیه ساخته وعلامات «وبالنجم

هم یهتدون» وگوش ودمی مروحه جنبان وپشه‌ران دارد، خرطومی توانا وچشمی بینا ودرین صنعت ماهری بل‌ساحری کرده اند و دیگر ظروف واوانی ،که بی آب درکمال لطف وصفا لبریز زلال «فکانها قدح لاماء»

همه جامست و نیست گویی آب همه آبست و نیست گویی جام

ازغایت نوروضیا «کشعاع مازجة الهواء»، چون آینه دربرآفتاب خیرگی بخش ابصارند وسطح بزم نورانیان چون ستاره برسقف آسمان رسته دررسته وقطار درقطارند ودیگر تصنعات گوناگون «کانهن لولو مکنون» از تعداد تحدید بیرون ، بمدلول « لکل بقعة دولة ولکل بقاع عمارات » ، عمارات مبارکات که امارات خیراتست در بلدان ایران از مساجد و مدارس ورباطات وقناطر وتعمیر روضات مطهرات از دروب مرصع بجواهر وصنادیق مکلل وایوانها وگنبدهای مفروش بخشت طلا،

ز چوب طوبی آنرا ساخته در ز خاک جنت آنرا کرده دیوار

از ده کرورمتجاوز محاسبان دیوان خیرات را ثبت دفاترست و دیگر عمارات سلطنت وسرای دولت سرای شوکت ودرخور قدرت جهان مکنت بمعماری استادان سنمارپیشهٔ اقلیدس اندیشه بمدلول «آن آثارنا تدل علینا» ببنیادی چون بنای عدل محکم و بنایی چـون بنیاد دولت مستحکم استوار داشتیم، خاصه خطهٔ طهران ،که خط استوای ملک وملتست ومحط رجال دین ودولت ،ازکاخهای رفیع وباغهای وسیع «کارم ذات العماد التی لم یخلق مثلها فی البلاد» روضهٔ رضوانست و کعبهٔ امن و امان و قبلهٔ اسلام و ایمان . تعداد لشکر عدو شکر مؤید بالنصر والظفر،

لشکری ناکشیده قهر شکست سپهی ناچشیده زهر فرار

پانصد هزار درشمارند، «کانهم بنیان مرصوص» و بحفظ وحراست مخصوص اند، نسبت قلع ثبت فتنه دارند ودرمرصد قمع فساد ترصید کنند،

جیوش کان الحرب عاشقة لهم اذا راهم قدرته بالخیل و الرجل
تو ، ای بر فرازندهٔ نه سپهر فروزندهٔ گوهر ماه و مهر
بنیک اختری آفریدی مرا بشاهنشهی بر گزیدی مرا
ز فر تو بر سر مرا افسرست جهان در جهان کشور و لشکرست
مرا سر فرازی و پستی تویی که من نیستم ، هر چه هستی تویی
بگیهان شها ، پادشای توام بدین پادشاهی گدای توام
بشاهان ثنای شهان در خورست چه داند گدا کین خزف یا درست ؟
چو بخشیدیم دولت این جهان ببخشاییم نعمت جاودان

اکنون که آسایش خلایق وآرایش این جهان درطلعت مبارک ورای منیر ماست برآن شدیم که مدر سلطنت ممالک یران بدین سلسله علیه که باید متصل باددایر و سایر باشد و دست مخالفت واطماع بیگانگان ازحواشی واذیال این ملک کوتاه آید ، تا بدین حکمت نعمت بی نقمت وامنیت بی کلفت بر پروردگان حضرت وبرآوردگان این دولت دایم و قایم ماند از ازمرهٔ هشتادواند فرزند وزیاده ازهزارکس نبیره وحفاد درکسی لیاقت سروری و قابلیت برتری جزفرزند دلبند محمدمیرزا که مهین فرزند ولیعهد مغفورم عباس میرزاست مشاهده نرفت... ازتمامت خطایا پاکست ازحدود خراسان بپایه سریر خلافت مسیر احضار وپس ازتفویض ولایت

عهدمرو.ا باذربایجان گسیل نموده وخود بعزیمت شکار ازراه اصفهان پیمودن گرفتیم ودرآن جایگاه علیل المزاج مقیم آمدیم . «تاخود فلك ازپرده چه آرد بیرون» ؟

راقم حروف می‌نویسد که پادشاه سعید انارالله برهانه دو ساعت بغروب آفتاب مانده ۱۹ جمادی الثانی دراصفهان داعی حق را لبیك گفت وشب سیم شهررجب المرجب سال مزبوردر صحن حضرت معصومه مدفون آمد .

راقمه محمد حسین الطهرانی

* * *

این کتیبه را بدان اندیشه فراهم کرده بودند که تاریـخ را بفریبند ، غافل از آنکه هرگز کسی نتوانسته است تاریخ را فریب دهد . این داور حق‌جوی و حقیقت‌گـوی با همهٔ این‌فریب‌ها سرانجام کارخود را می کند وژاژخایان رنج بیهوده می‌برند .

غلطنامه

صفحه	سطر	درست	نادرست
۳	۵	حسینقلی	حسنعلی
۵	۱	۲۱۹	۱۲۱۹
۱۲	۱۴	قشون	قشون
۲۱	۷	کنی کنی	کنی
۲۲	۱	ملکم	ملکلم
۲۶	۲۰	یك	ویك
۲۹	۸	مضایقه	مصایقه
۲۹	۱۱	انگستان	انکلستان
۳۲	۲۴	مقصود	مقصور
۳۳	۲۵	قراولا	قر/ولان
۳۹	۲۶	ازصفویه	ازصوفیه
۴۴	۲۱	ضلات	ضلالت
۴۷	۱	ابحر	بحر
۵۷	۱۵	بار	یار
۵۸	۴	لاسلام	الاسلام
۶۲	۵	بانو	بابو
۶۳	۱۸	نواز	نماز
۶۸	۴	پود	بود
۷۰	۱۹	اثیار	ایثار
۷۱	۲۶	حقیقت	حفیقت
۷۲	۳	سنگی	سر بی
۷۵	۲۴	اتفاق	اتفاق
۷۷	۱۲	ابی‌دز	ابی‌ذر
۷۹	آخر	نسرلود	نسلرود

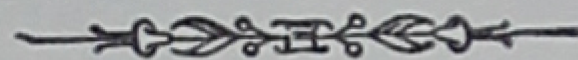
صفحه	سطر	درست	نادرست
۸۰	۱٤	لشگریان	لشکریان
۲۸	آخر	اخنلاف	اختلاف
۸۷	٤	۱۱۸۵	۱۸۱۵
۸۷	۲۹	بیسیار	بسیار
۸۹	آخر	روم	دوم
۹۱	۲	خور	خود
۹۱	۳۲	ار	از
۹۲	۱	امیراتور	امپراتور
۹۹	۱۲	یود	بود
۹۹	۲۹	بایب	نایب
۱۰۱	۳۶	ار	از
۱۰٤	۲۶	بینکولای	بنیکولای
۱۰۵	۳۰	دد	در
۱۰۶	۲۱	ابدازه	اندازه
۱۰۶	۲۸	پیروز	که پیروز
۱۱۸	۶	منچشکوك	منچشکوف
۱۱۸	۲۵	ما	مارا
۱۲۰	۲۷	آوودهام	آوردهام
۱۲۰	۳۰	چمار	چار
۱۲۲	۲۸	جاء	جاه
۱۲۵	۱۷	و کلای	وو کلای
۱۲۹	۷	۱۸٤۲	۱۲٤۲
۱۲۹	۱۰	لشکربان	لشکریان
۱۳۳	۶	دره	دوره
۱۳۷	۱۱	بنکنذورف	بنکندورف
۱۳۷	۱۲	بتروبر	بتزوبر
۱۳۷	۱۷	۲۳ ژون	۵ژوبه
۱۳۷	۱۸	۲۳ذیقعده	۱۰ ذیحجه
۱۳۷	۲۲	۲۶ژون (اول ذیحجه)	۸ ژوبه (۱۳ذیحجه)
۱۳۷	آخر	لشگر	لشکر
۱۳۸	۵	۲۹ ژون (٤ ذیحجه)	۱۱ ژوبه(۱۶ذیحجه)

صفحه	سطر	درست	نادرست
۱۳۸	۱۰	۲ژویه (۷ذیحجه)	۱۴ژویه(۱۹ذیحجه)
۱۳۸	۱۸	چهارم ژویه	۱۶ ژویه
۱۳۸	۱۸	۹ ذیحجه	۲۱ ذیحجه
۱۳۹	۲۱	هشتم ژویه	۲۰ژویه
۱۳۹	۲۱	۱۴ذیحجه	۲۵ ذیحجه
۱۴۰	۱۰	۱۵ژویه	۲۷ژویه
۱۴۰	۱۰	۲۱ذیحجه	سوم محرم۱۲۴۳
۱۴۰	۱۴	۱۹سپتامبر	اول اکبتر
۱۴۰	۱۴	۱۷صفر	۱۰ربیع‌الاول
۱۴۰	۱۹	۳۰سپتامبر	۱۲اکتبر
۱۴۰	۱۹	۹	۲۱
۱۴۱	۲۴	هم اکتبر	۱۶اکتبر
۱۴۱	۲۴	۱۳	۲۵
۱۴۱	۲۶	۸ اکتبر	۱۲اکتبر
۱۴۱	۲۷	۱۷	۲۹
۱۴۲	۱۱	۱۹	۲۱
۱۴۲	۱۱	۱۸	۳۰
۱۴۲	۲۶	۱۳	۲۵
۱۴۲	۲۶	۲۲ربیع الاول	۴ربیع‌الثانی
۱۴۳	۲	۱۶	۲۸
۱۴۳	۲	۲۵ربیع الاول	۷ربیع‌الثانی
۱۴۳	۳۳	۱۹	۳۱
۱۴۳	۳۳	۲۸ ربیع الاول	۱۰ ربیع الثانی
۱۴۴	۸	۳	۱۵
۱۴۴	۸	۱۳	۲۵
۱۴۴	۲۹	ربیع الثانی	جمادی الاولی
۱۴۶	۱۲	اواسط	اوایل
۱۴۶	۱۳	تصرت	تصرف
۱۴۶	۲۵	۲۱ اکتبر	۲ نوامبر

صفحه	سطر	درست	نادرست
۱۴۶	۲۵	۳۰ ربیع الاول	۱۲ ربیع الثانی
۱۴۷	۱۳	۲۹ اکتبر	۱۰ نوامبر
۱۴۷	۱۳	۸	۲۰
۱۴۸	۶	۱۴	۲۴
۱۵۰	۱	سوم	۱۵
۱۵۰	۱	۱۳	۲۵
۱۵۰	۱۶	پنجم	۱۷
۱۵۰	۱۶	۱۵	۲۷
۱۵۱	۲۳	اول دسامبر	۱۳ دسامبر
۱۵۱	۲۳	۱۲ جمادی الاولی	۲۴ جمادی الاولی
۱۵۱	۲۹	۱۲ نوامبر	۲۴ نوامبر
۱۵۱	۲۹	۲۲ ربیع الثانی	۵ جمادی‌الاولی
۱۵۱	۳۵	۱۴ نوامبر	۲۶ نوامبر
۱۵۱	۳۵	۲۴	۷
۱۵۱	۳۶	ربیع الثانی	جمادی الاولی
۱۵۲	۱۴	۶	۱۸
۱۵۲	۱۴	۱۶	۲۸
۱۶۶	۳۵	شوستلن	سوشتلن
۱۶۷	۲۲	اوقات	اوقاف
۱۶۷	۳۱	مود	بود
۱۶۸	۲۰	ووسیه	روسیه
۱۷۳	۱۳	۱۲	۲۲
۱۸۰	۲۸	قلعهٔ	قلهٔ
۱۸۸	۸	رأنمایندس‌گان	رأس نمایندگان
۱۹۰	۱۰	ننقیح	تنقیح
۱۹۱	۱۱	کررر	کرور
۱۹۳	۲۸	ولادت	ولادت یافت
۱۹۸	۲	مفایرت	مغایرت
۲۰۵	۶	رد فراری	و فراری
۲۰۶	۳۰	سحل	سجل
۲۰۷	۳۱	سارش	سازش

صفحه	سطر	درست	نادرست
۲۰۹	۵	حاطر	خاطر
۲۲۰	۸	زند	زدند
۲۲۱	۱۲	شاه عباسی	شاه عباس
۲۲۷	۵	احلاق	اخلاق
۲۲۷	۳۲	**Sebtember**	**September**
۲۳۰	۶	لشکردادی	لشکرداری
۳۳۶	۱۶	هحوم	هجوم
۲۳۷	۳٤	وارسی	ارسی
۲٤۰	۱۶	باجا بنست	باجابتست
۲٤۶	۳	حنگ	جنگ
۲٤۶	۲۰	یوملوف	یرملوف
۲٤۸	۲۸	نابت	نایب
۲۵۲	۳۳	افلان	افلاق
۲۵۹	۲۸	طرارش	طرازش
۲۶۳	۷	بدادی	بیدادی

فهرست نامهای کسان



ب

ج

چ

ح

خ

د

ش

ص

غ

ف

گ

ل

و

ه

ی

فهرست نامهای جاها

ت

ج

چ

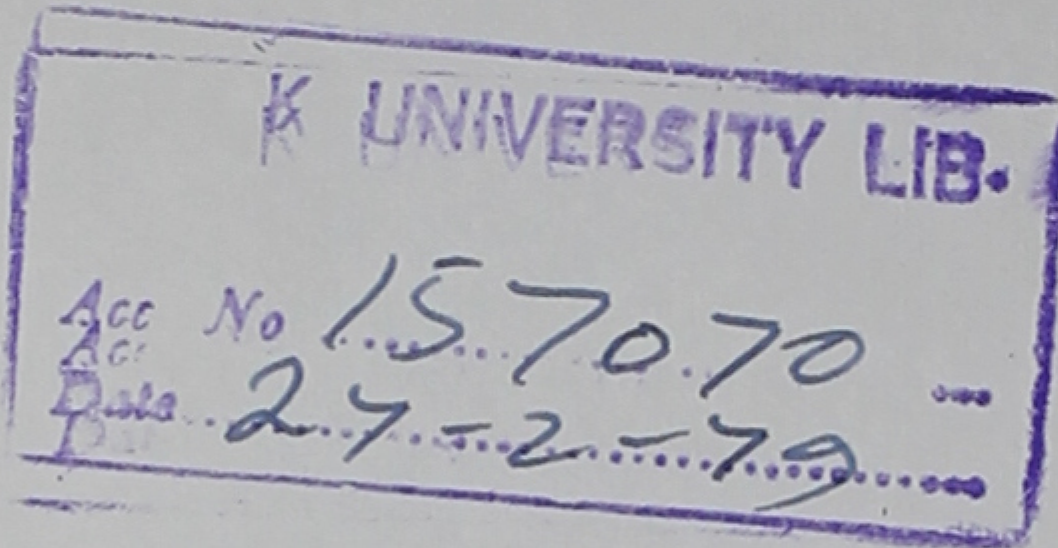
ح

ق

ک

گ

فهرست نامهای کتابها و رساله ها



Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date

بها :
با کاغذ کتا
با کاغذ سفی
باجلد زرک

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date

بها : با کاغذ کتا
با کاغذ سفی
باجلد زرک